م – ع
522

عبقات الانوار
فی امامه الائمه
الاطهار

جلد سوم از منهج ثانی

حامد حسین

م ـ ع
۲۲۶

عبقات الانوار
فی امامه الائمه
الاطهار

جلد سوم از منهج ثانی

حامد حسین

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

لله الحمد والمنة که درین زمان برکت نشان مجلد حدیث ولایت
که مجلد سوم ست از مجلدات منهج ثانی کتاب مستطاب

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار

تصنیف کاشف اسرار مدارس آثار الائمة القطب النورانی الذی کشف ظلام الرین عن المعالم والعالم الربانی الذی اطفأ فی اشتعال نیران لائم فرید دهره ووحید عصره وعلامة زمانه ومقتدی اوانه البرهان اللائح والعلم الواضح والهادی الی العمل الصالح والدال علی الفضل الراجح شرف الفقهاء والمجتهدین الحذاق صدر النبهاء والبارعین السباق بحر العلوم المتدفق امواجه قمقام الفنون المتلاطم اثباجه المبین لغوامض الدقائق المفصح عن اسرار الحقائق القاصر عن وصف نبله السنة مصاقع الاعاظم الحسیر عن ادراک کنه مجده ثواقب الافکار ملاذنا وملاذ الخاص جناب مولانا السید حامد حسین ادام الله سحائب افاضاته هاطلة مغدقة وانوار افاداته ساطعة مشرقة وینابیع العلم بتنقیداته مبهرة عامرة ورياض الكمال بتحقيقاته خضرة ناضرة

در مطبع جعفری واقع لکهنو سنه ۱۳۰۳ هجری مطبوع گردید

۲۳۷۷۹۴

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ

الحمد لله الحميد الحكيم العلي الذي جعل الوصي ولي المومنين بعد النبي وانالهما وآلهما كل مقام سني فحبهم عنوان طيب الزكي وبغضهم علامة خبث الدعي وصلى الله على النبي الصفي وآله الكرام المخصوصين بالفضل الوضي وبعد فيقول العبد الضعيف الدني حامد حسين بن العلامة السيد محمد قلي الموسوي بعثه الله يوم الروع بالوجه المشرق البهي ان هذا هو المجلد الثالث من المنهج الثاني من كتاب **عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار** وهذا المجلد موضوع لذكر الحديث الثالث من الاحاديث التي ذكرها صاحب التحفة في باب الامامة وحصر فيها استدلال اهل الحق والكرامة جسارة وقلة اكتراث بالسلامة والله ولي التوفيق والصيانة وبه الاستعانة واليه الضراعة والاستكانة **قال الفاضل المحدث النحرير**

حديث سوم روايت بريده مرفوعًا انه قال ان عليا مني وانا من علي وهو ولي كل مومن من بعدي واين حديث باطل است زيرا كه در اسناد او اجلح واقع شده واو شيعي ست متهم در روايت خود وجمهور او را تضعيف كرده اند پس بحديث او احتجاج نتوانكرد ونيز ولي از الفاظ مشترك است چه ضرور ست كه اولى بتصرف مراد باشد ونيز غير مقيد ست بوقت ومذهب اهلسنت همين ست كه در وقتي از اوقات حضرت امير امام مفترض الطاعة بود بعد از جناب پيغمبر صلى الله عليه وسلم **اقول مستعينا بلطف الملهم الخبير** مخاطب جليل و حبر نبيل را اعمال

تخديع وتلميع وتسويل دقيقه فرو نگذاشته اساسي كه بجواب حديث غدير وحديث منزلت انداخته اينست كه چون بزعم خود دلالت اين هر دو حديث شريف بر مقصود اهل حق ضعيف پنداشته وبهم حسابي از تشنيع وطعن احاد ناس وعوام فضلا عن الخواص والاعلام برداشته از اقتفاي آثار اسلاف منكرين متعصب شعار حيا ساخته خود را از رد وابطال آن باز داشته مگر از ذكر تعدد طرق وصحت حديث غدير فضلا عن تواتره وهمچنين از ذكر تواتر حديث منزلت عطف عنان نموده قدم در وادي محض توجيه غير وجيه تاويل عليل مصداق كسراب بقيعة يحسبه الظمان ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئا گذاشته وچون دلالت اين حديث شريف بسبب لفظ بعدي قوتي يافته بجواب آن حلم ووقار وتثبت واعتبار وضبط نفس عالي تبار وخوف مواخذه صغار وكبار از دست داده قلاده اتباع وتقليد بعض متعصبين عنيد در گردن انداخته زمزمه ابطال ورد آن درين مقام ونغمه ركايد نواخته باظهار كمال جسارت جنان وسلاطت لسان وبشاعت بيان پرداخته وهمچنين چون دلالت حديث طير وانا مدينة العلم وعلي بابها كه از فضائل مشهوره شائعه ومناقب مستفيضه ائمه است قوتي ديده سنجيا از رد وتكذيب آن نكرده با آنكه والد او حسب افاده او ثبوت اين هر دو حديث ست كما سيظهر فيما بعد ان شاء الله و نيز چون دلالت حديث تشبيه وحديث نور كه هر دو نهايت معروف ومشهور ودر كتب بسياري از ائمه سنيه مذكور بلكه ثبوت اولين از كلام والد او در قرة العينين كالنور على قلل الطور ظاهر وواضح يافته لب بابطال آنهم كشوده زنگ اشتباه از آئينه انصاف وتدبر خود نزدوده ودر منهج اول بيان كرديم كه مخاطب نحرير فطين جابجا در رد وابطال فضائل جناب امير المومنين عليه السلام كوشيده در اظهار كمال صفا و ولا وابراز غايت عقل وذكاي بلا زمان خود خروشيده بادي بد ابقدح وجرح روايت نزول آيه انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الآية در حق جناب امير المومنين عليه السلام كه در بسياري از كتب معتمده واسفار معتبره ماثور ومنقول از نزد اكابر محدثين اعاظم مفسرين خاصه عامه مسلم ومقبول زبان آلوده بادعاي تفرد ثعلبي بروايت آن قصب سبق در ترويج مسيلمه وسجاح بوده وروايات ثعلبي را كه بكمال عظمت وجلالت او از افاده والد او در ازالة الخفا وديگر اسلاف واخلاف سنيه ظاهر است نهايت تهجين وتوهين نموده يعني بمزيد جسارت ونهايت ديانت وامانت ادعاي اين معني كه محدثين اهلسنت قاطبة ثعلبي وروايات او را بهجوي نمي شمارند واو را حاطب ليل خطاب داده اند كه در رطب ويابس تفرقه نمي كند آغاز ساخته بجواب ديگر آيات نيز بابجاد مجازفات شنيعه وانكارات فظيعه پرداخته اخلاف خلافا اساطين ناقدين مميزين صدق از باطل اهل ارجاد وشيده وبكشاكش تشاكس وشماس تحقيقات حاويان فضل بقياس ميده ومعارضه ومصارعه وشاقه ونزاع با ارباب نقد وكثرت اطلاع اصحاب سير طول باع مبتلا گرديده در بوادي تحكم وتعسف وفيافي تجسس وتصلف ومهامه تهجم وتكلف بتخلف از تحقيق وتعرف وانحياز از تفرس وتظرف خراميده افسانهاي بيرنگ وترانهاي

ابی آهنگ و مباهتات بعیده از دانش و فرهنگ و مکابرات و مجادلات شوخ و شنگ آغاز نهاده داد اظهار کمال متانت و رزانت
رای صائب و ثقوب نظر و سجاحت خلق و رجاحت عقل و تبحر در فنون فضل و حیازت انواع مجد و ارتقاء مدارج اصابت
و احراز خصل در مضمار براعت و اقتناء ذخایر حقایق صناعت و اجتناء بدایع اثمار و زواهر ازهار اعتبار و عبرت
از فوائد ائمه با جلالت و احتواء اصول محتمه تصنیف و جمع آداب لازمه تالیف و رعایت اقصای تهذیب و تثقیف و ایضاح
با دراک دقائق مقام منیف توثیق و تضعیف و تعدیل و تزییف و اجتواء اقتحام مهاوی تعقب سخیف داده این صنیع بدیع
مخاطب رفیع مانا و مماثل و مشابه و مشاکل است با صنیع فظیع اهل کتاب که ایشان نصوص نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم را که صریح در نبوت آنحضرت یافتند از کتب مقدسه برانداختند و جوامع همم خاطر خود را
بانکار و قدح و تکذیب و ابطال آن مصروف ساختند و حظ وافر از کتمان حق و جحد ثابت و رد واقع برداشتند و حسابی
از تفضیح اولی الالباب و حقار نزد حساب و مواخذه رب الارباب بر نداشتند نصوص نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم را که بزعم خود ضعیف الدلالة بر مطلوب پنداشتند رد و ابطال نکردند و بتسلیم
آن پرداختند لیکن ابواب تاویلات رکیکه و توجیهات سخیفه آن گشادند و داد مکابره و مجادله و مجازفه درمیان
دادند و چون جناب امیرالمومنین علیه السلام نفس جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است خلق جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم و خلق آنحضرت از نور واحد است پس آنحضرت را با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
در اکثر احوال مشابهت تمام حاصل لهذا نصوص امامت آنحضرت هم مشاکل گردید با نصوص جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و صنیع منکرین امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام هم مشابه و مماثل شد
با صنیع منکرین نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم الحاصل بر ادنی ممارس کتب و اسفار جهابذه
کبار مخفی نیست که ابطال این حدیث شریف از جلالت فضل و غزارت نبل و متانت اصل و احتراز هزل و
ایثار جزل و اختیار فصل و رفعت مرتبت و سمو منزلت و شرف مقام و افتخار بحصول ملکه معتد بها در فهم
معانی احادیث و اخبار جناب سرور انام علیه و آله الکرام آلاف التحیة و السلام و مرجعیت انام و تصدر و تبحر
و تمهر در فنون اسلام و تصدی و تحدی برای مباحثه و مناظره اعلام و تثبت و تحری در مقابله و مطارحه خصام و امانت
و ورع و دیانت و خداترسی و حق پرستی و صدق کیشی و عاقبت اندیشی و راست بازی و تحرز از سقیفه
سازی و اتصاف بغایت صفاء و ولاء و عقل و دهاء و استنکاف از جرائم و تحرج از ذمائم که اولیای شاه صاحب برای
ملازمان شان میسازند نهایت بعید و بغایت غیر سدید و برای تعیین مزید سماجت و فظاعت و ایضاح غایت
قبح و شناعت ابطال فضائل جناب امیرالمومنین علیه السلام تقریر متین و تحبیر رزین و تحریر رصین ابوجعفر اسکافی
عمدة المتبحرین که بجواب جاحظ جاحد رئیس المتعنتین افاده کرده از ان غرابت حال بر اختلال خاطب با کمال که در بیان

ابطال فضائل وصی رسول ذو الجلال و رد و قدح مناقب آل حبیب رب متعال صلی الله علیه و آله ما اتصل النهار باللیل
نهاده بابلغ وجوه و احسن طرق منکشف و وجوه منکرین و جائرین و مبطلین و معاندین بملاحظه آن منکسف میگردد ذکر
میکنم پس باید دانست که جاحظ در کتاب عثمانیه گفته قالت العثمانیة افضل الامة و اولیها بالامامة ابوبکر بن ابی قحافة
لاسلامه علی الوجه الذی لم یسلم علیه احد فی عصره و ذلک ان الناس اختلفوا فی اول الناس
اسلاما فقال قوم ابوبکر و قال قوم زید بن حارثة و قال قوم خباب بن الارت و اذا تفقدنا
اخبارهم و عددنا رجالهم و نظرنا فی صحة اسانیدهم کان الخبر فی تقدم اسلام ابی بکر
اعم و رجاله اکثر و اسانیده اصح و هو بذلک اشهر و اللفظ فیه اظهر مع الاشعار الصحیحة
و الاخبار المستفیضة فی حیوة رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد وفاته و لیس بین
الاشعار و الاخبار فرق اذا امتنع فی مجیئهما و اصل مخرجهما التساعد و الاتفاق و التواطؤ
و لکن ندع هذا المذهب جانبا و نضرب عنه صفحا اقتدارا علی الحجة و وثوقا بالفلج و القوة
و نقتصر علی ادنی نازل ابی بکر و ننزل علی حکم الخصم فنقول انا وجدنا من یزعم انه اسلم
قبل زید و خباب و وجدنا من یزعم انهما اسلما قبله و اوسط الامور اعدلها و اقربها من
محبة الجمیع و رضا المخالف ان نجعل اسلامهم کان معا اذ الاخبار متکافئة و الآثار متساویة
علی ما یزعمون و لیست احدی القضیتین اولی فی صحة العقل من الاخری و یستدل علی امامة
ابی بکر بما ورد فیه من الحدیث و بما ابانه به الرسول صلی الله علیه و سلم من غیره الی ان قال
قالت العثمانیه فان قال قائل فما بالکم لم تذکروا علی بن ابی طالب فی هذه الطبقة و قد
تعلمون کثرة مقدمیه و الروایة فیه قلنا قد علمنا بالروایة الصحیحة و الشهادة القائمة
انه اسلم و هو حدث غریر و طفل صغیر فلم نکذب الناقلین و لم نستطع ان نلحق اسلامه باسلام
البالغین لان المقلل زعم انه اسلم و هو ابن خمس سنین و المکثر زعم انه اسلم و هو ابن تسع
سنین فالقیاس ان یوخذ بالاوسط بین الروایتین و بالامر بین الامرین و انما یعرف حق ذلک
من باطله بان یحصی سنیه التی ولی فیه الخلافة و سنی عمر و سنی عثمان و سنی ابی بکر و مقام
النبی بالمدینه و مقامه بمکة عند اظهار الدعوة فاذا فعلنا ذلک صح انه اسلم و هو ابن سبع
سنین فالتاریخ المجمع علیه انه قتل فی شهر رمضان سنة اربعین و ابوجعفر محمد بن عبدالله
اسکافی بجواب آن در نقض عثمانیه گفته لولا ما غلب علی الناس من الجهل و حب التقلید لم نحتج
الی نقض ما احتجت به العثمانیة فقد علم الناس کافة ان الدولة و السلطان لارباب

مقالتہم وعرف کل احد اقدار شیوخہم وعلمائہم وامرائہم وظہور کلمتہم وقہر سلطانہم وارتفاع
التقیۃ عنہم والکرامۃ والجائزۃ لمن روی الاخبار والاحادیث فی فضل ابی بکر وما کان
من تاکید بنی امیۃ لذلک وما ولدہ المحدثون من الاحادیث طلبا لما فی ایدیہم فکانوا لا یالون جہدا
فی طول ما ملکوا ان یخملوا ذکر علی وولدہ ویطفؤا نورہم ویکتموا فضائلہم ومناقبہم وسوابقہم ویحملوا
الناس علی شتمہم وسبہم ولعنہم علی المنابر فلم یزل السیف یقطر من دمائہم مع قلۃ عددہم وکثرۃ
عدوہم فکانوا بین قتیل واسیر وشرید وہارب مستخف ذلیل وخائف مترقب حتی ان الفقیہ
والمحدث والقاص والمتکلم لیتقدم الیہ ویتوعد بغایۃ الایعاد واشد العقوبۃ ان لا یذکروا
شیئا من فضائلہم ولا یرخصوا لاحد ان یطیف بہم حتی بلغ من تقیۃ المحدث انہ اذا ذکر حدیثا
عن علی کنی عن ذکرہ فقال قال رجل من قریش وفعل رجل من قریش ولا یذکر علیا ولا یتفوہ باسمہ
ثم رأینا جمیع المختلفین قد حاولوا نقض فضائلہ ووجہوا الحیل والتاویلات نحوہا من خارجی
مارق وناصب حنق ونابت مستبہم وناشئ معاند ومنافق مکذب وعثمانی حسود یعترض فیہا
ویطعن ومعتزلی قد نفذ فی الکلام وابصر علم الاختلاف وعرف الشبہ ومواضع الطعن و
ضروب التاویل قد التمس الحیل فی ابطال مناقبہ وتاول مشہور فضائلہ فمرۃ یتاولہا
بما لا یحتمل ومرۃ یقصد ان یضع من قدرہا بقیاس منتقض ولا تزداد مع ذلک الا قوۃ ورفعۃ
ووضوحا واستنارۃ وقد علمت ان معویۃ ویزید ومن کان بعدہما من بنی مروان ایام ملکہم
وذلک نحو ثمانین سنۃ لم یدعوا جہدا فی حمل الناس علی شتمہ ولعنہ واخفاء فضائلہ وستر مناقبہ
وسوابقہ ونیز ابو جعفر اسکافی بجواب جاحظ گفتہ وقد تعلمون ان بعض الملوک ربما احدثوا قولا او دینا
لہوی فیحملون الناس علی ذلک حتی لا یعرفون غیرہ کنحو ما اخذ الناس الحجاج بن یوسف بقراءۃ
عثمان وترک قراءۃ ابن مسعود وابی بن کعب وتوعد علی ذلک بدون ما صنع ہو وجبابرۃ بنی امیۃ
وطغاۃ بنی مروان بولد علی وشیعتہ وانما کان سلطانہ نحو عشرین سنۃ فما مات الحجاج
حتی اجتمع اہل العراق علی قراءۃ عثمان ونشا ابناؤہم ولا یعرفون غیرہا لامساک الآباء عنہا
وکف المعلمین عن تعلیمہا حتی لو قرئت علیہم قراءۃ عبد اللہ وابی ما عرفوہا ولظنوا بتالیفہا
الاستکراہ والاستہجان لالف العادۃ وطول الجہالۃ لانہ اذا استولت علی الرعیۃ الغلبۃ
وطالت علیہم ایام التسلط وشاعت فیہم المخافۃ وشملتہم التقیۃ اتفقوا علی التخاذل والتساکت
فلا تزال الایام تاخذ من بصائرہم وتنقص من ضمائرہم وتنقص من مرائرہم حتی تصیر البدعۃ

التی احدثوہا غامرۃ للسنۃ التی کانوا یعرفونہا ولقد کان الحجاج ومن ولاہ کعبد الملک والولید ومن کان
قبلہما وبعدہما من فراعنۃ بنی امیۃ علی اخفاء محاسن علی وفضائلہ وفضائل ولدہ وشیعتہ
واسقاط اقدارہم احرص منہم علی اسقاط قراءۃ عبد اللہ وابی لان تلک القراءات لا تکون سببا لزوال
ملکہم وفساد امرہم وانکشاف حالہم وفی اشتہار فضل علی علیہ السلام وولدہ واظہار محاسنہم
بوارہم وتسلیط حکم الکتاب المنبوذ علیہم فحرصوا واجتہدوا فی اخفاء فضائلہ وحملوا الناس علی کتمانہا
وسترہا وابی اللہ ان یزید امرہ وامر ولدہ الا استنارۃ واشراقا وحبہم الا شغفا وشدۃ وذکرہم
الا انتشارا وکثرۃ وحجتہم الا وضوحا وقوۃ وفضلہم الا ظہورا وشانہم الا علوا واقدارہم
الا اعظاما حتی اصبحوا باہانتہم ایاہم اعزاء وباماتتہم ذکرہم احیاء وما ارادوا بہ وبہم
من الشر تحول خیرا فانتہی الینا من ذکر فضائلہ وخصائصہ ومزایاہ وسوابقہ ما لم یتقدمہ السابقون
ولا ساواہ فیہ القاصدون ولا یلحقہ الطالبون ولولا انہا کانت کالقبلۃ المنصوبۃ فی الشہرۃ
وکالسنن المحفوظۃ فی الکثرۃ لم یصل الینا منہا فی دہرنا حرف واحد وکان الامر کما وصفناہ و مخفی نماند کہ ابو جعفر اسکافی از مشاہیر متکلمین و نحاریر محققین و اعاظم مشہورین و اکابر معروفین معتزلہ ہست ابو سعد
عبد الکریم سمعانی در کتاب انساب گفتہ ابو جعفر محمد بن عبد اللہ الاسکافی احد المتکلمین من معتزلۃ
البغدادیین لہ تصانیف معروفۃ وکان الحسین بن علی الکرابیسی یتکلم معہ ویناظرہ و
بلغنی انہ مات فی سنۃ اربعین ومائتین ازین عبارت ظاہر ہست کہ ابو جعفر اسکافی یکی از متکلمین معتزلہ
بغدادیین ہست و برای او تصانیف معروفہ ہست و حسین بن علی کرابیسی تکلم میکرد با او و مناظرہ با او می نمود
و یاقوت حموی در معجم البلدان کہ نسخہ عتیقہ آن پیش این کثیر العصیان حاضر ہست گفتہ محمد بن عبد اللہ
ابو جعفر الاسکافی عدادہ فی اہل بغداد احد المتکلمین من المعتزلۃ لہ تصانیف وکان یناظر
الحسین بن علی الکرابیسی ویتکلم معہ مات فی سنۃ اربع ومائتین و قاضی القضاۃ عبد الجبار
معتزلی صاحب مغنی کہ علمای سنیہ با بعد او طریق مناظرہ ازو آموختہ اند و این چراغ سالمہ بروغن او افروختہ
ابو جعفر اسکافی را بمزید تبجیل و تعظیم و نہایت اجلال و تفخیم یاد کردہ ابن ابی الحدید در شرح نہج البلاغۃ گفتہ و اما ابو
جعفر الاسکافی فہو شیخنا محمد بن عبد اللہ الاسکافی عدہ القاضی القضاۃ فی الطبقۃ السابعۃ
من طبقات المعتزلۃ مع عباد بن سلیمان الصیمری ومع زرقان ومع عیسی بن الہیثم الصوفی و
جعل اول الطبقۃ ثمامۃ بن اشرس ابا معن ثم ابا عثمان الجاحظ ثم ابا موسی عیسی بن صبیح المرداد ثم ابا
عمران یونس بن عمران ثم محمد بن شبیب ثم محمد بن اسمعیل العسکری ثم عبد الکریم بن روح العسکری

فی شرح نہج البلاغۃ
نسبۃ الاسکافی
من بابہ الالف والسین

۴۵۴
ص ۵۴۳
شرح کتاب لہ علیہ السلام الی طلحۃ
والزبیر مع عمران بن الحصین
الخزاعی من الجزء السابع عشر

ثم ابا یعقوب یوسف بن عبد الله الشحام ثم ابا الحسین الصالح ثم صالح قبة ثم الجعفر بن جعفر بن حرب
وجعفر بن مبشر ثم ابا عمران النقاش ثم ابا سعید احمد بن سعید الاسدی ثم عباد بن سلیمن ثم ابا جعفر
الاسکافی هذا وقال کان ابو جعفر فاضلاً عالماً وصنف سبعین کتابا فی علم الکلام وهو الذی نقض
کتاب العثمانیة علی ابی عثمن الجاحظ فی حیاته ودخل الجاحظ الوراقین ببغداد فقال من هذا الغلام
السوادی الذی بلغنی انه تعرض لنقض کتابی وابو جعفر جالس فاختفی منه حتی لم یره وکان ابو جعفر
یقول بالتفضیل علی قاعدة معتزلة بغداد ویبالغ فی ذلک وکان علوی الرای محققا منصفا قلیل
العصبیة از ین عبارت ظاهرست که قاضی القضاة عبد الجبار ابو جعفر اسکافی را در کتاب طبقات معتزله
در طبقه سابعه ذکر کرده ونهایت مدح وستایش او نموده یعنی تصریح فرموده بآنکه او فاضل عالم بود وتصنیف کرده
هفتاد مجلد در علم کلام ونقض کرده کتاب عثمانیه را بر ابو عثمن جاحظ ونیز تصریح کرده بآنکه او محقق منصف بود
وصاحب کشکول فیما جری علی ال الرسول نیز تقریری بس معقول وتنبیهی مقبول محققین فحول ارباب امعان
وایضاح وایغال جبابره وفراعنه ارباب ضلال وشغف وولع وجد وجهد اصحاب تدلیس واضلال
در اخفا واخمال وکتمان وابطال فضائل وصی رسول رب متعال صلی الله علیه وآله الاقیال ما
دامت الاسحار والاصال وهبت القبول وجری الشمال که بمنزله تفصیل اجمال جمیل اسکافی باکمال است
وارد فرموده نقل آنهم درینجا مناسبست وهو هذا ثم لا یغیب عن نظرک ان الحاکم اذا لم یقتد
بالنبی فی حرکاته وسکناته التزم اضدادها فیحتاج السلطان الی المعاون والمعاضد
والمشیر والمساعد له علی مقاصده واغراضه ومطالبه وشهواته فی ارتکاب
المحرمات وشرب المسکرات وسماع الغنا والولوع بالمردان والتهتک مع النسوان واجتذاب
الاموال من غیر حلها وعسف الرعیة وذلها فیضطر الملک والسلطان الی شیطان
یستره وفقیه ینصره وقاض یدلس له ومتشدق یکذب لملکته ورئیس یسکن
الامور وطامع یشهد بالزور ومشایخ تتباکی وشبان تتذاکی ووجیه یهون الاحوال
ویشیره علی حب المال وزاهد یلین الصعاب وفاسق ینادم علی الشراب وعیون تنظر
والسنة تجهر حتی ینام الخلیفة امیر المومنین سکرانا ویجد علی فسوقه اعوانا ولا تقوم هذه
المملکة الا بحضور اضدادها وان تتم دعوة قوم الا باهلاک اعدائها وعنادها انظر واعتبر
هل یجب اذا کان هذه الدعوة لعلی بن ابی طالب وملکها معویة بن ابی سفیان وزیراه علیها
عمرو بن العاص والمغیرة بن شعبة وقد خصمه علی بن ابی طالب علیه السلام علیها مدة

ص ١٣ / ٢٢٨

تقریر صاحب کشکول فیما جری علی ال الرسول در باب اخفاء مبغضین فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام

الی ان قتله معاویة ان یرفع قدر الحسن والحسین علیهما السلام وقدر محمد بن الحنفیة وقدر
بنی هاشم وآل ابی طالب وان یکرم عبد الله بن العباس ویراعی حال اصحاب علی احیائهم
والاموات منهم هذا بعید من القیاس والسیاسة الدنیاویة بل یجب علی معاویة ان یفعل
ما فعل من التدبیر فی قتل علی علیه السلام واولاده وتشتیت شملهم وسب علی علی المنابر
وتهوین امره وتنسخ شرفه من صدور العوام وبث ذلک فی العباد والبلاد وتهدیدهم من صبا
الیهم والتنکیل بمن اثنی علیهم وهکذا مدة دولته ثم اودع فی قلوب بنی امیة بغض علی علیه
السلام وبغض رجاله وآله حتی ادی الحال الی قتل الحسن بالسم والحسین بالسیف الذی
ذهب فیه حرمة وطیف براسه فی العباد والبلاد وهل تم ذلک الا برجال الباء عقلاء علماء
فقهاء ومشایخ فقراء واعیان اغنیاء فیستعان بهم علی تدبیر العوام والقاء الهوام وتخویف
النفوس وزجر المتکلمین عن الخوض فی الناموس فلم یزل السب واللعن والطرد والعزل فی
علی واولاده ورجاله الف شهر نشأ فیها رجال ومات فیها رجال وابیضت لحی واسودت لحی
وولدت صبیان واولاد واستوسقت بلاد وعباد وساد بمراضی بنی امیة من ساد واتخذ ل
اولاد علی علیه السلام ورجاله واتباعه ومن یقتفی اثرهم فی المدن والاقالیم لا ناصر لهم
ولا معوان ولا مساعد ولا اخوان وبذلت علی ذلک اموال ونشأ علیه رجال وقیلت فیه اقوال
ورکبت فیه اهوال وال الامر فی الاکل الی ما ال وجملة الباعة والفلاحین غافلون عن مقاصد
الملوک والسلاطین وکبار الشیاطین واستتر من ذلک خفایا واشتهرت قضایا وجری من
طباع اهل المدن وعوامهم ما اراده الملک وتوجه الناس علی اغراضه واثمرت المحبة لما عند
الملک وبغض آل محمد ورجالهم وتحدثت السوقة بذلک فی الاسواق ورجال بین الناس
الشقاق وصار اتباع الملک مستظهرین بالکلام والجدال والخصام ومن یکره الملک تحت
السب والقتل والطرد والجلد وانساقت المنافع الی معاضد الملک بیده ولسانه واحکمت
دولة بنی امیة ومقاصدها وذلل بالقهر والجور معاندها وستر المتقی عقیدته وکتم
العاقل عبادته واستمرت الامور بین الجمهور واشتدت الایام والعصور وسارت الکتب
المصنفة بذلک فی البلاد والتبس ما فیها من المقاصد علی اکثر العباد والناس عبید الدنیا
ووطباعهم حب العاجلة وعند الملک السیف والقلم والدینار والدرهم وآل محمد واتباعهم
تحت الخوف وبعضهم تحت السیف ولا یکاد یخفی عن معرفتک سرعة اجابة العوام الی الغرض

الحكام خوفاً وطمعاً يتقلبون تحت ارادته كيف شاء وانّى شاء ومتى شاء ومع ذلك الصلوات قائمة
والاذان مرتفع والصوم معتبر والمواقيت والحج مستطاع والزكوة ماتيّة والجهاد قائم والناس
على مراتبهم والاسواق منعقدة والسبل مطرقة والملاهي بين العوام مبسوطة وليس فى البلاد
والشقاء والخوف والخفاء غيراً ولا دا امير المومنين على بن ابى طالب عليه السلام واشياعهم
واتباعه ولما استوى الامر لبنى مروان بسبب قتل عثمان مقت على بن ابى طالب عليه السلام
ورجاله فى قلوب الناس وثبت بينهم هذا الالتباس ونفخ الشيطان وقال اللسان هذا الملك
وهان ونشأ فى الشريعة اصول ونما لها فروع وبسقت لها افنان فاثمرت بها اثمار لم يغرسها الحق
ولا سقاها الرسول ولا جناها العقل ولا اكل ثمرها الاولياء ولا طعمها الفقراء فظهر بذلك
مذاهب واختلفت فيه مسائل ونسخت اخبار وطويت آثار واستقر العالم على الخلاف و
الاختلاف وعدم الايتلاف والجبلة الحيوانية بحسب مرباها ومنشاها كما اخبر الصادق الامين
يولد المولود على الفطرة وانما ابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه ثم تلاشت دولة
بنى امية ونشأت دولة بنى العباس فوجدوا بنى امية قد وطّأوا لهم المملكة لام لا يحتاجون
فيه الى مصانعة آل على عليه السلام ومداراتهم لعلمهم ان المملكة بالاصالة لهم فاقروا
الوظائف التى قررها بنو امية فى اخماد نار الطالبيين على حالها وساسوا الناس بها وتناولوها
هنية مرية وامدوا العالم المعاون على اغراضهم بالاموال واستخدموا على ذلك الرجال
ووهبوا على ذلك مقامات ومراتب وولايات وهبات وصدقات فلما احس الطالبيون بولاية
بنى عباس واخذت حقوقهم بغير حقها لجأوا الى الاطراف والاوساط خوفاً من القتل والسياط
وخاطبوهم فى القيام عن هذا البساط فندب لهم العباسيون الرجال واعدوا لهم القتال وتولاهم
المنصور حتى قتل منهم الالوف وشرد منهم الالوف ومن وقف على مقاتل الطالبيين عرف ما
جرى من بنى العباس على آل على عليه السلام حتى حطموا شجرتهم وفرقوا كلمتهم وافنوا اموالهم
واباد وا رجالهم واضطر بنو العباس الى اقامة دعوتهم ونشر كلمتهم ومراعاة مملكتهم وحراستها
من آل على عليه السلام نسقاً على عناد بنى امية فما استقرت دولتهم ولا هيبت صولتهم حتى
فهموا ان شجرة الطالبيين متفرقة والاغصان ذابلة والافنان ناقصة الرى مخضودة الشوك
يابسة الشرب فعندها استقروا وسكنوا ولم يامنوا حتى علموا ان جميع الرعايا فى البلاد والآفاق
(اى عند تلك الحالة)
المشرقية والمغربية اعداء لآل محمد صلى الله عليه وآله يفضلون اصحابه عليهم ولا يانسون

تالله ما فعلت علوج امية
معشار ما فعلت بنو العباس

بذكرهم

الى ان قال

بذكرهم انهم مكنت الخلفاء والملوك من العرب والعجم فى استعمالهم الكذب وارتكاب المنكرات التى لا تجب لمثلهم
على سبيل النبوة المحمدية والخلافة العلوية التى فرضها الله تعالى وسنّها محمد صلى الله
عليه وآله وامرها ونص عليها فاضطروا الى وضع المدارس مشغلة للعوام التى الفت بالقلوب
والاوهام البساطات المدسمة والملابس الفاخرة والانعام وسموا كل رئيس من الرعاة
(مفعول الفت)
اماماً ليصح لهم الخلافة المملوكة بينهم ويصير الخليفة الغاصب لكل امام منهم اماماً وهم
يعلمون انهم يرتكبون الآثام ويأكلون الحرام واصبح الساكنين بالمدرسة داعى الخليفة الغاصب
قائماً بعرضه مناوياً لمعاديه متقرباً على من يطعن فيه مكفراً لمن لا يواليه ياخذ على
ذلك الجوائز السنية والمساكن العلية والمراكب البهية والمطاعم الشهية والملابس الفاخرة
والمقامات الباهرة والتنعم والتلذذ فى المنام والتقلب فى مستراح الحمام واعلام كانه
فى المدرسة ان يناقض ويعارض ويدعى قيام الحجة على الروافض وتتابع الناس على ذلك
طبقاً بعد طبق وجيلاً بعد جيل واندرجوا عليه خلفاً اثر سلف ونشأ مذهب الجبر بين العوام
واندرج فيه الخاص والعام واستعملوا عمال الشياطين ومكر الفراعنة من السلاطين
والعامى يعقده على هذه المذاهب اسرع من انعقاده على معرفة الله وهو مذهب يغوث
ويعوق ونسر واشتغل علماء الجمهور بالخلاف والشقاق والقوام تابعهم من الباعة والفلاحين
فى يمين الطلاق وغشيت المدارس واحدث التفاضل والتنافس وانتظم العالم على صورة
من قال غيرها   وان كان صادقاً التبس بسواها احتق و علامه عالی مکان و وحید جلیل الشان
و فرید اوان سحبان زمان حسان دوران ابوبکر خوارزمی افاض الله علیه شآبیب الرحمة والغفران
در مقام تسلیه اهل ایقان و تسکین احزان و اشجان ارباب یقین و عرفان وقت سریان و جریان و طریان
ظلم و عدوان و عسف و طغیان سلطان برین جماعه والاشان تقریری بس رفیع البنیان و تمهیدی
نهایت منیع الارکان متضمن ذکر جور و حیف و حقد و ضغن و شنان خلفا و سلاطین منحرفین از منهج
صواب و ایمان بر اهلبیت کرام علیهم آلاف سلام الملک المنان و اتباع و اشیاع ایشان بیان کرده
بنحویکه بعض اجمالات تقریر کشکول در ان مفصل ست ایراد آنهم درینجا مناسب مینماید پس باید دانست
که در مکاتیب ابی بکر خوارزمی مذکور ست و کتب الی جماعة الشیعة بنیسابور لما قصدهم
محمد بن ابراهیم والیها سمعت ارشدکم الله سعیکم وجمع على التقوى امركم ما تكلم به
السلطان الذى لا يتحمل الا على العدل ولا يميل الا على جانب الفضل ولا يبالى بان يمزق

۱۲۵
۲۰۸
۱۲۷۹
نسخهٔ مطبوعهٔ مصر

دينه اذا فاد دنياه ولا يفكر في ان لا يقدم رضا الله اذا وجد رضاه وانتم ونحن
اصلحنا الله واياكم عصابة لم يرض الله لنا الدنيا فذخر لنا الدار الاخرى ورغب
بنا عن ثواب العاجل فاعد لنا ثواب الاجل وقسمنا قسمين قسما مات شهيدا
وقسما عاش شريدا فالحي يحسد الميت على ما صار اليه ولا يرغب بنفسه عما جرى
عليه قال امير المومنين ويعسوب الدين عليه السلام المحن الى شيعتنا اسرع
الى الحدر وهذه مقالة أسست على المحن وولد اهلها في طالع الهزاهز والفتن
فحياة اهلها نغص وقلوبهم حشوها غصص والايام عليهم متحاملة والدنيا
عنهم مائلة فاذا كنا شيعة ائمتنا في الفرائض والسنن ومتبعي آثارهم في ترك كل قبيح
وفعل حسن فينبغي ان نتبع آثارهم في المحن غصبت سيدتنا فاطمة صلوات الله
عليها وعلى بعلها ميراث ابيها صلوات الله عليه وعلى آله يوم السقيفة واخر امير المومنين
عن الخلافة وسم الحسن عليه السلام سرا وقتل اخوه عليه السلام جهرا وصلب
زيد بن علي بالكناسة وقطع راس زيد بن علي في المعركة وقتل ابناه محمد وابراهيم على
يد عيسى بن موسى العباسي ومات موسى بن جعفر في حبس هرون وسم علي بن
موسى بيد المامون وهزم ادريس بفخ حتى وقع الى الاندلس فريدا ومات عيسى بن
زيد طريدا شريدا وقتل يحيى بن عبد الله بعد الامان والايمان وبعد تاكيد العهود و
الضمان هذا غير ما فعل يعقوب بن الليث بعلوية طبرستان وغير قتل محمد بن زيد و
الحسن بن القاسم الداعي على ايدي آل ساسان وغير ما صنعه ابو الساج في علوية المدينة
حملهم بلا غطاء ولا وطاء من الحجاز الى سامرا وهذا بعد قتل قتيبة بن مسلم الباهلي ابن
عمر بن علي حين اخذه بابويه وقد ستر نفسه ووارى شخصه يصانع حياته ويدافع
وفاته ولا كما فعله الحسين بن اسمعيل المصعبي بيحيى بن عمر الزيدي خاصة وما فعله
مزاحم بن خاقان بعلوية الكوفة كافة وبحسبكم انه ليست في بيضة الاسلام بلدة
الا وفيها لقتيل طالبي تربة تشارك في قتله الاموي والعباسي واطبق عليهم
العدناني والقحطاني فليس حي من الاحياء نعرفه ۞ من ذي يمن ولا بكر ولا مضر الا
وهم شركاء في دمائهم كما تشارك ايسار على جزور قادتهم الحمية الى المنية وكرهوا عيش
الذلة فماتوا موت العزة ووثقوا بما لهم في الدار الباقية فسخت نفوسهم عن هذه الفانية

ثم

ثم لم يشربوا كاسا من الموت الا شرب بها شيعتهم واولياؤهم ولا قاسوا لونا من الشدائد
الا قاساه انصارهم واتباعهم داس عثمان بن عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينة ونفى ابا ذر
الغفاري الى الربذة واشخص عامر بن عبد قيس التميمي وغرب الاشتر النخعي وعدي بن حاتم
الطائي وسير عمر بن زرارة الى الشام ونفى كميل بن زياد الى العراق وجفا ابي بن كعب و
اقصاه وعادى محمد بن حذيفة وناواه وعمل في دم محمد بن سالم ما عمل وفعل مع كعب ذي
الحبكة ما فعل واتبعه في سيرته بنو امية يقتلون من حاربهم ويغدرون بمن سالمهم
لا يحفلون المهاجر ولا يصونون الانصاري ولا يخافون الله ولا يحتشمون الناس قد
اتخذوا عباد الله خولا ومال الله دولا يهدمون الكعبة ويستعبدون الصحابة ويعطلون
الصلوة الموقوتة ويختمون اعناق الاحرار ويسيرون في حرم الرسول سيرتهم في حرم
الكفار واذا فسق الاموي فلم يات بالضلالة عن كلالة قتل معاوية حجر بن عدي
الكندي وعمرو بن الحمق الخزاعي بعد الايمان الموكدة والمواثيق المغلظة وقتل زياد
بن سمية الالوف من شيعة الكوفة وشيعة البصرة صبرا واوسعهم حبسا واسرا
حتى قبض الله معاوية على اسوأ اعماله وختم عمره بشر احواله فاتبعه ابنه يجهز على
جرحاه ويقتل ابناء قتلاه الى ان قتل هاني بن عروة المرادي ومسلم بن عقيل الهاشمي
اولا وعقب بالحر بن زياد الرياحي وبابي موسى عمرو بن قرطة الانصاري وحبيب
بن مظاهر الاسدي وسعيد بن عبد الله الحنفي ونافع بن هلال البجلي وحنظلة بن
سعد الشامي وعابس بن ابي شبيب الشاكري في نيف وسبعين من جماعة شيعة الحسين
عليه السلام يوم كربلا ثانيا ثم سلط عليهم الدعي ابن الدعي عبيد الله بن زياد يصلبهم
على جذوع النخل ويقتلهم الوان القتل حتى اجتث الله دابره ثقيل الظهر بدمائهم التي
سفك عظيم التبعة بجرمهم الذي انتهك فانبعث لنصرة اهل البيت طائفة اراد الله
ان يخرجهم من عهدة ما صنعوا ويغسل عنهم وضر ما اجترحوا فصمدوا لصمد الفئة الباغية
وطلبوا دم الشهيد من ابن الزانية لا يزيدهم قلة عددهم وانقطاع مددهم وكثرة سواد اهل
الكوفة بازائهم الا اقداما على القتل والقتال وسخاء بالنفوس والاموال حتى قتل سليمان
بن صرد الخزاعي والمسيب بن نجبة الفزاري وعبد الله بن وال التيمي في رجال من خيار
المومنين وعلية التابعين ومصابيح الانام وفرسان الاسلام ثم تسلط ابن الزبير على الحجاز

والعراق فقتل المختار بعد ان شفى الاوتار وادرك الثار وافنى الاشرار وطلب بدم المظلوم الغريب فقتل قاتله ونفى خاذله واتبعوه ابا عمرة بن كيسان واحمر بن شميط ورفاعة بن يزيد والسائب بن مالك وعبد الله بن كامل وتلقطوا بقايا الشيعة يمثلون بهم كل مثلة ويقتلونهم شر قتلة حتى طهر الله من عبد الله بن الزبير البلاد واراح من اخيه مصعب العباد فقتلهما عبد الملك بن مروان كذلك نولى بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون بعد ما حبس ابن الزبير محمد بن الحنفية واراد احراقه ونفى عبد الله بن العباس واكثر ارهاقه فلما خلت البلاد لآل مروان سلطوا الحجاج على الحجازيين ثم على العراقيين فتلعب بالهاشميين واخاف الفاطميين وقتل شيعة علي ومحا آثار بيت النبي وجرى منه ما جرى على كميل بن زياد النخعي واتصل البلاء مدة ملك المروانية الى الايام العباسية حتى اذا اراد الله ان يختم مدتهم باكثر آثامهم ويجعل اعظم ذنوبهم في آخر ايامهم بعث على بقية الحق المهمل والدين المعطل زيد بن علي فخذله منافقوا اهل العراق وقتله احزاب اهل الشام وقتل معه من شيعته نصر بن خزيمة الاسدي ومعاوية بن اسحق الانصاري وجماعة من شايعه وتابعه وحتى من زوجه وادناه وحتى من كلمه واثناه فلما انتهكوا ذلك الحريم واقترفوا ذلك الاثم العظيم غضب الله عليهم وانتزع الملك منهم فبعث عليهم ابا مجرم لا ابا مسلم فنظر لا نظر الله اليه الى صلابة العلوية والى لين العباسية فترك تقاه واتبع هواه وباع آخرته بدنياه وافتتح عمله بقتل عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب وسلط طواغيت خراسان وخوارج سجستان واكراد اصفهان على آل ابي طالب يقتلهم تحت كل حجر ومدر ويطلبهم في كل سهل وجبل حتى سلط عليه احب الناس اليه فقتله كما قتل الناس في طاعته واخذه بما اخذ الناس في بيعته ولم ينفعه ان اسخط الله برضاه وان ركب ما يهواه وخلت من الدوانيقي الدنيا فخبط فيها عسفا وتقضى فيها جورا وحيفا الى ان مات وقد امتلأت سجونه باهل بيت الرسالة ومعدن الطيب والطهارة قد تتبع غائبهم وتلقط حاضرهم حتى قتل عبد الله بن محمد بن عبد الله الحسني بالسند على يد عمر بن هشام بن عمر التغلبي فما ظنك بمن قرب تناوله عليه ولان مسه على يديه وهذا قليل في جنب ما قتله هرون منهم وفعله موسى قبله بهم فقد عرفتم ما توجه على الحسن بن علي بفخ من موسى وما اتفق على علي بن الافطس الحسيني من هرون وما جرى على احمد بن علي الزيدي وعلى القسم بن علي الحسني من حبسه وعلى علي بن غسان الخزاعي حين اخذ من

قبله

قبله والجملة ان هرون مات وقد حصد شجرة النبوة واقتلع غرس الامامة وانتم اصلحكم الله اعظم نصيبا في الدين من الاعمش فقد اخافوه ومن علي بن يقطين فقد اتهموه فاما في الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبدي وعوقب عثمان بن حنيف الانصاري واقصي حارثة بن قدامة السعدي وجندب بن زهير الازدي وشريح بن هاني المرادي ومالك بن كعب الارحبي ومعقل بن قيس الرياحي والحرث الاعور الهمداني وابو الطفيل الكناني وما فيهم الا من خر على وجهه قتيلا او عاش في بيته ذليلا يسمع شتمة الوصي فلا ينكر ويرى قتلة الاوصياء واولادهم فلا يغير ولا يخفى عليكم حرج عامتهم وحيرتهم كجابر الجعفي وكرشيد الهجري وكزرارة بن اعين ليس الا انهم رحمهم الله يتولون اولياء الله ويتبرؤن من اعداء الله وكفى به جرما عظيما عندهم وعيبا كبيرا بينهم وقل في بني العباس فانك ستجد بحمد الله تعالى مقالا وجل في عجائبهم فانك ترى ما شئت مجالا يجبى فيئهم فيفرق على الديلمي والتركي ويحمل الى المغربي والفرغاني ويموت امام من ائمة الهدى وسيد من سادات بيت المصطفى فلا يتبع جنازته ولا تجصص مقبرته ويموت ضراطهم او لاعب او مسخرة او ضارب فتحضر جنازته العدول والقضاة ويعمر مسجد التعزية عند القواد والولاة ويسلم فيهم من يعرفونه دهريا او سوفسطائيا ولا يتعرضون لمن يدرس كتابا فلسفيا ومانويا ويقتلون من عرفوه شيعيا ويسفكون دم من سمى ابنه عليا ولو لم يقتل من شيعة اهل البيت غير المعلى بن خنيس قتيل داود بن علي ولو لم يحبس فيهم غير ابي تراب المروزي لكان ذلك جرحا لا يبرأ ونائرة لا تطفأ وصدعا لا يلتئم وجرحا لا يلتحم وكفاهم ان شعراء قريش قالوا في الجاهلية اشعارا يهجون بها امير المومنين عليه السلام ويعارضون فيها اشعار المسلمين فحملت اشعارهم ودونت اخبارهم ورواها الرواة مثل الواقدي ووهب بن منبه التيمي ومثل الكلبي والشرقي بن القطامي والهيثم بن عدي ودأب بن الكناني وان بعض شعراء الشيعة يتكلم في ذكر مناقب الوصي بل في ذكر معجزات النبي صلى الله عليه واله وسلم فيقطع لسانه ويمزق ديوانه كما فعل بعبد الله بن عمار البرقي وكما اريد بالكميت بن زيد الاسدي وكما نبش قبر منصور بن الزبرقان النمري وكما دمر على دعبل بن علي الخزاعي مع رفقتهم من مروان بن ابي حفصة اليمامي ومن علي بن الجهم الشامي ليس الا لغلوهما في النصب واستيجابهما مقت الرب حتى ان هرون بن الخيزران وجعفر المتوكل على الشيطان لا على الرحمن كانا لا يعطيان

ماالا ولا يبين كان لولا الانمان شعر آل ابی طالب في نصرمذهب النواصب مثل عبدالله بن مصعب
الزبيری و وهب بن وهب البختری ومن الشعرآء مثل مروان بن ابی حفصة الاموی ومن الادباء
مثل عبدالملك بن قريب الاصمعی فاما في ايام جعفر فمثل بكار بن عبدالله الزبيری و ابی السمط
بن ابی الجون الاموی و ابن ابی الشوارب العبشمی ونحن نشكر الله قد تمسكنا بالعروة الوثقى و آثرنا
الدين على الدنيا وليس يزيدنا بصيرة زيادة من زاد فينا ولن يحل لنا عقيدة نقصان من نقص
منا فان الاسلام بدأ غريبا وسيعود كما بدأ كلمة من الله و وصية من رسول الله يورثها من
يشاء من عباده والعاقبة للمتقين ومع اليوم غد وبعد السبت احد قال عمار بن ياسر
رضی الله عنه يوم صفين لو ضربونا حتى نبلغ سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الباطل
ولقد هزم جيش رسول الله صلوات الله عليه ثم هزم ولقد تأخر امر الاسلام ثم تقدم الم
احسب الناس ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ولولا محنة المومنين وقلتهم و دولة الكافرين و
كثرتهم لما امتلأت جهنم حتى تقول هل من مزيد ولما قال الله تعالى ولكن اكثرهم لا يعلمون ولما
تبين الجزوع من الصبور ولا عرف الشكور من الكفور ولما استحق المطيع الاجر ولا احتقب العاصي
الوزر فان اصابتنا نكبة فذلك ما قد تعودناه وان رجعت لنا دولة فذلك ما قد انتظرناه
وعندنا بحمد الله تعالى لكل حالة آلة ولكل مقامة مقالة فعند المحن الصبر وعند النعم الشكر
ولقد شتم امير المومنين عليه السلام على المنابر الف شهر فما شككنا في وصيته وكذب محمد
صلى الله عليه وآله وسلم بضع عشرة سنة فما اتهمناه في نبوته وعاش ابليس مدة تزيد على
المدد فلم نرتب في لعنته وابتلينا بفترة الحق ونحن مستيقنون بدولته ودفعنا الى قتل الامام
بعد الامام والرضا بعد الرضا ولا مرية عندنا في صحة امامته وكان عند الله مفعولا وكان
امر الله قدرا مقدورا كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب
ينقلبون ولتعلمن نبأه بعد حين اعلموا رحمكم الله ان بنی امية الشجرة الملعونة في القرآن واتباع
الطاغوت والشيطان جهدوا في دفن محاسن الوصی واستأجروا من كذب في الاحاديث على
النبي صلى الله عليه وسلم وحولوا الجوار الى بيت المقدس عن المدينة والخلافة زعموا الى دمشق
عن الكوفة وبذلوا في طمس هذا الامر الاموال وقلدوا عليه الاعمال واصطنعوا فيه الرجال فما
قدروا على دفن حديث من احاديث رسول الله صلى الله عليه وعلى آله ولا على تحريف آية
من كتاب الله تعالى ولا على دس احد من اعداء الله في اولياء الله ولقد كان ينادي على رؤسهم

بفضائل العترة ويبكت بعضهم بعضا بالدليل والحجة لا تنفع في ذلك هيبة ولا يمنع منه رغبة
ولا رهبة والحق عزيز وان استذل اهله وكثير وان قل حزبه والباطل وان رصع بالشبه
قبيح ذليل وان غطى وجهه بكل مليح قال عبدالرحمن بن الحكم وهو من انفس بني امية سمية
امسى نسلها عدد الحصا ٭ وبنت رسول الله ليس لها نسل ٭ غيره لعن الله من يسب عليا ٭
وحسينا من سوقة وامام ٭ وقال ابو دهبل الجمحي في حمية سلطان بني امية وولاية آل سفين
تبيت السكارى من امية نوما ٭ وبالطف قتلى ما ينام حميمها ٭ وقال سليمن بن قبة وان
قتيل الطف من آل هاشم ٭ اذل رقاب المسلمين فذلت ٭ وقال الكميت بن زيد وهو جار خالد بن
عبدالله القسری فقل لبني امية حيث حلوا ٭ وان خفت المهند والقطيعا ٭ اجاع الله من
اشبعتموه ٭ واشبع من بجوركم اجيعا ٭ وما هذا باعجب من صياح شعراء بني العباس على
رؤسهم بالحق وان كرهوه وبتفضيل من نقصوه وقتلوه قال المنصور بن الزبرقان على بساط هرون
آل النبي ومن يحبهم ٭ يتطامنون مخافة القتل ٭ امن النصارى واليهود وهم ٭ من امة التوحيد في
الازل ٭ وقال دعبل بن علی وهو صنيعة بنی العباس وشاعرهم انی مذ ثمانين حجة ٭
اروح واغدو دائم الحسرات ٭ ارى فيأهم في غيرهم متقسما ٭ وايديهم من فيئهم صفرات ٭
وقال علی بن العباس الرومی وهو مولى المعتصم تاليت ان لا يبرح المرء منكم ٭ يتل على حر الجبين
فيعفج ٭ كذاك بنو العباس تصبر منكم ٭ ويصبر للسيف الكمی المدجج ٭ بكل اوان للنبي محمد ٭
قتيل زكي بالدماء مضرج ٭ وقال ابراهيم بن العباس الصولي وهو كاتب القوم وعاملهم في
الرضا لما قربه المامون يمن عليكم باموالكم ٭ وتعطون من مائة واحدا ٭ وكيف لا ينتقصون
قوما يقتلون بني عمهم جوعا وسغبا ويملؤن ديار الترك والديلم فضة وذهبا يستنصرون
المغربی والفرغانی ويجفون المهاجری والانصاری ويولون انباط السواد وزارتهم وقلف
العجم والطماطم قيادتهم ويمنعون آل ابی طالب ميراث امهم وفیء جدهم يشتهي العلوی الاكلة فيحرمها
ويقترح على الايام الشهوة فلا يطعمها وخراج مصر والاهواز وصدقات الحرمين والحجاز تصرف
الى ابن ابی مريم المدينی والى ابراهيم الموصلی وابن جامع السهمی والى زلزل الضارب وبرصوما
الزامر واقطاع بختيشوع النصرانی قوت اهل بلد وجاری بغا التركی والافشين الاشروسنی كفاية
امة ذات عدد والمتوكل زعموا يتسرى باثنی عشر الف سرية والسيد من سادات اهل البيت يتعفف
بزنجية او سندية وصفوة مال الخراج مقصور على ارزاق الصفاعنة وعلى موائد المخانثة وعلى

طعمة الكلابين وفي رسوم القرادين وعلى مخارق وعلويه المغني وعلى زرزر وعمر بن بانة الملهي ويبخلون على الفاطمي باكلة اوشربة ويصادقونه على دانق وحبّة ويشترون العوّادة بالبدر ويجرون لها ما يفي برزق عسكر والقوم الذين احلّ لهم الخمس وحرمت عليهم الصدقة وفرضت لهم الكرامة والمحبّة يتكفّفون ضرًّا ويهلكون فقرا ويرهن احدهم سيفه ويبيع ثوبه وينظر الى فيئه بعين مريضة ويتشدّد على دهره بنفس ضعيفه ليس له ذنب الّا انّ جدّه النبي وابوه الوصيّ وامّه فاطمة وجدّته خديجة ومذهبه الايمان وامامه القرآن الى آخر ما افاد واجاد

ومخفی نماند که نسخه مکاتیب ابی بکر خوارزمی که در مصر چاپ شده و ازان این عبارت نقل کرده شد در آخر آن این عبارت بلیغه متینه و این اشارت فصیحه رزینه که ازان نهایت جلالت و فخامت منزلت و نباهت مرتبت این مکاتیب بهرة الاسالیب ظاهر و واضح ست مذکور ست وقد تناهی طبع هذه الرسائل التي لم يبلغ شاؤها في الفصاحة سحبان وائل بل هو عندها ادنى من باقل ولو ظهرت في ايامه لمدّ اليها كف مستمدّ سائل ولو كانت في عصر قسّ بن ساعدة الايادي لكان لها عليه جميل الايادي فلعمري انها نسخت ما تركت الاوائل كلمة لقائل واحكمت كم ترك الاول للآخر والماضي للغابر فليكن الاديب لها نعم الآخذ وليعضّ عليها بالنواجذ فانه يبلغ بها في صناعته اشدّه وتكون له في الانشاء او في عدّه وكان طبعها على هذا الوجه الحسن وتمثيلها في هذا القالب المستحسن بدار الطباعة المصرية الكائنة ببولاق مصر المغربية تعلق المستعين بمولاه فيما يعين ويبدي عبد الرحمن بيك رشدي على ذمّة حضرة محمّد على بيك جرّاح باشي بالديار المصريّة وحضرة حسن افندي مترجم الكتب العسكريّة لا زالوا ملحوظين بعين العناية الربّانية وكان تصحيحها حسب الامكان بمعرفة الفقير الى رحمة الرحيم الرحمن المتوسّل لربّه بالجاه النبوي محمّد قطة العدوي باش مصحح للطبعة المذكورة يسّر الله في الدارين امورهُ وقد وافق انتهاء طبعها وتمام تمثيلها ووضعها اوائل ذي الحجّة الذي هو في هذا العام الشيء ۱۲۷۹ تسع وسبعين ومائتين والف من الهجرة ختام فالحمد لله الذي بنعمته تتمّ الصالحات والشكر له على مدى الاوقات وصلّى الله وسلّم على سيّد الكائنات وعلى آله واصحابه ذوي الكرامات ملاح بلد تمام وفاح مسك ختام و ابوبکر خوارزمی از اکابر علماء ادبا و اعاظم فضلا نبها و اجلّه نحاریر کملا و افاخم مشاهیر نبلا ست شیخ احمد بن علی بن عمر الحنفی الطرابلسی المنینی الدمشقی

در فتح وهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی لشرح فقره وامتداحه ای اباعلی بن سیمجور الوبکر الخوارزمی گفته قال في اليتيمة هو ابوبكر الخوارزمي محمّد بن العباس نابغة الدهر وبحر الادب وعلم النظم والنثر وعالم الظرف والفضل كان يجمع بين الفصاحة والبلاغة ويحاضر باخبار العرب وايامها ودواوينها ويدرّس كتب اللغة والنحو والشعر ويتكلّم بكل نادرة ويأتي بكل فقرة ودرّة ويبلغ في محاسن الادب كل مبلغ ويغلب على كل محسن بحسن مشاهدته في ملاحة عبارته ونعمة نغمته وبراعة جدّه وحلاوة هزله وديوان رسائله يجلّ سائر وكذلك ديوان شعره اصله طبرستان ومولده ومنشأه خوارزم وكان ينتمي بالطبري ويعرف بالخوارزمي ويلقب بالطبرخزمي فارق اهله في ريعان عمره وحداثة سنّه وهو قويم المعرفة قوي الادب فاني القريحه حسن الشعر فلم يزل يطوف في الآفاق ويدخل كور الشام والعراق وياخذ من العلماء ويقتبس من الشعراء ويستفيد من الفضلاء حتى تخرّج وخرج فرد الدهر في الادب والشعر ولقي سيف الدولة علي بن عبد الله بن حمدان وخدمه واستفاد ممن بحضرته ومضى على غلوائه في الاقتراب والاغتراب وشرق بعد ان غرّب وعاود بلاده فنكب بجرجان لخبث لسانه وصحب الوزراء والامراء بخراسان وحمد بعضهم وذمّ بعضهم ومدحهم وهجاهم وعاود حضرة الصاحب مرارا واداش جناحه امرارا وانتفع به كثيرا واخباره ونوادره وملحه وفصوله مسطورة في اليتيمه فلا نطيل بذكرها ونيز در فتح وهبی بشرح فقره واتاه ای اباعلی البديع ابو الفضل الهمداني گفته قال في اليتيمه هو احمد بن الحسين بديع الزمان ومعجزة همدان ونادرة الفلك وبكر عطارد وفرد الدهر وغرّة العصر ومن لم يلف نظيره في ذكاء القريحه وسرعة الخاطر وشرف الطبع وصفاء الذهن وقوة النفس ولم يرَ قرينه في طرف النثر وملحه وغرر النظم ونكته ولم يروان احدا بلغ مبلغه من لبّ الادب وسرّه وجاء بمثل اعجازه وسحره فانه كان صاحب عجائب وبدائع وغرائب فمنها انه كان ينشد القصيدة لم يسمعها قط وهي اكثر من خمسين بيتا فيحفظها كلها ويؤدّيها من اوّلها الى آخرها ولا يخرم حرفا ولا يخلّ بمعنى وينظر في الاربعة والخمسة اوراق من كتاب لم يعرفه ولم يره نظرة خفيفة ثم يؤدّيها عن ظهر قلبه

ويسير دهاسرة او كان يقترح عليه عمل قصيدة او انشاء رسالة في معنى بديع وباب
غريب فيفرغ منها في الوقت والساعة والجواب عنها فيها وكان ربما يكتب الكتاب
المقترح عليه فيبتدي باخر سطوره ثم هلم جرا الى الاول ويخرجه كاحسن شيء واملحه
ويوشح القصيدة الفريدة من قبله بالرسالة الشريفة من انشائه فيقرأ من النظم النثر
ويروى من النثر النظم ويقترح عليه كل عويص وعسير من النظم والنثر فيحله في اسرع من
رجع الطرف على ريق لا يبلعه ونفس لا يقطعه وكلام كله عفو الساعة وفيض البديهة
ومساوقة القلم ومسابقة اليد وجمرات الحدة وثمرات المدة ومجاراة الخاطر للناظر
ومباراة الطبع للسمع وورد حضرة الصاحب ابن عباد في اول شبابه واستفاد منه
ادبا ونشبا ثم قدم جرجان واقام بها مدة ثم قصد نيسابور فوافاها سنة اثنتين
وثمانين وثلثمائة ونشر بها بزه واظهر طرزه واملى بها اربعمائة مقامة ثم شجر بينه
وبين ابي بكر الخوارزمي ما كان سببا لهبوب ريح الهمداني وعلو امره وقرب نجحه
وبعد صيته اذ لم يكن في الحساب والحسبان ان احدا من الشعراء والكتاب يلحق
للخوارزمي غبارا فضلا عن ان يغلبه في المساجلة ويفوق عليه في المفاضلة وبعد
موت الخوارزمي خلا الجو للهمداني ولم يبق من بلاد خراسان وسجستان وغزنة
بلد الا دخلها وجنى جنى ثمارها والقى عصاه بهراة وحين بلغ اشده واربى على
الاربعين سنة ناداه الله فلباه وفارق دنياه في سنة ثمان وتسعين وثلثمائة
انتهى ملخصا و جلال الدين سيوطي در بغية الوعاة گفته محمد بن العباس ابو بكر الخوارزمي ابن
اخت محمد بن جرير الطبري قال الحاكم كان واحد عصره في حفظ اللغة والشعر وكان
قريضة عن حفظه استوطن نيسابور وسمع من ابي علي اسمعيل بن محمد الصفار
واقرانه ومات في رمضان سنة ثلث وثمانين وثلثمائة وقال ياقوت صاحب
الاشعار والرسائل مولده ومنشاه بخوارزم وكان اصله من طبرستان
فلقب بالطبرخزمي مولده سنة ثلاث وعشرين وثلثمائة وخرج من وطنه
في حداثته وطوف البلاد ولقي سيف الدولة ابن حمدان في خدمه وورد بخارى
وصحب الوزير ابا علي البلعمي فلم يحمده وهجاه وقصد نيسابور واتصل بالامير احمد
الميكالي مدحه وقصد سجستان ومدح واليها طاهر بن محمد ثم هجاه فحبسه

ثم خلص

ثم خلص وصار الى غرستان فاتفق له مع واليها ما اتفق مع والي سجستان ففارقه
هاجيا له وعاد الى نيسابور فقصد حضرة الصاحب فرجحت تجارته فاوفده طمعا
الصاحب بكتابه الى عضد الدولة فكان سبب انتعاشه ثم عاد الى نيسابور
ودرس اهلها عليه الادب ومن شعره ولما آتيت غرستان اليك وودي فلم تم لديك
ذكي غرستي اردت ملامة واردت هجاه: فصنتك عنهما فهجوت نفسي بكان الذنب
ذنبي حين اهديت: الى من لا يريد الانس انسي وسيد علي خان مدني طاب ثراه در كتاب درجات
رفيعه في طبقات الامامية من الشيعة فرموده مقدمة اعلم رحمك الله تعالى ان شيعة
امير المومنين والائمة من ولده عليهم السلام لم يزالوا في كل عصر وزمان ووقت
واوان مختفين في زوايا الاستتار محتجبين احتجاب الاسرار في صدور الاحرار
لما منوا به من معاداة اهل الالحاد ومناواة اولى النصب والعناد الذين ازالوا
اهل البيت ع عن مقاماتهم ومراتبهم وسعوا في اخفاء مكارمهم الشريفة ومناقبهم
فلم يزل كل متغلب منهم يبذل في متابعة الهوى مقدوره ويلتهب حسدا
ليطفئ نور الله ويابى الله الا ان يتم نوره كما روي عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر
عليهما السلام انه قال لبعض اصحابه يا فلان ما لقينا من ظلم قريش ايانا وتظاهرهم
علينا وما لقي شيعتنا ومحبونا من الناس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قبض
وقد اخبر انا اولى الناس بالناس فتمالأت علينا قريش حتى اخرجت الامر عن معدنه
واحتجت على الانصار بحقنا وحجتنا ثم تداولتها قريش واحد بعد واحد حتى رجعت
الينا فنكثت بيعتنا ونصبت الحرب لنا ولم يزل صاحب الامر في صعود كؤود حتى
قتل فبويع الحسن ابنه وعوهد ثم غدر به واسلم ووثب عليه اهل العراق حتى طعن
بخنجر في جنبه وانتهب عسكره وعولجت خلاخل امهات اولاده فوادع معاوية وحقن دمه
ودماء اهل بيته وهم قليل حق قليل ثم بايع الحسين من اهل العراق عشرون الفا
ثم غدروا به وخرجوا عليه وبيعته في اعناقهم فقتلوه ثم لم نزل اهل البيت نستذل
ونستضام ونقصى ونمتهن ونحرم ونقتل ونخاف ولا نامن على دمائنا ودماء اوليائنا
ووجد الكاذبون الجاحدون لكذبهم وجحودهم موضعا يتقربون به الى اوليائهم
وقضاة السوء وعمال السوء في كل بلدة فحدثوهم بالاحاديث الموضوعة المكذوبة

وردوا علينا ما لم نفعله ليبغضونا الى الناس وكان عظم ذلك وكبره زمن
معوية بعد موت الحسن عليه السلام فقتلت شيعتنا في كل بلدة وقطعت الايدي والارجل
على الظنة من ذكر بحبنا والانقطاع الينا سجن ونهب ماله وهدم داره ثم لم يزل البلاء
يشتد ويزداد الى زمان عبيد الله بن زياد لعنه الله قاتل الحسين عليه السلام ثم
جاء الحجاج فقتلهم كل قتلة واخذهم بكل ظنة وتهمة حتى ان الرجل ليقال له زنديق
او كافر احب اليه من ان يقال له شيعة علي عليه السلام وروى ابو الحسن علي بن
محمد بن ابي سيف المدايني في كتاب الاحداث قال كتب معاوية نسخة واحدة الى عماله
بعد عام الجماعة ان برئت الذمة ممن روى شيئاً من فضل ابي تراب واهل بيته فقامت
الخطباء في كل كورة وعلى كل منبر يلعنون علياً ويبرؤن منه ويقعون فيه وفي اهل بيته
وكان اشد الناس بلاء حينئذ اهل الكوفة لكثرة من بها من شيعة علي فاستعمل
عليهم زياد بن سمية وضم اليه البصرة وكان يتتبع الشيعة وهو بهم عارف لانه
كان منهم ايام علي فقتلهم تحت كل حجر ومدر واخافهم وقطع الايدي والارجل وسمل
العيون وصلبهم على جذوع النخل وطردهم وشردهم عن العراق فلم يبق بها معروف
منهم وكتب معوية الى عماله في جميع الآفاق ان لا يجيزوا لاحد من شيعة علي
واهل بيته شهادة وكتب اليهم ان انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه واهل
والذين يروون فضائله ومناقبه فادنوا مجالسهم وقربوهم واكرموهم واكتبوا الي
بكل ما يروي كل رجل منهم واسمه واسم ابيه وعشيرته ففعلوا ذلك حتى اكثروا
في فضائل عثمان ومناقبه لما كان يبعثه اليهم معوية من الصلات والكساء والحباء
والقطائع ويفيضه في العرب منهم والموالي فكثر ذلك في كل مصر وتنافسوا في المنازل
والدنيا فليس يجيء احد مردود من الناس عاملاً من عمال معوية فيروي في
عثمان فضيلة او منقبة الا كتب اسمه وقربه وشفعه فلبثوا بذلك حيناً ثم كتب
الى عماله ان الحديث في عثمان قد كثر وفشا في كل مصر وفي كل وجه وناحية فاذا
جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس الى الرواية في فضائل الصحابة والخلفاء الاولين
ولا يتركوا خبراً يرويه احد من المسلمين في ابي تراب الا واتوني بمناقض له في الصحابة فان
هذا احب الي واقر لعيني وادحض لحجة ابي تراب وشيعته واشد عليهم من مناقب

عثمان وفضله فقرئت كتبه على الناس فرويت اخبار كثيرة في مناقب الصحابة مفتعلة
لا حقيقة لها وجد الناس في رواية ما يجري هذا المجرى حتى اشادوا بذكر ذلك على
المنابر والقي الى معلمي الكتاتيب فعلموا صبيانهم وغلمانهم من ذلك الكثير الواسع حتى
رووه وتعلموه كما يتعلمون القرآن وحتى علموه بناتهم ونساءهم وخدمهم وحشمهم فلبثوا
بذلك ما شاء الله ثم كتب الى عماله نسخة واحدة الى جميع البلدان انظروا من قامت عليه
البينة انه يحب علياً واهل بيته فامحوه من الديوان واسقطوا عطاءه ورزقه وشفع
ذلك بنسخة اخرى من اتهمتموه بموالاة هؤلاء القوم فنكلوا به واهدموا داره فلم يكن البلاء
اشد ولا اكثر منه بالعراق ولا سيما بالكوفة حتى ان الرجل من شيعة علي
ليأتيه من يثق به فيدخل بيته فيلقي اليه سره ويخاف من خادمه ومملوكه ولا
يحدثه حتى يأخذ عليه الايمان الغليظة ليكتمن عليه فظهر حديث كثير موضوع وبهتان
منتشر ومضى على ذلك الفقهاء والقضاة والولاة وكان اعظم الناس في ذلك بلية
القراء المراؤن والمستضعفون الذين يظهرون الخشوع والنسك فيفتعلون الاحاديث
ليحظوا بذلك عند ولاتهم ويقربوا مجالسهم ويصيبوا به الاموال والضياع والمنازل
حتى انتقلت تلك الاخبار والاحاديث الى ايدي الديانين الذين لا يستحلون الكذب
فقبلوها ورووها وهم يظنون انها حق ولو علموا انها باطلة لما رووها ولا تدينوا بها
فلم يزل الامر كذلك حتى مات الحسن بن علي فازداد البلاء والفتنة
فلم يبق احد من هذا القبيل الا خائف على دمه او طريد في الارض ثم تفاقم
الامر بعد قتل الحسين وولي عبد الملك بن مروان فاشتد على الشيعة وولي
عليهم الحجاج بن يوسف فتقرب اليه اهل النسك والصلاح والدين ببغض علي
وموالاة اعدائه وموالاة من فاكثروا في الرواية في فضلهم وسوابقهم ومناقبهم
واكثروا من الغض من علي وعيبه والطعن فيه والشنآن له حتى
ان انساناً وقف للحجاج يقال انه جد الاصمعي عبد الملك بن قريب فصاح به ايها
الامير ان اهلي عقوني فسموني علياً واني فقير بائس وانا الى صلة الامير محتاج
فتضاحك له الحجاج وقال للطف ما توسلت به قد وليتك موضع كذا وقد روى
ابن عرفة المعروف بنفطويه وهو من اكابر المحدثين واعلامهم في تاريخه ما يناسب

هذا الخبر وقال ان اكثر الاحاديث الموضوعة في فضائل الصحابة افتعلت في ايام بني امية
تقربا اليهم بما يظنون انهم يرغمون به انف بني هاشم قال المولف عفا الله عنه ولم يزل
الامر على ذلك سائر خلافة بني امية لعنهم الله حتى جاءت الخلافة العباسية
فكانت ادهى وامر واضر من ذلك واضر وما لقيه اهل البيت عليهم السلام وشيعتهم في دولتهم
اعظم مما مضوا به في الخلافة الاموية كما قيل ع والله ما فعلت امية فيهم معشار
ما فعلت بنو العباس ثم شب الزمان وهرم والشان مضطرب والشنان مضطرم والدهر
لا يزداد الا عبوسا والايام لا تبدي لاهل الحق الا بوسا ولا معقل للشيعة من هذه
الخطة الشنيعة في اكثر الاعصار ومعظم الامصار الا الانزواء في زوايا التقية والانطواء
على الصبر بهذه البلية لتنتهي ما في الدرجات الرفيعة **واذا علمت** حال هؤلاء الاسلاف
المنهمكين في الاسفاف فليكن غير خاف عليك سرير تلك التقية عن الاعتساف المتحلية بالانصاف ان
المخاطب النحرير الذي هو عند السنية صدرهم الكبير وملاذهم الشهير قد جنح تقليدا
للكابلي بجوامع قلبه الى هؤلاء الجماهير الكارعين من المشارع الردغة والناهلين من الموارد
الكدرة الذين ادعوا الفجور وسقوه الغرور وحصدوا الثبور ورفعوا الدور وبنوا القصور
واحكموا الزور وابرموا الختور ولم يرضوا في البغض والمشاحنة بالقصور واتوا من غرائب
الامور ما يبقى سوء ذكره على كر الدهور ومر العصور فحذا المخاطب حذوهم وحاحوهم
ونحا نحوهم واستنجح نجحهم وشرب من شربهم وانضوى الى سرباتهم وانحاز الى حزبهم واقرضغنهم
وكبرهم واختار حقدهم ونكرهم واستطاب بجرهم وبجرهم وارتد ظهورهم وابدى
شرورهم وفتل حبائلهم وشيد غوائلهم واذاع شبهاتهم واشاع هفواتهم
ونمق تلميعاتهم وزوق تسويلاتهم واحكم اراءهم وسر سرائرهم واطاب ضمائرهم وزوق
سماتهم وبرى اقلامهم وشحذ جرائمهم ودرس كتابهم ونصر احزابهم واسس بنيانهم
ولاطد ادانهم واقتفى شنيع اثارهم وخاض هائل غمارهم وجاس خلال ديارهم

منقوله

واغترف

واغترف من مالحة بحارهم وتفكه من ينع بقة اثمارهم ونظر بجانة ابصارهم وبنى على بناتهم
ولبى منكر ندائهم وماس في لباسهم ووسوس بوسواسهم وانتكس بانتكاسهم وشرب بكاسهم
وتلوث بارجاسهم ورمى بسهمهم وتوهم بوهمهم وسار بسيرهم وشبع من ميرهم وسكن
في ديرهم وصاد بضيرهم وشهق بشهيقهم ونهق بنهيقهم ولم يعض على النقد والسبر
بضرس قاطع ولم يستضئ من الادراك والتامل بزناد ساطع ولا استعان من الاصابة
والتدبر بوجه شافع ولا استظهر من الانصاف والتمييز بمنجد نافع ولا استنزر
من المواعظ والزواجر والرقائق القوارع الى ناجه ناجع رقص بانكار الواضحات رقص الجمل
وليس له في التحقيق والتنقيد ناقة ولا جمل اذا هتف به داعي الحق جعل في اذنه وقرا واذا
اهاب به منادي الصدق ابدى عجرفة وخذيا ومكرا يسلك في هدم قواعد الدين فنونا ويبالغ
في طمس معاهد اليقين مجونا ويلقي الناصح الهادي كالثور عاقصا قرنه حرونا ويمون
على اختلاق غرائب القرفة والفرية مرنا اخترع للرد والابطال والاخمال الفضائل
الال عليهم سلام الملك المتعال طرائق قددا وابتدع لاطفاء نور الحق اعاليل باضاليل بغيا
وحسدا اذا سمع فضيلة حقانية ورواية نورانية يلج دعيته كانه من الموت في غمرة ومن
الذهول في سكرة ينتفخ اوداجه ويرتعد فرائصه ويزيد غيظه ويكبر حنقه تثير تلهب كائنات
شكوك ووساوس وينبت فظائع شبهات وهواجس لا يزغه من الاقتحام في الزلل وازع
ولا يردعه عن المكابرة من الحياء رادع كانه لا سامحه الله لم يحظ من الحياء بقسط
ولو طفيفا ولم ينل من المبالاة حظا ولو ضعيفا خاض في لجج المجازفة والتخرص والتهجم والعدوان
بحيث لا يفيق وطفح وثمل من سكر الشنان بحيث لا يصحو ولا يستطيع التمييز ولا يطيق وتردى في
مهاوي التعصب بحيث لا مناص له من مضلع المضيق لا يستضئ بنور الحق وان ابتلج
اوضح الابتلاج ولا يلجا الى ركن وثيق من الصواب الواضح المنهاج بل يلج ويلط على الالطاط
والاعوجاج ويلوي ويعرج ابدا على المراء واللجاج قد اقتحم اتباعه في لجة عمياء وركب بهم

متی عشواء تری لهم الخطل وحسّن لهم الزلل واطلع لهم نواجم الفتن وکشف لهم قرون المحن وازلّهم
عن لقم السنن ونحّاهم عن المنهج الحسن وعلّمهم شعبا من العضیهة والاحتیال وسوّل لهم صناعة
البهت والمحال واجتالهم عن الصواب الی الاحتیال واحجرهم وجحرهم عن الجنوح الی الحق والامتثال
واغتالهم بدیات النزغ ای اغتیال ورقاهم ولواهم عن انتهاج الحق وردعهم وقدعهم عن
اقتصاص الرشد وزرع فی قلوبهم صنوف الاحن واورثهم اقسام الترات والوغر والشحناء
وشحن صدورهم غیظا وحنقا وسقی اجوافهم اجنارا نقاذا وحیهم فی رزایا سود واستهم باخفائها
واولجهم فی ضنك خطایا وطئتهم باظلافها وقرر لهم فی التلمیع قواعد وقوانین واحدث
من الخدع حیلا وافانین وباض فی صدورهم وفرخ وشوی لهم اوهاما وطبخ ثم
تغطرس بذلك وشمخ وتمطی وبذخ ومن عجائب التهافت والتنافر وغرائب التناقض
والتناکر ان المخاطب الماهر وکذا الکابلی الفاخر ومن ماثلهما من اسلافهما الاکابر مع هذا
الجد والجهد الکدیح والانهماك والغرام والشغف والارتباك فی ازاحة واطفاء انوار الفضائل
الباهرة ورد المناقب الفاخرة للعترة الطاهرة یباهون بدعوی التمسك والولاء ویبدون
من غایة البهت والمراء انهم المخصوصون بنشر الفضائل وایثار الاقتداء واختیار الاقتفاء فقل لی
من المحب الموالی ومن المتوغل القالی ومن المقبل الواد ومن المعرض الصاد ومن المتبع الصافی
ومن المنحرف الجافی ومن المقتفی لاثار الاطهار والمومن بفضائل هؤلاء الاخیار ومن
الصادف عن الاتباع الوالج فی زرافة الهمج الرعاع وقد بلغ التعصب بالمخاطب المرتاب
الی حد یتجاوز عن القیاس والحساب حتی انه ربما ینکر ما هو حجة عند النصاب بل ینکر ما اثبته
شیخه ووالده الجلیل النصاب بل ربما انکر ما اثبته بنفسه بلا اختفاء واحتجاب وان
هذا التناسی والعقوق والتغافل والمروق من اعجب العجاب عند اولی الاحلام والالباب
وقلما یوجد مثل هذا العجب العجاب فی مصنف او کتاب فان من غایة الاستغراب ان
یخالف المرء فی رد الخصم قول والده المقبول واعجب من ذلك ان یخالف نفسه ویظهره

اسمج الغفول مع هذا التباین والتخالف والتهافت والتناقض والتشاجر والتضاغن والتخاذل
والتمارض مع هذا القصور فی الباع وفقدان العثور والاطلاع یشنع علی اسلافنا بلسان
السلیطة مکثرا للبذاء والمصاع مولعا بالهراء والقذاع یوجع قلوب اهل الایمان ویدمی
نفوس ارباب الایقان بصده دابه جحد الواضحات وسنته رد اللائحات لا یقف فی المجازفة علی حد محدود
من عناده المکابر الکنود یروح بکذبه وافتعاله ارواح مسیلمة وسجاح ویرفع فی ابطال
الحق انکر عقیرة واوحش صیاح ویسجع نباح لا یدع من التهجین والتوهین غایة الا امّها
ولا یذر من التشنیع والتقبیح الا عمّها ولا یترك من الغض والازراء علی الکرام الکبراء فنا
الا اتاه ولا یهمل من الثلب والقصب والعیب والشین حدا الا واتاه یستهزئ باحلام الذین
یستسخر ویغمز ویهمز باماثل المحققین ولا یستحسر برمیهم بما هو من ادانی اوصافه
من الجمود والخمود وقلة الفطنة وفقدان الادراك وعدم التمییز وهجر التدبر وایثار
التناسی والتغافل ویعزو الیهم اوهاما فاسدة وتعصبات کاسدة ومکاید منتکسة
ومصاید منتقصة افتری اکاذیب وافتعل اعاجیب وتقول اقاویل واختلق اباطیل
وتخرص ظنونا وتمحل من الخدایع فنونا وهام فی اودیة التلبیس وجزع طرق التدلیس
ولفق ما لا یلتاط بصفر لبیب وحشد من السخائف ما یمجه کل ادیب واعجب من ذلك
انه مع هذا التهالك والاستهتار بالابطال والتکذیب والانکار لفضائل اهل البیت
الاطهار صلوات الله وسلامه علیهم ما اختلف اللیل والنهار القی شراشره وبعاعه
علی تصدیق المفتعلات والایمان بالموضوعات المخترعات فی حق خلفائه الکبار
مع انها مما شهد بکذبها وتخرصها شیوخه واساطینه الاحبار الماهرون البارعون
الذین علیهم المدار فی النقد والتنقیب والتنقید والجرح والتعدیل فی الاعصار وعلی
ایدیهم تمییز المعلول من سلیم الآثار وکل منهم ابن بجدة الاخبار وابن نجدة الاختبار
وجهینة الاحادیث وعیبة الاسرار فلا ادری بای وجه یلقی هذا المدعی للولاء

یوم القیمة اهل البیت العظماء علیهم الاف التحیة والثناء وماذا یقول لهم اذا سألوه
عما حداه علی تکذیب فضائلهم الثابتة الصحیحة التی رواها الثقات الکبراء واثبتها الحذاق العلماء

وهرگاه این همه شنیدی پس حالا شروع می نمایم بحول وقوت رب جلیل در نقض اقوال مخاطب نبیل بالتفصیل **قوله** واین حدیث باطل ست **اقول** از ملاحظهٔ این کلام حیرت نظام وغرائب تقولات وتفوهات در ابطال حدیث طیر وحدیث مدینة العلم وحدیث تشبیه وحدیث نور وغیر آن بر ارباب افهام ظاهر وباهر میشود که مخاطب ذوفنون مفتون بمزید سیلان وجنوح ورکون بهذر وهزل ومجون وعدم مخافت از خزی یوم لا ینفع مال ولا بنون در اطفای انوار فضائل علویه میکوشد وبی محابا بر رد وقدح آن میخروشد واخلاف خلاف حق ابلج وایثار باطل لجلج واختیار عناد اسمج واشاعت لداد بهرج میدوشد وکاسات عصبیت ولجاج صریح الاعوجاج مینوشد وشمس تابان را بگل نمیپوشد ولله الحمد علی اتمام الحجة ووضوح المحجة والانقاذ من اللجة که بطلان حکم مخاطب عمدة الاعیان ببطلان این حدیث جلیل الشان در کمال وضوح وظهور وعیان وواضح ولائح مثل شمس تابان وسماجت وشناعت وقباحت وفظاعت وردآرت وهوان این ابطال سراسر اعتلال وافساد واضح الاختلال وتوهین صریح الانخلال معلوم ومتیقن علمای اعیان ودلالت آن بر نهایت حقد وشنان وغایت بغض وعدوان واقصای مجازفت وطغیان مستغنی از بیان واعجباه که در فضائل خلفای خود جا بجا روایات موضوعه وحکایات مصنوعه واباطیل ملفقه واضالیل مزوقه واسمار مستبشعه واخبار مستشنعه بصد دل وجان میخرد ودر حق فضائل وصی مطلق چنین جور وحیف وزیغ وعسف می پسندد وازلوم لائمین وعذل عاذلین وطعن طاعنین وعیب عائبین وانکار منکرین وتفضیح ناقدین وتقبیح مختبرین وتخجیل محققین ومخالفت اکابر محدثین

ومعاندت اجلهٔ متمکنین نمی هراسد وچنان در گرداب تعصب وتغافل واغماض وتساهل واعراض وتعالل سر فرو برده که هرگز حق را از باطل وثمین را از عاطل ودنی را از فاضل نمی شناسد واین خاکسار بمقدار نیرو باقتفای آثار علمای اخیار احلهم الله دار القرار وکالصبح اذا اسفر بل کالشمس فی رابعة النهار باثبات میرسانم که حکم مخاطب منیف ببطلان این حدیث شریف از غرائب اوهام وعجائب احکام وطرائف جسارات ومضحکات ترهات وبدائع تفوهات وفظائع تقولات وموروث صدگونه ملام وعار وباعث هزار شین وشنار وجالب انواع هوان وصغار وکاشف از دفائن ضغائن واحقاد وهاتک استار اصناف عناد ولداد ودلیل کمال بعد از امعان وسبر وتنقید ومجانبت تمام از تحقیق وتسدید ست وادنی ممارس این فن شریف حدیث فضلا من الماهرین الحذاق والبارعین السباق لب باین حکم باطل نتواند گشود واین حکم شنیع مانا بآنست که کسی بلا تتبع وتفحص مباحث عربیت ونکات ادبیت انکار وجوه ثابتهٔ اعراب وتصریف نماید یا کسی بلا اطلاع مسلمات ومقررات اصول فقه وفقه وحکمت وعقائد ومقالات ارباب نقد وتحقیق طریق رد وابطال آن پیماید که این چنین کس بلا شبه مورد کمال استهزا واستحقار ومستحق نهایت طعن وتشنیع صغار وکبار خواهد شد وائمهٔ بارعین ومحدثین منقدین واساطین دین وارکان مذهب سنیه که بروایت این حدیث شریف افتخار داشته ومصنفات بهیهٔ خود را زیب وزینت بخشیده اند وباشاعت ونشر آن تخجیل منکرین وجاحدین بنهایت قصوی رسانیده جمعی کثیر وجمی غفیر اند مثل

سلیمان بن داود الطیالسی و ابو عبد اللہ بن محمد بن ابی شیبۃ العبسی الکوفی و امام احمد بن
محمد بن حنبل الشیبانی و ابو عیسی محمد بن عیسے بن سورۃ السلمی الترمذی و ابو عبد الرحمان
احمد بن شعیب النسائی و حسن بن سفیان النسوی البالوزی و ابو یعلی
احمد بن علی الموصلی و ابو جعفر محمد بن جریر الطبری و خیثمۃ بن سلیمان
الاطرابلسی و ابو حاتم محمد بن حبان البستی و سلیمان بن احمد بن احمد
بن ایوب الطبرانی و محمد بن عبد اللہ بن محمد الحاکم الضبی النیسابوری
المعروف بابن البیع و احمد بن موسیٰ بن مردویہ الاصفہانی و ابو نعیم احمد بن عبد اللہ
بن احمد بن اسحاق بن موسی الاصفہانی و ابو القاسم حسین بن محمد الشہیر
بالراغب الاصفہانی و ابو بکر احمد بن علی بن ثابت البغدادی المعروف
بالخطیب و ابو عمر یوسف بن عبد اللہ المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی
و مسعود بن ناصر السجستانی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف
بابن المغازلی و ابو شجاع شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ بن فناخسرو الدیلمی
الہمدانی و محمد بن علی بن ابراہیم النطنزی و ابو منصور شہردار بن شیرویہ بن
شہردار بن شیرویہ الدیلمی و ابو المؤید موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم و ابو القاسم
علی بن الحسن بن ہبۃ اللہ الدمشقی الشافعی و ابو حامد بن محمود محمد بن حسین بن یحیی
الصالحانی و ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و
عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل القزوینی الرافعی و عز الدین
ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و ابو الربیع سلیمان بن موسیٰ
بن سالم البلنسی الکلاعی المعروف بابن سبع و ضیاء الدین ابو عبد اللہ محمد
بن عبد الواحد المقدسی السعدی و ابو سالم محمد بن طلحۃ القرشی النصیبی الوزیر
و ابو عبد اللہ محمد بن یوسف بن محمد الگنجی الشافعی و محب الدین احمد

بن عبد اللہ بن محمد الطبری الشافعی المکی و ابراہیم بن محمد الحموینی و شمس الدین
ابو عبد اللہ محمد بن احمد الذہبی و محمد بن یوسف الزرندی و محمد بن مسعود الکازرونی
و علی بن شہاب الدین الہمدانی و سید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شہاب الدین احمد
بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی و حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی
و جلال الدین عبد الرحمان بن ابی بکر السیوطی و شہاب الدین احمد بن محمد
القسطلانی و الحاج عبد الوہاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری و محمد
بن یوسف الشامی و شہاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر الہیتمی
و علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری المعروف بالمتقی و میرزا
مخدوم بن عبد الباقی و ابراہیم بن عبد اللہ الیمنی الشافعی و احمد بن
محمد بن احمد الحافی الحسینی الشافعی و جمال الدین عطاء اللہ
بن فضل اللہ الشیرازی و علی بن سلطان محمد الہروی المعروف بالقاری
و عبد الرؤف بن تاج العارفین الحدادی المناوی و سید محمود بن
محمد بن علی الشیخانی القادری و احمد بن فضل بن محمد باکثیر و میرزا محمد بن معتمد خان
البدخشانی و محمد صدر عالم و ولی اللہ احمد بن عبد الرحیم والد مخاطب
و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی و محمد بن علی الصبان
و احمد بن عبد القادر العجیلی و ثناء اللہ الپانی پتی و مولوی مبین بن محب اللہ بن ملا
احمد عبد الحق بن ملا سعید بن قطب الدین السہالوی و مولوی محمد سالم بن
محمد سلام اللہ فخر الدین بن محب اللہ بن نور اللہ بن نور الحق بن عبد الحق دہلوی
و مولوی ولی اللہ بن حبیب بن محب اللہ بن ملا احمد عبد الحق بن ملا سعید بن
قطب الدین سہالی اللکھنوی و سیمر بک ان شاء اللہ تعالے عن کتب
بلا حیلولۃ ترتب و انتظار عبارات ہؤلاء الاجلۃ الکبار

بالجمله نهایت فظاعت کلام مخاطب سیف بطلان این حدیث شریف بغایت شناعت خیر و حیف آن المعی ظریف در توهین
وتسخیف و تهجین و تضعیف آن ظاهرست بوجوه عدیده وجه اول آنکه ابوداود سلیمان بن داود طیالسی که
شیخ و استاد احمد بن حنبل ست و ارباب صحاح سته نقل روایات از و میکنند این حدیث شریف را بسند صحیح روایت
کرده چنانچه ابوعمر یوسف بن عبدالله المعروف بابن عبد البر در استیعاب در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
گفته روی ابوداود الطیالسی حدثنا ابوعوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی انت ولی کل مؤمن من
بعدی از این عبارت ظاهرست که ابوداود طیالسی این حدیث شریف را از ابوعوانه از ابی بلج از عمرو بن میمون
از ابن عباس روایت کرده و همین اسناد را که ابوداود طیالسی بان روایت این حدیث نموده ابن عبدالبر
تصحیح فرموده و اول بعض فضائل فاخره و محامد زاهره ابوداود طیالسی باید شنید و بعد آن بسماع نص
ابن عبدالبر بر صحت این سند جلیل الخطر باید گروید پس مخفی نماند که ابوداود طیالسی از ارکان محدثین متقدمین
و اعیان حفاظ معتمدین و افاخم نحاریر و اعاظم مشاهیر و علم شامخ حذاقت و طود راسخ مهارت و بحر زاخر علم و
عرفان و بدر سافر حفظ و اتقان نزد اهل سنت بوده و صیت جلائل فضل و عوالی معالی او باغوار و انجاد
و تلال و وهاد رسیده و جواهر زواهر مفاخر و اعلاق نفیسه مآثر او در اصقاع و بقاع انتشار و اشتهار تمام گرفته
ذهبی در عبر در سنه اربع و مائتین گفته و فیها الامام ابوداود الطیالسی واسمه سلیمان بن داود البصری الحافظ
صاحب المسند وکان یسرد من حفظه ثلاثین الف حدیث قال الفلاس ما رأیت احفظ منه
وقال عبدالرحمن بن مهدی هو اصدق الناس قال کتبت عن الف شیخ منهم ابن عون
و عبدالله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته و فیها الامام ابوداود الطیالسی سلیمان
بن داود البصری الحافظ صاحب المسند کان یسرد من حفظه ثلثین الف حدیث و قسطلانی
در مواهب گفته روی ابونعیم ان جبرئیل و میکائیل شقا صدره و غسلاه ثم قال اقرأ باسم ربک
الآیات الحدیث وفیه فقال ورقة ابشر ابشر فانا اشهد بانک الذی بشر به ابن مریم و انک علی مثل
ناموس موسی و انک نبی مرسل ولکن اوری شق صدره الشریف هنا ایضا الطیالسی و الحرث فی

مسند ایشم و محمد بن عبدالباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب بعد قول او و الطیالسی گفته ابوداود سلیمن بن داود بن الجارود
البصری الحافظ الثقة کثیر الحدیث روی عن ابن عون و شعبة و خلق و عنه احمد و ابن المدینی و غیرهما علق له البخاری
واخرج له مسلم والاربعة توفی سنة ثلاث واربع ومائتین عن ثنتین و سبعین سنة و جارالله ابومهدی عیسی بن محمد الثعالبی المکی
المغربی در مقالید الاسانید گفته قال الحافظ الذهبی فی التذکرة هو الامام الحافظ الکبیر ابوداود سلیمن بن داود بن الجارود الطیالسی
الفارسی الاصل البصری سمع ابن عون و هشاما الدستوائی و شعبة وطبقتهم و عنه احمد و بندار و الفلاس و خلائق
قال الفلاس ما رأیت احفظ منه و قال فیه ابن مهدی هو اصدق الناس و قال عمر بن ابراهیم سمعت اباداود
یقول کتبت عن الف شیخ و قال وکیع ما بقی احد احفظ لحدیث طویل من ابی داود فبلغه ذلک فقال ولا قصیر وقال ابن
المثنی ما رأیت احفظ منه وقال عمر بن شبة کتبوا عن ابی داود من حفظه اربعین الف حدیث مات سنة اربع ومائتین
وکان من ابناء الثمانین رحمه الله تعالی و خود مخاطب در بستان المحدثین گفته نام او سلیمان بن داود بن الجارود طیالسی است و در اصل از شهر
فارس بود و آخرها سکونت بصره اختیار نمود از محدثان آنجا مثل شعبه و هشام دستوائی و ابن عون و غیرهم روایات بسیار دارد و احادیث طویله را
نیک محفوظ میداشت و درین صنعت در اهل زمان خود معروف و مشهور بود از هزار شیخ اخذ علم حدیث نموده و مردم از وی بسیار روایت کرده اند و
منتفع شدند و گویند که انچه از وی نوشته اند در شمار چهل هزار حدیث رسیده یعنی طرق حدیث و آثار موقوفات در سنه دو صد و چهار وفات یافت
و هشتاد سال عمر داشت یحیی بن معین و ابن المدینی و فلاس و وکیع و دیگر علمای رجال او را تعدیل و توثیق مفرط نموده اند و الحق بهمین قسم
مردی بود و این ابوداود غیر آن ابوداود است که سنن او یکی از صحاح سته است بلکه این مقدم ست بر وی بزمان بسیار چنانچه از تاریخ
وفات او ظاهر گشت اصحاب صحاح سته غالبا از وی بیک واسطه روایت میکنند انتهی بالکل عجب ست که شاه صاحب باوصف اثبات این همه
فضائل جلیله و مناقب جمیله برای ابوداود طیالسی طیلسان مکابره بر دوش کشیده بر سر رد و ابطال حدیث ولایت که از ابوداود طیالسی که
مقبول و ممدوح ایشان ست روایت نموده رسیده اند اما نص ابن عبدالبر بر صحت این سند شریف پس آنکه در کتاب استیعاب متصل عبارت
سابقه گفته و بهو ابن عباس انه قال اول من صلی مع النبی صلی الله علیه وسلم بعد خدیجة علی بن ابیطالب
عمنا حدثنا عبدالوارث بن سفین حدثنا قاسم بن اصبغ حدثنا احمد بن زهیر بن حرب حدثنا الحسن بن حماد حدثنا ابوعوانة حدثنا
ابوبلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس قال کان علی اول من آمن بالله من الناس بعد خدیجة قال ابوعمر هذا اسناد لا مطعن فیه
لاحد لصحته و ثقة نقلته انتهی از عبارت ظاهرست که اسناد ابوعوانه از ابی بلج از عمرو بن میمون از ابن عباس اسنادیست که برای احدی در آن طعنی نیست بسبب صحت آن و ثقت

ناقلین آن وظاهرست که همین اسناد بعینه اسناد روایت ابوداود طیالسی ست پس بحمد الله بنص صریح صاحب
استیعاب ثابت شد که اسناد حدیث ابوداود صحیح ست و ناقلین آن همه ثقات اند واحدی را دران طعنی نیست
پس از کلام صاحب استیعاب صحت این سند بسه وجه ظاهر و باهرست **اول آنکه** از کلامش واضح ست که
درین اسناد کسی را هیچ طعنی نیست فثبت رفع جمیع المطاعن عن هذا السند وظهر انه لا یطعن فیه احد
وانه فی غایة الاعتماد والثبوت و معتمد ای معتمد و مستند ای مستند **دوم آنکه** از قول او الصحة
واضح ست که این سند صحیح ست پس ثابت شد بنص صریح که سند این حدیث صحیح ست ولا مجال للانکار ولا ارتیاب
بعد ثبوت الصحة بنص صاحب الاستیعاب **سوم آنکه** از قول او وثقة نقلته واضح ست که ناقلین
این اسناد یعنی روات آن همه ثقه اند فثبت غایة الاعتبار والوثوق وزهق انکار اهل المراق و مخفی نماند که ازین
هر سه وجه اجماع واتفاق بر صحت این سند شریف هم ثابت ست زیرا که عدم طعن احدی درین اسناد دلیل صریحست
برین که کسی از علمای سنیه درین اسناد طاعن نیست پس اتفاق و اجماع بر نفی طعن درین اسناد ثابت شد وظاهر
است که لفظ الصحة دلیل نفی طعن جمیع ازین اسنادست پس مراد از صحت این اسناد صحت آن نزد جمیع باشد
لیطابق الدلیل المدعی و چون لفظ ثقة نقلته معطوف بر صحة است بسبب وجوب بودن معطوف در حکم معطوف علیه
ظاهر شد که وثوق نقله این حدیث نیز نزد جمیع ثابت ست کمال عجب ست که بر اهل حق بزعم مخالفت اجماع موهومی بر
خلافت بکریه وامثال آن تشنیعات شنیعه واستهزاآت فظیعه وارد کنند واساس تامل وتدبر وعاقبت اندیشی
وانصاف کیشی یکسر برکنند وبایراد آیات واحادیث دال بر حجیت اجماع که مراد ازان بنص احادیث عترت اجماع
اهل حق صوابست نه اتفاق اهل باطل ومخالفین سنت وکتاب دلهای خود شاد نمایند وبزعم بی اصل خود با
قصب سابقت در تخجیل واسکات وافحام والزام اهل حق معاذ الله من ذلک ربایند وانیجا مخالفت اجماع
اکابر واساطین ومعاندت اطباق مهره منقدین روا دارند در ابطال این حدیث شریف بر خلاف اجماع علمای خود
واجماع اهل حق بر صحت این حدیث شریف همت برگمارند و از ظهور تناقص وتهافت وتخالف وتعاکس وتنافر
وتناکر وتباین وتعاند فاحش مبالاتی بر ندارند قال الله تعالی وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و وَإِنْ يَرَوْا
كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

وباید دانست که ابن عبد البر نزد ائمه قوم از علمای ابرار واحبار اخیار واساطین کبار ومحققین عالی فخار ومنقد
حقائق آثار وعارفین دقائق اخبارست وجلائل فضائل وعوالی معالی ومحاسن مکارم او در غایت ظهور واشتهار
محمد بن عبد الکریم سمعانی در انساب گفته القرطبی بضم القاف وسکون الراء وضم الطاء المهملة وفی
اخرها الباء هذه النسبة الی قرطبة وهی بلدة کبیرة من بلاد المغرب الاندلس وهی دار ملک
السلطان خرج منها جماعة کثیرة من العلماء فی کل فن قدیما وحدیثا والمشهور بالنسبة
الیها ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری الاندلسی القرطبی الحافظ کان اماما فاضلا
کبیرا جلیل القدر صنف التصانیف یروی عن محمد بن عبد الملک بن صیفون الرصافی وابراهیم
بن نصر القرطبی توفی سنة سبع وثمانین ومائتین ذکره ابو سعید بن یونس واحمد بن محمد المعروف
بابن خلکان در وفیات الاعیان فی انباء ابناء الزمان گفته ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد
بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی امام عصره فی الحدیث والاثر وما یتعلق بهما روی بقرطبة
عن ابی القسم خلف بن القسم الحافظ وعبد الوارث بن سفیان وسعید بن نصر وابی محمد
بن عبد المؤمن وابی عمر الباجی وابی عمر الطلمنکی وابی الولید بن القرطبی وغیرهم وکتب الیه
من المشرق ابو القسم المکی وعبد الغنی بن سعید الحافظ وابو ذر الهروی وابو محمد بن النحاس
المصری وغیرهم قال القاضی ابو علی بن سکرة سمعت القاضی ابا الولید الباجی یقول لم یکن
بالاندلس مثل ابی عمر بن عبد البر فی الحدیث قال الباجی ایضا ابو عمر احفظ اهل المغرب
وقال ابو علی الحسین بن احمد بن محمد الغسانی الاندلسی الجیانی المقدم ذکره ابن عبد البر
شیخنا من اهل قرطبة بها طلب وتفقه ولزم ابا الولید القرطبی بن الحافظ وعنه اخذ کثیرا
من علم الحدیث ودأب فی طلب العلم وتفنن فیه وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال
الاندلس والف فی الموطا کتبا مفیدة منها کتاب التمهید لما فی الموطا من المعانی والاسانید
ورتبه علی اسماء شیوخ مالک علی حروف المعجم وهو کتاب لم یتقدم الی مثله وهو سبعون جزءا
قال ابو محمد بن حزم لا اعلم فی الکلام علی فقه الحدیث مثله فکیف احسن منه ثم وضع کتاب

مراجعه ابن عبد البر از انساب سمعانی

مراجعه حالات ابن عبد البر از وفیات الاعیان ابن خلکان

الاستذکار لمذاهب علماء الامصار فیما تضمنه الموطا من معانی الرای والآثار شرح فیه الموطا علی
وجهه ونسق ابوابه وجمع فی اسماء الصحابة کتابا جلیلا سماه کتاب الاستیعاب وله کتاب جامع بیان
العلم وفضله وما ینبغی فی روایته وحمله وکتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر وکتاب العقل
والعقلاء وما جاء فی اوصافهم وله کتاب صغیر فی قبائل العرب وانسابهم وغیر ذلک من
توالیفه وکان موفقا فی التالیف معانا علیه ونفع الله به وکان مع تقدمه فی علم الاثر وبصره بالفقه
ومعانی الحدیث له بسطة کثیرة فی علم النسب وفارق قرطبة وجاء فی غرب الاندلس وسکن
دانیة من بلادها وبلنسیة وشاطبة فی اوقات مختلفة وتولی قضاء الاشبونة وشنترین فی ایام
ملکها المظفر بن الافطس وصنف کتاب بهجة المجالس وانس المجالس فی ثلثة اسفار جمع فیه
اشیاء مستحسنة تصلح للمذاکرة والمحاضرة الی ان قال بعد ذکر عدة عبارات من بهجة المجالس
قلت هذا کله نقلته من بهجة المجالس وفیه کفایة فلا حاجة الی الاطالة وتوفی الحافظ ابو عمر
یوم الجمعة اخر یوم من شهر ربیع الاخر سنة ثلث وستین واربعمائة بمدینة شاطبة من شرق
الاندلس وقال صاحبه ابو الحسن بن طاهر بن مقوز المعافری وهو الذی صلی علیه
سمعت ابا عمر بن عبد البر یقول ولدت یوم الجمعة والامام یخطب لخمس بقین من شهر ربیع
الاول سنة ثمان وستین وثلثمائة رحمه الله تعالی وقد تقدم فی ترجمة الخطیب ابی بکر احمد
ابن علی بن ثابت البغدادی الحافظ انه کان حافظ الشرق وابن عبد البر حافظ الغرب وماتا
فی سنة واحدة وهما اماما ن فی هذا الفن والنمری بفتح النون والمیم وبعدها راء هذه النسبة الی
النمر بن قاسط بفتح النون وکسر المیم وانما فتح المیم خاصة وهی قبیلة کبیرة مشهورة وقد تقدم الکلام
علی القرطبی وشاطبة فاغنی عن الاعادة وذکر ابو عمر بن عبد البر المذکور ان والده ابا محمد عبد الله
بن محمد بن عبد البر توفی فی شهر ربیع الاخر سنة ثلثین وثلثمائة ومولده سنة ثلثین وثلثمائة
رحمه الله تعالی وکان والده ابو محمد عبد الله بن یوسف من اهل الادب البارع والبلاغة
وله رسائل وشعر فمن شعره قوله لا تکثرن تاملا واحبس علیک عنان طرفک ✤ فلربما ارسلته

فرعاک فی میدان حتفک قیل انه مات سنة ثمان وخمسین واربعمائة رحمه الله تعالی
وشمس الدین محمد بن احمد ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن عبد البر الامام شیخ الاسلام حافظ المغرب ابو
عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی ولد سنة ثمان وستین وثلثمائة
فی ربیع الاخر وطلب الحدیث قبل مولد الخطیب باعوام حدث عن خلف بن القسم وعبد
الوارث بن سفین وعبد الله بن محمد بن عبد المؤمن ومحمد بن عبد الملک بن صیفون و
عبد الله بن محمد بن اسد الجهنی ویحیی بن وجه الجنة واحمد بن فتح الرسان وسعد بن
نصر والحسین بن یعقوب البجانی وابی عمر احمد بن الحسور وعدة واجاز له من مصر المسند
ابو الفتح بن سیبخت والحافظ عبد الغنی ومن مکة ابو القسم عبید الله بن السقطی وساد اهل
الزمان فی الحفظ والاتقان قال ابو الولید الباجی لم یکن بالاندلس مثل ابی عمر فی الحدیث
وقال ابن حزم التمهید لصاحبنا ابی عمر لا اعلم فی الکلام علی فقه الحدیث مثله اصلا فکیف
احسن منه ومنها کتاب الاستذکار وهو اختصار التمهید وله توالیف لا مثل لها فی جمیع معانیها
منها الکافی علی مذهب مالک خمسة عشر مجلدا ومنها کتاب الاستیعاب فی الصحابة لیس
لاحد مثله ومنها کتاب جامع بیان العلم وفضله قلت وله کتاب الاکتفاء فی قراءة نافع وابی
عمرو وکتاب بهجة المجالس نوادر وشعر وله کتاب التقصی لحدیث الموطا وکتاب الانباه عن
قبائل الرواة وکتاب الانتقاء لمذاهب الثلثة العلماء مالک وابی حنیفة والشافعی
والبیان فی تلاوة القران والاجوبة الموعبة وکتاب الکنی وکتاب المغازی وکتاب القصد والامم فی
انساب العرب والعجم وکتاب الشواهد فی اثبات خبر الواحد وکتاب الانصاف فی اسماء الله تعالی
وکتاب الفرائض وغیر ذلک قال ابن سکرة سمعت ابا الولید الباجی یقول ابو عمر احفظ اهل المغرب انبانا
ابو محمد الجزائری انا عثمان بن حسن بن دحیة قراءة انا علی ابو عبد الله بن زرقون به سماعا انا
موسی بن ابی تلید قراءة علیه قال ابن دحیة انا خلف بن بشکوال وابن الحد قالا انا ابو محمد بن
عتاب قالا انا ابو عمر بن عبد البر بکتاب التقصی وقال الغسانی سمعت ابن عبد البر یقول لم یکن

احد ببلدنا مثل قاسم بن محمد و احمد بن خالد الحباب قال الغسانی و لم یکن ابن عبد البر بدونهما
ولا متخلفاً عنهما وکان من النمر بن قاسط طلب وتقدم ولزم اباعمر احمد بن عبد الملک الفقیه
ولزم ابا الولید بن الفرضی وداب فی طلب الحدیث وافتن به وبرع براعة فاق بها من تقدمه من
رجال الاندلس وکان مع تقدمه فی علم الاثر وبصره فی الفقه والمعانی له بسطة کثیرة فی علم النسب
والاخبار جلا عن وطنه فکان فی الغرب مدة ثم تحول الی شرق الاندلس فسکن دانیة وبلنسیة وشاطبة
وبها توفی وذکر غیر واحد ان اباعمر ولی قضاء اشبونة مدة قلت اعلی ما عنده کتاب الزعفرانی
سمعه من ابن صیفون انا ابن الاعرابی عنه وسنن ابی داود سمعه من ابن ابی عبد المؤمن
انا ابن داسة عن المؤلف وانتهی الیه مع امامته علو الاسناد حدث عنه ابو العباس الدلائی
وابو محمد بن ابی قحافة وابو الحسن بن مفوز وابو علی الغسانی وابو عبد الله الحمیدی وابو بحر سفیان
بن العاص ومحمد بن فتوح الانصاری وابو داود سلیمن بن ابی القسم المقری واخرون وکان دیناً
صیناً ثقة حجة صاحب سنة واتباع وکان اولاً ظاهریاً اثریاً ثم صار مالکیاً مع میل کثیر الی فقه
الشافعی قال الحمیدی ابو عمر فقیه حافظ مکثر عالم بالقراآت وبالخلاف وبعلوم الحدیث
والرجال قدیم السماع یمیل فی الفقه الی اقوال الشافعی قال ابو داود المقری مات ابو عمر لیلة
الجمعة سلخ ربیع الاخر سنة ثلاث وستین واربعمائة واستکمل خمساً وتسعین سنة وخمسة
ایام ونیز ذہبی در سیر النبلاء گفته ابن عبد البر الامام العلامة حافظ المغرب شیخ الاسلام ابو عمر یوسف
بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری الاندلسی القرطبی المالکی صاحب المصانیف
الفائقة مولده فی سنة ثمان وستین وثلثمائة فی شهر ربیع الاخر وقیل فی جمادی الاولی فاختلفت
الروایة فی الشهر عنه وطلب العلم بعد التسعین والثلثمائة وادرک الکبار وطال عمره وعلا
سنده وتکاثر علیه الطلبة وجمع وصنف ووثق وضعف وسارت بتصانیفه الرکبان وخضع لعلمه
علماء الزمان وفاته السماع من ابیه الامام ابی محمد فانه مات قدیماً فی سنة ثمانین وثلثمائة وکان
فقیهاً عابداً متهجداً الی ان قال الحمیدی ابو عمر فقیه حافظ مکثر عالم بالقراآت وبالخلاف

مراجع جلیله ابن عبد البر از سیر النبلاء ذہبی

وبعلوم الحدیث والرجال قدیم السماع یمیل فی الفقه الی اقوال الشافعی وقال ابو علی الغسانی لم یکن
احد ببلدنا فی الحدیث مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد الحباب ثم قال ابو علی ولم یکن ابن عبد البر
بدونهما ولا متخلفاً عنهما وکان من النمر بن قاسط طلب وتقدم ولزم اباعمر احمد بن عبد الملک الفقیه
ولزم ابا الولید بن الفرضی وداب فی طلب الحدیث افتن به وبرع براعة فاق بها من تقدمه من
رجال الاندلس وکان مع تقدمه فی علم الاثر وبصره بالفقه والمعانی له بسطة کثیرة فی علم النسب
والاخبار جلا عن وطنه فکان فی الغرب مدة ثم تحول الی شرق الاندلس فسکن دانیة وبلنسیة
وشاطبة وبها توفی وذکر غیر واحد ان اباعمر ولی قضاء اشبونة مدة ثم تحول الی شرق الاندلس
قلت کان اماماً دیناً ثقة متقناً علامة متبحراً صاحب سنة واتباع وکان اولاً اثریاً ظاهریاً فیما
قیل ثم تحول مالکیاً مع میل بین الی فقه الشافعی فی مسائل ولا ینکر له ذلک فانه ممن بلغ رتبة
الائمة المجتهدین ومن نظر فی مصنفاته بان له منزلته من سعة العلم وقوة الفهم وسیلان
الذهن وکل احد یوخذ من قوله ویترک الا رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکن اذا اخطا
امام فی اجتهاده لا ینبغی لنا ان ننسی محاسنه ونغطی معارفه بل نستغفر الله له ونعتذر عنه
قال ابو القسم بن بشکوال ابن عبد البر امام عصره وواحد دهره یکنی اباعمر روی بقرطبة
عن خلف بن القسم وعبد الوارث بن سفیان وسعید بن نصر وعبد الله بن محمد بن عبد
المومن وابی محمد بن اسد وجماعة یطول ذکرهم وکتب الیه من المشرق السقطی والحافظ
عبد الغنی وابن سیبخت واحمد بن نصر الداودی وابو ذر الهروی وابو محمد بن النحاس
قال ابو علی بن سکرة سمعت ابا الولید الباجی یقول لم یکن بالاندلس مثل ابی عمر بن عبد البر
فی الحدیث وهو احفظ اهل المغرب قال ابو علی الغسانی الف ابو عمر فی الموطا کتباً مفیدة
منها کتاب التمهید لما فی الموطا من المعانی والاسانید فرتبه علی اسماء شیوخ مالک علی
حروف المعجم وهو کتاب لم یتقدمه احد الی مثله وهو سبعون جزاً قلت هی اجزاء ضخمة
جداً قال ابن حزم لا اعلم فی الکلام علی فقه الحدیث مثله فکیف احسن منه ثم صنع کتاب

الاستذکار لمذهب علماء الامصار فیما تضمنه الموطا من معانی الرای و الاثار شرح فیه الموطا علی وجهه وجمع کتابا جلیلا مفیدا وهو الاستیعاب فی اسماء الصحابة وله کتاب جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی روایته وحمله وغیر ذلک من توالیفه وکان موفقا فی التالیف معانا علیه و نفع الله بتوالیفه وکان مع تقدمه فی علم الاثر وبصره بالفقه ومعانی الحدیث له بسطة فی علم النسب والخبر وذکر جماعة ان اباعمر ولی قضاء الاشبونة وشنترین فی مدة المظفر بن الافطس ولابی عمر کتاب الکافی فی مذهب مالک خمسة عشر مجلدا وکتاب الاکتفاء فی قرأة نافع وابی عمرو وکتاب التقصی فی اختصار الموطا وکتاب الانباه عن قبائل الرواة وکتاب الانتقاء لمذاهب الثلثة العلماء مالک وابی حنیفة والشافعی وکتاب البیان فی تلاوة القرآن وکتاب الاجوبة الموعبة وکتاب الکنی وکتاب المغازی وکتاب القصد والامم فی نسب العرب والعجم وکتاب الشواهد فی اثبات خبر الواحد وکتاب الانصاف فی اسماء الله وکتاب الفرائض وکتاب اشعار ابی العتاهیة وعاش خمسة وتسعین عاما قال ابو داود المقری مات ابو عمر لیلة الجمعة سلخ ربیع الاخر سنة ثلث وستین واربعمائة واستکمل خمسا وتسعین سنة وخمسة ایام رحمه الله قلت کان حافظ المغرب فی زمانه وفیها مات حافظ المشرق ابو بکر الخطیب وقیل ان اباعمر کان ینبسط الی ابی محمد بن حزم ویوانسه وعنه اخذ ابن حزم فن الحدیث قال شیخنا ابو عبد الله بن ابی الفتح کان ابو عمر اعلم من بالاندلس فی السنن والآثار واختلاف علماء الامصار قال وکان فی اول زمانه ظاهری المذهب مدة طویلة ثم رجع الی القول بالقیاس من غیر تقلید احد الا انه کان کثیرا ما یمیل الی مذهب الشافعی کذا قال وانما المعروف انه مالکی وقال الحمیدی ابو عمر فقیه حافظ مکثر عالم بالقرات وبالخلاف وبعلوم الحدیث والرجال قدیم السماع لم یخرج من الاندلس وکان یمیل فی الفقه الی اقوال الشافعی قلت وکان فی اصول الدیانة علی مذهب السلف لم یدخل فی علم الکلام بل قفا اثار مشایخه رحمهم الله ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه ثلث وستین واربعمائة گفته ابو عمر بن عبد البر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری الحافظ القرطبی احد الاعلام

وصاحب التصانیف توفی فی سلخ ربیع الاخر وله خمس وتسعون سنة وخمسة ایام روی عن سعید بن نصر وعبد الله بن اسد وابن صیفون وطبقتهم واجاز لهم من مصر ابو الفتح بن سیبخت الذی یروی عن ابی القاسم البغوی ولیس لاهل المغرب احفظ منه مع الثقه والدین والنزاهة والتبحر فی الفقه والعربیة والاخبار و ابو الفدا ابن علی در مختصر فی اخبار البشر در سنه ثلث وستین واربعمائة بعد ذکر خطیب گفته واما ابن عبد البر المذکور فهو یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی کان امام وقته فی الحدیث الف کتاب الاستیعاب فی اسماء الصحابة وصنف کتاب التمهید علی موطا مالک تصنیفا لم یسبق الیه وکتاب الدرر فی المغازی والسیر و غیر ذلک وکان موفقا فی التالیف معانا علیه سافر من قرطبة الی شرق الاندلس وتولی قضاء اشبونة وشنترین وصنف لملکها المظفر بن الافطس کتاب بهجة المجالس فی ثلثة اسفار جمع فیه اشیاء مستحسنة تصلح للمحاضرة ومما ذکره فی الکتاب المذکور ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی فی منامه انه دخل الجنة ورای فیها عذقا مدلا فاعجبه وقال لمن هو فقیل لابی جهل فشق علیه ذلک فقال ما لابی جهل والجنة والله لا یدخلها ابدا فلما اتاه عکرمة بن ابی جهل مسلما فرح به وتاول ذلک العذق ابنه عکرمة ومن ذلک ما روی عن جعفر بن محمد الصادق ان النبی صلی الله علیه وسلم رای کان کلبا ابقع یلغ فی دمه فکان شمر بن ذی جوشن قاتل الحسین وکان ابرص فتفسرت رویاه بعد خمسین سنة ومنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر الصدیق رضی الله عنه یا ابا بکر رایت کانی وانت ترقی درجة فسبقتک بمرقاتین ونصف فقال ابو بکر یا رسول الله یقبضک الله الی رحمته واعیش بعدک سنتین ونصفا ومنه ان بعض اهل الشام قص علی عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال رایت کان الشمس والقمر اقتتلا ومع کل واحد منهما فریق من النجوم فقال عمر مع ایهما کنت قال مع القمر قال مع الایة الممحوة والله لا تولیت لی عملا فقتل الرائی المذکور علی صفین وکان مع معاویه ومنه ان عائشة رضی الله عنها رات کان ثلثة اقمار سقطن فی حجرتها فقال لها ابوها ابو بکر رضی الله عنهما یدفن فی بیتک ثلثة من خیار اهل الارض

فلما دفن فیه النبی صلی الله علیه وسلم قال لها هذا احد اقمارك ولغرابة ذلك اوردناه وتوفی الحافظ
ابن عبد البر المذکور فی مدینة شاطبة من الاندلس فی هذه السنة اعنی سنة ثلث وستین
واربعمائة وعمر بن مظفر المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنة ثلث وستین واربعمائة بعد
ذکر خطیب گفته هو ای الخطیب حافظ الشرق وابو عمر یوسف بن عبد البر صاحب الاستیعاب حافظ الغرب
وماتا فی هذه السنة ولا عقب للخطیب وصنف اکثر من ستین کتابا ووقف جمیع کتبه وهذا
ابن عبد البر هو یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی کان موفقا
معانا فی التالیف وتولی قضاء اشبونة وشنترین وصنف لملکها المظفر بن الافطس کتاب بهجة المجالس
فی ثلثة اسفار فیه محاسن تصلح للمحاضرة منها ان النبی صلی الله علیه وسلم رای فی منامه انه
دخل الجنة ورای فیها عذقا مدلا فاعجبه وقال لمن هو فقیل لابی جهل فشق ذلك علیه وقال ما لابی جهل
والجنة والله لا یدخلها ابدا فلما اتاه عکرمة بن ابی جهل مسلما فرح به وتاول ذلك العذق
عکرمة ابنه ومنها عن جعفر بن محمد الصادق ان النبی صلی الله علیه وسلم رای کان کلبا ابقع
یلغ فی دمه فکان شمر بن ذی جوشن قاتل الحسین وکان ابرص فتفسرت رویاه بعد خمسین سنة
ومنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر الصدیق یا ابا بکر رایت کانی وانت نرقی درجة
فسبقتك بمرقاتین ونصف فقال یا رسول الله یقبضك الله الی رحمته واعیش بعدك سنتین
ونصفا ومنها ان بعض اهل الشام قص علی عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال رایت کان الشمس
والقمر اقتتلا ومع کل واحد منهما فریق من النجوم فقال مع ایهما کنت قال مع القمر قال مع الایة
الممحوة والله لا تولیت لی عملا فقتل الرائی المذکور علی صفین وکان مع معاویة ومنها ان عائشة
رضی الله عنها رات کان ثلثة اقمار سقطن فی حجرتها فقال لها ابو بکر رضی الله عنهما یدفن
فی بیتك ثلثة من خیار اهل الارض فلما دفن النبی صلی الله علیه وسلم قال لها هذا احد اقمارك
توفی ابن عبد البر بشاطبة وله المصنفات الجلیلة کالتمهید والاستذکار وسیرة النبی
صلی الله علیه وسلم والاستیعاب وغیر ذلك ویافعی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته وفیها الحافظ ابو عمر

تاریخ ابی الفدا ابن عبد البر از تتمة المختصر ابن الوردی

مرآة الجنان یافعی ابن عبد البر

بن عبد البر القرطبی احد الاعلام وصاحب التصانیف وعمره خمس وتسعون سنة وخمسة ایام قال ابو
الولید الباجی لم یکن بالاندلس مثل ابی عمر بن عبد البر فی الحدیث وقال ایضا ابو عمر احفظ اهل المغرب
لیس لاهل المغرب احفظ منه مع الثقة والدین والنزاهة والتبحر فی الفقه والعربیة والاخبار وله
من التصانیف کتاب التمهید لما فی الموطا من المعانی والاسانید وکتاب الاستذکار لمذاهب
علماء الامصار فیما تضمنه الموطا من معانی الرای والآثار وکتاب الاستیعاب فی اسماء الصحابة
النجاب وکتاب جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی روایته وحمله وکتاب الدرر فی اختصار
المغازی والسیر وکتاب العقل والعقلاء وما جاء فی اوصافهم وکتاب بهجة المجالس وانس المجالس
وکتاب صغیر فی قبائل العرب وانسابهم وغیر ذلك وکان له بسطة کثیرة فی علم النسب مع
ما تقدم من الفقه والاخبار والعربیة ومحمد بن محمد المعروف بابن شحنه در روض المناظر فی علم الاوائل
والاواخر در سنه مذکوره گفته توفی الامام یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر صاحب التصانیف
المشهورة منها الاستیعاب والتمهید علی الموطا لمالك والدرر فی المغازی والسیر وبهجة المجالس
وسیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن عبد البر الحافظ الامام حافظ المغرب ابو عمر یوسف بن عبد الله
بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی ولد سنة ۳۶۸ فی ربیع الآخر وطلب الحدیث قبل مولد
الخطیب باعوام واجاز له من مصر الحافظ عبد الغنی وساد اهل الزمان فی الحفظ و
الاتقان قال الباجی ابو الولید لم یکن بالاندلس مثله فی الحدیث له التمهید شرح الموطا
والاستذکار مختصره والاستیعاب فی الصحابة وفضل العلم والتقصی علی الموطا وقبائل
الرواة والشواهد فی اثبات خبر الواحد والکنی والمغازی والانساب وغیر ذلك قال
الغسانی سمعته یقول لم یکن احد ببلدنا مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد الجباب قال
الغسانی ولم یکن ای ابن عبد البر ابو عمر بدونهما ولا متخلفا عنهما وانتهی الیه مع امامته علو الاسناد وولی
قضاء اشبونة مدة وکان اولا ظاهریا ثم صار مالکیا فقیها حافظا مکثرا عالما بالقراءات
والحدیث والرجال والخلاف کثیر المیل الی اقوال الشافعی مات لیلة الجمعة سلخ ربیع الآخر
سنة ۴۶۳ وله فی کتاب التمهید مسیر هو ادی من تلثین جحة وصیقل ذهنی والمفرج

روض المناظر ابن شحنه ابن عبد البر

طبقات الحفاظ سیوطی ابن عبد البر

عن همهم ثم بسطت لکم فیه کلام بینکم وما فی معانیه من الفقه والعلم وفیه الاثار ما یهتدی به الی البر والتقوی یعنی
عن الظلم‌ وشهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته قال الحافظ الامام القائل
بالصواب ابن عبد البر فی کتابه الاستیعاب واجمع الناس علی انه لم یقل احد من الصحابة
اهل العلم سلونی غیر علی کرم الله وجهه وقسطلانی در مواهب لدنیه در ذکر تاریخ اسرا گفته و
قیل کان ای الاسراء فی رجب حکاه ابن عبد البر وقبله ابن قتیبه وبه جزم النووی فی الروضه
ومحمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواهب بعد قول ماتن ابن عبد البر گفته شیخ الاسلام ابو عمر الحافظ
یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری بفتح النون والمیم القرطبی الفقیه
المکثر العالم بالقراآت والحدیث والرجال والخلاف الدین الصین صاحب السنة و
الاتباع والتصانیف الکثیرة ساد اهل الزمان فی الحفظ والاتقان وانتهی الیه مع امامته
علو الاسناد توفی لیلة الجمعه سلخ ربیع الاخر سنة ثلاث وستین واربعمائة عن خمس و
تسعین سنة وخمسة ایام ونیز قسطلانی در مواهب لدنیه گفته وقد حصل من الاختلاف فی ختنه
ثلاثة اقوال الاول انه ولد مختونا کما تقدم الثانی انه ختنه جده عبد المطلب یوم
سابعه وصنع له مادبة وسماه محمدا رواه الولید بن مسلم بسنده الی ابن عباس وحکاه
ابن عبد البر فی التمهید وزرقانی در شرح مواهب بعد قول ماتن وحکاه گفته ابو عمر یوسف بن عبد الله
النمری بفتحتین القرطبی الحافظ الشهیر ساد اهل الزمان فی الحفظ والاتقان ولد فی ربیع الاخر سنة
ثمان وستین وثلاثمائه ومات سنة ثلاث وستین واربعمائه مر بعض ترجمته
وابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید بعد ذکر سند خود در روایت استیعاب
ابن عبد البر گفته اتحاف بطرف من تعریفه قال الذهبی هو الامام شیخ الاسلام حافظ
المغرب ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی ولد یوم الجمعة و
الامام یخطب سنة ثمان وستین وثلثمائة فی ربیع الاخر طلب الحدیث قبل مولد الخطیب
بلعوام حدث عن خلف بن القاسم وعبد الوارث بن سفین وسعید بن نصر وعبد الله

بمراد ابن عبد البر از توضیح الدلائل شهاب الدین احمد ۱۲
قسطلانی در مواهب لدنیه در ذکر تاریخ اسرا ابن عبد البر ۱۲
نیز قسطلانی در مواهب ابن عبد البر از شرح زرقانی ۱۲
مراد ابن عبد البر از مقالید الاسانید ثعالبی ۱۲

بن محمد بن عبد المومن وعدة واجاز له من مصر الحافظ عبد الغنی ومن مکة ابو القسم عبید الله
بن السقطی وساد اهل الزمان فی الحفظ والاتقان قال ابو الولید الباجی لم یکن بالاندلس
مثل ابی عمر فی الحدیث وقال ایضا ابو عمر احفظ اهل المغرب وقال ابن حزم التمهید لصاحبنا ابی عمر
لا اعلم فی الکلام علی فقه الحدیث مثله اصلا فکیف احسن منه وله توالیف لا مثل لها فی جمیع معانیها
منها الکافی علی مذهب مالک خمسة عشر مجلدا ومنها کتاب الاستیعاب فی الصحابة لیس لاحد
مثله وقال الغسانی سمعت ابن عبد البر یقول لم یکن احد ببلدنا مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد
الحباب قال الغسانی ولم یکن ابن عبد البر دونهما ولا متخلفا عنهما دأب فی طلب الحدیث وافتن به
وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس جلا عن وطنه فکان فی الغرب ثم تحول الی شرق
الاندلس ومن اعلی ما عنده سنن ابی داود سمعه من ابن عبد المومن قال اخبرنا ابن داسة عن
المولف وانتهی الیه مع امامته علو الاسناد حدث عنه ابو العباس الدلائی وابو الحسن بن مفوز
وابو علی الغسانی وابو عبد الله الحمیدی وابو بحر سفین بن العاص وابو داود سلیمن بن نجاح
المقری وآخرون وکان دینا صینا ثقة حجة صاحب سنة واتباع لیس لاهل المغرب احفظ منه
مع التبحر فی الفقه والعربیة والاخبار وکان اولا ظاهریا ثم صار مالکیا مع میل کثیر الی فقه
الشافعی انتهی وقال فی التاریخ قلت وجمیع شیوخه الذین حمل عنهم لا یبلغون سبعین نفسا
ولا رحل فی الحدیث ولا خرج من الاندلس ومع هذا فما هو بدون الخطیب ولا البیهقی ولا
ابن حزم فی کثرة الاطلاع بل قد یکون عنده ما لیس عندهم مع الصدق والدیانة والتثبت
وحسن الاعتقاد علی مذهب السلف رحمه الله تعالی وله کتاب الاستذکار لمذاهب علماء
الامصار فیما تضمنه الموطا من معانی الرأی والآثار شرح فیه الموطا علی وجهه ونسق ابوابه
قال فیه الحافظ ابو طاهر لیس فی الشروحات علی کثرتها مثله وقد بان فی تالیفه المبدع علمه
وفضله وهو کتاب کبیر فی ثلاثین مجلدا بالخط الواضح احد عشر بالخط الدقیق انتهی وکتاب جامع
بیان العلم وفضله وما ینبغی فی روایته وحمله وکتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر

وکتاب العقل والعقلاء وما جاء فی اوصافهم وکتاب جمهرة الانساب وکتاب بهجة المجالس وغیر ذلک توفی رحمه الله بشاطبة فی ربیع الآخر سنة ثلث وستین واربعمائة وفیها توفی حافظ المشرق ابو بکر الخطیب البغدادی رحمهما الله تعالی ومن نظم ابی عمر قدس الله روحه

تذکرت من یبکی علی مداوماً … فلم ار الا العلم بالدین والخبر
علوم کتاب الله والسنن التی … اتت عن رسول الله مع صحة الاثر
وعلم الاولی من ناقدیه وفهم ما … له اختلفوا فی العلم بالرای والنظر

وله ایضاً

مقالة ذی نصح وذات فوائد … اذا من ذوی الالباب کان استماعها
علیکم بآثار النبی فانه … من افضل اعمال الرشاد اتباعها

وله الیها وقد دخل اشبیلیة فلم یلق فیها مبرة ولم یر من اهلها اسرة

تنکر من کنا نسر بقربه … وصار زعاقا بعد ما کان سلسلا
وحق لجار لم یوافقه جاره … ولا لائمته الدار ان یتحولا
بلیت بحمص والمقام ببلدة … طویلا لعمری مخلق یورث البلا
اذا هان حر عند قوم اتاهم … ولم ینأ عنهم کان اعمی واجهلا
ولم تضرب الامثال الا لعالم … وما عوتب الانسان الا لیعقلا

وخود شاه صاحب در بستان المحدثین بعد ذکر استیعاب ابن عبد البر و نقل عبارات او آن میفرمایند وی از کبار علمای مغرب ست و نام او یوسف بن عبد الله بن عبد البر بن عاصم نمری قرطبی روز جمعه که امام در خطبه بود در سال سه صد و شصت و هشت در ماه ربیع الاول متولد شده و او معاصر خطیب ست اما طلب او علم حدیث را قبل از تولد خطیب ست از خلف بن القاسم و عبد الوارث بن سفیان و سعید بن نصر و عبد الله بن محمد بن عبد المومن و اقران اینها اخذ علم نموده و علمای بلدان دور دست او را اجازت نوشته اند عبد الغنی منذری صاحب ترغیب و ترهیب از مصر و ابو القاسم عبد الله بن السقطی از مکه معظمه در حفظ و اتقان سرآمد اهل زمان خود شد و کتاب التمهید او به یافقه حدیث او در

روزگار ست و سرآمد مجتهدان اولی الایدی والابصار ست و از تصانیف او کافی در مذهب مالکی پانزده جلد در بلاد مغرب گردیده و بیشتر در اندلس بلکه اکثر مورخین نوشته اند که از اندلس مثل بر آمده و سوای بنقنا و کس از علمای وقت خود دیگری پیدا نه دیده هو ای اینها از کسی علم نیاموخته و باوجود این علم او کمتر از خطیب و بیهقی و ابن حزم نیست بلکه بعضی چیز پانزده اوست که نزد دیگران نیست و صدق و دیانت و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را نصیب بود کم کسی از علما را نصیب شده و از عوالی اسناد او سنن ابی داود ست که از عبد الله بن محمد بن عبد المومن روایت میکند و او از ابن داسه و او از مصنفش ابو داود در اول عمر ظاهری بود بعد از آن مالکی شد و میل او بسیار بفقه شافعی هم دارد و کتاب الاستذکار او در حقیقت بهترین شروح موطا ست در تنسیق ابواب موطا اسنادی نموده است و آن کتاب بسیار کلان ست قریب ده نسخی میشود اگر بخط واضح نویسند و اگر بخط ریک نویسند پانزده جلد ست و او را کتابی ست در فضیلت علم و ادب روایت بسیار نافع و کتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر کتاب العقل والعقلاء و ما جاء فی اوصافهم و کتاب جمهرة الانساب و کتاب بهجة المجالس غیر اینها نیز تصانیف دارد و در ماه ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و دوم وفات اوست و در همین سال خطیب بغدادی نیز وفات یافت او را با نشاد شعر نیز میلی بود

و این چند شعر از وست

تذکرت من یبکی علی مداوماً … فلم ار الا العلم بالدین والخبر
علوم کتاب الله والسنن التی … اتت عن رسول الله مع صحة الاثر
وعلم الاولی من ناقدیه وفهم ما … له اختلفوا فی العلم بالرای والنظر

و نیز میگوید

مقالة ذی نصح وذات فوائد … اذا من ذوی الالباب کان استماعها
علیکم بآثار النبی فانه … من افضل اعمال الرشاد اتباعها

و چون در شهر اشبیلیه که از مشاهیر شهرهای مغرب ست داخل شد و از اهل آن شهر حسن سلوک و تفقد که میباید ندید این چند بیت گفت

تنکر من کنا نسر بقربه … وصار زعاقا بعد ما کان سلسلا
وحق لجار لم یوافقه جاره … ولا لائمته الدار ان یتحولا

بلیت بحمص والمقام ببلدة	طویلا لعمری مخلق یورث البلا
اذا هان حر عند قوم اتاهم	ولم ینأ عنهم کان اعمی واجهلا
ولم تضرب الامثال الا لعالم	وما عوتب الانسان الا لیعقلا

وجه دوم آنکه ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن مزی نیز صحت این سند بکمال وضوح وظهور بلا خلاف اہل خلاف
بنقل کلام ابن عبد البر ثابت ساخته چنانچه در تهذیب الکمال در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام کما فی
النجم الباهر گفته وروی یعنی ابن عبد البر باسناده عن ابی عوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون
عن ابن عباس قال کان علی اول من امن من الناس بعد خدیجة وقال هذا اسناد لا مطعن
فیه لاحد لصحته وثقة رجاله * فلله الحمد والمنة که از افاده علامه مزی هم صحت سند حدیث ولایت
باجماع واتفاق بلا خلاف وعناد اہل شقاق ظاهر و واضح گردید وشناعت توهم بطلان حدیث شریف بکمال ظهور
ووضوح رسید و مخفی نماند که علامه مزی شیخ واستاد ذهبی نقاد ست و فضائل سنیه ومحامد بهیه ومفاخر جلیه ومآثر منیفه
او مشهور در اغوار وانجاد و تحقیقات وافادات او نزد علمای قوم در غایت اعتبار واعتماد محمد بن احمد ذهبی در
تذکرة الحفاظ گفته المزی شیخنا العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدین ابو الحجاج
یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف القضاعی الکلبی الدمشقی الشافعی ولد بظاهر حلب سنة
اربع وخمسین وستمائة ونشأ بالمزة وحفظ القرآن ثم تفقه قلیلا ثم اقبل علی هذا الشان
وسمع اول شیء کتاب الحلیة کله من علی بن ابی الخیر سنة خمس وسبعین ثم اکثر عنه وسمع المسند
والکتب الستة ومعجم الطبرانی والاجزاء الطبرزدیة والکندیة وسمع صحیح مسلم من الاربلی
ورحل سنة ثلاث وثمانین فسمع من العز الحرانی وابی بکر بن الانماطی وهذه الطبقة وسمع بالحرمین وحلب
وحماة وبعلبک وغیر ذلک ونسخ بخطه الملیح المتقن کثیرا لنفسه ولغیره ومهر فیها وفی التصریف وقرأ
العربیة واما معرفة الرجال فهو حامل لوائها والقائم باعبائها لم تر العیون مثله عمل کتاب
تهذیب الکمال فی مائتی جزء وعمل کتاب الاطراف فی بضعة وثمانین جزءا وخرج لنفسه واملی
مجالس واوضح مشکلات ومعضلات ما سبق الیها فی علم الحدیث ورجاله ولی المشیخة بلا مکر منها

ذکر مزی صحت سند بر اربعین سند حدیث ولایت است

مآثر علیه مزی از تذکرة الحفاظ ذهبی

در وصف مزی از العبر ذهبی

منها الدار الاشرفیة وکان ثقة حجة کثیر العلم حسن الاخلاق کثیر السکوت قلیل الکلام
جدا صادق اللهجة لم تعرف له صبوة وکان یطالع وینقل الطباق اذا حدث وهو فی ذلک
لا یکاد یخفی علیه شیء مما یقرأ بل یرد فی المتن او الاسناد ردا مفیدا یتعجب منه فضلاء الجماعة
وکان متواضعا حلیما صبورا مقتصدا فی مأکله وملابسه کثیر المشی فی مصالحه ترافق
هو وابن تیمیة کثیرا فی السماع للحدیث وفی النظر فی العلم وکان یقرر طریقة السلف فی
الفقه ویعضد ذلک بمباحث نظریة وقواعد کلامیة وجری بیننا مجادلات
ومعارضات فی ذلک ترکها اسلم واولی ومع ذلک فله عمل کثیر فی المعقول وما نزهه
ذلک بحمد الله الا حسن اسلام وحسبه الله مع انی لم اعلمه الف فی ذلک شیئا
وقد لحقه وهن فی صحبة العفیف التلمسانی فلما تبین له ضلاله تبرأ منه
وحط علیه وکان ذا مروة وسماحة وتقنع بالیسیر باذلا لکتبه وفوائده
ونفسه کثیر المحاسن لقد اذاه ابو الحسن العطار وسبه وما رایته یتکلم فیه
ولا فیمن اذاه والله یحکم له بالخیر ولنا امین و نیز ذهبی در معجم مختص گفته یوسف بن الشیخ الصالح
زکی بن عبد الرحمن بن یوسف شیخنا الامام العلامة الحافظ الناقد المحقق المفید محدث الشام
جمال الدین ابو الحجاج القضاعی الکلبی المزی الدمشقی اللغوی الشافعی ولد بظاهر حلب فی سنة ۶۵۴
اربع وخمسین وستمائة ونشأ بالمزة وحفظ القرآن ثم طلب الحدیث سنة اربع وسبعین وهلم
جرا فاکثر عن احمد بن سلامة وابن علان وابن عمرو والقاسم الاربلی وطبقتهم وبمصر عن
عبد العز الحرانی وابی بکر الانماطی وخلق وبالاسکندریة وحلب والحرمین وکتب الطباق بخطه الملیح المتقن وکان
عارفا بالنحو والتصریف بصیرا باللغة یشارک فی الفقه والاصول ویخوض فی مضایق المعقول ویؤدی الحدیث
کما فی النفس متنا واسنادا والیه المنتهی فی معرفة الرجال وطبقاتهم ومن نظر فی تهذیب الکمال علم محله من الحفظ فما رأیت مثله
ولا رأی هو مثل نفسه اعنی فی معناه وکان ینطوی علی دین وسلامة باطن وتواضع وفراغ عن الریاسة وقناعة
حسن سمت وقلة کلام وکثرة احتمال وکل احد محتاج الی تهذیب الکمال الی ان قال بعد

ص ۹۸ ورق

ذکر حدیث من قال لا اله الا الله توفی ثانی عشر صفر ۷۴۲ شیعه خلائق وازدحموا علی نعشه ودفن
بمقبرة الصوفیة ونیز ذهبی در اول تذهیب التهذیب او را باین اوصاف ستوده الامام الاوحد
العالم الحجة المامون شرف المحدثین عمدة النقاد شیخنا وکاشف معضلاتنا جمال الدین ابی الحجاج
یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک بن یوسف بن علی بن ابی الزهر القضاعی الکلبی
المزی بارک الله فی عمره وحسناته ورفع فی درجاته مولده فی سنة اربع وخمسین وستمائة
بظاهر حلب ونشأ بالمزة ظاهر دمشق وحفظ القرآن فی صغره وقرأ شیأ من الفقه واللغة و
العربیة ثم دخل البلد وشرع فی طلب الحدیث بنفسه وله عشرون سنة فسمع الکثیر من ابی العباس
احمد بن سلامة المحدث الکامل ابی محمد عبد الرحمن بن ابی عمر الحنبلی والقسم بن عصمة الاربلی
والمسلم بن علان القیسی وطبقتهم من اصحاب ابن طبرزد وحنبل والکندی ولم یزل یسمع الی ان
کتب عن اصحاب ابن عبد مکرام الی ان قال وبرع فی فنون الحدیث ومعانیه ولغاته وفقهه
وعلله وصحیحه وسقیمه ورجاله فلم یر مثله فی معناه ولا رای هو مثل نفسه مع الاتقان والحفظ
وحسن الخط والدیانة وحسن الاخلاق والسمت والحسن والهدی الصالح والتصون والخیر
والاقتصاد فی المعیشة واللباس والملازمة للاشتغال والسماع مع العقل التام والرزانة و
الفهم وصحة الادراک وعبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو الحجاج جمال الدین یوسف
بن الزکی بن عبد الرحمن بن یوسف القضاعی الحلبی المزی نسبة الی مزة بکسر المیم قریة بظاهر
دمشق کان المذکور احفظ اهل زمانه لاسیما الرجال المتقدمین وانتهت الیه الرحلة من
اقطار الارض لروایته ودرایته وکان اماما فی اللغة والتصریف دینا خیرا منقبضا عن الناس طارحا
للتکلف قد صنف تهذیب الکمال فی اسماء الرجال وکتاب الاطراف ودرس بدار الحدیث الاشرفیة
ولد بظاهر مدینة حلب فی سنة اربع وخمسین وستمائة واستوطن دمشق الی ان توفی بها فی
دار الحدیث الاشرفیة ثانی عشر صفر سنة اثنتین واربعین وسبعمائة وعمر بن المظفر الشهیر بابن الوردی
در تتمه المختصر فی اخبار البشر در سنه اثنین و اربعین و سبعمائه گفته وفیها فی صفر توفی شیخ الاسلام الحافظ جمال الدین

یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن المزی الدمشقی بها منقطع القرین فی معرفة اسماء الرجال مشارکا
فی علوم وتولی مشیخة دار الحدیث بعده قاضی القضاة تقی الدین السبکی عبد الوهاب بن علی بن
عبد الکافی سبکی در طبقات شافعیه گفته یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک بن
علی بن ابی الزهر الکلبی القضاعی الدمشقی شیخنا واستاذنا وقدوتنا الشیخ جمال الدین ابو الحجاج
المزی حافظ زماننا حامل رایة السنة والجماعة والقائم باعباء هذه الصناعة والمتدرع
جلباب الطاعة امام الحفاظ کلمة لا یجحدونها وشهادة علی انفسهم یؤدونها واحد عصره
بالاجماع وشیخ زمانه الذی تصغی لما یقوله الاسماع والذی ما جاء بعد ابن عساکر مثله
وان تکاثرت جیوش هذا العلم فملأت البقاع حتی طول حیاته فاستوعب عوامها واستغرق
بالطلب لیالیها وایامها وسهر لدیها فی العلم اذا اسهرها غیره فی الشهوات او نامها
ذکره شیخنا الذهبی فی تذکرة الحفاظ واطنب بمحامده وقال نظر فی اللغة ومهر فیها وفی التصریف
وقرأ العربیة واما معرفة الرجال فهو حامل لوائها والقائم باعبائها لم تر العیون مثله انتهی
وذکره فی المعجم المختص واطنب ثم قال یشارک فی الفقه والاصول ویخوض فی مضائق المعقول
ویؤدی الحدیث کما فی النفس متنا واسنادا والیه المنتهی فی معرفة الرجال وطبقاتهم انتهی ولا اعرف
شیخنا المزی یدری المعقولات فضلا عن الخوض فی مضائقها فسامح الله شیخنا الذهبی وقد قدمنا
فی ترجمة الشیخ الامام الوالد انی سمعت شیخنا الذهبی یقول ما رایت احفظ منه وانه بلغنی عنه انه
قال ما رأیت احفظ من اربعة ابن دقیق العید والدمیاطی وابن تیمیة والمزی وترتیبهم حسب
ما قدمنا وانا لم ار من هؤلاء الا اربعة غیر المزی ولکنی اقول ما رایت احفظ من ثلثة المزی
والذهبی والوالد علی التفصیل الذی قدمته فی ترجمة الوالد وعاصرت اربعا لا خامس لهم هؤلاء
الثلثة والبرزالی فانی لم ار البرزالی کان البرزالی یفوقهم فی معرفة الاجزاء وربما الاحیاء
وکانت الثلثة تعظم المزی وتذعن له ویقرؤن علیه ویعترفون بتقدیمه وبالجملة کان شیخنا المزی
اعجوبة زمانه یقرأ علیه القاری نهارا کاملا والطرق تضطرب والاسانید تختلف وضبط

الاسماء ینکل وهو لا یسهو ولا یغفل یبین وجه الاختلاف ویوضح ضبط المشکل ویعین المبهم
قط لا یغفل عند الاحتیاج الیه ولو شاهدته الطلبة ینعس فاذا اخطأ القاری رد علیه کان
شخصا ایقظه وقال له قال هذا القاری کیت وکیت هل هو صحیح وهذا من عجائب الامور وکان
قد انتهت الیه ریاسة المحدثین فی الدنیا ومن ذکرناه من الثلثة قد عرفناک انهم مع علو رتبتهم
یعترفون له اما الذهبی فثناء علیه قد انبأناک به وقد ملأ تصانیفه واما البرزالی فتلمیذه
وقاریه فی دار الحدیث الاشرفیة وغیرها واما الشیخ الامام السبکی فلقد کان کثیر الاجلال له کان
الشیخ الحافظ یجئ فی کثیر من الایام ومعه جماعة من الطلبة وجزء من سماع الشیخ الامام
وربما کان مما اشترک معه فی سماعه فیقرأ علی الشیخ الامام والشیخ الامام مع ذلک یعطیه
من التعظیم ما هو مستحق له ولقد حکی لی فیما کان یحکیه من شأنه فی اهل الشام انه عقب دخوله
دمشق بلیلة واحدة حضر الیه الشیخ صدر الدین سلیمان بن عبد الحکیم المالکی وکان
الشیخ الامام یحبه قال دخل الی وقت عشاء الآخرة وقال امور ارید بها تعریف اهل دمشق قال قد کبر
لی البرزالی وملازمته لی ثم انتهی الی المزی فقال وینبغی لک عوده من مشیخة دار الحدیث الاشرفیة
قال الشیخ الامام فاقشعر جلدی وغاب فکری وقلت فی نفسی هذا امام المحدثین والله لو عاش
الدارقطنی استحیی ان یدرس مکانه قال وسکت ثم منعت الناس من الدخول علی لیلا وقلت هذه
بلدة کثیرة الفتن فقلت انا للشیخ الامام ان صدر الدین المالکی لا یکن رتبة المزی فی الحدیث ولکن کانه
لاحظ ما هو شرط واقفها من ان شیخها لا بد وان یکون اشعری العقیدة والمزی وان کان
حین ولی کتب خطه بانه اشعری الا ان الناس لا یصدقونه فی ذلک فقال اعرف ان هذا
هو الذی لاحظه صدر الدین ولکن من ذا الذی یتجاسر ان یقول المزی ما یصلح لدار الحدیث
والله قلبی ما یحمل هذا الکلام فانظر عظمة المزی عنده وکنت انا کثیر الملازمة للذهبی امضی
الیه فی کل یوم مرتین بکرة والعصر واما المزی فما کنت امضی الیه غیر مرتین فی الاسبوع
وکان سبب ذلک ان الذهبی کان کثیر الملاطفة بی والمحبة فی بحیث یعرف من عرف حالی

معه انه لم یکن یحب احدا کمحبته فی وکنت انا شابا فیقع منی ذلک بموقع عظیم واما المزی فکان رجلا
عبوسا مهیبا وکان الوالد یحب لو کان امری علی العکس اعنی یحب ان الازم المزی اکثر من ملازمة
الذهبی لعظمة المزی عنده وکنت غالبا اذا جئت من عند شیخ یقول هات ما استفدت ما قرأت
ما سمعت فاحکی له مجلسی معه فکنت اذا جئت من عند الذهبی یقول جئت من عند شیخک واذا
جئت من عند الشیخ نجم الدین القحفازی یقول جئت من جامع تنکز لان الشیخ نجم الدین کان یشغلنا
فیه اذا جئت من عند الشیخ شهاب الدین بن النقیب یقول جئت من الشامیة لانی کنت اقرأ
علیه فیها واذا جئت من عند الشیخ ابی العباس الاندرشی یقول جئت من الجامع لانی کنت اقرأ
علیه فیه وهکذا واما اذا جئت من عند المزی فیقول جئت من عند الشیخ ویفصح بلفظ
الشیخ ویرفع بها صوته وانا جازم بانه انما کان یفعل ذلک لیثبت فی قلبی عظمته ویحثنی علی
ملازمته وشغر مرة مکان بدار الحدیث الاشرفیة فنزلنی فیه فعجبت من ذلک فانه کان لا یری
تنزیل اولاده من المدارس وانا المراهق فی عمری فقاهة غیر الحدیث والاعادة الا عند الشیخ
الوالد وانما کان یوخرنا الی استحقاق وقت التدریس علی هذا ربانا رحمه الله فسألته
فقال لیقال انک کنت فقیها عند المزی ولما بلغ المزی ذلک امرهم ان یکتبوا اسمی فی الطبقة العلیا
فبلغ ذلک الوالد فانزعج وقال اخرجنا من الجد الی اللعب لا والله عبد الوهاب شاب ولا یستحق الان
هذه الطبقة اکتبوا اسمه مع المبتدئین فقال له شیخنا الذهبی والله هو فوق هذه الدرجة
وهو محدث جید هذه عبارة الذهبی فضحک الوالد وقال یکون مع المتوسطین انتهی احمد بن علی بن
یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک بن یوسف بن علی بن ابی الزهر الحلبی الاصل
المزی ابو الحجاج جمال الدین الحافظ ولد فی ربیع الآخر سنة ۶۵۴ فلو کان له من استجاز له لادرک
اجازة المرسی والبلدانی وغیرهم ولکن طلب بنفسه فی اول سنة خمس وسبعین فاکثر عن احمد بن
ابی الخیر والمسلم بن علان والفخر بن البخاری ونحوهم من اصحاب ابن طبرزد والکندی والحرستانی
وسمع الکتب الطوال کالستة والمسند والمعجم الکبیر وتاریخ الخطیب والنسب للزبیر والسنن

الحرستانی بفتح اوله والراء وسکون المهملة ونون الی حرستان قریة بباب دمشق ۱۲ المحقق

الکبیر والمستخرج علی مسلم والحلیۃ والدلائل ومن الاجزاء الوفاً ومشیختہ نحو الف
شیخ واخذ عن الشیخ محی الدین النووی وغیرہ وسمع بالشام والحرمین ومصر وحلب
والاسکندریۃ وغیرھا واتقن اللغۃ والتصریف وکان کثیر الحیاء والاحتمال
والقناعۃ والتواضع والتودد الی الناس مع الانجماع عنھم قلیل الکلام جداً حتی
یسئل فیجیب ویجید وکان لایتکبر بفضائلہ ولا یغتاب احداً ویتوجہ الی الصالحیۃ
ماشیاً الی ان دخل فی عشر التسعین وھو علی ذلک وکان مغرٰی بطلب
الکیمیا فلا یزال فی فقر واول ما حصل لہ من الوظائف الناصریۃ بعد ابن
ابی الفتح ثم دار الحدیث الاشرفیۃ بعد ابن الشریشی وقال ابن تیمیۃ ما باشرھا المزی
لم یلھا من حین بنیت الی الان احق بشرط الواقف منہ لقول الواقف فان اجتمع من فیہ
الروایۃ ومن فیہ الدرایۃ قدم من فیہ الروایۃ قال الذھبی ما رأیت احداً فی ھذا الشان
احفظ منہ وکان فی شبیبتہ صحب العفیف التلمسانی فلما تبین لہ ضلالہ ھجرہ الی ان
قال قال الذھبی لم یخرج لنفسہ شیئاً لامشیخۃ ولا معجماً ولا فھرستاً
ولا عوالی وانما املی قلیلاً ثم ترک وکان یلام علی ذلک فلا یجیب وصنف
تھذیب الکمال فاشتھر فی زمانہ وحدث بہ خمس مرار وحدث
بکثیر من مسموعاتہ الکبار والصغار عالیاً ونازلاً وغالب المحدثین
من دمشق وغیرھا قد تلمذوا واستفادوا منہ وسألوہ عن المعضلات
فاعترفوا بفضلہ وعلو ذکرہ بالغ ابو حیان فی القطر الحلبی فی تقریظہ
والثناء علیہ وکذلک ابن سید الناس فی اجوبتہ الی الحسین بن ایبک
قال ووجدت بدمشق اھل العلم الامام المقدم والحافظ الذی فاق من تاخر
من اوانہ ومن تقدم ابا الحجاج المزی بحر ھذا العلم الزاخر وحیدہ القائل
من رآہ لم یترک الاول للاخر احفظ الناس للتراجم واعلمھم بالرواۃ من

اعارب واعاجم لا یخص بمعرفتہ مصراً دون مصر ولا ینفرد علمہ باھل عصر معتمداً
آثار السلف الصالح مجتھداً فی ما نیط بہ من حفظ السنۃ من النصائح معرضاً
عن الدنیا واسبابھا مقبلاً علی طریقتہ التی اربی بھا لا یبالی ما نالہ من الازل ولا یخالطہ
جسدہ شئی من الھزل وقال الذھبی کان خاتمۃ الحفاظ وناقد الاسانید والالفاظ وھو
صاحب معضلاتنا وموضح مشکلاتنا حفظ القران فی صباہ وتفقہ للشافعیۃ مدۃ وعنی
باللغۃ فبرع فیھا واتقن النحو والصرف ولہ عمل فی المعقول ومعرفۃ شئی من الاصول وکتابتہ حلوۃ
وفیہ حیاء وحلم وسکینۃ واحتمال وقناعۃ وترک التجمل والانجماع عن الناس
وصبر علی من یوذیہ وقلۃ کلام الا ان یسئل فیفید الی ان قال نقلاً عن الذھبی وکان
لا یکاد یعرف قدرہ الا من اکثر مجالستہ وقال ای الذھبی وکان مع حسن خطہ ذا اتقان قل
ان یجلل لم غلط وکان خیراً ذا دیانۃ وتصون من الصغر وسلامۃ باطن وابوبکر بن احمد اسدی
در طبقات شافعیہ گفتہ یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک بن یوسف بن علی بن ابی الزھر
الامام العلامۃ الحافظ الکبیر شیخ المحدثین عمدۃ الحفاظ اعجوبۃ الزمان جمال الدین ابو الحجاج
بن الزکی ابی محمد القضاعی الکلبی الحلبی ثم الدمشقی المزی مولدہ فی ربیع الاخر سنۃ اربع وخمسین
وستمائۃ بظاھر حلب ونشأ بالمزۃ وقرأ شیئاً من الفقہ علی مذھب الشافعی وحصل طرفاً من العربیۃ
وبرع فی التصریف واللغۃ ثم شرع فی طلب الحدیث بنفسہ ولہ عشرون سنۃ وسمع الکثیر
ورحل قال بعضھم ومشیختہ نحو الالف وبرع فی فنون الحدیث واقر لہ الحفاظ من مشایخہ وغیرھم
بالتقدم وحدث بالکثیر نحو خمسین سنۃ فسمع منہ الکبار والحفاظ وولی دار الحدیث الاشرفیۃ
ثلثا وعشرین سنۃ وقال الذھبی فی المعجم المختص شیخنا الامام العلامۃ الحافظ الناقد المحقق
المفید محدث الشام طلب الحدیث سنۃ اربع وتسعین وھلم جراً واکثر وکتب العالی والنازل
بخطہ الملیح المتقن وکان عارفاً بالنحو والتصریف بصیراً باللغۃ یشارک فی الفقہ والاصول
ویخوض فی مضائق المعقول ویؤدی الحدیث کما فی النفس متناً واسناداً والیہ المنتھی فی

ربط یغط

مع اقرشے از طبقات احمد

الطبقۃ الخامسۃ والعشرون ھم الذین کانوا فی الثالثۃ من المأۃ الثامنۃ

معرفة الرجال وطبقاتهم ومن نظر فی کتابه تهذیب الکمال علم محله من الحفظ فما رأیت مثله ولا رای هو مثل نفسه فی معناه وکان ینطوی علی دین وسلامة باطن وتواضع وفراغ عن الریاسة وقناعة وحسن سمت وقلة کلام وحسن احتمال وقد بالغ فی الثناء علیه ابو حیان وابن سید الناس وغیرهما من علماء العصر توفی فی صفر سنة اثنتین واربعین وسبعمائة ودفن بمقبرة الصوفیة غربی قبر ابن تیمیه ومن تصانیفه تهذیب الکمال والاطراف وغیرهما وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی در طبقات الحفاظ گفته المزی الامام العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف القضاعی ثم الکلبی المزی الشافعی ولد بحلب سنة ۶۵۴ ونشأ بالمزة وتفقه قلیلا ثم اقبل علی هذا الشان ورحل وسمع الکثیر ونظر فی اللغة ومهر فیها وفی التصریف وقرأ العربیة واما معرفة الرجال فهو حامل لوائها لم تر العیون مثله صنف تهذیب الکمال والاطراف واملی مجالسه واوضح مشکلات ومعضلات ما سبق الیها من علم الحدیث ورجاله وولی مشیخة دار الحدیث الاشرفیة مات یوم السبت ثانی عشر صفر سنة ۷۴۲ ومحمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبی در روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر در سنه اثنتین واربعین وسبعمائة گفته وفیها توفی الحافظ ابو الحجاج یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف المزی وهو القائل

ان عادیو ما رجل مسلم		اخا له فی الله او زارة	
فهو جدیر عند وصل النهی		بان یحط الله اوزاره	

توفی بدمشق وقد ناهز التسعین وجمال الدین ابو المحاسن یوسف بن تغری بردی در نجوم زاهره گفته وتوفی الحافظ الحجة جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن علی بن عبد الملک بن ابی الزهر القضاعی الکلبی المزی الحلبی المولد ولد بظاهر حلب فی عاشر ربیع الآخر سنة اربع وخمسین وستمائة ومات بدمشق فی ثانی عشر صفر وکان اماما فی عصره احد الحفاظ المشهورین سمع الکثیر ورحل وکتب وصنف وقد ذکرنا عدة کثیرة من مشایخه وسماعاته

فی ترجمته من المنهل الصافی ونبذة کبیرة من اخباره ومن مصنفاته کتاب تهذیب الکمال وهو فی غایة الحسن فی معناه ومحمد بن علی بن محمد شوکانی در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفته یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک بن یوسف بن علی بن ابی الزهر الحلبی الاصل المزی ابو الحجاج جمال الدین الامام الکبیر الحافظ صاحب التصانیف ولد فی ربیع الآخر سنة ۶۵۴ وطلب بنفسه فاکثر عن احمد بن ابی الخیر ومسلم بن علان والفخر بن البخاری ونحوهم من اصحاب ابن طبرزد والکندی وسمع الکتب الطوال والاجزاء ومشایخه نحو الالف ومن مشایخه النووی بالشام والحرمین ومصر وحلب والاسکندریة وغیرها واتقن اللغة والتصریف وتبحر فی الحدیث ودرس بمدارس منها دار الحدیث الاشرفیة وطالت مدة تدریسه بها قال ابن تیمیة لم یلها من حین بنیت الی الآن احق بشرط الواقف منه قال الذهبی ما رأیت احدا فی هذا الشان احفظ منه واوذی مرة بسبب ابن تیمیة لانه لما وقعت له المناظرة مع الشافعیة وبحث معه الصفی الهندی وابن الزملکانی کما تقدمت الاشارة الی ذلک شرع صاحب الترجمة یقرئ کتاب خلق افعال العباد للبخاری قاصدا بذلک الرد علی المخالفین لابن تیمیة فغضب الفقهاء وقالوا نحن المقصودون بهذا فبلغ ذلک القاضی الشافعی یومئذ فامر بسجنه فتوجه ابن تیمیة واخرجه من السجن بیده فغضب النائب فاعید ثم اخرج عنه فامر النائب ان ینادی بان من تکلم فی العقائد یقتل ومن مصنفاته تهذیب الکمال اشتهر فی زمانه وحدث به خمس مرات وکتاب الاطراف وهو کتاب مفید جدا وقد اخذ عنه الاکابر وترجموا له وعظموه جدا قال ابن سید الناس فی ترجمته انه احفظ الناس للتراجم واعلمهم بالرواة من اعارب واعاجم واطال الثناء علیه ووصفه باوصاف ضخمة وقال انه فی اللغة امام وله فی الفرائض معرفة والمام وقال الصفدی سمعنا صحیح مسلم علی السید منجی وهو حاضر فکان یرد علی القارئ فیقول القارئ ما عندی الا ما قرأت فیوافق المزی بعض من حضر ممن بیده نسخة اما بان یوجد فیها کما قال او یوجد مضببا علیه او فی الحاشیة ولما ذکر ذلک منه قلت له ما النسخة الصحیحة

الا انت قال ولم ار بعد ابی حیان مثله فی العربیة خصوصا التصریف ولم یکن مع توسعه فی معرفة
الرجال یستحضر تراجم غیر المحدثین لا من الملوک ولا من الوزراء والقضاة والادباء وقال الذهبی
کان خاتمة الحفاظ وناقد الاسانید والالفاظ وهو صاحب معضلاتنا ومرجع مشکلاتنا
قال وفیه حیاء وکرم وسکینة واحتمال وقناعة وترک التجمل والانجماع عن الناس ومات یوم السبت
ثانی عشر صفر ۷۴۲ و صدیق حسن خان در تاج مکلل گفته یوسف بن الزکی عبد الرحمن یعرف بابی الحجاج
المزی الامام الکبیر الحافظ ولد ۶۵۴ وقال نعمان فی الروضة الغناء ۶۵۲ ودفن فی مقبرة الصوفیة
غربی قبر ابن تیمیة انتهی وبالجملة طلب بنفسه فاکثر ومشایخه نحو الالف ومن مشایخه النووی فتبحر
فی الحدیث ودرس بمدارس منها دار الحدیث الاشرفیة ولما ولی تدریسها قال ابن تیمیة لم یلها
من حین بنیت الی الآن احق بشرط الواقف منه قال الذهبی ما رایت احدا فی هذا الشان احفظ منه
واوذی مرة بسبب ابن تیمیة لانها لما وقعت له المناظرة مع الشافعیة وبحث معه الصفی الهندی
وابن الزملکانی شرع صاحب الترجمة یقری کتاب خلق افعال العباد للبخاری قاصدا بذلک الرد
علی المخالفین لابن تیمیة فغضب الفقهاء وقالوا نحن المقصودون بهذا فبلغ ذلک القاضی الشافعی
یومئذ فامر بسجنه فتوجه ابن تیمیة واخرجه من السجن بیده فغضب النائب فاعید ثم افرج عنه
فامر النائب ان ینادی بان من تکلم فی العقائد یقتل ومن مصنفاته تهذیب الکمال اشتهر فی زمانه
وحدث به خمس مرات وکتاب الاطراف وهو کتاب مفید جدا ولم یکن مع توسعه فی معرفة
الرجال یستحضر تراجم غیر المحدثین لا من الملوک ولا من الوزراء والقضاة والادباء قال الذهبی
کان خاتمة الحفاظ وناقد الاسانید والالفاظ وهو صاحب معضلاتنا ومرجع مشکلاتنا وقال
فیه حیاء وکرم وسکینة واحتمال وقناعة وانجماع عن الناس مات ۷۴۲ وفی الروضة الغناء
۷۴۳ انتهی و مولوی حسن زمان در قول مستحسن گفته قال الحافظ المزی نسبة الی مزة بکسر المیم وتشدید
زاء معجمة بلدة بالشام وقد قال الذهبی فیه شیخنا الامام العلامة الحافظ الناقد المحقق المفید
محدث الشام بروی الحدیث کما فی النفس متنا واسنادا والیه المنتهی فی معرفة الرجال وطبقاتهم

ومن نظر فی کتابه تهذیب الکمال علم محله من الحفظ فما رایت مثله ولا رای هو مثل نفسه وجه سوم آنکه
از ملاحظه افادات دیگر محققین باکمال در کتب نقد رجال هم ثقت واعتماد رواة این اسناد ظاهر و باهر ست
اما ابو عوانه وضاح پس وثوق واعتماد واتقان وجلالت شان او واضح وعیان ومسلم اکابر اعیان وغیر
محتاج باثبات وبیان ومستغنی از آفات شاهد وبرهان ست وارباب صحاح ستة کافة روایات او را بسر وچشم
می نهند وتلقی بقبول مینمایند ذهبی در کاشف میگوید وضاح بن عبد الله الحافظ ابو عوانة الیشکری
مولی یزید بن عطا سمع قتادة وابن المنکدر وعنه عفان وقتیبة ولوین ثقة متقن لکتابه توفی
۱۷۶ اودر تقریب ابن حجر عسقلانی مسطورست وضاح بتشدید المعجمة ثم مهملة بن عبد الله الیشکری
بالمعجمة الواسطی البزاز ابو عوانة مشهور بکنیته ثقة ثبت من السابعة مات سنة خمس او ست وسبعین
ومراد عسقلانی از سابعه طبقه سابعه است وآن عبارت ست از کبار اتباع تابعین مثل مالک وثوری قال فی
صدر التقریب فی تفسیر الطبقات السابعة کبار اتباع التابعین کمالک والثوری اما ابو بلج یحیی بن سلیم
پس سلیم از معائب وبری از مثالب وشائن وممدوح اکابر جامعین مکارم ومحاسن ست ابو الحجاج مزی در
تهذیب الکمال گفته ابو بلج الفزاری الواسطی ویقال الکوفی وهو الکبیر اسمه یحیی بن سلیم بن بلج
ویقال یحیی بن ابی الاسود روی عن الجلاس ویقال عن ابی الجلاس وعن ابیه سلیم بن بلج وعبایة
بن رفاعة بن رافع بن خدیج وعمرو بن میمون الاودی ومحمد بن حاطب الجمحی وابی الحکم العنزی
روی عنه ابراهیم بن المختار وابو یونس حاتم بن ابی صغیرة وحصین بن نمیر وزائدة بن قدامة
وزهیر بن معاویة وسفیان الثوری وسوید بن عبد العزیز وشعبة بن الحجاج وشعیب بن
صفوان وهشیم بن بشیر وابو جمرة السکری وابو عوانة قال اسحق بن منصور عن یحیی بن معین
ثقة وکذلک قال محمد بن سعد والنسائی والدارقطنی وقال البخاری فیه نظر وقال ابو حاتم
صالح الحدیث لا باس به وقال محمد بن سعد قال یزید بن هرون قد رایت ابا بلج وکان
جارا لنا وکان یتخذ الحمام یستانس بهن وکان یذکر الله کثیرا وقال لو قامت القیامة لدخلت
الجنة لذکر الله عز وجل روی له الاربعة انتهی نقلا عن قطعة من تهذیب الکمال المقبول عند

المحمول استر بتها فی حدیدة وقت القفول من سفر الحج وزیارة الرسول صلی الله علیه واله ما هما الشمال والقبول ازین عبارت ظاهرست که ارباب صحاح اربعه یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت از ابو بلج میکنند یعنی روایت او را صحیح و معتمد و معتبر میدانند که در صحاح خود آنرا وارد مینمایند و نیز ازان ظاهرست که سفین ثوری و شعبه بن الحجاج و دیگر اساطین جائزین فضائل ذات الابتلاج از ابو بلج روایات میکنند و یحیی بن معین و محمد بن سعد و نسائی و دارقطنی او را نصا و تصریحا لا اشارة وتلمیحا توثیق کرده اند که لفظ ثقه در حق او اطلاق نموده پس بعد شهادت این ارکان اربعه که علل اربعه نقد و تحقیق و معروف بنهایت امعان و تدقیق اند قول ابن حجر فیه نظر ناشی از سقم نظر و فقد بصر و اقتحام خطر و محض هزل و هذر و ایقاع ناس در التباس و وسواس و غرور انهماک و اصرار در اضرار و ضرر و مخالفت محققین فن حدیث و خبر و غیر قابل نزد نقاد رجال و ماهرین فن اثر خواهد بود و محمود عینی در عمدة القاری شرح صحیح بخاری در شرح حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا گفته فیه الدلالة علی وجوب الوتر و اختلف العلماء فیه فقال القاضی ابو الطیب ان العلماء کافة قالت انه سنة حتی ابو یوسف و محمد و قال ابو حنیفة وحده هو واجب و لیس بفرض و قال ابو حامد فی تعلیقه الوتر سنة مؤکدة و لیس بفرض و لا واجب و به قالت الامة کلها الا اباحنیفة و بذلک قال بعضهم وقد استدل بهذا الحدیث بعض من قال بوجوبه و تعقب بان صلوة اللیل لیست واجبة فکذا آخره و بان الاصل عدم الوجوب حتی یقوم دلیله و قال الکرمانی ایضا ما یشبه هذا قلت هذا کله من آثار التعصب فکیف یقول القاضی ابو الطیب و ابو حامد و هما امامان مشهوران بهذا الکلام الذی لیس بصحیح و لا قریب من الصحة و ابو حنیفة لم ینفرد بذلک هذا القاضی ابو بکر بن العربی ذکر عن سحنون و اصبغ و ابن الفرج وجوبه و حکی ابن حزم ان مالکا قال من ترکه ادب و کانت جرحة فی شهادته و حکاه ابن قدامة فی المغنی عن احمد و فی المصنف عن مجاهد بسند صحیح هو واجب و لم یکتب و عن ابن عمر بسند صحیح ما احب انی ترکت الوتر و ان لی حمر النعم و حکی ابن بطال وجوبه علی اهل القرآن عن ابن مسعود و حذیفة و ابراهیم النخعی و عن یوسف بن خالد السمتی شیخ الشافعی وجوبه و حکی ابن ابی شیبة ایضا عن سعید بن المسیب و ابی عبیدة

بن عبد الله بن مسعود و الضحاک انتهی فاذا کان الامر کذلک کیف یجوز لابی الطیب و لابی حامد ان یدعیا هذه الدعوی الباطلة فهذا یدل علی عدم اطلاعهما فیما ذکرنا فجهل الشخص بالشی لا ینفی علم غیره به و قول من ادعی التعقب بان صلوة اللیل لیست بواجبة الی آخره قول واه لان الدلائل قامت علی وجوب الوتر منها ما رواه ابو داود ثنا محمد بن المثنی ابو اسحق الطالقانی نا الفضل بن موسی عن عبید الله بن عبد الله العتکی عن عبد الله بن بریدة عن ابیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا و هذا حدیث صحیح و لهذا اخرجه الحاکم فی مستدرکه و صححه فان قلت فی اسناده ابو المنیب عبید الله بن عبد الله و قد تکلم فیه البخاری و غیره قلت قال الحاکم وثقه ابن معین و قال ابن ابی حاتم سمعت ابی یقول هو صالح الحدیث و انکر علی البخاری ادخاله فی الضعفاء فهذا ابن معین امام هذا الشان و کفی به حجة فی توثیقه ایاه ازین عبارت ظاهرست که عینی رئیس الاعیان تکلم بخاری و غیر او را در ابو المنیب لسبب و الاشان ساقط از اعتماد و اعتبار و ایقان دانسته و بجنب توثیق ابن معین آنرا لاشی و بی اصل قرار داده و محض توثیق ابن معین و الانعاب را برای ازالهٔ مرض تشکیک و ارتیاب کافی و وافی گردانیده پس هرگاه تکلم بخاری در ابو المنیب با تکلم غیر بخاری در وجهت محض توثیق ابن معین قابل اعتنا و التفات نباشد تنها نظر بخاری بجنب توثیق یحیی بن معین با توثیق سه کس دیگر از اساطین یعنی ابن سعد و نسائی و دارقطنی ابو بلج را چه طور بکار آید و التفات و احتفال اهل کمال را شاید فلله الحمد لله المعین حیث ثبت بشهادة یحیی بن معین و ثلثة اخر من جهابذتهم الاساطین و ثوق ابی بلج المتین و راح الارتیاب و التشکیک المهین و مخفی نماند که فضائل و محامد و مناقب و مفاخر یحیی بن معین و نسائی و دارقطنی ما بعد ان شاء الله مفصلا مذکور خواهد شد درینجا پاره از جلائل فضائل بهیه و عوالی مآثر سنیه محمد بن سعد کاتب عالی مناقب و الامناصب جلیل المراتب مذکور میشود عبد الکریم سمعانی در انساب گفته و ابو عبد الله

محمد بن سعد بن منيع الكاتب الزهرى مولاهم بنى هاشم وهو كاتب محمد بن عمر الواقدى ايضا سمع سفين بن عيينة واسمعيل بن علية ومحمد بن ابى فديك وابا ضمرة انس بن عياض ومعن بن عيسى والوليد بن مسلم ومن بعدهم وكان من اهل الفضل والعلم وصنف كتابا كبيرا فى طبقات الصحابة والتابعين والصالحين الى وقته فاجاد فيه واحسن روى عنه الحارث بن ابى اسامة والحسين بن فهم وابو بكر بن ابى الدنيا وحكى عن يحيى بن معين انه رماه بالكذب ونقل الناقل غلط او وهم لانه من اهل العدالة وحديثه يدل على صدقه فانه يتحرى فى كثير من رواياته وقال ابن ابى حاتم الرازى سألت ابى عن محمد بن سعد فقال يصدق رايته جاء الى القواريرى وسأله عن احاديث فحدثه وحكى ابراهيم الحربى قال احمد بن حنبل يوجه فى كل جمعة بحنبل بن اسحق الى ابن سعد ياخذ منه جزئين من حديث الواقدى ينظر فيهما الى الجمعة الاخرى ثم يردها وياخذ غيرها قال ابراهيم ولو ذهب وسمعها كان خيرا له ومات فى جمادى الاخرة سنة ثلثين ومائتين ببغداد وهو ابن اثنين وستين سنة وكان كثير العلم والحديث والرواية وكتب الحديث وغيره من كتب الغريب والفقه وابن خلكان در وفيات الاعيان گفته ابو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الزهرى البصرى كاتب الواقدى كان احد الفضلاء الاجلاء صحب الواقدى المذكور قبله زمانا وكتب له فعرف به وسمع سفين بن عيينة وانظاره وروى عنه ابو بكر بن ابى الدنيا وابو محمد الحارث بن ابى اسامة التميمى وغيرهما وصنف كتابا كبيرا فى طبقات الصحابة والتابعين والخلفاء الى وقته فاجاد فيه واحسن وهو يدخل فى خمس عشرة مجلدة وله طبقات اخرى صغرى وكان صدوقا ثقة ويقال اجتمعت كتب الواقدى عند اربعة انفس اولهم كاتبه محمد بن سعد المذكور وكان كثير العلم واسع الحديث والرواية كثير الكتبة كتب الحديث والفقه وغيرهما وقال الحافظ ابو بكر صاحب تاريخ بغداد فى حقه محمد بن سعد عندنا من اهل العدالة وحديثه يدل على تصديقه فانه يتحرى فى كثير من رواياته وهو من موالى الحسين بن عبد الله بن عبيد الله بن العباس بن عبد المطلب وتوفى يوم الاحد

مراجع ابن سعد از وفيات الاعيان ابن خلكان

لاربع خلون من جمادى الاخرة سنة ثلثين ومائتين ببغداد ودفن فى مقبرة باب الشام وهو ابن اثنين وستين سنة رحمه الله تعالى وذهبى در تذكرة الحفاظ گفته محمد بن سعد الحافظ العلامة ابو عبد الله البصرى مولى بنى هاشم مصنف الطبقات الكبير والصغير ومصنف التاريخ ويعرف بكاتب الواقدى سمع هشيما وسفين بن عيينة وابن علية والوليد بن مسلم وطبقتهم واكثر عن محمد بن عمر الواقدى وتنزل فى الرواية الى يحيى بن معين واقرانه حدث عنه ابن ابى الدنيا واحمد بن يحيى البلاذرى والحرث بن ابى اسامة والحسين بن فهم واخرون قال ابن فهم كان كثير العلم كثير الكتب كتب الحديث والفقه والغريب قال وتوفى فى جمادى الاخرة سنة ثلثين ومائتين عن اثنتين وستين سنة ونيز ذهبى در عبر در سنه ثلاثين ومائتين گفته وفيها الامام الحبر ابو عبد الله محمد بن سعد الحافظ كاتب الواقدى وصاحب الطبقات والتاريخ ببغداد فى جمادى الاخرة وله اثنان وستون سنة روى عن سفين بن عيينة وهشيم وخلق كثير قال ابو حاتم صدوق ونيز ذهبى در كاشف گفته محمد بن سعد الكاتب مولى بنى هاشم عن هشيم وابن عيينة وخلق مات سنة ٢٣٠ د حكاية وابن حجر عسقلانى در تقريب گفته محمد بن سعد بن منيع الهاشمى مولاهم البصرى نزيل بغداد كاتب الواقدى صدوق فاضل من العاشرة مات سنة ثلثين وهو ابن اثنين وستين وجلال الدين سيوطى در طبقات الحفاظ گفته محمد بن سعد بن منيع البصرى الحافظ كاتب الواقدى نزيل بغداد روى عن ابى داود الطيالسى والواقدى وهشيم وابن عيينة والوليد بن مسلم وخلق وعنه ابو بكر بن ابى الدنيا والحارث بن ابى اسامة قال الخطيب كان من اهل العلم والفضل وصنف كتابا كبيرا فى طبقات الصحابة والتابعين ومن بعدهم الى وقته فاجاد واحسن مات سنة ٢٣٠ ومولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكلل گفته ابو عبد الله محمد بن سعد الزهرى كاتب الواقدى كان احد الفضلاء والنبلاء صحب الواقدى وسمع سفين بن عيينة وانظاره وروى عنه ابو بكر بن ابى الدنيا وابو محمد الحرث بن ابى اسامة التميمى وصنف كتابا كبيرا فى طبقات الصحابة والتابعين والخلفاء الى وقته فاجاد فيه واحسن وهو يدخل فى خمس عشرة مجلدة وكان صدوقا ثقة وكان كثير العلم غزير الحديث والرواية كثير الكتب كتب الحديث و

مراجع ابن سعد از تذكرة الحفاظ ذهبى

مراجع ابن سعد از عبر ذهبى

مراجع ابن سعد از كاشف ذهبى

مراجع محمد بن سعد از تقريب ابن حجر

مراجع ابن سعد از طبقات الحفاظ سيوطى

مراجع ابن سعد از تاج مكلل مولوى صديق حسن خان معاصر

والفقه وغیرهما قال الخطیب فی تاریخ بغداد محمد بن سعد عندنا من اهل العدالة وحدیثه یدل علی
صدقه فانه یتحری فی کثیر من روایاته وهو من موالی بنی العباس توفی سنة ۲۳۰ ببغداد رحمه الله تعالی
ونیز صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته محمد بن سعد بن منیع الزهری کاتب الواقدی احدی از فضلاء
نبلاء است سماعت از سفیان بن عیینه و انظار او دارد و از وی ابوبکر بن ابی الدنیا و حارث بن ابی اسامه
راوی اند کتابی کبیر دارد در طبقات صحابه و تابعین و خلفا تا وقت خود خیلی خوب و جید واقع شده در پانزده مجلد
ست صدوق ثقه بود کثیر العلم غزیر العلم والحدیث والروایة کثیر الکتب کتب الحدیث والفقه وغیرهما وفاتش در
سنه ثلثین ومائتین در بغداد بوده و بود ابن اثنتین وستین سنه رحمه الله تعالی انتهی اما عمرو بن میمون پس بلا شبهه
او ثقه و مأمون و در کتب قوم بفضائل و محامد او مملو و مشحون ابن عبد البر در استیعاب گفته عمرو بن میمون الاودی
ابو عبد الله ادرک النبی صلی الله علیه وسلم وصدق الیه وکان مسلما فی حیاته وعلی عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال عمرو بن میمون قدم علینا معاذ الشام فلزمته وما فارقته حتی دفنته
ثم صحبت ابن مسعود وهو معدود فی کبار التابعین من الکوفیین وهو الذی رأی الرجم فی
الجاهلیة من القردة ان صح ذلک لان رواته مجهولون وقد ذکره البخاری عن نعیم عن هشیم عن
حصین عن عمرو بن میمون الاودی مختصرا قال رأیت فی الجاهلیة قردة زنت رجموها یعنی القرود
فرجمتها معهم ورواه عباد بن العوام عن حصین کما رواه هشیم مختصرا واما القصة بطولها
فانها تدور علی ابن مسلم عن عیسی بن حطان ولیس ممن یحتج بهما وهذا عند جماعة اهل العلم منکر
لاضافة الزنی الی غیر مکلف واقامة الحدود فی البهائم ولو صح لکانوا من الجن لان العبادات فی الجن
والانس دون غیرهما وکان الرجم فی التوراة وروی ان عمرو بن میمون حج ستین مرة ما بین حجة وعمرة ومات
سنة خمس وسبعین وابو الحسن علی بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر در اسد الغابة فی معرفة الصحابة
گفته عمرو بن میمون الاودی ابو عبد الله ادرک الجاهلیة وکان قد اسلم فی زمان النبی صلی الله علیه
وسلم وحج مائة حجة وقیل سبعون حجة وادی صدقته الی النبی صلی الله علیه وسلم قال عمرو بن
میمون قدم علینا معاذ بن جبل الی الیمن رسولا من عند رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ

مدائح ابن سعد از اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر

صدق الیه ای ادی صدقته الیه ۱۲

مدائح عمرو بن میمون اودی

مدائح عمرو بن میمون اودی از اسد الغابه ابن اثیر جزری

رافعا صوته بالتکبیر وکان رجلا حسن الصوت فالقیت علیه محبتی فما فارقته حتی جعلت
علیه التراب ثم صحبت ابن مسعود وهو معدود فی کبار التابعین من الکوفیین وهو الذی
روی انه رأی فی الجاهلیة قردة زنت فاجتمعت القرود فرجمتها وهذا مما ادخل فی صحیح البخاری
والقصة بطولها تدور علی عبد الملک بن مسلم عن عیسی بن حطان ولیسا مما یحتج بهما و
هذا عند جماعة اهل العلم منکر لاضافة الزنا الی غیر مکلف واقامة الحدود فی البهائم ولو صح
لکانوا من الجن لان العبادات فی الانس والجن دون غیرهما وقد کان الرجم فی التوراة وتوفی سنة خمس
وسبعین اخرجه الثلثة وذهبی در کاشف میفرماید عمرو بن میمون الاودی عن عمر ومعاذ وطائفة
وعنه زیاد بن علاقة وابو اسحق ومحمد بن سوقة وآخرون وکان کثیر الحج والعبادة وهو الذی
رجم القردة مات ۷۴ وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عمرو بن میمون الاودی ابو عبد الله و
یقال ابو یحیی مخضرم مشهور ثقة عابد نزل الکوفة مات سنة اربع وسبعین وقیل بعدها
ونیز عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عمرو بن میمون الاودی ابو عبد الله ویقال ابو الحسن
الکوفی ادرک الجاهلیة ولم یلق النبی صلی الله علیه وسلم وروی عن عمر وابن مسعود و
معاذ بن جبل وابی ذر وابی مسعود البدری وسعد بن ابی وقاص ومعقل بن یسار وعائشة و
ابی هریرة وابن عباس وغیرهم وعن عبد الرحمن بن ابی لیلی والربیع بن خیثم وهما من اقرانه
بل اصغر منه روی عنه سعید بن جبیر والربیع بن خیثم وابو اسحق السبیعی وعبد الملک
بن عمیر وزیاد بن علاقة وهلال بن سنان وابراهیم بن یزید التیمی وعامر الشعبی وعمرو بن مرة
وعطاء بن السائب ومحمد بن سوقة وحصین بن عبد الرحمن وآخرون قال العجلی کوفی
تابعی ثقة جاهلی وقال ابو بکر بن عیاش عن ابی اسحق کان اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
یرضون بعمرو بن میمون وقال یونس بن ابی اسحق عن ابیه کان عمرو بن میمون اذا دخل المسجد
فذکر الله وقال الاوزاعی عن حسان بن عطیة عن عبد الله بن سابط عن عمرو بن میمون
قدم علینا معاذ من الیمن رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم من السحر رافعا صوته

مدائح عمرو بن میمون از کاشف ذهبی

مدائح عمرو بن میمون از تقریب ابن حجر عسقلانی

مدائح عمرو بن میمون از تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی

بالتکبیر احسن الصوت فالقیت علیه محبتی الحدیث وقال ابن معین والنسائی ثقة قال ابو نعیم وغیر واحد مات سنة ٧٤ ویقال سنة ٧٥ قلت وذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب فقال ادرک النبی صلی اللہ علیه وسلم وصدق الیه وکان مسلماً فی حیاته وذکره ابن حبان فی ثقات التابعین ونیز عسقلانی در اصابه فی تمییز الصحابه گفته عمرو بن میمون الاودی یکنی بابی عبد اللہ وابی یحیی ادرک الجاهلیة واسلم فی حیوة النبی صلی اللہ علیه وسلم علی ید معاذ وصحبه ثم قدم المدینة وصحب ابن مسعود وحدث عنهما وعن عمر وابی ذر وسعد وابی هریرة وعائشة وغیرهم روی عنه سعید ابن جبیر وعبد الملک بن عمیر والشعبی وعمرو بن مرة وحصین بن عبد الرحمن واخرون قال العجلی تابعی ثقة جاهلی کوفی وقال ابو بکر بن عیاش عن ابی اسحق کان الصحابة یرضونه وقال عبد الرحمن بن سابط عنه قدم علینا معاذ بن جبل من السحر رافعاً صوته بالتکبیر فالقیت علیه محبتی فلزمته واخرج البخاری من طریق حصین عن عمرو بن میمون قال رایت فی الجاهلیة قردة زنت اجتمع علیها قرود فرجموها فرجمتها معهم هکذا اخرجه فی اخبار القسامة فی الجاهلیة وبینه باب مبعث النبی صلی اللہ علیه وسلم واخرجه الاسمعیلی من وجه اخر عن عیسی بن حطان عن عمرو مطولاً واوله کنت فی غنم ابی یعلی فجاء قرد مع قردة فتوسد یدیها فجاء قرد اصغر منه فغمزها فسلت یدها سلاً رفیقاً وتبعته فوقع علیها ثم رجعت فاستیقظ فشمها فصاح فاجتمعت القردة فجعل یصیح ویومی الیها فذهبت القردة یمنة ویسرة فجاؤا بذلک القرد اعرفه فحفروا حفرة فرجموها فلقد رایت الرجم فی غیر بنی ادم انتهی ملخصاً وقد استنکر ابن عبد البر هذا وقال ان ثبت هذا فلعل هؤلاء کانوا من الجن وانکر الحمیدی فی جمعه وجوده فی صحیح البخاری وهو عجیب منه فانه فی جمیع النسخ من روایة الفربری وانما سقط من روایة النسفی وقال ابن عمر صدق الی النبی صلی اللہ علیه وسلم فی حیاته ووثقه ابن معین والنسائی وغیرهما وقال ابو نعیم مات سنة اربع وسبعین وفیها ارخه غیر واحد وقیل مات سنة خمس وسبعین انتهی

فالحمد للّٰہ الذی اظهر شین الجاحدین ومیت المعاندین وزیف تلمیعات المسولین وضعف

تلبیسات المزورین وثبت ان کلما تفوه هذا معیب فما اغنت عنهم الهتهم التی یدعون من دون اللہ من شیء لما جاء امر ربک وما زادوهم غیر تتبیب وجه چهارم آنکه علاوه ثبوت وثوق واعتماد واعتبار وجلالت شان رواة سند ابو داود طیالسی محض ایراد ابو داود آن را در مسند مبطل حکم ببطلان آنست وایراد ابو داود این حدیث را در مسند خود ظاهر ست چنانچه ابراهیم بن عبد اللہ الوصابی در کتاب الاکتفا گفته عن عمران بن حصین رضی اللہ عنه قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول ان علیاً منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی اخرجه ابو داود الطیالسی فی مسنده والحسن بن سفیان فی فوائده وابو نعیم فی فضائل الصحابة وجلالت شان مسند طیالسی بمرتبه رسیده که ابن حزم آن را بر موطا که حسب افاده شاه ولی اللہ در حجة اللہ البالغة ام الصحیحین ست ترجیح داده ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه ابن حزم گفته قد ذکر ابن حزم قول من یقول اجل المصنفات الموطا فقال بل اولی الکتب بالتعظیم الصحیحان وصحیح سعید بن السکن والمنتقی لابن الجارود والمنتقی لقاسم بن اصبغ ومصنف الطحاوی ومسند البزار ومسند ابن ابی شیبة ومسند احمد بن حنبل ومسند ابن راهویه ومسند الطیالسی ومسند الحسن بن سفین ومسند سنجر ومسند عبد اللہ بن محمد المسندی ومسند یعقوب بن شیبة ومسند علی بن المدینی ومسند ابن ابی عزرة وما جری مجری هذه الکتب التی افردت لکلام رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم صرفاً ثم بعدها التی فیها کلامه وکلام غیره مثل مصنف عبد الرزاق ومصنف ابی بکر بن ابی شیبة ومصنف بقی بن مخلد وکتاب محمد بن نصر المروزی وکتاب ابی بکر بن المنذر الاکبر والاصغر ثم مصنف حماد بن سلمة ومصنف سعید بن منصور ومصنف وکیع ومصنف الفریابی وموطا مالک بن انس وموطا ابن ابی ذئب وموطا ابن وهب ومسائل احمد بن حنبل وفقه ابی عبید وفقه

ص الطبقة الرابعة عشر

ابی ثور ازین عبارت ظاهرست که ابن حزم مسند ابی داود را بر موطا ترجیح داده و آنرا مقارن جمعی از کتب جلیلة الشان که اولای کتب به تعظیم ست مثل صحیحین و صحیح ابن سکن و امثال آن گردانیده وافاده کرده که این مسند و امثال آن مخصوص و مفرد برای صرف کلام جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم ست و کتب دیگر که دران کلام آنحضرت و کلام دیگران ست مثل مصنف عبدالرزاق و مصنف ابن ابی شیبه و موطای مالک و امثال آن پست تر ازین مسند و امثال آنست پس ابطال و تکذیب این حدیث شریف که مرویست درچنین مسند ممدوح ابن حزم نهایت بعید از تثبت و حزم و تحتم و جزم عین جزم حبل انصاف و آن رم و خرم اصل حیا و شرم ست و مخفی نماند که ابن حزم از اکابر ائمه نحاریر و اجله کملاء مشاهیر سنیه است ذهبی در عبر در سنه ست و خمسین و اربعمائة گفته ابومحمد بن حزم العلامة علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح الاموی مولاهم الفارسی الاصل الاندلسی القرطبی الظاهری صاحب المصنفات مات مشردا عن بلده من قبل الدولة ببادیة بقریة له لیومین بقیا من شعبان عن اثنتین و سبعین سنة روی عن ابی عمرو بن الجسور و یحیی بن مسعود و خلق و اول سماعه سنة تسع و تسعین و ثلاثمائة و کان الیه المنتهی فی الذکاء وحدة الذهن وسعة العلم بالکتاب و السنة و المذاهب و الملل و النحل و العربیة و الادب و المنطق و الشعر مع الصدق و الامانة و الدیانة و الحشمة و السودد و الریاسة و الثروة و کثرة الکتب قال الغزالی وجدت فی اسماء الله تعالی کتابا لابی محمد بن حزم یدل علی عظم حفظه و سیلان ذهنه و قال صاعد فی تاریخه کان ابن حزم اجمع اهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام و اوسعهم معرفة مع توسعه فی علم اللسان و البلاغة و الشعر و السیر و الاخبار اخبرنی ابنه الفضل انه اجتمع عنده بخط ابیه من تالیفه نحو اربعمائة مجلد و عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن حزم الامام العلامة الحافظ الفقیه

ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف الفارسی الاصل الیزیدی الاموی مولاهم القرطبی الظاهری کان اولا شافعیا ثم تحول ظاهریا و کان صاحب فنون و ورع و زهد و الیه المنتهی فی الذکاء و الحفظ و سعة الدائرة فی العلوم اجمع اهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام و اوسعهم معرفة مع توسعه فی علم اللسان و البلاغة و الشعر و السیر و الاخبار له المحلی علی مذهبه و اجتهاده و شرحه المجلی و الملل و النحل و الایصال فی فقه الحدیث و غیر ذلک آخر من روی عنه بالاجازة ابوالحسن شریح بن محمد مات فی جمادی الاولی سنة سبعة و خمسین و اربعمائة و ابن عربی در فتوحات مکیه گفته رایت النبی صلی الله علیه وسلم فی المنام و قد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد فی الآخر فلم نر الا واحد و هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فهذه غایة الوصلة و هو المعبر عنه بالاتحاد فثابت شد که مسند ابوداود طیالسی بسبب کمال اعتماد و اعتبار داخل اجازات علماء کبار و از مرویات محدثین جلیل الفخار ست ابومهدی عیسی بن محمد الثعالبی که محامد علیه و مناقب سنیه او بر ناظر خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر فضل الله محبی مخفی و محتجب نیست و برای اثبات عظمت و جلالت مرتبه او زیاده ازین چه می تواند بود که او از ان مشایخ سبعه است که والد مخاطب در رساله ارشاد حمد الهی بر اتصال سند خود بایشان بجا آورده در مقالید الاسانید باسانید عدیده سلسله روایت خود این مسند را تا مخرج آن ثابت نموده چنانچه فرموده مسند ابوداود الطیالسی قال الحافظ ابن حجر هو القدر الذی جمعه بعض الاصفهانیین من روایة یونس بن حبیب اخبرنی ابوعلی بن محمد بن عبدالرحمن الاجهوری به قراءة منی علیه بجملة المسند من حدیث ابی بکر الصدیق رضی الله عنه الی حدیث عمر رضی الله عنه و اجازة لسائره عن الشمس الرملی عن زکریا و عن البرهان العلقمی عن عبدالحق السنباطی کلاهما عن الحافظ ابی الفضل بن حجر قال قراءة

علی ابی الفرج عبد الرحمن بن المبارک الغزی ثم القاهری ح وعن النور القرافی والکرخی وابن
الجاق عن الجلال السیوطی سماعة لکثیر منه علی ابی الفضل محمد بن عمر بن حصن الملتوتی
واجازة لسائره علی ابی الفرج الغزی سماعا واجازة لما فات عن ابی العباس احمد بن منصور
الجوهری ح قال الجلال السیوطی واخبرنی به غالباً محمد بن محمد
بن قبل الحلبی عن الصلاح بن ابی عمر قال هو والجوهری اخبرنا به الفخر بن البخاری قال
الجوهری سماعا وقال الآخر اجازة قال اخبرنا ابو المکارم احمد بن محمد بن اللبان فی جمع ابو
الفضل کلاهما اجازة قال اخبرنا ابو علی الحداد قال الاول سماعا وقال الثانی حضوراً قال
اخبرنا ابو نعیم الحافظ قال حدثنا عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس سماعا قال حدثنا
یونس بن حبیب قال حدثنا ابو داود الطیالسی فذکره وبالسند قال الامام الحجة
ابو داود رحمه الله فی مسند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه وهو اول المسند حدثنا
شعبة الخ وجه پنجم آنکه خود مخاطب عالی فخار مسند طیالسی را در بستان المحدثین ذکر فرموده
حیث قال مسند ابو داود الطیالسی اول مسند او مسند ابی بکرست و اول آن این حدیث ست
حدثنا شعبة الخ واز صدر بستان ظاهرست که مخاطب درین رساله ذکر کتب مشهوره
واحوال مصنفین آنها بقصد تبرک و تزیین این رساله نموده حیث قال کتاب موطا تصنیف
حضرت امام مالک ست علیه الرحمة که صاحب مذهب متبوع اند و تعریف و توصیف ایشان
نظر بکمال شهرت فضائل و محاسن ایشان فضولی می نماید لیکن بقصد تبرک و تزیین این رساله
پاره از احوال کرامت اشتمال ایشان نگاشته می آید و بهمین نیت در باقی کتب مشهوره و مصنفین
آنها عمل نموده ست انتهی و ظاهرست که مسند ابی داود از کتب مشهوره ست چنانچه از اسانید ابو مهدی
ثعالبی و افادهٔ ابن حزم واضح ست پس ذکر شاه صاحب مسند ابو داود و احوال ابو داود را
بقصد تبرک و تزیین کتاب خود باشد پس حیف ست که چسان این حدیث شریف را
با وصف مذکور بودن او درین مسند مشهور که ذکر آن و ذکر محامد و فضائل مصنف آن

ص ۲۷ / ۱۱۲ مسند ابو داود

بقصد

بقصد تبرک و تزیین کتاب فرموده اند ابطال و تکذیب می نمایند و قصب سبق در اظهار کمال
فضل و تحقیق خود می ربایند وجه ششم آنکه در انستی که ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف
بابن عبد البر این حدیث شریف را در استیعاب وارد فرموده و درینجا عبارت سابق و لاحق
حدیث یکجا منقول می شود تا سیاق و سباق عبارت بوجه نیک واضح گردد پس باید دانست
که در استیعاب بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته روی عن سلمان و ابی ذر والمقداد
وحذیفة وخباب و جابر و ابی سعید الخدری و زید بن اسلم ان علی بن ابی طالب
اول من اسلم و فضله هؤلاء علی غیره قال ابن اسحق اول من آمن بالله و رسوله
محمد صلی الله علیه وسلم خدیجة ومن الرجال علی بن ابی طالب وهو قول
ابن شهاب الا انه قال من الرجال بعد خدیجة وهو قول الجمیع فی خدیجة حدثنا
احمد بن محمد حدثنا احمد بن الفضل حدثنا محمد بن جریر قال قال علی بن عبد الله
الدهان حدثنا محمد بن صالح عن سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس
قال لعلی اربع خصال لیست لاحد غیره هو اول عربی وعجمی صلی مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو الذی کان لواءه معه فی کل زحف وهو الذی صبر
معه یوم فرّ عنه غیره وهو الذی غسله وادخله فی قبره وقد مضی فی باب
ابی بکر ذکر من قال ان ابا بکر اول من اسلم وروی عن سلمان الفارسی انه قال
اول هذه الامة ورودا علی نبیها الحوض اولها اسلاما علی بن ابی طالب وقد
روی هذا الحدیث مرفوعا عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال اول هذه الامة ورودا علی الحوض اولها اسلاما علی بن ابی طالب
ورفعه اولی لان مثله لا یدرک بالرای حدثنا احمد بن قاسم حدثنا قاسم
بن اصبغ حدثنا الحارث بن ابی اسامة حدثنا یحیی بن هاشم حدثنا سفیان
الثوری عن سلمة بن کهیل عن ابی صادق عن حبیش بن المعتمر عن علیم الکندی

ص ۱۶۸ / ۳۲

عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوّلکم وروداً علی الحوض
اوّلکم اسلاماً علی بن ابی طالب روی ابو داود الطیالسی حدّثنا ابو عوانه عن ابی بلج
عن عمرو بن میمون عن ابن عبّاس انّ رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی انت
ولی کل مومن بعدی وبه عن ابن عبّاس رضی الله عنهما انه قال اول من صلی مع النبی
صلی الله علیه وسلم بعد خدیجة علیّ بن ابی طالب حدّثنا عبد الوارث بن
سفیان حدّثنا قاسم بن اصبغ حدّثنا احمد بن زهیر بن حرب حدّثنا الحسن بن
حمّاد حدّثنا ابو عوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عبّاس رضی الله عنهما
قال کان علیّ اوّل من آمن بالله من النّاس بعد خدیجة قال ابو عمر هذا اسناد
لا مطعن فیه لاحدٍ لصحته وثقة نقلته ومجرد ایراد صاحب استیعاب این حدیث شریف را
در مناقب جناب امیر علیه آلاف سلام الملک الوهاب بانفح المسک وطاب وعبق الملا دلالت
صریحه بر اعتماد و اعتبار آن دارد زیرا که در اوّل استیعاب گفته واعتمدت فی هذا الکتاب
علی الکتب المشهورة عند اهل العلم بالسّیر والانساب وعلی التواریخ المعروفة
التی علیها عوّل العلماء فی معرفة ایام الاسلام وسیر اهله و دیگر نحاریر علمای
نصاب کبرای مشاهیر انجاب را بغایت مدح وتعظیم جمیل ونهایت تکریم وتبجیل می ستایند علی بن
محمد المعروف بابن الاثیر در اسد الغابه فی معرفة الصحابة گفته وقد جمع النّاس فی اسمائهم
کتباً کثیرة ومنهم من خرّج کثیراً من اسمائهم فی کتب الانساب والمغازی وغیر ذلک
واختلفت مقاصدهم فیها الا ان الذی انتهی الیه جمع اسمائهم الحافظان
ابو عبد الله بن منده وابو نُعَیْم احمد بن عبد الله الاصبهانیان والامام ابو عمر بن
عبد البر القرطبی رضی الله عنهم واجزل ثوابهم وحمد سعیهم وعظم اجرهم
واکرم مآبهم فلقد احسنوا فیما جمعوا وبذلوا جهدهم وابقوا بعدهم ذکراً جمیلاً فالله تعالی
یثیبهم اجراً جزیلاً فانهم جمعوا ما تفرق منه وابن خلکان در وفیات الاعیان ترجمه

ابن عبد البر

ابن عبد البر گفته وجمع فی اسماء الصحابة کتاباً جلیلاً سمّاه کتاب الاستیعاب و ذهبی
در تذکرة الحفاظ بترجمه او گفته وله ای لابن عبد البرّ توالیف لا مثل لها فی جمیع معانیها
منها الکافی علی مذهب مالک خمسة عشر مجلداً ومنها کتاب الاستیعاب فی الصحابة
لیس لاحد مثله ونیز ذهبی از سیر النبلا گفته وجمع ای ابن عبد البر کتاباً جلیلاً مفیداً وهو الاستیعاب فی
اسماء الصحابة ومصطفی بن عبد الله در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون گفته الاستیعاب فی
معرفة الاصحاب مجلد للحافظ ابی عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن
عبد البرّ النمری القرطبی المتوفی سنة ثلث وستّین واربعمائة وهو کتاب
جلیل القدر اوّله الحمد لله رب العالمین جامع الاوّلین والاخرین الخ ذکر
اوّلاً خلاصة سیرة نبیّنا علیه الصّلوة والسّلام ثم رتب الاصحاب علی ترتیب
الحروف لاهل المغرب قال ابن حجر فی الاصابة سمّاه بالاستیعاب لظنّه انه استوعب
الاصحاب مع انّه فاته شیٔ کثیر وجمیع من فیه باسمه وکنیته ثلاثة الاف
ترجمة وخمسمائة ترجمه ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته استیعاب
فی معرفة الاصحاب مجلد للحافظ ابی عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر
النمری القرطبی المتوفی سنة ثلث وستّین واربعمائة واین کتابی جلیل القدر است اوّله
الحمدُ لِلّٰه رَبّ العالمین جامع الاولین والاخرین الخ اوّلاً سیر نبوی بطریق خلاصه
وثانیاً ذکر اصحاب بترتیب حروف اهل مغرب نموده حافظ ابن حجر در اصابه گفته سمّاه
بالاستیعاب لظنّه انه استوعب الاصحاب مع انه فاته شی کثیر وجمیع من فیه باسمه وکنیته
ثلثة الاف ترجمة وخمسمائة ترجمة وخود شاهصاحب در بستان المحدّثین فرموده الاستیعاب
فی معرفة الاصحاب لابی عمر بن عبد البرّ کتابیست مشهور ومعروف الخ وفاضل رشید
در ایضاح گفته چون احادیث کثیره ندم یعنی ندم ابن عمر بر ترک قتال بغات در کتب معتبره
اهلسنت مثل استیعاب منقول و بجهت کثرت نقل آن در کتب اسماء الرجال و عقائد نزد علمای

ص ۱۴۵ / ۲۳
جواب قوله اگر حدیث ندم
اصلی سید شدت ازقسم
دوم کتاب

ص ٢٩/١٣١ مقدمة الكتاب

مقبول پس بے اصل گفتن جناب منبع البدائع خللی باصل اصلیش غیر واقع انتهی و محمد بن ابراهیم
بن علی بن المرتضی الیمنی الصنعانی المعروف بابن الوزیر در روض باسم گفته فللائمة فی الصحابة
کتبا کثیرة فمنها الصحابة لابن حبان مختصر فی مجلد و معرفة الصحابة لابن منده
کتاب جلیل ولابی موسی المدینی علیه ذیل کبیر و منها الصحابة لابی نعیم الاصبهانی
جلیل القدر و منها معرفة الصحابة للعسکری و منها کتاب ابی الحسن علی بن محمد بن
محمد بن الاثیر الجزری المسمّی باسد الغابة فی معرفة الصحابة و هو اجمع کتاب فی
هذا المعنی جمع فیه بین کتاب ابن منده و ذیل ابی موسی علیه و کتاب ابی نعیم
والاستیعاب و زاد من غیرها اسماء و اختصره جماعة منهم الحافظ ابو عبد الله
الذهبی فی مختصر لطیف و ذیّل علیه زین الدین بعده اسماء لم تقع له و منهم
الکاشغری و قد ذکروهم ایضا فی تواریخ الاسلام و کتب رجال الکتب الستة والنفس
کتاب فیهم کتاب عز الدین بن الاثیر و کتب الحافظین الکبیرین ابی الحجاج المزی
و تلمیذه ابی عبد الله الذهبی فبمعرفة هذه الکتب الحافلة او بعضها یتمیز لك
الصحابی من الاعرابی بل یتبین معرفة الفاضل منهم من المفضول و السابق من
المسبوق فقد بین علماء الحدیث فی کتب علوم الحدیث علی الاجمال و فی کتب
معرفة الصحابة علی التفصیل انهم رضی الله عنهم ینقسمون الی ثلث عشرة طبقة
الاولی قدماء السابقین الذین اسلموا بمکة کالخلفاء الاربعة والثانیة اصحاب
دار الندوة والثالثة مهاجرة الحبشة والرابعة اصحاب العقبة الاولی والخامسة
اصحاب العقبة الثانیة والسادسة اول المهاجرین الذین وصلوا الیه علیه السلام
الی قبا قبل ان یدخل المدینة والسابعة اهل بدر والثامنة المهاجرون بین
بدر والحدیبیة والتاسعة اهل بیعة الرضوان والعاشرة من هاجر الی
الحدیبیة و فتح مکة والحادیة عشرة مسلمة الفتح والثانیة عشر صبیان و اطفال

راوا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم الفتح و فی حجة الوداع و غیرها قال ابن الصلاح
و منهم من زاد علی ذلك و اما ابن سعد فجعلهم خمس طبقات فقط قال ابن عبد البر
فی خطبة الاستیعاب ما لفظه قال الله تعالی ذکره محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود الی قوله و لیس کذلك جمیع من رآه و آمن به و ستری
منازلهم من الدین و الایمان و الله تعالی قد فضل بعض النبیین علی بعض و کذلك سائر
المسلمین و الحمد لله رب العالمین تم مختصرا و فیه ما یدل علی معرفتهم بدقائق
تفاصیل التفضیل و تمیزهم للمشاهیر عن المجاهیل فیا ایها المعترض علی اهل السنة
باحادیث جفاة الاعراب و اختلاطها باحادیث الاصحاب خذ من حدیث هؤلاء
الاعلام ما صفا و طاب و اجمع علی الاعتماد علیه ذوو الالباب و دع عنك التشکیك
فی صحة السنن و الارتیاب و التردد فی ثبوت الآثار و الاضطراب و لیأمن خوفك
من ضیاع السنة والکتاب فلیطب نفسك بحفظ ما ضمن حفظه رب الارباب از ین عبارت
ظاهر است که کتاب استیعاب از ماخذ کتاب اسد الغابه است و کتاب اسد الغابه اجمع و انفس کتب
مصنفه در صحابه است که بسبب آن تمیز صحابی از اعرابی و معرفت فاضل از مفضول و سابق
از مسبوق حاصل می شود و معرفت صحابه مدار معرفت سنن نبویه و تمیز آثار مصطفویه و مناط
ادراک احکام اسلام و تحقیق شرائع حلال و حرام است و نیز از قول او و فیه ما یدل علی معرفتهم
ظاهر است که کتاب استیعاب مشتمل بر طریق معرفت دقائق تفاصیل تفضیل و تمیز مشاهیر از
مجاهیل و حافظ اهل سنت از احادیث جفاة اعراب و اختلاط آن با احادیث اصحاب است
و مانع از سمت صحت سنن بتشکیک و ارتیاب و تطرق تردد در ثبوت آثار و لحوق اضطراب
و باعث زوال خوف از ضیاع سنت و کتاب پس مزید عظمت و جلالت فخار و کمال وثوق
و اعتماد و اعتبار استیعاب بر اصحاب ثواقب افکار و لوامع ابصار هویدا و آشکار گردید

ونیز علمای اعلام و کملاء فخام سنیه جابجا از استیعاب برای استفاده مطالب و اثبات مقاصد
خود نقلها می آرند و آن دلیل اقصای اعتماد و استناد مصنف و مصنّف می باشد آنفا شنیدی که
فاضل رشید بروایت مذکوره در استیعاب در باب ندم ابن عمر احتجاج نموده و خود مخاطب در باب مطاعن
از همین کتاب تحفه بجواب طعن دوم از مطاعن ابی بکر فرموده و چون درین باب الزام اهلسنت و اثبات
مطاعن بروایات و مذاهب ایشان منظور است لابد ملاحظه روایات و مسائل ایشان باید کرد
والا مقصود حاصل نخواهد شد فی الاستیعاب و امره ای خالدا ابوبکر الصدیق علی الجیوش
ففتح الله علیه الیمامة و غیرها و قتل علی یدیه اکثر اهل الردة منهم مسیلمة و مالک
بن نویرة الی آخرها قال انتهی و مولوی حیدر علی معاصر در منتهی الکلام گفته ایضا برای شجاعت
یعنی شجاعت ابوبکر قصهای دیگرست فی الاستیعاب روی سفیان بن عیینة عن الولید
بن کثیر عن ابن تدرس عن اسماء بنت ابی بکر انهم قالوا لها ما اشد ما رأیت المشرکین
بلغوا من رسول الله صلی الله علیه و سلم فقالت کان المشرکون قعودا فی المسجد الحرام
فتذاکروا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما یقول فی آلهتهم فبیناهم کذلک اذ دخل
رسول الله صلی الله علیه و سلم المسجد فقاموا الیه و کانوا اذا سألوه عن شئ صدقهم
فقالوا الست تقول فی آلهتنا کذا و کذا قال بلی قالت فتشبثوا باجمعهم فاتی الصریخ
الی ابی بکر فقیل له ادرک صاحبک فخرج ابوبکر حتی دخل المسجد فوجد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و الناس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم فلهوا عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
واقبلوا یضربونه قالت فرجع الینا فجعل لا یمس شیئا من غدائره الا جاء معه و هو
یقول تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام حاصلش آنکه روزی مشرکین در مسجد الحرام بدامن جناب
پیغمبر علیه الصلوة و السلام بابت بد گفتن اصنام او چنگ زدند ابوبکر خبر یافته بتائید آنجناب
پرداخت تمامی کفار از ایذای آنسرور دست برداشتند و ابوبکر صدیق را چندان زدند که موی

احتجاج مخاطب تحفه به استیعاب در همین کتاب

احتجاج مولوی حیدر علی در منتهی الکلام بروایت استیعاب

ص ۳۶۹ سلک اول

دست بر مویهای خود میرسانید از جای خود جدا میشد و او شکر او تعالی بجا می آورد بالجمله
صدیق اکبر بارها از دست کفار ایذاهای شدید مثل رد و زاول برداشت که لسان خامه از بیان
آن ابکم و زبان عقل از تقریر آن اخرم و نیز در منتهی الکلام گفته باز بر سر مطلب روم و گویم که تنها
جماعت صحابه راوی این حدیث یعنی امر ابی بکر بامامت صلوة نیستند بلکه قبل ازین دربن امر رالق کذشته
که خود جناب مرتضوی راوی این حدیث ست روی الحسن البصری عن قیس بن عباد قال قال
علی بن ابی طالب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مرض لیالی
و ایاما ینادی بالصلوة فیقول مروا ابا بکر یصلی بالناس فلما قبض رسول الله صلی الله
علیه و سلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام و قوام الدین فرضینا لدنیانا
من رضی رسول الله صلی الله علیه و سلم لدیننا فبایعنا ابا بکر رواه ابو عمر فی
الاستیعاب وجه هفتم آنکه ابوبکر عبدالله بن محمد المعروف بابن ابی شیبه این حدیث شریف را
تصحیح نموده علامه سیوطی در رساله قول جلی فی فضائل علی گفته الحدیث الاربعون عن
عمران بن الحصین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علی منی و انا من علی و هو
ولی کل مومن بعدی اخرجه ابن ابی شیبة و صححه انتهی فانقشع بحمد الله المنعام
من تصحیح ابن ابی شیبة الذی شابت مفارقه فی هذا الشان العظیم المقام ظلام
التلجلج و الخبط و الابهام و انهتک ستر الختل و المطل و الاظلام و ظهر و بان ان
المنکرین و الجاحدین و المبطلین للحدیث الشریف لم یحظوا من النقد و السبر بنصیب
و خلاق بل اقتفوا آثار المنکرین للوحی فی قولهم ان هذا الا اختلاق و مستتر نماند
که ابن ابی شیبه از اجله ارکان و اعاظم اعیان و مشاهیر حذاق و معاریف سباق است مدائح
و محامد و محاسن و مکارم او در کتب قوم مسطور و بر السنه محققین مذکور حافظ عبدالغنی بن عبدالواحد
المقدسی الجماعیلی الحنبلی در کتاب کمال فی معرفة الرجال گفته عبدالله بن محمد بن عثمان
بن خواستی بالخاء المعجمة و السین المهملة و بعدها تاء باثنتین من فوقها ابوبکر

ص ۱۹۴ سلک اول

تصحیح ابن ابی شیبه حدیث ولایت را

باب عبدالله من حرف العین

ترجمه ابن ابی شیبه از کتاب الکمال مقدسی

تاریخ ابن ابی شیبه

بن ابی شیبة العبسی اخو عثمان و القاسم سمع خلف بن خلیفة و شریک بن عبد الله
و ابا داود الحفری و ابا احمد الزبیری و ابا الاحوص و سلام بن سلیم و الاسود بن عامر
و مروان بن معاویة و هاشم بن القاسم و سفیان بن عیینة و عباد بن العوام
و شبابة بن سوار و معاذ بن معاذ و القسم بن مالک المزنی و هشیم بن بشیر
و عبد الله بن المبارک و حفص بن غیاث و یحیی بن ابی بکر و یحیی بن آدم
و ابا داود الطیالسی و ابا خالد الاحمر و ابا اسامة و حسین بن علی الجعفی
و سلیمن بن حرب و مصعب بن المقدام و معویة بن عمرو و عبد الله بن ادریس
و محمد بن بشر العبدی و زکریا بن عدی و زید بن الحباب و جریر بن عبد الحمید
و عبد الرحیم بن سلیمان و عبد الرحمن بن محمد المحاربی الی ان قال قال ابو زرعة
الرازی ما رایت احفظ من ابی بکر بن ابی شیبة و قال صالح بن محمد اعلم من
ادرکت بالحدیث و علله علی بن المدینی و اعلمهم بتصحیف المشایخ یحیی بن معین
و احفظهم عند المذاکرة ابو بکر بن ابی شیبة اخبرنا ابو موسی اخبرنا ابو منصور
انا ابو بکر سعد المالینی انا ابو احمد بن عدی قال سمعت عبدان یقول کان
یقعد عند الاسطوانة ابو بکر و اخوه و مشکدانه و عبد الله بن البراد و
غیرهم و کلهم سکوت الا ابا بکر فانه یهدر قال ابن عدی و الاسطوانة التی
یجلس الیها قال لی ابو سعد هی اسطوانة ابن مسعود و جلس الیها بعده علقمة و بعده
ابراهیم و بعده منصور و بعده الثوری و بعده وکیع و بعده ابو بکر بن ابی شیبة
و بعده مطین و بعده ابو سعد و نیز در کمال از ابو عبد الله بن البیع منقول است که او گفته
سمعت ابا جعفر محمد بن صالح بن هانی یقول سمعت یحیی بن معین سالته
عن سماع ابی بکر بن ابی شیبة من شریک فقال ابو بکر عندنا صدوق و لو ادعی
السماع ممن هو اجل من شریک لکان مصدقا ما یحمله ان یقول وجدت

فی کتاب ابی بخطه و حدث عن روح بحدیث الدجال و قال و کنا نظن انه کتبه
عن ابی هشام الرفاعی و کان ابو بکر لا یذکر ابا هشام اخبرنا ابو طاهر السلفی بالاسکندریة
انا ابو الحسین المبارک بن عبد الله الجبار بن القاسم الصیرفی انا ابو الحسن احمد
بن منصور العتیقی انا ابو الفضل بن عبد الله بن المطلب الشیبانی بالکوفة ثنا
الحسن بن محمد بن شعبة حدثنی محمد بن ابراهیم مربع الحافظ قال قدم علینا
ابو بکر بن ابی شیبة فانقلبت به بغداد و نصب له منبر فی جامع الرصافة فجلس
علیه و قال من حفظه ثنا شریک ثم قال هی بغداد و اخاف ان تزل قدم بعد ثبوتها
یا ابا شیبة هات الکتاب ابو شیبة هو کنیته و اسمه ابراهیم و نیز در کمال مسطور است
اخبرنا الحافظ ابو سعد محمد بن عبد الواحد الصائغ انا ابو علی الحداد انا ابو نعیم
سمعت ابا عمرو محمد بن حمدان یقول سمعت الحسن بن سفین یقول سمعت عمرو بن
علی یقول ما رایت احفظ من ابن ابی شیبة قدم علینا مع علی بن المدینی فسرد
اربعمائة حدیث حفظا اخبرنا زید بن الحسن انا ابو منصور بن زریق انا احمد بن
علی قال قرات علی الحسین بن هارون عن ابن العباس بن سعید حدثنی عبد الله
بن احمد بن حنبل حدثنی ابو زید العلقی قلت لاحمد بن حمید من احفظ اهل الکوفة
بفتحتین و قاف نسبة الی بطن علقة ١٢ اتحاف
فقال ابو بکر بن ابی شیبة فذکرت ذلک لابی بکر فقال ما ظننته یقر لی قال احمد بن علی
احمد بن حمید یعرف بدار ام سلمة و کان من شیوخ الکوفیین و مفتیهم و حفاظهم و قال
احمد بن حنبل ابو بکر بن ابی شیبة صدوق و قال ابو حاتم کوفی ثقة قال البخاری
مات فی المحرم من سنة ٢٣٥ خمس و ثلثین و مائتین قال الخطیب حدث عنه محمد بن
سعد کاتب الواقدی و یوسف بن یعقوب ابو عمرو النیسابوری و بین وفاتیهما مائة
و ثمانی سبع سنین و محمد بن احمد ذهبی در سیر النبلاء گفته ابن ابی شیبة عبد الله بن
محمد بن القاضی ابی شیبة ابراهیم بن عثمان بن خواستی الامام العلم سید الحفاظ

تاریخ ابو بکر بن ابی شیبه ذهبی

ص الطبقة الثانیة عشر

وصاحب الکتب الکبار المسند و المصنف و التفسیر ابو بکر العبسی مولاهم الکوفی اخو الحافظ
عثمان بن ابی شیبة والقاسم بن ابی شیبة الضعیف فالحافظ ابراهیم بن ابی بکر هو
ولده والحافظ ابو جعفر محمد بن عثمان هو ابن اخیه فهم بیت علم وابو بکر اجلهم
وهو من اقران احمد بن حنبل واسحاق بن راهویه وعلی بن المدینی فی السن والمولد
والحفظ ویحیی بن معین اسن منهم بسنوات طلب ابو بکر العلم وهو صبی واکبر
شیخ له هو شریك بن عبد الله القاضی سمع منه ومن ابی الاحوص سلام بن سلیم عبد السلام
بن حرب وعبد الله بن المبارك وجریر بن عبد الحمید وابی خالد الاحمر وسفین بن عیینة
وعلی بن مسهر وعباد بن العوام وعبد الله بن ادریس وخلف بن خلیفة الذی یقال انه
تابعی وعبد العزیز بن عبد الصمد العمی وعلی بن هاشم بن البرید وعمر بن عبید الطنافسی
واخوته محمد ویعلی وهشیم بن بشیر وعبد الاعلی بن عبد الاعلی ووکیع بن الجراح
ویحیی القطان واسمعیل بن عیاش وعبد الرحیم بن سلیمان وابی معویة ویزید
بن المقدام ومرحوم العطار واسمعیل بن علیة وخلق کثیر بالعراق والحجاز
وغیر ذلك وکان بحرا من بحور العلم وبه یضرب المثل فی قوة الحفظ حدث عنه
الشیخان وابو داود وابن ماجة وروی النسائی عن اصحابه ولا شئ له فی جامع ابی
عیسی وروی عنه ایضا محمد بن سعد الکاتب ومحمد بن یحیی واحمد بن حنبل وابو زرعة
وابو بکر بن ابی عاصم وبقی بن مخلد ومحمد بن وضاح محدث الاندلس والحسن بن
سفیان وابو یعلی الموصلی وجعفر الفریابی واحمد بن الحسن الصوفی وحامد بن شعیب
وصالح جزرة والهیثم بن خلف الدوری وعبید بن غنام ومحمد بن عبدوس
السراج والباغندی ویوسف بن یعقوب النیسابوری وعبدان وابو القاسم البغوی
وامم سواهم قال یحیی بن عبد الحمید الحمانی اولاد ابن ابی شیبة من اهل العلم
بالکسر والتشدید الی حمان قبیلة من بنی تمیم ۱۲ انساب
کانوا یزاحمونا عند کل محدث وقال احمد بن حنبل ابو بکر صدوق وهو احب

الی من اخیه عثمان وقال احمد بن عبد الله العجلی کان ابو بکر ثقة حافظا للحدیث
وقال عمرو بن علی الفلاس ما رایت احدا احفظ من ابی بکر بن ابی شیبة قدم
علینا مع علی بن المدینی فسرد للشیبانی اربعمائة حدیث حفظا وقام وقال الامام
ابو عبید انتهی الحدیث الی اربعة فابو بکر بن ابی شیبة اسردهم له واحمد بن حنبل افقههم
فیه ویحیی بن معین اجمعهم له وعلی بن المدینی اعلمهم به قال محمد بن عمر بن العلاء
الجرجانی سمعت ابا بکر بن ابی شیبة وانا معه فی جبانة کندة فقلت له یا ابا بکر
بفتح جیم وتشدید با گورستان ۱۲ منتهی الارب
سمعت من شریك وانت ابن کم قال وانا ابن اربع عشرة سنة وانا یومئذ احفظ للحدیث
منی الیوم قلت صدقت والله واین حفظ المراهق من حفظ من هو فی عشر الثمانین
قال الجرجانی فسألت یحیی بن معین عن سماع ابی بکر بن ابی شیبة من شریك
فقال ابو بکر عندنا صدوق وما یحمله علی ان یقول وجدت فی کتاب ابی بخطه
وقال وحدثنا شعیب وح بن عبادة بحدیث الدجال وکنا نظنه سمعه من
ابی هشام الرفاعی قال عبدان الاهوازی کان ابو بکر یقعد الی الاسطوانة واخوه ومشکدانة
وعبد الله بن البراد وغیرهم کلهم سکوت الا ابو بکر فانه یهدر قال ابن عدی
هی الاسطوانة التی یجلس الیها ابن عقدة وقال لی ابن عقدة هذه هی اسطوانة
عبد الله بن مسعود جلس الیها بعده علقمة وبعده ابراهیم وبعده منصور وبعده سفین
الثوری وبعده وکیع وبعده ابو بکر بن ابی شیبة وبعده مطین وقال صالح
بن محمد الحافظ جزرة اعلم من ادرکت بالحدیث وعلله علی بن المدینی واعلمهم
بتصحیف المشایخ یحیی بن معین واحفظهم عند المذاکرة ابو بکر بن ابی شیبة
قال الحافظ ابو العباس بن عقدة سمعت عبد الرحمن بن خراش یقول سمعت ابا زرعة
یقول ما رایت احفظ من ابی بکر بن ابی شیبة فقلت یا ابا زرعة فاصحابنا البغدادیون
قال دع اصحابك فانهم اصحاب مخاریق ما رایت احفظ من ابی بکر بن ابی شیبة قال الخطیب

مآخذ ابن ابی شیبه

کان ابو بکر متقنا حافظا صنّف المسند والاحکام والتفسیر وحدّث ببغداد هو واخواه
القاسم وعثمان قال ابراهیم نفطویه فی سنة اربع وثلثین ومائتین اشخص المتوکل الفقهاء
والمحدثین وکان فیهم مصعب بن عبد الله الزّبیری واسحاق بن اسرائیل وابراهیم بن
عبد الله الهروی وابو بکر وعثمان ابنا ابی شیبة وکانا من الحفاظ فقسمت بینهم الجوائز
وامرهم المتوکّل ان یحدّثوا بالاحادیث التی فیها الرّدّ علی المعتزلة والجهمیّة قال
فجلس عثمان فی مدینة المنصور واجتمع علیه نحو من ثلثین الفا وجلس ابو بکر
فی مسجد الرّصافة وکان اشدّ مقدّما من اخیه اجتمع علیه نحو من ثلثین الفا
بالضم نام شهری بشام و محله ایست در بغداد و محله ایست در بصره ۱۲
قلت وکان ابو بکر قویّ النفس بحیث انّه استنکر حدیثا تفرّد به یحیی بن معین
عن حفص بن غیاث فقال من این له هذا فهذه کتب حفص ما فیها هذا الحدیث
اخبرنا ابو الفضل احمد بن هبة الله بن احمد الدمشقی قراءة علیه غیر مرة انبانا
عبد العزیز بن محمد الهروی انبانا زاهر بن طاهر سنة سبع وعشرین وخمسمائة
بهراة انبانا محمّد بن حمدون السّلمی وانبانا احمد بن عبد العزّ انبانا زاهر وتمیم بن ابی
سعد قالا انا ابو سعد محمّد بن عبد الرحمن الکنجرودی قالا انا ابو عمرو بن حمدان
انبانا ابو یعلی الموصلی انبانا ابو بکر بن ابی شیبة قال انبانا محمد بن بشر عن عبید الله
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال ذکر رسول الله صلّی الله علیه وسلّم
الهلال فقال اذا رایتموه فصوموا واذا رایتموه فافطروا فان غمّ فعدّوا ثلثین
هذا حدیث صحیح غریب تفرّد به ابو الزّناد عن الاعرج ولم یروه عنه سوی
عبید الله بن عمر ولا عن عبید الله سوی محمد بن بشر العبدی فیما علمت اخرجه
مسلم عن ابی بکر عنه فوقع موافقة عالیة ولم یروه واحد من بشر سوی
النّسائی فرواه عن ابی بکر احمد بن علی المروزی عن ابن ابی شیبة فوقع لنا بدلا

مآخذ ابن ابی شیبه

بعلوّ درجتین اخبرنا عبد الحافظ بن بدران ویوسف بن احمد قالا انبانا موسی
بن عبد القادر انبانا سعید بن احمد انبانا علی بن احمد البسری انبانا ابو طاهر المخلص ثنا
عبد الله بن محمّد انبانا ابو بکر بن ابی شیبة ثنا ابو خالد الاحمر سلیمن بن حیّان عن
سلیمن التیمی عن ابی عثمان عن اسامة بن زید قال قال صلّی الله علیه وسلّم ماترکت
علی امّتی بعدی فتنة اضرّ علی الرّجال من النساء وبه انبانا ابو بکر بن ابی شیبة ثنا
حمید بن عبد الرحمن عن هشام بن عروة عن ابیه سمعت اسامة بن زید وسئل
کیف یسیر رسول الله صلّی الله علیه وسلّم حین دفع من عرفات قال کان یسیر العنق
فاذا وجد فجوة نصّ قال هشام والنّصّ ارفع من العنق اخرجهما مسلم عن ابی بکر فوافقناه
انبانا ابن علان انبانا الکندی انبانا القزاز انبانا ابو بکر الخطیب انبانا احمد بن علی المحتسب
عن محمد بن عمران الکاتب حدثنی عمر بن علی انبانا احمد بن محمّد بن المریع سمعت ابا عبید
یقول ربّانیّو الحدیث اربعة فاعلمهم بالحلال والحرام احمد بن حنبل واحسنهم
سیاقة للحدیث واداء علیّ بن المدینی واحسنهم وضعا للکتاب ابو بکر بن ابی شیبة
واعلمهم بصحیح الحدیث وسقیمه یحیی بن معین قال البخاری وغیره مات ابو بکر
فی المحرم سنة خمس وثلاثین ومائتین قلت آخر من روی عنه ابو عمرو یوسف
بن یعقوب النیسابوری و نیز ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابو بکر بن ابی شیبة
الحافظ عدیم النظیر الثبت النحریر عبد الله بن محمّد بن ابی شیبة ابراهیم
بن عثمان بن خواستی العبسی مولاهم الکوفی صاحب المسند والمصنّف وغیر ذلک
سمع من شریک القاضی وابی الاحوص وابن المبارک وابن عیینة وجریر بن
عبد الحمید وطبقتهم وعنه ابو زرعة والبخاری ومسلم وابو داود وابن ماجة
وابو بکر بن ابی عاصم وبقی بن مخلّد والبغوی وجعفر الفریابی وامم سواهم
قال احمد ابو بکر صدوق هو احبّ الیّ من اخیه عثمان وقال العجلی ثقة حافظ

ص
الطبقة الثامنة
مآخذ ابو بکر بن ابی شیبه از تذکره ذهبی

وقال الفلاس ما رأيت احفظ من ابی بکر بن ابی شيبة وكذا قال ابو زرعة الرازی وقال ابو عبيد انتهى الحديث الى اربعة فابو بكر بن ابی شيبة اسردهم له واحمد افقههم فيه وابن معين اجمعهم له وابن المدينی اعلمهم به وقال صالح بن محمد اعلم من ادركت بالحديث وعلله ابن المدينی واحفظهم له عند المذاكرة ابو بكر بن ابی شيبة وعن ابی عبيد قال احسنهم وضعا للكتاب ابو بكر بن ابی شيبة وقال الخطيب كان ابو بكر متقنا حافظا صنف المسند والاحكام والتفسير قال البخاری مات فی سنة خمس وثلثين ومائتين و نیز ذهبی در عبر در سنه خمس و ثلثين و مائتين گفته وفيها ابو بكر بن ابی شيبة وهو الامام احد الاعلام عبد الله بن محمد بن ابی شيبة ابراهيم بن عثمان العبسی الكوفی صاحب التصانيف الكبار توفی فی المحرم وله بضع وسبعون سنة سمع من شريك فمن بعده قال ابو زرعة ما رأيت احفظ منه وقال ابو عبيد انتهى علم الحديث الى اربعة ابی بكر بن ابی شيبة وهو اسردهم وابن معين وهو اجمعهم وابن المدينی وهو اعلمهم واحمد بن حنبل وهو افقههم فيه وقال صالح جزرة احفظ من رأيت عند المذاكرة ابو بكر بن ابی شيبة وقال نفطويه لما قدم ابو بكر بن ابی شيبة بغداد فی ايام المتوكل حزروا مجلسه بثلثين الفا و نیز ذهبی در کاشف گفته عبد الله بن ابی شيبة ابو بكر العبسی مولاهم الكوفی الحافظ صاحب التصانيف عن شريك وابن المبارك وهشيم وعنه خ م د ق والفريابی وابو يعلى والباغندی قال الفلاس ما رايت احفظ منه وقال صالح جزرة احفظ من ادركنا عند المذاكرة ابو بكر بن ابی شيبة توفی ۲۳۵ و یافعی در مرآة الجنان در سنه خمس و ثلثين و مائتين گفته وفيها الامام احد الاعلام ابو بكر بن ابی شيبة صاحب التصانيف الكبار قال ابو زرعة ما رأيت احفظ منه قال ابو عبيد انتهى علم الحديث الى اربعة ابی بكر بن ابی شيبة وهو اسردهم له وابن معين وهو اجمعهم له وابن المدينی وهو اعلمهم به واحمد بن حنبل وهو افقههم فيه قال

صـ ۱۰۹/۲۹۲

صـ ۱۱۷/۲۹۰

نفطويه

نفطويه لما قدم ابو بكر بن ابی شيبة بغداد فی ايام المتوكل حزروا مجلسه بثلثين الفا واحمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی در تهذيب التهذيب گفته عبد الله بن محمد بن ابی شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواستی العبسی مولاهم ابو بكر الحافظ الكوفی روى عن ابی الاحوص وعبد الله بن ادريس وابن المبارك وشريك وهشيم وابی بكر بن عياش واسمعيل بن عياش وجرير وابی اسامة وابی معوية ووكيع وابن علية وخلف بن خليفة وابن نمير وابن مهدی والقطان وابن ابی زائدة وعباد بن العوام وابن عيينة وابن خالد الاحمر وعبد الاعلى بن عبد الاعلى ومحمد بن فضيل ومروان بن معوية ومعتمر بن سليمن ويزيد بن المقدام بن شريح ويزيد بن هرون وجماعة روى عنه البخاری ومسلم وابو داود وابن ماجة وروى له النسائی بواسطة احمد بن علی القاضی وزكريا الساجی وعثمان بن خرزاذ وابنه ابو شيبة ابراهيم بن ابی بكر بن ابی شيبة واحمد بن حنبل ومحمد بن سعد وابو زرعة وابو حاتم وعبد الله بن احمد بن حنبل ومحمد بن عثمان بن ابی شيبة وابراهيم الحربی ومحمد بن عبد الله المناوی ويعقوب بن شيبة وبقی بن مخلد وابن ابی عاصم وابو يعلى والهيثم بن خلف الدوری وعبدان الاهوازی ومحمد بن محمد بن سليمان الباغندی وابو القاسم بن محمد البغوی وابو عمرو ويوسف بن يعقوب النيسابوری وجماعة قال يحيى الحمانی اولاد ابن ابی شيبة من اهل العلم كانوا يزاحموننا عند كل محدث وقال احمد ابو بكر صدوق وهو احب الی من عثمان قال عبد الله بن احمد فقلت لابی ان يحيى بن معين يقول عثمان احب الی فقال ابی لم يجبنا وقال العجلی ثقة وكان حافظا للحديث وقال ابو حاتم وابن خراش ثقة وقال محمد بن عمر بن العلاء الجرجانی سالت ابن معين عن سماع ابی بكر من شريك فقال ابو بكر عندنا صدوق ولو ادعى السماع من اجل من شريك لكان مصدقا فيه وما يحمله على ان يقول وجدت فی كتاب ابی بخطه حدثنی عن روح بحديث الدجال وكنا نظن انه سمعه من هشام الرفاعی وكان ابو بكر لا يذكر ابا هشام قال وسالت ابا بكر متى سمعت من شريك قال وانا ابن اربع عشرة سنة

وانا یومئذ احفظ منی الیوم وقال عمرو بن علی ما رایت احفظ من ابی بکر قدم علینا مع علی بن المدینی
فسرد للشیبانی اربعمائة حدیث حفظا وقال ابو عبید القسم انتهی العلم الی اربعة فابو بکر اسردهم له
واحمد افقههم فیه ویحیی اجمعهم له وعلی اعلمهم به وقال عبدان الاهوازی کان یقعد عند
الاسطوانة ابو بکر واخوه ومشکدانة عبد الله بن البراد وغیرهم کلهم سکوت الا ابو بکر
فانه یهدر وقال صالح بن محمد اعلم من ادرکت بالحدیث وعلله علی بن المدینی واعلمهم بتصحیف
المشایخ یحیی بن معین واحفظهم عند المذاکرة ابو بکر بن ابی شیبة وقال البخاری وغیر واحد
مات سنة ۲۳۵ فی المحرم قلت وقال ابن خراش سمعت ابا زرعة الرازی یقول ما رایت احفظ من ابی
بکر بن ابی شیبة فقلت له یا ابا زرعة واصحابنا البغدادیین فقال دع اصحابک اصحاب
مخاریق وقال ابن حبان فی الثقات کان متقنا حافظا دینا ممن کتب وجمع وصنف وذاکر وکان احفظ
اهل زمانه للمقاطیع قال ابن قانع ثقة ثبت وفی الزهرة روی عنه البخاری ثلثین حدیثا
ومسلم الفا وخمس مائة واربعین حدیثا و ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته غ د س ق عبد الله ص ۲۱۳ / ۸۰
بن محمد بن ابی شیبة ابراهیم بن عثمان الواسطی الاصل ابو بکر بن ابی شیبة الکوفی ثقة حافظ
صاحب تصانیف من العاشرة مات سنة خمس وثلثین ومائتین و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر
السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو بکر بن ابی شیبة عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن عثمان ص ۱۰۸ / ۳۰ الطبقات
العبسی مولاهم الکوفی الحافظ روی عن شریک وهشیم وابن المبارک وابن عیینة وغندر
وخلق وعنه البخاری ومسلم وابو داود وابن ماجة وابو زرعة وابو حاتم وابو یعلی
وخلق مات فی المحرم سنة خمس وثلثین ومائتین و عبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین
الحدادی ثم المناوی القاهری الشافعی در فیض القدیر گفته ش لابی شیبة الحافظ الثبت العدیم ص ۳ / ۱۱
النظیر عبد الله بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی صاحب المسند والاحکام والتفسیر و
غیرها سمع من ابن المبارک وابن عیینة وتلک الطبقة وعنه الشیخان وابو داود وابن
ماجة وخلق انتهی و ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی در مقالید الاسانید گفته مصنف ابی بکر بن ابی شیبة

اخبرنا به قراءة منی علیه ای علی بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوری من اوله الی باب الوضوء کم
مرة هو واجازة بسائره عن الشمس الرملی والبرهان العلقمی بسندهما الی الحافظ ابن حجر
عن ابی علی الفاضلی عن یونس بن ابراهیم الدبوسی عن عبد الرحمن بن مکی الطرابلسی عن
ابی القاسم بن بشکوال قال انا عبد الرحمن بن محمد بن عتاب قال اخبرنا ابو عمر بن عبد البر
قال انا ابو عمر احمد بن عبد الله الباجی عن ابیه عن عبد الله بن یوسف القبری عن بقی بن
مخلد عن ابی بکر بن ابی شیبة فذکره وبالسند قال الامام الحجة ابو بکر عبد الله بن محمد بن
ابی شیبة فی کتاب الطهارة وهو اول المصنف ما یقول الرجل اذا دخل الخلاء حدثنا هشیم بن
بشیر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبث والخبائث تتمة من تعریفه قال الذهبی فی
تذکرته هو الامام الحافظ العدیم النظیر الثبت النحریر ابو بکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبة
ابراهیم بن عثمان العبسی مولاهم الکوفی صاحب المسند والمصنف وغیر ذلک سمع من شریک
القاضی وابی الاحوص وابن المبارک وابن عیینة وجریر بن عبد الحمید وطبقتهم وعنه ابو زرعة
والبخاری ومسلم وابو داود وابن ماجة وبقی بن مخلد وامم سواهم قال الفلاس ما رایت احفظ من ابن
ابی شیبة وکذا قال ابو زرعة الرازی وقال ابو عبید انتهی الحدیث الی اربعة فابو بکر بن ابی شیبة
اسردهم له واحمد افقههم فیه وابن معین اجمعهم له وابن المدینی اعلمهم به قال صالح بن محمد اعلم من
ادرکت بالحدیث وعلله علی بن المدینی واحفظهم عند المذاکرة ابو بکر بن ابی شیبة وعن
ابی عبید قال احسنهم وضعا للکتاب ابن ابی شیبة قال البخاری مات فی المحرم سنة خمس وثلثین
ومائتین قال الذهبی وقع لی حدیثه عالیا اخبرنی عبد الحافظ بن طرخان قال اخبرنا سعید
بن احمد قال اخبرنا علی بن احمد قال اخبرنا محمد بن عبد الرحمن قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال
ص ۵۲ / ۱۴۶ اخبرنا ابو بکر بن ابی شیبة و خود مخاطب در بستان المحدثین گفته مصنف ابی بکر بن ابی شیبة
الکوفی اولش کتاب الطهارة است واول آن باب ما یقول الرجل اذا دخل الخلاء میگوید حدثنا هشیم

ابن بشیر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبث والخبائث کنیت او ابو بکر و نام او عبد الله بن محمد بن ابی شیبه ابراهیم بن عثمان العبسی ست یعنی از موالی بنی عبس بباء موحده ساکنه بعد العین المهمله و درینجا صورت مشتبه در کتب حدیث وارد می شود و علامت فارقه در میان هر سه صورت آنست که اگر آن شخص که نسبت او این صورت باشد از اهل کوفه است پس عبسی ست بباء موحده و سین مهمله و اگر از اهل بصره است پس عیشی بیاء تحتیه و شین معجمه و اگر از اهل شام است پس عنسی ست بنون و سین مهمله و ابو بکر از اهل کوفه است و او را سوای این مصنف مسندی ست دیگر و بعضی تصانیف هم دارد و از شریک بن عبد الله قاضی کوفه و ابو الاحوص و عبد الله بن المبارک و سفیان بن عیینه و جریر بن عبد الحمید و اقران اینها استفاده علم حدیث کرده و از وی ابو زرعه و بخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجه و خلائق بسیار استفاده این علم کرده اند از ائمه این فن ست ابو زرعه رازی گفته که در زمان ما علم حدیث منتهی شده بود بچهار کس ابو بکر بن ابی شیبه که در سرد حدیث یکتا بود و احمد بن حنبل در فقه حدیث و فهم آن مستثنی و ابن معین در جمع و تکثیر حدیث ممتاز و علی بن المدینی در علم بجمیع حدیث و علل آن یگانه و بی همتا ما در وقت مذاکره ابو بکر بن ابی شیبه احفظ ترین همه اهل عصر بود و در ترتیب و تهذیب کتاب نیز او را از دیگر اقران خود امتیاز تام حاصل ست در محرم در سال دو صد و سی و پنج رحلت دار القرار نمود انتهی کمال عجب ست که شاهصاحب باوصف آنکه ابن ابی شیبه را بمناقب عظیمه و فضائل فخیمه و مدائح جلیله و محامد جمیله مثل دیگر اسلاف خود ستوده اند باز حدیث ولایت را که ابن ابی شیبه روایت آن نموده و تصحیح آن فرموده بلا محابا ابطال مینمایند و مبالاتی بظهور مزید شناعت و فظاعت این جسارت از افادات خود شان و دیگر اکابر ائمه قوم که تشمیر ذیل در مدح و ثنا و تبجیل و اطراء شان میکنند نمیکنند و وجه هشتم آنکه نقل سیوطی تصحیح این حدیث را از ابن ابی شیبه و سکوت بر آن و عدم رد آن دلیل صریح ست بر تسلیم تصحیح آن که حسب افاده مخاطب نقل کلام مخالف و سکوت بر آن دلیل تسلیم و حجیت آن کلام بر اهل مذهب ناقل ست پس نقل کلام عالم خود و سکوت بر آن بالاولی مفید تسلیم و مثبت حجیت آن بر اهل مذهب ناقل خواهد بود و مخاطب

در باب

ص ۲۴۵ / ۲۷۷

در باب چهارم میفرماید کسانیکه پیشوایان و مقتدایان ایشانند یعنی شیعه ۱۲ اگر بتفصیل حالات ایشان پرداخته شود دفتری باید طویل لیکن درینجا بطریق نمونه چیزی ذکر کرده میشود قاضی نور الله شوستری در احوال زراره بن اعین الشیبانی الکوفی از میزان ذهبی نقل میکند و بر آن سکوت مینماید زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی اخو حمران یترفض قال العقیلی فی الضعفاء حدثنا یحیی بن اسمعیل قال حدثنا یزید بن خالد الثقفی قال حدثنا عبد الله بن خالد الصیدی عن ابی الصباح عن زرارة بن اعین عن محمد بن علی عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی لا یغسلنی احد غیرک حدثنا یحیی قال حدثنا ابی قال حدثنا سعید بن منصور قال حدثنا ابن السماک هکذا فی التحفه قال حججت فلقینی زرارة بن اعین بالقادسیة فقال ان لی الیک حاجة وعظمها فقلت ما هی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام و سله ان یخبرنی انا من اهل النار ام من اهل الجنة فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی کان منه فقال هو من اهل النار فقلت من این علمت انه من اهل النار فقال من اعتقاده الباطل انتهت عبارة التحفة علی ما هی علیه اگرچه شناعت تصرف و خیانت این بزرگ بر ناظر مجالس المؤمنین مخفی نیست که آخر عبارت میزان ذهبی که مصرح ست باینکه قول امام علیه السلام در حق زراره تقیه بوده در مجالس کور ست حذف کرده و قدری که نقل کرده در آن هم تغییر و تبدیل نموده و در استدلال باین عبارت باتباع قلندران که بآیه لا تقربوا الصلوة استدلال بر عدم وجوب صلوة کنند رفته عبارتی که دافع شبهه است در شکم خود فرو برده لیکن چون غرضی بابطال توهم باطلش و اظهار تحریف و خیانتش درین مقام متعلق نیست از آن اعراض کرده میگوئیم که ازین کلام ظاهر است که نزد شاهصاحب سکوت بر نقل کلامی دلیل قبول و تسلیم آنست زیرا که باوصف آن ادعای عریض طویل درباره تفصیل حالات مقتدایان اهل حق در مقام اثبات جرح ایشان بجز روایت میزان نیافته و آنرا عمده ما فی الباب انگاشته بزعم باطلش برای اثبات مذهب زراره ذکر نموده و سکوت علامه شوستری بر آن دلیل حجیتش گردانیده و فاضل رشید نیز در بعض افادات خود سکوت را بعد نقل دلیل

تسلیم میدارند و گمان میبرد که داب تمام عقلا آنست که نقلی که غیر مرضی می باشد بعد نقل رد و انکارش
می پردازند بیانش آنکه فاضل رشید در اوراق ثلثه خود که در ان شبهات سخیفه بر کلام جناب والد ماجد
قدس الله نفسه متضمن اثبات نفاق شیخین که در جواب باب دوم تحفه واقع ست وارد نموده روایتی از
منهج الصادقین نقل نموده و بآن استدلال بر بودن شیخین از کبرای صحابه کرده و جناب والد ماجد در
جوابش بر رساله نفاق الشیخین در جمله وجوه رد این توهم افاده فرموده که این روایت در ان تفسیر منقول
از اهل خلاف ست فاضل رشید در جواب این سفر ماید فقیر حقیر نه مدعی آن شده بود که این روایت
در تفسیر مذکور از طرق امامیه منقول ست و نه استدلال فقیر مبنی بر منقول بودن آن از کتب امامیه بود
بلکه مقصود فقیر اثبات نقل مفسر مذکور روایت مزبوره را در کتاب خود بلا رد و نکیر بوده و بعد کلامی گفته
در صیغ رت اگر روایت مذکوره که مشتمل بر تصریح بودن شیخین از اکابر صحابه است غیر مرضی می بود
بر رد آن می پرداخت و چون مفسر مذکور اصلا برد و انکاران نپرداخته بموجب داب آداب جمهور عقلا
تسلیم ان ظاهر شد و استدلال فقیر با تم و آکد وجوه ثابت گشت انتهی ازین عبارت ظاهرست
که داب جمهور عقلا این ست که اگر کلامی غیر مرضی نقل میکنند رد و انکار بران مینمایند و هرگاه کسی
کلامی نقل کند و سکوت بران نماید این سکوتش دلیل رضا او بان کلام میباشد وجه نهم آنکه ناقل
رساله قول جلی ظاهرست که آن رساله نبذی ست از قطره قطرات بحار زاخره که وارد کرده در ان
یسیری از مناقب باهره جناب امیر المومنین علیه السلام و از حق تعالی درخواسته که اتحاف کند او را
بقبول و عطا نماید او را ببرکت استمساک بحب اهل بیت علیهم السلام شرف ماموال پس قطع نظر
از اثبات تصحیح این روایت مجرد ایراد این حدیث درین رساله که جلالت شان عظمت و مقبولیت
روایات آن از تصدیر آن ظاهرست دلیل اعتماد و اعتبار آنست و اول رساله قول جلی اینست و بعد فهذه
نبذة من قطرة من قطرات بحار زاخرة اوردت فیها یسیرا من المناقب الباهرة لسیدنا علی
کرم الله وجهه ملقبة بالقول الجلی فی فضائل علی و ضمنتها اربعین حدیثا مختصرة متبعة
بالعزو لمخرجیها و بیان بعض غریب الفاظها و مشکل معانیها والله اسأل ان یتحفنی بالقبول و من

عبارت تصدیر رساله قول جلی که از ان کمال عظمت و جلالت احادیث آن ظاهر است

یرزقنی ببرکة الاستمساک بحب اهل البیت اشرف ماموال پس کمال عجب ست که مخاطب با وصف
اظهار مزید مودت و ولا و ادعای انحصار اتباع اهل بیت اصطفا در اسلاف و اخلاف کبرای خود در اضی نمیشود
به تسلیم بعض نبذ از قطره از قطرات بحار زاخره از مناقب باهره جناب امیر المومنین علیه السلام بلکه در
ابطال و تکذیب آن میکوشد و همت را بتکذیب حدیثی که آنرا و امثال آنرا سیوطی شیخ مشایخ اوسبب استمساک
بحب اهلبیت علیهم السلام میداند سوال قبول آن و رجاء حصول اشرف ماموال بسبب آن دارد میگمارد
و از رحی از رد و تقبیح علامه سیوطی و امثال او نه می آید و ماهکذا تورد یا سعد الابل وجه دهم آنکه علامه
عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی چنانچه تصحیح این حدیث شریف از ابو بکر بن ابی شیبه نقل فرموده همچنان خود هم
تصحیح آن فرموده چنانچه در جمع الجوامع گفته علی منی و انا من علی و علی ولی کل مومن بعدی
ش لی واه ابن ابی شیبة فی المصنف عن عمران بن حصین صحیح وجه یازدهم آنکه ملا علی متقی نیز
تصحیح روایت ابن ابی شیبه نموده چنانچه در کنز العمال گفته علی منی و انا من علی و علی ولی کل
مومن بعدی ش لی واه ابن ابی شیبة فی المصنف عن عمران بن حصین صحیح وجه دوازدهم
آنکه میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی نیز تصحیح سند ابن ابی شیبه نموده چنانچه در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته
و عند ابن ابی شیبة بسند صحیح عنه ای عن عمران بن حصین مرفوعا علی منی و انا من
علی و علی ولی کل مومن بعدی وجه سیزدهم آنکه نیز میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در
تحفة المحبین سند ابن ابی شیبه را تصحیح نموده چنانچه گفته علی منی و انا من علی و علی ولی کل
مومن بعدی ش بسند صحیح عم فی فضائل الصحابة کلاهما عن عمران بن حصین انتهی فثبت
بحمد الله المنان من الافادة المکررة لمیرزا محمد بن معتمد خان صحة الحدیث الشریف و
اعتباره و اعتماده عنده من رزق الانصاف و الایقان و ظهر ان من کذبه و ابطله قد
ابطل و خان و خرق و مان و شان شانه عند مهرة الشان بان انهماکه فی البغض و العدوان
و ابتلائه بالضغن و الشنان و الخیانة عن مرتبة الولاء و العرفان و بعده عن السداد
و الادعان وجه چهاردهم آنکه قاضی ثناء الله نیز تصحیح سند ابن ابی شیبه نموده و قدح کابلی

ص
فضل علی رضی الله عنه من
الفصل الثانی فی فضل
الخلفاء الاربعة من الباب
الثالث فی ذکر الصحابة من
کتاب الفضائل من قسم
الاقوال الذی هو الکتاب
الثالث من کتب حرف الفاء
ص ۱۸/۲۲۸
الفصل الخامس عشر فی ولایة
من الباب الثالث فی ذکر امیر المومنین
علی علیه السلام من ابواب الکتاب
الخمسة

این حدیث را ازعاده للمخاطب فرموده چنانچه در سیف مسلول گفته سوم حدیث بریده عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال علی منی وانا من علی وهو ولی کل مومن بعدی میگویند الولی اولی بالتصرف
فهو الامام در اسناد این حدیث اجلح شیعی ست متهم ست پس خبر او صالح احتجاج نیست این جنین ملا نصر الله
کابلی رحمة الله علیه گفته لیکن این حدیث را ابن ابی شیبه از عمران بن حصین بسند صحیح روایت کرده الخ وجه
پانزدهم آنکه هرگاه شاه صاحب در بستان المحدثین مصنف ابن ابی شیبه را ذکر فرموده اند و فضائل و محامد
ابن ابی شیبه وارد نموده پس موافق افاده صاحب بستان ثابت شد که شاه صاحب بذکر مصنف ابن ابی شیبه
و ذکر احوال خود او تبرک می جویند و موجب تزیین کتاب خود میدانند پس ابطال و تکذیب این حدیث شریف
که درین کتاب عظیم المرتبه و جلیل المنزلة مذکورست خلاف انصاف و حیاست و این روایت در مصنف ابن ابی شیبه
بعبارات عدیده مذکورست یک عبارت که دران تصحیح این حدیث شریف نموده آنفا شنیدی
دوم دیگر این جا باید شنید ملا علی متقی در کنز العمال گفته لا تقع فی علی فانه منی وانا منه وهو
ولیکم بعدی ش عن عبد الله بن بریدة عن ابیه و نیز در کنز العمال مسطورست عن عمران بن حصین
بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیها علیا فغنموا فصنع علی شیئا
انکروه وفی لفظ فاخذ علی من الغنیمة جاریة فتعاقد اربعة من الجیش اذا قدموا علی رسول الله
ان یعلموه وکانوا اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه و
نظروا الیه ثم ینصرفون الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا قد اخذ من الغنیمة جاریة
فاعرض عنه ثم قام الثانیة فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قال الرابعة فاقبل الیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم ویعرف الغضب فی وجهه فقال ما تریدون من علی علی منی
وانا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی ش وابن جریر وصححه وجه شانزدهم آنکه در مسند احمد بن حنبل که نسخه عتیقه آن
بخط عرب پیش نظر فقیر حاضرست مذکورست حدثنا عبد الرزاق وعفان المعنی وهذا حدیث
عبد الرزاق قالا ثنا جعفر بن سلیمان قال حدثنی یزید الرشک عن مطرف بن عبد الله

(حاشیه:) ای رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه ۱۲
(حاشیه:) ای بدؤا بزیارة رسول الله ۱۲
(حاشیه:) ای اخرجه ابن ابی شیبة فی مصنفه ۱۲
(حاشیه:) مفعول ثان لحدثنا ۱۲

(حاشیه:) ص فضل علی رضی الله عنه من الفصل الثانی فی فضل الخلفاء الاربعة من الباب الثالث فی ذکر الصحابة من کتاب الفضائل من قسم الاقوال الذی هو الکتاب الثالث من کتب حرف الفاء
(حاشیه:) ص فضل علی من فصل فی تفصیلهم من باب فضل الصحابة من کتاب الفضائل من قسم الافعال
(حاشیه:) ص حدیث عمران بن حصین عن النبی صلی الله علیه وسلم

عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة وامر علیهم علی بن ابی طالب
رضی الله عنه فاحدث شیئا فی سفره فتعاهد قال عفان فتعاقد اربعة من اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم ان یذکروا امره لرسول الله صلی الله علیه وسلم قال عمران و
کنا اذا قدمنا من سفر بدأنا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلمنا علیه قال فدخلوا
علیه فقام رجل منهم فقال یا رسول الله ان علیا فعل کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی
فقال یا رسول الله ان علیا فعل کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال یا رسول الله ان
علیا فعل کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال رسول الله ان علیا فعل کذا وکذا قال
فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیا دعوا علیا
ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و رجال سند این حدیث همه معروف و مقبول و ممدوح
اساطین نحول اند اما عبد الرزاق پس عمده جهابذه حذاق و از اجله مشاهیر آفاق و اعاظم نحاریر سباق بلکه
امام ائمه فخام و شیخ حفاظ اسلام ست اصحاب صحاح سته از روایات او صحاح خود را مزین ساخته اند و
او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق داشته بافادات او دامنها خود پر نموده و اکابر منقدین او را
بکمال مدح اطرا و نهایت وصف و ثنا می ستایند تا آنکه میگویند که رحلت نکردند مردم بسوی
احدی بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم مثل رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق
و مدائح عظیمه باذخه و مآثر حمیده شامخه او ان شاء الله المنعام بتفصیل تمام در مجلد حدیث تشبیه
خواهی شنید درینجا اکتفا بر بعض عبارات می رود یافعی در مرآة الجنان در وقایع سنه احدی
عشر و مائتین گفته و فی السنة المذکورة توفی الحافظ العلامة المرتحل الیه من الآفاق
الشیخ الامام عبد الرزاق بن همام الیمنی الصنعانی الحمیری صاحب المصنفات عن ست وثمانین سنة
روی عن معمر وابن جریج والاوزاعی وطبقتهم و رحل الیه الائمة الی الیمن قیل ما رحل الناس
الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما رحلوا الیه روی عنه خلائق من
ائمة الاسلام منهم الامام سفیان بن عیینة والامام احمد و یحیی بن معین و اسحاق

بن راهویة وعلی المدینی ومحمود بن غیلان وابو سعد عبد الکریم بن سمعانی در انساب در نسبت صنعانی
گفته منهم ابو بکر عبد الرزاق بن همام الصنعانی قیل ما رحل الی احد بعد رسول الله صلی الله
علیه وسلم مثل ما رحل الیه وابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو بکر عبد الرزاق بن همام
بن نافع الصنعانی مولی حمیر قال ابو سعد السمعانی قیل ما رحل الناس الی احد بعد رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل ما رحلوا الیه الخ اما عفان بن مسلم صفار پس محدث عفیف و مسلم
علماء کبار و حائز جلائل فخار و مشهور و معروف در اقطار و امصار است ائمه جلیل الشان
و حفاظ رفیع المکان و اساطین اعیان بمدح و ثناء و وصف و اطراء عفان رطب اللسان
و عذب البیان اند و در اثبات ثقت و جلالت و حذق و مهارت و کمال و براعت صفار هم
صغیر و هم و استاد محمد بن طاهر مقدسی در رجال صحیحین گفته عفان بن مسلم الصفار الانصاری
مولی عزرة بن ثابت کنیته ابو عثمان سمع وهیب بن خالد وصخر بن جویریة و غیر واحد
عنهما روی عنه البخاری فی مواضع روی عن عبد الله بن سعید و محمد بن عبد الرحیم
و اسحاق غیر منسوب و محمد غیر منسوب عنه و روی عنه مسلم عن الصنعانی
و محمد بن اسحاق و زهیر بن حرب و حجاج بن الشاعر وابن ابی شیبة و محمد بن حاتم
و عمرو الناقد و محمد بن المثنی و عبد الله الدارمی و هرون بن عبد الله مات ببغداد
سنة عشرین و مائتین و هو ابن ست و ثمانین سنة و از عبارت کتاب رجال صحیحین محمد بن طاهر
مقدسی واضح است که حفاظ حدیث مثل ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم سابقین لاحقین
ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بوده اند نزد ایشان صحیح شده که کسی که شیخین اخراج حدیث او
در صحیحین کرده اند حدیث او حجت است بسبب روایت شیخین از او و در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده اند
مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او و لیس ثقت و عدالت و رفعت و نبالت عفان
در اقصای درجه و اعلای مرتبه ثبوت و تحقق باشد و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته عفان بن مسلم
الحافظ الثبت ابو عثمان الانصاری مولاهم البصری الصفار محدث بغداد ولد بعد الثلثین

ومائة

ومائة وسمع من شعبة وهشام الدستوائی و حماد بن سلمة و وهیب و طبقتهم و عنه احمد و اسحاق
و علی و ابن معین و الفلاس و هلال بن العلاء و حنبل بن اسحاق و ابو زرعة الدمشقی و
خلائق قال یحیی القطان اذا وافقنی عفان فلا ابالی من خالفنی و قال العجلی عفان ثقه
ثبت صاحب سنة کان علی مسائل معاذ بن معاذ القاضی فجعل له عشرة الاف دینار علی
ان یقف عن تعدیل رجل و عن جرحه فابی و قال لا ابطل حقا من الحقوق قال یعقوب بن شیبة
سمعت ابن معین یقول اصحاب الحدیث خمسة مالك و ابن جریج و الثوری و شعبة
و عفان و قال ابو حاتم عفان ثقة متقن متین قال جعفر بن محمد الصائغ اجتمع عفان
و علی بن المدینی و ابو بکر بن ابی شیبة و احمد بن حنبل فقال عفان ثلاثة یضعفون فی
ثلاثة علی بن المدینی فی حماد بن زید و احمد فی ابراهیم بن سعد و ابن ابی شیبة فی
شریك فقال له ابن المدینی و عفان فی شعبة قلت هذا علی وجه المزاح و التعنت فانهم
اربعتهم کتبوا عن المذکورین و هم احداث فغیرهم اثبت فی المذکورین منهم و کان عفان
ممن لم یجب فی المحنة قال حنبل حضرت مع ابی عبد الله و ابن معین عند عفان بعد ما
ما امتحنه اسحاق بن ابراهیم الامیر فقال ابن معین حدثنا فقال یا ابا زکریا
لم اسود وجوهکم و لم اجب انه قرا علی کتاب المامون ان امتحن عفان فان اجاب و الا فاقطع
معلومه و کان المامون یجری علیه فی الشهر خمسمائة درهم فقال اسحاق ما تقول فقرات
قل هو الله احد فقلت امخلوق هذا قال یا شیخ ان امیر المومنین یقطع عنك ما یجری
علیك فقلت و فی السماء رزقکم و ما توعدون فسکت قمت فسر بذلك احمد و یحیی
قال ابو خیثمة و ابن معین انکرنا عفان فی سنة تسع عشرة و مات بعد ایام و فی
روایة سنة عشرین و مائتین و هو الحجة و نیز ذهبی در کاشف گفته عفان بن مسلم الصفار ابو عثمان
الحافظ عن هشام الدستوائی و همام و الطبقة و عنه البخاری و ابراهیم الحربی و ابو زرعة
و امم و کان من حکام الجرح و التعدیل مات سنة ۲۲۰ اما جعفر بن سلیمان پس از اکابر ائمه اعیان

ومعروف به نهایت حفظ و تقن و اتقان و موصوف بغایت فضل و جلالت و علو شانست ابن حبان
در کتاب الثقات در کتاب اتباع تابعین گفته جعفر بن سلیمان الضبعی الحرشی من اهل البصرة کنیته
ابو سلیمان ینزل فی بنی ضبیعة فنسب الیها یروی عن ثابت و مالک بن دینار روی عنه
ابن المبارک و اهل العراق و مات فی رجب سنة ثمان و سبعین و مائة وکان یبغض الشیخین حدثنا
الحسن بن سفیان حدثنا اسحاق بن ابی کامل ثنا جریر بن یزید بن هارون بین یدی ابیه
قال بعثنی ابی الی جعفر بن سلیمان الضبعی فقلت له بلغنا انک تسب ابا بکر و عمر قال اما السب
فلا و لکن ابغض ما شئت قال و اذا هو رافضی مثل الحمار قال ابو حاتم و کان جعفر بن
سلیمان من الثقات المتقنین فی الروایات غیر انه کان ینتحل المیل الی اهل البیت ولم یکن
بداعیة الی مذهبه ولیس بین اهل الحدیث من ائمتنا خلاف ان الصدوق المتقن اذا کان
فیه بدعة ولم یکن یدعو الیها ان الاحتجاج باخباره جائز ولهذه العلة ترکنا حدیث جماعة
ممن کانوا ینتحلون البدع و یدعون الیها وان کانوا ثقات و احتججنا باقوام ثقات انتحالهم
سوء غیر انهم لم یکونوا یدعون الیه و انتحال العبد بینه و بین ربه ان شاء عذبه علیه و ان شاء
غفر له وعلینا قبول الروایات عنهم اذا کانوا ثقات علی حسب ما ذکرنا فی غیر موضع من کتبنا
و مخفی نماند که ابن حبان در اول کتاب اتباع تابعین که در ان جعفر بن سلیمان را ذکر کرده گفته حدثنا ابو یعلی
احمد بن علی بن المثنی بالموصل حدثنا ابراهیم بن الحجاج الشامی قال سمعت ابان بن یزید یحدث
عن ابی حمزة عن زهدم الجرمی عن عمران بن حصین عن النبی صلی الله علیه و سلم قال خیر امتی
القرن الذی بعثت فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو قوم یشهدون و لا یستشهدون
و یحلفون و لا یستحلفون و یخونون و لا یؤتمنون و یفشو فیهم السمن قال ابو حاتم خیر الناس
قرنا بعد التابعین من لا یکون بینهم و بین اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم الا قرنا
واحدا وهم اتباع التابعین الذین شافهوا من شافه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
حتی حفظوا عنهم العلم و الاثار و کثرت عنایتهم فی جمع الاخبار و امعنوا فی طلب الاحکام

والتفقه

والتفقه فیها و ضبطهم اقاویل السلف فیما لم یرد فیه سنة مع الاستنباط الصحیح من الدلائل
الواضحة فی الاصول التی هی مفزع العالم فی الاحوال و رد سائر الفروع الی ما تقدم من الاصول
حتی حفظ الله جل و علا بهم الدین علی المسلمین و صانه عن ثلب القادحین و جعلهم اعلاما
یقتدی بهم فی الامصار و یرجع الی اقاویلهم فی الاثار و انا نملی اسماء الثقات منهم و انسابهم
وما نعرف من الوقوف علی انسابهم فی هذا الکتاب علی الشرط الذی ذکرناه فیما قبل من الطبقتین
الاولیین عند تعری اخبارهم عن الخصال الخمس التی ذکرناها قبل و لست اعرج علی جلالة
الانسان و لا تقدم السن و لا تاخره لان القصد من ذکرهم اللقاء دون الفضل و السن علی ما اصلنا
الکتاب علیه فکل من کان اقرب الی النبی صلی الله علیه و سلم فی اللقی و ان تاخر موته ضممناه
الی من یستوی معه فی اللقی وان تقدم موته غیر انی اذکر عند ذکر کل شیخ منهم شیخا دونه
و آخر فوقه لیعتبر المتامل للحفظ بهما فیقیس علیهما من وراءهما فکل خبر وجده من روایة
شیخ ممن اذکره فی هذا الکتاب فهو خبر صحیح اذا تعری عن الخصال الخمس التی ذکرناها فیجب
ان یقیس ما قلنا حتی لا یلزق فیه الوهن باهل الصدق و یتعری عنه اهل الاوابد و
الطامات و محمد بن طاهر مقدسی در رجال صحیحین گفته جعفر بن سلیمان الحرشی الضبعی نزیل بنی
ضبیعة البصری کنیته ابو سلیمان سمع ثابت البنانی و الجعد بن عثمان و ابا عمران الجونی
و یزید الرشک و سعید الجریری روی عنه قطن بن نسیر و یحیی بن یحیی و قتیبة و محمد
بن عبید بن حسان و باید دانست که محمد بن طاهر مقدسی در صدر کتاب رجال صحیحین گفته اما بعد وفقنا الله
عز و جل للعمل الصالح کما وفقنا لسلوک سنة رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یجعلنا
ممن ابتدع بعده بدعة یدعو الیها او عصبیة یحث علیها اذ کان قد نص صلی الله علیه و سلم
فی مقالات شتی علی فضل هذه الطائفة المنصورة و دعا لهم فاستجیب له صلی الله علیه و سلم
فیبعث الله عز و جل فی کل وقت و زمان من یقوم بهذا الشان و یبینه للناس حتی البیان
الی الامامین الحافظین ابی عبد الله البخاری و ابی الحسین مسلم بن الحجاج النیسابوری فمیزا

صحیح الحدیث من سقیمه حصرا منه جملة علی ما فی کتابیهما الصحیحین فصارا حجة لاهل الاسلام
لما علم الله عز وجل من صدق نیتهما وصحة عقیدتهما فیما قصداه اذ کان فی عصرهما
من الائمة شرقا وغربا فی هذا الشان من یکون منزلته من الفضل وانواع شتی من
علوم الشریعة منزلتهما ومنهم من هو من مشایخهما الذین اخرجا عنهم فی هذین
الکتابین ثم من بعدهما وائمة کل عصر الی یومنا هذا شرحوا ما اشکل من حدیثهما
وخرجوا علی تراجمهما اذ لم یمکن الزیادة فی الصنعة علیهما شرط الثقة من حفاظ الحدیث
مثل ابی احمد بن عدی وابی الحسین الدارقطنی وابی عبد الله بن مندة وابی عبد الله
الحاکم ثم من بعدهم الی یومنا هذا الماصح عندهم ان کل من اخرجوا حدیثه فی
هذین الکتابین وان تکلم فیه بعض الناس یکون حدیثه حجة لروایتهما عنه فی الصحیح
اذ کانا رحمة الله علیهما لم یخرجا الا عن ثقة عدل حافظ یحتمل سنه ومولده
السماع ممن تقدمه علی هذه الوتیرة الی ان یصل الاسناد الی الصحابی المشهور الا احرفا
ابینها فی مواضعها ان شاء الله تعالی علی حسب ما انتهی الینا علم ذلک صنفوا فی ذلک
تصانیف کثیرة مختصرة بحیث لا یقف الطالب المبتدی علی کثیر فائدة منها او مشروحة
بحیث یغیب المقصود فی کثرة الشرح فالذی اختصر اشار الی الاسماء فقط والذی شرح
ذکر اسم الذی فی الترجمة وذکر طائفة ممن سمع منهم وطائفة ممن سمع منه فی الصحیح
وخارج الصحیح کما صنف ابو القاسم اللالکائی وغیره ووقفت علی کثیر من تصانیف
هؤلاء المتقدمین والمتاخرین فی هذا الفن فلم ار احدا شفی فی تصنیفه الا رجلان سلکا
فی تصنیفهما طریقا بین الطریقین ذکرا الاسم وطرفا من مشایخه الذین حدث عنهم
فی الکتاب ومن روی عنه فی الکتاب فقط وربما استقصیا هذا المعنی فی الحدیث والمحدث
عنه صنف احدهما اسماء ما اشتمل علیه کتاب الامام ابی عبد الله البخاری وهو
ابو نصر احمد بن محمد بن الحسین الکلاباذی البخاری وصنف الاخر بعده اسماء ما اشتمل

علیه کتاب الامام ابی الحسین مسلم النیسابوری وهو ابو بکر احمد بن علی الاصبهانی فاحسنا
فی تصانیفهما واجملا ولما رأیت اکثر الاسماء ما اتفقا علیه واقلها ما انفرد به احدا
ذلک علی ان جمعت بین الکتابین لیخف حجمه ویکثر نفعه ثم اورد ما اورداه واستدرک
ما اغفلاه واختصر ما یستغنی عنه من التطویل واشیر عند ذکر الراوی الذی له حدیث
واحد عندهما او عند احدهما الی ذلک الحدیث اما باسناده او علو فیه اما بمتنه ان وقع
نازلا ولکن لا ابین ما تکلم فیه الحفاظ من علل احادیث ادخلاها فی الصحیحین عند ذکر
الراوی المشهور بتلک الروایة واذکر هل لما علل به ذلک الحدیث وجه ام لا وابین من
اوردا حدیثه استشهادا به ممن اورداه مقرونا بغیره قبل متن الحدیث او بعده ومن فرقاه
ومن اورداه حدیثا فی موضع واورداه له فی غیر ذلک الباب حدیثا اخر فنسباه الی غیر
النسبة الاولی لئلا یظن انهما اثنان ومن اورداه غیر منسوب فقالا او احدهما
حدثنا فلان ونسبه غیره ومن حدثا عن رجل عنه ووقع لاحدهما
عالیا وللاخر نازلا وارتب علی نسق حروف المعجم ما اتفقا علیه
وما انفرد به وقدمنا من اسمه احمد لیجمع معنیین احدهما التبرک
بالابتداء باسم رسول الله صلی الله علیه وسلم والثانی انه اول باب الالف والله الموفق
لجمیع ما ذکرته والمعین علیه بمنه وفضله از ین عبارت ظاهرست که حفاظ حدیث مثل ابن عدی
ودارقطنی وابن منده وحاکم سابقین ولاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان
صحیح ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کرده اند حدیث او حجت ست بسبب
روایت شیخین از وی در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او
سماع را از کسی که متقدم بر اوست پس بنا برین یقینا وقطعا ثابت شد که حدیث جعفر بن سلیمان نزد
ائمه سنیه که بعد شیخین تا زمان محمد طاهر بودند خصوصا ابن عدی ودارقطنی وابن منده وحاکم حجت ست
وخود او ثقه عدل وحافظ ست وابو سعد عبد الکریم بن محمد در انساب در نسبت ضبعی گفته ابو سلیمان

جعفر بن سليمان الضُبعي الحرشي البصري من اهل البصرة انما قيل له الضبعي لانه كان ينزل في بني
ضبيعة فنسب اليها يروي عن ثابت وابي عمران الجوني ويزيد الرشك ومالك بن دينار وفرقد
السبخي روى عنه ابن المبارك واسحاق بن اسرائيل وعبيد الله بن عمر القواريري واهل العراق مات
بفتحتين ومعجمة الى السبخة موضع بالبصرة ١٢ اتحاف
سنة ثمان وسبعين ومائة وكان يبغض الشيخين ابا بكر وعمر رضي الله عنهما قال جرير بن
يزيد بن هارون بعثني ابي الى جعفر بن سليمان الضبعي فقلت له بلغنا انك تسب
ابا بكر وعمر رضي الله عنهما قال اما السب فلا ولكن البغض ما شئت قال واذا هو رافضي مثل
الحمار قال ابو حاتم بن حبان كان جعفر بن سليمان من الثقات المتقنين في الروايات غير انه كان
ينتحل الميل الى اهل البيت ولم يكن بداعية الى مذهبه وليس بين اهل الحديث من ائمتنا خلاف
ان الصدوق المتقن اذا كان فيه بدعة ولم يكن يدعو اليها ان الاحتجاج باخباره جائز
فاذا دعا الى بدعته سقط الاحتجاج باخباره ولهذه العلة تركنا حديث جماعة ممن كانوا
ينتحلون البدع ويدعون اليها وان كانوا ثقات واحتججنا باقوام ثقات انتحالهم سواء غير انهم
لم يكونوا يدعون اليها
وانتحال العبد بينه وبين ربه ان شاء عذبه عليه وان شاء عفا عنه وعلينا قبول الروايات
عنهم اذا كانوا ثقات على حسب ما ذكرناه في غير موضع من كتبنا وذهبی در کاشف گفته
جعفر بن سليمان الضبعي عن ثابت وابي عمران الجوني وعنه ابن مهدي ومسدد وامم
ثقة فقيه مع كثرة علومه قيل كان اميا وهو من زهاد الشيعة وابن حجر در تقریب
التهذیب گفته جعفر بن سليمان الضبعي بضم الضاد المعجمة وفتح الموحدة ابو سليمان البصري
صدوق زاهد لكنه يتشيع من الثامنة مات سنة ثمان وسبعين اما یزید رشک پس ثقه
عابد ثبت زاهد وبسبب سمو مناقب وعلو محامد رشک هر حاقد وحاسد است وارباب صحاح ستة از
رشحات رشک مستفیض ومتسلی وبنقل روایات واخبار او خوشحال وشادان ومتلی ذهبی در کاشف
گفته يزيد ابن ابي يزيد الضبعي الرشك عن مطرف ومعاذة وعنه شعبة وابن علية
ثقة متعبد مات سنة ١٣١ وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته يزيد ابن ابي يزيد الضبعي بضم المعجمة

ص ٦٨ ج ٢

ص ١٠٨ ج ٢

وفتح

وفتح الموحدة بعدها مهملة مولاهم ابو الازهر البصري يعرف بالرشك بكسر الراء وسكون المعجمة
ثقة عابد وهم من لينه من السادسة مات سنة ثلاثين وهو ابن مائة سنة اما مطرف
بن عبد الله پس از اعاظم ثقات وعباد واثبات است وارباب صحاح ستة جميعاً طرائف روايات مطرف را
آخذ وناقل ولطائف اخبار او را ببصر وچشم مسلّم وقابل اند محمد بن طاهر مقدسی در کتاب رجال صحیحین گفته
مطرف بن عبد الله بن الشخير العامري ابو عبد الله ويقال انه من بني حريش سمع عمران
بن حصين عندهما وعبد الله بن مغفل وعائشة وعياض بن حماد واباه عبد الله عند
مسلم روى عنه يزيد بن عبد الله بن هاني وحميد بن هلال ومحمد بن واسع عندهما قال
عمرو بن علي مات سنة خمس وتسعين وسابقاً از افاده محمد بن طاهر مقدسی در صدر همین کتاب
اسماء الرجال صحیحین واضح شده که حفاظ حدیث مثل ابن عدی ودارقطنی وابن منده وحاکم وسایر باقیین
ولاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بوده اند نزد ایشان صحیح وثابت شده که هر کسی که
شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کرده اند حدیث او حجت است بسبب روایت شیخین او در صحیح نیز که
شیخین اخراج نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او ومولد او سماع او از کسی که متقدم
بر اوست پس بنابرین یقیناً وقطعاً ثابت شد که حدیث مطرف نزد ائمه سنیه که بعد شیخین تا زمان
محمد طاهر بوده اند خصوصاً ابن عدی ودارقطنی وابن منده وحاکم حجت است خود او ثقه وعدل و
حافظ است وذهبی در تذهیب التهذیب گفته مطرف بن عبد الله بن الشخير العامري ولد في حياة
رسول الله صلى الله عليه وسلم كنيته ابو عبد الله يروي عن ابيه وابي هريرة وكان
من عباد اهل البصرة وزهادهم مات عمر بن الخطاب ومطرف بن عبد الله له عشرون سنة
وروى عنه قتادة وابو التياح مات بعد طاعون الجارف سنة تسع وستين وقد قيل سنة
سبع وثمانين وكان اكبر من الحسن بعشرين سنة ونیز ذهبی در کاشف فرموده مطرف بن عبد الله
بن الشخير الحرشي العامري ابو عبد الله احد الاعلام عن ابيه وابي وعلي وعنه اخوه يزيد وقتادة
ابو التياح مات ٩٥ سنة وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته مطرف بن عبد الله بن الشخير بكسر الشين

المعجمة وتشديد الخاء المعجمة المكسورة بعدها تحتانية ساكنة ثم راء العامري الحرشي
بمهملتين مفتوحتين ثم معجمة ابو عبد الله البصري ثقة عابد فاضل من الثانية مات سنة خمس
وتسعين انتهى فظهر ووضح وسطع ولمع بان ان ابطال الحديث الشريف ورميه بالكذب والوضع
والبطلان محض البهت والزور والخسران وعظيم التجري والتهتك والورث للخذلان وفاحش الزلل وفظيع
الخزي والخطل المنبعث من اقصى الحقد والشنان واقصى التنحي عن النقد والذهاب عن الصواب في
العناد الجالب للهوان وجه هفدهم آنکه در مسند احمد مذکورست حدثنا ابن نمير حدثني اجلح الكندي عن
عبد الله بن بريدة عن ابيه بريدة قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اليمن بعثين على احدهما
علي بن ابي طالب وعلى الاخر خالد بن الوليد فقال اذا التقيتم فعلي على الناس وان افترقتم فكل واحد
منكم على جنده قال فلقينا بني زيد من اهل اليمن فاقتتلنا فظهر المسلمون على المشركين فقتلنا
المقاتلة وسبينا الذرية فاصطفى علي امرأة من السبي لنفسه قال بريدة فكتب معي خالد بن الوليد
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يخبره بذلك فلما اتيت النبي صلى الله عليه وسلم دفعت الكتاب
فقرئ عليه فرأيت الغضب في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله هذا مكان
العائذ بعثتني مع رجل وامرتني ان اطيعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تقع في علي فانه مني وانا منه وهو وليكم بعدي ورجال این اسناد همه ثقات مقبولين
ومعروفين مجد وحين اند اما عبد الله بن نمير پس نیر فضائل او هلا ح او از ادراک ارتیاب وانکار
صافی ونهایت ثقت واعتماد وغایت جلالت واعتبار وعلو شان وحفظ واتقان او بر متتبع کتب محققین
اعیان غیر خافی وکلام نمی کند وگردن کبر نمی‌دارد بمقابله وایات وافادات او مگر متعصب جافی وهائم
بهامهٔ غیافی عناد ولداد عافی وعبارتیکه مذکور می‌شود برای تنبه نبذی از جلائل محامد ومحاسن مناقب
او کافی وشافی ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته عبد الله بن نمير الحافظ الامام ابو هشام الهمداني
ثم الخارفي الكوفي والد الحافظ الكبير محمد حدث عن هشام بن عروة والاعمش واشعث بن سوار
واسمعيل بن ابي خالد ويزيد بن ابي زياد وعبيد الله بن عمر وعدة وعنه احمد وابن معين واسحق الكوسج

والحسن

والحسن بن الفرات والحسن بن علي بن عفان وخلق وثقه يحيى بن معين وغيره وكان من كبار اصحاب
الحديث توفي في سنة تسع وتسعين ومائة وله اربع وثمانون سنة اخبرنا عمر بن عبد الصمد انا عبد
بن محمد انا جمال الاسلام انا الحسين بن طلاب انا محمد بن جميع انا محمد بن احمد بن ثابت الواسطي
نا شعيب بن ايوب انا ابن نمير عن يحيى بن سعيد المسيب سمعت سعدا ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم جمع له ابويه يوم احد ونیز ذهبی در کاشف گفته عبد الله بن نمير الهمداني ابو هشام
عن هشام بن عروة والاعمش وعنه ابنه واحمد وابن معين حجة توفي سنة ۱۹۹ وابن حجر در تقریب گفته
عبد الله بن نمير بنون مصغرا الهمداني ابو هشام الكوفي ثقة صاحب الحديث من اهل السنة
من كبار التاسعة وله اربع وثمانون مات سنة تسع وتسعين اما اجلح بن عبد الله
بن حجية الكندي پس وثوق واعتبار واعتماد واستناد او نزد ائمه نقاد ومحققين امجاد ومنقدين
والانزاد بطریقی که حجت وبرهان بغایت مرتبه علو شان ونهایت وضوح وعیان بپایه استقلال
رسد وزبان مکابرین ومنکرین متعصبین وجاحدین کینه ورا لال گرداند در ما بعد بعون الملك العلام
المفضال از بیان این متشتت البال واضح خواهد شد درین مقام اکتفا بر بعض عبارات می‌رود
ذهبی در کاشف گفته اجلح بن عبد الله ابو حجية الكندي عن الشعبي وعكرمة وعنه القطان
وابن نمير وخلق وثقه ابن معين وغيره وضعفه النسائي وهو شيعي مع انه روى عنه
شريك انه قال سمعنا انه ما سب ابا بكر وعمر احد الا افتقر او قتل مات سنة ۱۴۱ وابن حجر
در تقریب گفته اجلح بن عبد الله بن حجية بالمهملة والجيم مصغرا يكنى ابا حجية الكندي يقال
اسمه يحيى صدوق شيعي من السابعة مات سنة خمس واربعين اما عبد الله بن بريدة
پس عالم ادیب وقاضی لبیب وفاضل تابعی ثقه حسیب وحائز قدح معلی ورقیب وفائز جلیل نصیب
از فضل ومجد عجیب ست بر دالیقین بکمال رفعت شان وعلو مکان او حاصل ست برای هر ناقد ادیب
ذهبی در کاشف گفته عبد الله بن بريدة قاضي مرو عن ابيه وعمران بن حصين وعائشة
وسمرة وعنه ملك بن مغول وحسين بن واقد وابو هلال ثقة ولد ۱۵ ومات سنة ۱۱۵

وله مائة وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عبد الله بن بریدة بن الحصیب الاسلمی ابو سهل المروزی
قاضیها ثقة من الثالثة مات سنة خمس ومائة وقیل بل خمس عشرة ومائة وله مائة سنة

وجه هیجدهم آنکه در مسند احمد بن حنبل مذکورست حدثنا یحیی بن حماد حدثنا ابو عوانة حدثنا
ابو بلج حدثنا عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما
ان تقوم معنا واما ان تخلونا من هؤلاء قال فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال وهو یومئذ
صحیح قبل ان یعمی قال فابتدؤا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف
وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله
ابدا یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها من استشرف قال این علی قالوا هو فی الرحی یطحن
قال وما کان احدکم لیطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة
ثلثا فاعطاها ایاه فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة فبعث علیا
خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه قال وقال لبنی عمه ایکم یوالینی
فی الدنیا والاخرة قال وعلی معه جالس فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال
فترکه ثم اقبل علی رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا
والاخرة فقال انت ولیی فی الدنیا والاخرة قال وکان اول من اسلم من الناس بعد خدیجة قال واخذ
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة وحسن وحسین فقال انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری علی نفسه لبس ثوب النبی
صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال وکان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه وسلم
فجاء ابو بکر وعلی نائم قال وابو بکر یحسب انه نبی الله قال فقال یا نبی الله قال فقال له علی
ان نبی الله صلی الله علیه وسلم قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل
علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی نبی الله صلی الله علیه وسلم وهو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه
حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور وقد

استنکرنا

توثیق عبد الله بن بریدة از تقریب عسقلانی ص ١٩٣

روایت احمد بن حنبل شیبانی حدیث ولایت را در مسند خود بسند صحیح از ابن عباس

استنکرنا ذلک قال وخرج بالناس فی غزوة تبوک قال فقال له علی اخرج معک قال فقال له نبی الله
صلی الله علیه وسلم لا فبکی علی فقال له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انک
لیس بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی قال وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم
انت ولیی فی کل مؤمن بعدی قال وسد ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل المسجد جنبا
وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال من کنت مولاه فان مولاه علی قال واخبرنا الله عز وجل
فی القرآن انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم بعد قال
وقال نبی الله صلی الله علیه وسلم لعمر حیث قال ائذن لی فلاضرب عنقه قال وکنت فاعلا
وما یدریک لعل الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم حدثنا ابو مالک کثیر بن
یحیی قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس نحوه ورجال این سند
همه ثقات ومستندین واثبات معتمدین اند توثیق ابو عوانة وابو بلج وعمرو بن میمون در تصحیح سند ابو داود
طیالسی دریافتی اما یحیی بن حماد پس محمود اکابر ائمه امجاد ومقبول اجله محدثین نقاد ست ذهبی در
تذهیب التهذیب گفته یحیی بن حماد بن ابی زیاد الشیبانی مولاهم البصری ابو بکر ویقال ابو محمد
ختن ابی عوانة وراویته وروی عن شعبة وعکرمة بن عمار وحماد بن سلمة وعبد العزیز
بن المختار وجریر بن حازم وطائفة وعنه خ واسحاق بن راهویه وبندار واسحاق الکوسج و
بکار بن قتیبة والدارمی واسحاق بن سیار والکدیمی وخلق وثقه ابو حاتم وغیره قال محمد بن
النعمان بن عبد السلام لم ار اعبد من یحیی بن حماد واظنه لم یضحک وقیل توفی سنة خمس
عشرة ومائتین ونیز ذهبی در کاشف می فرماید یحیی بن حماد الشیبانی مولاهم ختن ابی عوانة
وراویة عن عکرمة بن عمار وشعبة وعنه خ والدارمی والکدیمی ثقة متاله توفی سنة ۲۱۵
ودر حاشیه کاشف که ماخوذ از تهذیب الکمال است بعد لفظ حماد مذکورست ابن ابی زیاد ابو بکر ویقال
ابو محمد البصری قال محمد بن سعد ثقة کثیر الحدیث قال ابو حاتم ثقة وذکره ابن حبان
فی الثقات وقال محمد بن النعمان بن عبد السلام لم ار اعبد من یحیی بن حماد واظنه لم یضحک

ترجمۂ یحیی بن حماد از تذهیب ذهبی

ترجمۂ یحیی بن حماد از کاشف ذهبی ص ٥١/٢٩٢

وابن حجر در تقریب می فرماید یحیی بن حماد بن ابی زیاد الشیبانی مولاهم البصری ختن ابو عوانة ثقة
عابد من صغار التاسعة مات سنة خمس عشرة ومائتین وجه نوزدهم آنکه علاوه بر ثبوت توثیق رجال اسانید
احمد بن حنبل از افادات ائمه سنیه مجرد روایت این حدیث شریف در مسند مطلقا فکیف اذا کانت الروایة
بطرق متعدده و اسانید متنوعه دلیل واضح و برهان لائح است بر بطلان ابطال و تکذیب ابن جوزی عنید
اول آنکه علامه عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه تصریح کرده باینکه این مسند اصلیست از اصول این امت
و ظاهر است که کتابیکه اصلی از اصول این امت باشد تکذیب حدیث آن جز انهماک بمقابله خصم و طاعن بر سنیه بسبب
تصدیق موضوعات در روایت مختلقات خلاف تامل و حزم و مباین حیا و شرم است فتکذیب حدیث الولایة
المذکور فی هذا المسند الذی هو اصل من اصول الامة المرحومة المخصوصة بالفضل عین المجون
والهزل و مخالفة للانصاف والعدل و عناد للحق الفصل دوم آنکه سبکی از حافظ ابو موسی
مدینی نقل کرده که او در حق مسند امام احمد بن حنبل گفته که این کتاب اصل کبیر است و من الظاهر المستنیر
لدی الناقد البصیر والمتامل الخبیر ان الاصل الکبیر احری بالتعظیم والتبجیل الخطیر و اولی
بالتکریم والتجلیل الغزیر و احق بالاقبال والاحتفال الغیر الیسیر و لا یجترئ علی تکذیب
هذا الحدیث المذکور فیه الا المتعصب الجاحد الحائر الغریر والحاقد المعاند المقتحم فی السعیر
والله الموفق للتوفیق والتبصیر ولا ینبئک مثل خبیر سوم آنکه از افاده ابو موسی مدینی
ظاهر است که این مسند مرجع وثیق است و پر ظاهر است که ابطال حدیثی که در مرجع وثیق مروی باشد آنهم
بطرق متعدده و اسانید متنوعه و ابطال هم بمقابله خصم نهایت جور و اعتساف و سراسر خلاف
حیا و انصاف و محض هذر و جزاف و بحت حیف و سفساف و سراپا مخالف تحقیق و تنقید و احصاف است
فان المرجع الوثیق حری و حقیق بالاذعان والتصدیق و جدیر و قمین بالایمان والتوثیق و لا یصدّ
تکذیب حدیث الولایة المروی فیه الا من الممنو بالحرمان والخذلان السائق الی سعیر الحریق والممنوع
المدحور من سلوک طریق التحقیق المدفوع المطرود عن التسدید والتوفیق چهارم آنکه از افاده ابو موسی
مدینی که سبکی نقل کرده واضح است که مسند امام احمد منتقی یعنی منتخب و برگزیده شد از احادیث کثیره

ومسموعات

و مسموعات وافره و ظاهر است که کتابی که از احادیث متکاثره و مسموعات وافره برگزیده شود مشتمل بر احادیث
باطله و روایات مکذوبه نخواهد بود فان الانتخاب والانتقاء دلیل جلی علی مزید الاهتمام والاعتناء و هو
موجب للاقبال والقبول والاصغاء لا الاهمال والاغفال والالغاء والله الهادی الی طریق السواء والموفق
للاستبصار والاهتداء والمنقذ من التعصب المورث للشقاء المانع من النجاة والشفاء پنجم آنکه از افاده
ابو موسی ظاهر است که این مسند امام گردانیده شد و ظاهر است که کتابی که امام مردم باشد تکذیب و ابطال روایت آن
نشان خذلان و امارت جلالت است اذ انما جعل اماما لیأتم به الناس و یقتدوا به حتی یأمنوا العذاب والبأس
و یتخلصوا و یتنصلوا من الغرور والوسواس و یقفوا علی اقتفائه و اتباعه جانحین عن سخیف الرأی
و ضعیف القیاس و لا یرکنوا الی هوی مردی و تخمین منهار ماله ساس و لا یعولوا علی تجسس خاسر و تجهم خاس
و دمی و رجم بظن کاذب لا یصلح للاخذ والاقتباس ششم آنکه از افاده ابو موسی واضح است که مسند
احمد معتمد گردانیده شده یعنی این کتاب تصنیف کرده شد برای آنکه مردم بر آن اعتماد کنند فثبت ان هذا
المسند الاصیل والمرجع الاثیل موضوع للرجوع والالتجاء والاعتماد و حصن حصین و کهف
رصین مصنوع للاعتصام والاستناد فلا یکذب حدیث الولایة المذکور فیه
الا المنهمک فی الخسار والعناد والمقبل علی التبار والضلال الصادف عن الحق والرشاد المشیح
بوجهه عن الانتقاد العازف عن طریق الصواب والسداد هفتم آنکه از افاده ابو موسی ظاهر است که مسند احمد
ملجا گردانیده شد و من الظاهر المستبین علی العاقل اللقن الفطین ان الملجأ انما یلجأ الیه لیعتصم به
فیکون حارسا من الوقوع فی بوائق الحوادث و صائنا من الانتشاب فی طوارق العوائث لا ان
یکون الملجأ بنفسه مشتملا علی الاکاذیب والخبائث منطویا علی المفتریات والنوافث هشتم آنکه از افاده
ابو موسی مدینی واضح است که مسند احمد مستند گردانیده شده و من الظاهر المستبین علی المهرة النقاد ان الکتاب
الموضوع للاستناد یجب الرجوع والفزع والرکون الیه عند احتدام نار التشاجر والعناد و یلزم
الاستناد والالتجاء الاول والسکون الیه عند اکتناه الحق والصواب والسداد فلا یتحامل
علی حدیث الولایة المأثور فیه الا المرتبک فی اشراک الزیغ والالحاد نهم آنکه ابو موسی بسند خود روایت

گروه که امام احمد بن حنبل و لدین خود عبد الله و صالح و برادرزاده خود حنبل بن اسحاق را بخدمت خود حاضر نموده
مسند را بر ایشان قرائت فرمود و ارشاد نمود که این کتاب را جمع نموده ام و انتقار کرده ام از زیاده از هفت لک
و پنجاه هزار و لا شك و لا ارتیاب عند اصحاب الالباب ان الجمع و الانتقاء و الانتخاب لهذا المسند
المستطاب من هذا القدر الكثير و العدد الغزير من احادیث سید الانجاب صلوات الله و سلامه علیه
و آله الاطیاب ما نفح وطاب ملاب و ذكر هذا الجمع و الانتخاب فی مقام الافتخار و نصح الاولاد و ارشاد
افلاذ الاكباد بعد الجمع و الاحتشاد و تخصیصهم بذلك من بین سائر الاصحاب دلیل واضح و برهان
لائح لا یثلمه نوازع المكابرین الاوشاب و لا یزعزع اركانه وساوس المجادلین الاقشاب على ان حدیث
الولایة المذكور فی هذا المسند الجلیل الفخار فی غایة الاعتماد و الاعتبار و قصوى الارتقاء
الى درجة القبول عند اهل الاختبار و الله ولی التوفیق و الاستبصار و المزهق لتلمیعات
اهل الفرقة و الانكار المدغلین المبطلین لصحاح الآثار المكذبین لصوادق الاخبار السائقین
انفسهم و اتباعهم فی نكر البوار وجه نهم آنكه امام احمد بن حنبل رئیس اساطین حذاق بخطاب صالح و عبد الله و حنبل
بن اسحاق که هر سه اخلاف کبد آن امام آفاق و محل کمال رافت و ارتفاق و مستحق نهایت نصح و خیر اندیشی و اشفاق
و لائق غایت تبعید و تجنیب از موجبات خذلان و اباق و مسالک مسالک کبار و تابع آثار اسلاف اخیار
بالاستحقاق بودند ارشاد فرموده که چیزیکه اختلاف کنند در آن مسلمین از حدیث رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم پس رجوع کنید بسوی آن یعنی این مسند پس در ثبوت غایت اعتماد و اعتبار و نهایت
عظمت و جلالت فخار روایات و آثار و اقصای نباهت و شرافت و نبالت اخطار احادیث و اخبار
این مسند عالی مقدار هیچ مقام شک و ارتیاب و انکار برای احدی از ارباب رشد و استبصار باقی نماند
فلا یقدم على تكذیب حدیث الولایة المذكور فی هذا المسند الذی حكم امام الجهابذة الاشراف
لولدیه و ابن اخیه الحائزین لجلائل الاوصاف بالرجوع الیه عند تشاجر المؤمنین و تنازع المسلمین
و جعله مرجعا عند الاختلاف و موئلا و مناصا و ملجأ و ملاذا عند خفاء الحق و الانشراف
على الضیاع و الاتلاف و صیره حصنا حصینا مانعا و حرزا حریزا رادعا عن الضلال و الاعتساف

و وضعه علما و منارا للهدایة للتائهین فی مهامه الردى و الاعتساف و اقامه حاجزا و قادحا
و صارفا و دافعا عن الاقتحام فی مهاوی التوهم و الاعتساف الا من غلبت علیه الوساوس المطیحة المردیة
و لجت له الهواجس المخلقة الموبقة المردیة فهام و تاه فی كل واد و اعرض و اشاح بوجهه
و لوى بصفحته عن الحق و السداد و من یضلل الله فما له من هاد یاز دهم آنكه امام احمد بن حنبل
بعد حكم رجوع بسوی این مسند مستند وقت اختلاف مسلمین در احادیث حبیب احد صمد صلوات الله
و سلامه علیه و آله الكرام المزهقین لتحریفات كل من ابطل و جحد و الملقین فی اعناق كل من اضطغن
و حقد و كشح و حسد و آثر البغض و اللدد و ركن الى العیث و الرد حبلا من مسد ارشاد فرموده
فان كان فیه و الا فلیس بحجة و ظاهر است كه تقدیر ان كان فیه بنظر سیاق و سباق صریح و نهایت
توضیح و تلویح چنین است فان كان فیه فهو حجة فالحمد لله على ما انقذ المسترشدین
من اللجة و ابان لهم الصواب و اوضح المحجة و اثبت ان حدیث الولایة المروی فی هذا المسند
حجة و آیة حجة فلیكثر المنكرون المعاندون و المكابرون الحائدون العجیج و الضجة فقد
زعزعت و هدت اركان تلبیساتهم و ضعضعت و دججت اساس تلك التلبیسات آیة رجة و هصرت
افنانهم و كسرت اغصانهم و جززت فروعهم و اصولهم و افسدت افكارهم و ضربت بالاسهاب على
قلوبهم و خلطت عقولهم و شججت رؤسهم آیة شجة دوازدهم آنكه قول امام احمد بن حنبل و الا فلیس
بحجة دلالت صریحه دارد بر آنكه حدیثی كه در مسند نباشد حجت نیست و آن بدلالت مفهوم صحیح و سیاق
و سباق صریح ظاهر می نماید كه احادیث مسند همه ها معتبر و معتمد و دلائل مثبته احكام و حجج و براهین
ارشادات سرور انام صلی الله علیه و آله الكرام است سیزدهم آنكه از حكایت عبد الله بن احمد بن حنبل
ظاهر است كه هرگاه آن جلیل القدر از پدر بزرگوار خود استفسار و استخبار از وجه تصنیف این مسند منیف
با وصف كراهت طبع شریف از وضع كتب و تالیف و ابا از تحمیل این بار گران بر عنصر لطیف نمود
حضرت امام فی مقام جواب سؤال فرزند عالی مقام خود در مقام ازاحه وساوس اعلام و دفع تخییل
و تناكر و رفع توهم تباین و تنافر در كراهت و رغبت آن امام ارشاد فرمود كه ساخته ام این كتاب را

امام فهذا نص صریح من الامام الهمام علی ان هذا المسند الشریف مما یراعی متفنن معتام و کلام المقتدین
والمهتدین نظام و من جنوحهم و رکونهم و تعریجهم علی الباطل تمام چهاردهم آنکه امام احمد حق
مسند ارشاد فرموده اذا اختلف فی سنة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم رجع الیه و هذا
مناد رافع عقیرته علی ان هذا المسند الشریف والسفر اللطیف یرجع الیه عند اختلاف الناس فی
السنن و انه منقذ من آفات المحن و الفتن رادع عن المیل و الزیغ الی من خالف الحق و الی الباطل
رکن فلا یجسر علی ابطال حدیث الولایة المذکور فیه الا المخذول الممنو بالاحقاد و الاغراض المعرض
الصادف عن کل صواب حسن پانزدهم آنکه نیز عبدالله بن احمد ارشاد فرموده که خرج ابی المسند
من سبعمائة الف حدیث فهذا الانتخاب و التخریج دلیل متین نضیج و برهان رزین بهیج علی
ان هذا المسند الشریف مما یجب علیه التعریج فاذا مبطل حدیث الولایة المذکور فیه مضطرب
الاساریج و تسویلات راده و منکره کغیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج شانزدهم آنکه
ابوموسی مدینی ارشاد کرده که اخراج نکرده یعنی احمد بن حنبل درین مسند مگر از کسی که ثابت شده نزد احمد
صدق او و دیانت او نه کسی که طعن کرده شده در امانت او و هذا صریح و ای صریح فی ان جمیع
رجال المسند رجال الصحیح و انهم صادقون مقبولون عند اهل الدیانة موثوقون و لیسوا
بمطعونین فی الامانة و لا متهمین فی الصیانة مرتقون الی مراتب الصدق و الدیانة عارجون
معارج الورع و الرزانة حائزون مناصب التثبت و المتانة متحازون عن ادیب و الخیانة
سالمون عن عیب المهانة هفدهم آنکه عبدالله بن احمد هرگاه از پدر عمدة الاعیان استفسار
حال عبدالعزیز بن ابان نمود آن امام زمان و مقتدای دوران بجواب سؤال فرزند عالیشان خود ارشاد
فرمود که اخراج نکردم از و یعنی از عبدالعزیز در مسند چیزی را هرگاه تحدیث کرد بحدیث مواقیت ترک کردم
او را و هذا صریح فی ان الامام لم یخرج فی هذا المسند عن الرجال المطعونین و لم یرو فیه
عن الرواة الموضوعین بل بالغ فی التحری و التثبت و الاحتیاط و التمییز فترک و هجر بمحض
علة التحدیث بحدیث المواقیت روایات عبدالعزیز هیجدهم آنکه ابوموسی مدینی فرموده و الدلیل

علی ان ما اودعه الامام اجلاح مسنده قد احتاط فیه اسنادا و متنا فثبت بحمد الله المنعام
ان ما رواه الامام فی مسنده الامام موصوف متنه و اسناده بالحزم و الاحتیاط مصون عن وصمة
الاوهام و الاغلاط واضح الاعتبار و الانتیاط جلی الاعتماد و الارتباط بری من التشیین و الاختباط
بعید عن الکذب و الطعن و الاختلاط لا یغتاله ید التوهین و الاحتباط و المعتمد علیه و المستند الیه
سالک سوی الصراط فلا مجال لرواج تکذیب المخاطب المحتاط حتی یلج الجمل فی سم الخیاط نوزدهم
آنکه ابوموسی بعد عبارت سابقه فرموده و لم یورد فیه الا ما صح سنده و هذا مناد جهارا بالقصر
الصریح و الحصر الصحیح علی صحة جمیع احادیث هذا المسند الملیح فتکذیب حدیث منه الصحیح
من المخاطب الفصیح و بعض من سلفه من ائمة التعصب الفضیح کذب فظیع قبیح و بهت شنیع
صریح و عدوان غریب غیر دبیح و طغیان عجیب غیر نجیح بیستم آنکه ابوموسی با کمال در مقام
استدلال دعوای بری از اختلال و اعتلال یعنی دعوای احتیاط احمد در مسند و عدم ایراد غیر حدیث صحیح
در آن از عبدالله پسر احمد روایت فرموده آنچه از آن ظاهر است که اولاً امام احمد حدیث ابی هریره را
که دلالت می کند بر امر رسول رب متعال صلوات الله و سلامه علیه و آله ما اختلف النهر و اللیال بحکم
و امر باعتزال از ارباب فتنه و ضلال و اصحاب هلاک و ازلال در مسند خود وارد فرموده بود و فرزند
ارجمند خود را تحدیث بآن نموده لکن در وقت مرض و قرب ارتحال در حضور اوان وفات و انتقال بسبب
مزید خوف مؤاخذه منتقم ذو الجلال در شدت احتیاط و انتقاد و تحقیق و استکمال در حذر از تطرق تمسک
و استدلال بر مخالفت خلفا با اجلال خلف رشید و ولد سعید را مامور فرمود بر آنکه ضرب نماید بر این
حدیث یعنی آن را از مسند خارج نماید و در مقام تعلیل این حکم جلیل بولد نبیل خود ارشاد فرمود که این
حدیث خلاف احادیث آنحضرت است یعنی ارشاد آنحضرت در احادیث دیگر امر بسمع و اطاعت
و این حدیث شریف امر باعتزال و مهاجرت ارباب ضلالت پس این ارشاد باسداد آن امام نقاد دلیل واضح
و برهان لائح است بر آنکه هیچ حدیثی خلاف احادیث سرور مختار صلوات الله و سلامه علیه و آله الاطهار
که آن حدیث قابل رد و انکار و لائق استهزاء و استحقار باشد درین مسند جلیل الفخار مروی و ماثور و مسطور

قال ابوموسی المدینی لم یورد فیه ای احمد فی المسند الا ما صح عنده

و مسطور و موجود و مذکور نیست فثبت بحمد الله و حسن توفیقه و ابلاجه الحق و لحب طریقه ان
حدیث الولایة حدیث احتاط فیه الامام متنا و اسنادا و خبر صحیح جلی اعتبارا و اعتمادا
ولا یحوم حوله شائبة توهم مخالفة غیره من الاحادیث السائرة اغوارا و انجادا فلا یسمع
فی حقه قول من خالف الحق و جنح الی الباطل عنادا و لدادا و رام بسبب استحواذ الزیغ و الین
ان یلحق به فسادا او کسادا بیست و یکم آنکه ابو موسی بعد نقل ارشاد احمد بضرب حدیث موجب
و حرب فرموده و هذا مع ثقة رجال اسناده حین شذ لفظه من الاحادیث المشاهیر امر
بالضرب علیه این ارشاد شریف و تبیین لطیف دلالت صریحه دارد برانکه تثبت و احتیاط و انتقاد
امام احمد در متن و اسناد آثار سرور انبیای امجاد صلوات الله و سلامه علیه و آله الی یوم التناد
بمرتبه رسیده که حدیثی که رجال آن همه معتبرین و ثقات معتمدین و اثبات اند بسبب شذوذ لفظ
آن از احادیث مشاهیر حکم اخراج آن از مسند معتمد خود فرموده پس قطعا و حتما و یقینا و جزما ثابت شد
که حدیث ولایت از شذوذ و ندرت و مخالفت احادیث دیگر محفوظ و مصون و بکمال اعتماد و
نهایت اعتبار موسوم و مقرونست بیست و دوم آنکه ابو موسی بعد عبارت سابقه گفته فکان دلیلا علی ما قلناه
و این عبارت بر مزید تاکید و توضیح دلالت صریح دارد برانکه حکم امام احمد بضرب این حدیث با وصف
ثقت رجال آن دلیل است برانکه امام احمد در احادیث مسند اسنادا و متنا احتیاط را بکار برده
و طریق تحقیق و تنقید متین و تمیز غث از سمین سپرده و غیر احادیث صحیحه در آن وارد ننموده
فثبت بحمد الله مرة بعد مرة و کرة بعد کرة ان حدیث الولایة المذکور فی المسند فی مقامات
عدیدة بطرق سدیدة حدیث صحیح محفوف بالنقد و الاحتیاط فی المتن و الاسناد و لا یتطرق الیه
طعن طاعن و لوم لائم و عذل عاذل و ان بالغ فی الجحود و المکابرة و العناد و الحمد لله علی
ما اوضح طریق السداد الرشاد و هرگاه این همه را دریافتی پس حال عبارت علامه عبد الوهاب سبکی
که در آن تشمیر ذیل جد و جهد تمام در ذکر جلائل فضائل احمد بن حنبل فرموده و قصب السبق در مدح
و تبجیل و وصف و تعظیم و تصحیح روایات و توثیق رجال آن نموده و از آن صحت این وجوه

بست

بست و دو بکمال ضوح ظاهر است باید شنید و بر مجازفت و تعسف مخاطب فطین برد و ابطال حدیث
چنین سند ممدوح و مقبول اکابر اساطین بست تحیر بدندان تاسف باید گزید علامه عبد الوهاب سبکی
در طبقات شافعیه کبری در ترجمه احمد بن حنبل بعد ذکر نبذی از فضائل و محامد او گفته قلت الف مسنده
و هو اصل من اصول هذه الامة قال الامام الحافظ ابو موسی محمد بن ابی بکر المدینی رضی الله عنه
هذا الکتاب یعنی مسند الامام ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی قدس الله روحه
اصل کبیر و مرجع وثیق لاصحاب الحدیث انتقی من حدیث کثیر و مسموعات وافرة فجعل اماما
و معتمدا و عند التنازع ملجأ و مستندا علی ما اخبرنا والدی و غیره رحمهما الله انا المبارک
بن عبد الجبار انا الحسین کتب الیهما من بغداد قال انا ابو اسحاق ابراهیم بن عمر بن احمد البرمکی
قراءة علیه انا ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن عمر بن بطة قراءة
علیه ثنا ابو حفص عمر بن محمد بن رجاء ثنا موسی بن حمدون البزار قال قال لنا حنبل بن
اسحاق جمعنا عمی یعنی الامام احمد لی و لصالح و لعبد الله و قرأ علینا المسند ما سمعه
منه یعنی تاما غیرنا و قال لنا ان هذا الکتاب قد جمعته و انتقیته من اکثر من سبعمائة
و خمسین الفا فما اختلف فیه المسلمون من حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم
فارجعوا الیه فان کان فیه و الا لیس بحجة و قال عبد الله بن احمد رح کتب ابی عشرة الف
الف حدیث لم یکتب سوادا فی بیاض الا حفظه و قال عبد الله ایضا قلت لابی لم کرهت
وضع الکتب و قد عملت المسند فقال عملت هذا الکتاب اماما اذا اختلف الناس فی سنة عن
رسول الله صلی الله علیه و سلم رجع الیه و قال ایضا اخرج ابی المسند من سبع مائة
الف حدیث قال ابو موسی المدینی و لم یخرج الا عمن ثبت عنده صدقه و دیانته دون من
طعن فی امانته ثم ذکر باسناده الی عبد الله بن الامام احمد رح قال سالت ابی عن عبد العزیز
بن ابان قال لم اخرج عنه فی المسند شیئا لما حدث بحدیث المواقیت ترکته قال ابو موسی فاما
الاحادیث المسند طر ان السمع من افواه الناس انها اربعون الفا الی ان قرأت علی ابی منصور

ابن رزق ببغداد قال انا ابو بکر الخطیب قال قال ابن المنادی لم یکن فی الدنیا احد اروی عن ابیه
منه یعنی عبد الله بن الامام احمد بن حنبل لانه سمع المسند وهو ثلاثون الفا والتفسیر وهو
مائة الف وعشرون الفا سمع منها ثلاثین الفا والباقی وجادة فلا ادری هذا الذی ذکر ابن
المنادی اراد به ما لا مکرر فیه او اراد غیره مع المکرر فیصح القولان جمیعا والاعتقاد علی قول
ابن المنادی دون غیره قال ولو وجدنا فراغا لعددناه ان شاء الله تعالی فاما عدد الصحابة
رضی الله عنهم فنحو من سبعمائة رجل قال ابو موسی ومن الدلیل علی ان ما اودعه الامام احمد
مسنده قد احتاط فیه اسنادا ومتنا ولم یورد فیه الا ما صح سنده ما اخبرنا ابو علی الحداد
قال انا ابو نعیم انا ابن الحصین وانا ابن المذهب قالا انا القطیعی ثنا عبد الله قال حدثنی ابی ثنا
محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی التیاح قال سمعت ابا زرعة یحدث عن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال یهلک امتی هذا الحی من قریش قالوا فما تامرنا یا رسول الله
قال لو ان الناس اعتزلوهم قال عبد الله قال لی ابی فی مرضه الذی مات فیه اضرب علی
هذا الحدیث فانه خلاف الاحادیث عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی قوله صلی الله علیه وسلم
اسمعوا واطیعوا وهذا مع ثقة رجال اسناده حین شذ لفظه من الاحادیث المشاهیر
امر بالضرب علیه فکان دلیلا علی ما قلناه از این عبارت کالشمس فی رابعة النهار واضح است که این مسند
معتمد و این تالیف مستند در کمال فضل و جلالت و اعتبار و اعتماد است و همه احادیثش قابل حجیت
و موصوف بصحت است که خود سبکی آنرا اصلی از اصول امت مرحومه گفته و ابو موسی مدینی نقل کرده
که او این مسند را اصل کبیر و مرجع وثیق برای اصحاب حدیث گفته و ارشاد نموده که امام احمد آنرا از احادیث
متکاثره و مسموعات وافره منتخب فرموده و برای راغبین و مقتدین امام معتمد و برای تنازع متنازعین ملجا
و مستند گردانیده و استدلالا علی هذا المقال باسناد ثقات رجال نقل کرده که برادر زاده امام محدث حنبل
روایت فرموده که امام احمد با او و اولاد خود گفت که این مسند را از زیاده از هفت لکهه و پنجاه هزار حدیث بر
گزیده ام پس آنچه مسلمین در آن نزاع کنند باین مسند رجوع آرند اگر در آن یابند پس حجت است والا حجت نیست

پسر امام احمد آورده که هرگاه او به پدر بزرگوار خود عرض داشت که با وصف کراهت طبع شریف از تصنیف
چرا بتصنیف مسند پرداختند در جواب فرمود که این مسند را امام و پیشوای خلائق گردانیده ام که هرگاه
اختلاف ورزند بسوی آن رجوع آورده حجت شود و نیز ابو موسی افاده کرده که امام احمد درین مسند روایت نکرده مگر
از کسیکه صدق و دیانت او بثبوت پیوسته و از روایات کسانیکه در امانت ایشان طعن کرده اند دست
بر داشته و برین دعوی قول پسر امام احمد را سند آورده که او پرسید پدرش را از حال عبد العزیز بن ابان
او در جواب گفت که چون او حدیث مواقیت روایت کرده ازین جهت روایتی ازو اخراج نکردم و نیز
ابو موسی افاده کرده که امام احمد در متون و اسانید مسند احتیاط بکار برده و در آن غیر احادیث صحیحة السند
وارد نساخته و استدلال کرده برین دعوی بآنچه حاصلش آنست که امام احمد باین مرتبه قید تحقیق و احتیاط
بعمل آورده که بعضی از احادیث را با وصف آنکه اسنادش موثوق داشت و رجالش همه ثقه و عادل بودند لیکن
چون آنرا با احادیث شهیره مخالف یافت از مسند خود بیرون ساخت و تا وقت وفات که اجزای آن بپایه
دست از تهذیب و اصلاح این مسند بر نداشت پس هرگاه امام احمد حنبل مسند خود را مرجع و معتبر
نموده باشد و امامی گردانیده که اگر مردم در سنتی از سنن جناب سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم
اختلاف کنند بآن رجوع کرده باشند و هرگاه مسلمین اختلاف کنند در حدیث رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم بسوی مسندش رجوع کنند اگر در آن یابند حجت است والا حجت نیست باز حدیثی که در آن مسند است
در مقابله اهل حق باطل گفتن و آنرا مردود ساختن باجرای عجیب است که هوش از سر عقلا می رباید
و مخفی نماند که علامه سبکی که تسمیه فرقه در مدح و ثنا و وصف و اطرای مسند احمد و اثبات صحت
احادیث آن نموده از اکابر محققین و اجله منقدین قوم است ابو بکر بن احمد الاسدی الشهیر بابن قاضی
شهبه در طبقات شافعیه گفته عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی بن علی بن تمام بن یوسف
بن موسی بن تمام العلامة قاضی القضاة تاج الدین ابو نصر بن الشیخ الامام شیخ الاسلام
تقی الدین ابی الحسن الانصاری الخزرجی السبکی مولده بالقاهرة سنة سبع بتقدیم السین
وعشرین وسبعمائة وقیل سنة ثمان وحضر وسمع بمصر من جماعة ثم قدم دمشق مع

ص ۱۰۱ الطبقة السادسة والعشرون

علامه سبکی ... مسند ... سبکی شافعی

والده في جمادى الآخرة سنة تسع وثلاثين وسمع بها من جماعة واشتغل على والده وعلى غيره وقرأ على الحافظ شهاب الدين المزي ولازم الذهبي وتخرج به وطلب بنفسه ودأب قال الحافظ شهاب الدين بن حجي اخبرني ان الشيخ شمس الدين بن النقيب اجازه بالافتاء والتدريس ولما مات ابن النقيب كان عمر القاضي تاج الدين ثمانية عشر سنة وافتى ودرس وحدث وصنف واشتغل وناب عن ابيه بعد وفاة اخيه القاضي الحسين ثم استقل بالقضاء بسؤال والده في شهر ربيع الاول سنة ست وخمسين ثم عزل مدة لطيفة ثم اعيد ثم عزل باخيه بهاء الدين وتوجه الى مصر على وظائف اخيه ثم عاد الى القضاء على حاله وولي الخطابة بعد وفاة ابن جملة ثم عزل وحصل له محنة شديدة وسجن بالقلعة نحو ثمانين يوما ثم عاد الى القضاء وقد درس بمصر والشام بمدارس كبار العزيزية والعادلية الكبرى والغزالية والعذراوية والشاميتين والناصرية والامينية ومشيخة دار الحديث الاشرفية وتدريس الشافعي بمصر والشيخونية والميعاد بالجامع الطولوني وغير ذلك وقد ذكره الذهبي في المعجم المختص واثنى عليه قال ابن كثير جرى عليه من المحن والشدائد ما لم يجر على قاض قبله وحصل له من المناصب ما لم يحصل لاحد قبله قال الحافظ شهاب الدين ابن حجي خرج له ابن سعد مشيخة ومات قبل تكميلها وحصل فنونا من العلم من الفقه والاصول وكان ماهرا فيه والحديث والادب وبرع وشارك في العربية وكان له يد في النظم والنثر جيد البديهة ذا بلاغة وطلاقة لسان وجرأة جنان وذكاء مفرط وذهن وقاد وكان له قدرة على المناظرة صنف تصانيف عديدة في فنون على صغر سنه وكثرة اشغاله قرئت عليه وانتشرت في حياته وبعد موته قال وانتهت اليه رياسة القضاء والمناصب بالشام وحصلت له محنة بسبب القضاء واوذي فصبر وسجن فثبت وعقدت له مجالس فابان عن شجاعة وافحم خصومه مع تواطئهم عليه ثم عاد الى مرتبته وعفا وصفح عمن قام عليه وكان سيدا جوادا كريما مهيبا يخضع له ارباب المناصب من القضاة وغيرهم توفي شهيدا بالطاعون في ذي الحجة

سنة احدى وسبعين وسبعمائة خطب يوم الجمعة وطعن ليلة السبت رابعه ومات ليلة الثلثاء ودفن بتربتهم بالسفح عن اربع واربعين سنة ومن تصانيفه شرح مختصر ابن الحاجب في مجلدين سماه رفع الحاجب عن مختصر ابن حاجب وشرح المنهاج البيضاوي وكان والده قد بدأ فيه فكتب منه قطعة يسيرة فبنى عليها ولده والقواعد المشتملة على الاشباه والنظائر وطبقات الفقهاء الكبرى في ثلثة اجزاء فيه غرائب وعجائب والطبقات الوسطى مجلد ضخم والطبقات الصغرى مجلد لطيف والترشيح في اختيارات والده وفيه قواعد عربية وهو اسلوب غريب والتوشيح على التنبيه والتصحيح والمنهاج وجمع مختصرا في الاصول سماه جمع الجوامع وكتب عليه كتابا سماه منع الموانع و جلب حلب جواب اسئلة سالة عنها الاذرعي وغير ذلك وا احمد بن علي المعروف بابن حجر العسقلاني در درر كامنه گفته عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي بن علي بن تمام السبكي ابو نصر تاج الدين بن تقي الدين ولد سنة ٧٢٧ واجاز له ابن الشحنة ويونس الدبوسي سمع على يحيى بن المصري وعبد المحسن الصابوني وابن سيد الناس وصالح بن مختار وعبد القادر بن الملوك وغيرهم ثم قدم مع والده دمشق سنة ٣٩ فسمع بها من زينب بنت الكمال وابن ابي اليسر وغيرهما وقرأ بنفسه على المزي ولازم الذهبي وتخرج بتقي الدين بن رافع وامعن في طلب الحديث وكتب الاجزاء والطباق مع ملازمة الاشتغال بالفقه والاصول والعربية حتى مهر وهو شاب وخرج له ابن سعد مشيخة وحدث بها واجاد في الخط والنظم والنثر وشرح مختصر ابن حاجب ومنهاج البيضاوي وعمل في الفقه التوشيح والترشيح ولخص في الاصول جمع الجوامع وعمل عليه منع الموانع وعمل القواعد المشتملة على الاشباه والنظائر وكان ذا بلاغة وطلاقة لسان عارفا بالامور وانتشرت تصانيفه في حياته ورزق فيها السعد وعمل الطبقات الكبرى والوسطى والصغرى وكان جيد البديهة طلق اللسان اذن له ابن النقيب بالافتاء والتدريس ودرس في غالب مدارس دمشق وناب عن ابيه في الحكم ثم استقل به باختيار ابيه وولي دار الحديث الاشرفية بتعيين ابيه وولي توقيع الدست في سنة ٥٣ وولي خطابة الجامع وانتهت اليه رياسة القضاء والمناصب بالشام وحصل له بسبب القضاء محنة شديدة مرة بعد مرة

اي المنسوب الى البيضاوي ١٢

وهو مع ذلك فى غاية الثبات ولما عاد الى منصبه صفح عن كل من اساء اليه وكان جوادا مهيبا قال الشيخ شهاب الدين بن حجى اخبرنى ان الشيخ شمس الدين ابن النقيب اجاز له بالافتاء والتدريس ولم يكمل العشرين كان عمره لما مات ابن النقيب كان ثمانية عشر عاما واول ما ناب فى الحكم بعد وفاة اخيه حسين قال وقد صنف تصانيف كثيرة جدا على صغر سنه وقرئت عليه وانتشرت فى حياته وبعد موته وقال ابن كثير جرى عليه من المحن والشدائد ما لم يجر على قاض قبله وحصل له من المناصب والرياسة ما لم يحصل لاحد قبله وانتهت اليه الرياسة بالشام وابان فى ايام محنته عن شجاعة وقوة على المناظرة حتى افحم خصومه مع كثرتهم ثم لما عاد عفا وصفح عمن قام عليه وكان كريما مهيبا ومات فى سابع ذى الحجة سنة ۷۷۱ وخطب يوم الجمعة فطعن ليلة السبت ومات ليلة الثلثاء آه ونيز بايد دانست كه ابو موسى مديني كه از وى سبكي فضائل و محامد مسند احمد بن حنبل و صحت احاديث آن نقل كرده از اعاظم اساطين معتمدين و افاخم ائمه معتبرين سنيه است محمد بن احمد ذهبى در عبر در وقائع سنه احدى و ثمانين و خمسمائة گفته ابو موسى المدينى محمد بن ابى بكر عمر بن احمد الحافظ صاحب التصانيف وله ثمانون سنة سمع من غانم البرجى و جماعة من اصحاب ابى نعيم و لم يخلف بعده مثله مات فى جمادى الاولى و كان مع براعته فى الحفظ والرجال صاحب ورع و عبادة وجلالة وتقى و عبد الوهاب بن على سبكى در طبقات شافعيه كبرى گفته محمد بن عمر بن احمد بن عمر بن محمد بن ابى عيسى الحافظ ابو موسى المدينى الاصبهانى صاحب التصانيف ولد فى ذى القعدة سنة احدى وخمسمائة وسمع حضورا فى سنة ثلاث باعتناء والده من ابى سعد محمد بن محمد المطرز المطرزى تلك السنة وسمع ايضا من ابى منصور محمد بن عبد الله بن مندويه الشروطى وغانم البرجى وابى على الحداد وابى الفضل محمد بن طاهر الحافظ وابى القاسم اسمعيل بن محمد بن الفضل الحافظ وبه تخرج وهبة الله بن الحصين و فاطمة الجوزدانية وابى العز بن كادش وخلق كثير ببلده و ببغداد و همدان روى عنه الحافظ ابو بكر بن محمد بن موسى الحازمى والحافظ عبد الغنى والحافظ عبد القادر الرهاوى والحافظ محمد بن مكى و الحسن بن ابى

ثم التشديد ... ۱۲ اتحاف ... باصبهان ... ۱۲ اتحاف

معشر الاصبهانى والناصح بن الحنبلى وخلق كثير ومن مصنفاته الكتاب المشهور فى تتمة معرفة الصحابة الذى ذيل به على ابى نعيم وكتاب الاخبار الطوالات مجلد وكتاب تتمة الغريبين وكتاب اللطائف فى المعارف وكتاب الوظائف وكتاب عوالى التابعين وغير ذلك وعرض من حفظه كتاب علوم الحديث للحاكم على اسمعيل الحافظ قال ابن الدبيثى عاش حتى صار اوحد وقته وشيخ زمانه اسنادا وحفظا وقال ابن النجار انتشر علمه فى الآفاق وكتب عنه الحفاظ واجتمع له ما لم يجتمع لغيره من الحفظ والعلم والثقة والاتقان والدين والصلاح وسداد الطريقة وصحة الضبط والنقل وحسن التصانيف قال وتفقه على ابى عبد الله الحسن بن العباس الرستمى قال وهو فى النحو واللغة قال وسمعت ابا عبد الله بن حامد باش يقول كان الحافظ ابو موسى كوتاه يقول ابو موسى كنز مخفى وقال الحافظ عبد القادر الرهاوى حصل من المسموعات باصبهان خاصة ما لم يتحصل لاحد فى زمانه وانضم الى كثرة مسموعاته الحفظ والاتقان قال وتعففه الذى لم نره لاحد من حفاظ الحديث فى زماننا له شئ يسير يتبرح به وينفق منه ولا يقبل من احد شيئا قط وقال الحسين بن نعمان البادى كنت فى مدينة الحاذ فجاءنى رجل فسألنى عن رؤيا قال رايت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم توفى فقلت هذه رؤية الكبار ان صدقت رؤياك يموت امام لا نظير له فى زمانه فان هذا المنام رئى حالة وفاة الشافعى والثورى واحمد بن حنبل قال فما امسينا حتى جاءنا الخبر بوفاة الحافظ ابى موسى وعن عبد الله بن محمد الخجندى لما مات ابو موسى لم يكادوا يفرغون حتى جاء مطر عظيم فى الحر الشديد وكان الماء قليلا باصبهان قال وكان الحافظ ابو موسى قد ذكر فى آخر املاء املاه انه متى مات فى كل امة من له منزلة عند الله رفيعة بعث الله له سحابا يوم موته علامة للمغفرة له ولمن صلى عليه فوقع له ذلك عند موته كما كان حدث فى حياته توفى باصبهان يوم الاربعاء منتصف النهار تاسع جمادى الاولى سنة احدى وثمانين وخمسمائة ودفن بالمصلى خلف تكرار الجامع قال ابو البركات محمد بن محمود الرويدينى صنفت الائمة فى مناقبه تصانيف كثيرة

بضم المعجمة آخره وتوالى بالواو يه لقب ۱۲ اتحاف

و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیہ گفتہ ابو موسی محمد بن عمر بن
احمد المدینی الاصبہانی الامام الحافظ ولد لیلة الاربعاء تاسع عشر ذی القعدة سنة احدی
و خمسمائة و تخرج بالامام اسمعیل بن محمد التیمی و اخذ عنه المذهب و علوم الحدیث و سمع
من خلائق کثیرین و صنف التصانیف المشهورة النافعة و کان ورعا زاهدا متواضعا متعففا
عما فی ایدی الناس لا یقبل لاحد شیئا قط مع الهرب من الناس قال ابن الدبیثی و عاش حتی صار اوحد وقته
و شیخ زمانه توفی منتصف یوم الاربعاء تاسع جمادی الاولی سنة احدی و ثمانین و خمسمائة
ذکره فی العبر قال و لم یخلف بعده مثله و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات شافعیه
گفته محمد بن عمر بن احمد بن عمر بن محمد الحافظ الکبیر ابو موسی المدینی الاصبهانی احد الاعلام
ولد فی ذی القعدة سنة احدی و خمسمائة و تخرج بالامام اسمعیل بن محمد التیمی و اخذ عنه
المذهب و علوم الحدیث و سمع الکثیر و صنف التصانیف الملیحة المفیدة المشهورة منها تتمة معرفة
الصحابة ذیل به علی کتاب ابی نعیم الحافظ و کتاب تتمة الغریبین و کتاب عوالی التابعین
و غیر ذلک و کان حافظا واسع الدائرة جم العلوم قال ابو سعد السمعانی کتبت عنه و سمعت منه
و هو ثقة صدوق و قال ابن الدبیثی بالمثلثة عاش حتی صار اوحد وقته و شیخ زمانه اسنادا
و حفظا روی عنه جماعة کثیرون منهم الحفاظ الاربعة ابو بکر الحازمی و عبد الغنی المقدسی و به
تخرج و انتفع و عبد القادر الرهاوی و محمد بن مکی توفی فی جمادی الاخرة سنة احدی و ثمانین
و خمسمائة و قد افردت ترجمته بالتصنیف **بست و سوم** آنکه فاضل عمر بن محمد عارف النهروانی
مولدا و المدنی مسکنا در رسالہ مناقب احمد بن حنبل که بعد ختم مسند احمد بن حنبل در سنه ثلث و ستین بعد المائة
و الالف تصنیف فرموده و رسالہ مذکوره از بعض افاضل سنیه عاریة گرفتم میفرماید قال ابن عساکر اما
فان حدیث المصطفی صلی الله علیه و سلم به یعرف سبل الاسلام و الهدی و یبنی علیه کثیر من الاحکام
و یوخذ منه معرفة الحلال و الحرام و قد دون جماعة من الائمة ما وقع الیهم من حدیثه فکان
اکبر الکتب التی جمعت فیه هو المسند العظیم الشان و القدر مسند الامام احمد و هو کتاب نفیس

یرغب فی سماعه و تحصیله و یرحل الیه اذ کان مصنفه الامام احمد المقدم فی معرفة هذا الشان
و الکتاب کبیر القدر و الحجم مشهور عند ارباب العلم یبلغ احادیثه ثلثین الفا سوی المعاد و سوی
ما الحق به ابنه عبد الله من عوالی الاسناد و کان مقصود الامام فی جمعه ان یرجع الیه فی
الاعتبار من بلغه او رواه ازین عبارت ظاهرست که حسب ارشاد ابن عساکر اکبر کتبی که از اکابر اعلام
که جمع کرده شده در حدیث جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که شناخته می‌شود بآن سبل اسلام
و هدی و بنا کرده می‌شود بران اکثر احکام و گرفته می‌شود ازان معرفت حلال و حرام مسند عظیم الشان و القدر
مسند امام احمد جمیل الفخر است و آن کتاب نفیس است که رغبت کرده می‌شود در سماع آن و تحصیل آن و رحلت
کرده می‌شود بسوی آن نیز اکه مصنف آن امام احمد مقدم است در معرفت این شان و این کتاب کبیر القدر و الحجم است
و مقصود امام احمد در جمع این مسند آن بود که رجوع نماید بسوی آن در اعتبار کسی که این مسند باو بارسد یا روایت
کند آن کس این مسند را پس این عبارت سراپا رشاقت بوجوه عدیده دلالت بر کمال مدح و ثنا و
تبجیل و تکریم این مسند عظیم الشان و القدر و سفر فخیم المرتبة و الفخر و نهایت عظمت و جلالت و اعتماد و
اعتبار اخبار و آثار این مسند کبیر المقدار دارد فهذه الوجوه الظواهر من المدح الزاهر و الثناء الباهر
من الجهبذ الحائز لجلائل المفاخر الجامع الحاشد لعقائل المآثر قدوة نحاریر النقاد المسلم عند
الاصاغر و الاکابر العلامة ابن عساکر بمنزلة جنود عساکر لهزم جیشات اباطیل کل منکر
مکابر او حدة سیوف بواتر لجز اشلاء کل حاقد قاصر او عدة مطارق لحطم راس کل معاند
خاسر و الله نعم الموفق الناصر **بست و چهارم** آنکه نیز فاضل عارف عمر بن محمد عارف در رسالہ
مناقب احمد بن حنبل المستغنی عن وصف الواصف بعد عبارت سابقه گفته قال ابن الجوزی صح عند
الامام احمد من الاحادیث سبع مائة الف و خمسین الفا و المراد بهذه الاعداد الطرق لا المتون
اخرج منها مسنده المشهور الذی تلقته الامة بالقبول و التکریم و جعلوه حجة یرجع الیه و یعول
عند الاختلاف علیه قال حنبل بن اسحاق جمعنا عمی لی و لصالح و لعبد الله و قرأ علینا المسند
و ما سمعه منه تاما غیرنا ثم قال لنا هذا الکتاب قد جمعته و انتخبته من اکثر من سبع

مائة الف و خمسين الفا فما اختلف المسلمون فيه من حديث رسول الله فارجعوا اليه فان وجدتموه
فيه فذاك والا فليس بحجة وكان يكره وضع الكتب فقيل له في ذلك فقال قد عملت هذا المسند
اماما اذا اختلف الناس في سنة من سنن رسول الله رجعوا اليه ازین عبارت بوجوه عدیده نهایت
اعتماد و اعتبار روایات و آثار مسند عظيم الشان والفخار حسب افاده ابن الجوزی مقتدای ائمه احبار بهم بدا
و آشکارست اول آنکه ابن الجوزی افاده فرموده که صحیح شد نزد امام احمد سبعمائة الف و خمسين الف
که اخراج کرده احمد ازان مسند خود را و این نص واضح است برآنکه مسند مخرج ست از احادیث صحیحه فالطعن
على رواية من الاوهام الفضيحة والوساوس القبيحة دوم آنکه تصریح فرموده که این مسند مشهور ست که تلقی
کرده است امت آن را بقبول و تکریم فثبت ان حديث الولاية مما تلقته الامة بالقبول والتكريم
واحلته محل الاجلال والتفخيم فالمكذب له والراد عليه معاند مليم تابع لتخبط الغرور
الوجيم سوم آنکه تصریح کرده باینکه امت این مسند را حجت گردانیده فظهر ان حديث الولاية حجة
وبرهان لا يتلو اساسه نوازغ مبطل خوان چهارم آنکه تصریح کرده که رجوع کرده می شود باین مسند
و تعویل کرده می شود وقت اختلاف بران فثبت ان حديث الولاية مما هو مرجوع اليه و
عند الاختلاف والتشاجر و ظهور الشقاق والتناكر يعتمد و يعول عليه و عند تشتت الآراء
وتبدد الاهواء يركن و يسكن اليه پنجم آنکه ارشاد امام احمد حنبل را در باره جمع این کتاب
و حکم برجوع آن بوقت اختلاف مسلمين در حديث جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله الاطياب
واعتماد و اعتبار برای احتجاج و استدلال باین ارشاد و جدا در نفی حجیت آنچه از وی مفقود است
فقدان نقل فرموده حجیت آن بوجوه عدیده ظاهر نموده ششم آنکه فضل امام احمد بر امام بودن
این مسند و امر برجوع سوی آن وقت اختلاف ناس که مفید مدح و ثنای بیقیاس و مزیل مرض ارتیاب
و وسواس ست نقل نموده ختم کلام بر این فرموده فی كل ذلك كفاية لاهل الدراية و نیز باید دانست که ابن الجوزی کتاب
موضوعات که بعنایت غلو گفته قوتی بر آیت حدیثا خارجا عن دواوين الاسلام كالموطا ومسند احمد
والصحيحين وسنن ابي داود والترمذي ونحوها فانظر فيه فان كان له نظير في الصحاح والحسان

فرتب امره وان لم تجد به فرايته يباين الاصول فتأمل رجال اسناده واعتبر احوالهم
من كتابنا المسمى بالضعفاء والمتروكين فانك تعرف وجه القدح فيه ازین عبارت ظاهرست
که مسند احمد بن حنبل از دواوین اسلام مثل موطا و صحیحین و سنن ابی داود و ترمذی و امثال آن
مستحق غایت تبجیل و اکرام و مستوجب نهایت اجلال و اعظام ست و حدیثی که دران موجود باشد
محتاج بتحقیق و نظر و تامل و فکر نیست و فيه كفاية للمكتفي وشفاء للمشتفي پس حکم ببطلان حدیث
ولایت که در مسند احمد بطرق عدیده موجود و در صحیح ترمذی هم مسطور بمرتبه باطل و شنیع و قبیح
و فظیع ست که نزد ابن الجوزی که مفرط في الحكم بالوضع على الاحاديث والاخبار بتصریح محققین
کبار و منقدین احبار ست نیز مردود و نامقبول و هذر نامعقول ست فمن خالف حكم ابن الجوزي
في هذا الباب فقد ارتكب غير الجائز وجاز عن الحق ونكص عن الصواب وحاز اسباب الطعن
واللوم والعذل والعتاب من المحققين الاطياب الجهابذة الانجاب وجلب على نفسه فاحش
الثلب والمعاب والله ولي التوفيق واليه المرجع والمآب و مخفی نماند که ابن الجوزی که صحت روایات مسند
احمد بن حنبل و اعتماد و اعتبار و جلالت و فخار آن حسب نقل عمر بن محمد عارف ثابت کرده و در کتاب موضوعات
آنرا قرین موطا گردانیده بلکه بر صحیحین و صحاح سنن ابی داود و ترمذی قدم تر گذاشته و در اعتماد و اعتبار
همه را در یک سلک کشیده از اکابر محققین و اجله منقدین قوم ست بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اند
ابن روزبهان و ابن تیمیه مصنف صواعق و صاحب صواقع خود مخاطب بحکم ابن الجوزی بوضع احادیث
فضیلت جناب سید الوصیین علیه سلام رب العالمین جا بجا تمسک نموده اند و هفوات او را حرز جان
و حلی نفیس انگاشته بکمال رغبت و خواهش نگاشته بزعم خود بابطال فضائل علویه پرداخته نفوس
اهل نحله خود را از اشکالات اهل حق رهاساخته اند و رشته انصاف و تامل را گسسته باعتماد بر هذیان آن
اسوه اهل عدوان و بهتان بفراغ بالی هر چه تمامتر نشسته اند پس چه قسم ممکن ست که بعد این همه
اطاعت و انقیاد و تقلید آن عصبیت نهاد از حکم او در باره مدح مسند احمد سر باز زنند و مقابله
اهل حق در قبول افادات او و کلام آغاز کنند که خود بذکر کلمات او تیشه بر پای خود زده اند و بدست

خویش آتش در خرمن خویش زدہ راہ قبل و قال خود زدہ ابواب چارہ از چار سو مسدود و حمایت حمات خود مردود کردہ اند فہل بعد تلک الجسادۃ من عذر مسموع او کلام بالحجۃ مشفوع او بعد ہذہ الفضائح عثرتہم تقال و ہل بعد ما اوقعوا الحریق ببیوتہم من ماء یطفی و یبرد او بعد ذلک الا الحجاج و الایغال فی الضلال من ہاد یہدی و یسدد و ہل بعد الاشفاء علی الموت من دواء و ہل بعد الادناف و الانصار من شفاء لا واللہ بل العطار والی السماء او غاصوا فی الغبراء لما وجدوا من حیلۃ و لما الفوا من وسیلۃ و لما صادفوا خلاصا و لما وافوا مناصا فلیس لہم بعد ذلک الا الغرق و الحرق و المضض و الشرق و للہ الحمد حمدا جمیلا حیث اخزاہم فی الدنیا و لعذاب الآخرۃ اشد و ابقی بالجملہ اکابر قوم خلفا عن سلف بتعظیم و تبجیل ابن الجوزی می پردازند و با فادات و تحقیقات او متشبث می شوند و او را بکمال مرتبہ جلالت و عظمت تحقیق و تنقید می ستانند بنگر فاضل نحریر و عالم کبیر حنفیہ ابو المؤید خوارزمی کہ از اکابر محققین و معتمدین قوم است بتکلف و تصنع تمام بہارت امام اعظم در علم حدیث بتالیف مسند ثابت ساختہ و در حقیقت مبنی عظیم بر حضرات حنفیہ باظہار فضیلت امام ایشان گذاشتہ در مقام حمایت امام اعظم در آمدہ و جرح جارحین امام را کالمعدوم انگاشتہ در استدلال بر بنی نحو تحقیق و تنقید ابن الجوزی دست انداختہ و بغرض ابطال جرح و تصحیح مطلوب خویش بر تنبیش او دقیقہ فرو نگذاشتہ یعنی او را امام و پیشوای ائمہ تحقیق و تنقید ساختہ و قول او را بر تقدیم تعدیل بر جرح عین حق و صواب انگاشتہ چنانچہ در اوائل جامع مسانید ابی حنیفہ گفتہ والدلیل علی ما ذکرنا ان التعدیل یترجح علی الجرح یجعل الجرح کان لم یکن و قد ذکر ذلک امام ائمۃ التحقیق ابن الجوزی فی کتاب التحقیق فی احادیث التعلیق فی مواضع منہ فقال فی حدیث المضمضۃ و الاستنشاق الذی یرویہ جابر الجعفی عن عطاء عن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ و سلم انہ قال المضمضۃ و الاستنشاق من الوضوء الذی لا یتم الوضوء الا بہما فان قال الخصم یعنی الشافعی رح فانہ یرویہا سنۃ فیہ جابر الجعفی قد کذبہ ایوب السختیانی و زائدۃ قلنا قد وثقہ سفیان الثوری و شعبۃ و کفی بہما و محمد بن ابراہیم الصنعانی

الموصوف بابن الوزیر در روض باسم گفتہ و منہا انہ قد ثبت بالتواتر ان الحافظ ابن الجوزی من ائمۃ الحنابلۃ و لیس فی ذلک نزاع و لا شک ان تصانیفہ فی المواعظ و توالیفہ فی الرقائق مدارس فضلائہم و تحفۃ علمائہم فیہا یتواعظون و یخطبون و علیہا فی جمیع احوالہم یعتمدون و قد ذکر ابن الجوزی فی کتبہ ہذہ ما یقتضی نزاہتہم عن ہذہ العقیدۃ و انا اورد من کلامہ فی ذلک ما یشہد بصحۃ ما ذکرتہ من ذلک قولہ فی کتاب المدہش فی قولہ تعالی ہو الاول و الآخر قال ابن الجوزی اول بلا مبتدأ آخر بلا منتہی الخ و ابن حجر مکی در صواعق محرقہ بعد ذکر حدیث انا مدینۃ العلم گفتہ و قد اضطرب الناس فی ہذا الحدیث فجماعۃ منہم ابن الجوزی و النووی و ناہیک بہما معرفۃ بالحدیث و طرقہ الخ و کمال الدین بن فخر الدین جہرمی در براہین قاطعہ کہ ترجمہ صواعق محرقہ است بعد ذکر ترجمہ این حدیث گفتہ مصنف گوید علما را درین حدیث اضطراب و تحیری ست جماعتی کہ از ان جملہ ابن جوزی و امام نووی ست رحمہما اللہ بر آنند کہ این حدیث موضوع ست و کافیست ترا معرفت ابن جوزی و امام نووی در حدیث و در طرق آن الخ و مخاطب در باب ہمین امامت در مطاعن گفتہ حدیث پنجم روایت جابر ان النبی صلی اللہ علیہ و سلم قال انا مدینۃ العلم و علی بابہا این خبر نیز مطعون ست قال یحیی بن معین لا اصل لہ و قال البخاری انہ منکر و لیس لہ وجہ صحیح قال الترمذی انہ منکر و غریب و ذکرہ ابن الجوزی فی الموضوعات و نصر اللہ کابلی در صواقع گفتہ و دعوی اہل البصرۃ علی مغیرۃ کما ذکرہ ابن جریر الطبری و الامام البخاری و الحافظ عماد الدین بن الکثیر و الحافظ جمال الدین ابو الفرج ابن الجوزی و الشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخہم ہو ان مغیرۃ کان امیر البصرۃ و کان الناس یقلونہ فاخذوا علیہ الشہود انہ زنا بامرأۃ یقال لہا ام جمیل و کتبوا بذلک الی عمر الخ و خود شاہ صاحب در باب مطاعن میفرمایند ابن جریر طبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ عماد الدین ابن اثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی و شیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی و دیگر موثقین ثقات نقل کردہ اند کہ مغیرہ بن شعبہ امیر بصرہ بود و مردم بصرہ با او

بد بودند و می‌خواستند که او را عزل کنانند بروی تهمت زنا بر بستند الخ و ابن روزبهان بجواب علامه حلی
علیه الرحمه جائیکه آنجناب حدیث نور نقل فرموده میگوید اقول ذکر ابن الجوزی هذا الحدیث فی الموضوعات
من طریقین و قال هذا حدیث موضوع علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و المتهم به فی الطریق
الاول محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین کذاب و قال الدارقطنی متروک و فی الطریق
الثانی المتهم به جعفر بن احمد و کان رافضیا و ابن تیمیه که اکابر قوم او را بمزید جبار بشیخ الاسلام ستایند و
قصب السبق در کمال تبجیل و تعظیم و نهایت تفخیم و تکریم او می‌ربایند در منهاج السنه جابجا بحکم ابن الجوزی
در رد احادیث فضائل جناب امیر علیه السلام متمسک گردیده از انجمله بجواب حدیث انت اخی و وصیی
و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی گفته قال ابو الفرج ابن الجوزی فی کتاب الموضوعات لما روی
هذا الحدیث من طریق ابی حاتم البستی الخ و نیز ابن تیمیه بجواب حدیث من احب ان یتمسک بالقصبة الیاقوت
التی خلقها الله بیده ثم قال لها کونی فکانت فلیتول علی بن ابی طالب من بعدی گفته و الحدیث الثانی
ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و بین انه موضوع و نیز ابن تیمیه در منهاج گفته و اعلم انه ثم احادیث
اخر لم یذکرها هذا الرافضی لو کانت صحیحة لدلت علی مقصوده و فیها ما هو ادل من بعض ما ذکره
لکنها کلها کذب و الناس قد وضعوا احادیث مکذوبة فی فضل ابی بکر و عمر و عثمان و علی و معویة و غیرهم
لکن المکذوب فی فضل علی اکثر لان الشیعة اجرأ علی الکذب من النواصب قال ابو الفرج
ابن الجوزی فضائل علی الصحیحة کثیرة غیر ان الرافضة لم تقنع فوضعت له ما یضع لا ما یرفع و حوشیت
من الاحتیاج الی الباطل الخ و بعد این ابن تیمیه احادیث عدیده نقل کرده و باقوال ابن الجوزی
در اثبات وضع آن استناد نموده و یافعی براءت احمد بن حنبل از قول بحرف و صوت که حنابله بآن
قائل گردیده اند از قول ابن الجوزی ثابت کرده و او را بوصف امام ستوده چنانچه در مرآة الجنان بترجمه
ابو زکریا یحیی ابن الخیر یمنی گفته اما ما ذکرت من کون الامام احمد و المتقدمین من اصحابه
براء مما ادعاه المتاخرون منهم ممن نص علی ذلک بعض الحنابلة و هو الامام ابو الفرج
ابن الجوزی حتی ذکر انهم صاروا وصمة علی المذهب باعتقادهم الذی یتوهم غیرهم انه

مذهب

مدائح ابن الجوزی از تاریخ مسند احمد
احتجاج ابن روزبهان و ابن تیمیه بموضوعات ابن الجوزی
احتجاج ابن تیمیه در منهاج باقوال ابن الجوزی
احتجاج یافعی بقول ابن الجوزی در مرآة الجنان

مذاهب احمد و مولوی حیدر علی ابن جوزی را بوصف سند المحدثین و المنقدین مفتخر ساخته و او را از ائمه
معتمدین حدیث دانسته و قرین احمد بن حنبل گردانیده چنانچه در ازالة الغین میگوید بالجمله اگر حجة الاسلام غزالی
چنان میگوید امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیث اند صریح تکفیر یزید می‌کنند
و نیز در ذکر لاعنین و مکفرین یزید گفته و از انجمله سند المحدثین و المنقدین ابو الفرج بن جوزی است انتهی و
فاضل رشید تصریح کرده که ابن الجوزی از ائمه محدثین و از ائمه دین و قدمای معتمدین اهل سنت است چنانچه در
بعض مقامات ایضاح گفته ای ناظران فهم قویم و ماهر حدیث و ای ماهران فهم قدیم و حدیث براخی در این
مقام اندکی تامل را کار فرمایند تا دریافت نمایند که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن جوزی
و سبطاو و قاضی ابو یعلی و حماد بن علقمه و سید جلال الحق و الدین بخاری و ملک العلماء شهاب الدین
بن عمر دولت آبادی و علامه سعد الملة و الدین تفتازانی و غیرهم که مصرح بکفر و لعن مطرود و معهود بوده‌اند از
عوام اهل سنت و جاهل بحال مسلک خود قریب العهد مخاطب شامخ المجد بوده‌اند یا از ائمه دین و قدمای
معتمدین نزد اهل سنت و جماعت انتهی و ابن خلکان ابن الجوزی را بمدائح و مناقب عظیمه و فضائل علیه
ستوده و تصریح کرده که او علامه عصر و امام وقت خود در حدیث و صناعت وعظ بوده و محاسن او
بسیار است که تطویل شرح آن چنانچه در وفیات الاعیان گفته ابو الفرج عبد الرحمن بن ابی الحسن
علی بن محمد بن علی بن عبید الله بن عبد الله بن حمادی بن احمد بن محمد بن جعفر الجوزی
بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم
بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و بقیة النسب معروف القرشی التیمی البکری البغدادی
الفقیه الحنبلی الواعظ الملقب جمال الدین الحافظ کان علامة عصره و امام وقته فی الحدیث
و صناعة الوعظ صنف فی فنون عدیدة منها زاد المسیر فی علم التفسیر اربعة اجزاء اتی فیه
باشیاء غریبة و له فی الحدیث تصانیف کثیرة و له المنتظم فی التاریخ و هو کبیر و له الموضوعات
فی اربعة اجزاء ذکر فیها کل حدیث موضوع و له تلقیح فهوم الاثر علی وضع کتاب المعارف لابن قتیبة
و بالجملة فکتبه اکثر من ان تعد و کتب بخطه شیئا کثیرا و الناس یغالون فی ذلک حتی یقولون انه

مدائح ابن الجوزی از تاریخ مسند احمد
مدح ابن الجوزی از ازالة الغین مولوی حیدر علی صاحب
مدائح فاضل رشید ابن الجوزی را از ائمه معتمدین و افاضل
مدائح ابن الجوزی از وفیات ابن خلکان

جمعت الكراريس التي كتبها وحسبت مدة عمره وقسمت الكراريس على المدة فكان ما خص كل
يوم تسع كراريس وهذا شيء عظيم لا يكاد يقبله العقل ويقال انه جمعت براية اقلامه التي كتب
بها حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فحصل منها شيء كثير واوصى ان يسخن بها الماء الذي
يغسل به بعد موته ففعل فكفت وفضل منها وله اشعار لطيفة انشدني له بعض الفضلاء
يخاطب اهل بغداد وهو قوله ٭ عذيري من فتية بالعراق ٭ قلوبهم بالجفا قلّب ٭ يرون
العجيب كلام الغريب ٭ وقول القريب فلا يعجب ٭ ميازيبهم ان تندّت بخير ٭ الى غير جيرانهم تقلب ٭
وعذرهم عند توبيخهم ٭ مغنية الحي لا تطرب ٭ وله اشعار كثيرة وكانت له في مجالس
الوعظ اجوبة نادرة فمن احسن ما يحكى عنه انه وقع النزاع ببغداد بين اهل السنة والشيعة
في المفاضلة بين ابي بكر وعلي رضي الله عنهما فرضي الكل بما يجيب به الشيخ ابو الفرج فاقاموا
شخصا ساله عن ذلك وهو على الكرسي في مجلس وعظه فقال افضلهما من كانت ابنته تحته
ونزل في الحال حتى لا يراجع في ذلك فقالت السنة هو ابو بكر لان ابنته عائشة تحته وقالت
الشيعة هو علي لان فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم تحته وهذا من لطائف الاجوبة
ولو حصل بعد الفكر التام وامعان النظر كان في غاية الحسن فضلا عن البديهة وله محاسن
كثيرة يطول شرحها وكانت ولادته بطريق التقريب سنة ثمان وقيل عشر وخمسمائة و
توفي ليلة الجمعة ثاني عشر شهر رمضان سنة سبع وتسعين وخمسمائة ببغداد ودفن بباب حرب
وعلامه ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن الجوزي الامام العلامة الحافظ عالم العراق واعظ
الآفاق عبد الرحمن بن علي بن محمد بن علي بن عبيد الله بن عبد الله بن حمادي بن احمد بن جعفر
بن عبد الله بن القسم بن النضر بن القسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم
بن محمد بن ابي بكر الصديق القرشي التيمي البكري البغدادي الحنبلي الواعظ المفسر صاحب
التصانيف السائرة في فنون العلم وعرف جدهم بالجوزي بجوزة كانت في داره بواسط لم يكن
في واسط جوزة سواها ولد تقريبا سنة عشر وخمسمائة او قبلها واول سماعه في سنة ست

عشرة

عشرة سمع ابا القسم بن الحصين وعلي بن عبد الواحد الدينوري وابا عبد الله الحسين بن
محمد البارع وابا السعادات احمد بن المتوكل واسمعيل بن ابي صالح المؤذن والفقيه ابا الحسن بن
الزاغوني وهبة الله بن الطبر وابن البناء وابا بكر محمد بن الحسين المزرفي وابا غالب محمد بن الحسن
الماوردي وخطيب اصبهان ابا القسم عبد الله بن محمد وابن السمرقندي وابا الوقت السجزي
وابا نصر وعدة جملتهم سبعة وثمانون نفسا وكتب بخطه ما لا يوصف كثرة ووعظ وحدث
سنة عشرين وخمسمائة الى ان مات حدث عنه ابن الصاحب محيي وسبطه الواعظ شمس الدين يوسف
بن قزعلي والحافظ عبد الغني وابن الزبيدي وابن النجار وابن خليل والتقي اليلداني وابن عبد الدائم
والنجيب عبد اللطيف وخلق سواهم وبالاجازة الشيخ شمس الدين بن ابي عمر والفخر علي واحمد
بن سلامة الحداد والقطب احمد بن عبد السلام العصروني والخضر بن حموية وولي
من جهتهم اجازة وهو آخر من حدث عن الدينوري والمتوكلي الى ان قال بعد ذكر جملة من تصانيفه
وما علمت احدا من العلماء صنف ما صنف هذا الرجل مات ابوه وله ثلث سنين فربته عمته
واقاربه تجار في النحاس وربما كتب اسمه في السماع عبد الرحمن بن علي الصفار لذلك فلما
ترعرع حملته الى الحافظ ابن ناصر فاعتنى به واسمعه الكثير حصل له من الحظوة في الوعظ ما لم يحصل
لاحد قط وحضر مجالسه ملوك ووزراء بل وخلفاء من وراء الستر ويقال في بعض المجالس
حضره مائة الف فيما قيل والظاهر انه كان يحضره نحو العشرة الآلاف مع انه قال غير مرة ان
مجلسه حزر بمائة الف فلا ريب ان كان هذا قد وقع فان اكثرهم لا يسمعون مقالته قال
سبطه سمعت جدي يقول على المنبر كتبت باصبعي الفي مجلد وتاب على يدي مائة الف
واسلم على يدي عشرون الفا قال وكان يختم في كل اسبوع ختمة ولا يخرج من بيته الا الى
الجمعة او المجلس ثم سرد سبطه مصنفاته الخ وسيوطي در طبقات الحفاظ گفته ابن الجوزي الامام
العلامة الحافظ عالم العراق وواعظ الآفاق جمال الدين ابو الفرج عبد الرحمن بن علي
بن محمد بن علي بن عبيد الله القرشي البكري الصديقي البغدادي الحنبلي الواعظ صاحب التصانيف

ص ٢٦٥/٣٠٨ — ترجمه ابن الجوزی از طبقات الحفاظ سیوطی

الشائرة فی فنون الی ان قال وما علمت احدا من العلماء صنف ما صنفه وحصل له من الحظوة
فی حفظه ما لم یحصل لاحد قط قیل انه حضره فی بعض المجالس مائة الف وحضره ملوک
ووزرائه وخلفاء وقال کتبت باصبعی الف مجلد وتاب علی یدی مائة الف واسلم علی یدی
عشرون الفا انتهی و پنجم آنکه محمد بن ابراهیم الصنعانی المعروف بابن الوزیر مسند احمد را مفزع
محدثین اهل سنت و احادیث آنرا مرجع ایشان وانموده و آنرا شرف تقدم فی الذکر بر صحیح بخاری
و ترمذی بخشیده و افاده کرده که همین کتب آن کتب هستند که خضوع می‌کنند یعنی محدثین و اهل سنت
برای نصوص آن و مقصور می‌سازند تعظیم را برای آن بخصوص آن چنانچه در روض باسم بعد
ذکر عبارت ابن دحیه در باب شهادت امام حسین علیه السلام گفته وفیما ذکره ابن دحیة اوضح
دلیل علی براءة المحدثین واهل السنة فیما افتراه علیهم المعترض من نسبتهم الی
التشنیع لیزید وتصویب قتله الحسین وکیف وهذه روایاتهم مفصحة بضد ذلک
کما بیناه وفی مسند احمد وصحیح البخاری وجامع الترمذی وامثالها وهذه الکتب
هی مفزعهم والی ما فیها مرجعهم وهی التی یخضعون لنصوصها ویقصرون التعظیم علیها
بخصوصها فالعجب کل العجب بین جادی ورجب کیف شق المخاطب المهذب والعذیق المرجب عصا
المحدثین واهل السنة تقلیدا للکابلی الراجم فضلات ابن تیمیة وامثاله من المتشغبین المتعصبین
فلم یجعل المسند ولا جامع الترمذی مفزعة ولا الی ما فیهما مرجعة ولم یخضع لنصوصهما
ولم یحتفل بهما فضلا عن ان یقصر التعظیم علیهما بخصوصهما فقابل الخضوع بالاباء والاستنکاف
وعوض التعظیم بالاهانة والاستخفاف وجزع فی ابطال الحدیث المروی فی الکتابین
بهما مد الاعناق وابدی صنوفا من المجون والسفساف بست و ششم آنکه ابو مهدی عیسی بن محمد مغربی
که از مشایخ سبعه است که شاه ولی الله والد مخاطب باتصال سند خود بایشان در رساله ارشاد الی مهمات
الاسناد افتخار و استبشار تمام دارد و مناقب باهره و محامد زاهره او از خلاصة الاثر محبی واضح است
نهایت عظمت و جلالت مسند احمد ثابت کرده که اولا نقلا عن ابن خلکان افاده فرموده که مسند احمد

از اصول

از اصول این امت است جمع کرده احمد در آن از حدیث آنچه که متفق نشد برای غیر او و ثانیا واضح کرده که مسند احمد
از تصانیف فائقه است امام احمد اولاد خود را جمع نموده مسند را برایشان خوانده کلامی بلاغت
نظام ارشاد کرده که از آن بصراحة بودن این مسند معتمد ملاذ و ملجأ مسلمین عند الاختلاف و حجیت احادیث
مسطوره در آن بلا وسواس و استنکاف ظاهر است چنانچه در مقالید الاسانید بترجمه احمد بن حنبل
گفته والف مسنده وهو اصل من اصول هذه الامة جمع فیه من الحدیث ما لم یتفق
لغیره و بعد ذکر نبذی از فضائل و محامد احمد گفته وله التصانیف الفائقة فمنها المسند
وهو ثلثون الفا وبزیادة ابنه عبد الله اربعون الف حدیث وقال فیه وقد
جمع اولاده وقرأه علیهم هذا کتاب قد جمعته وانتقیته من اکثر من
سبعمائة الف وخمسین الفا فما اختلف فیه المسلمون من حدیث
رسول الله صلی الله علیه وسلم فارجعوا الیه فان وجدتموه فیه
والا فلیس بحجة انتهی و هفتم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی که مدائح و مناقب عظیمه
و محاسن و مفاخر فخیمه او در سبحة المرجان غلام علی آزاد بلگرامی و غیر آن ظاهر است و فاضل رشید
تلمیذ مخاطب وحید در ایضاح لطافة المقال در مدح و ثنای او بعد وصف او بمحقق گفته
که علم علومش از جو آسمان در گذشته و فنن فنونش بر اوج عالم سایه انداخته
و تصانیفش در علوم دینیه مسلم الثبوت نزد علمای اهل سنت و جماعت و کلامش بجهت
اتصاف بجودت و انصاف مستند اصحاب دیانت و براعت است انتهی و فاضل معاصر حیدر علی
در منتهی الکلام از او بمحقق دهلوی تعبیر میکند و استناد بافادات او جابجا مینماید در رجال
مشکوة بترجمه احمد بن حنبل گفته و مسنده اما احمد معروف بین الناس جمع فیه اکثر
من ثلثین الف حدیث وکان کتابه فی زمانه اعلی وارفع واجمع الکتب انتهی فهذا المسند
الذی کان اعلی الکتب وارفعها واجمعها لو کان مشتملا علی الروایات الموضوعات
والاخبار المختلقات لکان ادونها واخسها واقطعها فلا محیص من تکذیب

ص ۳۷۳ / ۳۹۹
مدح بلیغ مسند احمد از کتاب اسماء رجال مشکوة تصنیف شیخ عبد الحق

حدیث الولایة المذکور فی المسند الموصوف بکونه فی غایة العلو و الرفعة و المناعة و الله ولی التوفیق و الهدایة **وجه بست و هشتم** آنکه اگر این همه مدائح و محامد و محاسن و مفاخر مسند احمد بن حنبل که از زبان اکابر محققین و اعاظم منتقدین منقول شده معتقدین مخاطب قمقام برای اسکات و افحام کافی ندانند اینک بحمد الله مزید مدح و ثنای مسند احمد از افادهٔ ولی الله والد ماجد مخاطب ثابت مینمایم پس باید دانست که شاه ولی الله باستقرا این معنی نموده که مسند امام احمد بن حنبل از کتب آن طبقه باشد که مصنفین آن معروف بوثوق و عدالت و حفظ و تبحر در فنون حدیث بودند و بتساهل در آنچه بر خود شرط کرده اند راضی نشده اند و آن کتب را علمای اهلسنت تلقی بقبول نموده بآن اعتنا نموده اند و در میان محدثین مشهور شده و بآن تعلق گرفته اند و از احادیث آن کتب استنباط مسائل فقهیه نموده بلکه بنا رعامهٔ علوم بر آن کتب گذاشته اند و نیز تصریح کرده بانکه امام احمد مسند را اصلی گردانیده که شناخته میشود بآن صحیح و سقیم و از امام احمد نقل کرده که او گفته که آنچه نیست در آن یعنی در مسند پس قبول نکنید آن را چنانچه در حجة الله البالغه گفته الطبقة الثانیة کتب لم تبلغ مبلغ الموطا و الصحیحین و لکنها تتلوها کان مصنفوها معروفین بالوثوق و العدالة و الحفظ و التبحر فی فنون الحدیث و لم یرضوا فی کتبهم هذه بالتساهل فیما اشترطوا علی انفسهم فتلقاها من بعدهم بالقبول و اعتنی بها المحدثون و الفقهاء طبقة بعد طبقة و اشتهرت فیما بین الناس و تعلق بها القوم شرحا لغریبها و فحصا عن رجالها و استنباطا لفقهها و علی تلک الاحادیث بناء عامة العلوم کسنن ابی داود و جامع الترمذی و مجتبی النسائی و هذه الکتب مع الطبقة الاولی اعتنی باحادیثها رزین فی تجرید الصحاح و ابن الاثیر فی جامع الاصول و کاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحیح و السقیم قال ما لیس فیه فلا تقبلوه انتهی فظهر من هذه العبارة البلیغة و الاشارة الفصیحة ان الامام احمد کان معروفا بالوثوق و العدالة مشهورا بالتبحر فی فنون الحدیث المورث لانواع الجلالة و لم یرض فی کتابه هذا بالتساهل فیما اشترطه و لم یؤثر التغافل و التعالل و التحامل و ما اختلط و ما اختبط فتلقی کتابه بالقبول من بعده من الفحول و لم یعیبوه بما ینبئ عن النحول و الغفول و اعتنی به المحدثون و الفقهاء

بعد طبقة حتی کاد ان یقال و اتفق شرقه طبقة و اشتهر فیما بین الناس و راح عنه الارتیاب و التوسوس و زاح عنه الشکوک و الالتباس و تعلق به القوم فحصا عن رجاله و استنباطا لفقهه اتفاقا علی النجوم و علی احادیثه بناء عامة العلوم کیف لا فان الامام احمد جعل هذا المسند اصلا یعرف به الصحیح و السقیم فلا یجترئ علی رد روایة و تکذیب خبره الا کل مریض القلب سقیم و ایضا احجم عن قبول ما لیس فیه فلا یغض من حدیث الولایة المذکور فیه الا الاعفک السفیه المبهت و نیز شاه ولی الله در رسالهٔ الانصاف فی بیان سبب الاختلاف گفته و جعل احمد مسنده میزانا یعرف به حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فما وجد فیه و لو بطریق واحد من طرقه فله اصل و ما لا فلا اصل له انتهی فهذا صریح فی ان هذا المسند الجلیل الفخار میزان و معیار للنقد و الاعتبار و السبر و الاختبار یعرف به حقائق الآثار و یمیز به صوادق الاخبار فما وجد فیه و لو بطریق واحد فله اصل شاهد و هو مقبول عند کل ماهر ناقد و ما لم یوجد فیه فلیس له اصل فهو مردود و هذا و الله ولی التوفیق و الفضل و الموفق للتمییز و الفصل **سی ام** آنکه از همه بالاتر آنست که مدح و ثنای مسند احمد که از آن نهایت اعتماد و اعتبار روایات آن ظاهر است از افادهٔ خود مخاطب نحریر نیز ظاهر و مستنیر است چنانچه در بستان المحدثین گفته و امام احمد چون از مسوده این مسند خود فارغ شد همه او را اولاد خود را جمع کرده و بر ایشان خواند و گفت این کتابیست که من آن را جمع کرده ام و چیده ام از هفت لک و پنجاه هزار حدیث یعنی طرق پس اگر مسلمانان را اختلافی واقع شود در حدیثی از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم باید که باین کتاب رجوع آرند پس اگر درین کتاب اصل وی بیابند فبها و الا نا معتبر شناسند راقم حروف گوید مراد ایشان همان حدیث است که بدرجهٔ شهرت یا تواتر معنی نرسیده اند و الا احادیث صحیحه مشهوره بسیار است که در مسند ایشان نیست فالحمد لله الودود علی نهایة وضوح المطلوب و ظهور المقصود حیث اثبتنا حجیة حدیث الولایة الذی هو بطریق عدیدة فی مسند احمد مسرود علی لسان المخاطب المحمود بحیث یزیح شبهة کل معاند شاحن مجادل مطرود و یزیل وسواس کل ضاع مکابر حقود و یقمع بردع زیغ کل طاغ مدلج حسود بل اظهرنا صحة الحدیث بحیث لا یرتاب فیها مرتاب عنود و لا یشکک جحود

ص ۱۳ باب اسباب الاختلاف بین اهل الحدیث و اصحاب الرأی

ص ۲۶/۱۱۲ … بستان المحدثین …

ص ۲۰ … من المبحث السابع من القسم الاول

ولا معاند کنود ولا یستطیع احد ان یتفوه بحرف فی ثبوته ولو ابتلی بقیام و قعود وصلی الله علی
محمد خیر مبعوث دعا الی خیر معبود وعلی آله الطیبین الطاهرین اهل الکرم والجود
وجه بستم آنکه ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی حدیث ولایت را در صحیح خود وارد نموده تحسین آن بتصریح صریح فرموده
قصب السبق در تخجیل منکرین جاحدین و تسوید وجوه مکابرین و احراق قلوب حاسدین ربوده چنانچه فرموده
حدثنا قتیبة بن سعید نا جعفر بن سلیمان الضبعی عن یزید الرشک عن مطرف بن عبد الله
عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی بن
ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی
وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه
ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی النبی صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة
فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم قام الیه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه صلی الله علیه وسلم ثم قام الرابع فقال
مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال
ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی
کل مؤمن بعدی هذا حدیث حسن غریب لا نعرفه الا من حدیث جعفر بن سلیمان انتهی الحمد لله
الجلیل علی منه وطوله الجمیل حیث وضح علی الحق اوضح دلیل فانه نص الترمذی
النبیل علی حسن هذا الحدیث الصادر عمن عدل التنزیل صلوات الله وسلامه علیه
وآله المستحقین لکل تعظیم وتبجیل ما اختلف اللیل والنهار وتوالی الاشراق والاصیل
فانفصم عری التلمیع والتسویل وانخرم اس التخدیع والتضلیل وانقصم حبائل
الترویج والتهویل وانقض اشراک کید ما علیه تعویل والله الموفق الی سواء السبیل

ص ۲۱۲ / ۶۵۴ مناقب علی رضی الله عنه من ابواب المناقب

روایت ترمذی حدیث ولایت را در صحیح خود و نص بر حسن بودن آن

وهو ولی کل مؤمن من بعدی

والصائن

والصائن عن شر کل خاتل ماطل محیل وجه بست و یکم آنکه علاوه برین که خود ترمذی نص بر حسن
حدیث ولایت فرموده از تتبع کتب اساطین علم رجال چنان پیدا و هویداست که همه رواة این روایت
ترمذی محدثین ثقات و منقدین اثبات اند اما خود ترمذی پس نبذی از مناقب و مفاخر سنیه و فضائل
و مآثر بهیه او ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری
در جامع الاصول و شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان
و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در تذهیب التهذیب و عبر و زین الدین عمر بن المظفر
المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر و ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان و شیخ جمال الدین
عبد الرحیم بن حسن الاسنوی در طبقات فقهای شافعیه و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر بن الکمال
السیوطی در طبقات الحفاظ و ملا علی بن محمد سلطان الهروی المعروف بالقاری در جمع الوسائل
شرح شمائل و شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در
شرح مواهب لدنیه و علامه جار الله ابو مهدی عیسی بن محمد المغربی المالکی در مقالید الاسانید
و خود مخاطب در بستان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء ذکر کرده اند و
جمعی ازین حضرات مدائح و محامد صحیح ترمذی نیز وارد کرده اند کما سیاتی فی مجلد حدیث الطیر
ان شاء الله تعالی اما قتیبة بن سعید بن جمیل بن طریف پس محدث سعید راوی
حمید و حائز فخر جمیل و شرف حاوی فضل جلیل و ظریف است و لا ینکر وثوق قتیبة
المقبول عند الاعیان الا من امتطی قتب البهتان و رکب متن العدوان والله
الصائن عن غوائل الشنآن والطغیان هو الموفق والمستعان ابو سعد عبد الکریم
بن محمد السمعانی در انساب در نسبت بغلانی میفرماید قتیبة بن سعید بن جمیل بن
طریف بن عبد الله البغلانی المحدث المشهور فی الشرق والغرب له رحلة الی
العراق والحجاز والشام و دیار مصر وعمر العمر الطویل حتی کتب عنه البطون
و رحل الیه ائمة الدنیا من الامصار سمع مالک بن انس واللیث بن سعد واقرانهما

توثیق قتیبة بن سعید راوی ترمذی از انساب سمعانی

روی عنه الائمة الخمسة البخاری ومسلم وابو داود وعیسی وابو عبد الرحمن
ومن لا یحصی کثرة وذهبی در مختصر تهذیب الکمال در ترجمه اش میفرماید قال ابو بکر
الاثرم وسمعته یعنی احمد بن حنبل ذکر قتیبة فاثنی علیه قال هو اخر من
سمع من ابن لهیعة وقال احمد بن ابی خیثمة عن یحیی بن معین وابو حاتم والنسائی
ثقة زاد النسائی صدوق قال ابو داود قدم قتیبة بغداد سنة ست عشرة فجاءه
احمد ویحیی قال ابن خراش صدوق بفاصله یسیره گفته قال احمد بن جریر اللائی
عن قتیبة قال لی ابی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی النوم وفی یده
صحیفة فقلت یا رسول الله ما هذه الصحیفة قال فیه اسامی العلماء قلت
ناولنی انظر فیه اسم ابی قال فنظرت فاذا فیه اسم ابی قال عبد الله بن محمد
بن سیار الفرهانی قتیبة صدوق لیس احد من الکبار الا وقد حمل عنه بالعراق
اما بقیه رواة سند ترمذی پس ثوق واعتماد وجلالت واعتبار شان نزد ائمه نقاد ومحققین
کبار سابقا در وجه شانزدهم دریافتی **وجه بست ودوم** آنکه ابو عبد الرحمن نسائی
که یکی از اصحاب صحاح ستست ودارقطنی او را بر جمیع محدثین زمان او ترجیح داده کما فی
التذکرة للذهبی وذهبی والسبکی او را از مسلم احفظ تر دانسته کما فی مقالید الاسانید
لابی مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در کتاب خصائص جناب امیر المومنین علیه السلام گفته
ثنا قتیبة بن سعید قال ثنا جعفر یعنی ابن سلیمان عن یزید الرشك عن
مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه
وسلم جیشا واستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة
فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرفوا الی
رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی النبی فقام احد الاربعة فقال

یا رسول الله الم تر ان علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته
ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو
ولی کل مومن من بعدی ونیز در خصائص نسائی مذکورست ثنا واصل بن عبد الاعلی
عن ابی الفضل عن الاجلح عن عبد الله بن بریدة قال بعثنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم الی الیمن مع خالد بن الولید وبعث علیا علی آخر وقال ان التقیتما
فعلی علی الناس وان تفرقتما فکل واحد منهما علی حدته فلقینا بنی زید
من اهل الیمن وظفر المسلمون علی المشرکین فکتب بذلك خالد بن الولید
الی النبی صلی الله علیه وسلم وامرنی ان انال منه قال فدفعت الکتاب
الیه ونلت من علی فتغیر وجهه ای النبی صلی الله علیه وسلم فقلت
هذا مکان العائذ بعثتنی مع رجل والزمتنی بطاعته فبلغت ما ارسلت
به فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقعن یا بریدة فی علی فان علیا
منی وانا منه وهو ولیکم بعدی انتهی نقلا عن اصل کتاب الخصائص الذی هو
لکل ناصب معاند ماقص واقص قد عثر العبد المملو بالنقائص علی عدة
نسخ منه بفضل الله ومنه الخالص فلا یقدح فی هذا الحدیث الشریف بعد
العثور علی روایة النسائی الا من نسی الحق الابلج ونکص عن سلوك واضح المنهج وخاض
فی مردیات اللجج وعلق بقلبه شغف التعصب اللجلج وتردی فی مهاوی العدوان الا سمج ورکن
الی ایثار الطغیان الاعوج ومخفی نماند که سند اول نسائی بعینه سند ترمذی است وتوثیق رجال آن
سابقا واضح شده وفضائل جلیله ومحامد سنیه نسائی اظهار وبیان نیست لکن بنا بر تنبیه غافلین
وایقاظ نائمین بعض عبارات دریتجا مذکور میشود محمد بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته النسائی

الطبقة العاشرة

الحافظ الامام شیخ الاسلام ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر الخراسانی
القاضی صاحب السنن ولد سنة خمس عشرة ومائتین وسمع قتیبة بن سعید واسحق
بن راهویه وهشام بن عمار وعیسی بن زغبة ومحمد بن النصر المروزی وابا کریب
وسوید بن نصر الشاة وامثالهم بخراسان والحجاز والعراق ومصر والشام والجزیرة
وبرع فی هذا الشان وتفرد بالمعرفة والاتقان وعلو الاسناد واستوطن مصر حدث
عنه ابو البشر الدولابی وابو علی الحسین بن محمد النیسابوری وحمزة الکنانی والحسن بن
الخضر السیوطی وابو بکر بن السنی وابو القاسم الطبرانی ومحمد بن معویة بن الاحمر الاندلسی
والحسن بن رشیق ومحمد بن عبد الله بن حیویه واخرون رحل الی قتیبة وله خمس
عشرة سنة فقال اقمت عنده سنة وشهرین وکان النسائی یکون بزقاق القنادیل
بمصر وکان ملیح الوجه ظاهر الدم مع کبر السن یوثر لباس البرود النوبیة الخضر
ویکثر الاستمتاع له اربع زوجات یقسم لهن ولا یخلو مع ذلک من سریة وکان یکثر
اکل الدیوک الکبار تشترى وتخصى وتسمن قال مرة بعض الطلبة ما اظن ابا عبد الرحمن
الا انه یشرب النبیذ للنضرة التی فی وجهه وقال اخرلیت شعری ما مذهبه فی
اتیان النساء فی ادبارهن فسئل فقال النبیذ حرام ولا یصح فی الدبر شیء لکن حدث
محمد بن کعب القرظی عن ابن عباس قال اسق حرثک من حیث شئت فلا ینبغی ان
یتجاوز قوله قال ابن الذهبی ثبت نهی المصطفی صلی الله علیه وسلم عن ادبار
النساء ولی فیه مصنف عامة ما ذکرت سمعه الوزیر ابن حنزابة من محمد بن
موسی المامونی صاحب النسائی وقال فیه سمعت قوما ینکرون علی ابی عبد الرحمن
کتاب الخصائص لعلی رضی الله عنه وترکه تصنیف فضائل الشیخین فذکرت له ذلک
فقال دخلت دمشق والمنحرف عن علی بها کثیر فصنفت کتاب الخصائص رجوت ان یهدیهم الله
ثم انه صنف بعد ذلک فضائل الصحابة فقیل له وانا اسمع الا تخرج فضائل معویة فقال

ای شئ اخرج حدیث اللهم لا تشبع بطنه فسکت السائل قلت لعل هذه منقبة معویة لقول
النبی صلی الله علیه وسلم اللهم من لعنته او شتمته فاجعل ذلک له زکوة ورحمة قال حافظ
خراسان ابو علی النیسابوری ثنا الامام فی الحدیث بلا مدافعة ابو عبد الرحمن النسائی وقال احمد
بن نصر ابو طالب الحافظ من یصبر علی ما یصبر علیه النسائی عنده حدیث ابن لهیعة ترجمة یعنی عن قتیبة
عنه وما صنفها قال الدارقطنی ابو عبد الرحمن مقدم علی کل من یذکر بهذا العلم من اهل
عصره وقال قاضی مصر ابو القاسم عبد الله بن ابی العوام السعدی ثنا النسائی نا اسحق نا محمد
بن اعین قال قلت لابن المبارک ان فلانا یقول من زعم ان قوله تعالی اننی انا الله لا اله الا انا
فاعبدنی مخلوق فهو کافر فقال صدق قال النسائی بهذا اقول قال ابن طاهر سالت سعد بن
علی الزنجانی عن رجل قال فوثقه فقلت قد ضعفه النسائی فقال یا بنی ان لابی عبد الرحمن
شرطا فی الرجال اشد من شرط البخاری ومسلم وقال محمد بن المظفر الحافظ سمعت مشایخنا
بمصر یصفون اجتهاد النسائی فی العبادة باللیل والنهار وانه خرج الی الغزا مع امیر مصر
فوصف من شهامته واقامته السنن الماثورة فی فداء المسلمین واحترازه من مجالس
السلطان الذی خرج معه والانبساط فی الماکل وانه لم یزل ذلک دابه الی ان استشهد بدمشق
من جهة الخوارج قال الدارقطنی کان ابو بکر الشافعی کثیر الحدیث ولم یحدث عن غیر
النسائی وقال رضیت به حجة بینی وبین الله قال ابو عبد الله بن منده
عن حمزة العقبی المصری وغیره ان النسائی خرج من مصر فی اخر عمره الی دمشق فسئل بها
عما جاء من فضائل فقال الا یرضی راسا براس حتی یفضل قال فما زالوا یدفعون فی خصیتیه
حتی اخرج من المسجد ثم حمل الی مکة فتوفی بها فی هذه الروایة الی مکة وصوابه
لرملة قال الدارقطنی خرج حاجا فامتحن بدمشق وادرک الشهادة فقال احملونی
الی مکة فحمل وتوفی بها وهو مدفون بین الصفا والمروة وکانت وفاته فی شعبان
سنة ثلث وثلثمائة قال وکان افقه مشایخ مصر فی عصره واعلمهم بالحدیث

والرجال قال ابو سعید بن یونس فی تاریخه کان النسائی اماما حافظا ثبتا خرج من
مصر فی شهر ذی القعدة سنة اثنتین و ثلثمائة و توفی بفلسطین یوم الاثنین لثلث
عشرة خلت من صفر سنة ثلث و ثلثمائة قلت سمعت المجتبی من السنن کله من
طریق ابی زرعة المقدسی و نیز مدائح نسائی بملاحظه وفیات الاعیان احمد بن محمد المعروف
بابن خلکان و اسماء رجال مشکاة ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب و تتمة المختصر عمر بن مظفر المعروف
بابن الوردی و وافی بالوفیات خلیل بن ایبک الصفدی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات فقهای
شافعیه عبد الرحیم بن حسن الاسنوی و طبقات فقهای شافعیه سبکی و عقد ثمین محمد بن احمد
فاسی و طبقات فقهای شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحفاظ ابو بکر عبد الرحمن سیوطی و فیض القدیر
عبد الرؤف مناوی و رجال مشکاة شیخ عبد الحق دهلوی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان
بدخشانی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر
و باهرست کما ستطلع علیها فی مجلد حدیث الطیر ان شاء الله تعالی و باید دانست که کتاب
خصائص نسائی از نفائس کتب مشهوره و جلائل رسائل مناقب معروفه است که اکابر سنیه جابجا براعتماد
می‌کنند و فاضل رشید در مقام نازش و افتخار و اظهار ولای اهلبیت اطهار صلوات الله و سلامه علیهم باتباع ایل
و النهار بکمال ابتهاج و استبشار ذکر آن بنمایند و برای رفع و صمت ناصبیت از حضرات سنیه عموما دست تشبث و
بان می‌زنند و آن را ملاذ و ملجاو مناص برای نجات و خلاص در ورطه شدیدة الاعتیاص میدانند چنانچه تفصیل آن
در مجلد حدیث طیر انشاء الله تعالی خواهی دریافت و متعجب نمانند که چون بکمال اعتماد و اعتبار حدیث ولایت از افادات مکرره
والد ماجد مخاطب ثابت شد و هم از افادات متعدده خود مخاطب جامع المحامد در باب مسند احمد هم از افادات او در مدح
و ستایش طیالسی و ابن ابی شیبه و امثال ایشان از مصححین این حدیث شریف و هم صحت این حدیث شریف از اسانید طیالسی
و احمد بن حنبل و ابو یعلی و نص ابن ابی شیبه و ادخال ابن حبان آن را در صحیح خود و نص حاکم و نص سیوطی و میرزا محمد
و ثناء الله پانی پتی ظاهر است و هم نهایت اعتماد و اعتبار آن از افادات دیگر مشایخ و اساطین سنیه اتضح
پس این همه اهتمام عبد مستهام در اثبات این حدیث شریف و رد و ابطال رد و ابطال آن و حقیقت تایید طعن الدهلوی

وجه بست و سوم آنکه حدیث ولایت را علامه فرید و رابع حافظ سمی المکان و ناقد وحید الزمان و جهبذ
سابق الاقران حسن بن سفیان روایت فرموده چنانچه ابراهیم بن عبد الله یمنی در کتاب الاکتفا گفته
عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان
علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی اخرجه ابو داود الطیالسی فی مسنده
والحسن بن سفیان فی فوائده و ابو نعیم فی فضائل الصحابة و فضائل و محامد جلیله
الشان حسن بن سفیان بر ناظرین کتب اکابر عالی شان مستور نیست حافظ ابو سعد عبد الکریم
بن محمد سمعانی در انساب گفته البالوزی بفتح الباء الموحدة بعدها الالف
واللام والواو و فی آخرها الزاء هذه النسبة الی بالوز و هی قریة من
قری نسا علی ثلث او اربع فراسخ منها خرجت الیها لزیارة قبر ابی العباس
الحسن بن سفیان بن عامر بن عبد العزیز بن النعمان بن عطاء الشیبانی
البالوزی النسوی من قریة بالوز کان محدث خراسان فی عصره و کان
مقدما فی الفقه والعلم والادب و له الرحلة الی العراق والشام و مصر
والکوفة و تفقه علی ابی ثور ابراهیم بن خالد الکلبی و کان یفتی علی مذهبه
سمع بمرو حبان بن موسی و بنیسابور اسحاق بن ابراهیم الحنظلی و ببلخ قتیبة
بن سعید و ببغداد احمد بن حنبل و یحیی بن معین و بالبصرة ابراهیم بن
الحجاج الشامی و هدبة بن خالد و بالکوفة ابا بکر بن ابی شیبة و ابا کریب
محمد بن العلاء و بمکة ابراهیم بن المنذر الحزامی و بالمدینة ابا مصعب
الزهری و بمصر حرملة بن یحیی و محمد بن رمح و بدمشق هشام بن عمار و صنف
المسند الکبیر والجامع والمعجم و هو الراویة بخراسان لمصنفات الائمة
و کتب الامهات بالکوفة عن آخرها عن ابی بکر بن ابی شیبة و مصنفات ابن
المبارك عن حبان بن موسی الکشمیهنی والموطا الکبیر من حرملة بن یحیی

والسنن من المسيب بن واضح والتفسير من محمد بن ابي بكر المقدمي وكانت اليه الرحلة
بخراسان من اقطار الارض سمع منه ابو حاتم محمد بن حبان البستي وابو بكر
احمد بن ابراهيم الاسمعيلي وابو احمد عبد الله بن عدي الجرجاني الحافظ
وامام الائمة ابو بكر محمد بن اسحق بن خزيمة وكان من اقرانه وابو حامد احمد بن محمد
الشرقي وابو عمرو محمد بن احمد بن حمدان الحيري وكان قرأ الادب على النضر بن شميل
وكناه على بن حجر بابي العباس وقرأ الحديث بين يديه مات في سنة ثلث وثلثمائة
وقبره بقرية بالوز مشهور يزار زيارته وذهبي در تذكرة الحفاظ گفته الحسن بن سفيان
بن عامر الحافظ الامام شيخ خراسان ابو العباس الشيباني النسوي صاحب المسند الكبير
والاربعين سمع اسحاق ويحيى بن معين وشيبان بن فروخ وقتيبة وعبد الرحمن
بن سلام الجمحي وسهل بن عثمان وحبان بن موسى وخلائق وسمع تصانيف
ابن ابي شيبة وسمع اكثر المسند من اسحاق وكتاب السنن من ابي ثور
وتفقه عليه وكان يفتي بمذهبه وسمع التفسير من ابي بكر المقدمي واكبر
شيخ لقيه سعيد بن يزيد الفراء حدث عنه ابن خزيمة ويحيى بن منصور
القاضي والحافظ ابو علي ومحمد بن ابراهيم الهاشمي وابو بكر الاسماعيلي
وابو حاتم بن حبان وابو عمرو بن حمدان واحمد بن الغطريف وحفيده
اسحاق بن سعيد بن الحسن قال جعفر بن محمد البستي سمعت الحسن
بن سفيان يقول لولا اشتغالي بحبان بن موسى لجئتكم بابي الوليد الطيالسي وسليمان
بن حرب قلت يعني انه تعوق بكتب ابن المبارك على حبان وقال ابو علي الحافظ
سمعت الحسن بن سفيان يقول انما فاتني يحيى بن يحيى بالوالدة لم تدعني
اخرج اليه فعوضني الله بابي خالد الفراء وكان اسند من يحيى قال الحاكم
كان محدث خراسان في عصره متقدما في التثبت والكثرة والفهم والفقه و

مراتع حسن بن سفيان
ص الطبقة العاشرة
ترجمه حسن بن سفيان تذكره ذهبي

والادب وقال ابن حبان كان الحسن ممن رحل وصنف وحدث على تيقظ مع صحة
الديانة والصلابة في السنة وقال ابو بكر على الرازي الحافظ ليس للحسن في الدنيا
نظير قال الحاكم سمعت محمد بن داود بن سليمان يقول كنا عند الحسن بن سفيان
فدخل ابن خزيمة وابو عمرو بن الحيري واحمد بن علي الرازي وهم متوجهون الى فراوة
فقال الرازي كتبت هذا الطبق من حديثك قال هات فقرأ ثم ادخل اسنادا في
اسناد فرده الحسن ثم بعد قليل فعل ذلك فرده فلما كان في الثالثة قال له
الحسن ما هذا قد احتملتك مرتين وانا ابن تسعين سنة فاتق الله في المشايخ
فربما استجيبت فيك دعوة فقال له ابن خزيمة لا تؤذ الشيخ قال انما اردت ان تعلم
ان ابا العباس يعرف حديثه مات بقرية بالوز وهي على ثلثة فراسخ من نسا
مات في رمضان سنة ثلث وثلثمائة قال ابن حبان حضرت دفنه سمعت
الاربعين للحسن بن سفيان على ابي الفضل بن عساكر عن المؤيد عن فاطمة بنت دعبل
سماعا انا عبد العزيز بن محمد الفارسي انا ابو عمرو بن حمدان انا المولف ابو العباس قال
انا عبد الحميد بن بيان السكري نا هشيم عن شعبة عن عدي بن ثابت عن سعيد بن
جبير عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سمع النداء فلم يجب فلا صلوة
له الا من عذر اخرجه ابن ماجة عن عبد الحميد فوافقناه بعلو ونيز ذهبي در عبر گفته
الحافظ الكبير ابو العباس الحسن بن سفيان الشيباني النسوي صاحب المسند تفقه على
ابي ثور وكان يفتي بمذهبه وسمع من احمد بن حنبل ويحيى بن معين والكبار و
كان ثقة حجة واسع الرحلة قال الحاكم كان محدث خراسان في عصره
مقدما في التثبت والكثرة والفهم والادب والفقه توفي في رمضان تاج الدين
عبد الوهاب سبكي در طبقات شافعيه گفته الحسن بن سفيان بن عامر بن عبد العزيز
بن نعمان الشيباني الحافظ ابو العباس النسوي مصنف المسند تفقه على ابي ثور

مراتع حسن بن سفيان
ص ١٢٣ ٢٣٥ سنة ثلث وثلثمائة
ص الطبقة الثالثة

وحرملة وهو القائل سمعت حرملة يقول سمعت الشافعي يقول في رجل في فم امرأته
تمرة فقال لها ان اكلت هذه التمرة فانت طالق وان طرحتها فانت طالق فاكلت نصفها
وطرحت نصفها لم تطلق سمع الحسن بن سفيان من احمد بن حنبل ويحيى بن معين
واسحاق بن ابراهيم الحنظلي وقتيبة وعبد الرحمن بن سلام الجمحي وشيبان بن فروخ
وابابكر بن ابي شيبة واباثور وسهل بن عثمان العسكري ومحمد بن ابي بكر المقدمي وسعيد بن
يزيد الفراء ويزيد بن صالح وغيرهم روى عنه ابن خزيمة وابو بكر الاسمعيلي وابن
حبان وابو علي الحافظ ويحيى بن منصور القاضي وابو عمرو بن حمدان وحفيده اسحق بن
سعيد النسوي وخلق سواهم قال الحاكم كان محدث خراسان في عصره مقدما في
التثبت والكثرة والفهم والفقه والادب قال ابن حبان كان ممن رحل وصنف وحدث
على تيقظ مع صحة الديانة في السنة وقال ابو الوليد النيسابوري الفقيه كان الحسن
اديبا فقيها اخذ الادب عن اصحاب النضر بن شميل والفقه عن ابي ثور وقال الحاكم
سمعت محمد بن داود بن سليمان يقول كنا عند الحسن بن سفيان فدخل ابن
خزيمة وابو عمرو الحيري وابو بكر بن علي الرازي جماعة وهم متوجهون الى فراوة
فقال ابو بكر بن علي قد كتبت هذا الطبق من حديثك قال هات فاخذ يقرأ فلما
قرأ احاديثه ادخل اسنادا في اسناد فرده الحسن ثم بعد ساعة فعل ذلك فرده الحسن
فلما كان في الثالثة قال له الحسن ما هذا قد احتملتك مرتين وهذه الثالثة وانا
ابن تسعين سنة فاتق الله في المشايخ فربما اتفق فيك دعوة فقال له ابن خزيمة مه
لا تؤذ الشيخ قال انما اردت ان تعلم ان ابا العباس يعرف حديثه توفي الحسن بن سفيان بقرية
بالوز وكان مقيما بها وهي على ثلثة فراسخ من نسا في شهر رمضان سنة ٣٠٣ ثلث وثلثمائة
وقاضي تقي الدين ابو بكر بن احمد الدمشقي الاسدي در طبقات فقهاى شافعيه در طبقه ثالثه گفته
الحسن بن سفيان بن عامر بن عبد العزيز بن النعمان الشيباني النسوي ابو العباس

حنبل
الحافظ مصنف المسند تفقه على ابي ثور وكان يفتي بمذهبه وسمع من احمد بن
واسحاق بن راهويه وخلف قال الحاكم كان محدث خراسان في عصره مقدما
في التثبت والكثرة والفهم والفقه والادب روى عنه ابن حبان فاكثر وذكره
في الثقات مات في شهر رمضان سنة ثلاث وثلثمائة وجلال الدين عبد الرحمن بن
ابي بكر كمال الدين سيوطي در طبقات الحفاظ گفته الحسن بن سفيان بن عامر الحافظ الامام
شيخ خراسان ابو العباس الشيباني النسوي صاحب المسند الكبير والاربعين لقي
اسحاق وابن معين وتفقه على ابي ثور وكان يفتي بمذهبه قال الحاكم كان
محدث خراسان في عصره مقدما في التثبت والكثرة والفهم والفقه والادب
ليس له في الدنيا نظير دخل عليه ابن خزيمة وابو عمرو الحيري واحمد بن علي
الرازي فقال له الرازي كتبت هذا من حديثك قال هات فقرأ ثم ادخل اسنادا
في اسناد فرده ثم بعد قليل فعل ذلك فرده فلما كان في الثالثة قال له قد
احتملتك مرتين وانا ابن تسعين سنة فاتق الله في المشايخ فربما استجيبت
فيك دعوة فقال له ابن خزيمة لا تؤذ الشيخ قال انما اردت ان تعلم انه يعرف
حديثه مات في رمضان سنة ٣٠٣ انتهى فلا يرمي لحديث الشريف بالكذب والبهتان
بعد روایة حسن بن سفيان الا السفيه المعاند المنهمك في البغض والشنآن
والاعفك المتحاصل العنيف لعدو ائمة الجا في الحاقد والابتر الحاسد المبالغ
في الطغيان ازور لقصاد الصادق المتعصب الجانح الزائغ المتجانف العائف
عن شعائر الايمان الذي لم يحظ بقسط من النقد العرفان ولم يستعد باستشمام
روائح الاذعان والايقان والله الموفق وهو المستعان وجه بست و چهارم آنکه ابو یعلی احمد
بن علي در مسند خود على ما نقل گفته حدثنا عبيد الله ثنا جعفر بن سليمان نا يزيد الرشك
عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم

سریّة واستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریّة قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا
من سفر او من غزوة اتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ان یاتوا منازلهم فاخبروه
بمسیرهم قال فاصاب علیّ جاریة فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قدموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم لیخبروا به قال فقدمنا السریة علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاخبروه بمسیرهم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله
اصاب علیّ جاریة فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال یا رسول الله صنع علیّ کذا
وکذا فاعرض عنه قال ثم قام الثالث فقال یا رسول الله صنع علیّ کذا وکذا فاعرض
عنه ثم قام الرابع فقال یا رسول الله صنع کذا وکذا قال فاقبل رسول الله صلی الله
علیه وسلم مغضبا والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علیّ علیّ منّی
وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و مخفی نماند که رجال سند ابویعلی همه ثقات معتبرین و اثبات
معتمدین اند و مدائح علیه و محامد سنیه مطرف بن عبدالله و یزید رشک و جعفر بن سلیمان
سابقا شنیدی اما عبیدالله قواریری شیخ ابویعلی پس مناقب فاخره و محامد باهره او که قرة
عیون محدثین و ثلج افئده مستندین ست برفاریابی خاوات محققین منقدین واضح و لائح ست
عبدالکریم بن محمد سمعانی در نسبت قواریری در انساب گفته ابوسعید عبیدالله بن عمر
بن میسرة الجشمی مولاهم المعروف بالقواریری من اهل البصرة سکن بغداد وکان ثقة صدوقا مکثرا من
الحدیث سمع حماد بن زید و اباعوانة الوضاح و عبدالوارث بن سعید و مسلم بن خالد
وسفیان بن عیینة وهشیم بن بشیر ومعتمر بن سلیمان و یحیی بن سعید القطان و
عبدالرحمن بن مهدی وغیرهم روی عنه ابوقدامة السرخسی و محمد بن اسحق الصغانی
وابوداود السجستانی وابوزرعة وابوحاتم الرازیان واحمد بن ابی خیثمة
وابوالقاسم البغوی وابویعلی الموصلی وغیرهم وکان احمد بن
سیّار المروزی یقول لم ار فی جمیع من رایت مثل مسدد بالبصرة

والقواریری ببغداد وصدقه ووثقه یحیی بن معین وغیره وقال ابوعلی
جزرة الحافظ القواریری اثبت من الزهرانی واشهر واعلم بحدیث البصرة ومارأیت
احدا اعلم بحدیث البصرة منه وتوفی فی ذی الحجة سنة خمس وثلثین ومائتین
وحکی حفص بن عمر والرمانی یقول رأیت عبیدالله بن عمر القواریری فی المنام
فقلت ماصنع الله بک قال فقال لی غفر لی وعاتبنی وقال لی عبیدالله اخذت
من هولاء القوم قال قلت یا رب انت احوجتنی الیهم وان لم تحوجنی لم آخذ قال
فقال لی اذا قدموا علینا کافیناهم عنک قال ثم قال لی اما ترضی ان کتبتک
ام الکتاب سعیدا و ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه خمس و ثلثین و مائتین گفته وفیها
عبیدالله بن عمر القواریری البصری الحافظ ابوسعید ببغداد فی ذی الحجة
روی عن حماد بن زید و طبقته فاکثر قال صالح جزرة هو اعلم من رأیت
بحدیث اهل البصرة و نیز ذهبی در کاشف گفته عبیدالله بن عمر القواریری
ابوسعید البصری الحافظ حدث بمائة الف حدیث سمع حماد بن زید و اباعوانة
وخلقا وعنه خ م د وابو یعلی والبغوی وخلق وکان یذکر مع مسدد
والزهرانی مات فی ذی الحجة سنة ۲۳۵ و نیز ذهبی در دول الاسلام در سنه
مذکوره گفته وفی ذی الحجة مات محدث البصرة عبیدالله بن عمر
القواریری الحافظ قال صالح بن محمد هو اعلم من رایت بحدیث بلده
و احمد بن علی بن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عبیدالله بن عمر بن
میسرة الجشمی مولاهم القواریری ابوسعید البصری نزیل بغداد روی عن
حماد بن زید و عبدالوارث بن سعید البصری و ابن عیینة و خالد بن الحارث
وابی عوانة و حرمی بن عمارة و عبدالوهاب الثقفی و فضیل بن سلیمان و معاذ بن
هشام و عبدالاعلی بن عبدالاعلی و یوسف بن یعقوب بن الماجشون و یزید بن زریع

شيخ ابو يعلى

وعبد الرحمن بن مهدي ومعاذ بن معاذ العنبري ومحمد بن جعفر غـ
ويحيى القطان وابي احمد الزبيري وطائفة وعنه البخاري ومسلم وا
وروى النسائي عن ابي بكر بن علي المروزي عنه وابو بكر بن ابي خيثمة
وابو زرعة والصغاني وصالح جزرة وعبد الله بن احمد ابن ابي
وبقي بن مخلد ومحمد بن عبيد الله بن المنادي وجعفر بن محمد الفر
والحارث بن ابي اسامة وآخرون من آخرهم ابو يعلى الموصلي ذكـ
عنه احمد ويحيى بن معين وابن سعد وابو قدامة السرخسي وغيرهم قـ
ابن معين والعجلي والنسائي ثقة وقال صالح جزرة ثقة صدوق قال وهو ا
من ازهر في واشهره واعلم بحديث البصرة قال ابن سعد ثقة كثير الحد
وقال ابو حاتم صدوق وقال احمد بن سيار لم ارد في جميع من رأيت مثل مسـ
بالبصرة والقواريري ببغداد وصدقتهم وقال ابو بكر بن الانباري سمعت احمد
بن يحيى يعني ثعلب يقول سمعت من عبيد الله القواريري مائة الف حديث قال ابو القاسم
البغوي والحسين بن فهم مات في ذي الحجة سنة خمس وثلثين ومائتين وفيها ارخه غير واحد
قلت منهم مطين وابن قانع وقال ثقة ثبت والفرات وابن ابي خيثمة وذكر انه ولد في سنة
اربع وثلثين الى احدى وثمانين وقال ابن عساكر ولد سنة خمس ومائة وذكره ابن
حبان في الثقات وقال حدثنا عنه الحسن بن سفيان وغيره مات سنة
ثلث وثلثين كذا قال وقال مسلمة بن قاسم ثقة وفي الزهرة روى
عنه البخاري خمسة ومسلم اربعين ونيز ابن حجر عسقلاني در تقريب التهذيب
گفته عبيد الله بن عمر بن ميسرة القواريري ابو سعيد البصري نزيل
بغداد ثقة ثبت من العاشرة مات سنة خمس وثلثين على
الاصح وفضائل سامية ومناقب عالية ابو يعلى بر متتبعين اهل كمال

وناظ

مدايح ابو يعلى

ناظرين كتب رجال غير مخفي ست كه اين بزرگ امام انام و حافظ علام و ثقة جليل
متورع نبيل موصوف بصدق و امانت و حلم و ديانت بوده روزيكه اين جهان را
وداع و بعالم جاوداني رحلت فرموده بازارها بسته و قلوب اهل اسلام بحزن خسته شد
حافظ محمد بن حبان البستي در كتاب الثقات گفته احمد بن علي بن المثنى بن يحيى
بن عيسى بن هلال التميمي ابو يعلى من اهل الموصل يروي عن محمد بن
محمد بن الصباح الدولابي وغسان بن الربيع ويحيى بن معين واهل العراق
من المتقنين في الروايات والمواظبين على رعاية الدين واسباب
الطاعات مات سنة سبع وثلاثمائة ادخلناه في هذه الطبقة لان بينه وبين
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة انفس في اللقاء على ما اصلناه في الكتاب
عليه حدثنا ابو يعلى ثنا عبد الله بن بكار ابو عبد الرحمن ثنا عامر بن الهرماس بن
زياد قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاضحى يخطب على بعير وعلا مسـ

مدايح ابو يعلى از كتاب الثقات ابن حبان

ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابو يعلى الموصلي الحافظ الثقة محدث الجزيرة احمد بن علي
بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي صاحب المسند الكبير سمع علي بن الجعد
ويحيى بن معين ومحمد بن المنهال الضرير وغسان بن الربيع وشيبان بن فروخ ويحيى
الحماني وامما سواهم وقد خرج لنفسه معجم شيوخه في ثلثة اجزاء حدث
عنه ابو حاتم بن حبان وابو علي النيسابوري وحمزة بن محمد الكناني وابو بكر الاسمعيلي
وابو بكر بن المقري وابو عمرو بن حمدان ونصر بن احمد المرجي ومحمد بن نصر النحاسي وخلق
سواهم الى ان قال قال يزيد بن محمد الازدي كان ابو يعلى من اهل الصدق
والامانة والدين والحلم غلقت اكثر الاسواق يوم موته
وحضر جنازته من الخلق امر عظيم قال ابو عمرو الحيري وذكر ابا
يعلى ففضله على الحسن بن سفيان فقيل له كيف تفضله

صح الطبقة العاشرة

مدايح ابو يعلى از تذكرة ذهبي

علیه و مسند الحسن اکبر و شیوخه اعلی قال لی ابا یعلی کان یحدث احتسابا والحسن کان یحدث اکتسابا ووثقه ابن حبان و وصفه بالاتقان و الدین ثم قال وبینه وبین النبی صلی الله علیه وسلم ثلاثة انفس و قال الحاکم کنت اری ابا علی الحافظ معجبا بابی یعلی و اتقانه و حفظه لحدیثه حتی کان لا یخفی علیه منه الا الیسیر قال الحاکم هو ثقة مأمون و قال ابو علی الحافظ لو لم یشتغل ابو یعلی بکتب ابی یوسف علی بشر بن الولید لادرک بالبصرة سلیمان بن حرب و ابا الولید الطیالسی قال السمعانی سمعت اسمعیل بن محمد بن الفضل الحافظ یقول قرأت المسانید کمسند العدنی و مسند ابن منیع و هی کالانهار و مسند ابی یعلی کالبحر یکون مجتمع الانهار قلت سمعنا مسند ابی یعلی بفوت نصف جزء بالاجازة العالیة و یقع من حدیثه یعلو لابن البخاری کان مولده فی شوال سنة عشرة و مائتین و ارتحل و هو ابن خمس عشرة سنة و عمر و تفرد و رحل الناس الیه و سماعه ببغداد من احمد بن حاتم الطویل فی سنة خمس و عشرین و مائتین و مات سنة سبع و ثلثمائة و نیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنة سبع و ثلثمائة گفته ابو یعلی الموصلی احمد بن علی بن المثنی بن یحیی التمیمی الحافظ صاحب المسند روی عن علی بن الجعد و غسان بن الربیع و الکبار و صنف التصانیف و کان ثقة صالحا متقنا یحفظ حدیثه توفی و له سبع و تسعون سنة و صلاح الدین بن ایبک صفدی در وافی بالوفیات گفته احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی الموصلی الحافظ صاحب المسند سمع جماعة کبارا و له تصانیف فی الزهد و غیره غلقت له الاسواق یوم جنازته و کانت وفاته سنة سبع و ثلثمائة و کنیته ابو یعلی و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنة سبع و ثلثمائة گفته و فیها توفی ابو یعلی الموصلی التمیمی الحافظ صاحب المسند و جلال الدین عبد الرحمن بن الکمال ابی بکر سیوطی

ترجمه ابویعلی از عبر ذهبی

ترجمه ابویعلی از وافی بالوفیات صفدی

ترجمه ابویعلی از مرآة الجنان یافعی

ص 171/308

در طبقات الحفاظ مختصر تذکرة الحفاظ ذهبی گفته ابو یعلی الموصلی الحافظ الثقة محدث الجزیرة احمد بن علی المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی صاحب المسند الکبیر سمع ابن معین و منه ابن حبان و ابو علی النیسابوری و ابو بکر الاسمعیلی قال السمعانی سمعت اسمعیل بن محمد بن الفضل الحافظ قرأت المسانید کمسند العدنی و ابن منیع العدنی و هی کالانهار و مسند ابی یعلی کالبحر یکون مجتمع الانهار و قال الحاکم کنت اری ابا علی الحافظ معجبا بابی یعلی و اتقانه و حفظه لحدیثه حتی کان لا یخفی علیه منه الا الیسیر و فضله ابو عمرو الحیری علی الحسن بن سفیان فقال لم کیف تفضله و مسند الحسن اکبر و شیوخه اعلی فقال ابو یعلی یحدث احتسابا و الحسن یحدث اکتسابا ولد فی شعبان سنة ۲۱۰ و رحل و له خمس عشرة و عمر و تفرد و رحل الناس الیه مات سنة سبع و ثلثمائة و عبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی المناوی الشافعی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر گفته ع لابی یعلی فی مسنده الحافظ الثبت محدث الجزیرة احمد بن علی المثنی التمیمی سمع ابن معین و طبقته و عنه ابن حبان و غیره اهل صدق و امانة و حلم و ثقه ابن حبان و الحاکم ولد سنة ۲۱۰ عشرة و مائتین و مات سنة سبع و ثلثمائة و قسطلانی در مواهب لدنیه گفته قالت حلیمة فیما رواه ابن اسحاق و ابن راهویه و ابو یعلی و الطبرانی و البیهقی و ابو نعیم قدمت مکة فی نسوة من بنی سعد بن بکر نلتمس الرضعاء فی سنة شهباء علی اتان لی و معی صبی لنا و شارف لنا و الله ما تبض بقطرة و ما ننام لیلنا ذلک اجمع مع صبینا ذاک لا یجد فی ثدیی ما یغذیه و لا فی شارفنا ما یغذیه فقدمنا مکة فو الله ما علمت منا امرأة الا و قد عرض علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم فتاباه اذا قیل انه یتیم من الاب فو الله ما بقی من صواحبی امرأة الا اخذت رضیعا غیری فلما لم اجد غیره قلت لزوجی و الله انی لاکره ان ارجع من بین صواحبی لیس معی رضیع لانطلقن الی ذلک الیتیم فلاخذنه فذهبت فاذا به مدرج فی ثوب صوف ابیض

170/155 ذکر رضاعه صلی الله علیه وسلم و ما معه من المقصد الاول

من اللبن محمد بن عبد الباقی زرقانی مالکی در شرح مواہب لدنیہ بعد قول مصنف و ابو یعلی گفتہ الحافظ الثبت محدث الجزیرۃ احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی صاحب المسند الکبیر سمع ابن معین و طبقتہ و عنہ ابن حبان و خیرہ ذو صدق و امانۃ و حلم و علم وثقہ ابن حبان و الحاکم ولد فی شوال سنۃ عشر و مائتین و عمر و تفرد و رحل الناس الیہ مات سنۃ سبع و ثلاثمائۃ و ابو مہدی عیسی بن محمد ثعالبی در مقالید الاسانید گفتہ خلاصۃ من خبرہ قال الذہبی ہو الامام الحافظ الثقۃ محدث الجزیرۃ ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن ہلال التمیمی الموصلی صاحب المسند الکبیر و المعجم سمع علی بن الجعد و یحیی بن معین و شیبان بن فروخ و امما سواہم حدث عنہ ابو حاتم بن حبان و ابو علی النیسابوری و ابو بکر الاسمعیلی و ابن حمدان و ابن المقری و خلق سواہم قال یزید بن محمد الازدی کان ابو یعلی من اہل الصدق و الامانۃ و الدین و الحلم غلقت اکثر الاسواق یوم موتہ و حضر جنازتہ من الخلق امر عظیم و قال ابو عمرو الحیری و ذکر ابا یعلی فقفضلہ علی الحسن بن سفیان فقلت لہ کیف تفضلہ علیہ و مسند الحسن اکبر و شیوخہ اعلی قال لان ابا یعلی کان یحدث احتسابا و الحسن کان یحدث اکتسابا و وثقہ ابن حبان و وصفہ بالاتقان و الدین ثم قال و بینہ و بین النبی صلی اللہ علیہ و سلم ثلاثۃ انفس و قال الحاکم ثقۃ مامون قال السمعانی سمعت اسمعیل بن الفضل الحافظ یقول قرأت المسانید مسند العدنی و مسند ابن منیع و ہی کالانہار و مسند ابی یعلی کالبحر و کان مولدہ فی شوال سنۃ عشر بن و مائتین و ارتحل و ہو ابن خمسۃ عشر سنۃ و عمر و تفرد و رحل الیہ مات سنۃ سبع و ثلاثمائۃ و خود مخاطب در بستان المحدثین بانتحال این عبارت گفتہ ابو یعلی از محدثان جزیرہ است نام او احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن ہلال تمیمی موصلی ست شاگرد علی بن الجعد و یحیی بن معین و دیگر محدثین عمدہ است و ابن حبان ابو حاتم و ابو بکر اسمعیلی شاگردان اویند مردم را

در صدق و دیانت و امانت و حلم و تقوی و دیگر صفات محمودہ او اعتقاد عظیم بود روزیکہ وفات یافت بازارہای موصل بند شدند و مردم گریان و سوزان بر جنازہ او جمع آمدند و در تصنیف و ترویج علم نیت صالحہ داشت محض حسبۃ للہ مشغول تعلیم علم حدیث می بود و او را ثلاثیات نیز ہست کہ درمیان او و آن سرور سہ واسطہ می باشد چنانچہ ابن حبان در ثقات ذکر کردہ و حافظ اسماعیل بن محمد بن الفضل گفتہ کہ من مسانید بسیار خواندہ ام مثل مسند عدنی و مسند ابن منیع و غیر ذلک لیکن ہمہ مسانید را مثل انہار یافتم و مسند ابی یعلی را مثل دریای زخار در سال دو صد و بست متولد شدہ و پانزدہ سالہ بود کہ مشغول طلب علم حدیث ارتحال کرد عمر طویل یافت در سنہ سہصد و ہفت وفات اوست انتہی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفتہ ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن ہلال التمیمی الموصلی ولادتش در سنہ دو صد و بست شدہ پانزدہ سالہ بود کہ بشوق طلب علم حدیث ارتحال کردہ عمر طویل یافت شاگرد علی بن الجعد و یحیی بن معین و دیگر محدثین عمدہ است ابن حبان و ابو حاتم و اسماعیلی شاگردان اویند مردم را در صدق و دیانت و امانت و حلم و تقوی و دیگر صفات محمودہ اش اعتقاد عظیم بود و در تصنیف و ترویج علم نیت صالحہ داشت محض حسبۃ للہ مشغول تعلیم علم حدیث می بود او را ثلاثیات نیز ہست کہ درمیان او و آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم سہ واسطہ بیش نیست ذکرہ ابن حبان فی الثقات و فاتش در سنہ سہصد و ہفت بود روزیکہ انتقال کرد بازارہای موصل بند شدند و مردم گریان و سوزان بر جنازہ او جمع آمدند گریبان جگر زمین کشادند و آن کان ہنر درآن نہادند انتہی و ابراہیم بن حسن الکردی الکورانی الشافعی الصوفی در کتاب الامم لایقاظ الہمم گفتہ مسند الحافظ ابی یعلی احمد بن علی التمیمی الموصلی رحمہ اللہ تعالی سمعت طرفا منہ علی شیخنا الامام احمد روح اللہ روحہ بسندہ الی الفخر بن البخاری عن ابی روح عبد المعز بن محمد الہروی انا تمیم بن ابی سعید الجرجانی انا ابو سعید

مسند ابو یعلی

محمد بن عبد الرحمن الکنجروذی انا احمد بن محمد بن حمدان انا ابو یعلی وبه قال ابو یعلی
ثنا عمرو بن الضحاک بن مخلد ثنا جعفر بن یحیی بن ثوبان ثنا عمارة بن ثوبان ان ابا الطفیل
اخبران النبی صلی الله علیه وسلم کان بالجعرانة یقسم لحما وانا یومئذ غلام احمل عضو
البعیر قال فاقبلت امرأة بدویة فلما دنت من النبی صلی الله علیه وسلم بسط
رداءه فجلست علیه فسالت من هذه قالوا امه التی ارضعته قال الحافظ
زین الدین العراقی هذا حدیث حسن هکذا وقع فی سماعنا من مسند ابی یعلی
عمرو بن الضحاک بن مخلد عن جعفر بن یحیی بن ثوبان والظاهر انه سقط من السند
ذکر ابی عاصم وهو الضحاک بن مخلد بین ابنه عمرو وبین جعفر بن یحیی بن ثوبان
فقد رواه البخاری فی کتاب الادب المفرد وابو مسلم الکشی فی سننه کلاهما عن ابی عاصم
عن جعفر والمرأة هی حلیمة ذکرها ابن عبد البر فی الاستیعاب مسماة وابو محمد محمد بن
محمد الامیر در رسالهٔ اسانید خود گفته مسند الحافظ ابی یعلی احمد بن علی التمیمی الموصلی
ارویه بالسند المتقدم الی الفخر بن البخاری عن ابی روح عبد المعز محمد الهروی
الی آخره فالحمد لله الذی یعلو بعونه الحق ولا یعلی حیث ظهر صحة الحدیث الشریف من
روایة ابی یعلی فالعجب من المخاطب المتقن لو المنتحل لمقام الفضل الاکمل کیف هام
فی تقلید الکابلی الذی تردی فی هوة التعصب القائد الی التردی فاجترأ علی تکذیب
هذا الحدیث الصحیح سندا ومتنا ولهان بمخالفة هذا التکذیب للمعیلد حدو ثنائه
واطرائه الاسنی علی ابی یعلی ومسنده الفاخر الاعلی وجه بست و پنجم آنکه
محمد بن جریر عالی تبار این حدیث شریف را در تهذیب الآثار روایت فرموده و بمزید
تنقید و تحقیق افصاح و تصریح تصحیح آن فرموده نطاق انصاف و احقاق حق
و ابطال باطل بر کمر همت چست بسته قلوب منکرین و جاحدین و متعصبین متصلبین
متعسفین را بالغ وجوه خسته ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن عمران بن حصین بعث

رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیها علیا فغنموا فصنع علی شیئا انکروه وفی
لفظ فاخذ علی من الغنیمة جاریة فتعاقد اربعة من الجیش ان قدموا علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یعلموه وکانوا اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله
علیه وسلم فسلموا علیه ونظروا الیه ثم ینصرفون الی رحالهم فلما قدمت السریة
سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله
الم تر ان علیا قد اخذ من الغنیمة جاریة فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال
مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الرابع
فاقبل الیه رسول الله یعرف الغضب فی وجهه فقال ما تریدون من علی علی منی و
انا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی ش وابن جریر وصححه ازین عبارت ظاهر است
که ابن جریر طبری روایت حدیث ولایت نموده و تصحیح آن کرده و کفی به ردعا لابطال
هذا الحدیث الشریف وقلعا للاساس توهم المخاطب المنیف در مناقب و فضائل و محاسن
و محامد و مفاخر و مکارم و مآثر ابن جریر را اکابر محققین و اعاظم منقدین سنیه ذکر کرده اند
یاقوت حموی در ترجمهٔ طبری تطویل بسیار نموده و قریب یازده ورق طویل در مدح
و ثنا و تقریظ و ستایش او و حال او و کتب او نوشته چون نقل تمام آن موجب تطویل
بسیار است لهذا اعراض از ذکر آن انسب مینماید لیکن بعض عبارت او نوشته میشود
پس در معجم قال ابو محمد عبد العزیز بن محمد الطبری کان ابو جعفر من الفضل
والعلم والذکاء والحفظ علی ما لا یجهله احد عرفه لجمعه من علوم الاسلام
ما لم نعلمه اجتمع لاحد من هذه الامة ولا ظهر من کتب المصنفین وانتشر
من کتب المولفین ما انتشر له وکان راجحا فی علوم القرآن والقراآت وعلم
التاریخ من الرسل والخلفاء والملوک واختلاف الفقهاء مع الروایة
لذلک علی ما فی کتابه البسیط والتهذیب واحکام القراآت من غیر تعویل علی

المناولات والاجازات دالا على ما قيل في الاقوال بل بين كو ذلك بالاسانيد المشهورة
وقد بان فضله في علم اللغة والنحو على ما ذكره في كتاب التفسير وكتاب التهذيب
مخبرا عن حاله فيه وقد كان له قدم في علم الجدل يدل على ذلك مناقضاته
في كتبه على المعارضين لمعاني ما اتى به وكان فيه من الزهد والورع والخشوع
والامانة وتصفية الاعمال وصدق النية وحقائق الافعال ما دلّ عليه كتابه
في داب النفوس و ازین عبارت و رای کمال فضل و جلالت و ورع و تقدس و امانت
و دیانت طبری و افضلیت او از جمیع علمائی امت اینهم ظاهر ست که انچه او در مصنفات خود
در تاریخ و غیر آن آورده آنرا باسانید مشهوره نقل کرده و بر مناولات و اجازات اعتماد
نموده و نیز یاقوت حموی در معجم در ذکر تاریخ طبری بعد بیان حال آن گفته وهذا الكتاب
من الافراد في الدنيا فضلا ومتانة وهو يجمع كثيرا من علوم الدين والدنيا وهو
في نحو خمسة آلف ورقة و نیز یاقوت حموی در معجم گفته قال عبد العزيز بن محمد الطبري
كان ابو جعفر يذهب في جل مذاهبه الى ما عليه الجماعة من السلف وطريق
اهل العلم المتمسكين بالسنن شديدا عليه مخالفتهم ماضيا على منهاجهم
لا ياخذه في ذلك ولا في شئ لومة لائم و نیز یاقوت حموی از عبد العزیز مذکور
آورده که او گفته كان ابو جعفر يذهب في الامامة الى امامة ابي بكر وعمر و
عثمان وعلي وما عليه اصحاب الحديث في التفضيل وكان يكفر من خالفه
في كل مذهب اذا كانت ادلة العقول تدفع كالقول في القدر وقول
من كفر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الروافض والخوارج
ولا يقبل اخبارهم ولا شهاداتهم وذكر ذلك في كتابه في الشهادات وفي الرسالة
وفي اول ذيل المذيل و نیز یاقوت حموی در معجم گفته وقد كان رجع الى
الطبري الى طبرستان فوجد الرفض قد ظهر وسب اصحاب رسول الله صلى

تاریخ ابن جریر

تاریخ ابن جریر طبری از مختار مختصر تاریخ بغداد ابن جزله

تاریخ ابن جریر طبری از کتاب الانساب سمعانی

الله عليه وسلم بين اهلها فاملى فضائل ابي بكر وعمر حتى خاف ان يخرج
عليه ما يكرهه فخرج منها لاجل ذلك و يحيى بن عيسى بن جزله بغدادی در مختار مختصر
تاریخ بغداد گفته محمد بن جرير ابو جعفر الطبري استوطن بغداد واقام بها الى ان توفى
وله كتب التاريخ وكتاب التفسير وتهذيب الآثار مولده سنة خمس وعشرين
ومائتين وتوفى في سنة عشر وثلثمائة ولم يوذن به احد لاجل الحنابلة
واجتمع من غير اذن من لا يحصى عدده الا الله تعالى ثم صلى على قبره عدة
شهر ليلا ونهارا و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت طبری گفته ابو جعفر
محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الطبري من ساكني بغداد استوطنها
الى حين وفاته وكان احد ائمة العلماء يحكم بقوله ويرجع الى رايه لمعرفته و
فضله وكان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره وكان
حافظا لكتاب الله عارفا بالقراءات بصيرا بالمعاني فقيها في احكام القرآن عالما
بالسنن وطرقها وصحيحها وسقيمها وناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة
والتابعين ومن بعدهم من المخالفين في الاحكام ومسائل الحلال والحرام عارفا
بايام الناس واخبارهم وله الكتاب المشهور في تاريخ الامم والملوك وكتاب في
التفسير لم يصنف احد مثله وكتاب سماه تهذيب الآثار لم ير سواه في معناه
الا انه لم يتممه وله في اصول الفقه وفروعه كتب كثيرة واختيار من اقاويل
الفقهاء وتفرد بمسائل حفظت عنه وله رحلة الى الحجاز والشام ومصر سمع
محمد بن عبد الملك بن ابي الشوارب واسحق بن ابي اسرائيل واحمد بن منيع البغوي
ومحمد بن حميد الرازي وابا همام الوليد بن شجاع وابا كريب محمد بن العلاء ويعقوب
بن ابراهيم الدورقي وابا سعيد الاشج وعمرو بن علي ومحمد بن بشار ومحمد بن المثنى
البصريين وخلقا كثيرا نحوهم روى عنه القاضي ابو بكر احمد بن كامل الشجري

و ابوبکر محمد بن عبد الله الشافعی و مخلد بن جعفر و ابو عمرو محمد بن احمد بن حمدان
الحیری وغیرهم وحکی ان محمد بن جریر مکث اربعین سنة یکتب فی یوم منها اربعین
ورقة و قال ابو حامد الاسفراینی لو سافر رجل الی الصین حتی یحصل له کتاب
تفسیر محمد بن جریر لم یکن ذلك کثیرا و قال یوما ابو جعفر الطبری لاصحابه اتنشطون
لتفسیر القرآن قالوا کم یکون قدره فقال ثلثون الف ورقة فقالوا هذا مما یفنی
الاعمار قبل تمامه فاختصره فی نحو ثلثة الاف ورقة ثم قال هل تنشطون لتاریخ
العالم من آدم الی وقتنا هذا قالوا کم قدره فذکر نحو ما ذکره فی التفسیر فاجابوه
بمثل ذلك فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره فی نحو ما اختصر من التفسیر قال
ابوبکر محمد بن اسحق بن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض اعلم من محمد بن جریر
ولقد ظلمته الحنابلة وکانت ولادته فی آخر سنة اربع او اول سنة خمس
وعشرین ومائتین وکان اسمر الی الادمة اعین نحیف الجسم مدید القامة
فصیح اللسان و توفی عشیة یوم السبت ودفن یوم الاحد بالغداة فی داره
لاربع بقین من شوال سنة عشر وثلث مائة و محیی الدین یحیی بن شرف نووی
در تهذیب الاسماء واللغات گفته محمد بن جریر تکرر ذکره فی الروضة هو الامام ص ۳۱۱
البارع فی انواع العلوم وهو ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب
الطبری وهو فی طبقة الترمذی والنسائی سمع عبد الملك بن ابی الشوارب
و احمد بن منیع البغوی و محمد بن حمید الرازی والولید بن شجاع و اباکریب
محمد بن العلاء ویعقوب بن ابراهیم الدورقی و اباسعید الاشج و عمرو بن علی و
محمد بن مثنی و محمد بن یسار وغیرهم من شیوخ البخاری و مسلم حدث عنه
احمد بن کامل و محمد بن عبد الله الشافعی و مخلد بن جعفر و خلائق قال الحافظ
ابوبکر الخطیب البغدادی فی تاریخ بغداد استوطن الطبری بغداد فاقام بها

حتی توفی وکان احد الائمة والعلماء یحکم بقوله ویرجع الی رایه لمعرفته و
فضله وکان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره وکان حافظا
لکتاب الله تعالی عارفا بالقراءات بصیرا بالمعانی فقیها فی احکام القرآن عالما
بالسنن وطرقها صحیحها وسقیمها وناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة
والتابعین فمن بعدهم فی الاحکام عارفا بایام الناس واخبارهم وله کتاب التاریخ
المشهور وکتاب فی التفسیر لم یصنف احد مثله وکتاب تهذیب الاثار ولم ار
سواه فی معناه لکنه لم یتمه وله فی اصول الفقه وفروعه کتب کثیرة وتفرد
بمسائل حفظت عنه قال الخطیب وسمعت علی بن عبید الله السمسار یحکی
ان محمد بن جریر مکث اربعین سنة یکتب فی کل یوم اربعین ورقة وعن الشیخ
ابی حامد الاسفراینی قال لو سافر رجل الی الصین لیحصل تفسیر ابن جریر لم یکن
هذا کثیرا او کلا ما هذا معناه وروینا عنه انه قال لاصحابه هل تنشطون
لتفسیر القرآن قالوا کم یکون قدره قال ثلاثون الف ورقة فقالوا هذا مما یفنی
الاعمار قبل تمامه فاختصره فی نحو ثلثة الاف ورقة وکذلك قال لهم فی التاریخ
فاجابوا بمثل جواب التفسیر فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره نحو ما اختصر
التفسیر و قال محمد بن اسحق بن خزیمة ما اعلم تحت ادیم السماء اعلم من محمد بن
جریر وروینا ان ابابکر بن مجاهد امام الناس فی القراءات استمع لیلة القراءة محمد
بن جریر فقال ما ظننت ان الله تعالی خلق بشرا یحسن بقراءة هذا الخطیب و
روی الخطیب عن القاضی ابی احمد بن کامل قال توفی ابو جعفر محمد بن جریر
وقت المغرب لیلة الاثنین لیومین بقیا من شوال سنة عشر وثلثمائة ودفن
ضحوة یوم الاثنین فی داره ولم یغیر شیبه وکان السواد فی شعر رأسه ولحیته
کثیرا وکان مولده فی آخر سنة اربع او اول سنة خمس وعشرین ومائتین وکان

ص — في جواب الوجه الاول من الفصل الثاني من فصول الكتاب

اسمر الى الادمة اعين نحيف الجسم مديد القامة فصيح اللسان ولم يؤذن
به احد و اجتمع عليه من لا يحصيهم عددا الا الله وصلى على قبره عدة شهور
ليلا و نهارا وزاره خلق كثير من اهل الدين و الادب ورثاه ابن الاعرابي وابن
دريد وغيرهما ولقد اجاد ابن دريد وابلغ في مرثيته وابو العباس احمد بن عبد الحليم
المعروف بابن تميمة كه امام اعظم وشيخ الاسلام سنيانست ومناقب ومدائح او كه علماى قوم
بر زبان مى آرند هوش از سر مير بايد كما لا يخفى على ناظر فوات الوفيات والدرر
الكامنة وغيرهما در منهاج السنة النبوية گفته واما قوله ولم يلتفتوا الى القول بالرأى
والاجتهاد وحرموا الاخذ بالقياس والاستحسان فالكلام على هذا من وجوه
احدها ان الشيعة في هذا مثل غيرهم ففى اهل السنة النزاع في الرأى والاجتهاد
والقياس والاستحسان كما في الشيعة النزاع في ذلك فالزيدية تقول بذلك
وتروى فيه الروايات عن الائمة الثاني ان كثيرا من اهل السنة العامة و
الخاصة لا تقول بالقياس فليس كل من قال بامامة الخلفاء الثلثة قال بالقياس
بل المعتزلة البغداديون لا يقولون بالقياس و ح فان كان القياس باطلا امكن
الدخول في اهل السنة وترك القياس وان كان حقا امكن الدخول في اهل السنة
والاخذ بالقياس الثالث ان يقال القول بالرأى والاجتهاد والقياس خير من
الاخذ بما ينقله من يعرف بكثرة الكذب عمن يصيب ويخطى نقل غير مصدق
عن قائل غير معصوم ولا يشك ان رجوع مثل مالك وابن ابى ذيب وابن الماجشون
والليث بن سعد والاوزاعى والثورى وابن ابى ليلى وشريك وابى حنيفة
وابى يوسف ومحمد بن الحسن وزفر والحسن بن زياد واللؤلؤى والشافعى و
البويطى والمزنى واحمد بن حنبل وابى داود السجستانى وابراهيم الحربى والبخاري
وعثمان بن سعيد الدارمى وابى بكر بن خزيمة ومحمد بن جرير الطبرى ومحمد

بن نصر المروزى وغير هؤلاء الى اجتهادهم واعتبارهم مثل ان يعلموا سنة
النبى صلى الله عليه وسلم الثابتة عنه و يجتهدوا فى تحقيق مناط الاحكام
وتنقيحها وتخريجها خير لهم من ان يتمسكوا بنقل الروافض عن العسكريين و
امثالهما فان الواحد من هؤلاء اعلم بدين الله ورسوله من العسكريين
انفسهما فلو افتاه احدهما بفتيا كان رجوعه الى اجتهاده اولى من رجوعه
الى فتيا احدهما بل هو الواجب عليه فكيف اذا كان نقلا عنهما من مثل
الرافضة والواجب على مثل العسكريين وامثالهما ان يتعلموا من الواحد
من هؤلاء ازين عبارت ظاهرست كه ابن تميمة جزاه الله بصنيعه بسبب غايت جسارت
وخسارت واشتعال نار نصب وعناد بكانون سينه پر ضغينه اش محمد بن جرير طبرى
وديگر اسلاف نا انصاف خود را عياذا بالله عالمتر بدين خدا و رسول او از حضرت
عسكريين يعنى امام على نقى و امام حسن عسكرى عليهما وعلى آبائهما الاف التحية والسلام
ميداند وتصريح صريح كه بهيچ وجهى از وجوه تاويل وتوجيه وتسويل وتحريف حضرات را
دران مساغى نيست براين كفر صراح وضلال بواح مى نمايد و بمزيد تاكيد وتشييد اين
ضلال بعيد تفريع شنيع بران مرتب ساخته يعنى گفته آنچه حاصلش اينست كه اگر فتوى دهد
يكى ازين مذكورين را يكى از عسكريين عليهما السلام بكدامى فتوى رجوع يكى ازين مذكورين
باجتهاد خود اولى خواهد بود واز رجوع او بسوى فتوى يكى از عسكريين عليهما السلام بلكه
رجوع باجتهاد خود واجب خواهد بود يعنى اصغا واعتنا بافتاء عسكريين عليهما السلام
معاذ الله نا جائز وحرام خواهد بود و برين مقدار هم صبر وقرارش دست نداده در آخر عبارت
سراسر خسارت ببانگ بى هنگام سرائيده كه العياذ بالله واجب بر مثل عسكريين عليهما
السلام وامثال ايشان يعنى ديگر ائمه اهل بيت عليهم السلام آنست كه تعلم كنند از يكى
ازين مذكورين فالعجب كل العجب كه پناه بخدا پايه فضل وعلم وكمال ابن جرير را رجح و [illegible]

از حضرات عسکریین و دیگر اهلبیت عصمت و طهارت که حسب تصریحات قوم سفن نجات
و تمسک بذیول اینحضرت واجب و تخلف از ایشان مورث بوار و هلاک و ضلال و نکال
و باز متعصبین سنیه اعتنا بتصحیح و اثبات چنین امام جلیل الشان خود حدیث ولایت را
نکنند و پی سپر وادی پرخار قدح و جرح شوند فانا لله و انا الیه راجعون و از ینهم عجیبتر
آنکه این روزبهان بمزید عجز و حیرت طبری را باین جلالت شان بدتر از یهود دانسته
حسب مزعوم اسلاف خود گردانیده یعنی او را برو افض ارزانی فرماید و بر احتجاج باسناد
بروایتش از جا رود کما لا یخفی علی من راجع الی کتابه الباطل و ذهبی در تذکرة الحفاظ
گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الامام العلم الفرد الحافظ ابو جعفر الطبری احد الاعلام
وصاحب التصانیف من اهل طبرستان اکثر التطواف وسمع محمد بن عبد الملك
بن ابی الشوارب واباهمام السکونی واسحق بن ابی اسرائیل واسمعیل بن موسی
السدی ومحمد بن حمید الرازی واحمد بن منیع واباکریب وهناد بن السری و بحر
واخذ القراءة عن جماعة حدث عنه مخلد الباقرحی واحمد بن کامل وابو القسم
الطبرانی وعبد الغفار الحضینی وابو عمرو بن حمدان وخلق سواهم قال ابو بکر
الخطیب کان ابن جریر احد الائمة یحکم بقوله ویرجع الی رایه لمعرفته وفضله
جمع من العلوم مالم یشارکه فیه احد من اهل عصره فکان حافظا لکتاب الله
عارفا باحوال الصحابة والتابعین بصیرا بایام الناس واخبارهم له الکتاب
الکبیر المشهور فی تاریخ الامم وله کتاب التفسیر الذی لم یصنف مثله و
کتاب تهذیب الاثار لم ار مثله فی معناه لکن لم یتمه وله فی الاصول و
الفروع کتب کثیرة وله اختیار من اقاویل الفقهاء وقد تفرد بمسائل حفظت
عنه مولد محمد فی سنة اربع وعشرین ومائتین قیل ان المکتفی اراد ان یحبس
وقفا یجتمع علیه اقاویل العلماء قال فاحضر له ابن جریر فاملی علیهم کتابا

کذلك فاخرجت له جائزة فلم یقبلها فقیل له فلابد من قضاء حاجة قال سال
امیر المؤمنین ان یامر بمنع السوال یوم الجمعة ففعل ذلك وکذا التمس منه الوزیر
ان یعمل له کتابا فی الفقه فعمل له کتاب الخفیف فوجه الیه بالف دینار فردها
وقیل مکث اربعین سنة یکتب کل یوم اربعین ورقة وقال تلمیذه ابو محمد الفرغانی
حسبت تلامذة ابی جعفر منذ احتلم الی ان مات فقسموا علی المدة مصنفاته
فصار لکل یوم عشر ورقة وقال ابو حامد الاسفرائنی لو سافر رجل الی الصین
فی تحصیل تفسیر ابن جریر لم یکن کثیرا قال حسنك الحافظ سالنی ابن خزیمة
اکتبت عن ابن جریر قلت لا لانه لا یظهر وکانت الحنابلة تمنع من الدخول
علیه قال بئسما صنعت وقال ابو بکر بن بالویه سمعت امام الائمة ابن خزیمة
یقول ما اعلم علی ادیم الارض من محمد بن جریر ولقد ظلمته الحنابلة قال ابو محمد
الفرغانی کان محمد لا یاخذه فی الله لومة لائم مع عظم ما یوذی فاما اهل الدین
والعلم فغیر منکرین علمه وزهده ورفضه الدنیا وقناعته بما یجیئه من حصة
خلفها له ابوه بطبرستان ذکر عبد الله بن احمد السمسار ان ابن جریر قال لاصحابه
هل تنشطون لتاریخ العالم قالوا کم یجیئ فذکر نحوا من ثلاثین الف ورقة فقالوا
هذا مما یفنی الاعمار قبل تمامه قال انا لله ماتت الهمم فاملاه فی نحو ثلاثة
الاف ورقة ولما اراد ان یملی التفسیر قال لهم ذلك ثم املاه علی نحو من التاریخ
قال الفرغانی بث مذهب الشافعی ببغداد سنین واقتدی به ثم اتسع علمه
واداه اجتهاده الی ما اختاره فی کتبه وقد عرض علیه القضاء فابی قال محمد
بن علی بن سهل الامام سمعت ابن جریر قال من قال ان ابا بکر وعمر لیسا بامامی
هدی یقتل قال الفرغانی تم له التفسیر والتاریخ وکتاب القراات وکتاب العدد
والتنزیل وکتاب اختلاف العلما وکتاب تاریخ الرجال وکتاب لطیف القول فی

الفقه وهو ما اختاره وجوده وكتاب الخفيف وكتاب التبصير فى الاصول وابتدأ بتصنيف كتاب تهذيب الآثار وهو من عجائب كتبه ابتدأ بما رواه ابو بكر الصديق فاصح وتكلم على كل حديث وعلله وطرقه وما فيه من الفقه والاختلاف العلماء وحججهم واللغة فتم مسند العشرة واهل البيت والموالى من مسند ابن عباس قطعة ومات قال وابتدأ بكتاب البسيط فعمل منه كتاب الطهارة فى نحو الف وخمسمائة ورقة وخرج منه اكثر الصلوة وخرج منه كتاب الحكام والمحاضر والسجلات ولما بلغه ان ابن ابى داود تكلم فى حديث غدير خم عمل كتاب الفضائل وتكلم على تصحيح الحديث قلت رأيت مجلدا من طرق الحديث لابن جرير فاندهشت له ولكثرة تلك الطرق الى ان قال ابن كامل توفى ابن جرير عشية الاحد ليومين بقيا من شوال سنة عشر وثلثمائة ودفن فى داره برحبة يعقوب لم يغير شيبه وكان السواد فيه كثيرا وكان اسمر الى الادمة اعين نحيف الجسم فصيحا طويلا وشيعه من لا يحصيهم الا الله وصلى على قبره عدة شهور ليلا ونهارا ورثاه خلق من اهل الادب والدين من ذلك

قول ابى سعيد الاعرابى

حدث مفظع وخطب جليل	دق عن مثله اصطبار الصبور
قام ناعى العلوم اجمع لما	قام ناعى محمد بن جرير

وعمل ابن دريد قصيدة طويلة يقول فيها

ان المنية لم تتلف به رجلا	بل اتلفت علما للدين منصوبا
كان الزمان به تصفو مشاربه	والآن اصبح بالتكدير مقطوبا
كلا وايامه الغر التى جعلت	للعلم نورا وبالتقوى محاريبا
اودى ابو جعفر والعلم فاصطحبا	اعظم بذا صاحبا وذاك مصحوبا

ودت بقاع بلاد الله لو جعلت قبرا له فحباها جسمه طيبا

ونیز ذهبی در عبر در سنه عشر و ثلثمائه گفته وفيها الحبر البحر الامام ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى صاحب التفسير والتاريخ والمصنفات الكبيرة سمع اسحق وابن ابى اسرائيل ومحمد بن حميد الرازى وطبقتهما وكان مجتهدا لا يقلد احدا قال امام الائمة ابن خزيمة ما اعلم على الارض اعلم من محمد بن جرير ولقد ظلمته الحنابلة قال ابو حامد الاسفراينى لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير محمد بن جرير لم يكن كثيرا قلت مولده بآمل بطبرستان سنة اربع عشرة ومائتين وتوفى ليومين بقيا من شوال وكان ذا زهد وقناعة وتوفى ببغداد ویافعی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته فيها ببغداد توفى الحبر البحر الامام احد العلماء الاعلام صاحب التفسير الكبير والتاريخ الشهير والمصنفات العديدة والاوصاف الحميدة ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى كان مجتهدا لا يقلد احدا قال امام الائمة المعروف بابن خزيمة ما اعلم على الارض اعلم من محمد بن جرير ولقد ظلمته الحنابلة وقال الفقيه الامام مفتى الانام ابو حامد الاسفراينى لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير محمد بن جرير لم يكن كثيرا قلت وناهيك بهذا الثناء العظيم والمدح الكريم من هذين الامامين الجليلين البارعين النبيلين ومولده بطبرستان سنة اربع وعشرين ومائتين وكان ذا زهد وقناعة توفى فى آخر شوال من السنة المذكورة وكان اماما فى فنون كثيرة منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير ذلك وله مصنفات مليحة فى فنون عديدة تدل على سعة علمه وغزارة فضله وكان ثقة فى نقله وتاريخه قيل تاريخه اصح التواريخ واثبتها وذكره الشيخ ابو اسحق فى طبقات الفقها فى جملة المجتهدين و تاج الدین عبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات شافعیه کبری گفته محمد بن جرير

ترجمۂ ابن جریر

بن یزید بن کثیر بن غالب الامام الجلیل المجتهد المطلق ابو جعفر الطبری من اهل
طبرستان احد ائمة الدنیا علما ودینا مولده سنة اربع او خمس وعشرین ومائتین
طوف الاقالیم فی طلب العلم وسمع من محمد بن عبد الملك بن ابی الشوارب واسحق
بن ابی اسرائیل واسمعیل بن موسی الفزاری وابن کریب وهناد بن السری والولید
بن شجاع واحمد بن منیع ومحمد بن حمید الرازی ویونس بن عبد الاعلی وخلق سواهم
روی عنه ابو شعیب الحرانی وهو اکبر منه سنا وسندا ومخلد الباقرحی والطبرانی
وعبد الغفار الحضینی وابو عمرو بن حمدان واحمد بن کامل وطائفة سواهم وقرأ
القران علی سلیمن بن عبد الرحمن الطلحی صاحب خلاد ومن تصانیفه کتاب التفسیر
وکتاب التاریخ وکتاب القراات والعدد والتنزیل وکتاب اختلاف العلماء و
تاریخ الرجال من الصحابة والتابعین وکتاب احکام شرائع الاسلام الفه علی ما
ادّی الیه اجتهاده وکتاب الخفیف وهو مختصر فی الفقه وکتاب التبصیر فی
اصول الدین وابتدأ بتصنیف کتاب تهذیب الاثار وهو من عجائب کتبه
ابتدأ بما رواه ابو بکر الصدیق رضی الله عنه مما صح عنه بسنده وتکلم علی کل
حدیث منه بعلله وطرقه وما فیه من الفقه والسنن واختلاف العلما
وحججهم وما فیه من المعانی والغریب فتم منه مسند العشرة واهل البیت و
الموالی ومن مسند ابن عباس قطعة کبیرة ومات قبل تمامه وابتدأ بکتاب
البسیط نظ الوسیط فخرج منه کتاب الطهارة فی نحو الف وخمسمائة ورقة وخرج منه
اکثر کتاب الصلوة وخرج منه اداب الحکام وکتاب المحاضر والسجلات و
غیر ذلك قال الخطیب کان ابن جریر احد الائمة یحکم بقوله ویرجع الی رایه
لمعرفته وفضله جمع من العلوم مالم یشارکه فیه احد من اهل عصره فکان
حافظا لکتاب الله بصیرا بالمعانی فقیها فی احکام القران عالما بالسنن وطرقها

ترجمۂ ابن جریر

صحیحها وسقیمها ناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة والتابعین ومن بعدهم
من المخالفین فی الاحکام ومسائل الحلال والحرام عارفا بایام الناس واخبارهم
وله الکتاب المشهور فی تاریخ الامم والملوك وکتاب فی التفسیر ولم یصنف احد
مثله سماه تهذیب الاثار لم ار مثله فی معناه الا انه لم یتمه وله فی اصول الفقه
وفروعه کتب کثیرة قال سمعت علی بن عبید الله بن عبد الغفار اللغوی المعروف
بالسمسانی یحکی ان محمد بن جریر مکث اربعین سنة یکتب فی کل یوم منها
سبعین ورقة قال وبلغنی عن الشیخ ابی حامد الاسفراینی انه قال لو سافر رجل
الی الصین حتی یحصل له کتاب تفسیر محمد بن جریر لم یکن ذلك کثیرا او کلاما
هذا معناه انتهی وذکر ابو محمد الفرغانی فی صلة التاریخ ان قوما من تلامذة محمد الایام صح ط
بن جریر حسبوا لابی جعفر منذ بلغ الحلم الی ان مات ثم قسموا علی تلك المدة اوراق
مصنفاته فصار لکل یوم اربع عشرة ورقة قلت وهذا لا ینافی کلام السمسانی لان
منذ بلغ لا بدّ ان یکون مضت له سنین فی الطلب لا یصنف فیها وذکر ان ابا العباس
ابن شریح کان یقول محمد بن جریر الطبری فقیه العالم وذکر ان محمد بن جریر قال
اظهرت فقه الشافعی وافتیت ببغداد عشر سنین وتلقنه منی ابن بشار الاحول
استاذ ابی العباس بن شریح وروی ان ابا جعفر قال لاصحابه اتنشطون لتفسیر القران
قالوا کم یکون قدره فقال ثلثون الف ورقة فقالوا هذا مما یفنی الاعمار قبل تمامه
فاختصره فی نحو ثلثة الاف ورقة ثم قال هل تنشطون لتاریخ العالم من ادم
الی وقتنا هذا قالوا کم قدره فذکر نحوا مما ذکره فی التفسیر فاجابوه بمثل ذلك
فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره فی نحو ما اختصر التفسیر قال الحاکم سمعت
ابا بکر بن بالویه یقول قال لی ابن خزیمة بلغنی انك کتبت التفسیر عن ابن جریر
قلت نعم املاء قال کله قلت نعم قال فی کم سنة قلت من سنة ثلاث وثمانین

مآثر ابن جریر

الی سنة تسعین قال فاستعاره منی ابن خزیمة ورده بعد سنین ثم قال نظرت فیه
من اوله الی اخره وما اعلم علی ادیم الارض اعلم من محمد بن جریر ولقد ظلمته
الحنابلة وقال ابو علی الطوماری کنت احمل القندیل فی شهر رمضان بین یدی ابی
بکر بن مجاهد لصلوة التراویح فخرج لیلة من لیالی العشر الاواخر من داره واجتاز
علی مسجده فلم یدخله وانا معه وسار حتی انتهی فوقف علی باب مسجد ابن جریر
وابن جریر یقرأ سورة الرحمن فاستمع قرائته طویلا ثم انصرف فقلت له یا استاذ ترکت الناس
ینتظرونك وجئت تسمع قراة هذا فقال یا ابا علی دع عنك ما ظننت ان الله
خلق بشرا یحسن ان یقرأ هذه القراءة وذکر ان المکتفی الخلیفة قال للحسن بن العباس
ارید ان قف وقفا یجتمع اقاویل العلماء علی صحته ویسلم من الخلاف قال فاحضر
ابن جریر فاملی علیهم کتابا بالذلك فاخرجت له جائزة سنیة فابی ان یقبلها
فقیل له لا بد من جائزة او قضاء حاجة فقال نعم الحاجة اسال امیر المومنین
ان یتقدم الی الشرط ان یمنعوا السؤال من دخول القصر فی یوم الجمعة فتقدم بذلك
وعظم فی نفوسهم قال ابو محمد الفرغانی صاحب ابن جریر ارسل العباس بن الحسن
الوزیر الی ابن جریر قد احببت ان انظر فی الفقه وساله ان یعمل له مختصرا فعمل
له کتاب الخفیف وانفذه فوجه الیه الف دینار فلم یقبلها فقیل له تصدق بها
فلم یفعل وقال حسنك ابن علی النیسابوری اول ما سالنی ابن خزیمة قال کتبت
عن محمد بن جریر قلت لا قال ولم قلت لانه کان لا یظهر وکانت الحنابلة تمنع من
الدخول علیه فقال بئسما فعلت لیتك لم تکتب عن کل من کتبت عنهم وسمعت
منه قلت لم یکن عدم ظهوره ناشئا عن انه منع ولا کانت للحنابلة شوکة
تقتضی ذلك وکان مقدار ابن جریر ارفع من ان یقدروا علی منعه وانما ابن
جریر کان قد جمع نفسه عن مثل الامر ذال المتعرضین الی عرضه فلم یکن یاذن

مآثر ابن جریر

فی الاجتماع به الا ان یختاره ویعرف انه علی السنة وکان الوارد من البلاد مثل
حسنك وغیره لا یدری حقیقة حاله فربما اصغی الی کلام من یتکلم فیه بجهل
بامره فامتنع عن الاجتماع به ومما یدل علی انه لم یمنع قول ابن خزیمة لحسنك
لیتك سمعت منه فان فیه دلالة علی ان سماعه منه کان ممکنا ولو کان ممنوعا
لم یقل له ذلك وهذا اوضح من ان ینبه علیه وامر الحنابلة فی ذلك العصر کان
اقل من ذلك قال الفرغانی کان محمد بن جریر ممن لا یاخذه فی الله لومة لائم مع عظیم
ما یلحقه من الاذی والشناعات من جاهل وحاسد وملحد فاما اهل العلم والدین
فغیر منکرین علمه وزهده فی الدنیا ورفضه لها وقناعته بما کان یرد
علیه من حصة خلفها له ابوه بطبرستان یسیرة وما تقلد الخاقانی الوزارة
وجه الیه بمال کثیر فابی ان یقبله فعرض علیه القضاء فامتنع فعاتبه اصحابه
وقالوا له لك فی هذا ثواب وتحیی سنة قد درست وطمعوا ان یقبل ولایة المظالم
فانتهرهم وقال قد کنت اظن انی لو رغبت فی ذلك لنهیتمونی عنه وقال الفرغانی
رحل ابن جریر من مدینة امل لما ترعرع وسمح له ابوه بالسفر وکان طول حیاته
ینفذ الیه بالشیء بعد الشیء الی البلدان فسمعته یقول ابطات عنی نفقة
والدی واضطررت الی ان فتقت کمی القمیص فبعتهما وقال ابن کامل توفی
عشیة الاحد لیومین بقیا من شوال سنة عشر وثلثمائة ودفن فی داره برحبة
یعقوب ولم یغیر شیبه وکان السواد فی راسه ولحیته کثیرا وکان اسمر الی الادمة
اعین نحیف الجسم مدید القامة فصیحا واجتمع علیه من لا یحصیه الا الله و
صلی علی قبره عدة شهور لیلا ونهارا ورثاه خلق کثیر من اهل الدین والادب من ذلك

قول ابی سعید بن الاعرابی

حدث مفظع وخطب جلیل	دق عن مثله اصطبار الصبور

قام ناعی العلوم اجمع لما	قام ناعی محمد بن جریر
وقول ابن درید	
ان المنیة لم تتلف به رجلا	بل اتلفت علما للدین منصوبا
کان الزمان به تصفو مشاربه	والآن اصبح بالتکدیر مقطوبا
کلا وایامه الغر التی جعلت	للعلم نورا وللتقوی محاریبا

وزین الدین ابو الولید محمد بن شحنه در روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر گفته فی سنة عشر وثلثمائة توفی ابو جعفر محمد بن جریر الطبری ببغداد ومولده سنة اربعة وعشرین ومائتین وکان من المجتهدین وله مصنفات منها التاریخ المشهور من اول الزمان الی آخر سنة اثنتین وثلثمائة وله التفسیر المعروف ورموه بعد موته بالرفض لکونه صنف کتابا فیه اختلاف العلماء لم یذکر فیه مذهب احمد بن حنبل وقال لم یکن احمد فقیها انما کان محدثا قال امام الائمة ابن خزیمة ما اعلم احدا علی وجه الارض اعلم من محمد بن جریر ولقد ظلمته الحنابلة ذکر ذلک الذهبی فی العبر وتقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شهبة الاسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب ابو جعفر الطبری الاملی البغدادی الامام العلم صاحب التصانیف العظیمة والتفسیر المشهور مولده سنة اربع وعشرین ومائتین قال الخطیب سمعت علی بن عبد الله البغوی یقول مکث ابن جریر اربعین سنة یکتب کل یوم اربعین ورقة قال ابو محمد الفرغانی حدثنی هرون بن عبد العزیز قال قال لی ابو جعفر الطبری اظهرت مذهب الشافعی واقتدیت به ببغداد عشر سنین وتلقاه منی ابن بشار الاحول شیخ ابن شریح قال الفرغانی فلما اتسع علمه اداه بحثه واجتهاده الی ما اختاره فی کتبه الخ وعمر بن المظفر المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر گفته فیها توفی ابو جعفر محمد

بن جریر الطبری ببغداد ومولده سنة اربع وعشرین ومائتین بآمل طبرستان حافظ کتاب الله العزیز والقراءات مجتهد لم یقلد احدا فقیه عارف بتاویل الصحابة والتابعین وله التاریخ المشهور ابتدأ فیه من اول الزمان الی آخر سنة اثنتین وثلثمائة وکتاب فی التفسیر وکتب اصول وفروع وصنف کتابا فیه اختلاف الفقهاء ولم یذکر فیه احمد بن حنبل فقیل له فی ذلک فقال انما کان احمد بن حنبل محدثا فاشتد ذلک علی الحنابلة وکانوا لا یحصون کثرة ببغداد ورموه بالرفض تعصبا وتشنیعا علیه وجلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الامام العلم الحافظ الفرد ابو جعفر الطبری احد الاعلام وصاحب التصانیف الطوال قال الخطیب کان احد الائمة یحکم بقوله ویرجع الی رایه لمعرفته وفضله جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره حافظا لکتاب الله بصیرا بالمعانی فقیها فی احکام القرآن عالما بالسنن وطرقها وصحیحها وسقیمها ناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة والتابعین بصیرا بایام الناس واخبارهم له تاریخ الاسلام والتفسیر الذی لم یصنف مثله قال ابو حامد الاسفرائنی لو رحل رجل الی الصین فی تحصیله لم یکن کثیرا وتهذیب الآثار لم ار سواه فی معناه لم یتم له فی الاصول والفروع کتب کثیرة کان مولده سنة ۲۲۴ وقال ابن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض اعلم منه قال الفرغانی بث مذهب الشافعی ببغداد ثم اتسع علمه واداه اجتهاده الی ما اختاره فی کتبه عرض علیه القضاء فابی قال الذهبی ابن جریر وابن صاعد وابن خزیمة وابن ابی حاتم رجال هذه الطبقة وهم الطبقة السادسة فی الاربعین قال ابن الکامل توفی ابن جریر عشیة الاحد لیومین بقیا من شوال سنة عشر وثلثمائة ۳۱۰ و سیوطی در کتاب التنبئة بمن یبعثه الله علی رأس کل مائة گفته وممن یصلح ان یعد علی رأس الثلثمائة الامام ابو جعفر محمد بن جریر الطبری وعجبت کیف لم یعده وهو اجل من ابن شریح واوسع علوما وبلغ مرتبة الاجتهاد المطلق المستقل ودون لنفسه مذهبا مستقلا وله اتباع

فقلدوه وافتوا وقضوا بمذهبه ويسمون الجريرية وكان اماما في كل علم من القراءة والتفسير والحديث والفقه والاصول واقوال الصحابة والتابعين ومن بعدهم والعربية والتاريخ قال النووي اجمعت الامة على انه لم يصنف مثل تفسيره وقال الخطيب كان أئمة العلماء تحكم بقوله وترجع اليه وكان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره قال ابن خزيمة ما اعلم على الارض اعلم من ابن جرير وقد اراد الخليفة المقتدر بالله مرة ان يكتب كتاب وقف تكون شروطه متفقا عليها بين العلماء فقيل له لا يقدر على استحضار هذا الا محمد بن جرير فطلبه عند ذلك فكتبه مات في شوال سنة عشر وثلثمائة از این عبارت واضح ولائح است که ابن جریر طبری صالح و لائق آنست که معدود و شمرده از مجددین دین بر سنه ثلثمائة و سیوطی تعجب می کند از ترک حکمای خود تعدید او را از مجددین دین و بنص سیوطی ابن جریر طبری جلیل تر از ابن شریح و وسیع تر از او علوم ست و بمرتبه اجتهاد مطلق مستقل فائز گردیده و این مرتبه ایست که ائمه اربعه سنیه بحیازت آن در آفاق جهان شهرت و افتخار و امتیاز حاصل کرده اند و نیز ازان ظاهر ست که ابن جریر طبری اتباع و اشیاع داره که تقلید او کرده اند و فتوی بمذهب او داده اند و حکم بر طبق آن کرده اند و این اتباع بجریریه مشهور اند و ابن جریر امام بود در هر علم از قراءت و تفسیر و حدیث و فقه و اصول و اقوال صحابه و تابعین و اتباع تابعین و عربیت و تاریخ و نووی ارشاد کرده که اجماع کرده امت بر آنکه تصنیف کرده نشد مثل تفسیر او و خطیب گفته که ائمه علما حکم میکردند بقول او و رجوع می آوردند بسوی او و جمع کرده بود ابن جریر از علوم چیزی که مشارکت نکرده ابن جریر را در ان کسی از اهل عصر و ابن خزیمه ارشاد کرده که نمیدانم بر روی زمین عالم تری از ابن جریر و اراده کرد مقتدر بالله این که نوشته شود کتاب وقفی که شروط آن متفق علیها بین العلماء باشد پس گفته شد که قادر نیست بر سر انجام این امر مگر محمد بن جریر طبری و نیز سیوطی در رساله منتهی العقول گفته منتهی الامم هذه الامة المحمدية علماؤها كانبياء بني اسرائيل وكفى منهم الخلفاء الاربعة وهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وعمر بن عبد العزيز رضي الله عنهم والائمة الاربعة الذين اخترعوا العلوم كاختراع

علي علم النحو والخليل العروض والشافعي اصول الفقه والجرجاني المعاني والبيان منتهى لابن جرير الطبري في علم التفسير كان يحفظ كتبا حمل ثمانين بعيرا وحفظ ابن الانباري في كل جمعة الف كراس وحفظ ثلثمائة الف بيت من الشعر استشهادا للنحو وكان الشافعي يحفظ من مرة او نظرة وابن سينا الحكيم حفظ القران في ليلة واحدة وابو زرعة كان يحفظ الف الف حديث والكل من بعض محفوظ احمد بن حنبل و نیز سیوطی در منتهی العقول گفته منتهى الامر بالمعروف لعمر بن الخطاب رضي الله عنه منتهى كتابة جمع القران لعثمان بن عفان رضي الله عنه منتهى علم القضاء لعلي رضي الله عنه منتهى علم الفرائض لزيد بن ثابت رضي الله عنه منتهى علم الفقه لمعاذ بن جبل رضي الله عنه منتهى علم التفسير لابن عباس رضي الله عنهما منتهى اظهار علم القران لنافع رضي الله عنه منتهى علم السنة لمالك رضي الله عنه منتهى علم القياس لابي حنيفة رضي الله عنه منتهى علم فقه السنة للشافعي رضي الله عنه منتهى حفظ السنة لاحمد بن حنبل رضي الله عنه منتهى العبادة الصوفية للفضيل منتهى علم التصوف للجنيد منتهى الزهد لابراهيم بن ادهم منتهى السهر للسري السقطي نحو مائة سنة لم يضع جنبه على الارض الا في علة الموت منتهى الكتب الصحيح البخاري منتهى علم الاثر لابن جرير منتهى الشعر المتنبي منتهى علم الاسماء لآدم عليه السلام منتهى التكلم لموسى عليه السلام منتهى الخلة لابراهيم عليه السلام منتهى الروحية لعيسى عليه السلام منتهى الفضل لمحمد صلى الله عليه وسلم والكل وهم كلهم نيابة عنه منتهى العلم اللدني للخضر عليه السلام منتهى الجمال ليوسف عليه السلام وهو شطر جمال المصطفى صلى الله عليه وسلم و محمد بن علي بن احمد داودی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الطبري الامام ابو جعفر راس المفسرين على الاطلاق احد الائمة جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره وكان حافظا لكتاب الله تعالى بصيرا بالمعاني فقيها في احكام القران عالما بالسنن وطرقها صحيحها وسقيمها ناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة والتابعين بصيرا بايام الناس واخبارهم الى ان قال وله التصانيف العظيمة منها تفسير القران وهو اجل التفاسير

ص ٩٢ / ٩٥ حرف الميم

لم یؤلف مثله کما ذکره العلماء قاطبة منهم النووی فی تهذیبه فی خلاف لانه جمع فیه بین الروایة
والدرایة و لم یشارکه فی ذلک احد لا قبله و لا بعده و منها تهذیب الآثار قال الخطیب لم ار مثله
فی معناه و منها تاریخ الامم و کتاب اختلاف العلماء و کتاب القراءات و کتاب شرائع الاسلام و
هو مذهبه الذی اختاره و جوده و احتج له و کان اولا شافعیا ثم انفرد بمذهب مستقل و
اقاویل و اختیارات و له اتباع مقلدون و له فی الاصول و الفروع کتب کثیرة و یقال ان المکتفی
اراد ان یوقف وقفا تجتمع اقاویل العلماء علی صحته و یسلم من الخلاف فاجمع علماء عصره
علی انه لا یقدر علی ذلک الا ابن جریر فاحضر فاملی علیهم کتابا لذلک فاخرجت له جائزة
سنیة فابی ان یقبلها قال الشیخ ابو حامد الاسفرائنی شیخ الشافعیة لو سافر رجل الی الصین
حتی یحصل تفسیر ابن جریر لم یکن کثیرا و قال غیره مکث ابن جریر اربعین سنة یکتب
کل یوم اربعین ورقة و قال ابو محمد الفرغانی کان ابن جریر ممن لا یاخذه فی الله لومة
لائم مع عظیم ما یلحقه من الاذی و الشناعات من جاهل و حاسد و ملحد فاما اهل الدین
والعلم فغیر منکرین علمه و زهده فی الدنیا و رفضه لها و قناعته بالیسیر و عرض علیه
القضاء فابی و ولد بآمل سنة اربع و عشرین و مائتین و مات عشیة یوم الاحد لیومین بقیا
من شوال سنة عشر و ثلثمائة و اجتمع فی جنازته خلق لا یحصون و صلی علی قبره عدة
شهور و رثاه خلق فمن ذلک قول ابی سعید بن الاعرابی حدث مفظع و خطب جلیل
دق عن مثله اصطبار الصبور ؛ قام ناعی محمد بن جریر ؛ و سیوطی در جامع صغیر گفته
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله عز و جل تخ ت عن ابی سعید الحکیم و سمویه
طب عد عن ابی امامة ابن جریر عن ابن عمر و شمس الدین محمد المعروف بعبد الرؤف مناوی در فیض القدیر
شرح جامع صغیر در شرح این حدیث بعد لفظ ابن جریر گفته و هو محمد الطبری المجتهد المطلق
احد ائمة الدنیا علما و دینا و اجتهادا و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب اللدنیه
در شرح قول مصنف و قد سبق الی ذلک ای الی رد قصة الغرانیق العلی الطبری مع

مع ابن جریر ... از فیض القدیر مناوی

جلالة قدره و سعة علمه گفته بحیث قال فیه امام الائمة ابن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض
اعلم منه قال الخطیب کان احد الائمة یحکم بقوله و یرجع الی رایه لمعرفته و فضله جمع
من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره حافظا للقرآن بصیرا بالمعانی فقیها
فی احکام القرآن عالما بالسنن و طرقها و صحیحها و سقیمها و ناسخها و منسوخها عارفا
باقوال الصحابة و التابعین بصیرا بایام الناس و اخبارهم له تاریخ الاسلام و التفسیر
الذی لم یصنف مثله و له فی الاصول و الفروع کتب کثیرة و عد
السیوطی فی العشرة الذین دونت مذاهبهم ثم کان لهم اتباع یفتون بقولهم و یقضون و لم ینقرضوا
الا بعد الخمس مائة لموت العلماء لکن قال ابن فرحون فی الدیباج انقطعت اتباع الطبری بعد
الاربعمائة و نیز زرقانی در شرح مواهب اللدنیه گفته و قد روی محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الامام
الحافظ الفرد ابو جعفر الطبری احد الاعلام المجتهد المطلق صاحب التصانیف المتوفی
سنة عشر و ثلثمائة الخ و شهاب الدین خفاجی در نسیم الریاض شرح شفای قاضی عیاض گفته هو الامام
الفرد الحافظ ابن جریر ابو جعفر احد الاعلام صاحب التصانیف المشهورة من اهل طبرستان
کان کثیر التطواف و العبادة و سمع من محمد بن عبد الملک الشوارب و السکونی و اسحاق بن ابی اسرائیل
و غیرهم و اخذ القرآن عن جماعة و روی عنه کثیر توفی فی داره و ولد سنة اربع و عشرین
و مائتین و ترجمته مشهورة و شیخ قطب الدین محمد بن احمد مکی در کتاب الاعلام باعلام بلد الله الحرام گفته
قال المعافی بن زکریا لما بویع لابن المعتز دخلت علی شیخنا محمد بن جریر الطبری العالم الکبیر
المفسر المحدث المورخ رحمه الله تعالی فقال لی ما الخبر فقلت بویع بالخلافة لعبد الله بن المعتز
قال فمن رشح للوزارة فقلت محمد بن داود فقال فمن رشح للقضاء قلت ابو المثنی فاطرق قلیلا ثم
قال هذا امر لا یتم فقلت و لم لا یتم قال کل واحد ممن ذکرت ذو شان عظیم متقدم فی علمه
و فضله و عقله و ان الدنیا مولیة و الزمان مدبر و لا مناسبة لاحد ممن ذکرت بریاسة
فی مثل هذا الزمان و ما اری هذا العقد الا الی الانحلال و الاضمحلال فقدر الله تعالی انهم خلعوا

ص ۲۳۵ ... ذکر احوال البعث و خبر الصحیفة من المقصد الاول

ص ۲۱۳ ... باب فی ما یتعلق بالنبی صلی الله علیه و سلم

ص ۲۹۱ ... چاپ لندن

مع ابن جریر ... از کتاب الاعلام قطب الدین

فى خلال اليوم وتلاشى امره الخ وصديق حسن خان معاصر در كتاب الجنة فى الاسوة الحسنة بالسنة ذكر مجتهدين
گفته ومنهم ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى قال ابن خلكان كان من الائمة المجتهدين لم يقلد
احدًا وكان ابن طرار على مذهبه وقال اليافعى كان مجتهدا لا يقلد احدًا قال السيوطى
بلغ رتبة الاجتهاد ودوّن لنفسه مذهبا مستقلا وله اتباع قلدوه وافتوا وقضوا
عن مذهبه يسمّون الجريرية ومنهم الشيخ تاج الدين السبكى عده مصطفى الافندى فى
فوائده من المجتهدين المستقلين ونقل ذلك الشيخ عن ابى زرعة العراقى وقبله الامام
البلقينى انتهى ما فى الجنة اقول فلله در هذا المجتهد المنقد الجليل وعليه اجر هذا الجهبذ
النحرير النبيل الخليل عنى الطبرى الصادع لمادة التشكيك والتسويل حيث روى هذا الحديث
الشريف وصححه فابان عن كونه فى غاية مراتب الاعتماد والتعويل فان الصحة اعلى مراتب الحديث
عند ائمة هذا الفن الشريف الجميل فلم يزد للمنكرين الا الخسار والثبور والتخييب والعويل
واظهر كون سعيهم فى تباب وكيدهم فى تضليل فالعجب كل العجب ان المخاطب الشريف الحسيب
المقلد المرابى الكثير الخبث فى مواحى العطب الشديد لا يجاف عن رمى التجشب [illegible] حديث
الولاية بالكذب والبهتان ولا يستحيى بالا من الخزى والهوان ولا يدرى انه قد سبق
الطبرى ذالك المجتهد المطلق النحرير القدوة والامام العظيم الشان الى تكذيب التكذيب المعيب
بالاجهار والاعلان حيث صحح الحديث الشريف بما لا ناف اهل الحقد والشنان وقصم
ظهور ارباب الزور والعدوان وحسم وساوس اصحاب الضغن والطغيان ورد رغم اهواء
الحائدين عن الدين الصادين عن الايقان وحصد النواجم تدليسات المضلين المرتابين
عن منهج الايمان واخماد النوابغ تلبيسات المبطلين المموهين الزائغين عن الاذعان والله الموفق
وهو المستعان **وجه بست وششم** آنكه اين حديث شريف را خيثمه بن سليمان كه از ائمه اركان و
اساطين اعيان است روايت نموده چنانچه در كتاب فضائل الصحابه گفته ثنا احمد ثنا حازم ابن
صابيح بن سويد ثنا يوسف بن صهيب عن ركين عن وهب بن حمزة عن بريدة قال سافرت

مع على من المدينة الى مكة فرايت منه جفوة فقلت لئن رجعت فلقيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم لانالن منه قال فرجعت فلقيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت عليا فنلت
منه فقال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقولن هذا لعلى فان عليا وليكم بعدى وخيثمه بن سليمان
حائز محامد مآثر جليلة الشان وحاوى محاسن مفاخر باهرة البرهان وسالم از قوادح مطاعن ارباب عناد
وعدوان وبرى از همز وغمز ورمز ولمز اصحاب شنآن است ابو سعد عبد الكريم بن محمد سمعانى در انساب در نسبت
اطرابلسى گفته ابو الحسن خيثمة بن سليمان بن حيدرة القرشى الاطرابلسى من الائمة الثقات
المشهورين بالرحلة والمكثرة عن اهل العراق واليمن والحجاز سمع محمد بن عيسى بن ابراهيم
الدينورى وطبقتهما روى عنه ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن منده الحافظ وتوفى فى حدود
سنة خمسين وثلثمائة ومحمد بن احمد ذهبى در تذكرة الحفاظ گفته خيثمة بن سليمان بن حيدرة
الامام محدث الشام ابو الحسن القرشى الاطرابلسى احد الثقات سمع ابا عتبة احمد بن الفرج
الحمصى ومحمد بن عوف الحافظ وابراهيم بن عبد الله القصار والحسين بن محمد بن ابى معشر
ومحمد بن حبان بن عيسى المداينى صاحب سفيان بن عيينة وعبد الله بن ابى ميسرة المكى واسحاق
بن ابراهيم الدبرى والعباس بن الوليد البيروتى وطبقتهم ورحل الى العراق والحجاز واليمن
وصنف وجمع روى عنه ابو الحسن الضبيلى وتمام الرازى وابو عبد الله بن منده
وابو نصر بن هارون وابو عبد الله بن ابى كامل الطرابلسى وعبد الرحمن بن ابى نصر التميمى وخلق
كثير قال ابن ابى كامل مولده سنة خمس ومائتين واما عبيد بن احمد بن فطيس فقال سألته
عن مولده فقال سنة سبع وعشرين ومائتين قلت الاول اصح قال الخطيب خيثمة
ثقة قد جمع فضائل الصحابة قال ابن ابى كامل سمعت خيثمة يقول ركبت البحر وقصدت
جبلة لاسمع من يوسف بن بحر ثم خرجت الى انطاكية فلقينا مركب فقاتلناهم ثم تقدم
قوم من مقدمه فاخذونى ثم ضربونى وكتبوا اسماءنا فقالوا ما اسمك قلت خيثمة
فقال اكتب حمار بن حمار ولما ضربت سكرت ونمت فرأيت كانى انظر الى الجنة وعلى بابها جماعة

من الحور العین فقالت احدهن یا شقی ایش فاتک قالت اخری ایش فاته قالت لو قتل کان فی الجنة مع الحور فقال لهما لا تکرزی الشهادة فی عزّ من الاسلام وذل من الشرک خیر له ثم انتبهت قال ورایت کان من یقول لی قل ابراءة فقرأت الی قوله فسیحوا فی الارض بعنا اشهر فقد الی آخر الآیة اسرّ قال ابن کامل وسمعت خیثمة یقول رایت بدمشق حدثنا الثوری عن طلحة ابن عمر ونیز ذهبی در عبر در سنة ثلث واربعین وثلثمائة گفته وفیها توفی خیثمة بن سلیمان بن حیدرة ابو الحسن الاطرابلسی الحافظ روی عن العباس بن الولید البیروتی ومحمد بن عیسی المدائنی وطبقتهما بالشام وثغورها وبالعراق والیمن وتوفی فی ذی القعدة وله ثلث وتسعون سنة وغیره احد یقول انه جاوز المائة وثقه الخطیب وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته خیثمة بن حیدرة الامام المحدث محدث الشام ابو الحسن القرشی الطرابلسی احد الثقات الرحالة جمع فضائل الصحابة ولد سنة ۲۵۰ ومات فی ذی القعدة سنة ثلث واربعین وثلثمائة قال ابن منده کتب عنه الطرابلسی الف جزء ومحمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه گفته خیثمة بن سلیمان بن حیدرة الامام الحافظ ابو الحسن القرشی الطرابلسی احد الثقات الرحالة جمع فضائل الصحابة ولد سنة خمس واربعین وثلثمائة قال ابن منده کتبت عنه بطرابلس الف جزء انتهی فبعد روایة هذا الامام العالی الشان اعنی خیثمة بن سلیمان السالم من قدح اهل البغی والطغیان لا یجترئ من له ادنی مسکة من الایمان علی رد هذا الحدیث الشریف ورمیه بالکذب والبهتان لمجابا بعضیة والعدوان وجه بست وهفتم آنکه ابو حاتم محمد بن حبان البستی این حدیث شریف را در صحیح خود روایت نموده زنگ شبهات از آئینهٔ حق زدوده چنانچه محب الدین احمد بن عبد الله طبری شافعی در ریاض النضرة گفته عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیها علیاً قال فمضی علی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه

بما صنع علی فقال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم وسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیاً صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلثا ان علیاً منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی خرجه الترمذی وقال حسن غریب وابو حاتم وخرجه احمد وقال فیه فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیاً علی منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی وابراهیم بن عبد الله یمنی الشافعی در کتاب الاکتفا گفته عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیها علیاً فمضی علی السریة فاصاب جاریة من السبی فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم قالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم وسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیاً صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال ما قالوا فاقبل الیه صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلثا ان علیاً منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی اخرجه الترمذی وابن حبان فی صحیحه واخرجه الامام احمد فی مسنده وقال فیه فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیاً علی منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی از این عبارت ظاهر است که حدیث ولایت را ابن حبان در صحیح خود روایت نموده پس بحمد الله

صحت این حدیث شریف حسب افاده ابن حبان نیز بوضوح ظاهر و رسید بغایت شناعت و فظاعت رد
و ابطال آن کالشمس فی رابعة النهار ساطع گردید و فضائل جلیلة الشان و مناقب رفیعة البنیان ابن
حبان هم ناظر افادات اکابر حذاق اعیان و وشی عیان است ابو نصر علی بن هبة الله بن ماکولا
در کتاب الاکمال فی اسماء الرجال گفته ابو حاتم محمد بن حبان البستی حافظ جلیل کثیر التصانیف
حدث عن ابی خلیفة و ابی یعلی و غیرهما نیز ابن ماکولا در اکمال گفته و محمد بن حبان بن احمد
بن حبان بن معاذ بن سعید بن سعید بن شهید ابو حاتم التمیمی البستی نزیل سجستان ولی
القضاء بسمرقند سافر کثیرا و سمع و صنف کتبا کثیرة و حدث عن ابی خلیفة و الحسین
بن سفیان النسائی و ابی یعلی الموصلی و خلق کثیر و کان من الحفاظ الاثبات و هو محمد
بن حبان بن احمد بن حبان ابنا معاذ بن سعید بن شهید بن هدیة بن مرة بن زید
بن عبد الله بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم توفی فی سنة
اربع و خمسین و ثلثمائة و ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت بستی گفته ابو حاتم
محمد بن حبان بن احمد بن حبان التمیمی البستی امام عصره صنف تصانیف لم یسبق الی
مثلها رحل ما بین الشاش الی الاسکندریة و تلمذ فی الفقه لابی بکر بن خزیمة بنیسابور
و کتب بالبصرة عن ابی خلیفة الجمحی و بالشام عن محمد بن عبد الله الکلاعی و عالم
سمع منه ابو عبد الله بن منده و ابو عبد الله البیع الحافظان و غیرهما و ذکره الحاکم
ابو عبد الله فقال ابو حاتم البستی القاضی کان من اوعیة العلم فی اللغة و الفقه و الحدیث
و الوعظ و کان من عقلاء الرجال خرج فی الحدیث ما لم یسبق الیه و ولی القضاء بسمرقند
و غیرها من المدن بخراسان ثم ورد نیسابور سنة ٣٣٤ اربع و ثلثین و حضرناه یوم الجمعة
بعد الصلوة فلما سألناه الحدیث نظر الی الناس و انا اصغرهم سنا فقال استمل فقلت نعم
فاستملیت علیه ثم اقام عندنا و خرج الی القضاء الی نسا و غیرها و انصرف الینا
سنة سبع و ثلثین فبنی الخانقاه فی باغ الوادیین و قری علیه جملة من مصنفاته

ثم خرج

ثم خرج من نیسابور سنة اربعین و انصرف الی وطنه ببست و نیز سمعانی در انساب گفته
الحبانی بکسر الحاء المهملة و تشدید الباء المنقوطة بواحدة و فی آخرها النون هذه النسبة
الی حبان و هو جد المنتسب الیه منهم ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ
بن سعید بن هدبة التمیمی البستی الحبانی کان اماما فاضلا مکثرا من الحدیث و الرحلة
و الشیوخ عالما بالمتون و الاسانید اخرج من معانی الحدیث ما عجز عنه غیره و من تامل
تصانیفه و طالعها علم ان الرجل کان بحرا فی العلم سافر ما بین الاسکندریة الشاش تلمذ
لابی بکر محمد بن اسحاق بن خزیمة السلمی و سمع الحدیث ببست من اسحق بن ابراهیم البستی
القاضی و بمرو ابا عبد الرحمن عبد الله بن محمود السعدی و بالسغد ابا حفص عمر بن محمد
بن بحیر البحیری و بالبصرة ابا خلیفة الفضل بن الحباب الجمحی و بحران ابا عروبة الحسن بن
ابی معشر السلمی و بالرقة الحسین بن عبد الله القطان و بدمشق ابا الحسن احمد بن عمیر بن جوصا
الثقفی و ببیت المقدس عبد الله بن محمد بن سلم المقدسی و بمصر ابا عبد الرحمن احمد
بن شعیب النسائی و بمکة المفضل بن محمد الجندی و طبقتهم روی عنه الحفاظ ابو عبد الله الحاکم
البیع و ابو عبد الله بن منده الاصبهانی و ابو عبد الله النجار البخاری و جماعة سواهم و توفی
فی شوال سنة اربع و خمسین و ثلثمائة ببست و احمد بن عبد الحلیم المعروف بابن تیمیة در منهاج السنة
بعد کلامی گفته لکن المقصود ههنا ان یبین طرق العلم فالصحابة الذین اخذ الناس عنهم
العلم بعد الخلفاء الاربعة مثل ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و ابی
الدرداء و زید بن ثابت و حذیفة بن الیمان و عمران بن حصین و ابی موسی الاشعری و سلمان
الفارسی و عبد الله بن سلام و امثالهم الی ان قال بعد ذکر عدة طبقات بعد هؤلاء مثل
البخاری و مسلم و ابی داود و ابی زرعة و ابی حاتم و عثمان بن سعید و عبد الله بن عبد الرحمن
الدارمی و محمد بن مسلم بن وارة و ابی بکر الاثرم و ابراهیم الحربی و بقی بن مخلد الاندلسی و محمد
بن وضاح و مثل عبد الرحمن النسائی و ابی عیسی الترمذی و ابی بکر بن خزیمة و محمد بن نصر المروزی

ومحمد بن جرير الطبري وعبد الله بن احمد بن حنبل وعبد الرحمن بن ابي حاتم ثم بعد هؤلاء
مثل ابي حاتم البستي وابي بكر النجاد وابي بكر النيسابوري وابي القاسم الطبراني وابي الشيخ
الاصبهاني وامثالهم ثم بعد هؤلاء مثل ابي الحسن الدارقطني وابي عبد الله بن منده ثم
ابو عبد الله الحاكم وعبد الغني بن سعيد وامثال هؤلاء ممن لا يمكن احصاءهم فهؤلاء
وامثالهم اعلم باحوال الرسول وفيهم من هو اكثر رواية لصحيحه من سقيمه وفيهم
من هو افقه فيه من غيره وشمس الدين محمد بن احمد ذهبي در عبر در سنه اربع وخمسين وثلثمائة گفته
العلامة ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ التميمي البستي الحافظ صاحب
التصانيف سمع ابا خليفة الجمحي وطبقته بخراسان والشام والعراق ومصر والجزيرة
وكان من اوعية العلم في الحديث والفقه واللغة والوعظ وغير ذلك حتى الطب والنجوم
والكلام ولي قضاء سمرقند ثم قضاء نسا وغاب دهرا عن وطنه ثم رد الى بست وتوفي في
شوال بها وهو في عشر الثمانين ويافعي در مرآة الجنان در سنه مذكوره گفته العلامة الجهبذ الحافظ
وصاحب التصانيف ابو حاتم محمد بن حبان بكسر الحاء المهملة وتشديد الموحدة التميمي البستي
وكان من اوعية العلم في الحديث والفقه واللغة والوعظ وغير ذلك حتى الطب والنجوم
والكلام ولي قضاء سمرقند ثم قضاء نسا وغاب دهرا عن وطنه ثم رجع الى بست وتوفي بها
وتاج الدين عبد الوهاب سبكي در طبقات فقهاي شافعيه گفته محمد بن حبان بن احمد بن حبان
بن معبد ابو حاتم بن حبان البستي الحافظ التميمي الحافظ الجليل الامام صاحب التصانيف
الانواع والتقاسيم والجرح والتعديل والثقات وغير ذلك سمع الحسين بن ادريس
الهروي وابا خليفة والنسائي وعمران بن موسى وابا يعلى والحسن بن سفيان وابن خزيمة
والسراج وخلائق لا يحصون كثرة بخراسان والعراق والحجاز والشام والجزيرة وغيرها
من الاقاليم قال في كتابه التقاسيم والانواع لعلنا كتبنا عن الف شيخ ما بين الشاش
والاسكندرية روى عنه الحاكم ومنصور بن عبد الله الخالدي وابو معاذ عبد الرحمن

بن محمد بن رزق الله السجستاني وابو الحسن محمد بن احمد بن هرون الزوزني ومحمد بن احمد بن
منصور النوقاني وغيرهم قال ابو سعد الادريسي كان على قضاء سمرقند زمانا وكان من فقهاء الدين
وحفاظ الآثار عالما بالطب والنجوم وفنون العلم الف المسند الصحيح التاريخ والضعفاء
وفقه الناس بسمرقند وقال الحاكم كان من اوعية العلم في الفقه واللغة والحديث والوعظ ومن
عقلاء الرجال ثم ذكر انه قدم نيسابور مرتين ثم ولي قضاء نسا ثم قدم نيسابور ثالثة
وبنى بها خانكاه وقرئت عليه جملة من مصنفاته ثم عاد الى وطنه سمرقند وكانت الرحلة
اليه لسماع مصنفاته وقال الخطيب كان ثقة نبيلا فهما وقال ابن السمعاني كان ابو حاتم
امام عصره رحل فيما بين الشاش والاسكندرية توفي ليلة الجمعة لثمان بقين من شوال سنة
اربع وخمسين وثلثمائة ذكر ما رمي به ابو حاتم وتبيين الحال فيه قدمنا في الطبقة الثانية
في ترجمة احمد بن صالح المصري ان مما ينبغي ان ينظر فيه ويتفقد في وقت الجرح والتعديل حال
العقائد فانه باب مهم وقع بسببه كلام بعض لمخالفة العقيدة اذا تقرر ذلك فاعلم ان
ابا اسماعيل عبد الله بن محمد الهروي الذي تسميه المجسمة شيخ الاسلام قال سألت يحيى بن عمار
عن ابي حاتم بن حبان قلت رأيته قال وكيف لم اره ونحن اخرجناه من سجستان كان له علم كثير
ولم يكن له كثير دين قدم علينا فانكر الحد لله فاخرجناه من سجستان انتهى قلت انظروا
اجهل هذا الجارح ليت شعري من المجروح مثبت الحد لله او نافيه وقد رأيت للحافظ صلاح الدين
خليل بن كيكلدي العلائي رح على هذا كلاما جيدا احببت نقله بعبارته قال رحمه الله
ومن خطه نقلته يا لله العجب من احق بالاخراج والشيخ جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن اسنوي
در طبقات فقهاي شافعيه گفته ابو حاتم محمد بن حبان بكسر الحاء المهملة بعدها باء مفتوحة
بن احمد بن حبان التميمي البستي بباء موحدة مضمومة وسين مهملة ساكنة وبالتاء المنقوطة بنقطتين
من فوق الامام الحافظ مصنف الصحيح وغيره رحل الى الآفاق كان من اوعية العلم لغة وحديثا
وفقها ووعظا ومن عقلاء الرجال قاله الحاكم وقال ابن السمعاني كان امام عصره تولى

ص ۳۹۹ / ۲۰۹ الفصل الاول في اسباب الواقعة في الشرح الكبير للرافعي والروضة للنووي من ابواب الكتاب

قضاء سمرقند مدّة وتفقه به الناس عاد الی نیسابور و بنی بها خانقاه ثم رجع الی وطنه وانتصب بها السماع مصنفاته الی ان توفی لیلة الجمعة لثمان بقین من شوال سنة اربع وخمسین وثلثمائة ذکره ابن الصلاح و نووی در تقریب گفته الصحیح اقسام اعلاها ما اتفق علیه البخاری و مسلم ثم ما انفرد به البخاری ثم مسلم ثم ما علی شرطهما ثم علی شرط البخاری ثم مسلم ثم صحیح غیرهما و سیوطی در تدریب در شرح این قول گفته التنبیه الثانی قد علم مما تقدم ان اصح من صنف فی الصحیح ابن خزیمة ثم ابن حبان ثم الحاکم فینبغی ان یقال اصحها بعد مسلم ما اتفق علیه الثلثة ثم ابن خزیمة و ابن حبان او الحاکم ثم ابن حبان فقط وان لم یکن الحدیث علی شرط احد الشیخین و لم ار من تعرض لذلک فلیتامل و عبد الحق دهلوی در مقدمه شرح فارسی مشکوة در ذکر صحاح گفته و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته که بود وی از اوعیه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بوده انتهی و خود مخاطب نحریر در بستان المحدثین گفته صحیح ابن حبان که او را التقاسیم والانواع نیز نامند و ترتیب آن ترتیب مخترع ست که نه بر ابواب ونه بر مسانید صحابه ونه بر معاجم شیوخ اول اقسام ذکر کرده است و در ان اقسام انواع می آرد مثلا النوع السادس والاربعون من القسم الثانی فی النواهی علی هذا القیاس و درین کتاب خطبه دراز نوشته بعضی فقرات آن بدل می چسپد حمد و ثنای آن خطبه نقل کرده میشود می گوید الحمد لله المستحق الحمد لآلائه المتوحد بعزه و کبریائه القریب من خلقه فی اعلی علوه البعید منهم فی ادنی دنوه العالم بکنین مکنون النجوی والمطلع علی افکار السر و اخفی و ما استجن تحت عناصر الثری

وما جال فی خواطر الوری لکی ابتدع الاشیاء بقدرته وذرأ الانام بمشیته من غیر اصل علیه افتعل و لا رسم مرسوم امتثل ثم جعل العقول مسلکا لذوی الحجی وملجأ فی مسالک اولی النهی و جعل اسباب الوصول الی کیفیة العقول ما شق لهم من الاسماع والابصار والتکلف للبحث والاعتبار فاحکم لطیف ما دبّر واتقن جمیع ما قدّر ثم فضّل بانواع الخطاب اهل التمییز والالباب ثم اختار طائفة لصفوته وهداهم لزوم طاعته من اتباع سبیل الابرار فی لزوم السنن والآثار فزیّن قلوبهم بالایمان و انطق السنتهم بالبیان من کشف اعلام دینه و اتباع سنن نبیه بالدؤب فی الترحال والاسفار و فراق الاهل والاوطار فی جمع السنن و رفض الاهواء والتفقه فیها بترک الاهواء فتجردوا للحدیث وطلبوه و رحلوا فیه و کتبوه و سالوا عنه واحکموه و ذاکروا فیه و نشروه و تفقهوا فیه و اصّلوه و فرّعوا علیه و ما بدّلوه و بیّنوا المرسل من المتصل والموقوف من المنفصل والناسخ من المنسوخ والمفسر من المجمل والمستعمل من المهمل والمختصر من المتقصی والملزوق من المتفصی والعموم من الخصوص والدلیل من المنصوص والمباح من المزجور والغریب من المشهور والفرض من الارشاد والحتم من الایعاد والعدول من المجروحین والضعفاء من المتروکین و کیفیة المعلول والکشف عن المجهول و ما حرف من المجدول و قلب من المنحول من مخائل التدلیس و ما فیه من التلبیس حتی حفظ الله بهم الدین علی المسلمین و صانه عن ثلب القادحین و جعلهم عند التنازع ائمة الهدی و فی النوازل مصابیح الدجی فهم ورثة الانبیاء و مانس الاصفیاء و ملجأ الاتقیاء و مرکز الاولیاء فله الحمد علی قدره و قضائه و تفضله بعطائه و بره و نعمائه و منه و آلائه انتهی کنیت او ابو حاتم ست و نام او محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن سعید ست نسبت او بزید مناة بن تمیم میرسد لیس او تمیمی ست و بستی نیز گویند زیرا که در شهر بست که در سیستان ست ساکن بود شاگرد نسائی ست و از ابو یعلی موصلی و حسن بن سفیان و ابو بکر بن خزیمه صاحب الصحیح نیز تلمذ نموده از خراسان تا مصر رسیده و از عالم فیض گرفته سوای علم

و دیگر هم داشت فقه و لغت و طب و نجوم را نیک میدانست حاکم از وی اخذ کرده و شاگردی وی نموده و خود
ابن حبان در همین کتاب الانواع گفته است لعلنا کتبنا عن الفی شیخ فائده باید دانست که ابن
حبان را ابتلائی پیش آمد که وی در بعض کتب خود گفته است النبوة العلم والعمل مردم برین حرف
او انکار کردند و نسبت بزندقه نمودند و از وی روایت حدیث و ملاقات ترک کردند و بخلیفه وقت
این ماجرا رسانیدند خلیفه بی تحقیق حکم بقتل او نمود با آنکه بعضی از محدثین ثقات نیز در حق و گفته اند
وذلک نفس فلسفی لیکن انصاف آنست که کلام او چندان دور از عقائد حقه نیست چه مراد آن نیست
که نبوت کسبی است بریاضت در علم و عمل حاصل توان کرد چنانچه بمذهب فلاسفه است بلکه غرض او آنست
که نبوت را لازم است که نفس ناطقه انسان در علم و عمل زیادتی بیّن داشته باشد بعد ازان بطریق
موهبت او را نبوت عطا میشود چنانچه در قرآن مجید اشاره باین معنی میفرماید جائیکه فرموده است
الله اعلم حیث یجعل رسالته و اعتقاد آنکه انبیا را هیچ مرتبه در قوت علمیه و عملیه بر سائر افراد نمی باید که باشد
و بطریق تحکم محض یکی را از میان افراد متساویه بنبوت سرفراز فرماید اصلا از شریعت و دین ثابت نشود
یا مراد وی آنست که انبیا را بعد از بخشش نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل میکرده و لهذا معصوم
باشند از خطا و گناه و این معنی مجمع علیه جمیع اهل اسلام است ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته
وهذا له محمل حسن اذ لم یرد حصر المبتدأ فی الخبر ومثله الحج عرفة فمعلوم ان الرجل
لا یصیر حاجا بمجرد الوقوف بعرفة وانما ذکر مهم الحج وفات او در سال سه صد و پنجاه و چهار
بیست و دوم شوال روز جمعه بوده است و از وی تصانیف بسیار مشهور است و یادگاران ازانجمله کتاب
تاریخ الثقات که متداول است و از وی نقل می آرند و کتاب الضعفاء نیز متداول است و علل حدیث
زهری و علل حدیث مالک و ما انفرد به اهل المدینة من الشامیین و ما انفرد به المکیون
و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به اهل خراسان و او را معجمی است بر ترتیب مدن و کتابی در مناقب
مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتابی است مسمی بانواع العلوم و اوصافها سه جلد دارد و کتابی است
مسمی بالهدایة الی علم السنن و ورای این نیز تصانیف دارد و صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته

محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن سعید التمیمی البستی نیز که نسبت او بزید مناة تمیم میرسد
و در شهر بست ساکن بود شاگرد نسائی است و از ابو یعلی موصلی و حسن بن سفیان و ابو بکر بن خزیمه نیز
تلمذ نموده از خراسان تا مصر سیر کرده و از هر عالم فیض گرفته سوای علم حدیث علوم دیگر هم داشت فقه و لغت
و طب و نجوم حاکم از وی اخذ کرده مشایخ او بسیار اند وی گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ تصانیف بسیار دارد
منها تاریخ الثقات و کتاب الضعفاء و علل حدیث الزهری و علل حدیث مالک و ما انفرد
به اهل المدینة من الشامیین و ما انفرد به المکیون و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به
اهل خراسان و او را معجمی است و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتاب انواع العلوم
و اوصافها سه مجلد و کتاب الهدایة الی علم السنن و جز آن و او را ابتلای پیش آمد که در بعض کتب خود نوشته
للنبوة العلم والعمل مردم برین حرف انکار کرده رمی بزندقت نمودند و روایت حدیث از وی و ملاقات ترک نمودند
این ماجرا بخلیفه وقت رسانیدند خلیفه وقت بی تحقیق حکم بقتل او کرد تا آنکه بعض محدثین ثقات هم
در حق وی گفتند ذلک نفس فلسفی لیکن انصاف آنست که این کلام چندین دور از عقائد حقه نیست
که مراد وی آنست که نبوت کسبی است بریاضت در علم و عمل حاصل توان کرد چنانچه مذهب فلاسفه است بلکه
غرض آنست که نبوت را لازم است که نفس ناطقه انسانی در علم و عمل زیادت بیّن داشته باشد بعد
بطریق موهبت او را نبوت عطا میشود کما اشار الیه عز و جل الله اعلم حیث یجعل رسالته اعتقاد
فی اصح القرآن الکریم الله اعلم حیث یجعل رسالته
آنکه انبیا را هیچ مرتبه در قوت علمیه و عملیه بر سائر افراد نباید که باشد و بطریق تحکم محض یکی را از میان
افراد متساویه بنبوت سرفراز میفرماید ثابت نمیشود یا مراد آنست که انبیا را بعد از عطای نبوت
تفوق در هر دو جانب علم و عمل حاصل میگردد و لهذا معصوم میباشند از گناه و خطا و این معنی
مجمع علیه جمیع اهل اسلام است ذهبی در تذکره گفته هذا له محمل حسن اذ لم یرد حصر المبتدأ
فی الخبر ومثله الحج عرفة فمعلوم ان الرجل لا یصیر حاجا بمجرد الوقوف بعرفة وانما
ذکر مهم الحج وفات او در سنه ٣٥٤ اربع و خمسین و ثلثمائة بیست و دوم ماه شوال روز جمعه بوده
رحمه الله کذا فی بستان المحدثین انتهی ما فی الاتحاف فالحمد لله المنان علی ثبوت صحة الحدیث

ابن حبان حلی الایمان لغائظ لاذ باب الضغر الشنان من صنیع ابن حبان المحبوب للجهابذة المشار الیہ بالبنان الموصوف عندهم بالحذق والتفرد والجلالة والبراعة فی هذا الشان المتقدم السابق علی الاشباه والاقران ولا یخفی انه قد بلغ ابن حبان من التعصب والتصلب والتحامل المزری بالایقان والانحراف والاستنکاف والتلوی عن الاذعان الی ان اطال لسان الطعن علی امام الانس والجان علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه وابنائه المعصومین الاف التحیة والسلام من الملک الحنان کما فی المیزان للذهبی وغیره من مصنفات الاعیان ولکن مع ذلک التعصب الاسمج والعناد الابهج لم یمکنه ان ینبس ببنت شفة فی هذا الحدیث الشریف بل ادخله فی صحیحه فاظهر صحته بسلامة ونزهه عن الطعن بعادیة ولکن المخاطب الرؤف تقدم بابطال هذا الحدیث الشریف علی هذا العتو والجسور فجلب علی نفسه واتباعه انکار الحتوف وشان بد فخر باهی بجسور وجه بست ششم آنکه سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی حدیث ولایت روایت نموده چنانچه محمد صدر عالم که فضائل جلیله و مناقب جمیله او از تفهیمات شاه ولی الله ظاهر است در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابن ابی شیبة عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی واخرج الطیالسی والحسن بن سفیان وابو نعیم مثله واخرجه الترمذی وقال حسن غریب والطبرانی والحاکم وصححه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و فضائل فاخره و مناقب باهره طبرانی بتفصیل ان شاء الله در مجلد حدیث طیر از کتب محققین عظام و منقدین فخام مثل انساب سمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و منظر الانسان ترجمه وفیات الاعیان یوسف بن احمد و عبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و طبقات القراء محمد بن محمد جزری و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و شرح مواهب لدنیه محمد عبد الباقی زرقانی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی و بستان المحدثین شیخ مخاطب و غیر اینها مذکور خواهد شد و عجب تر آنست که خود

مخاطب حمید و شیخ او کابلی سالک منهج غیر سدید جا بجا بافادات و روایات طبرانی حمید منشبث و متمسک میشوند و او را ملجا و معتمد خود میدانند و باز بر و قدح حدیث ولایت که از مرویات آن امام اهل روایت است می پردازند و بر افاده او نظر نمی اندازند ان هذا لشیء عجاب وجه بست و هفتم آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم این حدیث شریف روایت نموده و تصحیح آن بر شرط مسلم فرموده چنانچه در مستدرک علی الصحیحین که نسخه عتیقه آن از نظر قاصر گذشته میفرماید حدثنا ابو عبد الله محمد بن یعقوب الحافظ حدثنی ابی ومحمد بن نعیم قالا ثنا قتیبة بن سعید ثنا جعفر بن سلیمن الضبعی عن یزید الرشک عن مطرف عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی علی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا ذلک علیه فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقینا النبی اخبرناه بما صنع علی قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم فنظروا الیه وسلموا علیه ثم یتطرقون الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلک ثم قام الرابع فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه وجه سی ام آنکه نیز حاکم در مستدرک گفته اخبرنا ابو بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی ببغداد من اصل کتابه ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنی ابی ثنا یحیی بن حماد ثنا ابو عوانة ثنا ابو بلج ثنا عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلو بنا من بین هؤلاء قال فقال ابن عباس بل انا اقوم معکم قال وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض

ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في رجل له بضع عشر خصائل ليست لاحد غيره وقعوا في رجل
قال له النبي صلى الله عليه وسلم لابعثن رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله ورسوله
ويحبه الله ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال اين علي فقال انه في الرحى يطحن
قال وما كان احدهم ليطحن قال فجاء وهو ارمد لا يكاد يبصر قال فنفث في عينيه ثم هز الراية
ثلاثا فاعطاها اياه فجاء علي بصفية بنت حيي قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلى الله
عليه وسلم فلانا بسورة التوبة فبعث عليا خلفه فاخذها منه وقال لا يذهب بها
الا رجل هو مني وانا منه فقال ابن عباس وقال النبي صلى الله عليه وسلم لبني عمه ايكم
يواليني في الدنيا والاخرة قال وعلي جالس معهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبل
على رجل منهم فقال ايكم يواليني في الدنيا والاخرة فابوا فقال لعلي انت وليي في الدنيا
والاخرة قال ابن عباس وكان علي اول من امن من الناس بعد خديجة رضي الله عنها
قال واخذ رسول الله ثوبه فوضعه على علي وفاطمة والحسن والحسين وقال انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال ابن عباس وشرى علي نفسه فلبس
ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس وكان المشركون يرمون
رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر رضي الله عنه وعلي نائم قال وابو بكر
يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فقال يا نبي الله فقال له علي ان نبي الله
قد انطلق الى بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال وجعل علي
رضي الله عنه يرمى بالحجارة كما كان نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف
راسه في الثوب لا يخرجه حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم وكان صاحبك
لا يتضور ونحن نرميه وانت تتضور وقد استنكرنا ذلك فقال ابن عباس فخرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وخرج الناس معه فقال له علي اخرج معك قال
فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي فقال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون

من موسى الا انه ليس بعدي نبي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي قال ابن عباس وقال له
رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولي كل مؤمن بعدي ومؤمنة قال ابن عباس وسد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب علي وكان يدخل المسجد جنبا
وهو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من كنت مولاه فان مولاه علي قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز وجل في القرآن انه
رضي الله عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد ذلك
قال ابن عباس وقال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر رضي الله عنه حين قال ائذن لي
فاضرب عنقه قال وكنت فاعلا وما يدريك لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال
اعملوا ما شئتم هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه بهذه السياقة وقد حدثنا
السيد الاوحد ابو يعلى حمزة بن الزيدي رضي الله عنه ثنا ابو الحسن علي بن محمد بن
مهرويه القزويني القطان قال سمعت ابا حاتم الرازي يقول كان يعجبهم ان يجدوا الفضائل
من رواية احمد بن حنبل رضي الله عنه و هم روايت نمودن حاكم حديث ولايت را بعبارت ما خرج العلي
که ذکر طرق منقول شده اصح و عیان گردیده کمال فضل و جلالت و نهایت ثقت و نبالت
و تبحر و اتقان و رفعت شان حاکم بر ناظرین افادات ائمه اعاظم مخفی و مستور نیست و سیجی نبذ من ذلک
فيما بعد في محل حديث الطير ان شاء الله تعالى فظهر و لاح و وضح و باح بحمد الله و حسن
توفيقه و ابلاجه الحق بحسب طريقة مرة بعد اخرى مع كونه بعد اولى في صحة الحديث الشريف
واعتماده واعتباره و وثوقه و جلاء امره و اشتهاره بحكم الحاكم الذاهب في التنقيد والفحص
والسبر والتنقير والتنقيب عن غوامض الحديث كل المذاهب القاصد من مصاعد الفضل
والعز اعلى المراتب المتمكن من الحذق والمهارة والتبحر والبصارة اسنى المناصب وعلم
وسطع ان رمي الحديث الشريف بالكذب والبطلان والعضيهة والقرفة المنهدة
البنيان ظن زائغ كاذب ووهم خاسر خائب وتهجم سمج على الحق ناكب وتجسس فادع عن توفيق الشناعة

ذاهب لا یرضی به الا کل معاند ناصب او لجوج للبهت خاطب او عنود للعدل اجانب او حاطب للفظاعة طالب او خادع للعقول خالب او محاذق للدین سالب او منهمک عن الخزی غیرها ئب او جلیع من الهوان غیر راهب والی الله ولی التوفیق لاقتفاء الحق الصائب و تزییل الحائر من الناکب وجه سی و یکم آنکه احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی حدیث ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در واقعه نزول آیه کریمه وانذر عشیرتک الاقربین روایت فرموده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن علی قال لما نزلت هذه الآیة وانذر عشیرتک الاقربین جمع النبی بنی عبد المطلب و صنع لهم طعاما لیس بالکثیر فقال کلوا بسم الله من جوانبها فان البرکة تنزل من ذروتها و وضع یده اولهم فاکلوا حتی شبعوا ثم دعا بقدح فشرب اولهم ثم سقاهم فشربوا حتی رووا فقال ابو لهب لقد سحرکم و قال یا بنی عبد المطلب انی جئتکم بما لم یجئ به احد قط ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله والی الله والی کتابه فنفروا و تفرقوا ثم دعاهم الثانیة علی مثلها فقال ابو لهب کما قال المرة الاولی فدعاهم ففعلوا مثل ذلک ثم قال لهم و مد یده من یبایعنی علی ان یکون اخی و صاحبی و ولیکم بعدی فمددت یدی و قلت انا ابایعک و انا یومئذ اصغر القوم عظیم البطن فبایعنی علی ذلک قال و ذلک الطعام انا صنعته ابن مردویه و محامد علیه و مدائح سمیه و مناقب بهیه و مفاخر سنیه ابن مردویه بمحسب سابق در مجلد حدیث غدیر گذشت خلاصه اش آنکه از تذکره ذهبی واضح است که ابن مردویه حافظ ثبت و علامه صاحب ثقت ست و از اکابر و اعاظم شیوخ محدثین مثل ابی سهل بن زیاد و دیگر اکابر نقاد روایت میکند و اجله اساطین سنیه مثل عبد الرحمن بن منده و غیر او خلق کثیر و جم غفیر از و روایت می کنند یعنی معالم دینیه و آثار نبویه از و فرا میگیرند و او قیم بود بمعرفت این شان و بصیر برجال و طویل الباع ملیح التصانیف و ناهیک بواحدة من هذه المحامد الزاهرة والمدائح الفاخرة فکیف اذا اجتمعت و اتسقت و از کتاب العبر ذهبی از ترجمه ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی واضح ست که ابو مطیع که جلالت و عظمت او از فقره و انتهی الیه علو الاسناد

باصبهان لمعان ظهور دارد از ابن مردویه روایت کرده و نیز از عبارت تذکرة الحفاظ ظاهر ست که ابو القاسم عبد الرحمن بن منده و اخ او عبد الوهاب و ابو الخیر محمد بن احمد و ابو منصور محمد بن سکرویه و ابو بکر محمد بن الحسن بن محمد بن سلیم و ابو عبد الله ثقفی و خلقی کثیر از ابن مردویه روایت کرده اند و روایت شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب افادات ائمه سنیه دلیل وثوق و جلالت و عدالت مروی عنه میباشد کما سبق و از عبارت زاد المعاد ابن القیم بعد ذکر حدیث بنی المنتفق منجلی ست که ابن مردویه از کبار ائمه سنیه و اجله شیوخ ثلاثه امائل حفاظ آثار و افاخم خدام اخبار ست که ابن القیم بروایت او این حدیث در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمه مذکورین احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشکوة نبوت می نماید و حسبک هذا دلالة علی کمال الاعتماد و الوثوق و غایة الاعتبار و القبول و از عبارت طبقات الحفاظ سیوطی توان دانست که ابن مردویه حافظ کبیر علامه جلیل و صاحب تصانیف عدیده مثل تفسیر و تاریخ و مستخرج و قیم بشان حدیث و بصیر برجال و صاحب کمال اطلاع و طویل الباع کثیر الاطلاع ست و از عبارت شرح و ابن نیر فانی کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار ست که ابن مردویه حافظ ثبت علامه صاحب تاریخ و تفسیر و مسند و مستخرج و قیم بشان حدیث و بصیر برجال و طویل الباع و ملیح التصنیف ست و از عبارت حصن حصین جزری ظاهر ست که او کتاب ابن مردویه را ماخذ کتاب خود که نهایت عظمت و جلالت آن بیان کرده گردانیده و مثل دیگر کتب اساطین معتمدین و افاخم محدثین نحله خود مثل بخاری و مسلم و ابن ابی شیبه و امام احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و قزوینی و بزار و ابن حبان و حاکم و ابن عوانه و ابن خزیمه و مالک و غیرهم بران اعتماد نموده و نیز ظاهر ست که روایات ابن مردویه را صحیح دانسته حیث قال فلیعلم انی ارجوان یکون جمیع ما فیه صحیحا و مخاطب عالی تبار در رساله اصول حدیث گفته و احادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند تفسیر ابن مردویه و تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر و غیره مشاهیر تفاسیر حدیث اند ازین عبارت هویدا ست که تفسیر ابن مردویه از مشاهیر تفاسیر حدیث ست و شاه صاحب در ذکر تفاسیر مشهوره تفسیر او را مقدم بر دیگر تفاسیر گذاشته اند وجه سی و دوم آنکه تاج المحدثین

ابونعیم احمد بن عبدالله الاصفهانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابراهیم بن عبدالله الیمنی
الوصّابی در کتاب الاکتفا گفته عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول انّ علیّاً منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی اخرجه ابو داود الطیالسی
فی مسنده والحسن بن سفیان فی فوائده وابونعیم فی فضائل الصحابة ومحمد صدر عالم
در معارج العلی گفته عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی
وانا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی واخرج الطیالسی والحسن بن سفیان وابونعیم
مثله و ابونعیم اصفهانی از اکابر علمای جلیل الشان و مشاهیر محدثین اعیان و نحاریر معتمدین ارکان
و متمهرین اثبات و متبحرین ثقات و اساطین معظمین و کبار مدققین و اجله محققین و اعاظم مستندین
و افاخم منقدین است و فضائل عالیه و مناقب سامیه و محامد فاخره و محاسن زاهره و مکارم جلیله
و مآثر نبیله او بر مهره متتبعین کتب و اسفار حضرات سنیین مثل وفیات الاعیان ابن خلکان
و عبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و وافی بالوفیات خلیل صفدی و طبقات فقهای شافعیه
عبدالرحیم بن حسن الاسنوی و طبقات فقهای شافعیه عبدالوهاب سبکی و تتمة المختصر عمر بن مظفر
الشهیر بابن الوردی و طبقات شافعیه ابوبکر اسدی و طبقات سیوطی و لواقح الانوار عبدالوهاب
شعرانی و رجال مشکوة محمد بن عبدالله الخطیب و مقالید الاسانید ابومهدی عیسی ثعالبی و بستان
المحدثین خود مخاطب و قول مستحسن مولوی حسن زمان و اتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان
معاصر غیر آن ظاهر و عیان است اینجا اکتفا بر بعض عبارات میرود قال السبکی فی طبقاته احمد
بن عبدالله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران الامام الجلیل الحافظ ابونعیم الاصفهانی
الصوفی الجامع بین الفقه والتصوف والنهایة فی الحفظ والضبط واحد اعلام الدین
جمع الله له بین العلو فی الروایة والنهایة فی الدرایة رحل الیه الحفاظ من الاقطار
ولد فی رجب سنة ست وثلثین وثلثمائة باصبهان وهو سبط الشیخ الزاهد محمد بن
یوسف البنا احد مشایخ الصوفیة واحد الاعلام الذین جمع الله لهم

الطبقة الرابعة فیمن توفی بین الاربعمائة والخمسمائة

بین العلو

بین العلو فی الروایة والنهایة فی الدرایة رحل الیه الحفاظ من الاقطار واستجاز له ابوه
طائفة من شیوخ العصر تفرد فی الدنیا عنهم الی ان قال السبکی وقد روی ابوعبدالرحمن
السلمی مع تقدمه عن واحد عن ابی نعیم فقال فی کتاب طبقات الصوفیة ثنا
عبدالواحد بن احمد الهاشمی ثنا ابونعیم احمد بن عبدالله انا محمد بن علی بن حبیش
المقری ببغداد انبا احمد بن محمد بن سهل الادمی ذکر حدیثا قال ابو محمد بن السمرقندی
سمعت ابابکر الخطیب یقول لم ار احداً اطلق علیه اسم الحفظ غیر رجلین ابونعیم الاصبهانی
وابوحازم العبدوی الاعرج وقال احمد بن محمد بن مردویه کان ابونعیم فی وقته
مرحولا الیه لم یکن فی افق من الافاق اسند ولا احفظ منه کان حفاظ الدنیا قد اجتمعوا
عنده وکان کل یوم نوبة واحد منهم یقرأ ما یریده الی قریب الظهر فاذا قام الی داره
ربما کان یقرأ علیه فی الطریق جزء وکان لا یضجر لم یکن له غذاء سوی التصنیف
او التسمیع قال حمزة بن العباس العلوی کان اصحاب الحدیث یقولون بقی ابونعیم اربع
عشرة سنة بلا نظیر لا یوجد شرقا ولا غربا اعلی اسنادا منه ولا احفظ وکانوا
یقولون لما صنف کتاب الحلیة حمل الی نیسابور حال حیاته فاشتروه باربعمائة
دینار وقال ابن المفضل الحافظ قد جمع شیخنا اخبار ابی نعیم وذکر من حدث عنه
وهم نحو ثمانین رجلا وقال لم یصنف مثل کتابه حلیة الاولیاء سمعناه علی ابی المظفر
القاسانی عنه سوی فوت عنه یسیر وقال ابن النجار هو تاج المحدثین واحد اعلام الدین
قلت ومن کراماته العظیمة ان السلطان محمود بن سبکتکین لما استولی علی اصبهان
ولی علیها امیرا من قبله ورحل عنها فوثب اهل اصبهان وقتلوا الوالی فرجع محمود الیها
وامنهم حتی اطمأنوا ثم قصدهم یوم الجمعة فی الجامع فقتل منهم مقتلة عظیمة
وکانوا قبل ذلک قد منعوا ابانعیم الحافظ من الجلوس فی الجامع فحصلت له کرامات
السلامة فیما جری علیهم اذ لو کان جالسا لقتل وانتقام الله تعالی له منهم

سریعًا ومن مصنّفاته حلیة الاولیاء وهی من احسن الکتب کان الشیخ الامام الوالد رحمه الله
کثیر الحثّ لنا علیها ویحب تسمیعها وله ایضا کتاب معرفة الصّحابة وکتاب دلائل
النبوّة وکتاب المستخرج علی البخاری وکتاب المستخرج علی مسلم وکتاب تاریخ اصبهان
وکتاب صفة الجنّة وکتاب فضائل الصّحابة وصنّف شیئًا کثیرا من المصنّفات توفی
فی العشرین من المحرم سنة ۴۳۰ ثلثین واربعمائة وله اربع وتسعون سنة وولی الدین خطیب
در اسماء رجال مشکوة گفته ابو نعیم الاصفهانی هو ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی
صاحب الحلیة هو من مشایخ الحدیث الثقات المعمول بحدیثهم المرجوع الی قولهم کبیر القدر
ولد سنة اربع وثلثین وثلثمائة باصبهان ومات فی صفر سنة ثلثین واربعمائة باصبهان
وله من العمر ست وتسعون سنة رحمه الله وجه سی وسوم آنکه ابو بکر احمد بن حسین
بیهقی خبر غدیر را در ضمن حدیث طویل از ابن عباس روایت فرموده چنانچه
اخطب خوارزم در کتاب المناقب بعد ذکر حدیث کسر اصنام باین اسناد اخبرنا الشیخ
الزاهد ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاة اسمعیل
بن احمد الواعظ قال اخبرنا والدی ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی الخ گفته وبهذا
الاسناد عن احمد بن الحسین هذا قال اخبرنا احمد بن جعفر القطیعی قال حدّثنا
عبد الله بن احمد بن حنبل قال اخبرنا ابی قال حدّثنا یحیی بن حماد قال حدّثنا ابو
عوانة قال حدثنا ابو بلج قال حدثنا عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس
اذ اتاه تسعة رهط قالوا یا ابن عباس امّا ان تقوم معنا واما ان تخلونا یا ابن عباس
بین هؤلاء قال فقال ابن عباس بل انا اقوم معکم قال وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی
قال فابتدؤا فتحدّثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول افّ وتفّ وقعوا فی
رجل له بضع عشر فضائل لیس لاحد غیره وقعوا فی رجل قال له النبی صلّی الله
علیه وسلم لابعثنّ رجلا لا یخزیه الله ابدًا یحبّ الله ورسوله ویحبه الله ورسوله

فاستشرف

صـ ۱۳۲

فاستشرف لها مستشرف فقال این علیّ فقالوا انه فی الرحی یطحن قال وما کان احدهم لیطحن
قال فجاء وهو ارمد لا یکاد ان یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هزّ الرایة ثلثا فاعطاها
ایاه فجاء علیّ بصفیّة بنت حیی فقال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلّی الله
علیه وسلم ابا بکر بسورة التوبة فبعث علیًّا خلفه واخذها منه فقال لا یذهب بها
الّا رجل هو منّی وانا منه قال ابن عباس وقال النبی صلّی الله علیه وسلم لبنی عمّه
ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة قال وعلیّ جالس معهم فقال رسول الله صلّی الله علیه
وسلم واقبل علی رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال
لعلیّ انت ولیّی فی الدنیا والاخرة قال ابن عباس وکان علیّ اوّل من امن من الناس
بعد خدیجة قال واخذ رسول الله صلّی الله علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علیّ وفاطمة
وحسن وحسین وقال انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیرًا
قال ابن عباس وشری علیّ نفسه فلبس ثوب النبی صلّی الله علیه وسلم ثم نام مکانه
قال ابن عباس وکان المشرکون یرمون رسول الله صلّی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر
وعلیّ نائم وابو بکر یحسب انه رسول الله صلّی الله علیه وسلم قال فقال له علیّ
انّ نبیّ الله قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال
وجعل علیّ یرمی بالحجارة کما کان یرمی نبیّ الله صلّی الله علیه وسلم وهو یتضوّر وقد لفّ
راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انّک للئیم وکان صاحبک
لا یتضوّر ونحن نرمیه وانت تتضوّر وقد استنکرنا ذلک قال ابن عباس وخرج رسول الله
صلّی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک وخرج الناس معه فقال له علیّ اخرج معک فقال
النبی صلّی الله علیه وسلم لا فبکی علیّ فقال له اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هارون
من موسی الّا انه لیس نبیّ بعدی انه لا ینبغی ان اذهب الّا وانت خلیفتی قال ابن عباس
وقال له رسول الله صلّی الله علیه وسلم انت ولیّ کل مومن ومومنة بعدی قال

ابن عباس وسدّ رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب علي فكان يدخل
المسجد جنباً وهو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز وجل
في القرآن انه رضي عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد
ذلك قال ابن عباس وقال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر حين قال ائذن لي فاضرب
عنقه يعني عنق حاطب قال لو ما يدريك لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا
ما شئتم و مزید فضل و جلالت و نهایت کمال و براعت و غایت نقد و مهارت و طول باع و عظمت
شان و سموّ قدر و علو فخر و تبحّر و تمهّر و اتقان بیهقی بر متتبع اسفار ائمه این قوم مثل معجم الادباء یاقوت
حموی و کتاب الانساب عبد الکریم سمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و کامل ابن اثیر جزری و مختصر
فی اخبار البشر ابو الفدا اسماعیل بن علی و تتمة المختصر فی اخبار البشر ابن الوردی و سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ
و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام ذهبی و مرآة الجنان یافعی و رجال مشکوة ولی الدین الخطیب و طبقات
شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات
الحفاظ جلال الدین سیوطی و رجال مشکوة شیخ عبد الحق و فیض القدیر شرح جامع الصغیر عبد الرؤف
مناوی و مرقاة شرح مشکوة ملا علی قاری و شرح مواهب لدنیه زرقانی و مقالید الاسانید ابو مهدی
ثعالبی و بستان المحدثین مخاطب و ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان
معاصر ظاهر و مستنیر است **وجه سی و چهارم** آنکه ابو القاسم حسین بن محمد الشهیر بالراغب
الاصفهانی حدیث ولایت را بالقطع و حتم ثابت فرموده و در جمله فضائل جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ذکر نموده چنانچه در کتاب محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء که راقم سابقا
بعنایت منعم مفیض الالاء یک نسخه عتیقه قلمیه آن از کتب خانه غلام علی آزاد بدست این عبد قاصر
افتاده بود و درین ایام بفضل رب منعام نسخه مطبوعه مصریه آن پیش نظر قاصر حاضر است
در فصل الفصول صد عشرون که در عنوان آن فصل گفته و مما جاء فی فضائل اعیان الصحابة

فكان

فقد كان من شرط هذا الكتاب ان لا يشتغل بذكر الرجال على الترتيب اذ كان القصد فيه
الى تنويع المعاني لكن لم يوجد بدّ من ذكر فضائل الصحابة اذ كانت الحاجة اليه تكثر فبدأنا
علي بن ابي طالب كرم الله وجهه قتل لتسع عشرة ليلة خلت من شهر رمضان يوم الجمعة
وهو ابن ثلاث وستين وقيل ابن ثلث وخمسين وخلافته اربع سنين وثمانية اشهر وتسعة
عشر يوماً ودفن بالكوفة وغيب قبره وقال صلى الله عليه وسلم الخلافة ثلثون
عاماً ثم تكون ملكاً وكناه النبي صلى الله عليه وسلم ابا تراب وذلك انه دخل
على ابنته فاطمة فقال اين ابن عمك قالت في فناء المسجد فوجده مضطجعاً في التراب
فقال النبي صلى الله عليه وسلم قم يا ابا تراب وذلك من شدة ما اعجبه من فضائله
قال له النبي صلى الله عليه وسلم الا ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى غير انه
لا نبي بعدي قال بلى قال فانت كذلك وقال علي مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدي و ابو القاسم
راغب از اعاظم مشاهیر جلیل المناصب و افاخم نحاریر و کبار اساطین رفیع المراتب و اماثل ائمه منتجب
بمدح و ثنای راغب و مزید تعظیم و تفخیم و تکریم آن علامه نبیل المطالب علامه سیوطی در بغیة الوعاة
فی طبقات اللغويين والنحاة گفته المفضل بن محمد بن معلی الاصبهانی ابو القاسم الراغب
صاحب المصنفات كان في اوائل المائة الخامسة له مفردات القرآن وافانين البلاغة
والمحاضرات وقفت على الثلثة وقد كان في ظني ان الراغب معتزلي حتى رأيت بخط الشيخ
بدر الدين الزركشي على ظهر نسخة من القواعد الصغرى لابن عبد السلام ما نصه
ذكر الامام فخر الدين الرازي في تأسيس التقديس في الاصول ان ابا القاسم الراغب
من ائمة السنة وقرنه بالغزالي قال وهي فائدة حسنة فان كثيراً من الناس يظنون
انه معتزلي و نیز سیوطی در مزهر در فائده ثمانیه عشر از فصل اول از نوع تاسع گفته الثانية
عشرة قال الامام ابو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل المشهور بالراغب وهو من ائمة
السنة والبلاغة في خطبة كتابه المفردات الفاظ القرآن هو لب كلام العرب وزبدته

اثبات راغب اصفهانی حدیث ولایت را بجزم و حتم در کتاب محاضرات الادباء و عد آن از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
ص ۲۳۷ / ۲۴۴

مدایح راغب اصفهانی از بغیة الوعاة سیوطی

ص ۹۹ / ۲۹۹ جلد اول
کمال بزرگی و ثنای راغب اصفهانی از مزهر سیوطی

وو اسطته وكرائمه وعليها اعتماد الفقهاء والحكماء في احكامهم وحكمهم واليها مفزع حذاق الشعراء
والبلغاء في نظمهم ونثرهم وما عدا الالفاظ المتفرعات عنها والمشتقات منها هو بالاضافة اليها كالقشور
والنوى بالاضافة الى اطائب الثمرة وكالحثالة والتبن بالنسبة الى لبوب الحنطة وازشيخ تلميذ
محمود بن محمد بن قاضي زادة الرومي ابن بنت علي بن محمد قوشجي در مدينة العلوم گفته فنون المحاضرات للراغب
الاصفهاني وهو المفضل بن محمد الاصفهاني ابو القاسم الراغب صاحب المصنفات كان في
اوائل المائة الخامسة له مفردات القرآن وافانين البلاغة والمحاضرات وله تفسير
سمعنا من بعض الثقات ان له تفضيل النشأتين وله كتاب الذريعة في احكام الشريعة
والناس يظنون انه معتزلي لكن قال السيوطي رايت بخط الشيخ بدر الدين الزركشي على ظهر
نسخة من قواعد الصغرى لابن عبد السلام ما نصه ذكر الامام فخر الدين الرازي في
تاسيس التقديس في الاصول ان ابا القاسم الراغب من ائمة السنة وقرنه بالغزالي
وهذه الفائدة حسنة فلا عبرة بظنون الناس وان بعض الظن اثم ومصطفى بن عبد الله
القسطنطيني در كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون گفته افانين البلاغة للعلامة ابي القاسم
حسين بن محمد المعروف بالراغب الاصفهاني ونيز در كشف الظنون گفته تفسير الراغب هو
الفاضل العلامة ابو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهاني
المتوفى في راس المائة الخامسة وهو تفسير معتبر في مجلد اوله الحمد لله على الائه
اورد في اوله مقدمات نافعة في التفسير وطريقه انه اورد جملا من الآيات ثم
فسرها تفسيرا مشبعا وهو احد ماخذ انوار التنزيل للبيضاوي ونيز در كشف الظنون
گفته تفضيل النشأتين وتحصيل السعادتين للامام ابي القاسم الحسين بن محمد بن المفضل
الراغب الاصفهاني المتوفى في راس المائة الخامسة مختصر اوله الحمد لله الذي
ارسل بالنبوة عبده الخ رتب على ثلثة وثلثين بابا وفصل فيها النشأة الاولى
والنشأة الاخرى ونيز در كشف الظنون گفته الذريعة الى مكارم الشريعة للامام ابي القسم

حسين

حسين بن محمد بن المفضل الراغب الاصفهاني ذكره في اوائل مفرداته اوله اسئال الله تعالى ان يح
جوده الذي هو سبب الوجود نورا يهدينا الى الاقبال عليه الخ وهو على سبعة فصول الاول
في اصول الانسان وقواه وفضله الثاني في العقل والعلم والنطق الثالث فيما يتعلق بالقوى
الشهوانية الرابع فيما يتعلق بالقوى الغضبية الخامس في العدالة والظلم السادس
فيما يتعلق بالصناعات السابع في ذكر الاعمال قيل ان الامام حجة الاسلام الغزالي
كان يستصحب كتاب الذريعة دائما ويستحسنه لنفاسته ونيز در كشف الظنون گفته مفردات
الفاظ القرآن في اللغة لابي القسم حسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصبهاني
المتوفى سنة سماه السيوطي في طبقات النحاة المفضل بن محمد وقال كان في اوائل المائة
الخامسة ونقل عن خط الزركشي ما نصه ذكر الامام فخر الدين الرازي في تاسيس التقديس
في الاصول ان الراغب من ائمة السنة وقرنه بالغزالي انتهى ومولوي صديق حسن خان معاصر
در ابجد العلوم در ذكر علماء محاضره گفته مفضل بن محمد الاصفهاني ابو القاسم الراغب كان في اوائل
المائة الخامسة له المحاضرات وافانين البلاغة وغير ذلك والناس يظنون انه
معتزلي لكن نقل السيوطي عن الفخر الرازي انه من ائمة السنة وقرنه بالغزالي
وهذه فائدة حسنة فلا عبرة بظنون الناس وان بعض الظن اثم واكابر علماء
سنية اعيان بافادات وتحقيقات راغب اصفهاني بكمال استبشار وانبساط جنان ميگرايند
واحتجاج واستدلال واستناد بمقام تحقيق بمقابله اهل حق كرام نموده اظهار نهايت وثوق
واعتبار واعتماد آن ميكنند علامه عمدة الاطوار مي فرمايند سيوطي در مزهر در نوع تاسع گفته قال
الراغب في مفرداته الفصح خلوص الشئ مما يشوبه واصله في اللبن يقال فصح اللبن
افصح وهو فصيح ومفصح اذا تعرى من الرغوة قال الشاعر وتحت الرغوة اللبن
الفصيح ومنه استعير فصح الرجل جادت لغته وافصح تكلم بالعربية وقيل
بالعكس والاول اصح انتهى ونيز عبارت سيوطي در مزهر مشتمل بر نقل از راغب در باب

مدح قرآن انما شنیدی م فاضل رشید و شوکت حمریه گفته و چون از اقامت استدلال خود بقول الائمة القبط علیحضرت عمر رضی الله عنه بر حرمت متعه فراغت حاصل کردیم حالا دفع توهمی که صاحب رساله بشناعت علمای شیعه بران وارد کرده است مینمایم و میگویم که انچه بعد از در از نفسی بسیار که تعرض بجواب آن خارج از شرط این عجاله است فرموده که تاویل آن باین نحو که معنی انا انهی عنهما وانا احرمهما اینست که من مبیّن و مؤکد تحریم پیغمبر خدا استیم و اصل تحریم از آنحضرت بود و ظاهر است که این تاویل است علیل بوجهی ست بغایت رکیک و جیدلیل الخ قابل استجابه اولی الالباب زیرا که استعمال حرم التی بمعنی بیّن حرمته و اخبر عنها و حکم بها وکذا لفظ اباح الشی بمعنی بیّن اباحته و اخبر عنها و حکم بها اتفاقا شایع کما یقال حرّم الشافعی النبیذ و اباحه ابو حنیفه و حرّم ابو حنیفة النصب و اباحه الشافعی سیبویه ثانی علامه تفتازانی که از ائمه عربیت است و صاحب رساله هم در وجه سوم همین فائده را از علمای او بیه گفته در شرح مقاصد در جواب مطاعن حضرت عمر میفرماید معنی احرمهن احکم بحرمتهن و اعتقد ذلك لقیام الدلیل کما یقال حرّم المثلث الشافعی واباحه ابو حنیفة انتهی و امام راغب اصفهانی که از ائمه عربیت در مفردات خود می فرماید و قوله تعالی لم تحرّم ما احلّ الله لك ای لم تحکم بتحریم ذلك انتهی و من اراد العثور علی جواب شبهة الوشید النبیل بالتفصیل فعلیه بمطالعة الشعلة الظفریة والضربة الحیدریة فانه یلفی فیهما ما فیه شفاء العلیل و رواء الغلیل و علی الله قصد السبیل و مولوی حیدر علی فیض آبادی در رسالک ثانی منتهی الکلام در وجوه جواب بکلام صوارم بجواب حدیث عیون در باب حضرت آدم گفته دوم آنکه از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات القاظ قرآن از تصانیف شیخ ابو القاسم حسین بن محمد بن مفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین و اعتراف و اظهار صاحب مجمع البیان و دیگر اجله مفسرین شیعیان و کنز و منتخب و غیرها چنان معلوم می شود که اراده زوال نعمت از محسود در معنی حسد ضرورست الخ و کتاب محاضرات راغب اصفهانی از کتب مشهوره معتبره و اسفار معروفه معتمده مصطفی بن عبد الله القسطنطینی

در کشف الظنون

نقل نمودن فاضل رشید ... راغب اصفهانی ... [illegible]

نقل حیدر علی ... راغب اصفهانی ... [illegible]

در کشف الظنون گفته محاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء لابی القاسم حسین بن محمد المعروف بالراغب الاصبهانی و هو عمدة هذا الفن بین الفضلاء اوله الحمد لله الذی تقصر الافکار ان تحویه الخ و رتبه علی خمسة و عشرین حدّا و ذکر فصولا و ابوابا و لمحمود بن محمد من الاروام مختصر مرتب علی ثلث و عشرین مقالة اوله الحمد اوّلا و آخرا للاول و الاخر و فاضل محمد سملوطی که از علمای عصرین مصریین است در آخر نصف آخر نسخه مطبوعه مصریه محاضرات این عبارت نوشته قد ذکرنا فی آخر الجزء الاول حذو ما یظهر فیه و الآن بحمد الله قد تم الکتاب فلا نعید ذکر ما سلف علی انه خال مما خلا ذکره حال بما یطیب بذوقة التصحیح نشره و انه لجدیر بان تبذل الاذواق السلیمة همها فی مطالعته و ترتاح الالباب الشریفة بتدبر ایاته و مسامرته فهو الذی جمع فاوعی من الادب صنوفه و انواعه و حوی من اللطائف ما حسن ابتداعه و اختراعه فلله الذکر الاول و علیه من المحاضرات المعول و کان تمامه فی اوائل جمادی الاولی سنه ۱۲۸۷ بمطبعة اللوذعی الادیب والسید الشریف النسیب السید ابراهیم المویلحی و کان طبعه لارباب جمعیة المعارف المصریة و عبارتیکه در آخر نصف اول محاضرات نوشته و حواله بآن در این کلام بلاغت نظام نموده اینست یقول محمد السملوطی لما ان جهدا فی تصحیح هذا الجزء و تحریر مبانیه و لم اثن عزیمتی عن تدبر ایاته و معانیه و لو اطلق للاذن فی طبع ملازمه الاعنه حتی اتفق الصواب او اظنه بید ان نسخه وان کثرت عن اثنتین لا تزید عن واحدة و مع ذلك هی قلیل الجدوی عدیمة الفائدة فکانت عمدتی فی تصحیحه علی مراجعة مظانه من کتب اللغة والادب و تفقد الفاظه من امثال الاقدمین و نوادر العرب فشمس حذری فیما یظهر به من الخطاء ظاهرة فی سماء العیان علی انی اقول لیس فی الامکان فی تصحیحه ابدع مما کان وانی لا اجوان اکون نظمت لالیه فی سلك الحقیقه و اصبت الغرض منه فی الجلیلة

رجوع کتاب محاضرات الادبا راغب اصفهانی در ان ... اثبات نموده از کشف الظنون قسطنطنیه

رجوع محاضرات الادبا از علامه فاضل محمد سملوطی در آخر نسخه مطبوعه آن نوشته

والدقیقة وجه سی و پنجم آنکه احمد بن علی بن ثابت المعروف بالخطیب البغدادی حدیث ولایت
بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته
سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع امتی
علیک فابی واعطانی فیک ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت
معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق به الاولین والاخرین واعطانی
انک ولی المومنین بعدی الخطیب والرافعی عن علی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا
فی مناقب آل العبا گفته اخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعة
سألت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی فیک ان اول من تنشق عنه
الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق به
الاولین والاخرین واعطانی انک ولی المومنین بعدی و محمد صدر عالم در معارج العلی
ص ۸۵/۲۸ گفته اخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال لی رسول الله
صلی الله علیه وسلم سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی
اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی فیک ان اول من تنشق
عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی
تسبق به الاولین والاخرین واعطانی انک ولی المومنین بعدی و مولوی حسن زمان
معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن گفته وللخطیب والرافعی بسند صحیح عن علی رفعه سألت الله
یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک
امتی فابی علی واعطانی فیک ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت
معی معک لواء الحمد تحمله بین یدی تسبق به الاولین والاخرین واعطانی انک ولی
المومنین بعدی و خطیب بغدادی از اساطین ائمه نقاد و اعاظم منقدین امجاد و اجله مشهورین

فی الاغوار

فی الاغوار والانجاد و افاخم معروفین الشائع فضلهم فی التلال والوهاد است و نبذی از فضائل
فاخره و محاسن باهره او انشاء الله تعالی از انساب و ذیل تاریخ بغداد و عبد الکریم بن محمد
السمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و مختصر
فی اخبار البشر ابو الفدا اسماعیل بن علی الایوبی و سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر
و دول الاسلام ذهبی و طبقات شافعیه کبری عبد الوهاب بن علی السبکی و تتمة المختصر فی
اخبار البشر عمر بن المظفر الشهیر بابن الوردی و مرآة الجنان و عبرة الیقظان عبد الله بن
اسعد الیمنی الیافعی و طبقات شافعیه قاضی تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی
شهبة الاسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین السیوطی و تاریخ خمیس فی احوال النفس النفیس
حسین بن محمد دیار بکری و فیض القدیر شرح جامع صغیر عبد الرؤف بن تاج العارفین مناوی
و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی
بن محمد الثعالبی الجعفری و بستان المحدثین خود شاه صاحب و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوی
صدیق حسن خان معاصر خواهی شنید اینجا اکتفا بر عبارت ابن خلکان میرود قال فی وفیات
الاعیان الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی
المعروف بالخطیب صاحب تاریخ بغداد و غیره من المصنفات المفیدة کان من الحفاظ
المتقنین والعلماء المتبحرین ولو لم یکن له سوی التاریخ لکفاه فانه یدل علی اطلاع
عظیم و صنف قریبا من مائة مصنف و فضله اشهر من ان یوصف واخذ الفقه
عن ابی الحسن المحاملی والقاضی ابی الطیب الطبری و غیرهما و کان فقیها فغلب علیه الحدیث
والتاریخ ولد فی جمادی الآخرة سنة ۳۹۲ اثنتین و تسعین و ثلثمائة یوم الخمیس لست
بقین من الشهر و توفی یوم الاثنین سابع ذی الحجة سنة ۴۶۳ ثلث و ستین و اربعمائة ببغداد
رحمه الله تعالی وقال السمعانی توفی فی شوال و سمعت ان الشیخ ابا اسحاق الشیرازی
رحمه الله کان من جملة من حمل نعشه لانه انتفع به کثیرا و کان یراجعه فی تصانیفه

احوال خطیب بغدادی از وفیات الاعیان ابن خلکان

والعجب انه کان فی قته حافظ المشرق وابو عمر یوسف بن عبد البر صاحب کتاب الاستیعاب حافظ المغرب ماتا فی سنة واحدة کما سیاتی فی حرف الیاء ان شاء الله تعالی وکر محب الدین بن النجار فی تاریخ بغداد ان ابا البرکات اسمعیل بن سعد الصوفی قال ان الشیخ ابابکر بن زهراء الصوفی کان قد اعد لنفسه قبرا الی جانب قبر بشر الحافی رحمه الله تعالی وکان یمضی الیه فی کل اسبوع مرة وینام فیه ویقرأ فیه القرآن کله فلما مات ابوبکر الخطیب کان قد وصی ان یدفن الی جانب قبر بشر الحافی فجاء اصحاب الحدیث الی ابی بکر بن زهراء وسألوه ان یدفن الخطیب فی القبر الذی اعده لنفسه وان یؤثره به فامتنع من ذلک امتناعا شدیدا وقال موضع قد اعددته لنفسی منذ سنین یؤخذ منی فلما رأوا ذلک جاؤا الی والدی الشیخ ابی سعد وذکروا له ذلک فاحضر الشیخ ابابکر بن زهراء وقال انا لا اقول لک اعطهم القبر ولکن اقول لک لو ان بشر الحافی فی الاحیاء وانت الی جانبه فجاء ابوبکر الخطیب یقعد دونک کان یحسن بک ان تقعد اعلی منه قال لا بل کنت اقوم واجلسه مکانی قال هکذا ینبغی ان یکون الساعة قال فطاب قلب الشیخ ابی بکر واذن لهم فی دفنه فدفنوه الی جانبه بباب حرب وکان قد تصدق بجمیع ماله وهو مائتا دینار فرقها علی ارباب الحدیث والفقهاء والفقراء فی مرضه واوصی ان یتصدق عنه بجمیع ما علیه من الثیاب ووقف جمیع کتبه علی المسلمین ولم یکن له عقب وصنف اکثر من ستین کتابا وکان الشیخ ابو اسحاق الشیرازی ممن حمل جنازته وقیل انه ولد فی سنة احدی وتسعین وثلثمائة والله اعلم ورئیت له منامات صالحة بعد موته وکان قد انتهی الیه علم الحدیث وحفظه فی وقته هذا آخر ما نقلته من کتاب ابن النجار

وجه سی وششم آنکه ابوسعید مسعود بن ناصر السجستانی حدیث ولایت را در کتاب درایة حدیث الولایة روایت کرده چنانچه در طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف مذکور است ومن ذلک حدیث الولایة روایة ابی سعید مسعود بن ناصر السجستانی وهو من المتفق علی

ثقته بروایة بریدة هذا الحدیث من عدة طرق وفی بعضها زیادات مهمات فمن ذلک ان بریدة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما سمع ذم علی غضب غضبا لم ار غضب مثله قط الا یوم قریظة والنضیر ونظر الی وقال یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانما یفعل ما یؤمر به فقمت وما احد من الناس احب منه ومن ذلک زیادة اخری قال عبد الله بن عطا حدثت بذلک ابا حرب بن سوید بن غفلة فقال کتمک عبد الله بن بریدة بعض الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انافقت بعدی یا بریدة ومن ذلک زیادة ایضا معناها ان خالد بن الولید امر بریدة فاخذ کتابه یقرأ علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویقع فی علی قال بریدة فجعلت اقرأ واذکر علیا فتغیر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلی الله علیه وسلم یا بریدة ویحک اما علمت ان علیا ولیکم بعدی انتهی ما فی الطرائف فهذا مسعود بن ناصر للحق المحمود ناصر حیث روی الحدیث الشریف علی رغم کل جاحد خاسر واخزی سعی کل حاذق حائر ودری فی نحر کل اخری غمر قاصر واوهن مریرة کل متوغر بائر وسود وجه کل مکذب جائر وابان عن الصدق الفاخر وافصح عن الصواب الظاهر ومسعود بن ناصر صاحب فضل زاهر حاوی نبل باهر از اعاظم محدثین عالی مفاخر وافاخم معتبرین جلیل المآثر واجله حفاظ ومتقنین اکابر است عبد الکریم سمعانی در انساب در نسبت سجستانی گفته ابو سعید مسعود بن ناصر بن ابی زید السجزی الرکاب کان حافظا متقنا فاضلا رحل الی خراسان والجبال والعراقین والحجاز واکثر من الحدیث وجمع الجمع وروی لنا عنه جماعة کثیرة بمرو ونیسابور واصبهان وتوفی سنة سبع وسبعین واربعمائة ازین عبارت واضحست که ابوسعید سجزی حافظ متقن وفاضل بوده ورحلت کرده بسوی خراسان وجبال وعراقین وحجاز واکثار حدیث کرده وبجمع آن مشغول شده واز مشایخ سمعانی است که روایت کرده اند برای سمعانی از او جماعة کثیره در مرو ونیسابور واصبهان وسابقا دانستی که حافظ کسی را گویند که مشهور باشد بطلب واخذ از افواه رجال

و معرفت بجرح و تعدیل و طبقات رواة و مراتب شان و تمییز صحیح از سقیم داشته باشد و تبحرات او زیاده از تحبیر
تبحرات شیخ باشد پس اینهمه صفات جلیله و مناقب عظیمه بهم برای ابوسعید که بتصریح سمعانی حافظ متقن بوده
ثابت باشد و حافظ ابوعبدالله محمد بن احمد ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنه سبع و سبعین و اربعمائه گفته
مسعود بن ناصر السجزی ابو سعید الرکاب الحافظ رحل و صنف و حدث عن ابی حسان (عبر ص ۲۳۲)
المزکی و علی بن بشری اللیثی و طبقتهما و رحل الی بغداد و اصبهان قال الدقاق لم ار اجود اتقانا
و لا احسن ضبطا منه توفی بنیسابور فی جمادی الاولی ازین عبارت ظاهر است که مسعود سنجری حافظ
(مدیح ابوسعید سجستانی از عبر ذهبی)
و رحلت کرده و تصنیف نموده و تحدیث کرده از ابی حسان مزکی و علی بن بشری لیثی و طبقه شان رحلت کرده
بسوی بغداد و اصبهان و دقاق ارشاد کرده که ندیدم جیدتر از روی اتقان و نه بهتر از روی ضبط ازو
و ابو محمد عبدالله بن اسعد الیافعی الیمنی در مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث
الزمان در وقائع سنه سبع و سبعین و اربعمائه گفته و فیها الحافظ ابوسعید مسعود بن ناصر السجزی
رحل و صنف و حدث عن جماعة قال الدقاق لم ار اجود اتقانا و لا احسن ضبطا منه ازین عبارت
(مدیح ابوسعید سجستانی از مرآة الجنان یافعی)
هم حافظ و محدث و مصنف و راحل بودن سجزی و مدح دقاق او را بمزید جودت و اتقان و غایت حسن
ضبط ظاهر است و محتجب نماند که دقاق مادح ابوسعید سجستانی از اکابر حفاظ حذاق و اعاظم مهره سباق
و اجله ارباب اشتهار فی الآفاق و افاخم اصحاب براعت و افلاق است ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الدقاق
(ص الطبقة الخامسة عشر)
الحافظ المفید الرحال ابو عبدالله محمد بن عبد الواحد بن محمد الاصبهانی کان یقول عرفت بین المحدثین
بالدقاق لانی ابن علی الدقاق سألونی بای شیء تکتب تعریف سماعک فقلت بالدقاق مولدی محلة
حروان سنة بضع و ثلثین و اربعمائة و سمعت من ابی المظفر عبدالله بن شبیب و احمد بن الفضل
الباطرقانی و عبدالرحمن بن احمد الرازی المقری و سعید العیار و عبدالرحمن بن منده و سمعت
بهم ستة من اصحاب ابن المقری و اقل کما املیت بسرخس فی سنة اربع و سبعین سمع الامام ابا عبدالله
العمیری و دخلت لطلب الحدیث طوس و هراة و بلخ و بخاری و سمرقند و کرمان و جرجان
و نیسابور فما زال یعیش حتی سمی مائة و عشرین مکانا شعر الذین کتبت عنهم باصبهان

فاکثر

فاکثر من الف ان شاء الله و الذین فی الرحلة فاکثر من الف آخر و کان الدقاق صالحا فقیرا متعففا
صاحب سنة و اتباع الا انه کان یبالغ فی تعظیم عبدالرحمن شیخه و ذم الاشعریة قال السلفی
سمعت اسمعیل بن محمد الحافظ یقول ما اعرف احدا احفظ لغرائب الاحادیث و غرائب الاسانید من
من ابی عبدالله الدقاق قلت حدث عنه ابوطاهر السلفی و ابوسعید محمد بن عبد الواحد
الصائغ و خلیل بن ابی الرجاء الرارانی طائفة قال عبدالرحمن بن الوفا فیما انبانا ابن الخلال
عن کریمة سماعا عنه مات شیخی الحافظ ابوعبدالله الدقاق لیلة الجمعة سادس شوال
سنة ست عشرة و خمسمائة و جلال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته الدقاق الحافظ المعین الرحال
ابو عبدالله محمد بن عبد الواحد بن محمد الاصبهانی ولد سنة بضع و ثلثین و اربعمائة و سمع
و اکثر و املی و خرج کان حافظا ثقة عفیفا صاحب سنة و اتباع قال الحافظ اسمعیل بن محمد ما اعرف
احدا احفظ لغرائب الاحادیث و غرائب الاسانید منه مات لیلة الجمعة سادس شوال سنة ۵۱۶ھ
(مدایح دقاق از طبقات الحفاظ سیوطی)
وجه سی و هفتم آنکه علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی حدیث ولایت روایت فرموده
چنانچه در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش نظر قاصر حاضر گفته
(روایت نمودن ابن المغازلی حدیث ولایت را در کتاب المناقب)
حدثنا محمد بن الحسین الزعفرانی ثنا جعفر بن محمد ابو یحیی ثنا علی بن الحسین البزاز و
موسی بن محمد البجلی قالا ثنا جعفر بن سلیمان عن یزید الرشک عن مطرف بن عبدالله عن
عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما تریدون من علی ان علیا منی
و هو ولیکم بعدی و نیز روایت گفته کتب الی علی بن الحسین العلوی رحمه الله یخبرنی ان ابا الحسن
احمد بن محمد بن عمران اخبرهم نا عبدالله بن محمد بن عبد العزیز ثنا ابو الربیع الزهرانی
ثنا یزید الرشک عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم علی منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی انتهی فهذا الجلابی فی روایته لحدیث
الشریف و اثباته فی مناقب علی بن ابی طالب علیه آلاف سلام الملک الوهاب لتحقیق التبجیل
و الوردی تعالی سکوت الشیخ و مثبت بوار سوق کل خادع ماحل و ختال خائب علیلنظر

الجاحدون انّی ذهبت بهم المذاهب وکیف اظلمت علیهم الغیاهب خلوبدو والخائق من الذائث واقتصّوا آثار الغرو والموبق الخالب و مخفی نماند که ابوالحسن مغازلی از اکابر محدثین و اعاظم معتمدین و اجلهٔ معتبرین است جلالت قدر و سموّ فخر و عظمت مرتبت و علاء منزلت او بمطالعهٔ انساب ابوسعد عبدالکریم بن السمعانی محمد المروزی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی ظاهر و باهر است و مصطفی بن عبدالله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه و الکاتب الجلبی الاستنبولی هم در کشف الظنون فی بل او را بر تاریخ و اسط ابوعبدالله محمد بن سعید الدبیثی الواسطی المتوفی سنه ۶۳۷ سبع و ثلثین و ستمائة ذکر کرده و اعاظم محدثین و اکابر منقدین اهلسنت در کتب و اسفار ثمینهٔ خویش از و روایات عدیده نقل کرده اند چنانچه شهاب الدین احمد بن حجر مکی الهیتمی در کتاب صواعق محرقه و کمال الدین جهرمی در براهین قاطعه ترجمه صواعق محرقه و ملا مبارک هم در احسن الاخبار ترجمه صواعق محرقه و نورالدین علی سمهودی در جواهر العقدین و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی در وسیلة المآل فی عد مناقب الآل و سید محمد برزنجی در نواقض الروافض و سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری المدنی در صراط السوی فی مناقب آل النبی از و نقل فرموده و فاضل رشید تلمیذ مخاطب حیدر ایضاح لطافة المقال عزة الراشدین بر تصنیف ابن مغازلی کتاب المناقب جناب امیرالمومنین را که بواسطه شیخ علی حزین فرا گرفته بود فخر و مباهات دارد و آنرا مثل دیگر کتب و لای اهل نحله خود با اهل بیت علیهم السلام برهان سلب انحراف ازین حضرات میداند بلکه از غرائب امور آنست که فاضل معاصر مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام هم با انهمه تعصب و تصلب و اظهار مزید خبرت و تدرب در کتاب ازالة الغین بواسطه صاحب نخوافض تمسک بروایت مغازلی کرده است و او را بتعظیم و تبجیل یاد کرده و ستطلع علی ذلک کله ان شاء الله تعالی فی محله وجه سی و هشتم آنکه شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی حدیث ولایت را روایت فرموده چنانچه در کتاب فردوس الاخبار که نسخهٔ آن بعنایت رب مجید لطف منعم حمید بجد و جهد و تفحص و تتبع شدید بدست اقل العبید آمده در حرف العین گفته فصل عمران بن حصین علی منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و نیز در حرف الیاء گفته یا بریدة ان علیّاً ولیکم بعدی فاحب علیّاً فانه یفعل ما یؤمر و صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی

روایت نمودن شیرویه دیلمی حدیث ولایت را در فردوس الاخبار

اخرج الدیلمی عن بریدة قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بریدة ان علیّاً ولیکم بعدی فاحب علیّاً فانه یفعل ما یؤمر و شیرویه بن شهردار از اعلام معتمدین کبار و فخام مستندین عالی تبار و عظام محدثین جلیل الفخار و اکابر معتبرین مشهورین فی الامصار و اجلهٔ مشایخ معترفین فی الاقطار و اماثل مروجین احادیث و اخبار و افاضل خدام روایات و آثار است عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم الرافعی در کتاب تدوین گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی ابوشجاع الهمدانی الحافظ من متاخری اهل الحدیث المشهورین المعروفین بالحفظ کان قانعاً بما رزقه الله تعالی من ریع ملک له سمع و جمع الکثیر و رحل قال ابوسعد السمعانی و تعب فی الجمع صنف کتاب الفردوس و کتاب طبقات الهمدانیین الخ و شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی المحدث الحافظ مفید همدان و مصنف تاریخها و مصنف کتاب الفردوس الی ان قال قال یحیی بن منده هو شاب کیس حسن الخلق و الخلق ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت هو حسن المعرفة و غیره اتقن منه و نیز ذهبی در سیر النبلاء گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو المحدث العالم الحافظ المورخ ابوشجاع الدیلمی الهمدانی مولف کتاب الفردوس و تاریخ همدان ولد سنة خمس و اربعین و اربعمائة و طلب هذا الشان و رحل فیه الی ان قال قال یحیی بن منده شاب کیس حسن الخلق ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت هو متوسط الحفظ و غیره ابرع منه و اتقن مات فی تاسع عشر رجب سنة تسع و خمسین و له اربع و ستون سنة و نیز ذهبی در عبر در وقائع سنة تسع و خمسمائة گفته ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی الهمدانی الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ همدان و غیر ذلک الی ان قال و کان صلبا فی السنة و فیها ابوشجاع الدیلمی الهمدانی الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ همدان و شیخ جمال الدین عبدالرحیم بن الحسن الاسنوی الفقیه الشافعی در طبقات شافعیه بترجمهٔ او گفته ذکره ابن الصلاح فقال کان محدثا واسع الرحلة حسن الخلق و الخلق ذکیا صلبا فی السنة قلیل الکلام صنف تصانیف انتشرت عنه منها کتاب الفردوس و تاریخ همدان و تقی الدین ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبة در طبقات

مدح شیرویه دیلمی از کتاب التدوین رافعی

مدح دیلمی از تذکرة الحفاظ ذهبی

مدح دیلمی از سیر النبلاء ذهبی

مدح دیلمی از عبر ذهبی

مدح دیلمی از طبقات شافعیه اسنوی

شافعية ترجمه او گفته ذكره ابن الصلاح فقال كان محدثا واسع الرحلة حسن الخلق والخلق ذكيا صلبا
في السنة قليل الكلام صنف تصانيف اشتهرت عنه منها كتاب الفردوس وكتاب في حكايات
المنامات وكتاب تاريخ همدان و علي بن شهاب الدين الهمداني در روضة الفردوس گفته لما طالعت كتاب الفردوس
من مصنفات الشيخ الامام العلامة قدوة المحققين حجة المحدثين شجاع الملة والدين
ناصر السنة ابو المحامد شيرويه بن شهردار الديلمي الهمداني افاض الله على روحه سجال الرحمة
الرباني الخ و سيوطي در طبقات الحفاظ گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الحافظ المحدث
مفيد همدان و مصنف تاريخها و كتاب الفردوس الخ و مناوي در فيض القدير شرح جامع صغير مي‌فرمايد
مسند الفردوس المسمى بمأثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب والفردوس للامام عماد الاسلام ابي
شجاع الديلمي الفه محذوف الاسانيد مرتبا على الحروف ليسهل حفظه واعلم بانها بالحروف
للمخرجين كما مر ومسنده لولده الحافظ ابي منصور شهردار بن شيرويه خرج سند كل حديث تحته
وسماه ابانة الشبهة في معرفة كيفية الوقوف على ما في كتاب الفردوس من علامات الحروف و شيخ ابو مهدي
عيسى بن محمد ثعالبي در كتاب مقاليد الاسانيد گفته قال الذهبي هو الامام المحدث الحافظ شيرويه بن
شهردار بن شيرويه مفيد همدان و مصنف تاريخها و مصنف كتاب الفردوس سمع يوسف
بن محمد بن يوسف المستملي وسفين بن الحسين بن فنجويه وعبد الحميد بن الحسن الفقاعي واحمد
بن عيسى الدينوري وعبد الوهاب بن منده وابا القاسم بن البسري وخلقا بهمدان واصفهان
وبغداد وقزوين وغيرها قال يحيى بن منده هو شاب كيس حسن الخلق والخلق ذكي القلب
صلب في السنة قليل الكلام قلت هو حسن المعرفة وغيره اتقن منه روى عنه
ابنه شهردار والحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار والحافظ ابو موسى المديني و آخرون
توفي في تاسع رجب سنة تسع وخمسمائة رحمه الله تعالى و مخفي نماند كه كتاب فردوس الاخبار تصنيف
شيرويه بن شهردار از مشاهير مقبولات اسفار و ممدوح بمدائح اسفار و موصوف بنهايت اعتماد و اعتبار است
و داخل اجازات علماي كبار و مرويات اساطين جليل الفخار است خود ديلمي را و افي دوس الاخبار گفته

الا حسن ما نطق به الناطقون و تفوه به الصادقون و لبيان الواصفون حمد الله عز و جل الى ان قال اما بعد فاني
رايت اهل زماننا هذا خاصة اهل بلدنا اعرضوا عن الحديث واسانيده وجهلوا معرفة الصحيح
والسقيم وتركوا الكتب التي صنفها الائمة الذين قبلهم قديما وحديثا والمسانيد التي جمعوها في الفرائض والسنن
والحلال والحرام والاداب والوصايا والامثال والمواعظ وفضائل الاعمال واشتغلوا بالقصص
والاحاديث المحذوفة عنها اسانيدها التي لم يعرفها نقلة الحديث ولم تقرأ على احد من اصحاب
الحديث وطلبوا الموضوعات التي صنعها القصاص ليتناولوا بها القطيعات في المجالس على الطرقات
اثبت في كتابي هذا اثني عشر الف حديث و نيفا من الاحاديث الصغار على سبيل الاختصار
من الصحاح والغرائب والافراد والصحف المروية عن النبي لعلي بن موسى الرضا وعمرو بن شعيب الخ
و شهردار پسر شيرويه ديلمي كه محامد جليله و مناقب جميله او ان شاء الله عنقريب گذارش ميشود در اول
مسند الفردوس كه نسخه عتيقه آن كه در حيات مصنف نوشته شده بنظر قاصر رسيده در كتبخانه [illegible]
على مشرفها و آله الف الف صلوة و تحيه [illegible] ازان عبارات عديده منتخب كرده ام قبل از خطبه
در ان نسخه اين سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السيد الكيا الحافظ زين الدين
شمس الاسلام سيد الحفاظ تاج الائمة ناصر السنة ابو منصور شهردار بن شيرويه
بن شهردار الديلمي طول الله عمره واعلى في الدارين ذكره گفته اما بعد حمد الله عز و جل
الهادي الى قوم الطرق والسبل والصلوة والسلام على نبيه محمد خاتم الانبياء والرسل
قال والدي الامام السعيد ابو شجاع شيرويه قدس الله روحه ونور ضريحه
حين جمع الاحاديث التي سماها كتاب الفردوس انما حذف منها اسانيدها تعمدا وقصدا
لاسباب عدة اولها الاقتداء والاقتساء بمن تقدمه من اهل العلم والزهد والعبادة وثانيها
تخفيفا على الطالبين وتسهيلا للناظرين فيه والحافظين له وثالثها قلة رغبة جيل هذا
الزمن في المسندات وعدم تعويله على اسامي الرجال من الرواة واقتصارهم على اللب عن القشر
لا اني اريد بقولي هذا انكار فضيلة الاسناد وموضعه من الدين فهو من اهم الامور

ولولا الاسناد لما عرف الصحيح من السقيم ولا الصدق من الكذب بل يشبه الاسناد بالقشر من حيث ان القشر هو صوان اللب وبه يحفظ ويصون عليه من ان يلحقه الآفات فكذلك الاسناد للحديث صوان له فاذا فارقه تطرق اليه الخلل والفساد رحم الله ابن المبارك حيث قال الاسناد من الدين لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء والقول في فضيلة الاسناد اكثر من ان يتضمنه اوراق وليس هذا موضعه ورابعها انه خرجها من مسموعاته كان رحمه الله متحققا متيقنا ان اكثرها بل عامتها مسندة في مصنفات الحفاظ الثقات ومجموعات الائمة الاثبات فعراها عن الاسناد اختصارا كما بين عذره في خطبة الكتاب وهو كتاب نفيس عزيز الوجود مفتون به جامع للغرر والدرر النبوية والفوائد الجمة والمحاسن الكثيرة قد طنت به الآفاق وتنافست في تحفظه الرفاق لم يصنف في الاسلام مثله تفصيلا وتبويبا ولم يسبق اليه من سلف في الايام ترصيفا وترتيبا كان كل فصل من فصوله حقة لآلي مليئة من الدرر المنظومة واللآلي المكنونة او جونة عطار فتقت بفارات المسك مشحونة وكم ضمنه رحمه الله من عجائب الاخبار وغرائب الاحاديث مما لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقة كالفردوس التي وصفها الله سبحانه وتعالى فقال وفيها ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين فاما اليوم فقد كثرت نسخه في البلاد واشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يبق بلدة من بلاد العراق ولا كورة من اقطار الآفاق الا وعلماؤها مثابرون على تحصيله وائمتها مكبون على اشترائه نسخه وفضلاؤها مواظبون على قراءته وحفظه يرتعون في رياض محاسنه يجتنون من ثمار فوائده فسار مسير الشمس في كل بلدة وهب هبوب الريح في البر والبحر يستحسنه الائمة والحفاظ ويستفيد منه العلماء والوعاظ ويستطيبه نحارير الفضلاء وترتضيه اكياس البلغاء نفاستها وتبذل الملوك الرغائب في استكتابه لجزالتها ولم اسمع احدا من اهل هذا الزمان عاب هذا الكتاب او طعن فيه بسبب حذف الاسناد بل عدوا ذلك من احسن فوائده واعظم منافعه لان تنقية القشر من اللباب من شأن العلماء ذوي الالباب و علي بن شهاب الدين الهمداني در روضة الفردوس گفته

اما بعد

مرتب فردوس دیلمی از روضة الفردوس علی همدانی

اما بعد يقول اضعف عباد الله واحقرهم الفقير الى رحمة الله العلي الكبير علي بن شهاب الهمداني عفا الله عنه بكرمه ووفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامة قدوة المحققين حجة المحدثين شجاع الملة والدين ناصر السنة ابو المحامد شيرويه بن شهردار الديلمي الهمداني افاض الله على روحه سجال الرحمة الرباني وجدته بحرا من بحور الفوائد وكنزا من كنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبوية مخزونا في حدائق فصوله دقائق الآثار المصطفوية ومع كثرة فوائده وشمول عوائده كاد ان ينطفي انواره وينطمس آثاره لما فيه من التطويل والزيادات وقصور الرغبات وانخفاض الطلبات واعراض اكثر اهل العصر عن معرفة الكتاب والسنة واشتغالهم بالعلوم المزخرفة التي تتعلق بالخصومات وشغفهم بالقصص والحكايات ولولا رجال من اهل هذا العلم في كل عصر وزمان بخشية رب العزة يجولون حول حمى السنة ويذبون عن جناب قدسه شوائب زيغ اهل البدع لقال من شاء ما شاء فجزى الله ائمة هذا العلم عنا وعن المسلمين خيرا دعتني بواعث خاطري الى استخراج لبابه واستحضار ابوابه تسهيلا لضبط الالفاظ وتيسيرا لدرك الحفاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر الشريف جواهرها وجنيت من اغصان رياضها انفس زواهرها وسميت كتابي هذا روضة الفردوس مبوبة على عشرين بابا لكل باب منها برواية صحابي الا الاخير الا الباب الآخر فانه يحتوي على روايات شتى ونسأل الله تعالى ان يوفقني في اتمامه لما يحبه ويرضاه انه خير موفق ومعين مصطفى بن عبد الله القسطنطيني

مرتب فردوس دیلمی از کشف الظنون

در کشف الظنون گفته فردوس الاخبار بمأثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب في الحديث لابي شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الهمداني الديلمي المتوفى سنة اوله ان احسن ما نطق به الناطقون الخ ذكر فيه انه اورد فيه عشرة آلاف حديث وذكر انه اورد القضاعي فيه ايضا عشرة آلاف حديث وذكر في الفردوس رواتها ورتبها على حروف المعجم مجردة عن الاسانيد ووضع علامات مخرجيه بجانبه عددها عشرون واقتفى السيوطي اثره في جامعه الصغير ثم جمع لديه الحافظ شهردار المتوفى سنة ثمان وخمسين ٥٥٨

وخمسمائة اسانید کتاب الفردوس ورتبها ترتیبا حسنا فی اربع مجلدات وسماه مسند الفردوس
وابو محمد عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته الفردوس للدیلمی اخبرنی به قراءة علیه ای
علی الشیخ نور الدین علی بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوری فی حرف اللام من فصل ما خلق الله
الجنة بالریحان حف الریحان بالحناء وما خلق الله شجرة احب الیه من الحناء الحدیث عن
عبد الله بن عمر الی آخر حدیث لما اسری بی رأیت علی قوم یزرعون فی یوم ویحصدون فی یوم کلما
حصدوا عاد کما کان قلت لجبرئیل من هؤلاء قال هؤلاء المجاهدون فی سبیل الله الحدیث عن ابی هریرة
الی آخره کما فی الفردوس ترتیب ولده الحافظ ابو منصور المسند علی الحروف بسنده الی الحافظ
ابی الفضل جلال السیوطی باجازته من جلال الدین بن الملقن عن ابی اسحاق التنوخی عن
سلیمان بن حمزة عن الحافظ ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی عن الحافظ ابی موسی
المدینی عن مؤلفه فذکره واعجب عجائب آنست که شاه صاحب بمقابله اهل حق ببعض موضوعات بی اصل
ومخترعات ... دیلمی ... العنبل وکرکره تشبث می نمایند تصریح صریح ببودن
او از مشاهیر محدثین ... بلکه ... از اتمام معتبر دانستن او بر شیعیان کرام میفرمایند
... بمحق صراح میفرمایند چنانچه در باب مطاعن
بعد ذکر ... ابو شجاع شیرویه دیلمی که از مشاهیر محدثین سنت وشیعه نیز او را معتبر میدانند
در کتاب ... حضرت امام حسن ... مشهور صحاح روایت
دیلمی در کتاب ... حسن بن علی قال ما کنت ... بعدی ... رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم واضعا یده علی العرش ورأیت ابا بکر واضعا یده علی منکب رسول الله
صلی الله علیه وسلم ورأیت عمر واضعا یده علی منکب ابی بکر ورأیت عثمان واضعا یده علی منکب
عمر ورأیت دما دونه فقلت ما هذا فقالوا دم عثمان یطلب الله به پس مقام حیرت است
که شاه صاحب بمزید جور وجفا بمقام اثبات خلافت ثالث کثیر العیار چنین روایت شنیعه حکایت
کرده دیلمی را بنا بر ابتلا بحب خلفاء ثلاثه شاه صاحب مشارکت کیش محدثین ولو کان حافظا یا دیلمی

در نقل آن ثابت نکرده اند دست انداز ند واز قبول حدیث ولایت که دیلمی آن را
از دو طریق نقل کرده وجمی غفیر وجمعی کثیر از اساطین محدثین ارباب صحاح ومجامع ومسانید ومناقب
ومنهم شیخ المخاطب القمقام ووالده العلام در روایت آن با دیلمی مشارک اند بمفاد ما تأتیهم من آیة من
آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین اعراض سازند بلکه گردن کبر بابطال وقدح وجرح آن مصداق
وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق افرازند قال الله تعالی ومن اصدق من الله قیلا
وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا سبیل الغی
یتخذوه سبیلا واز غرائب دهر آنست که سیف الله ملتانی حامی مخاطب الثانی بصراحت تمام تکذیب مخاطب
قمقام در تمام این افاده حیرت افزا می نماید بیانش آنکه مخاطب اظهار میفرماید که دیلمی از مشاهیر محدثین سنت
وشیعه هم او را معتبر میدانند یعنی نزد شیعه وسنی هر دو معتبر است وملتانی بعکس کلی این قضیه نافرضیه
افاده میکند که احادیث دیلمی نزد شیعه وسنی هر دو معتبر نیست وهذه عبارة الملتانی فی تمویه السفینة الذی
سماه تنبیه السفینة قوله پس انصاف نمایند که راکب سفینه عترت شیعیان اند که در وقت خوف
تقیه می نمایند یا مخالفین که تقیه را حرام میدانند الخ انصاف باید کرد که احادیث فردوس دیلمی نزد
اهل سنت معتبر نیست چه جای آنکه نزد شیعه معتبر باشد الخ فانظر رحمک الله الی هذا التناقض الطام
والتکاذب الواضح بین الاصل والفرع المقطوع وتعجب من التعاند الفاحش والتناکر اللائح
بین التابع والمتبوع ونیز اکابر ائمه سنیه عالی تبار باحادیث فردوس الاخبار جا بجا احتجاج واستناد می نمایند
جعفر بن تغلب الادفوی در کتاب الامتاع باحکام السماع بمقام احتجاج بر تحسین غنا بآیه واستفزز من
استطعت منهم بصوتک گفته ومما یحتجون به من ان ابلیس اول من تغنی لو صح لم یکن فیه حجة
فما کل ما فعله ابلیس حراما فقد روی الحافظ شجاع الدین شیرویه فی کتابه المسمی بالفردوس
بمأثور الخطاب المرتب علی کتاب الشهاب بسنده ان ابلیس اول من حدا ولیس الحداء حراما اتفاقا
فان ادعوا ان الدلیل دل علی اباحة الحداء فخرج بدلیل قلنا وقد دل الدلیل علی اباحة الغناء
ولم یثبت من طریق صحیح المنع منه ومخفی نماند که ادفوی صاحب امتاع از اکابر علمای اعلام واساطین

نحاة سنیه ست شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن علی الاسنوی الفقیه الشافعی در طبقات شافعیه گفته کمال الدین
ابو الفضل جعفر بن ثعلب بن جعفر بن علی بن المطهر بن نوفل الادفوی منسوب الی ادفو بلدة فی اواخر الاعمال القوصیة
بکل منها ولا یعرف احد من العصریین وقع له مثل ذلک وادفو بلدة فی اواخر الاعمال القوصیة
من اسوان کان المذکور فاضلا مشارکا فی علوم متعددة ادیبا شاعرا ذکیا کریما طارحا
للتکلیف حامرة صنف فی احکام السماع کتابا نفیسا سماه بالامتاع انبا فیه عن اطلاع کثیر فانه
کان یمیل الی ذلک میلا کثیرا ویحضره سمع الحدیث ودرس قبیل موته بایام یسیرة بمدرسة الحدیث
التی انشاها الامیر جنکلی بن البابا بمسجده واعاد بالمدرسة الصالحیة من القاهرة
وکان مقیما لم یتزوج ولم یتسر لفقدان داعیة ذلک عنده الا انه عقده علی امراة فی
آخر عمره توفی فی الطاعون الکبیر الواقع فی سنة تسع واربعین وسبعمائة وعمره ما بین الستین والسبعین
بمقابر الصوفیة والذی نعرفه فی ادفو انها بالدال المهملة ونقل الرشاطی عن التغفوی الحلبی
یلی الهمزة تاء مثناة من فوق وبعضهم قال بذال معجمة وقیاس النسبة الیها
ادفی وجه سی ونهم آنکه محمد بن علی النطنزی ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را
بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن قصه غدیریه روایت کرده
چنانچه در کتاب الخصائص العلویة علی ما نقل عنه باسناد خود گفته عن ابی سعید
الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا الناس الی علی فی غدیر خم وامر
بما تحت الشجرة من الشوک فقم وذلک یوم الخمیس فدعا علیا واخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیة الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الله اکبر
علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی ابن ابی طالب من بعدی ثم قال من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله انتهی
ازاکابر علما فضلا وافاضل نبهاء ادبا ست عبد الکریم سمعانی در انساب نسبت نطنزی گفته ابو الفتح

محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی افضل من بخراسان والعراق فی اللغة والادب والقیام بصنعة
الشعر قدم علینا بمرو سنة احدی وعشرین وخمسمائة فقرات علیه طرفا صالحا من الادب واستفدت منه واغترفت
من بحره ثم لقیته بهمدان ثم قدم علینا بغداد غیر مرة فی مدة مقامی بها وما لقیته الا وکتبت
عنه واقتبست منه سمع باصبهان ابا سعد المطرز وابا علی الحداد وعاصم بن ابی نصر الرخی
وببغداد ابا القاسم بن بیان الرزاز وابا علی بن نبهان الکاتب وطبقتهم سمعت عنه اخبارا ومن
الحدیث وکانت ولادته سنة ثمانین واربعمائة باصبهان ازین عبارت واضح لائحست که نطنزی شیخ
واستاد سمعانی ست واو افضل اهل خراسان وعراق ست در لغت وادب وقیام بصنعت شعر وسمعانی بر او
خوانده واستفاده حاصل نموده نیز ظاهر ست که سمعانی گاهی با و ملاقات نکرده مگر اینکه از و کتابت واقتباس
نموده واحترام او وسماع فرموده وکفی بذلک دلالة علی علو قدره وسمو فخره وعظمة شانه
ورفعة مکانه وابن النجار عالی تبار مدح نطنزی در تاریخ بغداد علی ما نقل السید علی بن طاوس
طاب ثراه فی کتاب الیقین گفته کان نادرة الفلک ونابغة الدهر وفاق اهل زمانه فی بعض
فضائله وصلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات گفته محمد بن علی بن ابراهیم
ابن ابی الفتح الکاتب ابو الفتح النطنزی کان من بلغاء اهل النظم والنثر سافر البلاد ولقی الاکابر
وکان کثیر المحفوظ یحب العلم والسنة ومکثرا الصدقة والصیام ونادم الملوک والسلاطین
وکانت له جاهة عظیمة عندهم وکان تیاها علیهم متواضعا لاهل العلم سمع الحدیث
الکثیر باصبهان وخراسان وبغداد ولم یتمتع بالروایة وجه چهلم آنکه ابو منصور شهردار
بن شیرویه بن شهردار الدیلمی حدیث ولایت را در مسند الفردوس که حسب افاده ذهبی کتابیست مرتب
عجیب وحسن وحسب افاده سمعونی کتابیست مرتب بترتیب حسن ومهذب ومنقح بود ونیز از افاده ذهبی وخود
مخاطب کثیر الاحتجاج وافاده مولوی صدیق حسن بکمال ظهور هویدا ورونق است وارد کرده چنانچه ابراهیم بن عبد الله
الوصابی الیمنی در کتاب الاکتفا فی فضل الاربعة الخلفا گفته عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی حبه

ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافة اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس و نیز و صابی در کنز العمال گفته و عنه ای عن بریدة رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یؤمر به اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس انتهی فالحمد لله علی ما اثبت ابن شهردار هذا الحدیث الشریف المشرق المنار الساطع الانوار فی کتابه الممدوح عند اهل السنة اساطینهم و جهابذتهم و خدامهم الا بارغمت انوف اعضاد اهل الخسار و درأ فی نحور ارباب البوار و ابدی عن کونهم متبکین فی افحش العار و منهمکین فی اسمج الشنار و الله الموفق للهدایة و الاستبصار و ابو منصور شهردار از ائمه کبار و مشاهیر حفاظ جلیل الاخطار و محدثین عظیم الاقدار و موصوف بغایت عظمت و اعتبار است و فضل و جلالت او کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار و محامد و مدائح او در اقطار و امصار مذکور و مدون در کتب و اسفار ذهبی در عبر در سنة ثمان و خمسین و خمسمائة گفته شهردار بن الحافظ شیرویه بن شهردار الدیلمی المحدث ابو منصور قال ابن السمعانی کان حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفا سمع اباه و عبدوس بن عبد الله و مکی السلار و طائفة و اجاز له ابو بکر بن خلف الشیرازی عاش خمسا و سبعین سنة و عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه کبری گفته شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فنا خسرو بن خسرکان بن شاهنشاه تویه بن خسروا بن فرخزاد بن جبلهم بن اد یاس بن لیشکری بن دراجی بن کیوس بن عبد الرحمن بن عبد الله بن حسنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الضحاک بن فیروز الدیلمی ابو منصور بن المحدث المؤرخ بن شجاع الهمدانی قال ابن السمعانی کان حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفا خفیفا لازما مسجده متبعا اثر والده فی کتابة الحدیث و سماعه و طلبه رحل الی اصبهان مع والده ثم الی بغداد و سمع اباه و ابا الفتح عبدوس بن عبد الله و مکی بن منصور الکرجی و حمد بن نصر الاعمش و فید بن عبد الرحمن الشعرانی و ابا بکر احمد بن محمد بن زنجویه و له اجازة من ابی بکر بن خلف الشیرازی و ابی منصور بن الحسین المقدسی روی عنه ابنه ابو مسلم احمد و ابو سهل عبد السلام الشرفی و طائفة مات فی رجب سنة ثمان و خمسمائة و جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن

بن علی الاسنوی در طبقات شافعیه بعد ذکر ترجمه دیلمی گفته و لما ولد له فقال الیه شهردار و یکنی ابا منصور کان محدثا حافظا بالادب ظریفا لازما بمسجده خرج اسانید الکتاب الذی لوالده المسمی بالفردوس و رتبه ترتیبا حسنا و سمی الفردوس الکبیر ولد سنة ثلث و ثمانین و اربعمائة قاله ابن الصلاح و لم یذکر له وفاة و تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی در طبقات شافعیه گفته شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه ابو منصور بن ابی شجاع الدیلمی کان محدثا عارفا بالادب ظریفا خرج اسانید الکتاب الذی لوالده المسمی بالفردوس الکبیر ولد سنة ثمان و ثلاثین و اربعمائة و توفی فی رجب سنة ثمان و خمسین و خمسمائة و ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته نبذة من خبره قال الذهبی هو الامام الحافظ ابو شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی ینتهی نسبه الی فیروز الدیلمی الضحاک قال ابن السمعانی کان ابو منصور حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفا خفیفا ملازما مسجده متبعا اثر والده فی کتابة الحدیث و سماعه و طلبه رحل مع والده الی اصبهان سنة خمس و خمسمائة ثم رحل الی بغداد سنة سبع و ثلاثین سمع اباه و علی بن منصور الکرجی و ابا محمد الدونی و ابا بکر بن زنجویه له اجازة من ابی منصور بن الحسین المقری جمع اسانید کتاب الفردوس و عللها و رتبه ترتیبا عجیبا حسنا و قد فرغ منه و هذبه و نقحه روی عنه ابن ابنه ابو مسلم احمد توفی سنة ثمان و خمسین و خمسمائة رحمه الله تعالی و خود شاه صاحب در بستان المحدثین بعد ذکر دیلمی گفته و پسر او شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی کنیت او ابو منصور در معرفت حدیث و فهم آن از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بفهم و معرفت گواهی داده علم ادب را نیز خوب میدانست و مردی سبک روح و حاضر بود و در مسجد خود ملازمت داشت و غالبا بشغل اسماع حدیث و نوشتن آن میگذرانید در طلب علم حدیث با والد خود شریک بود و در سفر اصفهان سال پانصد و پنجم همراه او بود و ببغداد خود رفته در سال پانصد و هفت بعد از فوت پدر خود از اساتذه بسیار تحصیل کرده چنانچه از مکی بن منصور الکرجی و ابو محمد الدونی و ابو بکر بن زنجویه و از بعضی محدثان اجازت حاصل کرده ترتیب کتاب فردوس پدر خود بر وضع داده و اسانید این کتاب را بمحنت تمام جمع کرده و چون از تنقیح و تهذیب او فارغ شد پسر او ابو مسلم احمد بن شهردار دیلمی جماعت دیگر

از شاگردان او از وی روایت کردند و وفات شهردار در سال پانصد و پنجاه و هشت بوده نسب این خاندان بفیروز دیلمی میرسد که قاتل اسود عنسی بود و در حق او جناب رسالتمآب فرمود فاز فیروز و فیروز صحابی است و تو صوفی صدیق حسن معاصر در اتحاف النبلا گفته ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار پسر صاحب فردوس است کتاب پدر را بترتیب ب در چهار مجلد مسند کرده بمسند الفردوس نامید در معرفت حدیث و فهم بهتر از پدر بود و سماعات هم بفهم معرفت گواهی داده علم ادب را نیز خوب میدانست و مردی مسکر وحی عابد بود در مسجد خود میماند غالب اوقات بشغل استماع حدیث و نوشتن آن میگذرانید و در طلب علم حدیث شریک پدر بود در سفر اصفهان سال پانصد و پنج و بعد از فوت پدر در سنه سی و هفت ببغداد رفته از اساتذه بسیار تحصیل این علم نمود و از مکی بن منصور الکرجی و ابو محمد الدونی و ابو بکر بن نجویه و بعض محدثان دیگر اجازت حاصل کرد و اسانید کتاب فردوس الاخبار تمام جمع و چون از تنقیح و تهذیبش فارغ شد پسرش ابو مسلم احمد و جماعهٔ دیگر از وی روایتش کردند وفاتش در سنه پانصد و پنجاه و هشت بود و نسبت این خاندان بفیروز دیلمی است که قاتل اسود عنسی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق او فرمود فاز فیروز فیروز صحابی است ذکره فی بستان المحدثین انتهی ما فی الاتحاف و علاوه برین همه عظمت و جلالت و علو قدر و نبالت شهردار برتبه ایست که ابو بکر محمد بن موسی بن حازم که از اجله حفاظ اعاظم و اکابر بارعین اخاخم است تلمیذ او بوده و ذهبی در تذکرة الحفاظ می فرماید الحازمی الامام الحافظ البارع النسابة ابو بکر محمد بن موسی بن عثمان بن موسی بن عثمان بن حازم الهمدانی ولد سنة ثمان و اربعین و خمسمائة و سمع من ابی الوقت السجزی و من شهردار بن شیرویه الدیلمی و ابو زرعة المقدسی و الحافظ ابی العلاء الهمدانی و معمر بن الفاخر و قدم بغداد فسمع من ابی الحسین عبد الحق بن یوسف و عبد الله بن عبد الصمد العطار و بالموصل من الخطیب ابی الفضل الطوسی و بواسط من ابی طالب المحتسب و بالبصرة محمد بن طلحة المالکی و باصبهان ابا الفتح الحرقی و ابا العباس الترک و ابا موسی الحافظ و بالحرمین و الشام و الجزیرة و کتب الکثیر و صنف و جوّد قال الدبیثی قدم بغداد و سکنها و تفقه بها فی مذهب الشافعی و جالس العلماء و تمیز و فهم و صار من احفظ الناس للحدیث و اسانیده و رجاله

مع ورع و تعبد و ریاضة و ذکر و صنف فی الحدیث عدة مصنفات و املی عدة مجالس و کان کثیر المحفوظ حلو المذاکرة یغلب علی حفظه احادیث الاحکام املی طرق الاحادیث التی فی المهذب و اسندها و لم یتمه و ذکره ابن النجار فقال من ائمة الحفاظ العاملین بفقه الحدیث و معانیه و رجاله الف کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب عجالة المبتدی فی الانساب و المؤتلف و المختلف و اسماء البلدان و اسند احادیث المهذب لابی اسحاق و کان ثقة حجة نبیلا زاهدا عالما عابدا ورعا ملازما للخلوة و التصنیف و بث العلم ادرکه اجله شابا سمعت محمد بن محمد بن خانم الحافظ یقول کان شیخنا الحافظ ابو موسی یفضل ابا بکر الحازمی علی عبد الغنی المقدسی و یقول ما رایت شابا احفظ منه مات فی جمادی الاولی سنة اربع و ثمانین و خمسمائة قال ابن النجار سمعت بعض الائمة یقول ان الحازمی کان یحفظ کتاب الاکمال فی المؤتلف و المختلف و مشتبه النسبة الخ و مخفی نماند که کتاب مسند الفردوس مثل فردوس در اجازات اکابر اساطین داخل و مرویات ایشان آن را شامل و نقل آن در کتب متداول و اخبار آن بدست اکابر اساطین متناول شیخ ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته مسند الفردوس لابن الدیلمی سمعت علیه بقراءتی القدر المذکور فی الفردوس و اجازنی سائره بسنده الی الحافظ ابن ابی بکر السیوطی باجازته من المسندة اسیة بنت جار الله بن صالح الطبری عن ابراهیم بن محمد بن صدیق الدمشقی عن ابی العباس الحجار عن الحافظ محب الدین محمد بن محمود بن النجار عن مؤلفه اجازة فذکره و محمد بن علی بن منصور شنوانی در در سنیه گفته مسند الفردوس للحافظ ابی منصور شهردار بن الحافظ ابی شجاع شیرویه الدیلمی الهمدانی ارویه بالسند الی الحافظ ابن حجر العسقلانی عن ابی اسحاق التنوخی عن الحجار عن الحافظ محب الدین محمود بن محمد بن النجار عن الدیلمی بالسند الیه قال انا ابو المکارم عبد الواحد بن محمد بن عبد المنعم الکرابی عن سهل بن محمد الحنفی عن محمد بن الحسین السلمی عن حامد الهروی عن نصر بن محمد عن الحارث بن

عبد السلام عن سفیان بن عیینة عن ابن جریج عن عطاء عن ابی هریرة رضی الله تعالی
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه
الا العلماء بالله فاذا نطقوا به لا ینکره الا اهل الغرة بالله والله اعلم و سید محمد بن
عبد الرسول برزنجی در اشاعه لاشراط الساعه گفته و فی مسند الفردوس عن عمر لا تقوم
الساعة حتی تسیل وادیة من اودیة الحجاز بالنار الخ وجه چهل و یکم آنکه ابو المؤید
موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم حدیث ولایت را بطرق متعدده روایت کرده چنانچه در مناقب
جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در اول آن مذکور است حدثنا الشیخ العفیف محمد بن مفرج
المشهدی قال حدثنا الامام الاجل الصدر ضیاء الدین شمس الاسلام ناصح الخلفاء
مفتی الامة مفتی الفریقین صدر الائمة اخطب الخطباء ابو المؤید موفق بن احمد
المکی الخوارزمی رضی الله عنه ذکر فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بل ذکر شیء منها
اذ ذکر جمیعها یقصر عنه باع الاحصاء بل ذکر اکثرها یضیق عنه نطاق طاقة
الاستقصاء میفرماید الفصل الثانی عشر فی بیان تورطه المهالک فی الله تعالی و رسول الله
صلی الله علیه وسلم و شراء نفسه فی ابتغاء مرضات الله تعالی بهذا الاسناد عن احمد بن الحسین
هذا قال اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال اخبرنا احمد بن جعفر القطیعی قال حدثنا عبد الله
بن احمد بن حنبل قال اخبرنا ابی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا
ابو بلج قال حدثنا عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن
عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلو بنا من بین هؤلاء قال فقال بل انا اقوم معکم
قال وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء
ینفض ثوبه ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشر فضائل لیست لاحد غیره
وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال این علی فقالوا انه فی الرحی یطحن

قال

قال فجاء وهو ارمد لا یکاد ان یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثا فاعطاها ایاه فجاء
علی بصفیة بنت حیی فقال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر بسورة التوبة
فبعث علیا خلفه فاخذها منه فقال لا یذهب بها الا رجل هو منی وانا منه قال ابن عباس وقال النبی
صلی الله علیه وسلم لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والآخرة قال وعلی جالس معهم فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم واقبل علی رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والآخرة فابوا فقال
لعلی انت ولیی فی الدنیا والآخرة قال ابن عباس وکان علی اول من آمن من الناس بعد خدیجة
قال واخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة والحسن والحسین
وقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال ابن عباس وشری علی نفسه
فلبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال ابن عباس وکان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله
علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم وابو بکر یحسب انه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فقال له علی
ان نبی الله قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی
بالحجارة کما کان یرمی نبی الله صلی الله علیه وسلم وهو یتضور وقد لف راسه فی الثوب لا یخرجه
حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للئیم وکان صاحبک لا یتضور ونحن نرمیه وانت
تتضور وقد استنکرنا ذلک قال ابن عباس وخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة
تبوک وخرج الناس معه فقال له علی اخرج معک فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا فبکی علی
فقال له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس نبی بعدی انه لا ینبغی ان
اذهب الا وانت خلیفتی قال ابن عباس وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انت ولی کل مؤمن
بعدی ومؤمنة قال ابن عباس وسد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابواب المسجد غیر باب
علی فکان یدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال ابن عباس قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز وجل فی
القرآن انه رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل اخبرنا انه یسخط علیهم بعد

ذلك قال ابن عباس قال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر حين قال ائذن لي فاضرب عنقه يعني عنق
حاطب قال وما يدريك لعل الله قد اطلع الى اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم ونیز اخطب خوارزم در مناقب گفته
انبأني مهذب الائمة ابو المظفر عبد الملك بن علي بن محمد الهمداني اجازة قال اخبرنا محمد بن الحسين بن
علي البزار قال اخبرنا ابو منصور محمد بن محمد بن عبد العزيز قال اخبرنا هلال بن محمد بن جعفر
قال حدثنا ابو بكر محمد بن عمر الحافظ قال حدثني ابو الحسن علي بن موسى الخزاز من كتابه قال حدثنا
الحسن بن علي الهاشمي قال حدثنا اسمعيل بن ابان قال حدثنا ابو مريم عن ثوير بن ابي فاختة عن
عبد الرحمن بن ابي ليلى قال قال ابي دفع النبي صلى الله عليه وسلم الراية يوم خيبر الى علي بن ابي طالب
ففتح الله عليه واوقفه يوم غدير خم فاعلم الناس انه مولى كل مومن ومومنة وقال صلى الله عليه
وسلم انت مني وانا منك وقال تقاتل على التاويل كما قاتلت على التنزيل وقال له انت مني
بمنزلة هرون من موسى وقال له انا سلم لمن سالمك وحرب لمن حاربك وقال له انت العروة الوثقى
وقال له انت تبين لهم ما اشتبه عليهم بعدي وقال له انت امام كل مومن ومومنة بعدي وقال له انت
الذي انزل الله فيه واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر وقال له انت الاخذ بسنتي والذاب
عن ملتي وقال له انا اول من ينشق عنه الارض وانت معي وقال له انا عند الحوض وانت معي وقال له
انا اول من يدخل الجنة وانت معي تدخل والحسن والحسين وفاطمة وقال له ان الله تعالى امرني بان اقوم
بفضلك فقمت به في الناس وبلغتهم ما امرني الله بتبليغه وقال له اتق الضغائن التي في صدور
من لا يظهرها الا بعد موتي اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون ونیز اخطب خوارزم در مناقب مکتوبی
از عمرو بن العاص بجواب کتاب معاویه نقل کرده و در ان مذکور است واما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله
صلى الله عليه وسلم ووصيه الى الحسد والبغي على عثمان وسميت الصحابة فسقة وزعمت انه اشلاهم على قتله فهذا
كذب وغواية ويحك يا معاوية اما علمت ان ابا الحسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم
وبات على فراشه وهو صاحب السبق الى الاسلام والهجرة وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم
هو مني وانا منه وهو مني كهرون من موسى الا انه لا نبي بعدي وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم

غدير خم الا من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله وهو الذي قال عليه السلام فيه يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله
ورسوله ويحبه الله ورسوله وهو الذي قال فيه يوم الطير اللهم ائتني باحب خلقك اليك فلما
دخل عليه قال اللهم والي والي وقد قال فيه يوم النضير علي امام البررة وقاتل الفجرة منصور
من نصره مخذول من خذله وقد قال فيه علي وليكم من بعدي وذلك علي وعليك وعلى جميع المسلمين
وقال اني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي وقال انا مدينة العلم وعلي بابها انتهى فيا للعجب
يثبت عمرو بن العاص حديث الولاية والطير ومدينة العلم حتما ويرغم بذلك انف معاوية رغما
ويجزم فروع تزويره وتغريره جزما ويحسم اصول بهتته وفرفته حسما ويرغم بذلك المخاطب
الحقود يزيد في الشحناء والبغضاء على ابن النابغة الكنود ومعاوية اللدود فيرمي هذه
الاحاديث الشريفة بالكذب والبطلان ويظهر اقصى خبثه وتعصبه في مرامي العدوان والخسران
فلينته ذو لم يقف اثار الرسول والصحابة العدول في اثبات هذه الاحاديث الشريفة الوجيهة
القبول اقتصار مقتداه ابن العاص ولكنه نكل وازور عن ذلك ايضا وجاض وحاص
فاقبل بشراشره على تقليد الكابلي الذي يفلت اذا سمع نداء الحق ولا محاص والحمد لله
علما اوهنا كيده وربطناه في قرن الزام شديد الانتياص ما له منه مدى الدهر خلاص
واوقعناه في حاص باص ولات حين مناص وفضائل فاخرة ومحاسن باهرة ومناقب جميلة ومحامد نبيلة ومفاخر
جليلة ومدائح اصيلة اخطب خوارزم از خريدة القصر وجريدة اهل العصر عماد الدين ابو عبد الله محمد بن محمد الكاتب
الاصفهاني وايضاح ناصر بن عبد السيد المطرزي وذيل ابن النجار بر تاريخ بغداد خطيب وجامع مسانيد ابي حنيفه
ابو المويد محمد بن محمود بن محمد الخوارزمي ووافي بالوفيات صلاح الدين خليل بن ايبك الصفدي وجواهر مضية في طبقات
الحنفية ابو الوفا عبد القادر بن محمد القرشي وعقد ثمين في تاريخ بلد الله الامين تقي الدين ابو الطيب محمد
بن احمد بن علي الفاسي وبغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة جلال الدين عبد الرحمن السيوطي وكتاب
اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار محمود بن سليمان الكفوي وتوضيح الدلائل على ترجيح الفضائل

سید شهاب الدین احمد در مجلد حدیث تشبیه خواهی شنید ان شاء الله تعالی **وجه چهل و دوم** آنکه علی بن الحسین بن
هبة الله المعروف بابن عساکر حدیث ولایت را روایت کرده در موافقات اربعین طوال کما قال مصطفی بن عبد الله القسطنطینی
المعروف بحاجی خلیفه در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون بذکر آن گفته الاربعون الطوال لابن عساکر
هو الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن الدمشقی الشافعی المتوفی سنة احدی وسبعین وخمسمائة اوله
الحمد لله العظیم الخ جمع فیه اربعین حدیثا من الطوال مما یدل علی نبوته وینبئ عن فضائل صحابته
وبین الصحة والسقم وهو فی مجلد وسط وارد کرده چنانچه محب طبری در ریاض النضرة فی فضائل العشرة
نقل عن عمرو بن میمون قال انی لجالس عند ابن عباس اذ اتاه سبعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان
تقوم معنا واما ان تخلو بنا من هؤلاء فقال بل اقوم معکم وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی
قال فابتدءوا یتحدثون فلا ادری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه یقول اف وتف وقعوا فی
رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا
یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها من استشرف فقال این علی قال هو فی الرحا یطحن قال فما کان
احدکم یطحن فجاء وهو ارمد لا یکاد یبصر فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه ایاها
فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها منه
قال لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه وقال لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة قال وعلی معه
جالس فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال فترکه ثم اقبل علی رجل منهم فقال ایکم
یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال انت ولیی فی الدنیا
والاخرة قال وکان اول من اسلم من الناس بعد خدیجة قال واخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة وحسن وحسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا قال وشری علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال فکان المشرکون
یرمون رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم قال وابو بکر یحسب انه نبی الله
صلی الله علیه وسلم قال فقال له علی ان نبی الله صلی الله علیه وسلم انطلق نحو بئر میمون

فادرکه

فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو یتضور وقد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا
انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور وقد استنکرنا ذلک قال وخرج بالناس
فی غزوة تبوک قال فقال له علی اخرج معک قال فقال له نبی الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی
وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انت ولی کل مومن بعدی قال وسد ابواب المسجد الا باب
علی قال فیدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال من کنت مولاه
فان علیا مولاه قال واخبرنا الله عز وجل فی القرآن انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم
ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم بعد قال وقال عمر یا نبی الله ائذن لی اضرب عنقه
یعنی حاطبا قال او کنت فاعلا وما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
اخرجه بتمامه احمد والحافظ ابو القسم فی الموافقات وفی الاربعین الطوال واخرج النسائی بعضه
واین روایت را از ابن عساکر محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب وسید شهاب الدین احمد
در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل ومحمد بن اسمعیل
بن صلاح الامیر در روضه ندیه شرح تحفه علویه نیز نقل کرده اند کما ستطلع علیه فیما بعد ان شاء الله تعالی
وعلامه ابن عساکر قائد عساکر مفاخر حائز محاسن مآثر و مقتنی نفائس فخائر و مجتنی اثمار فضل زاهر و شرف باهر است
و محامد منیفه و مدائح شریفه و فضائل شامخه و مناقب باذخه او بر متتبع و متفحص کتب جم واضح و ظاهر است
نبذی از ان در مجلد حدیث طیر ان شاء الله تعالی از معجم الادباء یاقوت حموی و وفیات الاعیان ابن خلکان و تذکرة الحفاظ
و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام ذهبی و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا و مرآة الجنان یافعی و جامع مسانید
ابو حنیفه محمد بن محمود بن محمد و طبقات شافعیه عبد الوهاب بن علی سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی
و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و تتمة المختصر فی اخبار البشر عمر بن المظفر الشهیر بابن الوردی و طبقات الحفاظ
سیوطی و تاریخ خمیس حسین بن دیار بکری و مدینة العلوم ازنیقی و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوی

صدیق حسن خان معاصر بگوش شتر میخورد و بعض عبارات اینجا هم مذکور میشود محمد بن احمد الذهبی در عبر
در وقائع سنة احدی و سبعین و خمسمائة گفته و فیها توفی الحافظ ابن عساکر صاحب التاریخ الثمانین
مجلدا ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی محدث الشام ثقة الدین و لد فی اول سنة
تسع و تسعین و اربعمائة و سمع سنة خمس و خمسمائة و بعدها من المسیب و ابو طاهر الحنائی
و طبقتهما ثم عنی بالحدیث و رحل فیه الی العراق و خراسان و اصبهان و ساد اهل زمانه فی الحدیث
و رجاله و بلغ فی ذلك الذروة العلیا و من تصفح تاریخه علم منزلة الرجل فی الحفظ توفی فی
حادی عشر رجب و عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی در مرآة الجنان در وقائع سنة احدی و سبعین و خمسمائة
گفته و فیها الفقیه الامام المحدث البارع الحافظ المتقن الضابط ذو العلم الواسع شیخ الاسلام
و محدث الشام ناصر السنة و قامع البدعة زین الحفاظ و بحر العلوم الزاخر رئیس المحدثین
المقر له بالتقدم العارف الماهر ثقة الدین ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عساکر الذی
اشتهر فی زمانه بعلو شانه و لم یر مثله فی اقرانه الجامع بین المعقول و المنقول و الممیز بین
الصحیح و المعلول کان محدث زمانه و من اعیان الفقهاء الشافعیة غلب علیه الحدیث
و اشتهر به و بالغ فی طلبه الی ان جمع منه ما لم یتفق لغیره رحل و طوف و جاب البلاد و لقی المشایخ
و کان رفیق الحافظ ابی سعد عبد الکریم السمعانی فی الرحلة و کان ابو القاسم المذکور حافظا
دینا جمع بین معرفة المتون و الاسانید سمع ببغداد فی سنة عشر و خمسمائة من اصحاب البرمکی
و التنوخی و الجوهری ثم رجع الی دمشق ثم رحل الی خراسان و دخل نیسابور و هراة و اصبهان و الجبال
و صنف التصانیف المفیدة و خرج التخاریج و کان حسن الکلام علی الاحادیث محفوظا علی الجمع
و التالیف صنف التاریخ الکبیر لدمشق فی ثمانین مجلدا اتی فیه بالعجائب و هو علی نسق
تاریخ بغداد قال الامام ابن خلکان قال لی شیخنا الحافظ العلامة زکی الدین ابو محمد
عبد العظیم المنذری رحمه الله و قد جری ذکر تاریخ ابن عساکر المذکور و اخرج لی منه مجلدا
و طال الحدیث فی امره و استعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ

محامد ابن عساکر از عبر ذهبی

محامد ابن عساکر از مرآة الجنان یافعی

من یوم

من یوم عقل علی نفسه و شرع فی الجمع من ذلك الوقت و الا فالعمر یقصر عن ان یجمع الانسان فیه مثل
هذا الکتاب بعد الاشتغال و التنبه قال و لقد قال الحق و من وقف علی حقیقة هذا القول و متی
یتسع للانسان الوقت حتی یصنع مثله و هذا الذی ظهر هو الذی اختاره و ما صح له هذا الا بعد مسودات
ما کاد ینضبط حصرها و له توالیف حسنة غیره و اخری ممتعة قال و له شعر لا باس به فمن ذلك
قوله علی ما قیل ه الا ان الحدیث اجل علم * و اشرفه الاحادیث العوالی * و انفع کل نوع منه عندی
و احسنه الفوائد فی الامالی * و انك لن تری للعلم شیئا * محققه کافواه الرجال * فکن یا صاح ذا
حرص علیه * و خذه من الرجال بلا ملال * و لا تاخذه من صحف فترمی * من التصحیف بالداء العضال
و من المنسوب الیه ایضا ه ایا نفس ویحك جاء المشیب * فماذا التصابی و ماذا الغزل * تولی شبابی
کان لم یکن * و جاء مشیبی کان لم یزل * کانی بنفسی علی غرة * و خطب المنون بها قد نزل * فیا لیت شعری
ممن اکون * و ما قدر الله لی فی الازل * و قد التزم فی هذه الابیات ما لا یلزم و هو اطراد الزاء قبل
اللام و البیت الثانی هو بیت علی بن جبلة حیث یقول ه شباب کان لم یکن * و شیب کان لم یزل *
و لیس بینهما الا تغییر یسیر کما تراه و قال بعض اهل العلم بالحدیث و التواریخ ساد اهل زمانه فی
الحدیث و رجاله و بلغ فیه الذروة العلیا و من تصفح تاریخه علم منزلة الرجل فی الحفظ قلت
بل من تامل تصانیفه من حیث الجملة علم مکانه فی الحفظ و الضبط للعلم و الاطلاع و جودة
الفهم و البلاغة و التحقیق و الاتساع فی العلوم و فضائل تحتها من المنافع و المحاسن کل طائل و من
توالیفه الشهیرة المشتملة علی الفضائل الکثیرة کتاب تبیین کذب المفتری فیما نسب الی الشیخ
الامام ابی الحسن الاشعری جمع فیه بین حسن العبارة و البلاغة و الایضاح و التحقیق و استیعاب
الادلة النقلیة و طرقها مع اسناد کل طریق و ذکر فیه طبقات اعیان اصحابه من زمان الشیخ ابی الحسن
الی زمانه و اوضح ما لهم من المناقب و المکارم و الفضائل و العزائم و رد علی من رماه و افتری علیه
بالعظائم قلت و کتابه المذکور الذی وفق لانشائه و وضعه قد اختصرته انا فی نحو من ربعه
و سمیته الشاش المعلم شاوش کتاب المرهم المعلم بشرف المفاخر العلیة فی مناقب الائمة الاشعریة و فیه

فيما اختصر مائة من الأئمة الجلة النقية واختصاري لم يحذف الاسانيد لاختصار اصلي ما هو المقصود
والمراد من ذكر اعيان الأئمة المشهورين بالموافقة في الاعتقاد والرد على المبتدعين او الي الزيغ والالحاد
وكان ابن عساكر المذكور حسن السيرة والسريرة قال الحافظ الرئيس ابو المواهب لم ار مثله ولا من
اجتمع فيه من لزوم طريقة واحدة منذ اربعين سنة من لزوم الصلوات في الصف الاول الا من عذر
والاعتكاف في رمضان وعشر ذي الحجة وعدم التطلع وتحصيل الاملاك وبناء الدور قد اسقط
ذلك عن نفسه واعرض عن طلب المناصب من الامامة والخطابة اباها بعد ما عرضت عليه وقلة
الالتفات او قال عدم الالتفات الى الامراء واخذ نفسه بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر لا تاخذه
في الله لومة لائم ذكره الامام الحافظ ابن النجار في تاريخه فقال امام المحدثين في وقته ومن
انتهت اليه الرياسة في الحفظ والاتقان والمعرفة التامة والثقة وبه ختم هذا الشان وقال
ابنه الحافظ ابو محمد القاسم كان ابي رحمه الله مواظبا على صلوة الجماعة وتلاوة القرآن يختم
في كل جمعة وفي رمضان في كل يوم ويحيي ليلة النصف والعيدين وكان كثير النوافل والاذكار
يحاسب نفسه على كل لحظة يذهب في غير طاعة سمع من جماعة كثيرين نحوا من الف وثلث
مائة شيخ وثمانين امرأة وحدث باصبهان وخراسان وبغداد وغيرها من البلاد وسمع منه
جماعة من كبار الحفاظ وخلق كثير جم غفير قال الحافظ عبد القاهر الرهاوي رأيت الحافظ السلفي
والحافظ ابا العلاء الهمداني والحافظ ابا موسى المديني فما رأيت فيهم مثل ابن عساكر وجه
چهل وسوم آنکه ابو حامد محمود بن محمد بن حسين بن يحيى الصالحانی حديث ولايت را در جمله حديث خصال عشره
باسناد خود بسوى حافظ ابو يعلى روايت فرموده افاده نموده که اين حديث حسن متين است شهاب الدين احمد
در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته عن عمرو بن ميمون قال اني لجالس عند ابن عباس رضي الله
تعالى عنهما اذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا عن هؤلاء
فقال ابن عباس بل اقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح البصر قبل ان يعمى قال فانتدوا فتحدثوا
فلا ندري ما قالوا فجاء ينفض ثوبه ويقول اف تف اولئك وقعوا في رجل تفرد بعشر

خصال

خصال ما تعرفون رجل قال له النبي صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم في غزوة خيبر لابعثن
بهذه الراية رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فاستشرف لها من
استشرف فقال صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم اين علي قيل هو في الرحى قال صلى الله عليه
وعلى آله وبارك وسلم وما كان احدكم ليطحن فجاء وهو ارمد لا يكاد يبصر فنفث في عينيه ثلاثا ثم
هز الراية ثلاثا فاعطاها اياه وقلع باب خيبر فجاء بصفية بنت حيي من جملة الغنائم وبعث
ابا بكر رضي الله تعالى عنه بسورة التوبة فبعث عليا كرم الله تعالى وجهه خلفه فاخذها منه
فقال ابو بكر رضي الله تعالى عنه لرسول الله لعله قد حدث في شيء قال صلى الله عليه وعلى آله
وبارك وسلم لا ولكن لا يذهب بها الا رجل هو مني وانا منه وقال صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم
لبني عمه ايكم يواليني في الدنيا والآخرة وعلي رضي الله تعالى عنه معهم جالس فقال انا اواليك في الدنيا
والآخرة قال صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم انت وليي في الدنيا والآخرة وكان كرم الله تعالى
وجهه اول من اسلم من الناس بعد خديجة واخذ رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم
ثوبه فوضعه على علي وفاطمة والحسن والحسين فقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا وشرى علي رضوان الله عليه نفسه اذ لبس ثوب رسول الله صلى الله عليه وعلى آله
وبارك وسلم ونام مكانه فداه بنفسه اذ كان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وعلى آله
وبارك وسلم فجاء ابو بكر وعلي كان نائما قد يحسب انه نبي الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك
وسلم فقال يا نبي الله فقال له ان نبي الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم قد انطلق نحو بير
ميمون فادركه فانطلق ودخل معه الغار وخرج رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم
في غزوة تبوك فقال له علي اخرج معك فقال صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم لا فبكى
علي رضوان الله تعالى عليه فقال النبي صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم اما ترضى ان تكون مني
بمنزلة هرون من موسى الا انك لست بنبي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي من بعدي
وقال صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم انت ولي كل مومن بعدي وسد ابواب المسجد غير باب

علیّ وقال صلی الله علیه وعلی آله وبارك وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه وقد اخبرنا الله فی
القرآن انه رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم قال صلی الله
علیه وعلی آله وبارك وسلم لعمر رضی الله تعالی عنه حین قال ائذن لی فاضرب عنقه یعنی عنق
حاطب قال صلی الله علیه وعلی آله وبارك وسلم وکنت فاعلا وما یدریك لعل الله تعالی اطلع علی
اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وعلی رضی الله تعالی فی اصحاب الشجرة واهل بدر وافاضل اصحابی
باسناده الی الحافظ الامام ابی یعلی الموصلی باسناده وقال هذا حدیث حسن صحیح ورواه الطبرانی
وقال اخرجه احمد بتمامه وابو القسم الدمشقی فی الموافقات وفی الاربعین الطوال واخرج النسائی
بعضه ازین عبارت سراسر جزالت ظاهرست که این حدیث شریف که حدیث ولایت از جمله آنست حدیث حسن
وصحیح است و هرگاه این حدیث حدیث متین و خبر رزین و اثر رصین و ثابت و متحقق از حضرت مامون علیه وآله والف الف
الصلوة والتحیة من رب العالمین باشد حکم ببطلان حدیث ولایت حکمیست بنهایت فظیع و مهین و موجب غایت تشنیع
و تهجین و سبب اقصای تقبیح و توهین و موجب کمال ازراء و عیب و ثلب و تهوین و باعث منتهای صغار و احتقار و عار
و شنار و خسار و بوار نزد هر عاقل فطین فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین وجه دوم ابو حامد محمود
بن محمد الصالحانی که از اکابر حائزین جلائل فخار و محامد و اجله منقدین کبار و بنهایت کمال و فضل معروف بین الانجاد
والاغوار و بغایت مجد و نبل مشهور در دیار و امصار ست شهاب الدین احمد اولیاء القصاصی به تعظیم و تکریم یاد می نماید
و بوصف و ثنای مدح اطرای او در کتاب خود توضیح الدلائل حسب فرماید قال الامام العالم الادیب الاریب
المحلی بسجایا المکارم الملقب بین الاجلة الائمة الاعلام بمحیی السنة وناصر الحدیث ومجدد الاسلام
العالم الربانی والعارف السبحانی سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی
فی عباراته الفائقة واشاراته الرائقة من کتابه شکر الله تعالی مساعیه واکرم بفضله مثواه
واجزل المثوبة الخ و نیز در توضیح الدلائل بعد ذکر حدیث نور و حدیث شجره گفته روی الحدیث الاول
ابو حامد محمود بن محمد الذی سافر و رحل وادرك المشایخ وسمع واسمع و صنف فی کل فن وروی
عنه خلق کثیر و صحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام و من فی طبقته باسناده الی الامام الحافظ

برذیل

ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلا مرفوعا الخ و از مقامات دیگر این کتاب اعنی توضیح الدلائل علی
ترجیح الفضائل هم بنظر می رسد که سید شهاب الدین احمد جابجا صالحانی را بعد نقل روایات او بصفات
جلیله و نعوت جمیله مثل محیی السنة و امام یاد نموده بکمال عظمت و جلالت او بر همگنان ظاهر فرموده و در تتمیم تلك
المقالات و هاتیك العبارات فی مجلد حدیث التشبیه بالتفصیل بعون الله الملك الجلیل و در تشنیع صالحانی
و مقبولیت روایت او بر دلیل این معنی که سفیان این مناقب و مدائح شاه مردان بالخصوص ایشان روایت نموده اند
و تا دیب صالحانی با دب جمیل تعظیم و تبجیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از افاده شاه سلامت اسم عاصر
که از اجله اکابر متکلمین و متکلمین و ملتفاخرین ست نیز ظاهر و باهرست چنانچه در معرکة الآراء گفته و روایت صالحانی
که در توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد محتشم نقلش نموده مصدق و معتقد اهل سنت مکذب خرص شیعه
جان روایت کوره چون آفتاب نیمروز درخشان ست که سفیان این مناقب و مدائح شاه مردان زیاده تر از
شیعیان روایت نموده اند نمی بینند که ابن بابویه در تعلیم یک باب که کشوده شد هزار باب که کشوده شد هزار باب و هر باب
نوشته بدین تفاوت ره از کجاست تا بکجا الی ان قال و صالحانی اندر بوشته بر تعلیم هزار باب و انفتاح
هزار باب از هر باب اکتفا نموده انتهی وجه جلیل چهارم آنکه ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری الشافعی
حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در کتاب جامع الاصول من احادیث الرسول گفته عمران بن حصین
قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی ابن ابی طالب فمضی فی السریة
فاصاب جاریة فانکروا علیه فتعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا
لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر
بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة
سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی
بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل
مقالته فاعرض عنه ثم قام الیه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا
فاقبل الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی

ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا من علی وهو ولی کل مؤمن بعدی اخرجه
انتهی ظاهر و باهر علی الناقدین الفحول من تخریج صاحب جامع الاصول ان حدیث الولایة ملحق بما ذکر
الامین المسئول صلوات الله وسلامه علیه وآله ما هبت نسائم القبول حدیث شریف محبوب مقبول
لا مقدوح مجروح معلول ولا مطعون مغموص مدخول فالحکم ببطلانه کما صدر عن المخاطب المجهول
حکم سمج شنیع مرذول وقول جلی فظیع مغسول لا یرضی به احد من ارباب الالباب واصحاب العقول
ویستنکره ویستهزئ به کل مفطور علی الایمان والدین مجبول والله هو العاصم من الانهماک فی
الغی والذهول والارتباک فی حبائل الغرور والغفول وهو الموفق المعطی لکل مسئول و ما کرد ابن الاثیر
محدث مبارک که نقیب فخر منقد شهیر و محقق کبیر و حائز شرف منزلت و فیض و صاحب فخر متکاثر خیر غزیر و در جلالت
و عظمت سمو و رفعت مسلم بها و مجد و اعتلا معدوم النظیر و نبذی از محاسن جلیله و محامد سنیه او در مجلد
انشاء الله تعالی از کامل علی بن الجزری بابن الاثیر و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر عماد الدین
ابو الفداء و عبر فی خبر من غبر ذهبی و تتمة المختصر فی اخبار البشر ابن الوردی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی
و طبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی و اسماء رجال مشکوة ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب و طبقات
شافعیه تقی الدین اسدی و بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة سیوطی و مدینة العلوم ازنیقی و ابجد العلوم
و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر شود **وجه چهل و پنجم** آنکه امام الدین ابو القاسم عبد الکریم
بن محمد بن عبد الکریم القزوینی الرافعی حدیث ولایت را روایت کرده ملا علی متقی در کنز العمال گفته سألت الله یا علی
فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی
فیک ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق به
الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المؤمنین بعدی الخطیب والرافعی عن علی و میرزا محمد بن معتمد خان
بدخشانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته اخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع
علیک امتی فابی علی واعطانی فیک ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد

وانت

ص ۳۲۸ ۶۸ الفصل الخامس من الباب الثالث من ابواب الکتاب الخمسة

وانت تحمله بین یدی تسبق به الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المؤمنین بعدی و محمد صدر عالم در معارج العلی
فی مناقب المرتضی گفته اخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم سألت الله فیک یا علی خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی
فابی علی واعطانی فیک انی اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد
وانت تحمله بین یدی تسبق به الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المؤمنین بعدی و مولوی حسن زمان
معاصر در قول مستحسن گفته للخطیب والرافعی بسند صحیح عن علی رفعه سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی
واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی فیک ان اول
من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق
به الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المؤمنین بعدی ازین عبارات روایت کردن رافعی حدیث ولایت را
واضح و لائح است و از نص مولوی حسن زمان معاصر صحت سند آن نیز ساطع و لامع است **وجه چهل و ششم** آنکه
عز الدین ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر حدیث ولایت را بسند مشایخ خود روایت کرده چنانچه
در کتاب اسد الغابة فی معرفة الصحابة گفته انبانا ابراهیم بن محمد و غیر واحد باسنادهم الی ابی
عیسی الترمذی ثنا قتیبة بن سعید ثنا جعفر بن سلیمان الضبعی عن یزید الرشک عن مطرف
بن عبد الله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل
علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه فتعاقد اربعة من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع
علی وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه ثم انصرفوا
الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة
فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام
الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله

ص ترجمه علی علیه السلام من حرف العین

صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی
وانا من علی وهو ولی کل مومن بعدی ظاهرست ولا کثر اهل الناظر علی العلم که ذکر ابن اثیر حدیث ولایت را
در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام که بمقام ذکر فضائل منتقات و بیان مناقب معتبرات مخصوصه
با نقل آن باسناد مشایخ خود از ترمذی دلیل صریح بر ثبوت اعتبار و اعتقاد و مقبولیت آن نزد ارباب تحقیق
و انتقاد و اصحاب اتقان و ارشاد و برائت آن از مخائل قدح مجادلین و اعتراض و ضیاع آن از وصمت جرح مکابرین
پرلداد و بعد آن از انتسام تشکیکات و تمویهات تارکین سداد و نزاهت آن از ارتسام تشویهات و تلبیسات مثیرین
فتنه و فساد و تخدیعات و تلمیعات اهل اضغان و احقاد والله ولی الهدایة والاسعاد ومن یضلل الله فما له من
هاد و ابو الحسن بن الاثیر صاحب فضل اثیل و اثیر و حائز نبل غزیر و کثیرست جلائل فضائل او و مستغنی از اظهار
و تشهیر و بی نیاز از تبیین و توضیح و تقریر و غیر محتاج بتنمیق و تدوین و تحبیر و ظاهر و واضح نزد ماهر متتبع خبیر و متفحص بصیر
نبذی از آن در مجلد حدیث طیر انشاء الله تعالی از وفیات الاعیان ابن خلکان و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر
ذهبی و مختصر فی اخبار البشر عماد الدین ابو الفداء و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات
شافعیه اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و مدینة العلوم ازنیقی و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان
معاصر منقول خواهد شد و مخفی نماند که کتاب اسد الغابه از کتب مشهوره معروفه و مولفات ممدوحه مقبوله و اسفار
معتبره و مصنفات نفیسه مستنده است تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی در طبقات شافعیه بترجمه ابن اثیر گفته
صنف کتابا حافلا فی معرفة الصحابة جمع فیه بین کتاب ابن منده و کتاب ابی نعیم و کتاب
ابن عبد البر و کتاب ابی موسی فی ذلک و زاد و افاد و سماه اسد الغابة فی معرفة الصحابة و سید محمد
بن ابراهیم الوزیر در روض باسم گفته و قد الفوا فی الصحابة کتبا کبیرة فمنها الصحابة
لابن حبان مختصر فی مجلد و معرفة الصحابة لابن منده کتاب جلیل و لابی موسی المدینی علیه
ذیل کبیر و منها الصحابة لابی نعیم الاصبهانی جلیل القدر و منها معرفة الصحابة للعسکری و
منها کتاب ابی الحسن علی بن محمد بن الاثیر الجزری المسمی باسد الغابة فی معرفة الصحابة و هو جمع کتاب
و هذا المعنی جمع فیه من کتاب ابن منده و ذیل ابی موسی علیه و کتاب ابی نعیم و الاستیعاب و زاد

من غیرها

ما تریدون من علی

ص ۱۷۹ / ۵۰
الطبقة التاسعة عشر
مع اسد الغابه از طبقات شافعیه اسدی

مع کتاب اسد الغابه از روض باسم

من غیرها اسطور و مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته اسد الغابة فی معرفة الصحابة مجلدات
للشیخ عز الدین علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری المتوفی سنة ثلاثین و ستمائة ذکر فیه
سبعة آلاف و خمسمائة ترجمة واستدرک ما فات علی من تقدمه و بین اوهامهم قال الذهبی
فی تجرید اسماء الصحابة و هو مختصر اسد الغابة اوله الحمد لله العلی الاعلی الخ ذکر فیه ان
کتاب ابن اثیر نفیس مستقص لاسماء الصحابة الذین ذکروا فی الکتب الاربعة المصنفة فی معرفة الصحابة
و هی کتاب ابن منده و کتاب ابی نعیم و کتاب ابی موسی الاصبهانی و هو ذیل کتاب ابن منده و کتاب
ابن عبد البر و زیادة المصنف علیهم و در آخر نسخه مطبوعه اسد الغابه این عبارت سراسر شاقت مذکورست
قد تم طبع هذا الکتاب الجلیل الغنی فضله عن البرهان و الدلیل فیا له من کتاب جامع للاصحاب
دافع عن فضائلهم النقاب تلتذ بلطف حدیثه نفوس الفصحاء و تبتهج بحسن نقله عیون العلماء
و هو احد الکتب التی تطبع علی ذمة جمعیة المعارف المتشرفة بحمایة الشهم الهمام و الامیر الباسل
الالاء کامل فی الانام نور حدیقة الدهر و الزمان و نور حدقة العصر و الاوان حسن المجد و السعد
المتحلی بحلیة ولایة العهد المؤید بعنایات ذی الطول و التنسیق قطب فلک السعادة و الده
محمد باشا توفیق ادام الله اجلاله و زاد قبوله و اقباله المتشکلة بهمة وکیل تلک الجمعیة
الباذل جهده فی نشر الفضائل السنیة و نفع الانام بکل تحفة بهیة المتسم بسیما المعارف
و العوارف محمد باشا عارف بلغه الله مراده و حلاه بالکمال و زاده و کان ختام طبع هذا الکتاب
المستطاب بالمطبعة الوهبیة بتصحیح الراجی فضل ربه الوهبی مصطفی وهبی فی اواسط
ذی الحجة من سنة الف و مائتین و ثمانین من هجرة سید الاولین و الآخرین علیه ازکی تحیة
و ابهی صلوة مرضیة و مولوی حیدر علی معاصر در ازالة الغین گفته پس از گزیر کتاب اسد الغابه ابن اثیر
تلاش بجز رسانیدم بعد از رجوع چنان در یافتم که از کتاب مستطاب مانند کتاب اصابه فی معرفة الصحابه
جز رضا حضرت مرتضی چیزی دیگر از اضطرار و الجا بثبوت نمیرسد انتهی محذوفا للتشنیع الشنیع و
جمل و بعضهم آنکه ابو الربیع سلیمان بن موسی الکلاعی البلنسی المعروف بابن سبع حدیث ولایت را در کتاب الشفا

مع اسد الغابه از کشف الظنون قسطنطینی

مع کلام مصحح اسد الغابه از آخر نسخه مطبوعه مصر آن

ص ۹۳۱ / ۱۰۲۲ [illegible]

مع اسد الغابه [illegible] حیدر علی معاصر

کہ مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی المشہور بحاجی خلیفہ بذکر آن گفتہ شفاء الصدور لابن السبع الامام و الخطیب
ابی الربیع سلیمان البلنسی ارد کردہ چنانچہ ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی در کتاب الاکتفا گفتہ وعنہ ای
عن بریدۃ بن الحصیب فی روایۃ اخری ان خالد بن الولید قال اغتنمہا یا بریدۃ فاخبر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم ما صنع فقدمت فدخلت المسجد و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی منزل
وناس من اصحابہ علی بابہ فقالوا ما الخبر یا بریدۃ فقلت خیر افتح اللہ علی المسلمین
فقالوا ما اقدمک فقلت جاریۃ اخذہا علی من الخمس فجئت لاخبر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فانہ یسقط من عینہ و رسول اللہ یسمع الکلام فخرج مغضبا فقال ما
بال اقوام ینتقصون علیا من ابغض علیا فقد ابغضنی و من فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی
وانا منہ خلق من طینتی و خلقت من طینۃ ابراہیم وانا افضل من ابراہیم ذریۃ بعضہا
من بعض واللہ سمیع علیم یا بریدۃ اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریۃ التی اخذ وانہ ولیکم بعدی
اخرجہ ابن جریر فی تہذیب الآثار و ابن السبع الاندلسی فی الشفاء انتہی فالحمد للہ الموفق لتمییز الظلمۃ
من النور حیث وفق صاحب شفاء الصدور للشفاء و حاوی صدور للناقدین الصدور بروایۃ ہذا الحدیث
الشریف المشہور فی کتابہ المعول علیہ للجہابذۃ البدور فدمر علی تعصبات المتہوکین المولعین بالکذب
والزور الزاعمین للفجور الحاصدین للشرور فظہر ان تکذیبہم المطیشین المحظور مما لا یلتاط
بخلد کوفی شعور وانہ من الوساوس الجائحۃ التی القاہا الیہم الخدوع الغرور و سلیمان بن
موسی بن سالم از مشاہیر اعاظم و نحاریر محدثین افاخم و اجلہ معتبرین فوی المکارم و اعلام اثبات جارین
نعام ست ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ الکلاعی الامام العالم الحافظ البارع محدث الاندلس
وبلیغہا ابو الربیع سلیمان بن موسی بن سالم بن حسان الحمیری الکلاعی البلنسی ولد سنۃ خمس وستین وخمسمائۃ
الی ان قال الذہبی و نیز ذہبی در عبر فی اخبار من غبر در وقائع سنۃ اربع وثلثین وستمائۃ گفتہ و ابو الربیع
الکلاعی سلیمان بن سالم البلنسی الحافظ الکبیر صاحب التصانیف و بقیۃ اعلام الاثر بالاندلس
ولد سنۃ خمس وستین وخمسمائۃ سمع ابا بکر بن الجد و ابا عبد اللہ بن زرقون و طبقتہما

قال

قال الابار کان بصیرا بالحدیث حافظا حافلا عارفا بالجرح والتعدیل ذاکرا للموالید والوفیات
یتقدم اہل زمانہ فی ذلک خصوصا من تاخر زمانہ و یافعی در تاریخ مرآۃ الجنان در وقائع سنۃ
مذکورہ گفتہ الحافظ ابو الربیع الکلاعی سلیمان بن موسی البلنسی صاحب التصانیف و بقیۃ اعلام
الاثر توفی بالاندلس قال الابار وکان فقیہا فائقا تقدم علی اقرانہ عارفا بالجرح والتعدیل ذاکرا
للموالید والوفیات لا نظیر لہ فی الاتقان والضبط الخ و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی
در طبقات الحفاظ گفتہ ابو الربیع الامام الحافظ البارع محدث الاندلس و بلیغہا سلیمان
بن موسی بن سالم بن حسان الکلاعی الحمیری البلنسی ولد سنۃ ۵۶۵ وسمع ابا القاسم بن حبیش
وخلقا واجاز لہ ابن مضا و ابو محمد عبد الحق صاحب الاحکام واعتنی بہذا الشان اتم
عنایۃ وکان اماما فی صناعۃ الحدیث بصیرا بہ حافظا عارفا بالجرح والتعدیل ذاکرا
للموالید والوفیات مقدم اہل زمانہ فی ذلک وفی حفظ اسماء الرجال الخ و محمد بن یوسف شامی
در سبل الہدی در ذکر شرح رموز کتاب خود گفتہ او ابا الربیع فالثقۃ الثبت سلیمان بن سالم الکلاعی
و احمد بن محمد المقری در نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب گفتہ وکانت وقعۃ انیجۃ التی قتل فیہا
الحافظ ابو الربیع الکلاعی رحمہ اللہ تعالی یوم الخمیس لعشر بقین من ذی الحجۃ سنۃ اربع وثلثین
وستمائۃ ولم یزل رحمہ اللہ تعالی متقدما امام الصفوف زحفا الی الکفار مقبلا علی
العدو ینادی بالمنہزمین اعن الجنۃ تفرون حتی قتل صابرا محتسبا برد اللہ تعالی مضجعہ وکان دائما
یقول ان منتہی عمرہ سبعون سنۃ لرؤیا رآہا فی صغرہ فکان کذلک ورثاہ تلمیذہ الحافظ
ابو عبد اللہ بن الابار بقصیدتہ المیمیۃ الشہیرۃ التی اولہا الما بالشلاء العلا والمکارم
تقد باطراف القنا والصوارم ثم ذکر المقری اشعارا عدیدۃ من ہذہ القصیدۃ و نیز اشعار آن الکلاعی قال
وکان رحمہ اللہ تعالی حافظا للحدیث مبرزا فی نقدہ تام المعرفۃ بطرقہ ضابطا لاحکام
اسانیدہ ذاکرا للرجال ریان من الادب خطیب ببلنسیۃ واستقضی وکان مع ذلک من
اولی الحزم والبسالۃ والاقدام والجزالۃ حضر الغزوات وباشر القتال بنفسہ و بین بلاء

حتنا و روی عن ابی القاسم بن حبیش و طبقته و صنف کتبا منها مصباح الظلم فی الحدیث
الی آخر ما ذکر من مصنفاته وجه چهل و هشتم آنکه ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی حدیث
ولایت را در کتاب مختاره روایت کرده چنانچه ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفا گفته عن ابن عباس
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب
علیا فانه یفعل ما یؤمر به اخرجه الحاکم فی المستدرک والضیاء فلله الحمد والمنة که روایت
ضیاء مقدسی این حدیث را در مختاره لبغی و عدوان و مجازفت و طغیان و مکابرت شان جاحدین
و حائدین و منکرین و مبطلین و مشککین و مرتابین و معاندین و مکابرین و مجادلین و مسولین انیخ بر میکند و خرافات
قطعیه و هفوات شنیعه و جزافات بدیعه و تصلفات سخیفه و تعسفات ضعیفه و تقولات ضعیفه و
تفوهات رکیکه و تعصبات قبیحه و تصلفات فضیحه شان را بر باد فنا میدهد زیرا که مقدسی در مختاره
التزام ایراد احادیث صحیحه نموده و کتاب مختاره از مشاهیر صحاح ستة است مصطفی بن عبد الله القسطنطینی
در کشف الظنون گفته المختارة فی الحدیث للحافظ ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی
الحنبلی المتوفی سنة ۶۴۳ ثلاث واربعین وستمائة التزم فیه الصحة فصحح فیه احادیث
لم یسبق الی تصحیحها قال ابن کثیر وهذا الکتاب لم یتم وکان بعض الحفاظ من مشایخنا یرجحه
علی مستدرک الحاکم کذا فی النور الفایح و شیخ عبد الحق در مقدمه شرح فارسی مشکوة بعد ذکر
مستدرک حاکم گفته و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند
الی ان قال و چنانکه مختاره حافظ ضیاء مقدسی که هم از صحاح که در صحیحین نیست آورده گفته اند که
وی نیز احسن است از مستدرک انتهی و مولوی حسن زمان معاصر در قول المستحسن شرح فخر الحسن قال الحافظ السیوطی
فی اتحاف الفرقة وهو ای الاثبات هو الراجح عندی بوجوه قد صححه ایضا الضیاء المقدسی
فی المختارة بعد لفظ المختارة گفته اجل تصانیفه قال الشیخ الکردی فی الامم لایقاظ الهمم الاحادیث
التی اصلح ان یحتج بها سوی ما فی الصحیحین قالوا کتابه احسن من مستدرک الحاکم و قال
الزرکشی فی تخریجه احادیث الرافعی ان تصحیحه اعلی من تصحیح الحاکم والله قریب من تصحیح الترمذی

وابن حبان فی موافقه ابن حجر والسخاوی والسیوطی اشراکه صحیحه بالصحیحین فی اطلاق
اسم الصحة علی جمیع ما فیه و ممن یعتمد الحافظ المزی والمنذری و عماد الدین بن کثیر فی کثیرین وهو فی
ستة و ثمانین جزءا و مخفی نماند که بضیاء فضائل ضیاء مقدسی آفاق و ارجاء مقتضی ست مناقب و بهای
مناقب او اسفار کبار علماء متبحرین و مناقب و مسیول مدائح او بحار کتب اساطین عالی فخار متموج و ستدق
کمال جلالت و نبالت و حذاقت و مهارت و تبحر و تتبع افادات منتقدین فخام ثابت و متحقق ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الضیاء
الامام العالم الحافظ الحجة محدث الشام شیخ السنة ضیاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن
عبد الرحمن السعدی المقدسی ثم الدمشقی الصالحی الحنبلی صاحب التصانیف النافعة ولد سنة ۵۶۹ تسع وستین وخمسمائة واجاز له
السلفی و شهده و سمع من ابی المعالی بن صابر و ابی المجد البانیاسی و احمد بن الموازینی و عمر بن علی الجوینی و یحیی
الثقفی و طبقتهم بدمشق و ابی القاسم البوصیری و طبقته بمصر و المبارک بن المعطوش و ابن الجوزی
و طبقتهما ببغداد و ابی جعفر الصیدلانی و طبقته باصبهان و عبد الباقی بن عثمان
بهمدان و المؤید الطوسی و طبقته بنیسابور و عبد المعز بن محمد البزاز بهراة و ابی المظفر
بن السمعانی بمرو و رحل مرتین الی اصبهان و سمع بها ما لا یوصف کثرة و حصل اصولا کثیرة و نسخ و صنف
ولین و جرح و عدل و کان المرجوع الیه فی هذا الشان قال تلمیذه عمر بن الحاجب شیخنا ابو عبد الله شیخ وقته و نسیج
وحده علما و حفظا و ثقة و دینا من العلماء الربانیین وهو اکبر من ان یدل علیه مثلی کان شدید التحری فی الروایة
مجتهدا فی العبادات کثیر الذکر منقطعا متواضعا سهل العاریة رایت جماعة من المحدثین ذکروه فاطنبوا فی حقه
و مدحوه بالحفظ والزهد سالت الزکی البرزالی عنه فقال ثقة جلیل حافظ دین قال ابن النجار حافظ متقن حجة
عالم بالرجال ورع تقی ما رایت مثله فی نزاهته و عفته و حسن طریقته قال الشرف بن النابلسی ما رایت
مثل شیخنا الضیاء قلت حدث عنه القاضی تقی الدین و ابن المواذینی والفخر و النجم الشقراوی و محیی الدین بن الخباز والتقی بن مؤمن و عثمان
القسام و ابن الخلال و الدشتی و ابو بکر بن عبد الدائم و عیسی السمسار و سالم القاضی و آخرون وقد
استوفیت سیرته و توالیفه فی التاریخ الکبیر عاش اربعا وسبعین سنة و توفی
الی رضوان الله فی جمادی الآخرة سنة ثلث واربعین وستمائة

والتقی بن صومع وعثمان النساج وابن الخلال والدشتی وابو بکر بن عبد الدائم وعیسی السمسار وسالم القاضی وآخرون وقد استوفیت سیرته فی تالیفه فی التاریخ الکبیر عاش اربعا وسبعین سنة وتوفی الی رضوان الله فی جمادی الآخرة سنة ثلث واربعین وستمائة

ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنة ثلاث واربعین وستمائة گفته والشیخ الضیاء ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد المقدسی الحنبلی الحافظ احد الاعلام ولد سنة تسع وستین وسمع من الخضر بن طاوس وطبقته بدمشق ومن ابن المعطوش وطبقته ببغداد ومن البوصیری وطبقته بمصر ومن ابی جعفر الصیدلانی وطبقته باصبهان ومن ابی روح والمؤید وطبقتهما بخراسان وافنی عمره فی هذا الشان مع الدین والورع والفضیلة التامة والثقة والاتقان انتفع الناس بتصانیفه والمحدثون بکتبه فالله یرحمه ویرضی عنه توفی فی السادس والعشرین من جمادی الآخرة

ومحمد بن شاکر بن احمد الکتبی در فوات الوفیات گفته محمد بن عبد الواحد بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل الحافظ الحجة الامام ضیاء الدین ابو عبد الله السعدی الدمشقی الصالحی صاحب التصانیف ولد بالدیر المبارک سنة تسع وستین وخمسمائة ولزم الحافظ عبد الغنی وزحجاج وحفظ القرآن وتفقه ورحل اولا الی مصر سنة خمس وتسعین وسمع ورحل الی بغداد بعد موت ابن کلیب وسمع من ابن الجوزی وغیره ودخل همدان ثم رجع الی دمشق بعد الستمائة ثم رحل الی اصفهان فدخلها لیلة وفاة الفراوی ورحل الی مرو وعاد الی حلب وسمع بها وبحران والموصل وعاد الی دمشق بعلم کثیر وحصل اصولا نفیسة فتح الله بها علیه شراء ونسخا وسمع بمکة واکب علی الاشتغال والتصنیف والنسخ واجاز له السلفی وشهدة وابن بری وخلق کثیر قال الشیخ شمس الدین سمعت الشیخ جمال الدین المزی یقول الحافظ ضیاء الدین اعلم من الحافظ عبد الغنی ومن تصانیفه کتاب الاحکام ثلاث مجلدات فضائل الاعمال مجلد الاحادیث المختارة تسعین جزءا فضائل الشام ثلثة اجزاء فضائل القرآن جزء کتاب صفة الجنة

والنار مناقب اصحاب الحدیث النهی عن سب الصحابة سیر المقادسة کالحافظ عبد الغنی والشیخ الموفق والشیخ ابی عمر وغیرهم فی عدة مجلدات وله تصانیف کثیرة واجزاء حدیثیة وبنی مدرسة علی باب الجامع المظفری واعانه علیها اهل الخیر وجعلها دار حدیث ووقف علیها کتبه واجزاءه وفیها من تصانیف الموفق وعبد الرحمن والحافظ عبد الغنی وابن الحاجب وابن سلام وابن هامل والشیخ علی الموصلی وقد نهبت فی نکبة الصالحیة نوبة غازان وراح منها شیء کثیر وکانت وفاة الشیخ الضیاء سنة ثلاث واربعین وستمائة رحمه الله تعالی

وجلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ گفته الضیاء المقدسی هو الامام العالم الحافظ الحجة محدث الشام شیخ السنة ضیاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد بن عبد الرحمن السعدی الحنبلی صاحب التصانیف ولد سنة ٥٦٩ واجاز له السلفی وسمع ابن الجوزی وابا جعفر الصیدلانی وخلقا ورحل وصنف وصحح ولین وجرح وعدل وکان المرجوع الیه فی هذا الشان جیدا ثقة دینا زاهدا ورعا حدث عنه التقی سلیمان وآخرون مات فی جمادی الاولی سنة ٦٤٣

وابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته معرف قال الذهبی هو الامام العالم الحافظ الحجة محدث الشام شیخ السنة ضیاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن عبد الرحمن السعدی المقدسی ثم الدمشقی الصالحی الحنبلی صاحب التصانیف النافعة ولد سنة تسع وستین وخمسمائة واجاز له السلفی وشهدة وسمع من احمد بن الموازینی ویحیی الثقفی وابی القاسم البوصیری وابن الجوزی وابی جعفر الصیدلانی وعبد الباقی بن عثمان والمؤید الطوسی وابی المظفر السمعانی وخلائق بدمشق ومصر وبغداد واصبهان وهمدان ونیسابور وهراة ومرو وغیرها وحصل اصولا کثیرة وصنف وصحح ولین وجرح وعدل وکان المرجوع الیه فی هذا الشان شیخ وقته ونسیج وحده علما وحفظا وثقة ودینا کان شدید التحری فی الروایة مجتهدا فی العبادة کثیر الذکر منقطعا متواضعا

سئل الزكي البرزالي عنه فقال ثقة جليل حافظ وقال ابن النجار حافظ متقن حجة
عالم بالرجال ورع تقي ما رايت مثله في نزاهته وعفته وحسن طريقته حدث
عنه البرزالي وابن اخيه ابن الهادي والحسن بن الخلال وآخرون قد استوفيت سيرته
وتواليفه في التاريخ الكبير عاش اربعا وسبعين سنة توفي في جمادي الآخرة سنة
ثلاث واربعين وستمائة ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته محمد بن عبد الواحد
بن عبد الرحمن بن اسماعيل الحافظ الحجة الامام ضياء الدين ابو عبد الله السعدي الدمشقي
الصالحي صاحب التصانيف در دیر مبارک سنه تسع وتسعين وخمسمائة متولد شد در لازم حافظ عبد الغنی
گردیده بوی تخریج کرد و قرآن حفظ نمود و تفقه کرد و اول رحلت بسوی مصر نمود در سنه خمس وتسعین
و انجا شنیده ببغداد رفت بعد موت ابن کلیب و از ابن الجوزی سماع نمود و داخل بغداد شده
بدمشق برگشت بعد ستمائه و روز وفات فرادی باصفهان رسیده بمرو شتافت و بحلب عبور کرد
اینجا سماعت نمود و بحران و موصل رفته با علم کثیر و فضل کبیر هو بدمشق فرمود و برای خود
اصول نفیسه بهم رسانید شرار و نسخها و بهم بمکه شنیده و مکب بر اشتغال شد و بتصنیف پرداخت
حافظ سلفی و شهده و ابن بری و خلقی کثیر او را اجازت داده جمال الدین مزی گفته هو اعلم
من حافظ عبد الغنی از تصانیف اوست کتاب الاحکام سه مجلد فضائل الاعمال یک مجلد الاحادیث
المختاره نود جز کتاب صفة الجنة والنار کتاب مناقب اصحاب الحديث النهي عن سب الصحابة وغير ذلک
بر باب جامع مظفری مدرسه بنا کرده و اهل خیر او را بران اعانت نموده و انرا دار الحدیث گردانیده کتب
خود را بران وقف فرموده الخ و نیز مولوی صدیق حسن خان در تاج مکلل من جواهر مآثر الطراز الآخر
والاول گفته محمد بن عبد الواحد بن احمد الحافظ الحجة الامام ضياء الدين السعدي الدمشقي
الصالحي ولد سنة ٥٦٩ ولزم الحافظ عبد الغني وحفظ القرآن ورحل الى بغداد وسمع من
ابن الجوزي وغيره وسمع بمكة واجازه السلفي وخلق كثير قال المزي هو اعلم من الحافظ
عبد الغني ومن مؤلفاته الاحاديث المختارة ومناقب اصحاب الحديث والنهي عن سب الصحابة

مدائح ضیاء مقدسی از اتحاف النبلاء صدیق حسن خان

ص ۱۰۹

مدائح ضیاء مقدسی از تاج مکلل صدیق حسن خان

فی

وبنى مدرسة وجعلها دار حديث ووقف عليها كتبه توفي سنة ٦٤٣ وجه چهل و نهم آنکه ابو سالم محمد
بن طلحة القرشي النصيبي حديث ولايت را تصحيح نموده استدلال و احتجاج بآن فرموده چنانچه در مطالب
السؤل في مناقب آل الرسول گفته اعلم اظهرك الله بنوره على اسرار التنزيل ومنحك بلطفه
تبصرة تهديك الى سواء السبيل انه لما كان من حاصل لفظة المولى الناصر فمعنى
الحديث من كنت ناصره فعلي ناصره فيكون النبي قد وصف عليا بكونه ناصر الكل من كان
النبي ناصره فانه ذكر ذلك بصيغة العموم وانما اثبت النبي صلى الله عليه وسلم هذه الصفة
وهي صفة الناصرية لعلي لما اثبتها الله عز وجل لعلي فانه نقل الامام ابو اسحاق
الثعلبي برفعه لسنده في تفسيره الى اسماء بنت عميس قالت لما نزل قوله تعالى وان تظاهرا
عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين سمعت رسول الله يقول صالح المؤمنين
علي بن ابي طالب فلما اخبر الله فيما انزله على رسوله انه ناصره هو الله وجبرئيل
وعلي ثبتت صفة الناصرية لعلي فاثبتها النبي اقتداء بالقرآن الكريم في اثبات
هذه الصفة له ثم وصفه بما هو من لوازم ذلك بصريح قوله فيما رواه الحافظ ابو نعيم
في حليته بسنده ان عليا دخل فقال مرحبا بسيد المسلمين وامام المتقين فسيادة
المسلمين وامامة المتقين لما كانت من صفات نفسه وقد عبر الله تعالى عن نفس
علي بنفسه وصفه بما هو من صفاتها فافهم ذلك ثم لم يزل يخصصه بعد ذلك بخصائص
من صفاته نظرا الى ما ذكرناه حتى روى الحافظ ايضا في حليته بسنده عن انس بن مالك
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي برزة وانا اسمع يا ابا برزة ان الله
عهد الي في علي بن ابي طالب انه راية الهدى ومنار الايمان وامام اوليائي ونور جميع
من اطاعني يا ابا برزة علي بن ابي طالب اميني غدا في القيامة وصاحب رايتي في القيامة
واميني على مفاتيح خزائن رحمة ربي وهو الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه احبني ومن
ابغضه ابغضني فبشره بذلك فاذا وضح لك هذا المستند ظهرت حكمة تخصيصه عليا

ص ۲۹ فصل خامس از باب اول

روایت نمودن ابن طلحه قرشی نصیبی حدیث ولایت را و تصحیح آن

بكثير من الصحابة محو خيره وفي ذلك فليتنافس المتنافسون وقد روى الائمة الثقات البخاري
ومسلم والترمذي في صحاحهم باسانيدهم احاديث اتفقوا عليها وزاد بعضهم على بعض
بالفاظ اخر والجميع صحيح فمنها عن سعد بن ابي وقاص قال ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم خلف عليا في غزوة تبوك على اهله فقال يا رسول الله تخلفني في النساء والصبيان
فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى غير انه لا نبي بعدي قال ابن المسيب
اخبرني بهذا عامر بن سعد عن ابيه فاحببت ان اشافه سعدا فلقيته فقلت انت
سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضع اصبعيه على اذنيه قال نعم
والا فاستكتا وقال جابر بن عبد الله رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول لعلي انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي وروى مسلم
والترمذي بسنديهما ان معوية بن ابي سفين امر سعد بن ابي وقاص قال ما منعك
ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول له وخلفه في بعض مغازيه فقال علي خلفتني مع النساء والصبيان
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى
الا انه لا نبي بعدي وسمعته يقول يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله
ورسوله ويحبه الله ورسوله فتطاولنا اليها فقال ادعوا لي عليا فاتي به ارمد
فبصق في عينيه ودفع اليه الراية ففتح الله عليه ولما نزلت هذه الاية ندع ابناءنا
وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهلي ونقل الترمذي بسنده عن عمران
بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم جيشا واستعمل عليهم علي ابن ابي طالب فمضى
في السرية فاصاب جارية فانكروا عليه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله فقالوا

صلى الله عليه وسلم

اذا لقينا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرناه بما صنع علي بن ابي طالب
وكان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلى الله عليه وسلم
فسلموا عليه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقام رجل من الاربعة فقال يا رسول الله الم تر
الى علي بن ابي طالب صنع كذا وكذا فاعرض عنه رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه فقام الثالث فقال
مثل ما قالا فاعرض عنه فقام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله
صلى الله عليه وسلم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان
عليا مني وانا من علي وهو ولي كل مومن بعدي ازين عبارت ظاهرست
که ابن طلحه حدیث ولایت را در معرض استدلال و احتجاج برین معنی که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم تخصیص جناب امیر المومنین علیه السلام بسیاری از صفات
فرموده که غیر آنحضرت را این صفات حاصل نشده ذکر کرده و ظاهرست که استدلال و احتجاج
بروایتی و حدیثی که در نهایت ثبوت و تحقق و اعتماد و اعتبار نیست پس احتجاج و استدلال
اهل حق هم بآن عین صواب بری از شک و ارتیاب و قدح و جرح مخاطب با انصاف دیگر متعصبین نواصب تا
از غایت تعصب و بغض حضرات اطهار اطیاب سلام الله علیهم ما نفح مسک و طاب ملاب شکی باد و علاوه برین
ابن طلحه تصریح صریح افاده فرموده که این حدیث صحیح است حتما و جزما حیث قال والجمیع صحیح پس هرگاه صحت
این حدیث شریف حتما ظاهر شد بار خال و قیل ارباب خدع و تضلیل و اصحاب تغریر و تسویل مقطوع و شبهات منکرین
و جاحدین را سامد نفوع و مقموع گردید الله یحق الحق بکلماته و نیز باید دانست که از صدر کتاب مطالب السئول واضح است
که این کتاب ایضاح طریق مطالب و استخراج بدائع مناقب بمحض معقول و منقول نموده و این کتاب جامع فضائل و صادع بدلائل
و شارع مناهیج وصول بسوی سئول و قید عیون عقول است و نیز این کتاب لایق تقدیم خدمت
و تلقی وجه آن بتقبیل و قبول است و نیز از آن ظاهرست که این کتاب را بقلم فکر صائب نوشته و این کتاب

جامع الشتات فضائل و رافع صفات ائمّه افاضل ست و جواهر مضمون آن مشرق و انوار مکنون آن
و انهار عیون آن مغدق و اشجار فنون آن مورق و اثمار غصون آن مونق الی غیر ذلک ممّا ستسمعه فی
مجلّد حدیث الطیر ان شاء الله تعالی فباح و انصرح و لاح و انفتح بتوفیق الله الذی بیده
للامور مفاتح ❊ و منه للمشکلات مناجح ❊ و بهدایته الوصول الی الحکم و المصالح ❊
من افادة ابن طلحة الصالح ❊ ان الحدیث الشریف صحیح للاحتجاج و الاستدلال صالح ❊
و ان اعتباره و اعتقاده ساطع لائح ❊ و تنزّهه و نزوحه عن الطعن و العیب واضح ❊
و ان مکذّبه و مبطله احق بجرح الجارح ❊ و رادّه و دافعه اولی بقدح القادح و منکره
و المعرض عنه احری بازراء الفاضح ❊ و هینه و جاحده فی بحر العصبیة سابح ❊
و فی سباسب الردی و التوی سارح ❊ و قوله و هجره هذه نابح و ابن طلحه نصیبی جابر نصیب
اوفی از فضل و جلالت و محرز قدح معلی از مجد و نبالت و متمکن صدر اعلی از حذق و مهارت و محرز حظ اسنی
از کمال و براعت و مدائح زاهره و مناقب فاخره او از مرآة الجنان عبدالله بن اسعد یافعی و طبقات
شافعیه عبدالرحیم بن الحسن الاسنوی و طبقات شافعیه ابوبکر بن احمد الاسدی و عجالة الراکب و بلغة
الطالب عبدالغفار بن ابراهیم العکی العُدثانی و غیر آن انشاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه
مذکور خواهد شد **وجه پنجاهم** آنکه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی حدیث ولایت را در کفایة الطالب
فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مکرّراً باسناد مشایخ خود روایت کرده چنانچه گفته الباب
التاسع عشر فی غضب النبی صلی الله علیه و سلم لمخالفة حکم علی رضی الله عنه اخبرنا احمد بن
شمذویه الصیرفینی بها و احمد بن محمد بن سیّد الاوانی بها قالا اخبرنا عمر و الدینوری
اخبرنا الکروخی خبرنا ابو عامر محمود بن القاسم الازدی و غیره اخبرنا الجراحی اخبرنا المحبوبی
اخبرنا ابو عیسی الحافظ حدّثنا قتیبة بن سعید حدّثنا جعفر بن سلیمان الضبعی عن
یزید الرشک عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله
علیه و سلم جیشا و استعمل علیهم علیا رضی الله عنه فمضی فی السریة فاصاب جاریة

روایت نمودن محمد بن یوسف گنجی حدیث ولایت را در کفایة الطالب بطرق عدیده

فانکروا

فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقالوا اذا لقینا رسول الله
صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع علیّ و کان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله
صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلمّا قدمت السریة سلّموا علی رسول الله صلی الله
علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علیّ صنع کذا و کذا فاعرض عنه
النبی صلی الله علیه و سلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال
مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل علیهم رسول الله صلی الله
علیه و سلم و الغضب یعرف فی وجهه ثم قال ما تریدون من علی ما تریدون من علی
ما تریدون من علی ان علیا منّی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی قلت هذا لفظه
فی محکمه رواه ابو عیسی الحافظ کما اخرجناه و اخبرتنی بکتابة عجیبة بنت الحافظ علی
من هذا السند غیر ان اصل سماعی منها الوجیز فی وقت الاملاء و اخرجه الامام احمد بن حنبل
فی مناقب علیّ رضی الله عنه عن عبدالرزاق و عفان عن جعفر بن سلیمان غیر ان فی حدیث
عبدالرزاق فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی الرابع قد تغیر وجهه فقال دعوا علیا
دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منّی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی و الباقی سواء
و نیز گنجی در کفایة الطالب گفته روی امام اهل الحدیث احمد بن حنبل فی مسنده قصّة نوم
علیّ علی فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حدیث طویل و تابعه الحافظ محدث
الشام فی کتابه المسمی بالاربعین الطوال فامّا حدیث الامام احمد فاخبرنا قاضی القضاة
حجة الاسلام ابو الفضل یحیی بن قاضی القضاة ابی المعالی محمد بن علی القرشی قال اخبرنا
حنبل بن عبدالله المکبر اخبرنا ابو القاسم هبة الله بن الحصین اخبرنا ابو علی الحسن بن
المذهب اخبرنا ابوبکر احمد بن جعفر القطیعی حدّثنا عبدالله بن احمد بن حنبل حدّثنا
ابی و امّا الحدیث الذی فی الاربعین الطوال فاخبرنا به القاضی العلامة مفتی الشام
ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة شرفا و غربا ابی نصر محمد بن هبة الله بن محمد

ص الباب الثانی و الستون

بن جميل الشيرازي قال اخبرنا الحافظ ابو القاسم علي بن الحسن اخبرنا الشيخ ابو القاسم
هبة الله بن محمد بن عبد الواحد الشيباني اخبرنا ابو علي الحسن بن علي بن محمد التميمي اخبرنا
ابو بكر احمد بن جعفر بن حمدان القطيعي حدثنا عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل حدثني ابي حدثنا يحيى
بن حماد حدثنا ابو عوانة حدثنا ابو بلج حدثنا عمرو بن ميمون قال اني لجالس الى ابن عباس
اذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا من هؤلاء
قال فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا وتحدثوا
فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له عشر وقعوا في رجل
قال له النبي صلى الله عليه وسلم لابعثن رجلا لا يخزيه الله عز وجل ابدا يحب الله
ورسوله فاستشرف لها من استشرف فقال اين علي قالوا هو في الرحى يطحن قال وما كان
احدكم ليطحن قال فجاء وهو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفث في عينيه ثم هز الراية ثلثا
فاعطاه اياها فجاء بصفية بنت حيي قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة فبعث عليا
خلفه فاخذها منه قال لا يذهب بها الا رجل مني وانا منه قال وقال لبني عمه ايكم يواليني
في الدنيا والاخرة قال وعلي معه جالس فابوا فقال علي انا اواليك في الدنيا والاخرة قال
فتركه ثم اقبل على رجل منهم فقال ايكم يواليني في الدنيا والاخرة فابوا فقال علي انا
اواليك في الدنيا والاخرة فقال انت وليي في الدنيا والاخرة قال وكان اول من اسلم من
الناس بعد خديجة قال واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة
والحسن والحسين فقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال وشرى
علي نفسه لبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال وكان المشركون يرمون رسول الله
صلى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر وعلي نائم قال وابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ان نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال
وجعل علي يرمى بالحجارة كما كان يرمى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور قد لف راسه في الثوب

لا يخرجه

لا يخرجه حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم كان صاحبك نرميه فلا يتضور
وانت تتضور فقد استنكرنا ذلك قال وخرج بالناس في غزوة تبوك قال فقال له علي اخرج
معك قال فقال له النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي فقال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة
هرون من موسى الا انك لست بنبي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي قال وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انت وليي في كل مؤمن بعدي قال وسد ابواب المسجد غير باب علي قال فيدخل
المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره قال وقال من كنت مولاه فان مولاه علي قال واخبرنا
الله عز وجل في القرآن انه قد رضي عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم هل حدثنا انه سخط
عليهم بعد قال قال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر حين قال ائذن لي فلاضرب عنقه قال وكنت
فاعلا وما يدريك لعل الله عز وجل قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم قال الحافظ
ابو القسم بن عساكر هذا حديث غريب تفرد به ابو بلج يحيى بن ابي سليم عن عمرو بن ميمون
ابي عبد الله الاودي اخرج ابو عيسى الترمذي منه ذكر سد الابواب وذكر اول من صلى عن ابي
عبد الله محمد بن حميد الرازي عن ابراهيم بن المختار الرازي عن شعبة عن ابي بلج و
اخرج ابو عبد الرحمن النسائي قوله لابعثن رجلا يحبه الله ورسوله عن محمد بن المثنى
عن يحيى بن حماد وقوله فانتدوا اي جلسوا نديا اي في جماعة والنادي واف ما يو
من الانسان المنافقين كرب او ضجر وتف ما يجتمع تحت الظفر من الوسخ كلمة تقال عند الاحتقار
وقد تقدم ذكره وابانتقاص ونفث اقل من تفل لان النفث نفخ بغير ريق والتفل نفخ بريق
ومنه نفث الراقي وشرى نحو قوله ومن الناس من يشري نفسه يعني يبيعها ببذله
اياها لله عز وجل لانه نام على فراشه لما ذهب الى الغار ويتضور يشتكي وقوله
بعث فلانا يعني ابا بكر هكذا ثبته من مسند الامام احمد هذا حديث بطوله وان اخرجه
في الصحيحين بهذا السياق لكن اكثر الفاظه متفق على صحتها رواه الامام ابو عبد الرحمن
النسائي في خصائص علي عن محمد بن المثنى عن يحيى بن حماد بطوله كما اخرجناه سواء

وهر چند کمال اعتماد و اعتبار و استناد و اشتهار حدیث ولایت از همین عبارت گنجی ظاهر است که ابن حدیث
شریف را بسند خود از ترمذی روایت کرده و بعد آن افاده فرموده که عجیبه باین روایت از ترمذی
بسندی اعلی ازین سند خبر داده و بعد آن گنجی ببیان این معنی که احمد بن حنبل این حدیث شریف را روایت
نموده تقویت روایت ترمذی نموده قلوب اهل نصب و عدوان و جور و طغیان خسته و ابواب اوهام امید
منحوسه بسته و نیز حدیث عشر خصال که دران حدیث ولایت موجود است از مسند احمد بن حنبل نقل نموده
و متابعت محدث شام برای احمد بروایت این حدیث ثابت کرده و بعد اخراج آن تصریح فرموده که نسائی
آنرا در خصائص روایت کرده پس باین ارشاد باسداد گنجی عمدة اهل الرشاد نهایت اعتبار و اعتماد حدیث
ولایت بر ناقد بصیر ظاهر و مستنیر شد مع ذلک بحمد الله تعالی از صدر کتاب کفایة الطالب واضح و آشکار است
که احادیثی که درین کتاب وارد فرموده احادیثی است صحیحه که گنجی آنرا از مشایخ خود در بلدان روایت
نموده و در کتب ائمه و حفاظ مذکور و مثبت است و این روایات را بسبب حمیت محبت اهلبیت علیهم السلام
برای رد و تبکیت و افحام و تسکیت بعض منکرین و جاحدین که در بعض احادیث بمزید جهل خود
زبان طعن کشوده بودند املا فرموده زنگ شبهه و ارتیاب از قلوب اهل معرفت زدوده فالحمد لله
المنجح للمآرب الواهب للمطالب حیث ظهر و لمع من تخریج صاحب کفایة الطالب صحة الحدیث
الشریف و اعتباره و اعتماده علی کل ذی فهم صائب فانقشع و انجلی غسق الغیاهب و رغم
انف الخاطب الجاحد الخائب و انسدت علیه و علی سائر المکذبین المذاهب و عمیت
علیهم المسالک و ترفس خیلاتهم و مطیهم بالصارم القاضب و اشتد علی تهویلاتهم
نغع حاصب وجه پنجاه و یکم آنکه محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری حدیث
ولایت را مکرر روایت کرده چنانچه در ریاض نضره فی فضائل العشره در مناقب جناب امیر المؤمنین
علیه السلام گفته عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم سریة و استعمل
علیا قال فمضی علی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب النبی
صلی الله علیه و سلم قالوا اذا لقینا رسول الله اخبرناه بما صنع علی قال عمران و کان المسلمون

روایت نمودن محب طبری حدیث ولایت را مکرر
ص
الفصل الخامس من الباب الرابع من القسم الثانی

اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه و سلم و سلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما
قدمت السریة سلموا علی رسول الله فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله ان علیا صنع
کذا و کذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل
مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه و سلم
والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلاثا ان علیا منی و انا منه و انه ولی کل
مومن بعدی خرجه الترمذی و قال حسن غریب و ابو حاتم و خرجه احمد و قال فیه فاقبل
رسول الله صلی الله علیه و سلم علی الرابع و قد تغیر وجهه فقال دعوا علیا علی منی
و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی و نیز محب طبری در ریاض النضره گفته عن بریدة قال بعث
رسول الله صلی الله علیه و سلم سریة و امر علیها رجلا و انا فیها فاصبنا سبیا فکتب الرجل
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم ابعث لنا من یخمسه قال فبعث علیا و فی السبی
وصیفة و هی افضل السبی قال فخمس و قسم قال فخرج و راسه یقطر قلنا یا ابا الحسن ما هذا
قال الم تروا الی الوصیفة التی کانت فی السبی فانی قسمت و خمست فصارت فی الخمس ثم
صارت فی اهل بیت النبی ثم صارت فی آل علی و وقعت فکتب الرجل الی النبی صلی الله علیه و سلم
فقلت ابعثنی مصدقا قال فجعلت اقرأ الکتاب و اقول صدق قال فامسک یدی و الکتاب
و قال تبغض علیا قال نعم قال فلا تبغضه و ان کنت تحبه فازدد له حبا فوالذی نفسی
بیده لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفة قال فما کان من الناس احد بعد قول رسول الله
صلی الله علیه و سلم احب الی من علی و فی روایة فلما اتیت النبی صلی الله علیه و سلم دفعت
الکتاب الیه فقرئ علیه فرأیت الغضب فی وجهه فقلت یا رسول الله هذا مکان العائذ بعثتنی
مع رجل و امرتنی ان اطیعه ففعلت ما امرت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی خرجهما احمد و نیز محب طبری در کتاب ذخائر
العقبی گفته ذکر انه من النبی صلی الله علیه و سلم و انه ولی کل مومن بعده تقدم طرف

ص نشان سابق

روایت نمودن محب طبری حدیث ولایت را در ذخائر العقبی
ص ۳۲/۱۳۲
الباب الثامن فی ذکر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب من القسم الاول

من احادیث هذا الذکر انه رضی الله عنه من النبی صلی الله علیه وسلم وعن عمران بن الحصین
رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان علیا منی وانا منه وهو ولی
کل مومن بعدی اخرجه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وابو حاتم وعن بریدة رضی الله
عنه قال انه کان یبغض علیا فقال له النبی صلی الله علیه وسلم تبغض علیا قال نعم قال لا تبغضه
وان کنت تحبه فازدد له حبا قال فما کان احد من الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احب
الی من علی رضی الله عنه وفی روایة انه قال له النبی صلی الله علیه وسلم لا تقع فی علی فانه منی
وانا منه وهو ولیکم بعدی اخرجه احمد ونیز محب طبری در ریاض النضره گفته عن عمرو بن میمون قال انی ٢٢٩ ص ٢٩٧
لجالس عند ابن عباس اذ اتاه سبعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلو من
هؤلاء قال بل اقوم معکم وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا یتحدثون فلا ادری
ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی
صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها
من استشرف فقال این علی قال هو فی الرحی یطحن قال فما کان احدکم یطحن فجاء وهو ارمد لا یکاد
یبصر فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه ایاها فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث
فلانا بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها منه وقال لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه
قال وقال للنبی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة قال وعلی معه جالس فابوا قال علی انا اوالیک
فی الدنیا والاخرة قال فترکه ثم اقبل علی رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة
فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال انت ولیی فی الدنیا والاخرة قال وکان
اول من اسلم من الناس بعد خدیجة قال واخذ رسول الله ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة
وحسن وحسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری
علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال فکان المشرکون یرمون
رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم قال وابو بکر یحسب انه نبی الله صلی الله

علیه وسلم

علیه وسلم قال فقال له علی ان نبی الله صلی الله علیه وسلم انطلق نحو بئر میمون فادرکه
قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک
للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور وقد استنکرنا ذلک قال وخرج بالناس
فی غزوة تبوک قال فقال له علی اخرج معک قال فقال له نبی الله صلی الله علیه وسلم لا اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی
وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انت ولی کل مومن بعدی قال وسد ابواب المسجد
الا باب علی قال فیدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال من
کنت مولاه فان علیا مولاه قال واخبرنا الله عز وجل فی القرآن انه قد رضی عن اصحاب
الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم بعد قال وقال عمر یا نبی الله ائذن لی
ان اضرب عنقه یعنی حاطبا قال او کنت فاعلا وما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر
فقال اعملوا ما شئتم اخرجه بتمامه احمد والحافظ ابو القاسم فی الموافقات وفی الاربعین
الطوال واخرج النسائی بعضه شرح انتدوا ای جلسوا فی النادی کذلک تنادوا والنادی
والندی المنتدی والندوة مجلس القوم ومتحدثهم فاستعیر للمکان الذی جلسوا فیه
وتحدثوا لانهم اتخذوه لذلک ولعله کان مکانا معدا لذلک اف وتف ای قذرا له
یقال افا له وافة وتفة والتنوین للتنکیر وقد اف تافیفا اذا قال له اف ومنه قوله
تعالی ولا تقل لهما اف وفیه ست لغات حکاها الاخفش أُفِّ أُفَّ أُفُّ بالکسر والفتح والضم
دون تنوین وبالثلثة مع التنوین ونفی الاتباع للجوهری ویمکن ان یقال معناه القذر الاذن
التف وسخ الاظفار والنفث شبیه بالنفخ وهو اقل من التفل لا ریق معه تقول منه
نفث ینفث بکسر الفاء وضمها والنفاثات فی العقد السواحر اوله النفخ ثم النفث ثم التفل ثم البزق
وقد تقدم من حدیث مسلم انه بصق فی عینیه فیکون اطلق علی البصق نفثا وبالعکس

لانه اولی و لجم النصور الصیاح و التلوی عند الضرب و قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی
تقدم الکلام فیه مستوفی فی فضل خلافة ابی بکر انتهی فثبت بحمد الله و حسن توفیقه ان
المحب الطبری الذی هو امام جلیل کبیر و جهبذ مصقع نحریر قد شحنوا اسفارهم باخباره
و صلاة اذ برهم باخباره قد احتفی بتخریج هذا الحدیث الشریف من طرق متعددة و ذکره فی
فی کتابیه فدمر علی انکار المنکرین و دمدم علی جحد الجاحدین و سود وجوه المبطلین
و قبح و شان شان المدغلین و اغرقهم فی بحر الخزی و النکال و جر علیهم صنوف التقریع و الوبال
و سر صدور المومنین و من علی نمرة المهتدین فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله
رب العالمین **وجه پنجاه و دوم** آنکه صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموینی الجوینی
که فضائل و محامد مناقب و مدائح او از تذکره ذهبی و معجم مختص او و طبقات اسنوی ظاهر و باهر است
حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین علی
ما نقل عنه گفته اخبرنی الشیخ الامام نجم الدین عثمن بن الموفق الاذکانی بقراءتی علیه باسفرائن
فی اواخر شهر جمادی الاخری سنة خمس و سبعین و ستمائة بروایته عن والدی شیخ شیوخ
الاسلام سلطان الاولیاء سعد الحق و الدین قدوة الواعظین و العارفین محمد بن المؤید
بن ابی بکر الحموینی تغمده الله بغفرانه اجازة بروایته عن شیخ الاسلام نجم الحق و الدین
ابی الجناب احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الصوفی الخیوقی المعروف بکبری رضوان الله علیه
اجازة ان لم یکن سماعا قال انبأ محمد بن عمر بن علی الطوسی بقراءتی علیه بنیسابور انبأ
ابو العباس احمد بن ابی الفضل السقائی انبأ ابو سعید محمد بن طلحة الجنابذی قال انبأ الامام
ابو بکر احمد بن محمد المفتی نبأ ابن شاهین نبأ ابو القسم البغوی نبأ ابو الربیع الزهرانی نبأ
جعفر بن سلیمان نبأ یزید الرشک عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال علی منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی انتهی فالحمد لله رب العالمین
حیث ثبت ان الحموینی صدر الدین بروایة هذا الحدیث الشریف المتین المثبت جل فضیلة امیر المومنین

علیه

علیه الاف سلام الملک المبین فاوجع قلوب المنکرین و اغاظ صدور الجاحدین فحصلوا بعد ذلک
علی اعظم تجمعة سهم و رجعوا بخفی حنین و انقلبوا صاغرین **وجه پنجاه و سوم** آنکه شمس الدین
محمد بن احمد الذهبی که حسب اعتراف نصر الله کابلی مخاطب امام اهل حدیث است و جلائل و فضائل و محامد و
مناقب او از طبقات عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی و طبقات عبد الوهاب بن علی السبکی و درر کامنه
ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیة ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبة الاسدی و فوات الوفیات صلاح الدین
محمد بن شاکر بن احمد الخازن الکتبی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح
و لائح است روایت کردن جعفر بن سلیمان حدیث ولایت را حتما و جزما ثابت کرده از ابن عدی
او خال نسائی آن را در صحاح خود نقل فرموده بسان قیل و قال اهل جدال و ارباب محال و اصحاب ضلال
قطع نموده چنانچه در میزان الاعتدال فی نقد الرجال گفته جعفر بن سلیمان ثنا یزید الرشک عن مطرف
عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم سریة استعمل علیها علیا
الحدیث و فیه ترید و من علی علی منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی قال ابن عدی ادخله
النسائی فی صحاحه انتهی فیا للعجب هذا الذهبی الموسوم بالتحامل و الاعتداء علی فضائل
اهل بیت الاصطفاء صلوات الله و سلامه علیهم ما تتابع النهار و المساء یثبت
حتما و جزما ان جعفر بن سلیمان روی هذا الحدیث عن ابن شاذان و ابن عدی العادی المفرط فی اللجاج
و الازدراء یعترف بان النسائی ادخله فی الصحاح بلا امتراء و لا یمکن ابن عدی و الذهبی ان
ینفوه و لا یحرفوه بینهما ابو شمة فی التعقب علی التصحیح و لا امکنهما التوهین و التضعیف و التمریض
الغیر النجیح مع ذلک تعدی المخاطب طور ابن عدی و ذهب عریضا فی خلاف الذهبی و نبح
بابطال الحدیث الشریف بلا اکتراث و احتفال من مواخذة ارباب النقد و الکمال غیر هائب
من قصب الجهابذة الاقیال عاد الله المتقدمین لا تتشاب فی فخاخ تغریر کل خادع محتال و
الصائل من الاذناب فی اشراک تسویل کل مزل مغتال **وجه پنجاه و چهارم** آنکه محمد بن
یوسف الزرندی که مدح و ثنای او از درر کامنه ابن حجر عسقلانی ظاهر است و ابن صباغ در فصول مهمه

ذکر ذهبی روایت کردن جعفر بن سلیمان حدیث ولایت را و ذکر ابن عدی نسائی آن را در صحاح خود [illegible] میزان الاعتدال [illegible] و وافق الفراغ من کتابته یوم الثلاث عشرین من ذی الحجة المبارکة من خمس و ثلاثین بعد المائة و الالف فی مکة المشرفة علی ید افقر عباد الله و احوجهم الی رحمة محمد بن المرحوم الحاج [illegible] عفی عنه و لمن استغفر له [illegible] و حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی محمد و آله و الحمد لله رب العالمین

او را بوصف الامام العلامة المحدث بالحرم الشریف النبوی ستوده و شهاب الدین احمد را توضیح الدلائل علو رتبه او را بمثل این الفاظ واضح نموده و سمهودی در جواهر العقدین او را بلقب حافظ جابجا ملقب ساخته و مفتی صدر الدین خان معاصر نیز او را بتعظیم و تبجیل تمام یاد می کند حیث قال فی منتهی المقال فی شرح حدیث لا تشد الرحال قال الشیخ الامام محمد بن یوسف الزرندی المدنی المحدث فی بغیة المرتاح الی طلب الارباح و مما یدل علی جواز السفر لزیارة القبور قوله صلی الله علیه و سلم زوروا القبور الخ حدیث ولایت را در نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه می فرماید عن عمران بن حصین رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و نیز در این کتاب گفته عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سألت الله فیک خمسا فمنعنی واحدة و اعطانی فیک اربعا سألته ان یجمع علیک امتی فابی علی و اعطانی انک اول من تنشق عنه الارض و انت معی و لواء الحمد تحمله تسبق الاولین و الاخرین و اعطانی انک اخی فی الدنیا و الاخرة و اعطانی ان بیتک مقابل بیتی فی الجنة و انک ولی المؤمنین بعدی و از نظم درر السمطین کمال اعتماد و اعتبار و جلالت و عظمت احادیث آن بغایت وضوح ظهور رسیده چه زرندی در آن افاده کرده که او جمع کرده است درین کتاب احادیثی که وارد شده در فضائل اهل بیت علیهم السلام و نقل کرده اند آنرا علما و ائمه و نیز از آن ظاهر است که این احادیث خوائد اخباری است که از دریای فضائل شان بر آورده شده است و فرائد آثاری است که وسائط شمائل ایشان منظوم و مرتب است آگاه میکند بنص خود از آنچه که خداوند عز و جل خاص نموده است بآن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آنحضرت را از فضائل متلالئة الانوار و علیة المنار و مآثر کریمة الآثار و مکارم فائضة التیار و مناقب فائحة الازهار و مقامات عالیة الاقدار و کرامات و سیعة الاقطار و مراتب رفیعة الاخطار که آن حسن ریاض فضائل و مفاخر است

و اولین و آخرین بفضل آن مقر و معترف اند و متعطر میشود آفاق بفوائح نشر آن و فرح می شود ارواح و قلوب بمشاهده لوائح بشر آن و تشنه نزدیک ذکر و وصف آن سیراب میشود و عرائس مفاخر ایشان که بمثابه حسن آرائش متتوج می شود و خیره میکند چشمهای حاسدین را شعاع آن و چه قدر خوش است نزد محب سماع آن و نیز از آن ظاهر است که این فضائل را زرندی نزد اهلبیت علیهم السلام سبب متین و برهان مبین محض اعتقاد صاف و یقین صادق و وسیله نجاح مطالب دین خود قرار داده و نیز از آن ظاهر است که زرندی از خدای عز و جل سوال میکند که سعی او را در نظم این درر و جمع این غرر خالص برای وجه کریم خود نماید و نفع دهد بآن او را و کسی را که مسبب جمع آن گردیده و آنرا عده و ذخیره نماید برای او نزد اهلبیت علیهم السلام روزی که سرائر آزموده خواهد شد و مخفیات ظاهر و ضمائر منکشف خواهد شد الی غیر ذلک و لعمری بعد سماع هذه المحامد و المناقب الباهرة و وعی هاتیک المآثر و المحاسن الزاهرة التی اثبتها الزرندی العالی النصاب للآثار و الاخبار المرویة فی کتابه المستطاب لا یقابل من له ادنی حظ من الرای المتین ان یشحط من الحق الرزین بحدیث الولایة المسطور فیه بالابطال و التوهین و لا یرمیه بالضعف و الرد و التهجین فقد ظهر الحق ظهورا ای ظهور و سفر الصدق سفورا ای سفور و لم یبق مجال لنشر الباطل و تشقیق الزبد و لا مساغ لترویج الکاسد و اشاعة الغرور وجه پنجاه و پنجم آنکه زرندی در معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول روایت نموده چنانچه می فرماید روی ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل من قبل ان یخلق آدم علیه السلام باربعة عشر الف عام فلما خلق الله عز و جل آدم علیه السلام سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله عز و جل ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب ابی طالب فعلی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و چنانچه علو مرتبت و سمو منزلت احادیث و اخبار نظم درر السمطین از صدر آن ظاهر و باهر است

روایت نمودن محمد بن یوسف زرندی حدیث ولایت را در نظم درر السمطین

روایت نمودن زرندی حدیث ولایت را در معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول

و اولین

ہمچنین نہایت سعتنا دو شتہار وایان وآثار معارج الوصول از اول آن واضح ولائح وشقف بعلیہ
انشاء اللہ المفقود فی مجلد حدیث النور وجہ پنجاہ و ششم آنکہ سعد الدین محمد بن مسعود الکازرونی
حدیث ولایت را حتماً وجزماً ثابت فرمودہ چنانچہ شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفتہ
قال الشیخ الامام الرحلة الذی لم یزل فی عبادة اللہ تعالی فی السکون والرحلة سعید الحق
والدین محمد بن مسعود بن محمد الکازرونی فی کتابه نصاب النقاب احسن اللہ تعالی الیه فی (ای فی مدح علی علیہ السلام ۱۲)
المآب لنافذ فی مسالك الصواب بیانه انت مع الحق والحق معك الاخذ بمالك
الثواب و برهانه طوبى لمن اتبعك المرید الصادق فی طریقة مناجاة فقدموا بین یدی (مفعول قال ۱۲)
نجواکم صدقة البرید السابق فی حقیقة نجاة انا اول من آمن به وصدق الفائز
بسعادات انه لاول من آمن من اصحابی سلماً واکثرهم علماً واعظمهم حلماً المتماسك
جادة وفاء انت اوفی بعهدی المتمالك فی مادة صفاء انك تبلغ رسالاتی من بعدی
الوالی بعنایة انت ولی کل مومن بعدی المشرف بتشریف من احب علیاً فقد احبنی المحمود
بلطیفة من سب علیاً فقد سبنی اول اربعة ان الجنة تشتاق الی اربعة طوبى لمن
اتبعه القوی فی المعارك حتی کان یقول اصحابه هو یحفظنا ویقیننا البصیر فی المدارك
حتی قال لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً المخصوص بعنایة انه حامل رایتی یوم القیمة
المنصوص بهدایة ما بعثته فی سریة الا وقد رایت ملکان امامه المشغول بعادة فتح
انا قسیم الجنة والنار المشمول بعاطفة اللهم ادر الحق معه حیث دار المبشر ببشارة
لو احبه اهل الارض جمیعاً لما خلق اللہ النار المعظم بفضیلة من کنت مولاه فعلی
مولاه المتفرع من دوحة الصابرین فی الباساء والضراء وحین الباس المتفرد
بدلالة یا فاطمة بعلك ما یقاس به احد من الناس المکرم بقربة علی منی بمنزلة
الرأس الذی ارتضاه اللہ تعالی ولیاً وکان له لسان صدق علیاً فرضوان اللہ تعالی
علیه وعلی ذریته الطیبین اجمعین از این عبارت ظاهر است کہ سعید کازرونی حدیث ولایت را

حتماً وجزماً

اثبات محمد بن مسعود کازرونی حدیث ولایت را بحتم وجزم بذکر شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل ۱۲

حتماً وجزماً وقطعاً وبتاً ثابت میداند وجناب امیر المومنین علیہ السلام را بان مثل دیگر فضائل عظیمہ
ومناقب فخیمہ می ستاید فللہ الحمد والمنہ کہ علامہ کازرونی باثبات این حدیث شریف بحتم وجزم
تمام اہل حق را نہایت شکر گذار وممنون وبکمال لطف وعنایت واحسان مرہون وقلوب منکرین
دون وجاحدین واثر گون را پرخون وبہفوات عصبیت مشحون این راغبہ ہون را نہایت فاسد
وموہون گردانید ومخفی نماند کہ کازرونی از اجلہ علمای محدثین واکابر نبلای معروفین است ومناقب
سدیدہ وفضائل حمیدہ او بر متتبع ظاہر وباہر است آنفاً شنیدی کہ شہاب الدین احمد در
توضیح الدلائل او را بالشیخ والامام رحلہ وصف کردہ وبسعید الحق والدین ملقب ساختہ وتصریح
نمودہ کہ ہمیشہ در عبادت اللہ تعالی در سکون ورحلت بودہ وبدعای جمیل احسن اللہ تعالی
الیہ فی المآب او را نواختہ وابن حجر عسقلانی در درر کامنہ گفتہ محمد بن مسعود بن محمد بن
خواجة الامام مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن الشیخ ابی علی الدقاق
البلیانی الکازرونی ذکره ابن الجزری فی مشیخة الجنید البلیانی الی ان قال ثم قال کان
سعید الدین محدثاً فاضلاً سمع الکثیر واجاز له المزی صاحب تهذیب الکمال
وجماعة وخرج المسلسل والف المولد النبوی فاجاد ومات فی اواخر جمادی الآخرة
سنة [illegible] و محمد بن احمد بن محمد السمرقندی در ترجمه منتقی گفته مولف کتاب مولانا وسیدنا الاستاد المجید شمس الملة
قدوة العلماء المتقین اسوة المفسرین رافع اعلام الشریعة وسالك مسالك الحقیقة مفسر
الاحادیث النبویة ومستخرج الاخبار المصطفویة الشیخ العالم العارف الزاهد سعید الملة والحق
والدین محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود الکازرونی اسکنه اللہ بحبوحة الجنان وافاض علیه
سجال الرحمة والرضوان گوید حق تعالی مرا توفیق بخشید تا در فضائل قدسیه واحادیث نبویه
پوییدم در حالت صغر سن بشرف صحبت علما مشرف گشتم وچند کتاب تالیف کردم از انجمله
شرح مشارق الانوار وکتاب شفاء الصدور ومسلسلات ودیگر مختصرات ودر استکشاف معانی
آن احادیث کوشش بلیغ نمودم الخ وعلامه تاج الدین الدهان الحنفی در کتاب کفایة المطلع

ترجمہ کازرونی از درر کامنہ ابن حجر عسقلانی ۱۲

کمال مدح وثنای کازرونی از ترجمہ منتقی تصنیف سمرقندی

که دران مرویات شیخ خود شیخ حسن بن علی عجیمی حنفی وارد کرده میفرماید کتاب شرح المشارق للشیخ ص ۲۰۵
سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی رحمه الله تعالی اخبرنی به عن الخطیب علی بن
ابو البقاء العمری المکی عن المعمر محمد حجازی الشعرانی عن العز العلامة محمد الدکماس عن الحافظ
عمر بن الحافظ تقی الدین بن فهد عن والده الحافظ تقی الدین محمد بن فهد عن الامام
عفیف الدین عبد الله بن الشرف عبد الرحیم کلاهما عن والد الثانی الامام شرف الدین
ابو السعادات عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرهمی عن المولف الامام سعید الدین محمد بن
مسعود الکازرونی فذکره وجه پنجاه و هفتم آنکه سید علی بن شهاب الدین الهمدانی حدیث ولایت را در کتاب
مودة القربی روایت کرده و عظمت و جلالت وی آن از خطبه اش ظاهر است که آنرا از جواهر اخبار و
لآلی آثار دانسته و از حق تعالی امید نموده که آنرا وسیله او با اهلبیت علیهم السلام و نجات او باین حضرات گرداند
و نیز دعای حفظ خود از خبط و خلل در قول و عمل و عدم تحویل بسوی مالم ینقل نموده حیث قال الحمد لله
علی ما انعم و الهمنی الی مودة حبیبه جامع الفضائل و الکرم الذی بعثه الله
رسولا الی کافة الامم محمد الامی العربی صلی الله علیه و سلم و بعد فقد قال الله تعالی
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
احبوا الله لما یغذوکم من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی فلما کان مودة
آل النبی مسئولا عنا حیث امر الله تعالی حبیبه العربی بان لا یسأل عن قومه سوی المودة
فی القربی و ان ذلک سبب النجاة للمحبین و موجب وصولهم الیه و الی آله علیهم السلام
کما قال علیه السلام من احب قوما حشر فی زمرتهم و ایضا قال علیه السلام المرء مع من
احب فوجب علی من طلب طریق الوصول و منهج القبول محبة الرسول و مودة اهل بیت البتول
و هذه لا تحصل الا بمعرفة فضائله و فضائل آله علیهم السلام و هی موقوفة علی
معرفة ما ورد فیهم من اخباره علیه السلام و لقد جمعت الاخبار فی فضائل العلماء
و الفقراء اربعینات کثیرة و لم یجمع فی فضائل اهل البیت الا قلیلا فلذا اوان الفقیر الجانی

علی العلوی الهمدانی اردت ان اجمع فی جواهر اخباره و لآلی آثاره مما ورد فیهم مختصرا
موسوما بکتاب المودة فی القربی تبرکا بالکلام القدیم کافیا ما اوان یجعل الله ذلک
وسیلتی الیهم و نجاتی بحم طویته علی اربعة عشر مودة و الله یعصمنی من الخبط و الخلل
فی القول و العمل و لا یحول قلبی الی ما لم ینقل بحق محمد و من اتبعه من اصحابه و آله و آل نگاه
باین تعظیم و تبجیل این کتاب جلیل و ارسید پس بدانکه در ان مذکور است عن ابن عمر قال کنا
مع النبی صلی الله علیه و سلم فالتفت الینا فقال یا ایها الناس هذا ولیکم بعدی
فی الدنیا و الآخرة فاحفظوه یعنی علیا و محتجب نماند که سید علی همدانی نزد سنیه از اکابر علما
و عرفا و اجله نبلا و اهل صفا و اعاظم شیوخ مقبولین و افاخم اساطین بکر بکین است عبد الرحمن
بن احمد الجامی در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس گفته میر سید علی بن شهاب الدین بن
محمد الهمدانی قدس سره جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی و پیر را در علوم اهل باطن
مصنفات مشهور است چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحکم و شرح
قصیده خمریه فارضیه و غیر آن وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بوده
اما کسب طریقت پیش صاحب السر بین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرده و چون تقی الدین علی
از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجه کرده و فرموده
فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار
صد ولی را در یک مجلس دریافت صحبت داشت و چون کتاب او را تصنیف کرد متحیر شد که چه نام نهد
چون بشرف مدینه مبارک مشرف شد التماس از روح مقدس مطهر مصطفی صلی الله علیه و سلم کرد
و در واقعه دید که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم میگوید که این مجموعه را اوراد فتحیه نام کن
بعد از ان اوراد فتحیه نام کرد که حالا مریدان خانواده او بعد از نماز صبح میخوانند و فائده میگیرند
و در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین و سبعمائة نزدیک بولایت کبر و سواد فوت شد و از انجا
بختلانش نقل کردند انتهی و محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب

روایت نمودن علی همدانی حدیث ولایت را در مودة القربی

ذکر علی همدانی از کتائب کفوی

نعمان المختار گفته لسان العصر سید الوقت المنسلخ عن الهیاکل الناسوتیة والمتوسّل
الی البهجات اللاهوتیة الشیخ العارف الربانی والعالم الصمدانی میر سید علی بن
شهاب بن محمد بن محمد الهمدانی قدس الله تعالی سره کان جامعا بین العلوم
الظاهرة والباطنة الخ و نور الدین جعفر بدخشانی در کتاب خلاصة المناقب گفته در بیان
بعضی از فضائل آن عروه وثقی شاهبازان پرواز آشیان هما شاهسوار میدان تجرد
شمس سمای قدسی نور فضای قدوسی کیمیای جود و اثنای مختار خیار حضرت الرحمن الشکور
الغفور بجناب الدیان قره عین محمد رسول الله ثمره فواد المرتضی والبتول المطلع علی
حقائق الاحادیث والتفاسیر الممعن فی الاسرار آثر بالبصیرة المرشد للطالبین الی الطریق
السبحانی الموصل للمتوجهین الی الجمال الرحمانی العارف المعروف بالسید علی الهمدانی خصه الله تعالی
باللطف الصمدانی و رزقنا الاستنارة الدائمة من النور الحقانی الخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب
سمط مجید گفته سند شجرة خلافة المشایخ الهمدانی الموحد الفرد انی قدس الله
اسرارهم الخ و نیز در سمط مجید گفته قد سبق اتصال سند الثقلین بالسید علی الهمدانی
قدس سره و هو اخذ عن الشیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی و قد ساح الهمدانی
الربع المسکون ثلاث مرات بامر شیخه المزدقانی و قد اجتمع هذا فی سیاحاته و صحب الفا
و اربعمائة ولی علی ما فی نفحات الانس للجامی قدس سره و شاه ولی الله در رساله انتباه فی
سلاسل اولیاء الله گفته انبانی سیدی الوالد اجازة قال انبانی الشیخ عظمة الله الاکبرآبادی
اجازة عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز الدهلوی انه قال منقولست از حضرت مولانا
نور الحق والدین جعفر نور الله مرقده قلت و مولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفه امیر سید علی
همدانی بودند که کیفیت اوراد و وظائف و اوقات سلسله کامل المحقق الصمدانی علی الثانی امیر سید علی
همدانی قدس الله سره العزیز آنست که چون سپیده صبح صادق پدید شود دو رکعت نماز سنت
بامداد بگذارد الخ و هذا السید الهمدانی الذی یسمونه علی الثانی و یصفونه بانه المحقق الصمدانی

والعالم الربانی والفرد الصمدانی و العارف الحقانی و هو مقتدی والد المخاطب الشاه ولی الله و شیخه فی
فی سلوک الطریق العرفانی قد اثبت الحدیث الشریف فی کتاب مودة القربی الذی مدحه
بالمدائح الجلیلة المبانی الفخیمة المعانی فثبت ان الابطال والتکذیب فی غایة السماجة
والفظاظة عند القاصی والدانی و انه ارادة لاطفاء النور الشعشعانی وجه پنجاه و هشتم
آنکه سید شهاب الدین احمد حدیث ولایت را بطرق متعدده در مناقب جناب امیر المؤمنین
علیه السلام وارد کرده چنانچه در قسم ثانی توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب
الخامس فی ان النبی منه و هو من النبی لرغما لکل جاحد غوی و جاهل غبی عن عمران بن حصین
رضی الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم قال ان علیا منی و انا منه
و هو ولی کل مومن بعدی رواه الطبری و قال اخرجه احمد و الترمذی و قال حسن غریب
و ابو حاتم و رواه الزرندی ایضا و نیز در توضیح الدلائل گفته عن عمران بن حصین رضی الله
عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم جیشا و استعمل علیهم علی ابن ابی طالب
فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله
علیه و سلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع علی
و کان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا
ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا و کذا فاعرض
عنه رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه
ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب
یعرف فی وجهه فقال صلی الله علیه و سلم ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون
من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی رواه فی جامع الاصول و قال
اخرجه الترمذی و رواه الطبری من قوله ان علیا منی و قال اخرجه احمد و الترمذی و قال

حدیث حسن ابو حاتم و نیز در توضیح الدلائل گفته عن بریدة انه کان یبغض علیا فقال له النبی
صلی الله علیه و سلم تبغض علیا قال نعم قال صلی الله علیه و سلم لا تبغضه و ان کنت
تحبه فازدد له حبا فما کان احد من الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم احب
الی من علی و فی روایة انه قال له النبی صلی الله علیه و سلم لا تقع فی علی فانه منی و انا
منه و هو ولیکم بعدی رواه الطبری قال اخرجه احمد عن عبایة عن علی رحمة الله
و رضوانه علیه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم علی یقضی دینی و ینجز موعدی و خیر
من اخلف بعدی من اهلی رواه الزرندی و نیز در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته
عن عمرو بن میمون قال انی لجالس عند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما اذ اتاه سبعة رهط
فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلونا عن هؤلاء فقال ابن عباس بل
اقوم معکم قال و هو یومئذ صحیح البصر قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری
ما قالوا فجاء ینفض ثوبه و یقول اف و تف انی اولئک وقعوا فی رجل تفرد بعشر خصال
وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم فی غزوة خیبر لابعثن
بهذه الرایة رجلا لا یخزیه الله عز و جل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فاستشرف
لها من استشرف فقال صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم این علی قیل هو فی الرحی یطحن قال صلی الله
علیه و علی آله و بارک و سلم و ما کان احدکم لیطحن فجاء و هو ارمد لا یکاد یبصر فنفث
فی عینه ثلاثا ثم هز الرایة فاعطاها ایاه و قلع باب خیبر فجاء بصفیة بنت حیی من
جملة الغنائم و بعث ابا بکر رضی الله تعالی عنه بسورة التوبة فبعث علیا کرم الله تعالی
وجهه خلفه فاخذها منه فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لرسول الله لعل قد حدث
فی شیء قال صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم لا و لکن لا یذهب بها الا رجل هو منی و انا منه
و قال صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا و الآخرة و علی
رضی الله تعالی معهم جالس فقال انا اوالیک فی الدنیا و الآخرة قال صلی الله علیه و علی آله

و بارک و سلم انت ولیی فی الدنیا و الآخرة و کان کرم الله تعالی وجهه اول من اسلم من الناس بعد
خدیجة و اخذ رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم ثوبه فوضعه علی علی و فاطمة
و الحسن و الحسین ع فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و شری
علی رضوان الله تعالی علیه نفسه اذ لبس ثوب رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک
و سلم و نام مکانه و فداه بنفسه اذ کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه و علی آله
و بارک و سلم فجاء ابو بکر و علی کان نائما قد یحسب انه نبی الله صلی الله علیه و علی آله
و بارک و سلم فقال یا نبی الله فقال له علی ان نبی الله صلی الله علیه و علی آله و بارک
و سلم قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه فانطلق و دخل معه الغار و خرج رسول الله
صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم فی غزوة تبوک فقال له علی اخرج معک فقال
صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم لا فبکی علی رضوان الله تعالی علیه فقال النبی صلی الله
علیه و علی آله و بارک و سلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک
لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی من بعدی و قال رسول الله صلی الله
علیه و علی آله و بارک و سلم انت ولی کل مومن من بعدی و سد ابواب المسجد غیر باب علی
و قال صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه و قد اخبرنا الله
تعالی فی القرآن انه رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم
بعد و قال صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم لعمر رضی الله تعالی عنه حین قال ائذن لی
فاضرب عنقه یعنی عنق حاطب قال صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم او کنت فاعلا
و ما یدریک ان الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و هل رضی الله تعالی
عنه فی اصحاب الشجرة و اهل بدر رواه الصالحانی باسناده الی الحافظ الامام ابی یعلی
الموصلی باسناده و قال هذا حدیث حسن صحیح رواه الطبری و قال اخرجه بتمامه
و ابو القاسم الدمشقی فی الموافقات و فی الاربعین الطوال و اخرج النسائی بعضه

ازین عبارات عدیده توضیح الدلائل واضح و لائح گردید که شهاب الدین احمد بمزید اذعان و ایقان
حدیث ولایت را بطرق متعدده روایت نموده و از ترمذی بواسطه محب طبری بودن آن حدیث
حسن نقل فرموده و هم بذکر این معنی که اینحدیث را احمد و ابو حاتم و ترمذی روایت کرده اند تایید
و تسدید این خبر منیف کرده حق صحیح و صدق نصیح را بکمال ایضاح ظاهر و آشکار ساخته و نیز
بعد نقل حدیث عشره خصال که در آن حدیث ولایت هم مذکور است تصریح نموده که صاحبان
اینحدیث را حدیث حسن متین گفته باثبات این معنی که آنرا احمد بن حنبل و ابی القاسم دمشقی در
موافقات و اربعین طوال بتمامه و نسائی بعض آنرا اخراج نموده اند بودن اینحدیث معروف و مشهور
و منقول از اکابر اساطین و مأثور ثابت فرموده و کفی بذلک دلیلا علی کون حدیث الولایة
فی کمال الاعتماد و الاعتبار و نهایة الوثوق و المعروفیة و الاشتهار و علاوه برین همه
از صدر کتاب توضیح الدلائل ظاهر است که شهاب الدین احمد از رد و ابطال و توهین و تهجین احادیث
مذکوره درین کتاب بتاکید شدید و تهدید و وعید منع کرده و ظاهر کرده که حکم بوضع آن ناشی
از غلو در دین بغیر حق و اتباع اهواء ضالین و اهل اضلال و تضلیل و اقتفای آثار موضعین
از سواء سبیل است و این احادیث را نحاریر علمای سنت در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
ذکر کرده اند و عظمای امت که اختیار و ارتضای حق کرده اند آن اخبار را بقبول تلقی نموده و نیز از آن
ظاهر است که معظمات اخبار آن در صحاح و سنن است و مرویات آن مأثورات اهل صلاح در سنن و نیز
از آن ظاهر است که این کتاب از موضوعات ملفقین خالی و بتحری صدق و توخی حق و تنحی مطعونات
طریقین حالی مثبت بحمد الله الموضح للحق بابلج الدلائل حسب افادة صاحب توضیح الدلائل
الاصیل الفضائل الاثیر الجلائل کون هذا الحدیث حدیثا حسنا متینا و خبرا شهیرا مبینا
قد رواه نحاریر العلماء و تلقته بالقبول مشاهیر العظماء فلا ینکص عن قبوله بعد
سفور الحق العلی السناء الجمیل البهاء الا من استحوذ علیه البغضاء و الشحناء
و خامره الجدل و المراء وجه پنجاه و نهم آنکه شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی المعروف

بابن حجر العسقلانی که رئیس المحققین و فخر المنقدین سنیه است و مناقب باهره و محامد زاهره و محاسن
فاخره او از ضوء لامع سخاوی و طبقات الحفاظ و نظم العقیان فی اعیان الاعیان و حسن المحاضرة
فی اخبار مصر و القاهرة سیوطی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان ساطع و لامع است حدیث
ولایت را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده و تصریح تقویت اسناد آن نموده زنگ
شبهات اهل تزویر از آئینه قلوب ناقدان بصیر زدوده در اصابه بتمییز الصحابه بترجمه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام در ذکر فضائل آنحضرت گفته اخرج الترمذی باسناد قوی عن عمران بن حصین
فی قصة قال فیها قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تریدون من علی ان علیا منی
و انا من علی و هو ولی کل مومن بعدی و نیز در اصابه گفته اخرج احمد و النسائی من طریق عمرو بن
میمون انی لجالس عند ابن عباس اذ اتاه سبعة رهط فذکر قصة فیها قد جاء ینفض ثوبه
فقال وقعوا فی رجل له عشر قد قال له النبی صلی الله علیه و سلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله
یحب الله و رسوله فجاء و هو ارمد فبزق فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه فجاء
بصفیة بنت حیی و بعثه بقراءة براءة علی قریش و قال لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه و قال
لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا و الآخرة فابوا فقال علی انا فقال انه ولیی فی الدنیا
و الآخرة و اخذ رداءه فوضعه علی علی و فاطمة و الحسن و الحسین و قال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و لبس ثوبه و نام مکانه و کان المشرکون قصدوا
قتل النبی صلی الله علیه و سلم فلما اصبحوا راوه و قالوا این صاحبک و قال له فی
غزوة تبوک انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی
ان اذهب الا و انت خلیفتی و قال له انت ولی کل مومن بعدی و سد الابواب الا باب
علی فیدخل المسجد جنبا و هو طریقه لیس له طریق غیره و قال من کنت مولاه فعلی
مولاه و اخبر الله انه رضی عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا انه سخط علیهم بعد
و قال صلی الله علیه و سلم یا عمر ما یدریک ان الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا

روایت نمودن ابن حجر عسقلانی حدیث ولایت را در اصابه

ماشیّتو و نیز ابن حجر در فتح الباری شرح حدیث بریده که بخاری آنرا بحذف فقره اخیره روایت
کرده فرموده واخرج احمد ایضا هذا الحدیث من طریق اجلح الکندی عن عبدالله بن بریدة
بطوله وزاد فی آخره لاتقع فی علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی واخرجه
احمد ایضا والنسائی من طریق سعد بن عبیدة عن عبدالله بن بریدة مختصرا
وفی آخره فاذا النبی صلی الله علیه وسلم قد احمر وجهه یقول من کنت ولیه
فعلی ولیه واخرجه الحاکم من هذا الوجه مطولا وفیه قصة الجاریة نحو روایة
عبدالجلیل وهذه طرق یقوی بعضها بعضا انتهی فیا سبحان الله ینادی ابن حجر علامة
عسقلان بقوة سند هذا الحدیث الشریف المقبول عند المهرة الاعیان وایضا
یبوح بتقویة بعض طرقه لبعض وینقض ظهر المنکرین بای نقض ویورده فی فضائل
المنتقاة لعلی علیه السلام ویوضح الحق ایضاحا لا یتلو بنیانه الوساوس والاوهام و
مع ذلک لا یحتفل به المتعصبون الذین یتلونون الوانا ویفتنون الهمج الرعاع
افتنانا وینصبون لازلال الاغمار الفخاخ والاشراک ویقحمونهم بانواع الحیل والدسائس
فی صنوف الردی والهلاک و مخفی نماند که حسب افاده شاهصاحب
در صدر بستان المحدثین کما ستقف علیه انشاء الله تعالی ظاهر است که شروح مشهوره کتب متداوله
که در این کتاب ذکر نموده آن شروح را بجهت کثرت شهرت و تلقی و کثرت نقل و وثوق و اعتماد
بر آنها حکم متون حاصل شده و چون بر ناظر بستان محتجب نخواهد بود که مخاطب والاشان
فتح الباری را اهم در آن ذکر نموده پس فتح الباری نیز بسبب کثرت شهرت و تلقی بقبول و کثرت
نقل و وثوق و اعتماد بر آن در حکم متن آن یعنی صحیح بخاری که نزد حضرات اهلسنت اصح
الکتب بعد کتاب الله است و قطعیت صدور احادیث آن از افادات محققین قوم در کمال ظهور
می باشد خواهد بود و پس بحمد الله تعالی ثابت شد که حدیث ولایت که ابن حجر آنرا در فتح الباری
وارد فرموده صد وثوق و اعتماد و تلقی بقبول اهل مثل حدیث صحیح بخاری که صد غایت مرتبه صحت و

قطعیت صدور است می باشد وجه شصتم آنکه حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی حدیث ولایت را
در مناقب جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در فواتح وارد کرده چنانچه گفته ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی را امیر لشکری ساخت و اصحاب جاریه گرفت و چهار کس عهد کردند که
این برسول بگویند چون برسول رسیدند یکی برخاست و بگفت رسول صلی الله علیه وسلم اعراض کرد
تا چهار کس بگفتند پس رسول غضب گرفت و سه بار فرمود ما تریدون من علی ان علیا منی وانا
منه وهو ولی کل مومن و مومنة بعدی و این در حرب بنی اسد بوده که در حرف عین خواهد آمد
فهذا صاحب الفواتح فتح باب الهدایة والارشاد حیث روی الحدیث الشریف فی کتابه
علی رغم النقاد فهدم دار الانکار والعناد وخرم اس الحساد واللداد وصمم لبوس
اهل الجحود والبعاد عن السداد وجسم مواد الارتیاب المورث للشقاء یوم التناد و مخفی نماند
که میر حسین میبذی از مشاهیر علما و اجله فضلا و اکابر نبلای سنیه است غیاث الدین بن
همام الدین المدعو بخواند میر در حبیب السیر که بتصریح مصطفی بن عبدالله القسطنطینی در کشف الظنون
از کتب متون معتبره است حیث قال حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن
همام الدین المدعو بخواند امیر وهو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده المسمی بروضة الصفا
وزاد علیه الفه بالتماس خواجه حبیب الله من اعیان دولة شاه اسمعیل بن حیدر الصفوی
سنة سبع وعشرین وتسعمائة ذکر فیه انه شرع فیه اولا بالتماس میر محمد الحسینی امیر
خراسان لما قتل ونصب مکانه دورمش خان من قبل شاه اسمعیل استمر علی تالیفه الی ان
اتمه واهداه الیه ای حبیب الله المذکور وفرغ بعد ما کتب تاریخه المسمی بخلاصة
الاخبار ورتب هذا الکتاب المسمی بحبیب السیر علی افتتاح وثلث مجلدات واختتام
الافتتاح فی اول الخلق والمجلد الاول فی الانبیاء والحکماء وملوک الاوائل وسیر
نبینا علیه الصلوة والسلام والخلفاء الراشدین والمجلد الثانی فی الائمة الاثنی
عشر وبنی امیة وبنی العباس ومن ملک فی عصر هؤلاء والمجلد الثالث فی خواقین

للترک جنکیز و اولاده وطبقات الملوک فی عصرهم وتیمور واولاده وظهور الصفویة
ونبذة یسیرة من ذکر آل عثمان و الاختتام فی عجائب الاقالیم و نوادر الوقائع وهی فی
ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعة المعتبرة الا انه اطال فی وصف ابن حیدر
کما هو مقتضی حال عصره و هو معذور فیه تجاوز الله سبحانه وتعالی عنه ونیز اعتبار
واعتماد آن از افادات خود شاه صاحب بجواب طعن سوم و چهارم و یازدهم از مطاعن ابی بکر
وافاده صاحب مرافض بجواب طعن عزل ابی بکر از ادای سوره برارت ظاهر و باهرست و نیز جسام الدین
سهارنپوری هم او را از کتب معتبره شمرده گفته قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل عراق بل اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب
بوده علم امانت می افراشت از جمله مولفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المومنین
تصنیفی ست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور همچنین آنجناب بر کافیه و هدایه
حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن مولفات کمال دانش و جودت
طبع خود را بر منصه عرض نهاده الخ و محمود بن سلیمان کفوی در طبقات حنفیه موسوم بکتائب
اعلام الاخیار که شاه صاحب هم حواله بان در بستان المحدثین کرده اند و در کشف الظنون هم آنرا
ذکر کرده میگوید و فی کتاب الفواتح شرح دیوان علی لمولانا حسین بن معین المیبذی جد امامنا
الشافعی محمد بن ادریس بن عباس بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن
عبد المطلب سائب در روز بدر مسلمان شد الخ و نیز در کتاب کفوی مسطور ست و رایت فی آخر
الفاتحة السادسة فی فواتح شرح الدیوان المنتسب الی علی بن ابی طالب للمولی معین الدین
المیبذی نقلا عن عروة الشیخ علاء الدولة انه قال قطب زمان با حماد الدین عبد الرحمن
پارسینی بود و پارسین دیهیست از قزوین نزدیک ابهر الخ و کاتب چلپی در کشف الظنون عن اسامی الکتب
والفنون در ذکر شروح کافیه گفته و شرح الکافیة لمولانا میر حسین المیبذی سماه مرضی الرضی اوله
کلمة الله هی العلیا فی جمیع الابواب الخ و نیز کاتب چلپی در کشف الظنون گفته دیوان علی ابن ابی طالب

رضی الله عنه وقد شرحه حسین بن معین الدین المیبذی المتوفی سنة سبعین وثمانمائة
وجه شصت و یکم آنکه جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی حدیث ولایت را در جمع الجوامع بطرق
متعدده وارد کرده اما اجمالا آنکه این حدیث شریف را از ترمذی و حاکم نقل کرده و مزید اعتماد و اعتبار
وصحت آن بر ارباب ابصار هویدا و آشکار ساخته چنانچه گفته ما تریدون من علی ما تریدون
من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی ت ک
عن عمران بن حصین و سابقا شنیدی که ختم رساله قول جلی بابن حدیث شریف نموده و تصحیح
آن از ابن ابی شیبه نقل کرده و نیز در جمع الجوامع بعد نقل از ابن ابی شیبه تصریح بصحت آن نموده
فهذا السیوطی قد صب علی المنکرین سوط عذاب وابتلی الجاحدین بالخزی و الخسار
والیم العقاب وجعل وجوههم مسودة واد کان جحودهم منهدة واغصان تلمیعهم منخرمة
واصول تسویلهم منجذمة فلم یبق لهم فی اخفاء الحق حیلة ولا الی ترویج الباطل
وسیلة قد قامت علیهم القیامة وحقت علیهم الملامة لا یجدون من النکال مناصا
ولا یلقون من الوبال خلاصا انسدت علیهم المذاهب وعمیت علیهم المسارب والمهارب
اظلمت فی عیونهم الدنیا المشرقة وتوالت علیهم المنکیات الموبقة فلا ینادون الا بالویل والثبور
ولا یستطیعون ترویج البهرج وتنفیق الزور ولا یخفی ان هذا السیوطی قد بلغ من الشحناء والعناد
لاهل البیت الامجاد بحیث اجترأ فی اللآلی المصنوعة تقلیدا لابن الجوزی المجاوز للسداد
المبالغ فی البطر والاشر علی قدح الامام الحادی عشر علیه وعلی آبائه افضل الصلوة والتحیة
من الملک الاکبر ومع هذا التعصب الفاحش لا نکر صحة هذا الحدیث الشریف الازهر
فالمخاطب قد زاد فی الانکار المورث للخسار والاشطاط الموجب للبوار علی السیوطی الذی عاند
لاهل البیت الاطهار واوصل الی غایة حادت فیها الافکار فاعتبروا یا اولی الابصار
واقضوا العجب من المخاطب الطبیب النحریر المستهتر بالتمطی والافتخار المدعی لحصول
کمال التقدم والتبحر والاختیار المنتحل لولاء اهل البیت الاخیار صلوات الله وسلامه

علیہم ما اختلف اللیل والنہار ۔ وجہ شصت و دوم آنکہ احمد بن محمد قسطلانی حدیث ولایت
در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری مرادکردہ چنانچہ گفتہ قال حدثنی محمد بن بشار بندار
العبدی قال حدثنا روح بن عُبادۃ بضم العین وتخفیف الموحدۃ القیسی ابو محمد
البصری قال حدثنا علی بن سُوَید بن منجوف بفتح المیم وسکون النون وضم الجیم
وبعد الواو الساکنۃ فاء السدوسی البصری عن عبد اللہ بن بریدۃ عن ابیہ بریدۃ
بن الحُصَیب بضم الحاء المہملۃ وفتح الصاد المہملۃ آخرہ موحدۃ مصغرا الاسلمی رضی اللہ
عنہ انہ قال بعث النبی صلی اللہ علیہ وسلم علیا الی خالد لیقبض الخُمُس ای خمس
الغنیمۃ قال بریدۃ وکنت ابغض علیا رضی اللہ عنہ لانہ را اخذ من المغنم
جاریۃ وقد اغتسل فظن انہ علیہا ووطئہا وللاسمعیلی من طرق الی روح بن
عبادۃ بعث علیا الی خالد لیقسم الخُمُس وفی روایۃ لہ لیقسم الفیٔ فاصطفی علی منہ
لنفسہ سبیۃ ای جاریۃ ثم اصبح ورأسہ یقطر فقلت لخالد الا تری الی ہذا یعنی
علیا فلما قدمنا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ذکرت ذلک لہ الذی رأیت من علی
رضی اللہ عنہ لہ علیہ الصلوٰۃ والسلام فقال یا بُرَیدۃ اتبغض علیا فقلت نعم قال
لا تبغضہ زاد احمد من طریق عبد الجلیل عن عبد اللہ بن بریدۃ عن ابیہ فان کنت
تحبہ فازدد لہ حبا ولہ ایضا من طریق اجلح الکندی عن عبد اللہ بن بریدۃ لا تقع فی
علی فانہ منی وانا منہ وہو ولیکم بعدی فان لہ فی الخمس اکثر من ذلک قال الحافظ
ابوذر انما ابغض علیا لانہ رآہ اخذ من المغنم فظن انہ غل فلما اعلمہ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم انہ اخذ اقل من حقہ احبہ انتہی وفی طریق عبد الجلیل قال فما
کان فی الناس احد احب الی من علی ولعل الجاریۃ کانت بکرا غیر بالغ فادی
اجتہادہ رضی اللہ عنہ الی عدم الاستبراء فیہ جواز التسری علی بنت النبی صلی اللہ علیہ
وسلم بخلاف التزوج علیہا انتہی از این عبارت ظاہرست کہ قسطلانی حدیث ولایت را در شرح

صحیح بخاری بروایت احمد بن حنبل نقل فرمودہ و چون از تصریح مخاطب در بستان المحدثین
واضح و لائح ست کہ شروح مشہورہ کتب متداولہ کہ درین کتاب ذکر نمودہ آن شروح را بجہت
کثرت شہرت و تلقی بقبول و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنہا حکم متون حاصل شدہ حیث قال فیہ
بعد الحمد والصلوٰۃ اما بعد این رسالہ ایست مسمی بہ بستان المحدثین کہ مقصود اصلی ذکر کتب
حدیث ست کہ غالبا در رسائل و مصنفات از آنہا نقل می آرند و بجہت عدم اطلاع بر آن کتب
جامع متحیر می مانند و بالتبع برخی از احوال مصنفین آنہا نیز مذکور می شود کہ در حقیقت قدر
تصنیف از قدر مصنفش پیداست و گویا نسب کتاب ست و نیز منظور اولی ذکر متون ست
و گاہی ذکر بعضی شروح مشہورہ بعضے از کتب متداولہ نیز در اثنا خواہد آمد زیرا کہ شروح
مذکورہ را بجہت کثرت شہرت و تلقی و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنہا حکم متون حاصل شدہ
واللہ تعالی یعصمنا عن الخطاء والخطل ویثبت اقدامنا فی مواضع الزلل انہ المرجو فی
الاولی والاخری وعلیہ التوکل والاعتماد فی الدنیا والعقبی انتہی و ارشاد الساری شرح
صحیح بخاری را کہ در آن قسطلانی حدیث ولایت وارد فرمودہ شاہصاحب درین بستان ذکر نمودہ اند پس ثابت شد
کہ ارشاد الساری نیز بسبب کثرت شہرت و تلقی بقبول و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آن حکم متن آن
یعنی صحیح بخاری کہ نزد حضرات اہلسنت اصح الکتب بعد کتاب الباری ست قطعیت صدور احادیث آن حسب افادہ
منقدین شان محل ریب و اشتباہ نیست می باشد فانقشع بحمد اللہ بافادۃ القسطلانی قسطل العناد و
الابطال وانزاح قتام التزویر والادغال وظہر ان الحدیث الشریف فی حکم روایات صحیح البخاری عمدۃ
الجہابذۃ الاقیال حسب افادۃ المخاطب الماہر المختال فیا للعجب کیف یستریب احد
ممن اوتی قسطا من الرکون الی الانصاف والاقبال ان یستریب فی
فظاعۃ ما ابداہ المخاطب المحتال من الہذر والمحال فی ہذا
المجال بلا خوف من مواخذۃ الرب المتعال و معاندۃ الرسول وآلہ
خیر آل صلوات اللہ وسلامہ علیہم ما اختلف النہر واللیال

ومحتجب نماند که احمد بن محمد قسطلانی از اکابر ائمه حفّاظ و اجلّهٔ اثبات ایقاظ و اعاظم متقنین جلیل القدر
و افاخم محققین جمیل الفخر است عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی در لواقح الانوار فی طبقات
السادة الاخیار گفته ومنهم شیخنا الامام المحدّث الشیخ شهاب الدین القسطلانی
ای من العلماء الذین عقد الباب الاول من القسم الثالث لذکرهم
شارح البخاری رضی الله عنه کان عالما صالحا محدّثا مقریا وکان من اهل الانصاف
کل من ردّ علیه سهوا او غلطا یزید فی محبّته وتعظیمه ولما طالعت شرحه للبخاری
سألنی بالله ان انبّهه علی کل موضع وقفت فیه ولما وضع شیخ الاسلام زکریا
شرحا علی البخاری اخبرته بذلک فسألنی ان احضر معی بشرحه فکل شیء عدل
عنه الشیخ زکریا من عبارته اکتبه له فی ورقة وکنت اجمع له فی کل جمعة عدة
اوراق فتارة یاتی فیاخذها وتارة یرسل عبده فاعطیها له وجاءنی مرة الی باب
خلوتی فقال بلغنی ان فی یدک علامة فارنیها له کان لاصبع الیمنی الخنصر اربع عقد
فظننت انّه یرید ینظره فاخذ یدی وقبّلها سبع مرّات وقال لا تغفل عن کتابة ما
یخالفنی فیه الشیخ فانه یا ولدی لا یجرّ الکتاب الا الطلبة ولیس لی طلبة وکان من
ازهد الناس فی الدنیا واحسنهم وجها طویل القامة حسن الشیب یقرأ بالاربعة عشر
روایة وکان صوته بالقرآن یبکی القلب القاسی اذا قرأ فی المحراب یتساقط الناس
من الخشوع والبکاء واقام عند النبی صلّی الله علیه وسلم سنین فحصل له جذب
صنّف المواهب اللدنیة لما صحی واوقف خصیا کان معه علی خدمة الحجرة النبویّة
مات رضی الله عنه فی شهر ربیع الاول قریبا من العشرین وتسعمائة ودفن فی المدرسة
العینیّة قریبا من جامع الازهر وعبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در نور سافر عن اخبار
القرن العاشر گفته وفیها ای فی سنة ثلاث وعشرین وتسعمائة فی لیلة الجمعة
سابع المحرّم توفی العلامة الحافظ احمد بن محمّد بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد
بن محمّد بن الحسین بن علی القسطلانی المصری الشافعی بالقاهرة وصلّی علیه

مدائح قسطلانی از لواقح انوار شعرانی ص ۳۴ ج ۱
الباب الاول فی ذکر جماعة من مشایخ الاسلام الذین ادرکتهم الشعرانی واخذ عنهم العلوم من القسم الثالث فی ذکر جماعة من العلماء الذین صحبهم المصنف

مدائح قسطلانی از نور سافر عبد القادر یمنی

بعد

بعد صلوة الجمعة بجامع الازهر ودفن بالمدرسة العینیة جوار منزله ذکره السخاوی
فی ضوئه وان مولده ثانی عشر ذی القعدة سنة احدی وخمسین وثمانمائة بمصر ونشأ بها
وحفظ القرآن وتلا للسبع وحفظ الشاطبیّة والجزریّة والوردیّة وغیر ذلک
وذکر له عدّة مشایخ منهم الشیخ خالد الازهری النحوی والفخر المقسمی والجلال البکری
وغیرهم وانّه قرأ صحیح البخاری فی خمسة مجالس علی الشاوی وانّه تلمّذ له ایضا
وقرأ علیه بعض مؤلفاته اعنی السخاوی وانّه حجّ غیر مرّة وجاور سنة اربع
وثمانین وسنة اربع وتسعین وانه اخذ بمکة عن جماعة منهم النجم بن فهد وانّه
ولی مشیخة مقام سیدی احمد بن ابی العبّاس الحرّار بالقرافة الصغری وانّه عمل تالیفا
فی مناقب الشیخ المذکور وسمّاه نزهة الابرار فی مناقب الشیخ ابی العبّاس الحرّار وانّه
کان یعظ بالجامع العمری وغیره ویجتمع عنده الجم الغفیر وانّه لم یکن له نظیر فی
الوعظ وانّه کتب بخطّه شیئا کثیرا لنفسه ولغیره واقرأ الطلبة وانّه تعاطی الشهادة
ثم انجمع اقبل علی التالیف وذکر من تصانیفه العقود السنیّة فی شرح المقدّمة الجزریّة
فی علم التجوید والکنز فی وقف حمزة وهشام علی الهمز وشرحا علی الشاطبیّة زاد فیه
زیادات ابن الجزری مع فوائد غریبة لا توجد فی شرح غیره وشرحا علی البردة
سمّاه الانوار المضیئة وکتاب نفائس الانفاس فی الصحبة واللباس والروض الزاهر
فی مناقب الشیخ عبد القادر وتحفة السامع والقاری بختم صحیح البخاری ورسائل
فی العمل بالربع المجیب انتهی ما ذکره السخاوی ملخّصا قلت وارتفع شانه بعد ذلک
فاعطی السعد فی قلمه وکلمه وصنّف التصانیف المقبولة التی سارت بها الرکبان
فی حیاته ومن اجلها شرحه علی صحیح البخاری مزجا فی عشرة اسفار کبار لعله احسن
شروحه واجمعها والخصها ومنها المواهب اللدنیّة بالمنح المحمّدیّة وهو کتاب جلیل المقدار
عظیم الوقع کثیر النفع لیس له نظیر فی بابه ویحکی انّ الحافظ السیوطی کان یغضّ منه

ویزعم انه یاخذ من کتبه ویستمد منها ولا ینسب النقل الیها وانه ادعی علیه بذلک بین یدی
شیخ الاسلام زکریا فالزمه ببیان ما ادعاه فعدد علیه مواضع قال انه نقل فیها عن
البیهقی وقال ان للبیهقی عدة مولفات فلیذکر لنا فی ای مولفاته ذکره لنعلم انه نقل عن البیهقی
ولکنه رای فی مولفاتی ذلک النقل عن البیهقی فنقله برمته وکان الواجب علیه ان یقول
نقل السیوطی عن البیهقی وحکی الشیخ جار الله بن فهد رحمه الله ان الشیخ رحمه الله قصد ازالة
ما فی خاطر الشیخ الجلال السیوطی فمشی من القاهرة الی الروضة وکان الجلال السیوطی معتزلا
عن الناس بالروضة فوصل صاحب الترجمة الی باب السیوطی ودق الباب فقال له من انت
فقال انا القسطلانی جئت الیک حافیا مکشوف الراس لیطیب خاطرک علی فقال له
قد طاب خاطری علیک ولم یفتح له الباب ولم یقابله وبالجملة فانه کان اماما حافظا
متقنا جلیل القدر حسن التقریر والتحریر لطیف الاشارة بلیغ العبارة حسن الجمع للتالیف
لطیف الترتیب للترصیف کان زینة اهل عصره ونقاوة ذوی دهره ولا یقدح فیه
تحامل معاصریه علیه فلا زالت الاکابر علی هذا فی کل عصر رحمه الله و ابو مهدی عیسی
بن محمد در مقالید الاسانید گفته قال شیخنا من شیوخنا فی الارشاد فی فوائد الساقی فی اخبار اهل القرن العاشر
هو الامام العلامة الحافظ شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد
بن حسین القسطلانی المصری الشافعی ولد ثانی عشر ذی القعدة سنة احدی وخمسین
وثمانمائة بمصر ونشا بها علی الاشتغال فقرأ بالسبع وبرع فی الفنون وقرأ الجامع الصحیح
علی الشاوی فی خمس مجالس وکان یعظ بالجامع العمری ویجتمع علیه عالم کبیر لم یکن له
نظیر فی الوعظ فی وقته وکان اولا یتعاطی الشهادة ثم انجمع واقبل علی التالیف فصنف
التصانیف المقبولة التی سارت بها الرکبان فی حیاته ومن اجلها ارشاد الساری ومنها
المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة عظیم المنفعة عزیز النظیر فی بابه والعقود السنیة فی
شرح المقدمة الجزریة ولطائف الاشارات فی علم القراءات والکنز فی وقف حمزة وهشام

ترجمه قسطلانی از مقالید الاسانید ثعالبی

علی الهمز وشرح الشاطبیة زاد فیه زیادات ابن الجزری مع فوائد غریبة لا توجد فی غیره
وشرح علی البردة سماه الانوار المضیئة وکتاب نفائس الانفاس فی الصحبة واللباس
والروض الزاهر فی مناقب الشیخ عبد القادر وتحفة السامع والقاری بختم صحیح البخاری
وغیر ذلک وکان الحافظ الجلال السیوطی یقول انه استمد فی مواهبه من کتبی ولم ینسب
النقل الیها وکان فی ذلک بین یدی شیخ الاسلام زکریا فالزمه ببیان مدعاه فعدد علیه
مواضع قال انه نقل فیها عن البیهقی وقال ان للبیهقی عدة مولفات فلیذکر لنا
فی ای مولفاته ذکره لنعلم انه نقل عن البیهقی ولکنه رای فی مولفاتی ذلک النقل
عن البیهقی فنقله برمته وکان الواجب علیه ان یقول نقل السیوطی عن البیهقی وحکی
جار الله بن فهد ان القسطلانی قصد ازالة ما فی خاطر الجلال السیوطی فمشی من القاهرة
الی الروضة فوقف بباب الجلال ودق الباب فقال له من انت فقال انا احمد القسطلانی
جئتک حافیا عاری الراس لیطیب خاطرک علی فقال له قد طاب خاطری علیک
ولم یفتح له الباب ولم یقابله توفی لیلة الجمعة سابع المحرم سنة ثلاث و
عشرین وتسعمائة بالقاهرة وصلی علیه بعد صلوة الجمعة بالجامع الازهر
ودفن بالمدرسة العینیة جوار منزله و خود شاه صاحب در بستان المحدثین گفته
ارشاد الساری مشهور بقسطلانی شرح بخاری است تصنیف شهاب الدین احمد بن محمد
بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن الحسین قسطلانی مصری شافعی تولد او دوازدهم
ذیقعده سال هشتصد و پنجاه و یک در مصر است و در ابتدای نشو و نما مشغول بعلم قراءت شد
و سبع را یاد گرفت بعد از ان بفنون دیگر پرداخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبد القادر
شناوی گذرانید و در جامع عمری بدرس و وعظ اشتغال آغاز نهاد و عالمی برای شنیدن
وعظ او جمع میشد و درین باب بی نظیر وقت خود بود و سخن گیرا داشت بعد مدتی از
شوق تصنیف در سر افتاد و تصانیف مقبوله از وی یادگار ماند از اجل آنها این شرح است

ترجمه قسطلانی از بستان المحدثین خود بخاطر

که فتح الباری و کرمانی را دران باختصار جمع نموده و بین الایجاز والاطناب واقع گردیده و نیز مواهب لدنیه است که در باب خود بی عدیل است و عقود سنیه فی شرح المقدمة الجزریة و لطائف الاشارات فی العشر القراات و کتاب الکنز فی وقف حمزة و هشام علی الهمز و شرحی دارد بر شاطبیه که زیادات ابن الجزری را دران آمیخته و فوائد غریبه دران آورده که در کتاب دیگر یافته نمیشود و شرحی دارد بر قصیده برده مسمی بانوار مضیه و کتابی دارد در آداب صحبة الناس مسمی بتقادیس الانفاس و کتابی دارد در مناقب سیدنا الشیخ عبد القادر مسمی بالروض الزاهر و کتابی دارد و تحفة السامع القاری بختم صحیح بخاری و شیخ جلال الدین سیوطی را از وی شکایت و گله بود و میگفت که از کتب من در مواهب لدنیه استمداد نموده بی اعلام آنکه از کتب من نقل میکند و این معنی نوعی از خیانت است در نقل و شمه از کتمان حق نیز دارد و چون این شکایت شائع شد بحضور شیخ الاسلام زین الدین زکریا محاکمه افتاد شیخ جلال الدین سیوطی قسطلانی را الزام داد در مواضع بسیار از انجمله است آنکه چند موضع از مواهب از بیهقی نقل نموده و از مولفات بیهقی نزد او چند مولف موجود است نشان بدهد که در کدام یک از ان مولفات دیده نقل کرده است قسطلانی در تعیین مواضع نقل عاجز گشت و سیوطی گفت که این نقلها از کتب من کرده است و من از بیهقی کرده ام پس واجب بود که می گفت نقل السیوطی عن البیهقی کذا تا حق استفاده من هم بجا می آورد و از عهدهٔ تصحیح نقل هم فارغ الذمه می گشت قسطلانی ملزم شده از مجلس برخاست و همیشه بخاطر داشت که ازالهٔ این کدورت از خاطر شیخ جلال الدین سیوطی نماید پس روزی بهمین قصد از شهر مصر تا روضه که مسافت دراز دارد پیاده روانه شد و بر در شیخ جلال الدین سیوطی استاد و دستک زد شیخ پرسید که کیستی قسطلانی گفت منم احمد که برهنه پا و سر برهنه بر در وانه شما ایستاده ام تا از من کدورت خاطر دور کنید و راضی شوید شیخ جلال الدین از اندرون خانه جواب داد که کدورت خاطر دور کردم اما در وازه نکشاد و ملاقات ننمود و وفات قسطلانی شب جمعه هفتم محرم سال نهصد و بیست و سه در قاهره مصر اتفاق افتاد بعد از نماز جمعه در جامع ازهر بروی نماز گذارده در مدرسه عینیه که در جوار خانه او بود دفنش کردند انتهی و مخفی نماند که حکایت

این حکایت شکایت سیوطی از قسطلانی و الزام او بر او در اخفا و کتمان و اسطیت سیوطی مد نقل از بیهقی و غیره که شاه صاحب ذکر کرده اند و در ذکر آنهم صنیعه بدیعه اخفا و کتمان و اسطه صاحب مقالید را بکار برده مثبت فضیلت لبس جلیله و منقبت نهایت جمیله برای شاه صاحب در اخفا و کتمان و اسطیت صاحب مقالید الاسانید در ذکر فوائد بستان المحدثین که جل آن منتحل از مقالید است میشود و نیز مثبت کمال فضل و جلالت و ورع و دیانت و تحرز از کتمان حق و ارتکاب خیانت در انتحال جل مضامین و مواقع کتابی میگردد و فیه من العجب العجیب ما یحیّر اللبیب و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن الحسین القسطلانی المصری الشافعی مولد او و از دهم ذی قعده هشتصد و پنجاه و یک در مصر است و ابتدای نشو و نما مشغول بعلم قرارت شد و سبعه یاد گرفت بعد از ان بفنون دیگر پرداخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبد القادر شناوی گذرانید و در جامع عمری بدرس و وعظ اشتغال داشت عالمی برای شنیدن وعظ او جمع میشد و در باب بی نظیر وقت خود بود و سخن کیرا داشت بعد مدت دراز شوق تصنیف در سر افتاد و تصانیف مقبوله از وی یادگار ماند از اجل آنها شرح بخاریست دیگر مواهب لدنیه که در باب خود بی عدیل است و عقود سنیه فی شرح المقدمة الجزریه و لطائف الاشارات فی العشر القراات و کتاب الکنز فی وقف حمزة و هشام علی الهمزة و شرحی دارد بر شاطبیه که زیادات ابن الجزری را دران آمیخته و فوائد غریبه آورده که در کتاب دیگر نتوان یافت و شرحی دارد بر قصیدهٔ برده مسمی بانوار مضیه و کتابی دارد در آداب صحبة الناس مسمی بتقادیس الانفاس و کتابی دارد در مناقب شیخ عبد القادر مسمی بالروض الزاهر و کتابی دارد و مسمی بتحفة السامع القاری بختم صحیح البخاری و شیخ جلال الدین سیوطی را از وی شکایت بود و می گفت از کتب من در مواهب لدنیه استمداد نموده بی اعلام آنکه از کتب من نقل میکند و این معنی نوعی از خیانت است در نقل و شمه از کتمان حق نیز دارد و چون این شکایت شائع شد بحضور شیخ الاسلام زین الدین زکریا محاکمه افتاد سیوطی قسطلانی را

الزام داده در مواضع بسیار از انجمله آنکه گفته می رچند موضع از مواهب لدنیه از بیهقی نقل نموده
واز مؤلفات بیهقی نزد او چند مؤلف موجود بست نشان بدهد که در کدام یک از ان مؤلفات دیده نقل
کرده است قسطلانی در تعیین مواضع نقل حاجز گشت سیوطی گفت این نقلها از کتب برکرده است و من از
بیهقی کرده ام پس واجب بود که می گفت نقل السیوطی عن البیهقی کذا و کذا تا حق استفاده من هم
بجا می آورد و از عهده تصحیح نقل هم خارج الذمه میگشت قسطلانی ملزم شده از مجلس برخاست
و همیشه بخاطر داشت که ازاله این کدورت از خاطر شیخ جلال سیوطی نماید میسرش نمیشد روزی همین قصد
از شهر مصر تا روضه که مسافت دور دراز دارد پیاده رفت و بدر سیوطی استاده و دستک داد شیخ پرسید
کیستی گفت منم احمد که برهنه پا و برهنه سر بدر دروازه شما استاده ام تا از کدورت خاطر و کنید
و راضی شوید شیخ از اندرون خانه جواب داد که کدورت خاطر دور کردم اما در دروازه نکشاد و ملاقات
نمود وفات قسطلانی شب جمعه هفتم محرم سنه نهصد و بیست و سه در قاهره مصر اتفاق افتاد و بعد از نماز
جمعه در جامع ازهر برو نماز گذارده در مدرسه عینیه که جوار خانه او بود دفن کردند کذا فی بستان المحدثین
این حکایت را شیخ عبدالحق دهلوی نیز باختصار در زاد المتقین آورده فلیعلم وجه شصت و سوم
آنکه حاجی عبدالوهاب بن محمد رفیع الدین احمد حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در تفسیر آیه
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفته اعلم یا هذا ان الآیة ابانت من محبة
حب اهل البیت علی جمیع المسلمین الی یوم القیمة صلی الله علی محمد و اهل بیته
فقد روی انها لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذین وجبت علینا
مودتهم قال علی و فاطمة و ابناهما و بعد ذکر بعض روایات مناقب اهل بیت علیهم السلام گفته عن
عمران بن الحصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی منی و انا منه و هو ولی
کل مومن بعدی رواه صاحب الفرج و سرم بعد این اخبار دیگر در فضائل جناب امیر المومنین ذکر
نموده و گفته اعلم یا هذا ان هذه الاحادیث وردت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
فی علی رضی الله عنه و ما ازداد علی فضلا الا بتزویج فاطمة بنت سید المرسلین

روایت نمودن حاجی عبدالوهاب حدیث ولایت را در تفسیر انوری

صلی الله علیه و سلم و ما تزوج فاطمة الا بکونه اهلا لها رضی الله عنها الخ فالحمد لله
المنیل الوهاب للتوفیق فی کل باب حیث ثبت من صنیع عبدالوهاب فی تفسیر الکتاب
ان الحدیث الشریف مما یرکن الیه اولوا الالباب و یقبله المومنون الصادقون عن الارتیاب
وان الابطال و التکذیب محض الجزاف و العسف المورث للتباب و الله الهادی فی المبدأ
و المآب و من یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب و حاجی عبدالوهاب از اکابر علمای
شاربین کاسات عرفان و اعاظم فضلای واصلین درجات ایقان بوده از اخبار الاخیار شیخ
عبدالحق دهلوی ظاهر است که او موصوف بعلم و عمل و حال بوده و عظمت و جلالتش بپایه رسیده بود
که سلطان وقت را باو اعتقاد عظیم پیدا شده و هرگاه او را طلبید بکمال تعظیم و تبجیل را بعمل آورد
و نیز ظاهر است که عبدالوهاب با شیخ خود عبدالله نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد
چندان بود که آنچه میگویند فنا فی الشیخ می باشد این چنین خواهد بود و هرگاه مکرر ابسعادت
عظمی زیارت حرمین فائز گردید به بشارتها از جناب خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم مشرف شده
و از آنحضرت اشارت یافته باز بجد و دهند عود فرموده و از تذکرة الابرار سید جلال
ماه عالم لایح است که آیات عظمت و امارات جلالت از جبین نور آگین او چون آفتاب تابان
میتافت و قبولی عظیم و قدری فخیم بهم رسیده بود و علمای وقت و طلبه روزگار را بجناب او
بازگشت می بود و نیز از ان ظاهر است که او را از مبدای حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ
کبار بوده و همیشه در افاده و استفاده میبود تا بنهایت کمال و تکمیل رسیده بهدایت و ارشاد
مشغول گشت و نیز از ان واضح است که او در حین اقامت مدینه منوره روزی اندرون روضه آنسرور
صلی الله علیه و سلم آوازی شنید که یا عبدالوهاب ارجع الی الهند و سلم ابلیك و نیز از ان ظاهر است که
در ین بار چند مرتبه بالهامات ربانی و بشارات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و نیز
از ان ظاهر است که او را در علم جامع مقام و تصوف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیار است که از انجمله
تفسیر انوری است که معانی اکثر آیات قرانی را بنعت سول ذکر و ما جاء ساخته و بسیاری

خلاصه مجلد حاجی عبدالوهاب صاحب تفسیر انوری

انده قائل بعشق و آثار محبت در آنجا درج کرده و نیز در تذکرة الابرار نقل نموده که در ایام تحریر تفسیر انوری از جمیع لباس‌ها و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می‌آمد و اکثر آن از روی حالت استغراق نوشته و وجه شصت و چهارم آنکه محمد بن یوسف شامی حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در کتاب سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد گفته روی الامام احمد والبخاری والاسماعیلی والنسائی عن بریدة بن الحصیب رضی الله عنه قال اصبنا سبیا فکتب خالد الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابعث الینا من یخمسه و فی لفظ وفی السبی وصیفة هی من افضل السبی فبعث رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا الی خالد لیقبض منه الخمس و فی روایة لتقسیم الفیء فقبضه منه فخمس وقسم واصطفی من السبی فاصبح وقد اغتسل لیلا وکنت ابغض علیا بغضا لم ابغضه احدا واحببت رجلا من قریش لم احبه الا لبغضه علیا فقلت لخالد الا تری الی هذا و فی روایة فقلت یا ابا الحسن ما هذا قال الم تر الی الوصیفة فانها صارت فی الخمس ثم صارت فی آل محمد ثم فی آل علی فوقعت بها فلما قدمنا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکرت له ذلک و فی روایة فکتب خالد الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بذلک فقلت ابعثنی فبعثنی فجعل یقرأ الکتاب واقول صدق فاذا النبی صلی الله علیه وسلم قد احمر وجهه فقال من کنت ولیه فعلی ولیه ثم قال یا بریدة اتبغض علیا فقلت نعم قال لا تبغضه فان له فی الخمس اکثر من ذلک و فی روایة والذی نفسی بیده لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفة وان کنت تحبه فازدد له حبا و فی روایة لا تقع فی علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی قال بریدة فما کان فی الناس احد احب الی من علی و مخفی نماند که محمد بن یوسف شامی صاحب مقام سامی از مهره حذاق و مشاهیر آفاق است عبد الوهاب شعرانی در لواقح الانوار در ذکر جماعتی که او را ک ایشان کرده و بر ایشان خوانده گفته و منهم الاخ الصالح العالم الزاهد المتمسک بالسنة المحمدیة الشیخ محمد الشامی نزیل التربة البرقوقیة

رضی الله عنه کان عالما صالحا مفتنا فی العلوم والف السیرة المشهورة التی جمعها من الف کتاب واقبل الناس علی کتابتها ومشی فیها علی انموذج لم یسبق الیه و کان رضی الله عنه عزبا لم یتزوج قط وکان اذا قدم علیه الضیف یعلق القدر و یطبخ له و کان حلو المنطق مهیب المنظر کثیر الصیام والقیام بت عنده اللیالی فما کنت اراه ینام فی اللیل الا قلیلا و کان اذا مات احد من طلبة العلم وخلف اولادا قاصرین وله وظائف ینزل بها الی القاضی ویتقرر فیها ویباشرها ویعطی معلومها للایتام حتی یصلحوا للمباشرة وکان لا یقبل من الولاة واعوانهم شیئا ولا یاکل من طعامهم و ذکر لی شخص من الذین یحضرون قراءة سیرته فی جامع العمری ان اسأله فی اختصار السیرة و ضبط الفاظ غریبها وان یحکی السیرة علی وجهها کما فعل ابن سید الناس فرایته بین القصرین اخبرته الخبر فقال قد شرعت فی اختصارها من مدة یومین فرأیت ذلک هو الوقت الذی سألنی فیه ذلک الرجل وکانت عمامته نحو سبعة اذرع علی عرقیة لم یزل عاضا طرفه سواء کان ماشیا او جالسا رضی الله عنه واخلاقه الحسنة کثیرة مشهورة بین اصحابه و احمد خفاجی در ریحانة الالبا گفته و ممن اخذت عنه الادب والشعر شیخنا العلامة احمد العلقمی والعلامة محمد الصالحی الشامی و ابن حجر مکی در کتاب الخیرات الحسان که نسخه آن در حرم مکه معظمه زادها الله تشریفا و تکریما بنظر قاصر رسیده بعد ذکر فوات کتابی که در مناقب ابی حنیفه نوشته بود میگوید فتاقت لذلک واحببت النظر فیما للائمة المناقب من المسالک الی ان ظفرت بکتاب جامع منها لصاحبنا الامام العلامة الصالح الفهامة الثقة المطلع الحافظ المتبع الشیخ محمد الشامی الدمشقی ثم المصری الخ و شیخ ابن حجر خان تلمیذ مخاطب و حید محمد شامی را بلفظ امام علامه ستوده چنانچه در شوکت عمریه گفته و نیز در کتب فضائل ابی حنیفه ملاحظه باید نمود تا بدرجه یقین رسد که اکثری از ائمه و امام زادگان در سلسله اساتذه عظام امام اعظم داخل و ایشان را شرف تلمذ آنحضرت حاصل امام علامه محمد بن علی بن یوسف الدمشقی

الصالحی الشافعی در عقود الجمان فی مناقب النعمان حضرت امام محمد باقر وحضرت امام جعفر صادق
وحضرت زید شہید وعبد اللہ بن الحسن بن علی بن ابی طالب وعبد اللہ بن علی بن الحسین بن ابی طالب
وحسن بن حسن بن علی بن ابی طالب وحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب وحسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب علیہم السلام از شیوخ امام اعظم شمردہ اگر بدین نسبت صاحب رسالہ احدی از
علمای شیعہ نیز شرف تلمذ این قدر امامان و امامزادگان حاصل داشتہ باشد افادہ فرماید انتہی
ومفتی صدر الدین خان معاصر در منتہی المقال گفتہ قال الشیخ الامام العالم العلامۃ فضل
المحققین والمحدثین محمد الشامی فی باب الدلیل علی مشروعیۃ السفر الخ ونیز مخفی نماند
کہ محمد بن یوسف شامی از مشایخ اجازہ والد مخاطب وحید سنت چہ او از مشایخ حسن عجیمی وحسن عجیمی
از ان مشایخ سبعہ است کہ شاہ ولی اللہ در رسالہ ارشاد الی مہمات الاسناد باتصال سند خود بایشان
استبشار وافتخار تمام دارد قال تاج الدین القلعی فی کفایۃ المتطلع بعد ذکر سند بن روایۃ
حسن بن العجیمی المواہب اللدنیۃ ومسلسلا بالصوفیۃ والشافعیۃ عن شیخہ الامام صفی الدین
احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ ابی المواہب احمد بن علی الشناوی عن الشیخ القطب محمد بن
ابی الحسن البکری عن ابیہ القطب الکبیر ابی الحسن محمد بن جلال الدین عن مولفہ ومسلسلا
بالمدنیین الی الشناوی عن السید غضنفر عن الشیخ عبد اللہ بن سعد اللہ السندی
نزیل الحرمین عن الشیخ علی بن محمد بن عراق المدنی عن المؤلف اجازۃ بلا واسطۃ وبواسطۃ
الشیخ ابی عبد اللہ الشامی صاحب السیرۃ وکتاب سبل الہدی تصنیف محمد بن یوسف
شامی کہ در ان حدیث ولایت را ذکر نمودہ از کتب معتبرہ معتمدہ موسومہ بالقبول واسفار
متداولہ مشہورہ بین الاکابر والفحول است فاضل معاصر احمد بن یحیی بن احمد الشافعی المشہور
بدحلان در خطبۂ سیرت نبویہ گفتہ الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سیدنا
محمد وعلی آلہ وصحبہ اجمعین اما بعد فیقول العبد الفقیر المرتجی من ربہ الغفران
احمد بن زینی بن احمد دحلان غفر اللہ لہ ولوالدیہ ولاشیاخہ ومحبیہ والمسلمین اجمعین

نمایاں بودن سند روایت محمد بن یوسف شامی از منتہی المقال مفتی صدر الدین خان

بودن محمد بن یوسف شامی از مشایخ اجازہ والد مخاطب

انہ لما من اللہ تعالی علی بقرأۃ الشفا فی حقوق المصطفی صلی اللہ علیہ وسلم وکان ذلک
بمدینۃ المنورۃ فی عام الثامن والسبعین بعد المائتین والالف یسر اللہ لی مطالعۃ جملۃ
من شروح الشفا مع مراجعۃ المواہب وشرحہا للعلامۃ الزرقانی ومع مراجعۃ شیء من کتب
السیر کسیرۃ ابن سید الناس وسیرۃ ابن ہشام والسیرۃ الشامیۃ والسیرۃ الحلبیۃ
وہذہ الکتب ہی اصح الکتب المؤلفۃ فی ہذا الشان فاحببت ان الخص ما احتوت علیہ من
سیرتہ صلی اللہ علیہ وسلم ومن المعجزات وخوارق العادات الدالۃ علی صدق اشرف
المخلوقات صلی اللہ علیہ وسلم الخ ومصطفی بن عبد اللہ چلپی در کشف الظنون گفتہ سبل الہدی
والرشاد فی سیرۃ خیر العباد للشیخ محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی المتوفی سنۃ
وہو لص کتب المتاخرین ابسطہا فی السیرۃ النبویۃ وذکر فی ایاتہ العظیمۃ انہ
منتخب من اکثر من ثلثمائۃ کتاب وانی فیہ من الفوائد بالعجب العجاب وقد ذادت ابوابہ
علی سبعمائۃ ثم ان اسمہ سبل الرشاد وانہ لما فرغ اقتضب منہ قصۃ المعراج فی
کتاب الایات العظیمۃ وخود مخاطب در رسالہ اصول حدیث ذکر نمودہ ومدارج النبوۃ شیخ
عبد الحق محدث ومواہب لدنیہ وسیر شامیہ بسیط ترین سیرتہا اند انتہی وعلاوہ برین ہم علمای
اعلام وفضلای فخام سنیہ بافادات محمد بن یوسف شامی تمسک واحتجاج می کنند بلکہ بمقابلہ
اہل حق ہم دست بر اشارات او می اندازند عبارت فاضل رشید آنفا شنیدی کہ مولوی سلامت اللہ
در اشباع الکلام فی اثبات عمل المولد والقیام گفتہ وعلامہ محمد بن یوسف شامی رحمۃ اللہ علیہ
در سبیل الہدی والرشاد فی سیرۃ خیر العباد کہ مشہور بسیرت شامی ست آنچہ در اثبات عمل مولد شریف
رقم زدہ اند قدری ازان ہم بحیازہ التقاط میر سد الباب الثانی عشر فی اقاویل العلماء فی عمل
المولد الشریف واجتماع الناس لہ وما یحمد من ذلک وما یذم الخ ونیز دران گفتہ باجملہ
از تصریح صاحب سیرت شامی کہ اقوال علمای سلف صالحین را در بیان عمل مولد جمع نمودہ با ترجیح تحقیق
جائز کہ حافظ ابو الخیر سخاوی وحافظ ابو الخیر جزری الخ ومولوی حیدر علی فیض آبادی در ازالۃ الغین گفتہ

مرتبۂ محمد بن یوسف بر صاحب رسالہ نیز افادہ کردہ کہ سیرت شامی از اصح کتب مولفہ در سیر است

مدح سیرت شامی از کشف الظنون

مدح سیرت شامی از رسالہ اصول حدیث خود مخاطب

تمسک مولوی سلامت اللہ در اشباع الکلام بسیرت شامی و مصنف آن

تلخیف که از کتاب عقود الجمان فی مناقب ابی حنیفة النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشامی
مصنف کتاب ضخیم یعنی سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه ابو نزیل مکه فوقیه ثبت کنند
جزاه الله تعالی باحسن اعماله هم تبحر ابو حنیفه در علوم عربیه و دیگر فنون بغیر بظهور حی الجامد انتهی
و نیز مولوی حیدر علی در منتهی الکلام در مسلک ثانی گفته و قصد این صحیفه شریفه در سیرت شامی که
کتابی بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار باب است واقع شده و نیز در یافت می شود که وست کتاب
صحیفه مذکور که منصور بن عکرمه بن هاشم بود و شل گشته انتهی و مولوی حسن زمان خان معاصر تول
مستحسن گفته و قال العلامة الحافظ الشامی صاحب السیوطی فی السیرة المسماة بسبل الهدی
والرشاد فی سیرة خیر العباد صلی الله علیه وسلم و مشروعیة السفر لزیارة قبر النبی صلی الله
علیه و آله الامجاد قد الف فیها الشیخ تقی الدین السبکی والشیخ کمال الدین بن
الزملکانی والشیخ ابو داود سلیمان کتابا للانتصار وابن جملة وغیرهم من الائمة الخ
وجه شصت و پنجم آنکه شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی حدیث ولایت را ذکر کرده
و علی الانوف الجاحدین بتصریح صریح تصحیح آن نموده چنانچه در منح مکیه شرح قصیده همزیه ذیل قول ناظم
علی صنو النبی ومن دین فؤادی وداده والولاء گفته و ذلک عملا بما صح عنه صلی الله
علیه وسلم وهو اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وان علیا منی وانا منه
وهو ولی کل مؤمن بعدی انتهی ازین عبارت صحت حدیث ولایت کالنور علی قلل الطور در
کمال وضوح و ظهور است فهذا عالمهم النحریر الجهبذ الخطیر العلامة المتعصب ابن حجر
القمم فی فم الجاحدین الحجر ونسف الرماد علی وجه من خاص غدیره ونکث ال
و ترک و خفر وابطل صحاح الاثر ورد صحاح الخبر والاظهر العدوان والباطل
تمصره وفاق فی الجلاعة والوقاحة علی من سبق وغبر والحمد لله کلما عسعس اللیل
والصبح اسفر و مخفی نماند که ابن حجر مکی از اکابر حذاق ماهرین و اجله نحاریر بارعین و افاخم ثقات
معتمدین و اعاظم اثبات معتبرین سنیه است عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی

در لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخیار گفته و منهم الشیخ الامام العلامة المحقق فصاحة الزمان
الزاهد الخاشع الناسک الشیخ شهاب الدین بن حجر نزیل الحرم المکی رضی الله عنه اخذ
العلم عن مشایخ الاسلام بمصر واجازوه بالفتوی والتدریس وافتی بجامع الازهر والحجاز
وانتفع به خلائق وهو احد شهودی علی شیخی الشیخ محمد الشناوی فی اذنه لی بتربیة
المریدین وتلقینهم الذکر صحبته رضی الله عنه نحو اربعین سنة فما رأیت علیه
شیئا یشینه فی دینه وما رأیته قط اعرض عن الاشتغال بالعلم والعمل صنف رضی الله
عنه عدة کتب نافعة محررة فی الفقه والاصول والمعقولات واختصر کتاب الروض
لابن المقری وشرحه شرحا عظیما فیه من الفوائد ما لا یوجد فی کتب شیخ الاسلام
زکریا ولا غیره حتی غار منه بعض الحسدة فسرقه ورماه فی الماء کما قیل فاستانف
الشرح ثانیا و کمل وشرح الارشاد شرحین عظیمین انتفع به خلائق فی مصر والحجاز
والیمن وغیر ذلک وهو مفتی الحجاز الان یصدرون کلهم عن قوله وله اعمال عظیمة
فی اللیل لا یکاد یطلع علیها الا من خلی من الحسد من صغره الی الان لم یزاحم علی شیء
من امور الدنیا ولا یتردد الی احد من الولاة الا لضرورة فاسأل الله تعالی ان یزیده
من فضله وینفعنا ببرکاته فی الدنیا والاخرة آمین و شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر
خفاجی در ریحانة الالباء و زهرة الحیوة الدنیا گفته العلامة شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی
نزیل مکة شرفها الله علامة الدهر خصوصا الحجاز فاذا نشرت حلل الفضل فهو
طراز الطراز فکم حجت وفود الفضلاء لکعبته وتوجهت وجوه الطلب الی قبلته ان
حدث عن الفقه والحدیث لم تسترط الاذان بمثل اخباره فی القدیم والحدیث
فهو العلیاء والسند ومن تفوق سهام افکاره الی الذری تالیفه غرر صنیوات اضاءت
فی جوه دهم المشکلات فکم اغنی بتحف افکاره محتاجا واوضح للارشاد منهاجا
ولو دالیالی عن مثله عقیم وتریاق نفثات طبعه السلیم شفاء

کل سقیم نشرف و صلی الدنیا خلع الفرح ٭ و تزینت ببدیع صفاته المدح ٭ واه اقلام فتحنا مفاتیح ما ارتج من المسائل المشکلة ٭ والعلم باب مغلق مفتاحه المسئلة ٭ وهو من اجل مشائخ والدی ٭ الذی ورثت من علومه طارفی و تالدی ٭ رحمه الله تعالی انتهی نقلاً عن النسخة المطبوعة بمصر و محتجب نماند که شهاب الدین خفاجی مادح ابن حجر از اکابر نبلاء معروفین و اجلّه علمای مشهورین و اعاظم صدور محققین و افاخم مشایخ منقدین است محمد بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر میفرماید الشیخ احمد بن محمد بن عمر قاضی القضاة الملقب بشهاب الدین الخفاجی المصری الحنفی صاحب التصانیف السائرة واحد افراد الدنیا المجمع علی تفوقه و براعته وکان فی عصره بدر سماء العلم و نیر افق النثر والنظم و رأس المؤلفین و رئیس المصنفین سار ذکره سیر المثل وطلعت اخباره طلوع الشهب فی الفلك وکل من رأیناه او سمعنا به ممن ادرك وقته معترفون له بالتفرد فی التقریر والتحریر وحسن الانشاء ولیس فیهم من یلحق شأوه ولا یدعی ذلك مع ان فی الخلق من یدعی ما لیس فیه و تالیفه کثیرة ممتعة قد تلقیت وانتشرت فی البلاد و رزق فیها سعادة عظیمة فان الناس اشتغلوا بها و انشاءاته و منشاته مسلمة لامجال للخدش فیها والحاصل انه فاق کل من تقدمه فی کل فضیلة واتعب من یجیء بعده مع ما خوله الله تعالی من النعمة و کثرة الکتب ولطف الطبع والنکتة والنادرة انتهی و از محامد علیه و مفاخر جلیه خفاجی این است که او از شیوخ ان مشایخ سبعه است که شاه ولی الله والد مخاطب در ارشاد الی مهمات الاسناد تبجیلاً سند خود بایشان حمداً لهی بجا آورده چنانچه تاج الدین احمد الدهان المکی در کفایة المتطلع که دران مرویات شیخ خود حسن عجیمی جمع نموده و حسن عجیمی یکی از مشایخ مذکوره است گفته کتاب الموطا للامام دار الهجرة مالك بن انس الاصبحی رضی الله تعالی عنه روایة ابو مصعب احمد بن ابی بکر الزهری رحمه الله تعالی برویه باسانید قال اخبرنا به العلامة

شهاب الدین احمد

شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی اجازة الخ و نیز در کفایة المتطلع گفته کتاب الشهاب فی المواعظ والاداب و مسنده کلاهما للقاضی ابی عبد الله محمد بن سلامة القضاعی رحمه الله تعالی اخبر به عن العلامة شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی اجازة عن الشمس محمد بن احمد الرملی عن غیره الخ و نیز در کفایة المتطلع گفته کتاب الاکتفا فی شرح الفاظ الشفا للعلامة تاج الدین عبد الباقی بن عبد المجید القرشی الیمنی الشهیر بابن العمك رحمه الله تعالی اخبر عن العلامة شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی الخ و نیز در کفایة المتطلع گفته کتاب شرح الشفا للعلامة شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی رحمه الله تعالی اخبر به اجازة عن مولفه العلامة احمد بن محمد الخفاجی رحمه الله تعالی مخاطب در رسالة اصول حدیث گفته سنن ابی داود حضرت شیخ ابو طاهر آن را از شیخ حسن عجیمی اخذ نموده اند ایشان از شیخ عیسی مغربی و ایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن محمد خفاجی الخ و اذا دریت ذلك فعلیك ان لا ترجع الی نقل بحاملا ابن حجر من کتب القوم لیس باید دانست که شیخ عبد القادر بن شیخ عبد الله العیدروس الیمنی در کتاب نور سافر عن اخبار القرن العاشر که این قاصر اصل نسخه آن مزین بتصحیح و خط مصنف در کتب خانه حرم مدینه منوره زاد ها الله تعالی تکریماً و تشریفاً دیده ام اقتصار بر تراجم عدیده ائمه نموده در وقائع سنه اربع و سبعین و تسعمائة گفته و فیها فی رجب توفی الشیخ الامام شیخ الاسلام خاتمة اهل الفتیا والتدریس ناشر علوم الامام محمد بن ادریس الحافظ شهاب الدین ابو العباس احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی السعدی الانصاری بمکة و دفن بالمعلی فی تربة الطبریین وکان بحراً فی علم الفقه و تحقیقه لا تکدره الدلاء و امام الحرمین کما اجمع علی ذلك العارفون وانعقدت علیه خناصر الملاء امام اقتدت به الائمة و همام صار فی اقلیم الحجاز امة مصنفاته فی العصر آیة یعجز عن الاتیان بمثلها المعاصرون و فتاویه فی الدهر غایة تقصر عن بلوغ مداها العالمون فهم عنها قاصرون و اجازاته فی المذهب کالطراز المذهب علی اطلس اطلب

للواردين من منهل تدريسه صفاء المشرب وطال ما طاف حول كعبة مناسكه من الوافدين
من تكريدي فناء المآرب واحد العصر وثاني القطر وثالث الشمس والبدر من قسمت المشكلات لا تنفتح
الا لديه اذكرت المعضلات التي ما ان لا تنجلي الا عليه لا سيما وفي الحجاز حليها قد حجر ولا عجب
فانه المسمى بابن حجر ولد في رجب سنة تسع وتسعمائة ومات ابوه وهو صغير فكفله
الاماما الكاملان علما وعملا العارف بالله شمس الدين بن ابي الحمائل وشمس الدين الشناوي الى
ان قال بعد ذكر جمع من مشايخ ابن حجر واذن له بعضهم بالافتاء والتدريس وعمره دون
العشرين وبرع في علوم كثيرة من التفسير والحديث وعلم الكلام واصول الفقه وفروعه
والفرائض والحساب والنحو والصرف والمعاني والبيان والمنطق والتصوف ومن محفوظاته
في الفقه المنهاج للنووي ومقرواته كثيرة لا يمكن تعدادها واما اجازات
المشايخ له فكثيرة جدا وقد استوعبها رحمه الله في معجم مشايخه قدم الى مكة
في آخر سنة ثلث وثلثين فحج وجاور بها في السنة التي تليها ثم عاد الى مصر ثم حج
بعياله في آخر سنة سبع وثلثين ثم حج سنة اربعين وجاور من ذلك الوقت
بمكة المشرفة واقام بها يؤلف ويفتي ويدرس الى ان توفي فكانت مدة اقامته
بها ثلاثا وثلثين سنة وذكر رحمه الله في معجم مشايخه قال كنت بحمد الله ممن
وفقت برهة من الزمان في اوائل العمر باشارة مشايخي ارباب الاحوال واعيان
الاعيان بسماع الحديث من المسندين وقراءة ما تيسر من كتب هذا الفن على
المسندين وطلب الاجازة بانواعها للتقرب في هذا العلم واستمرار رجاؤه الشاسعة
اتعاؤه الملازمة في تحصيل العلوم الالية والعلوم العقلية والقوانين الشرعية لا سيما
علم الفقه واصوله تفريعا وتاصيلا الى ان فتح الكريم من تلك الابواب ما فتح ووهب
ما وهب ومنح وتفضل بما لم يكن في الحساب مراعاة نتيجة الاكتساب حتى اجازني
الاكابر ساداتي باقراء تلك العلوم وافادتها وبالتصدي لتحرير المشكلة

منها

منها بالتقرير والكتابة واشاراتها ثم بالافتاء والتدريس على مذهب الامام المطلبي الشافعي
ابن ادريس رضي الله عنه وارضاه وجعل جنات المعارف منقلبه ومثواه ثم بالتصنيف
والتاليف وكتبت من المتون والشروح ما يغني رؤيته عن الاطناب في مدحه والاعلام
بشرحه كل ذلك وسني دون العشرين بحلول نظر جماعة علي من العارفين اولي
التصرف والشهود والتمكين وارباب الامداد الوافر وكنوز الاسعاف والاسعاد الباهر
ثم جردت صارم عزمي وارهفت حد فهمي في خدمة السنة المطهرة باقراء علومها
وافادة رسومها المستكنة لا سيما بعد الاتيان الى حرم الله تعالى واستيطان بلده
والتفرغ لاسماع المقيمين والواردين حيازة لنشر العلم والفوز بعلاه ومدده صادحا
فوق رؤس الاشهاد بعلم الحاضر والباد ان من يبيع نفسه لمولاها بقطعها
عن سائر الاغراض الى حيازة العلوم واولاها التي لا يغفل عنها الا اندلسها والتشاغل
بالحظوظ الفانية التي تتزلزل قواعدها واساسها مناديا في كل مجمع وناد وسمروا
عباد عباد الله هلموا الى شرف الدنيا والآخرة فانه لا طريق اقرب في الوصول الى الله
من العلوم الشرعية المنزهة من ان يشوبها ادنى شوب من المطامع الدنيوية ومن
ثم قال ائمة الفقه والعرفان كالامام الاعظم ابي حنيفة النعمان ان لم تكن العلماء اولياء
فليس لله ولي فانهم من الازمان لكنهم لم يريدوا اصول العلوم بل حقائق تطهر القلوب وتجلوها
من معارف الغيوم دون تشاغل اهل الرسوم وكما ان للصوفية سياحات لا بد منها
كذلك لائمة السنة حالات لا يستغني اكثرهم عنها وشتان ما بينهما شتان لان تلك
تلك قاصر على اهلها وهذه عامة النفع والاحتياج لذا دعا لهم صلى الله عليه وسلم
باعظم دعوة وحباهم عن غيرهم بافضل حبوة فقال نضر الله امرأ سمع مقالتي فوعاها
فاداها كما سمعها ومع هذا العلو الشامخ والشرف الراسخ تقهقر الزمان فكدت الهمم
لا سيما عن هذا العلم العلي الشامخ حتى كاد ان يكون نسيا منسيا واي يعدم كان امره

ظاهراً فعلاً خفياً ولهذا كان الناس بعد ان فقدت الرحلة في طلب الاسناد الى شاسع الاقطار
يطلبون الاجازة بالاستدعاء بالكتابة من الاساتذة البعيدة الديار واما الآن فقد
زال ذلك التفاخر في طلبه ونسي هذا التزاحم في نيل رتبته وتقاعدت عنه الهمم الغالية
فاخلدت الى ارض شهواتها عن طلب الدراية والرواية وذهب المسند عن الجلة ومن كانت
تزدهي بوجودهم الملة كان لم يكن بين الحجون الى الصفا انيس ولم يسمر بمكة سامر لكن
بحمد الله تعالى قد بقي من اثارهم بقايا وفي زوايا الزمان ممن تحمل عنهم خبايا وانا ارجو ان
اكون ان شاء الله ممن تبعهم بحق ووادهم بصدق لاني اخذته رواية واتقنته دراية
عن الائمة المسندين ممن يضيق المقام عن استيعابهم وتجب الاقتصار على مسانيدهم
اشهر مشاهيرهم شيخنا شيخ الاسلام زكريا الانصاري الشافعي ثم شيخنا الزيني عبد الحق
السنباطي ثم شيخ مشايخنا بالاجازة الخاصة وشيخنا بالاجازة العامة لانه اجاز
لمن ادرك حياته واني ولدت قبل وفاته بنحو ثلث سنين فكنت ممن شمله اجازته وا
عنايته حافظ عصره باتفاق اهل مصره الجلال السيوطي ومن مؤلفاته شرح
المشكوة نحو الربع وشرح المنهاج للامام النووي مجلدين ضخمين وشرحين على الارشاد للمقري
كبير وهو مسمى بالامداد وصغير وهو المسمى فتح الجواد وشرح الهمزية البوصيرية
وشرح الاربعين النووية والصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والضلال والزندقة
وكف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع والزواجر عن اقتراف الكبائر ونصيحة الملوك
وشرح مختصر الفقيه عبد الله بافضل الحاج المسمى بالمنهج القويم في مسائل التعليم
والاحكام في قواطع الاسلام وشرح العباب المسمى بالايعاب وتحذير الثقات عن اكل الكفتة
والقات وشرح قطعة صالحة من الفية ابن مالك وشرح مختصر ابي الحسن البكري
في الفقه وشرح مختصر الروض الاخير لم يتم وحاشية غير تامة على شرح المنهاج
وحاشية على العباب وفي اختصار الايضاح والارشاد والروض الاخير لم يتم ومناقب

ابي حنيفة

ابي حنيفة ومؤلف في الاصلين والتصوف ومنظومة في اصول الدين وشرح عين العلم
في التصوف لم يتم والهيتمي نسبته الى محلة ابي الهيتم من اقليم الغربية بمصر والسعدي
نسبة الى بني سعد باقليم الشرقية من اقليم مصر ايضا ومسكنه المشتهر لكن
انتقل الى محلة ابي الهيتم في الغربية واما شهرته بابن حجر فقيل ان احد اجداده كان
ملازما للصمت لا يتكلم الا عن ضرورة او حاجة فشبهوه بحجر ملقى لا ينطق فقالوا
حجر ثم اشتهر بذلك وقد اشتهر بهذا اللقب ايضا شيخ الاسلام ابن حجر العسقلاني
وكاد صاحب الترجمة يشبهه في فنه الذي اشتهر به وهو الحديث مع ما منحه الله به
من الزيادة عليه في علم الفقه الذي لم يشتهر به الحافظ العسقلاني بهذا الاشتهار
كيف وهو سميه فاشبهه اسماً ووصفاً وزاد في نسبته الى جوار الحرم الشريف
شرفاً وقد كنت نثرت فيه قديماً مشيراً الى هذا الاسم الشريف فقلت ابن حجر
في البشر كالياقوت في الحجر يشاركها في الاسم ويفارقها في الوسم وللشيخ العلامة
عبد العزيز بن علي الزمزمي المكي فيه اشعار منها منك المعارف فاضت عذبة ولكن
عذباً زلالاً فاض من حجر * ولصاحبنا الفقيه احمد بن الفقيه الصالح محمد باجواد
وقد قيل من حجر اصم تفجرت * للخلق بالنص الجلي انهاره * وتفجرت يا معشر العلماء من
حجر العلوم فجرها ذخاره * اكرم به قطباً محيطاً بالعلا * ودائرة حقاً عليه مداره *
وعبد الله بن جار الله الشهير بالشرقاوي در تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه که نسخه آن در خزانه کتب حرم
مدینه منوره موجود است وازان نحیف تراجم جدیده نقل نموده گفته العلامة المحقق الناسك
الخاشع الزاهد الشيخ شهاب الدين بن حجر نزيل مكة المشرفة تاخذ رضي الله عنه
العلوم عن جماعة من مشايخ الاسلام بمصر واجازوه بالافتاء والتدريس
فدرس وافتى بالجامع الازهر والحجاز وانتفع به خلائق كثيرة وصنف مصنفات
كتباً نافعة محررة في الفقه والاصول وكمال الدين بن فخر الدين جهرمی در براهین قاطعه

ترجمه ابن حجر مکی از طبقات شرقاوی

ترجمہ صواعق محرقہ گفتہ بعد از سپاس و ستایش ملک علام و درود نامعدود بر سید انام
بر ذوی الافہام مخفی نیست کہ مکلف را بعد از تصدیق بوحدانیت آلہی و تصدیق نبوت
حضرت رسالت پناہی در تکمیل ایمان لابدست از علم بحقیت امامت و خلافت خلفای اربعہ
رضی اللہ عنہم اجمعین و فضائل و کمالات ایشان و ما یتعلق بہا از ابطال سخنان مخالفین بدیب
حق و غیر ذلک چنانچہ علما در کتب اصول و کلام بیان این معانی کردہ اند اما کتابی علیحدہ
درین مطلب کہ مشتمل بر جمیع مسائل این مطلب بودہ باشد تصنیف نشدہ بود تا در سنہ
خمسین و تسعمائة در مکہ معظمہ زادہا اللہ شرفا و تعظیما افضل الفضلاء المتاخرین واکمل
العلماء المتبحرین قدوة ارباب التقی و اسوة المشایخ والنقباء الحبر الذکی حافظ احادیث
نبوی شیخ الملة والدین احمد الشہیر بابن الحجر الہیتمی المکی ادرکہ اللہ بلطفہ الجلی کتاب صواعق
محرقہ فی الرد علی الرفضة والمبتدعة تصنیف فرمود الخ و حاجی محمد بلخی خلیفہ سید علی
ہمدانی در شرح شمائل ترمذی گفتہ اما بعد بر ضمائر ارباب فہام زکیہ و اصحاب عقول صافیہ
پوشیدہ نماند کہ حضرت شیخ الاسلام والمسلمین قدوة العلماء والمحدثین والمفسرین زبدة
الفقہاء والمتکلمین وحید عصرہ فرید دہرہ شیخ الحرمین الشریفین شیخی و استادی الشیخ
شہاب الدین احمد المشہور بالشیخ ابن حجر رہ در شرح شمائل النبی صلی اللہ علیہ وسلم نوشتہ کہ
قال ائمتنا یکفر من قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اسود او غیر قرشی الخ و سید محمد
بن عبد الرسول برزنجی در نواقض الروافض گفتہ قال العلامة ابن حجر فی الصواعق
المحرقة ان الذی اجمع علیہ اہل السنة والجماعة انہ یجب علی کل احد
تزکیة جمیع الصحابة باثبات العدالة لہم الخ و احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیرة المال
در شرح شعر سہ ہذا الذی قررہ الاجلة؛ والمقتضی ولازم الادلة گفتہ و ذلک
ان اجلة العلماء لما صح لہم الادلة بہذہ الخصوصیات لاہل البیت الشریف
قرروا ذلک و حرروہ مثل السید علی السمہودی امام السنة فی جواہرہ

والحافظ

والحافظ الطبری الشافعی فی ذخائرہ والحجة الزرندی الشافعی فی معالمہ و شیخ الاسلام
ابن حجر الشافعی فی صواعقہ و جلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمة فی مناقب
السیدة فاطمة و احیاء المیت فی ذکر اہل البیت و السمطین فی السبطین و اسنی المطالب
فی فضائل علی بن ابی طالب و من المفردات عدد کثیر لو اطلع علی شیء منہا الخ و نیز عجیلی
در ذخیرة المآل نقلا عن شرف الدین محمد بن المرتضی ابن حجر مکی را با بن اوصاف جمیلہ ستودہ
شیخ شیخنا بل شیخ مشایخ الاسلام خاتمة المحققین شہاب الملة احمد بن محمد
بن حجر الہیتمی الشافعی و علاوہ برین ہمہ ابن حجر از شیوخ مشایخ شیخ حسن عجیمی از مشایخ
سبعہ کہ والد ماجد مخاطب بسبب اتصال سند خود بایشان در رسالہ ارشاد بکمال ابتہاج و استبشار
ظاہر نمودہ حمد خداوند متعال برای اتصال بجا آوردہ و تاج الدین بن احمد دہان در کفایة المتطلع
کہ در ان مرویات شیخ حسن عجیمی جمع نمودہ میگوید کتاب الجامع الصحیح للامام الحافظ الحجة
ابی الحجاج مسلم بن حجاج القشیری النیسابوری رحمہ اللہ تعالی یرویہ باسانیدہا منہا
ما اخبر بہ عن مفتی مکة و رئیسہا السید محمد صادق بن احمد بادشاہ قراءة
لبعضہ و اجازة لباقیہ عن العلامة محمد بن عبد العزیز الزمزمی اجازة عن الشیخ
عبد العزیز بن محمد والشیخ العارف ابی الحسن محمد بن محمد البکری و العلامة احمد بن
حجر الہیتمی المکی الخ و نیز در ان گفتہ کتاب شرح الشمائل للعلامة شہاب الدین احمد بن
حجر الہیتمی المکی رحمہ اللہ تعالی اخبر بہ عن الشیخ عبد الباقی الدمشقی الحنبلی عن الشیخ
احمد البقاعی ح و اخبر بہ عن العلامة الشیخ ابراہیم المیمونی و حافظ وقتہ الشیخ
محمد بن علاء الدین البابلی عن الشیخ احمد السنہوری ح و اخبر بہ عن مفتی
الشافعیة بمکة عن الشیخ المعمر عبد العزیز بن العلامة محمد بن عبد العزیز الزمزمی
کلہم عن مصنفہ جد الاخیر لامہ العلامة شہاب الدین احمد بن محمد بن حجر المکی
فذکرہ و نیز در ان گفتہ شرح العباب و فتح الجواد و غیرہما للعلامة شہاب الدین احمد

من محمد بن حجر الهیتمی المکی الانصاری خبرہما بما تقدم فی سند التحفة قال واخبرنا
عن الشیخ عبد الباقی الدمشقی الحنبلی اجازة عن الشیخ احمد البقاعی عن مولفهما العلامة
شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر المکی واخبر به العلامة ابن حجر المکی عن الرحلة جار الله
بن فهد عن الحافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی واخبر به الشمس الرملی
عن والده العلامة شهاب الدین احمد بن احمد الرملی قال هو وجار الله بن فهد اخبرنا
العلامة القاضی تقی الدین ابو بکر بن عبد الله بن قاضی عجلون قال هو والبرهان ابو شریف
والحافظ جلال الدین السیوطی اخبرنا به مولفه العلامة جلال الدین ابو عبد الله
محمد بن احمد بن محمد المحلی الانصاری فذکره ونیز وران گفته شرح الهمزیة للعلامة احمد
بن حجر المکی رحمه الله تعالی اخبرنا به عن المعمر فقیه الحرم عبد العزیز بن محمد الزمزمی
عن مولفه جد ابیه العلامة احمد بن محمد بن حجر المکی فذکره وسالم بن عبد الله
صـ ۱۳/۲۸ بن سالم البصری را ابداً و بمعرفة الاسانید در ذکر مشایخ والد خود گفته ومنهم العلامة
الشیخ عبد الله بن الشیخ سعید باقشیر المکی فاجاز الوالد حفظه الله تعالی بجمیع
مرویاته ومسموعاته عن مشایخ اجلهم علامة الزمان السند عمر بن السید
عبد الرحیم بن الحسین البصری المکی الشافعی عن العلامة المتقن شمس الدین محمد بن
احمد بن حمزة الانصاری الرملی بسنده المعروف واجازه السید عمر المذکور ایضاً عن
الشیخ العلامة محمد بن عبد الله الطبری الحسینی الشافعی عن خاتمة المحققین
شهاب الدین احمد بن حجر الانصاری المکی عن الشیخ الرملی واخذ الشیخ ابن حجر المذکور
عن القاضی ذکریا الانصاری وهو اخذ عن جماعة من الاساتذة اجلهم علی الاطلاق
خاتمة الحفاظ الشیخ ابن حجر العسقلانی ومحمد بن علی بن منصور الشنوانی در رسالة
فیما علا من الاسانید الشنوانیة گفته مصنفات العلامة الثقة خاتمة المحققین
الشهاب احمد بن حجر الهیتمی بالمثناة فوق ثم المکی نسبة الی قریة من قری مصر

مناحیته الغربیة منها التحفة شرح المنهاج وشرح الارشاد وشرح المسائل والهمزیة والاربعین
النوویة وغیر ذلک اروبها بسندنا الی الشیخ عبد الله البصری عن العلامة الشیخ منصور
الطوخی عن الشیخ سلطان المزاحی عن شیخ الاسلام نور الدین الزیادی عن الشهاب احمد
بن حجر الهیتمی وعبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن الکردی الدمشقی در ثبت خود گفته مولفات
خاتمة المحققین الشهاب احمد بن حجر المکی ارویها عن الوالد عن الشهاب احمد المنینی
عن الشهاب احمد النخلی عن المنور علی بن الجمال عن السید عمر بن عبد الرحیم البصری
عن بدیع الدین البرنبادی عن مؤلفها بخاطب در رسالة اصول حدیث گفته واحسن
اتفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان معرفا تاشیخ زین الدین ذکریا
انصاری و هو انه اخذ عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی وهو عن الشیخ احمد القشاشی
وهو عن الشیخ احمد الشناوی وهو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی وایضا عن
الشیخ محمد بن ابی الحسن البکری ایضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی وایضاً عن الشیخ عبد الرحمن
ابن عبد القادر بن فهد وهولاء کلهم من اجلة المشایخ العارفین بالله والشیخ
عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی وعن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی هما عن شیخ
والد الشیخ احمد شناوی
الاسلام زین الدین ذکریا الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والده العارف
بالله ابی الحسن البکری هو عن الشیخ زین الدین زکریا وکذا والد الشیخ محمد الرملی عن
والده وعن زین زکریا وایضا الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد عن عمه
جار الله بن فهد عن الشیخ جلال الدین السیوطی ونیز علمای کبار سنیه بافادات ابن حجر
مکی جابجا تمسک وتشبث مینمایند فاضل رشید در ایضاح میفرماید هر کسی که ادنی دربی
داشته باشد او را قسم بخدا داده بخدا متش عوض سکینم از کتب کلامیه اهلسنت صواعق محرقه را
که شیخ عبد الحق آزاد در کتاب تکمیل الایمان مشتمل بر تعصب گفته از باب ثامن تا جائیکه لفظ تم
الکتاب بحمرت مرقوم است مطالعه فرماید الخ وفاضل معاصر مولوی حیدر علی در ازالة الغین

خدا یا مگر مراد خطیب بلخی کور حضرت ابو حنیفہ و انتقاص او نبا شد بقرینہ آنکہ در تاریخ خود بسیاری از جلائل اوصاف او را یاد کردہ تا آنکہ جمعی از علما مناقب امام را ازین کتاب فرا گرفتہ اند بلکہ مقصود او از کلمات قادحین این معنی باشد کہ ائمہ مسلمین بالخصوص امام اعظم یا این ہمہ درجات رفیعہ از السنہ حساد و جہلہ نجات نیافتہ اند و ازینجاست کہ آن امور بیشتر از جہولین و اہل حسد نقل کردہ و پس ہیچگونہ خطرہ بمسلمانی باین کلمات سخیفہ متصور باشد فما ظنک بامام ائمۃ المسلمین چنانچہ از کتاب خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفۃ النعمان بصحت ظہور و این ہم ازین کتاب منجلی ست کہ حافظ شمس الدین ذہبی و حافظ ابو الفضل عسقلانی بتصریح افادہ کردہ اند کہ این کلمات قادحہ از جہت عداوت و حسد کہ اکثر کسی را جان نجات می باید برروی کار آمدہ و حاشا کہ ابو حنیفہ متصف باین باشد انتہی محصلہ وجہ شصت و ششم آنکہ شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک بن قاضی خان المتقی القادری الشاذلی المدینی الجشتی حدیث ولایت را بطرق متعددہ وارد کردہ چنانچہ در کنز العمال کہ مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن بعد ذکر جمع الجوامع سیوطی باین نہج نمودہ ثم ان الشیخ العلامۃ علاء الدین علی بن حسام الدین الہندی الشہیر بالمتقی المتوفی سنۃ رتب ہذا الکتاب الکبیر کما رتب الجامع الصغیر و سماہ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال ذکر فیہ انہ وقف علی کثیر مما دونہ الائمۃ من کتب الحدیث فلم یر فیہا اکثر جمعا منہ حیث جمع فیہ بین الاصول الستۃ و اجاد مع کثرۃ الجدوی و حسن الافادۃ و جعلہ قسمین لکن کان عادیا عن فوائد جلیلۃ منہا انہ لا یمکن کشف الحدیث الا اذا حفظ راس الحدیث ان کان قولیا و اسم راویہ ان کان فعلیا و من لا یکون کذلک یعسر علیہ ذلک فبوب اولا کتاب الجامع الصغیر و زوائدہ و سماہ منہج العمال فی سنن الاقوال ثم بوب بقیۃ قسم الاقوال و سماہ غایۃ العمال فی سنن الاقوال ثم بوب قسم الافعال من جمع الجوامع سماہ مستدرک

الاقوال

الاقوال ثم جمع الجمیع فی ترتیب کترتیب جامع الاصول و سماہ کنز العمال ثم انتخبہ و لخصہ فصار کتابا حافلا فی اربع مجلدات من کرر و ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منہ و ہو ولی کل مومن بعدی ت لہ عن عمران بن حصین نیز در آن آوردہ دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا منی و انا منہ و ہو ولی کل مومن بعدی حم عن عمران بن حصین نیز در آن آوردہ یا بریدۃ ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانہ یفعل ما یومر الذی یلی عن علی و فضائل عالیہ و مناقب سامیہ و مدائح جلیلہ و محامد جمیلہ و محاسن کثیرہ و مفاخر غزیرہ علی متقی بر متتبع مخفی نیست و ستسمع نبذۃ منہا فی مجلد حدیث الطیر انشاء اللہ تعالی فبان من عنایۃ ہذا العالم النحریر و العارف الکبیر المتقی الصالح بروایۃ الحدیث من طرق عدیدۃ مخرجۃ من مصنفات البارعین الموصوفین بمحاسن المدائح تعنت المبطل الجارح و تہور المکذب القادح و ظہر انہ رام بنفسہ فی الفحش الفضائح و تورط فی اوحش القبائح بعید مختوب فاضح عن اقتناء المرابح و اجتناء ثمرات المصالح محروم عن التوفیقات و المنائح غیر مبال وجہ شصت و ہفتم آنکہ شیخ بن عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام از ترمذی و حاکم نقل کردہ چنانچہ در کتاب العقد النبوی و السر المصطفوی گفتہ اخرج الترمذی و الحاکم عن عمران بن حصین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم قال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منہ و ہو ولی کل مومن بعدی فہذا شیخ بن عبد اللہ العیدروس یبدأ فی صدق کل قائل منحوس و یبین علی رغم العضے کل ضاغن منحوس و یعرک جنب کل معاند حرون شموس بانہ الحق البازغ کمشرقۃ الشموس حید عن الصواب المانوس فیظہر ان عقل المنکر المکذب موف مانوس و کذبہ

وخبطه معاین محسوس وفی تزویره وابطاله خدع الغرور هدسوس عجیب ثم ذکر شیخ
بن عبد الله العیدروس من اکابر متمرین اخاخم معتبرین واجله مشهورین واعاظم معروفین ست
وکمال علو قدر ونهایت سمو فخر او مرتبع ظاهر وعیان ست عبد القادر بن شیخ بن عبد الله
در نور سافر عن اخبار القرن العاشر میفرماید وفی لیلة السبت لخمس وعشرین خلت من
رمضان سنة تسعین توفی الشیخ الکبیر والعلم الشهیر القطب العارف بالله شیخ
بن عبد الله العیدروس باحمد اباد ودفن بها فی صحن داره وعلیه قبة عظیمة وکان
مولده سنة تسع عشرة وتسعمائة بتریم ومن احسن تواریخ وفاته تاریخ صاحبنا
الفقیه عبد الله بن احمد بن غلاح الحضرمی وقد نظمه فی بیتین فقال ه ارخت نقلة
سیدی شمس الشموس لعیدروس فانظر تجد تاریخه ه القطب هو شمس الشموس
ولفضلاء الافاق فیه جملة مستکثرة من المراثی ومن غرائب الاتفاق انه قبل
موته بنحو شهر کان امر بتحصیل رسالة فی مناقب النووی رحمه الله ثم امر بمقابلتها
وکان مؤلفها ذکر فیها جملة من المراثی التی قیلت فی الامام فقال ان
المراثی اذا قرئت لا بد ان یموت احد فاتفق ان مات بعد ذلک ورثی بمراثی
کثیرة حتی انی لم ار احدا رثی بهذا القدر منها سوی التی ذکرها فی تلک الرسالة
من مراثی الامام النووی وروی عن الشیخ الکبیر الولی شهاب الدین احمد بن الشیخ
عبد الرحمن انه کان یقول عادا اهل حضرموت یودون فیه نظرة ویحظی به
اهل بلد بعید من اهل المشرق وکانت مدة اقامته بالهند اثنتین وثلثین سنة
لانه دخلها سنة ثمان وخمسین وتسعمائة وکان شیخا کاسمه کما قال بعض الصلحاء
فی صفته ولقد صار بحمد الله شیخ زمانه باتفاق عاد فی وقته قد الهم الله اهله
حیث سموه شیخا قبل اوانه وقته وذلک لیتحقق کانه من متبوعه کما الهم الله
آل المصطفی صلی الله علیه وسلم لتسمیته محمدا قبل ان تجلی صفاته الحمیدة صلی الله

علیه وسلم وصار هذا الاسم الشریف یصدق فیه من اربع حیثیات احدها انه
اسمه وثانیها انه بلغ فی السن حد الشیوخة وثالثها انه شیخ اهل التصوف فی زمانه
ورابعها انه شیخ طلبة العلم فی العلوم الظاهرة فهو شیخ اسما ووصفا وعلی کل تقدیر
وبکل وجه وما احسن قول الاریب الفاضل عبد اللطیف الدبیر حیث یقول فیه
شیخ الی سبل الرشاد مسلک ÷ وطریقه فی العلم ما لا یجهل ÷ شیخ بحسن اداته وبیانه
لعظیم اشکال العویص یسهل ÷ شیخ تبحر فی العلوم فمن دانی ÷ بحرا یسوغ لوارده المنهل
شیخ علیه من المهابة رونق ÷ کالبدر لکن وجهه یتهلل ÷ شیخ له فی الطالبین مآمل ÷
صوفیة ان جیت عنها تسال ÷ شیخ تقدم فی السلوک لانه ÷ ان عد ارباب الکرام اول ÷
العیدروس الحبر قدوة عصره ÷ مر الشدائد مقصد مومل ÷ قطب الزمان وغوثه غیاثه
من ترجیه لا یضاع ویهمل ÷ ان العفیف ابو الشهاب المرتضی ÷ بحر الحقائق مرشد متفضل ÷
عذب الموارد من اتاه ادلوا من فیضه رد الغشاوة یغسل ÷ ما قیل هذا کامل فی ذاته
الا وقلت الشیخ عندی اکمل ÷ وروی عن الشیخ الکبیر والعلم الشهیر ابی بکر بن سالم
باعلوی انه کان یقول ما احد من آل باعلوی اولهم وآخرهم اعطی مثله
وروی مثل ذلک عن الولی العلامة عبد الله بن عبد الرحمن الشهیر بالنحوی
باعلوی وزاد والله ما هو الا آیة الیوم فهو عدیم النظیر ولما سمع کتاب
الفوز والبشری کان لا یمر بشیء الا ویقول کنت ادور الاشیاء من جهة المعتقدات
فما شفانی شیء مثله فیها الا من کتب الغزالی ولا الیافعی وحکی من مجاهداته
انه کان یعتمر غالبا فی رمضان اربع عمرات باللیل واربع عمرات بالنهار وناهیک
بها منقبة ما اجلها فقد ورد فی الصحیح ان عمرة فی رمضان کحجة وفی
روایة تقضی حجة او حجة مع النبی صلی الله علیه وسلم قال العلامة حمید تیسر
اربع باللیل واربع بالنهار من الکرامات الخارقة ولم ینقل مثله فیما اعلم

من الاسلاف السابقة وما احسن قول الشيخ المعطي بن حسن باكثير رحمه الله حيث يقول
في اثناء بعض قصائده فيه قد عشت في ام القرى دهراً على تحصيل علم ثم درس قرآن وعبادة
وزهادة في خلوة * مستتراً عن سائر الاخوان وقيام ليل مع صيام هواجر مستمسكاً
بالبيت والاركان وكتبت في الحجاج والعمار والـ * زوار والعباد صنوان مترددا
من مكة الغرا الى قبر النبي المصطفى العدناني * ما نلت يا ابن العيدروس ولاية *
مواهباً في رتبة السلطان الا بلطف عناية وعبادة * ومجاهدات في رضى الرحمن
ليس المعالي بالتماني يا فتى لولا المشقة شاهدي وكفاني * انت الولي ابن الولي ابن الولي
الى الرضا آباء الطاهر الاردان العيدروس ابوك والسقاف جدك والمقدم ثالث الرجلان
هذا المفاخر ان تعد مفاخراً * بالذات والاباء والاخوان ومن شيوخه شيخ الاسلام
الحافظ شهاب الدين بن حجر الهيتمي المكي والفقيه الصالح العلامة عبد الله بن احمد
باقشير الحضرمي وله من كل منهما اجازة في جماعة اخرين يكثر عددهم واجتمع بالعلامة
الربيع بزبيد واما مقرواته فكثيرة جداً ومن تصانيفه العقد النبوي والسر المصطفوي
والفوز والبشرى وشرحان على القصيدة المسماة تحفة المريد احدهما اكبر من الاخر اما
الكبير فالمسمى حقائق التوحيد واما الصغير فالمسمى سراج التوحيد وللولدان
كذلك احدهما اكبر من الاخر والمعراج ورسالة في العدل ورد اسمها الجزء اللطيف
ونفحات الحكم على لامية العجم وهو على لسان التصوف ولم يكمله وديوان شعر ومن
شعره هذه الوسيلة التي نظم فيها نسبه الى النبي صلى الله عليه وسلم وهي يا رب صلي
على محمد خاتم الرسل وفاطمة وامير المؤمنين علي * الى اخر ما ساق من اشعاره ثم قال ومناقبه
وكراماته ليس هذا محلها وقد افردها غير واحد من العلماء بالتصنيف كالشيخ
العلامة حميد بن عبد الله السندي في رسالة له والشيخ العلامة شهاب الدين احمد
بن علي الشكوي المكي في كتابه نزهة الاخوان والنفوس في مناقب شيخ بن عبد الله

العيدروس قد ذكرت كثيراً منها في مقدمة كتابي الفتوحات القدوسية في مناقب
الخرقة العيدروسية الى ان قال ولله در الشيخ عبد المعطي باكثير حيث يقول فيه من
قصيدة * ذاعت فضائله وشاع ثناؤه * في الخافقين جاوزت بغداد * وما احسن
قول الشيخ الفاضل عبد اللطيف الدبير حيث يقول فيه شيخ الانام مفيد كل محقق
بحر العلوم العارف الرباني ابن العفيف ابو الشهاب المجتبى * قطب الزمان العيدروس الثاني
شرف السيادة والزهادة والتقى * فخر الحماة الغر من عدنان هو كالسفينة من تولاه نجا
وسواه لم يأمن من الطوفان * وسيد محمد بن محمد بن علي الشيخاني القادري المدني در صراط سوي
في مناقب آل النبي گفته وفي العقد النبوي والسر المصطفوي للشيخ الامام والغوث الهمام
بحر الحقائق والمعارف السيد السند الفرد الامجد الشريف الحسيني المسمى بالشيخ بن عبد الله
العيدروس باعلوي ما نصه في الكتاب المذكور ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كل سبب
ونسب وحسب ينقطع يوم القيمة الا سببي ونسبي وحسبي الخ ونيز محمد امين بن فضل الله
صاحب نور سافر حائز فضل سافر وتجلي زاهر ومجد باهر وشرف ظاهر است محمد امين بن فضل الله
المحبي در خلاصة الاثر في اعيان القرن الحادي عشر گفته عبد القادر بن شيخ بن عبد الله
بن شيخ بن عبد الله العيدروس الملقب محيي الدين الشيخ الامام ابو بكر اليمني الحضرمي ثم
الهندي احد اكابر علماء الحضارمة ذكره الشلي في تاريخه وقال في ترجمته قد ترجم
نفسه هو في تاريخه النور السافر عن اخبار القرن العاشر فقال ولدت في عشية
يوم الخميس لعشرين خلت من شهر ربيع الاول سنة ثمان وسبعين وتسعمائة بمدينة
احمد اباد من بلاد الهند وكان الوالد رأى في المنام قبل ولادتي بنحو نصف شهر جماعة
من اولياء الله تعالى منهم الشيخ عبد القادر الكيلاني والشيخ ابو بكر العيدروس
وكان الشيخ عبد القادر يريد حاجة من الوالد فذلك هو الذي حمله على تسميتي بهذا
الاسم وكناني ايضاً ابا بكر ولقبني محيي الدين وتقرر عنده انه سيكون لي شأن

وكان قال ان يسلم له ولد بديار الهند فما عاش له ذكر غيرى وكان يحبنى جدًا وقال لى مرة
اذا وقع زمانك افعل ما شئت وحكى بعض الثقات قال جاء بعض الوزراء الكبار
الى الوالد يطلب منه الدعاء فى امر من الامور وكنت اذ ذاك صغيرًا جدًا وكنت جالسًا
بين يديه فقرأت فى الحال هذه الآية واخرى تحبونها نصر من الله وفتح قريب
فقال الشيخ يكفيكم هذا المقال هذا مثل الوحى ثم قال قضيت تلك الحاجة وكانت
امى ام ولد هندية وهبتها بعض النساء من بيت الملك المشهورة بالصدقات
لابى واعطتها جميع ما تحتاج اليه من اثاث واخدمتها جملة من الجوارى
وكانت تنظرها مثل ابنتها وتزورها فى الشهر مرات وكانت هى اذ ذاك بكرا ولم
تلد له من الاولاد غيرى وكانت من الصالحات وقرأت القرآن حتى ختمته على يد
بعض اولياء الله فى حياة الوالد ثم اشتغلت بالتحصيل وقرأت عدة متون
على جماعة من العلماء وتصديت لنشر العلم وشاركت فى كثير من الفنون
وتفرغت لتحصيل العلوم النافعة واعملت الهمة فى اقتناء الكتب المفيدة وسعيت
فى جلبها من اقطار البلاد مع ما صار الى من كتب الوالد فاجتمع عندى جملة
منها وبلغنى ان سيدى الشيخ عبد الله العيدروس قال من حصل كتاب احياء
علوم الدين وجعله فى اربعين جلدا ضمنت له على الله بالجنة فحصلته
كذلك بهذه النية ووفقت لاستماع الاحاديث واشتغال الاوقات بها
وطالعت كثيرا من الكتب ووقفت على اشياء غريبة مع تلقيها عن المشايخ
فلم تفتنى بحمد الله اشارة صوفية او مسئلة علمية او نكتة ادبية ولكنى مع ذلك
اظهر التجاهل فى ذلك لان الكلام على اشارات التصوف ومقامات الصوفية
لا ينبغى للشخص ان يتقدم عليها الا ان كان متحققا بها ومع ذلك فلا يجوز له ان
يخوض فيها مع غير اهلها لانها مبنية على المواجيد والاذواق لا يطلع على

حقيقتها

حقيقتها بالالسنة والاوراق ثم من الله على بما لا كان لى فى حساب حتى صارت
مصنفاتى فى الرفاق وقال بفضلى علماء الافاق ورزقت محبة ارباب القلوب من اولياء الله
تعالى وحظيت بدعواتهم الصالحة وعظمنى العلماء شرقا وغربا وخضع لى الرؤساء
طوعا وكرها وكاتبنى ملوك الاطراف ووفدوا الى بصلاتهم الجميلة ووصلت الى
المدائح من الافاق كمصر واقصى اليمن وغيرهما واخذ عنى غير واحد من الاعلام
ولبس خرقة التصوف جم غفير من الاعيان والفت جملة من الكتب المقبولة التى لم يسبق
الى مثلها ككتاب الفتوحات القدسية فى الخرقة العيدروسية وهو كتاب نفيس لم يؤلف
قبله اجمع منه وهو مجلد ضخم وقرظه جماعة من العلماء الاعلام حتى بلغت
تقاريظه كراريس ومن غريب الاتفاق ان تاريخه جاء مطابقا لموضوعه وهو لبس
خرقة وكتاب الحدائق الخضرة فى سيرة النبى عليه السلام واصحابه العشرة وهو اول
كتاب الفته وسنى اذ ذاك دون العشرين وكتاب اتحاف الحضرة العزيزة بعيون السيرة
الوجيزة وهو على نمط الحدائق الا انه اصغر وكتاب المنتخب المصطفى فى اخبار مولد
المصطفى وكتاب المنهاج الى معرفة المعراج وكتاب الانموذج اللطيف فى اهل بدر
الشريف وكتاب اسباب النجاة والنجاح فى اذكار المساء والصباح وكتاب الدر الثمين
فى بيان المهم من الدين وكتاب الحواشى الرشيقة على العروة الوثيقة وكتاب
منح البارى بختم البخارى وكتاب تعريف الاحياء بفضائل الاحياء وباعثه ان
سيدى الشيخ عبد الله العيدروس قال غفر الله لمن يكتب كلامى فى الغزالى
فرجوت ان يتناولنى دعاؤه واردت اسعاف والدى بتحقيق رجاه فانى
سمعته يقول لو ان اهل الزمان جمعت كلام الشيخ عبد الله فى الغزالى فى كتاب
واسميه الجوهر المتلالى فى كلام الشيخ عبد الله فى الغزالى وكتاب عقد اللآل
فى فضائل الآل وكتاب خدمة السادة بنى علوى باختصار العقد النبوى

وارجوان یوفقنی اللہ لاتمامه وکتاب بغیة المستفید بشرح تحفة المرید وهو
مختصر جدًّا وکتاب النفحة العنبریة فی شرح البیتین العدنیة وکتاب غایة القرب
فی شرح نهایة الطلب اعتنی به الناس کثیرًا وحصلوا منه نسخًا عدیدة وله دیوان
فیما علمت وشرح علی قصیدة الشیخ ابی بکر العیدروس صاحب عدن النبوة وکتاب
اتحاف اخوان الصفا بشرح تحفة الظرفا باسماء الخلفاء وکتاب صدق الوفاء بحق
الاخاء وکتاب النور السافر عن اخبار القرن العاشر وتقریظ علی شرح قصیدة البوصیری
التی عارض بها بانت سعاد لشیخنا شیخ الاسلام عبد الملک بن عبد السلام دعسین
الاموی الیمنی الشافعی واخر علی رسالة صاحبنا الشیخ العلامة احمد بن محمد بن
علی البکری فی تنزیه الامام مالک عن تلک المقالة الشنیعة التی نسبها الیه من
لاخلاق له واجازة للفقیه الصالح احمد بن الفقیه محمد باجابر ودیوان شعر
اسمه الروض الاریض والفیض المستفیض انتهی کلامه فی حق نفسه قال الشلی
ومن مؤلفاته التی لم یذکرها الزهر الباسم من روض الاستاذ حاتم وهو شرح
رسالة من السید حاتم الیه وهو مطول نحو مجلدین وکتاب قرة العین فی مناقب الولی
عمر بن محمد باحسین قال فی الزهر الباسم شیخنا وامامنا فی هذا الشان شیخ الاسلام
العالم الربانی المربی شیخ بن عبد الله العیدروس فانه ربانی بنظره وغذانی بسره
وصدرنی فی مکانه وشیخنا الثانی الشیخ الذی هو الاخ وابن العم الانسان الکامل
والجزء الذی هو للکل شامل ابو الارواح وشیخ الاشباح حاتم بن احمد الاهدل
وهو الذی اسرع باسرارنا حتی لحقت وفتق السنتنا حتی نطقت وشیخنا الثالث
قطب الوجود وامام اهل الشهود وشمس الشموس الشیخ عبد الله بن شیخ العیدروس
صنوی والدی فانه حکمنی والبسنی الخرقة ونصبنی شیخا وذکر صورة اجازته
له وتحکیمه وشیخنا الرابع درویش حسین الکشمیری وشیخنا الخامس موسی بن

جعفر الکشمیری وذکر ترجمة هذین واجازة الثانی له وشیخنا السادس ولی الکبیر
القدوة الشهیر محمد بن الشیخ حسن چشتی لم یزل فی احمد آباد مستمرا علی نفع العباد
الی ان انتقل الی رحمة الله تعالی وکانت وفاته فی سنة ثمان وثلثین والف عن [illegible]
وعمره ستون سنة وقبره بها مشهور معروف یزار ویتبرک به حیف صد حیف
انکه عباس الشهیر بمیرزا مخدوم بن معین الدین این حدیث شریف را با آن همه تعصب و تصلب
در منقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ترمذی نقل کرده چنانچه در نواقض
در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام اند فرع ثانی از فصل اول از فصول ثلثه کتاب میگوید
عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل
علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله
علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا
برسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا
علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال الم تر الی علی بن ابی
طالب فعل کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال
مثل ما قال فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما ثم قام الرابع فقال مثل ما
قالوا فاقبل الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه
فقال ما تریدون من علی ثلثا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن اخرجه
الترمذی فیا للعجب کل العجب هذا صاحب النواقض المخدوع لاجلة متکلمیهم القروم
وصلاد مشایخهم المبعدین عن حقائق المنطوق والمفهوم مع ما علیه من الاغراق
البالغ والتعصب المشوم والایضاع فی مسالک العسف المذموم والایجاف
فی مهامه الحیف الملوم یثبت فی کتابه هذا الحدیث الشریف ناقلا عن الترمذی

صاحب الصحیح فیظهر کونه معتمداً معتبراً صحیحاً علی رغم الخصوم والکابلی مع کونه منتهباً
لمطالب کثیرة من صاحب النواقض لم یحتفل باثباته هذا الحدیث الصحیح المنقذ من
المهالك والمداحض بل جرح فیه مجازفةً وعدّه اثماً وخالفه ابهاراً واعلاناً فاذا
کان هذا حال الکابلی الاخذ منه بلا توسیط فماذا اشکو من المخاطب المنتحل
نقالات المنتحل مع زیادة التخمیس والتخلیط المؤثر لاقصی الازورار عن انتهاج المنهج
الوسیط الکمیش الازهار فی اخمال الحق وتعمیة الصدق بقلب نشیط والممعن فی تشییع
الزاهق وتنفیق الزائف بلسان سلیط و چنانچه نهایت اعتماد و اعتبار و صحت این حدیث از نقل
کردن میرزا مخدوم آن را از ترمذی در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر ست همچنان صحت آن
از عنوان این فرع که در آن این حدیث شریف را ذکر نموده واضح و لائح ست حیث قال فی صدر
النواقض ثم اعلم انه رتب علی مقدمة وفصول ثلثة وکشف مقالة وخاتمة
وذیل فی اکمال المقدمة فی تحقیق الایمان الاسلام وان الایمان بالطاغوت یقوله
الامامیة لا یصح الفصل الاول وفیه فرعان الاول فی الآیات النازلة فی
فضل الاصحاب وفضل بعض اصنافهم عموماً واهل البیت
منهم لانهم من اجلة الاصحاب جامعون بین شرف القرابة والصحبة وهو
مذیل بتحقیق رشیق الثانی فی الروایات الصحیحة الدالة علی فضل المذکورین فکل
ما ورد فی فضل شخص واحد فهو ذکر فی هذا الفصل الا ما ورد فی فضل الحسنین فانه
ذکر فی الفصل الثانی لانهما من غایة الاتحاد بمنزلة شخص واحد ولئلا یکون
بین فضل ابیهما وانهما افضل کثیراً الخ و میرزا مخدوم از اکابر متعصبین و اجلۀ متکلمین و اعاظم
متعنتین سنیه است و سید محمد عبد الرسول برزنجی او را بمدح و تبجیل تمام یاد کرده چنانچه
در نواقض گفته و بعد فیقول العبد المذنب الملول الراجی عفو ربه محمد بن
عبد الرسول الشریف الحسینی الموسوی البرزنجی ثم المدنی

کان الله له فی باله وحقق آماله وحسّن ماله وختم بالصالحات اعماله انی قد کنت
جمعت فیما مضی من هفوات الرافضة نبذة ثم کنت لخصتها بامر بسالة مولانا السید
العلامة القاضی بالحرمین المحترمین معین الدین اشرف الشهیر بمیرزا مخدوم
الحسینی الحسنی حفید السید السند المحقق العلامة نور الدین علی الجرجانی شارح المواقف
وغیرها صاحب المؤلفات العدیدة والتحقیقات المفیدة رحمه الله تعالی ورحم
اسلافه فانهم کلهم بیت العلم وعز السنة وکهف الجماعة سماها النواقض علی
الروافض والنواقض بالقاف ازین عبارت ظاهرست که میرزا مخدوم صاحب مؤلفات عدیده
وتحقیقات مفیده است و او از اهل بیت علم و عز سنت و کهف جماعت است و برزنجی او را بلفظ مولانا
یاد میکند و اعتماد بر رساله او وارد و کتاب نواقض از کتب معروفه مشتهره و اسفار معتمده معتبره است
مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته نواقض علی الروافض للشریف
میرزا مخدوم بن میر عبد الباقی من ذریة السید الشریف الجرجانی المتوفی فی
حدود سنة ۹۹۵ خمس وتسعین وتسعمائة بمکة المشرفة ذکر فیه تزییف مذهب
الروافض وتقبیحه و حسام الدین سهارنپوری در مرافض کتاب نواقض را از کتب معتبره
شمرده بان تمسک و تشبث نموده و فاضل رشید تلمیذ مخاطب در حیدر در ایضاح استناد
بکلام صاحب نواقض نموده کمال اعتبار و اعتماد مصنفش و مصنف و اضح فرموده و فاضل
معاصر حیدر علی هم در ازالة الغین حواله بکتاب نواقض مینماید و مؤلف آن را مثل کابلی
اسوه و مقتدای خود در عدم مراعات ادب حضرت ائمه هدی علیهم الالف التحیة والثنا
قرار میدهد و محتجب نماند که محمد بن عبد الرسول برزنجی مادح مرزا مخدوم از معاریف علمای
جلیل الشان و مشاهیر فضلای اعیان ست ابو الفضل سید محمد خلیل بن سید علی مرادی در
سلك الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر که سابقاً نسخه قلمیه آن در حرم مدینه منوره دیدم و درین ایام
بنسخه مطبوعه آن بمصر دست رسیدم گفته محمد البرزنجی بن عبد الرسول بن عبد السید

بن عبد الرسول بن قلندر بن عبد السید المتصل النسب بسیدنا الحسن بن علی
بن ابی طالب رضی الله عنه الشافعی البرزنجی الاصل والمولد المحقق المدقق النحریر
الاوحد الهمام ولد بشهرزور لیلة الجمعة ثانی عشر ربیع الاول سنة اربعین والف
ونشأ بها وقرأ القرآن وجوّده علی والده وبه تخرج فی بقیة العلوم وقرأ فی بلاده
علی جماعة منهم الملا محمد شریف الکورانی ولازم خاتمة المحققین ابراهیم بن حسن
الکورانی وانتفع بصحبته وسلک طریق القوم علی ید الصفی احمد القشاشی ودخل
همدان وبغداد ودمشق وقسطنطنیة ومصر واخذ عمن بها من العلماء فاخذ بماردین
عن احمد السلاجی وبحلب عن ابی الوفاء العرضی ومحمد الکواکبی وبدمشق عن عبد الباقی
الحنبلی وعبد القادر الصفوری وببغداد عن الشیخ صدیق وبمصر عن محمد البابلی
وعلی الشبراملسی وسلطان المزاحی ومحمد العنانی واحمد العجمی وبالحرمین عن الواردین
الیهما کالشیخ اسحق بن جعمان الزبیدی وعلی الربیعی وعلی العقیبی التغری وعیسی الجعفری
وعبد الملک السجلماسی وغیرهم ثم توطن المدینة الشریفة وتصدر للتدریس
وصار من سراة رؤسائها والف تصانیف عجیبة منها انهار السلسبیل فی شرح
تفسیر البیضاوی والاشاعة فی اشراط الساعة والنواقض للروافض وشرحا علی الفیة
المصطلح والعافیة شرح الشافیة لم یکمل وخالص التلخیص مختصر تلخیص المفتاح
ومرقاة الصعود فی تفسیر اوائل العقود والصاوی علی صبح فاتحة البیضاوی ورسالة
فی الجهر بالبسملة فی الصلوة وکانت له قوة اقتدار علی الاجوبة عن المسائل المشکلة
فی اسرع وقت واعذب لفظ واسهله واوجزه واکمله وبالجملة فقد کان من
افراد العالم علما وعملا وکانت وفاته فی غرة محرم سنة ثلاث ومائة
والف ودفن بالمدینة رحمه الله تعالی وکتاب نواقض برزنجی کتابیست مستند
اکابر اعاظم ومعول علیه اجلهٔ افاخم بودن آن از تصانیف عجیبه وتالیف غریبه

ازافاده مراد ی ظاهر وباهر ست ومصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون بعد ذکر نواقض
می فرماید واختصره السید محمد بن عبد الرسول البرزنجی الکردی نزیل طیبة المتوفی
سنة ثلاث ومائة والف وفاضل معاصر حیدر علی در ازالة الغین بعبارات این کتاب
تمسک می نماید وبنهایت افتخار وتبشار افادات برزنجی وارد نموده تخجیل واسکات اهل حق یکن
میخواهد وجه شصت ونهم آنکه ابراهیم بن عبد الله صنابی یمنی شافعی حدیث ولایت را
بطرق متعدده از اساطین محدثین نقل کرده چنانچه در کتاب اسنی المطالب فی فضل
امیر المومنین علی بن ابی طالب ابن کتاب الاکتفا فی فضل الاربعة الخلفا گفته الباب العاشر
فیما جاء من الاخبار انه ولی کل مومن بعد النبی صلی الله علیه وسلم وقول النبی
صلی الله من کنت مولاه فعلی مولاه وانه لا یجوز الصراط الا من کان معه
براءة بولایة علی مع فضائل متفرقة خصه الله تعالی بها رضی الله تعالی عنه
عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة
واستعمل علیها علیا فمضی علی السریة فاصاب جاریة من السبی فانکروا علیه
وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم قالوا اذا لقینا رسول الله
صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفر
بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم وسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما
قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة
فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال
مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام
الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف
فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلاثا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن
بعدی اخرجه الترمذی وابن حبان فی صحیحه واخرجه الامام احمد فی مسنده

وقال فيه فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على الرابع وقد تغير وجهه
فقال دعوا عليا على مني وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي ونيز در اكتفا مذكورست
وعنه رضي الله عنه في رواية اخرى ان خالد بن الوليد قال اغتنمها يا بريدة فاخبر
(اى عن بريدة الخصيب ۱۲)
النبي صلى الله عليه وسلم ما صنع فقدمت ودخلت المسجد ورسول الله صلى الله
عليه وسلم في منزله واناس من اصحابه على بابه فقالوا ما الخبر يا بريدة فقلت
خير افتح الله على المسلمين فقالوا ما اقدمك فقلت جارية اخذها علي من
الخمس فجئت لاخبر النبي صلى الله عليه وسلم قالوا فاخبر النبي صلى الله عليه وسلم
فانه سيسقط من عينه ورسول الله صلى الله عليه وسلم يسمع الكلام فخرج مغضبا
فقال ما بال اقوام ينتقصون عليا من ابغض عليا فقد ابغضني ومن فارق عليا
فقد فارقني ان عليا مني وانا منه خلق من طينتي وخلقت من طينة ابراهيم وانا
افضل من ابراهيم ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم يا بريدة اما علمت
ان لعلي اكثر من الجارية التي اخذ وانه وليكم بعدي اخرجه ابن جرير في تهذيب
الآثار وابن اسبوع الاندلسي في الشفاء ونيز در ان گفته وعنه رضي الله عنه قال قال
(اى بريدة الخصيب ۱۲)
رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بريدة ان عليا وليكم بعدي فاحب عليا فانه
يفعل ما يومر به اخرجه الديلمي في مسند الفردوس ونيز در ان گفته وعن عمران
بن حصين رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان عليا مني
وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي اخرجه ابو داود الطيالسي في مسنده والحسن
بن سفيان في فوائده وابو نعيم في فضائل الصحابة وعنه رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوا عليا ثلثا ان عليا مني وانا منه وهو ولي
كل مومن بعدي اخرجه الامام احمد في مسنده ونيز در ان گفته عن ابن عباس رضي الله
عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لبريدة ان عليا وليكم بعدي

فاحب عليا فانه يفعل ما يومر به اخرجه الحاكم في المستدرك والضياء في المختارة
ونيز در اكتفا مذكورست وعن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم علي مني وانا من علي وعلي ولي كل مومن بعدي وحبه ايمان وبغضه
نفاق والنظر اليه رافة اخرجه الديلمي في مسند الفردوس وفي تزييد احتفال
الوصابي صاحب الاكتفا بذكر هذا الحديث من طرق عديدة ناضية لجلباب
الخفاء اكتفاء لمن صاب تحقيق الصواب وشفاء للعلة وروآء للغلة لمن
ذيل الماء من السراب وفيه تجريع السم الناقع للمبطلين النصاب وتقريع فظيع
للمدعين الا وشاب فلا محيد لهم الا الاصطلاء بنار الانضجار والاكتئاب
والهيمان في بحار العلز والتباب والله الموفق المسدد في كل باب وابراهيم بن عبد الله
وصابي از اكابر ثقات واجله اثبات واعاظم حارسين مفاخر واغاخم جامعين مآثر ست آنفا
شنيدي كه حسب افاده عجيلي در ذخيرة المآل او از اجله علماست وفاضل معاصر مولوي حسن زمان
او را بوصف شيخ محدث ياد فرموده چنانچه در قول مستحسن گفته في الرياض النضرة في فضائل
العشرة لحافظ الحجاز شيخ الحرم احمد بن عبد الله المحب الطبري وفي الاكتفاء في فضل
الاربعة الخلفاء للشيخ المحدث ابراهيم بن عبد الله الوصابي الشافعي عن الحسن
وابن سيرين معا قالا سمعنا عليا الخ وبايد دانست كه كتاب الاكتفاء وصابي نهايت
مشهور و معروفست و بكمال اعتماد واعتبار موصوف واز عبارت ماضيه ذخيرة المآل عجيلي دريافتي
كه اسنى المطالب كه كتابيست از كتب اربعه كتاب الاكتفاء ماخوذ از جملهء آن كتب ست كه مصنفين آن
اجله علما اند و ايشان بسبب تصريح او بخصوصيات مذكوره در ان كتاب يعني ذخيرة المآل
براي اهلبيت عليهم السلام تقرير و تحرير آن كرده اند ونيز عجيلي در ذخيرة المآل بشرح لكن وجدت
حجرا وصدأ املا الفضا بينت منها ما توهم گفته اشارة الى ان وارد ات محاسنهم
كالحجر والمدر التي ملأت الفضا والحمد لله رب العالمين فبينت من ذلك ما تسمع

لم صابقی اکثر ولذلک لا یوجد کتاب من کتب الحدیث الا وهو مشحون بذکرهم عن غیره اما منفردا
واما مجموعا واما الکتب المفردة فی فضائلهم فهی کثیرة جدا منها السمطین فی فضائل
السبطین ومنها اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب ومنها الثغور الباسمة فی فضائل
السیدة فاطمة واحیاء المیت فی ذکر اهل البیت له ایضا وذخائر العقبی فی فضائل
ذوی القربی للطبری مع غیر ذلک مما لا مطمع فی حصره الخ وعلمای کبار وائمه عالی مقدار
بروایات کتاب الاکتفا احتجاج مینمایند وبنقل و اثبات اخبار آن نهایت اعتبار شرط مینمایند
احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیرة المآل گفته قال صاحب الاکتفا فی تاریخ الاربعة الخلفا
عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن الحسین رضی الله عنهم قال ماتت فاطمة
بین المغرب والعشاء الخ و محمد محبوب عالم در تفسیر خود که معروفست بتفسیر شاهی بمدح وثنای آن کلام
مخاطب قمقام و تلمیذ فرید او رشید والا مقام در کمال وضوح و ظهورست جابجا از کتاب الاکتفا
روایات نقل میکند اقصای فخامت مرتبت آن قرار دادی انصاف می نهد کما ستطلع علیه فی
مجلد حدیث التشبیه و علاوه برین همه از صدر کتاب الاکتفا معتبر و معتمد و مشهور و مستند
بودن اخبار و آثار آن در نهایت ظهورست چه که هرگاه بعض اخوان صفا از اهل صدق و وفا
از مصنف سوال کردند که جمع نماید برای او تالیفی از احادیث نبویه و آثاری که از ثقات
اثبات مرویست در فضل صحابه خاصه خلفا اربعه مع فضل محبین شان و ذم مبغضین
ایشان تا واضح شود که محبت شان و اقتفاء آثار ایشان از ازکای قرب و افضل اعمال است
و مقتدی بایشان بهدایت از پروردگار خود و مبغض شان در غمرات ضلال پس باین
امر برای قلوب مومنین شفا حاصل شود و باعث هم و حزن و غیظ و اسف فجار جاحدین
فضل صحابه و حاسدین اهل سنت و جماعت معاندین نص کتاب و سنت گردد جواب داد او را مصنف
باعتذار و اعتراف بعجز و تقصیر در حالیکه مصرح بود بعدم اقتدار و هرگاه او اعتذار او را
قبول نکرد مصنف از خدا استخاره نمود بعد استخاره دید که اجابت او واجبست پس اجابت کرده

ص ۱۲۲ / ۱۸۸

اورا بسوی سوال او وقتی که دید عزم او و اقبال او پس جمع کرد این کتاب را در شرف جناب و عظم
قدر و علو مراتب شان و تدوین نمود فضائل شان را از کتب عدیده بر وجه اختصار و حذف سند
تا بر ناظرین آن سهل باشد و پیش آید بر طالب آن چیزیکه قصد میکند آنرا و نسبت کرده هر حدیث را
بکتاب مخرج منه و تنبیه نموده بر مولف آن برای تخلص از عهده آن تا رغبت در نقل و اتباع او اهل تقوی
از اهل علم و فضل رغبت کرده در ثواب از خدای مالک وهاب و ستقف علی اصل ذلک الصدق
الشامح بلطائف مضامینه کل صدق فیما بعد ان شاء الله تعالی وجه هفتادم آنکه
احمد بن محمد بن احمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث ولایت را در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
وارد کرده چنانچه در تبر مذاب فی ترتیب الاصحاب گفته روی الامام احمد فی المسند عن بریدة وفی
کتاب فضائل علی و رواه اکثر المحدثین ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث خالد بن
ولید فی سریة وبعث علیا فی سریة اخری وکلاهما الی الیمن وقال ان اجتمعتما فعلی علی
الناس وان افترقتما فکل واحد منکما علی جنده فاجتمعا واغارا وسبیا نساء
واخذا اموالا وقتلا ناسا واخذ علی جاریة فاختصها لنفسه فقال خالد لاربعة
من المسلمین منهم بریدة الاسلمی اسبقوا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذکروا له
کذا واذکروا له کذا لامور عددها علی علی فسبقوا الیه فجاء واحد من جانبه فقال
ان علیا فعل کذا فاعرض عنه فجاء الآخر من الجانب الآخر فقال ان علیا فعل کذا
فاعرض عنه فجاء بریدة الاسلمی فقال یا رسول الله ان علیا فعل کذا واخذ جاریة
لنفسه فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی احمر وجهه فقال دعوا لی علیا
یکررها ان علیا منی وانا من علی وان حظه من الخمس اکثر مما اخذ وهو ولی
کل مومن بعدی فلله الحمد والمنة که افاده فاضل شافعی صافی قلوب متعصبین معاندین جاحد
ماحی نافی وانکار و ابطال هر مکابر خیر مصافی را و رافع دنائی برای مرض تشکیک و تمریض هر متعصب
ظاهر و خافی شافی و برای اظهار حق و صواب ارباب الباب کافی و برای تبکیت و اسکات و تخجیل

مخاطب متحذلق نبیل وافی چه از آن واضح ست که این حدیث شریف را امام احمد در مسند و مناقب
جناب امیر المومنین علیه السلام روایت فرموده و اکثر محدثین شرف روایت آن احراز ساخته
قلوب نصاب را بسنان تحاسر گداخته لوای نصرت حق و ازهاق باطل افراشته اند وجه هفتاد و یکم
آنکه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی شیخ اجازه مخاطب مقتدای اصحاب سقیفه
سازی حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام مکرر وارد نموده چنانچه
در اربعین فضائل آنحضرت گفته الحدیث الثالث عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله
صلی الله علیه و سلم سریة وامر علیهم علیا فصنع علی شیئا انکروه فتعاقد اربعة
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم لیخبرنه به وکانوا اذا قدموا من سفر
بدؤا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ونظروا الیه ثم ینصرفون
الی حالهم قال فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقام احد من الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاقبل
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعرف الغضب من وجهه فقال ما تریدون
من علی علی منی وانا منه وعلی ولی کل مومن بعدی ونیز جمال الدین در اربعین بعد
ذکر حدیث غدیر بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که در آن اشعار حسان هم مذکورست گفته
ورواه ابو سعید الخدری فیه الاستشهاد بالشعر المذکور وفیه من التاریخ
وزیادة البیان ما لم یرو عن غیره فقال لما نزل النبی صلی الله علیه و سلم بغدیر خم
یوم الخمیس الثامن عشر من ذی الحجة دعا الناس الی علی فاخذ بضبعیه ورفعهما حتی
نظر الناس الی بیاض ابط رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال الله اکبر الحمد لله
علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی من بعدی من کنت
مولاه فعلی مولاه الحدیث فهذا جمال الدین شیخ اجازة المخاطب الفطین قد
اظهر الحق الحقیق بالاذعان والیقین حیث روی حدیث الولایة بالتکرار فی الاربعین

مبتغیا

مبتغیا للتقرب الی رب العالمین وشفاعة سید المرسلین والتوسل الی الائمة الطاهرین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین فلا ادری ایجتری اتباع المخاطب علی
تکذیب شیخه وعماده ومقتداه وسناده انها کان فی الصفاقة کالجلاعة او
یخرجونه من اهل السنة والجماعة واصحاب الفضل والبراعة وائمة النقد
وجهرة الصناعة ومستتر نماند که اعتماد واعتبار وجلالت مرتبت وسمو منزلت
احادیث اربعین از صدر آن نهایت لائح ومستبین ست چنانچه گفته وبعد فیقول العبد الفقیر
الی الله الغنی عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدین المحدث الحسینی احسن الله
احواله وحقق بجوده العمیم آماله هذه اربعون حدیثا فی مناقب امیر المومنین وامام
المتقین ویعسوب المسلمین الی ان قال وان کانت مناقبه کثیرة وفضائله غزیرة بحیث لا تعد
ولا تحصی ولا تحد ولم تستقصی کما ورد عن ابن عباس مرفوعا لو ان الریاض اقلام والبحر مداد
والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب وروی ان رجلا قال
لابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب علی بن ابی طالب انی لاحسبها ثلثة الاف قال
او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب لکنی اقتصرت منها علی اربعین حدیثا روما
للاختصار ومراعاة لما اشتهر من سید الابرار وسند الاخیار محمد المصطفی الرسول
المختار صلی الله علیه و سلم ما ترادف اللیل والنهار وتعاقب
العشی والابکار انه قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر دینها
بعثه الله تعالی فقیها عالما وفی روایة بعثه الله تعالی یوم القیمة فی زمرة الفقهاء
والعلماء وفی روایة کتب فی زمرة العلماء وحشر فی زمرة الشهداء وفی روایة وکنت له
یوم القیمة شافعا وشهیدا وفی روایة قیل له ادخل من ای ابواب الجنة شئت
جمعتها من الکتب المعتبرة علی طریقة اهل البیت علیهم السلام الخ ومحاسن شامخه
ومفاخر باذخه ومعالی ناصعه ومآثر بارعه ومکارم جلیله ومناقب جمیله جمال الدین محدث

سابقا در مجلد حدیث غدیر مبین شده باز در مجلد حدیث تشبیه خواهی شنید فکن لذلک
من المتربصین وجه هفتاد و دوم آنکه علی بن سلطان محمد الهروی المعروف بالقاری حدیث
ولایت را بطرق عدیده در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده چنانچه در مرقاة
شرح مشکوة در فضائل آنحضرت گفته فالریاض عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله
صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیها علیا قال فمضی علی السریة فاصاب جاریة
فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا
رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی فقال عمران وکان المسلمون
اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم وسلموا علیه ثم انصرفوا
الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام
احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام
الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض
عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلاثا ان علیا منی وانا منه
وهو ولی کل مؤمن بعدی اخرجه الترمذی وقال حسن غریب واخرجه احمد وفیه قال
فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علی
علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی وله طریق آخر عن بریدة واصله
فی صحیح البخاری فالحمد لله المنان حیث وضح وبان من افادة ابن سلطان ان الحدیث
الشریف مما رواه الائمة الاعیان ونقله الجهابذة الذین هم من الثقة والاعیان
بمکان وهم الحذاق السباق وائمة هذا الشان فرمی الحدیث بالکذب والبهتان
نهایة المجازفة والعدوان واقصی الشحناء والطغیان وافحش المعاندة والشنآن
ومنتهی الخبث والوجیف فی مداحی الصغار والهوان ومخالفة صریحة الدین والایمان

ومجانبة

ومجانبة فضیحة للتثبت والایقان ومحایدة قبیحة للدین العریکة والتحلی بالاذعان
ونقول بما لم ینزل الله به من سلطان ومخفی نماند که تعصب وتحامل وتشدد وتعنت
وتنطع وتعمق وتهوک قاری حاری از خوف باری بمثابه رسیده که برای تبریه عمر بن سعد
منحوس چندان ابضاع وایغال در خبط منکوس بکار برده که ذکر تجویز اجتهاد که موجب اجر
جزیل وثواب جمیل است ولو کان واحدا برای آن منبع کفر وعناد وینبوع شقاوت ولداد ومعدن
خسار والحاد ومنبت ومغرس ظلم وجور وجفا بر اهل بیت امجاد صلوات الله وسلامه
علیهم الی یوم التناد در قتال ریحانه رسول وفلذه کبد بتول که این قتال سبب تام قتل
وشهادت آن امام انام وقتل دیگر اقارب کرام که اساطین وسادات اسلام بودند گردیده
نموده واصلا حیا وشرم ومبالات وآزرم از خدا ورسول ونفس رسول وصدیقه کبری
وحسن مجتبی وسائر ائمه هدی وجمیع اهل اسلام شیعة کانوا او متسمین بالسنیة السنیة
ببارگاه عالی خود راه نداده شرح کتاب احادیث نبویه را باین خرافت سراسر آفت وجسارت
سراپا خسارت که کاشف از کمال اسلام وایمان او وما دحین ومسلمین ومعتقدین او ست آلوده
طریق کشف اسرار وهتک استار وابدای عوار این جماعه کبار کما ینبغی پیموده وبیش اوضح شد که حیا
وشرم وآزرم وانصاف وایمان وایقان واسلام مخاطب تمقام ودیگر مکذبین عالی مقام
از قاری حامی ابن سعد ناری بمراتب بالاتر وافزونتر که حدیث ولایت را که قاری با این همه
جسارت ثابت میکند مخاطب وامثال او تکذیب بر ملا می نمایند وقصب سبق در ترجیح
ارواح نواصب لئام میربایند بلکه ایشان را هم درین باب شرمنده وخجل مینمایند ما اعلی کعب
در مرقاة شرح مشکوة در فصل ثانی از باب بکاء علی المیت از کتاب الجنائز گفته قال ابن معین
فی عمر بن سعد کیف یکون من قتل الحسین ثقة انتهی اقول رحمه الله من انصف
والعجب ممن تخرج حدیثه فی کتبهم مع علمهم بحاله ثم کلام میرک وفیه انه قد
یقال انه لم یباشر قتله ولعل حضوره مع العسکر کان بالرای والاجتهاد

وبتما حسن حاله وطاب ماله ومن الذی سلم من صدور معصیة عنه وظهور
زلة منه فلو فتح الباب اشکل الامر علی ذوی الالباب انتهی ازین عبارت ظاهر ست
که ابن معین نفی ثقت از عمر بن سعد بسبب قتل امام حسین علیه السلام نموده و بیرک تعجب از
کسانیکه اخراج حدیث او می کنند با وصف علم بحال او سر داده در حقیقت ابواب صنوف قدح
وجرح وطعن بر ملام بر اعلام سنیه کشاده لکن قاری بعد نقل ابن حجر کلام متانت نظام
حرکت مذبوحی آغاز نهاده یعنی برای اظهار کمال اسلام و ایمان و جلا و صفا و حسن اعتقاد
وصلاح و رشاد و طیب طینت و سریرت و صفا و ذکاء بصیرت خود در مقام حمایت و رعایت
و کفایت و شفاعت سر سپیخ وارسی و مجاهرت و مظاهرت و معاذرت و مساعدت و معاونت
و انجاد و امداد و مساعفت قاتل سید الشهداء و قاتل دیگر اقارب عترت آنحضرت بر آمده تخدیع
همج رعاع و ازلال اشیاع و اتباع آن علامه مطاع بحیله رذیله نفی مباشرت قتل خواسته
و ریاست عسکر شقاوت پیکر را بحضور سراسر قصور تعبیر کرده سبب تخفیف شناعت و فظاعت
که منجر بلحوق کمال وقاحت و صفاقت ست پنداشته و باختراع تجویز رای اجتهاد در قتال
پیکار نور عین رسول مختار و جگر گوشه حیدر کرار و ثمره فؤاد صدیقه کبری و والد تسعة
من الائمة الاطهار صلوات الله وسلامه علیهم ما اختلف اللیل والنهار بر سر سنیه که
مدعی ولای اهلبیت علیهم السلام اند طامه طما و رزیه فقما و داهیه عظمی و قیامت کبری
بر پا ساخته مکامن بواطن و مصب مواطن این حضرات را بوجه بلیغ مکشوف و بغض و عداوت و
خزی و خسارت این جماعه عالی تبار را بطریق تحقیق مجلو و معروف ساخته و اهل حق را از
تجشم مؤنت بتعیین حقائق انحراف و اعتساف و غرائب جزاف و سفساف این حضرات بالانصاف
وا رهانیده بیکبار مقاد تمام مذهب ملمع و مزوق و مشرب مکدر و مرنق این حضرات بحار لک سیاه
همه ابر فرو برده سیلاب فنا باساس طرق مسوله و سبل مذلله ایشان دوانیده و عجب آنست که
با وصف ذکر تجویز رای اجتهاد قاتل سید الشهداء الامجاد صلوات الله وسلامه علیه و علی آبائه

وابنائه الاف التحیة الی یوم التناد که این عین اثبات کمال حذق و مهارت و نهایت دین و دیانت
واستحقاق اجر و کرامت برای آن قاتل سراپا شقاوت مزبله کفر و خسارت ست باز قاری را اضطراب
و خفقان و وحشت و رجفان رو داده در صدد دیگر تسویل و تلمیع بتقفیه و تسجیع بعد ابراز الحاد
شنیع و کفر فظیع بر آمده یعنی کلمه و ربتما حسن حاله وطاب ماله بر زبان آورده و ظاهر ست که
اگر محض تجویز حسن حال و طیب مآل بلا دلیل قابل تعویل با وصف ثبوت کمال کفر و ضلال و الحاد
و ازلال و اقصای خسارت و حیازت انواع خزی و عداوت سبب حیله خلاص از اعضال و مایه
نجات و سبب فرار از اشکال میتواند شد در حق جمیع کفار و اشرار حتی ابلیس الملعون فی کلام
القهار الجبار و سائر المردة الفجار و حامیان شان این کلمه ناهنجار بر زبان میتوانند آورد و سد باب
اسکات و افحام شان بهیچ طور نتوان کرد و باید دانست که قاری را با وصف این تعصب فضیح که نموذج
آن شنیدی نیز بان عبارت فاحشه او که بر رسائل صحیحه که در اثبات نجات و ایمان و اسلام آبای
سرور انبیای کرام که بپاس اسلام و حمیت دین اعلام تصنیف کرده که دواهی آن خانه نهاده کمال
ایمان و اسلام خود قرار دهی ارباب انصاف نهاده اکابر اساطین سنیه بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه
می ستایند محمد بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن
محمد سلطان الهروی المعروف بالقاری الحنفی نزیل مکة واحد صدور العلم فرد
عصره الباهر السمت فی التحقیق و تنقیح العبارات و شهرته کافیة عن الاطراء
فی وصفه ولد بهراة و رحل الی مکة و تدیرها و اخذ بها عن الاستاذ ابی الحسن
البکری و السید زکریا الحسینی و الشهاب احمد بن حجر الهیتمی و الشیخ احمد المصری
تلمیذ القاضی زکریا و الشیخ عبد الله السندی و العلامة قطب الدین المکی و غیرهم
و اشتهر ذکره و طار صیته و الف التالیف الکثیرة اللطیفة التادیة المحتویة
علی الفوائد الجلیلة منها شرحه علی المشکوة فی مجلدات و هو اکبرها و اجلها
و شرح الشفاء و شرح الشمائل و شرح النخبة و شرح الشاطبیة و شرح الجزریة

ص ۸۵ جلد ثالث

وبخص من القاموس مواد وسمّاه الناموس وله الاثمار الجنية في اسماء الحنفية
وشرح ثلاثيات البخاري ونزهة الخاطر الفاتر في ترجمة الشيخ عبد القادر لكنه
امتحن بالاعتراض على الائمة لاسيما الشافعي واصحابه رحمهم الله تعالى واعترض
على الامام مالك في ارسال اليدين في الصلوة والّف في ذلك رسالة جوابا لرد جميع
ما قاله ورد عليه اعتراضاته واعجب من ذلك ما نقله عنه السيد محمد بن
عبد الرسول البرزنجي الحسيني في كتابه سداد الدين في اثبات النجاة في الدرجات للوالدين
انه شرح الفقه الاكبر المنسوب الى الامام ابي حنيفة رحمه الله تعالى وتعدى فيه طوره
في الاساءة في حق الوالدين ثم انه ما كفاه ذلك حتى الّف فيه رسالة وقال في شرح
الشفاء متبجحا ومفتخرا بذلك اني الّفت في كفرهما رسالة فليته اذ لم يراع حق رسول الله
صلى الله عليه وسلم حيث اذاه بذلك كان استحيا من ذكر ذلك في شرح الشفاء الموضوع
لبيان شرف المصطفى صلى الله عليه وسلم وقد عاب الناس على صاحب الشفاء ذكر فيه
عدم فرضية الصلوة عليه صلى الله عليه وسلم في الصلوة وادعاء تفرد الشافعي
بذلك بان هذه المسئلة ليست من موضوع كتابه وقد قيض الله تعالى الامام
عبد القادر الطبري للرد على القاري فالّف رسالة اغلظ فيها في الرد عليه وبالجملة
فقد صدر منه امثال ذلك وكان غنيا عن ان تصدر منه ولولاها لاشتهرت
مؤلفاته بحيث ملأت الدنيا لكثرة فائدتها وحسن انسجامها وكانت وفاته بمكة
في شوال سنة اربع عشرة والف ودفن بالمعلاة ولما بلغ خبر وفاته علماء مصر صلوا
عليه بجامع الازهر صلوة الغيبة في مجمع حافل يجمع اربعة آلاف نسمة فاكثر
وجه هفتاد و سوم آنکه عبد الرؤف بن تاج العارفين بن علي المناوي الشافعي حديث ولايت را
در كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق كه اسم شريف آن از جلالت و عظمت مرو پاقش مخبرست
وارد كرده و نيز علو مرتبت و سمو منزلت آن از صدر ظاهرست حيث قال فيه وبعد

فيقول

فيقول العبد الفقير القائم على قدم التقصير عبد الرؤف المناوي هذا كتاب عجاب
من تأمله دخلت عليه المسرة من كل باب جمعت فيه زهاء عشرة الاف حديث في عشرة
كراريس كل كراس الف حديث في كل ورقة مائة حديث اقرا بالعرض على العادة وفي
نصف العرض بالطول من اعلى الى اسفل ومن اسفل الى اعلى كل نصف سطر مستقل
بنفسه ورتبته على حروف المعجم ليسهل تناوله على العرب والعجم مع شغل القلب باحزان
يتضاءل دونها الشوامخ ومصائب تطيش في مقابلتها الشم الرواسخ رماني الزمان
بسهامه واصابني الدهر بحسامه وحسامه والحمد لله ذي الجلال على كل حال من الاحوال
وسميته كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق والمأمول من ساداتنا مشايخ العصر
وجهابذة الدهر ان يسمح احدهم بتحشية عليه متنا واسنادا ليكون تبصرة لهذا العاجز
ولمن تبصر وتذكرة لمن اراد ان يتذكر وبعد ذكر حديث اليوم انتقصت العرب صلاة العجم
كه آخر احاديث كتاب است گفته وبهذا الحديث المستطاب تم زبد هذا الكتاب فدونك
مؤلفا كانه فصوص ياقوتية او عقود زبرجدية او قلائد زمردية او سبائك
نضارا ومصابيح توقد من مشكاة الانوار من شجرة مباركة زيتونية لا شرقية
ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار فهو الخليق بقول القائل في هذا المضمار
كتاب في سرائره سرور ❊ مناجيه من الاحزان ناج ❊ فكم معنى بديع تحت لفظ ❊ هناك
تزاوجا التزاوج دولج ❊ كراح في زجاج او كروح ❊ سرت في جسم معتدل المزاج ❊ والله
المسئول ان ينفع به مؤلفه ومن عليه من ثقة ولا يؤاخذه بما قصر وجنى واقترف
وان يعفو عما فرط فيه من الزلل وان يدخل مؤلفه الجنة بفضله فانه لن يدخلها
بعمله لو كان فكيف ولا عمل وكان الفراغ من تسويد هذا الكتاب الميمون في الدر المصون
في ذي الحجة ختام عام ست وعشرين والف على يد مصنفه افقر الورى خويدم
الفقراء محمد عبد الرؤف المناوي نور الله حين اليه يأوي ضريحه بلطف سماوي

وغفر ذنوبه وستر عیوبه آمین وصلی الله علی سید الانبیاء وخلاصة الاصفیاء محمد الصادق الامین وعلی آله وصحبه الطیبین الطاهرین وجعلنا فی حضرته من المقربین وسلام علی عباده الذین اصطفی والحمد لله رب العالمین هرگاه این را شنیدی پس بدانکه در همین کنوز الحقائق گفته یا بریدة ان علیا ولیکم من بعدی ای اخرجه الدیلمی فی الفردوس ونیز در کنوز الحقائق گفته یا علی انت ولی کل مؤمن من بعدی طیا ای اخرجه الطیالسی انتهی نقلا عن نسخة من کنوز الحقائق بخط العرب فالحمد لله الموفق المسدد لادراک الحقائق حیث ثبت من صنیع صاحب کنوز الحقائق حیف کل مکذب مائق وبان میل کل مشاحن للحق مفارق وانهتک ستر کل خائن مادق ووضح ان الحدیث الشریف من احادیث خیر الخلائق وانه کنز من کنوز الحقائق حقیق بالمدائح والمحامد التی نعتها المناوی لنفائق الکاشف للدقائق فالله الحافظ الصائن من الاقتحام فی المداحض والمزالق وعبد الرؤف عالم نهایت مشهور ومعروف وبفضائل جلیله جلیه موصوف ومحامد جمیله سنیه دراری حالیات قطوف بدر کمال وفضل او بالاتر از انسام بوصمت محاق وخسوف است محمد امین بن فضل الله بن محب الله بن محمد الحموی الدمشقی که مناقب ومآثر ومحاسن ومفاخر او را سلک الدرر ظاهر وباهر است در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر کما سمعت فی مجلد حدیث الغدیر گفته عبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین الملقب زین الدین الحدادی ثم المناوی القاهری الشافعی وقد تقدم ذکر تتمة نسبه فی ترجمة ابنه زین العابدین وهو الامام الکبیر الحجة الثبت القدوة صاحب التصانیف السائرة واجل اهل عصره من غیر ارتیاب وکان اماما فاضلا زاهدا عابدا قانتا لله خاشعا له کثیر النفع وکان متقربا بحسن العمل مثابرا علی التسبیح والاذکار صابرا صادقا وکان یقتصر یومه ولیلته علی اکلة واحدة من الطعام وقد جمع من العلوم والمعارف علی اختلاف انواعها وتباین اقسامها ما لم یجتمع فی احد ممن عاصره نشا فی حجر والده وحفظ القرآن قبل

ذلک قال خرج الناس فی غزاة تبوک قال فقال علی اخرج معک فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا فبکی فقال له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی قال وسد ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فان مولاه علی قال واخبرنا الله عز وجل انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم هل حدثنا انه سخط بعد ذلک ومخفی نماند که قسم اول از ابواب مقصد نزل الابرار موضوع است برای ذکر احادیثی که علمای اعلام سنیه در صحت آن اختلاف نکرده اند چنانچه در اول نزل الابرار گفته ونشرع الان بالمقصد والاستعانة من الصمد الاحد المقصد فی مناقب آل العباء وهو مشتمل علی اربعة ابواب وکل باب منها ینقسم الی قسمین فالقسم الاول فی الاحادیث التی لم یختلف فی صحتها العلماء الاعلام والقسم الثانی فیما اختلفوا فیه پس صحت حدیث ولایت بحمد الله وحسن توفیقه بلا اختلاف اهل سنت وانصاف بکمال وضوح ظهور تام گردید ولله الحمد علی ذلک وجه هشتاد وچهارم آنکه میرزا محمد در تحفة المحبین گفته دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی حم عن عمران بن حصین وجه هشتاد وپنجم آنکه نیز در تحفة المحبین گفته ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی ت وحسنه ن عن عمران بن حصین ومخفی نماند که میرزا محمد بن معتمد خان از افاخم معتمدین جلیل الشان واعاظم مستندین اعیان واجله محققین ارکان واکابر مشاهیر سنیان است فاضل رشید تصریح کرده بآنکه او از عظمای اهل سنت است وکتاب او را مثل کتب دیگر ائمه واساطین خود بافتخار وابتهاج واستبشار بمقابله اهل حق در دلائل اثبات ولای سنیه باهل بیت علیهم السلام ذکر نموده جا بجا بافادات او تمسک وتشبث فرموده کما شرح فی مجلد حدیث الغدیر ومولوی حیدر علی با آنهمه غلو وتعصب نام میرزا محمد بدخشی را در ازالة الغین در جمله

الصدق والصواب فی ذلک اما لا اندراس محبة آل بیت النبی صلی الله علیه وسلم من قلوب الصالحین من اهل السنة والعیاذ بالله من تلک الفتنة او النقص فی الایمان وتردد فی الیقین او لشیٔ فاحش کلو ظاهر فی امر الدین الدلیل علی ذلک انی سمعت من جماعة لا یعبأ الله بها انهم یسبون الاشراف القاطنین بمکة المشرفة والمدینة المنورة من بنی الحسن والحسین فاجبتها بقول القائل ولکل کلب عوی لقمه حجرا لاصبح الصخر مثقالا بدینار ثم نودی فی سری فی الروضة بین القبر الشریف والمنبر بالانتصار لاهل البیت فشرعت عند ذلک فی کتاب اذکر فیه مناقب اهل البیت علی ما اتفق علیه اهل السنة والجماعة علی وجه الاختصار واذکر فیه ان شاء الله تعالی من خرج کل واحد من ائمة اهل البیت من کان معاصرا لهم من احبابهم واعدائهم کما تری ذلک ان شاء الله قریبا وسمیته الصراط السوی فی مناقب آل النبی ولقد جاد من قال ادبها الا فیه شعرا حسنا ❊ هذا کتاب نفیس قد حوی دررا ❊ فی مدح آل رسول الله الشرف ❊ انعم به من کتاب تحفة برزت ❊ ما مثلها فی خبایا الدهر من تحف ❊ غص به غائص اغرق فی وسط العقد ❊ واستخرج الجوهر المکنون من صدف ❊ تنزل منه العنا والهم سائرة ❊ وفیه تهلک صرالما غیر مختلف ❊ فهو الصراط السوی فاز لاسم شیخه تالیف محمود تالی منهج السلف ❊ القادری طریقا فی مسالکه ❊ الشافعی اتباعا للعهود فیه وهر گاه این عبارت سراپا جزالت کاشف از بعض اسرار عظمت و جلالت این کتاب سراسر متانت شنیدی پس بدانکه در همین صراط سوی می فرماید اخرج احمد عن عمرو بن شاس الاسلمی رضی الله عنه وهو من اصحاب الحدیبیة قال خرجت مع علی رضی الله عنه الی الیمن فجفانی فی سفری حتی وجدت فی نفسی علیه فلما قدمت اظهرت شکایته فی المسجد حتی بلغ ذلک النبی صلی الله علیه وسلم فدخلت المسجد ذات غداة ورسول الله صلی الله علیه وسلم فی ناس من اصحابه فلما رانی احد لی عینیه

علمای سنیه که لاحق بیان اند ذکر کرده و کتاب مفتاح النجا را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نموده و کتب دیگر که ذکرش کرده و تصریح صریح باعتبار آن نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی بر دعوی خود شمرده خود صاحب بجواب سائلی که از دوران تخصیص لقب مرتضی بجناب امیر المومنین علیه السلام سوال کرده میفرماید در احادیث صحیحه کنیت ایشان با بو تراب و ابو الریحانتین و تلقیب ایشان بذو القرنین و یعسوب الدین و صدیق و فاروق و سابق و یعسوب الامة و یعسوب قریش و بیضة البلد و امین و شریف و یا مهتدی و ذی الاذن الواعی مروی و ثابت است و میرزا محمد بن معتمد خان حارثی مورخ مشهور این یعنی بلی در رسائل فضائل خلفا و فضائل اهلبیت که این هر دو رساله از عمده تصانیف او میند تلقیب ایشان بمرتضی نیز ذکر نموده اما این وقت فقیر را یاد نیست که بکدام حدیث درین باب تمسک کرده از حدیث انس بن مالک در قصه تزویج حضرت سیدة النساء خطبه حضرت ابا بکر الصدیق و حضرت عمر فاروق ایشان را بالفظ مفهوم می شود که مرتضی و مختار بودن حضرت امیر درین امر یعنی در تزویج حضرت سیدة النساء رضی الله تعالی عنها از ان ثابت می شود انتهی نقلا عن مجموع فتاوی المخاطب للوجود ع مولوی عبد الحی بن المولوی عبد الحلیم السهالی الکهنوی وجه هشتاد و ششم آنکه محمد صدر عالم حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر کرده در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج احمد عن عبد الله بن بریدة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقع فی علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی وجه هشتاد و هفتم آنکه نیز صدر عالم در معارج العلی گفته اخرج الدیلمی عن بریدة قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یومر واخرج ابن ابی شیبة عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی و ولی کل مومن بعدی واخرج احمد عنه ان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

یقول حتی دار الی النظر حتی اذا جلست قال یا عمرو والله لقد اذیتنی قلت اعوذ بالله ان اوذیک یا رسول الله فقال بلی من اذی علیا فقد اذانی و فی لفظ اخرجه ابن عبد البر من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی و من اذی علیا فقد اذانی و فی روایة ان بریدة تکلم فی علی بما لا یحب رسول الله و ذلک انه اخذ جاریة من الخمس فبلغ ذلک الی النبی صلی الله علیه و سلم فخرج رسول الله مغضبا فقال ما بال اقوام ینتقصون علیا من یبغض علیا فقد بغضنی و من فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی و انا منه خلق من طینتی و خلقت من طینة ابراهیم و انا افضل من ابراهیم ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم ثم قال یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذ و انه ولیکم بعدی و فی روایة محمود القادری الشیخانی لهذا الحدیث الشریف عن احمد بن حنبل الامام فی هذا الکتاب الممدوح بمحامد باهرة علی لسان مصنفه القمقام دلیل واضح علی اعتماده و اعتباره و براءته من الکذب والسقم و تنصله عن اتهام الاغتنام فتکذیب المخاطب ایاه خلاف ما صرح به الحذاق الماهرون تقول فظیع فاحش و انا علی ذهاب به لقادرون و محمود بن محمد شیخانی از شیوخ مشهورین و علمای معروفین ست نهایت فخامت مرتبت و سمو منزلت او از اشعار بلاغت شعار بعض معاصرین قادری که آنفا در ضمن صدر صراط سوی مذکور شد واضح و ظاهر ست فاضل رشید بروایت او احتجاج و استدلال نموده چنانچه در کتاب غرة الراشدین بمقام اثبات ادعای فدای ابوحنیفه جان خود را بر اہلبیت علیهم السلام گفته و سید محمود قادری قدس سره در کتاب جبال الذکر فرموده قیل ان رجلا اتی اباحنیفة رحمة الله علیه وقال انه توفی و اوصی بثلث ماله لامام المسلمین الی من ادفع فقال له ابوحنیفة امرک بهذا السوال ابوجعفر الدوانقی و کان یبغض اباحنیفة کبغض جماعة من اشقیاء بلادنا للامام الشافعی رح فحلف السائل لکن بانه ما امرنی بهذا السوال فقال ابوحنیفة رح ادفع الثلث الی

جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل و اخبر ابا جعفر الدوانقی بذلک فقال ابوجعفر بهذا عرفت ابا حنیفة منذ قدیم انه یری الحق لغیرنا ثم دعا بابی حنیفة و سقاه السم فی الطعام فخبر ابو حنیفة ذلک فقام لیخرج فقال له ابوجعفر الی این یا ابا حنیفة فقال الی این تامرنی فامره بالجلوس الی ان عمل السم فیه فخرج و مات شهیدا فی الطریق انتهی و درین و امثال این روایت مناقب امام اعظم که بالا مذکور شده حنفی بعضی گفته اند که در حادثه محمد و ابراهیم چون امام فتوی نوشت و به بیعت و اعانت ایشان فرمود منصور بران مطلع شد الخ اختلافی نیست چرا که سوال متعدد بود چنانکه از عبارت مذکوره روایت برنا هر ست پس جایز ست که جواب امام اول یعنی فتوای او در نصرة ال بطرف محمد و ابراهیم باعث تغیر منصور بر آنجناب و طلب ایشان از کوفه ببغداد باعث حبس شده باشد و جواب دوم یعنی فتوای او در دفع ثلث بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و قائل شدن بامامت آنجناب باعث قتل شده باشد وجه هفتاد و پنجم آنکه احمد بن الفضل بن محمد باکثیر حدیث ولایت را در وسیلة المال فی مناقب الآل از احمد بن حنبل روایت کرده و اولا عبارت وسیلة المال که از آن نهایت جلالت و عظمت و مدح و ثنای کتاب مذکور و اعتماد و اعتبار احادیث مذکوره در آن ثابت شود باید شنید قال فیه فرأیت ان اجمع فی تالیف هذا مع درر الفوائد الثمینة و غرر الاحادیث الصحیحة و الحسنة مما هو مختص بالعترة النبویة و البضعة الفاطمیة و اذکر بلفظ الاجمال ثم ما ورد من مناقب اهل الکساء الاربعة نخبة الآل و اصرح فیه باسمائهم ثم ما ورد لکل واحد منهم بصریح اسمه الشریف فجمعت فی کتابی هذا زبدة ما دونوه و عمدة ما صححوه من ذلک و اتقنوه و صار قوته و مولفاتهم و قفوه فیه مقتصرا علی ما یودی المطلوب و یوصل الیه باحسن نمط و اسلوب سالکا فی ذلک طریق السداد و مقتصرا فیه علی ما به یحصل المراد تارکا للتطویل الممل سالما من نقص الاختصار المخل فجاء بحمد الله تعالی من احسن تالیف فی هذا الشان و اتقن

مصنّف سلك فيه طريق الاتقان جمع مع سهولة تناوله البدايع
حسن البيان وحوى مع تناسب مسائله وتناسق وسائله عديمة الموارد للظمآن و
تتبّعت فيه غالب ما صحّ نقله من الاحاديث ويعمل بمثله في الفضائل ويحتجّ به
في القديم والحديث وتركت ما اشتدّ ضعفه منها ولم نجد له شاهدا يقويه وجانبت
عما تكلّم في سنده وقد عدّه الحفّاظ من الموضوع الذي يجب ان نتّقيه واتيت
بالمشهور في كتب التواريخ عند نقل القصص والاخبار وربّما دعت الحاجة الى
الاشارة لبعض الوقائع رومًا لطريق الاختصار واكتفيت بالحوالة على الكتب
المؤلّفة لذلك الفنّ فانّها تغني عن التطويل بذكره في كتابنا القصد الايجاد مهما
امكن فدونك مولفا يجب قدر سطوره بخالص الابريز ومصنّفا يتعيّن ان يقابل
بالتكبير والتعزيز ويحق له ان يجرّ ذيل فخره على فوق كل مولّف سواه ويسمو
على مصنف بما جمع فيه وحواه اذ هو سفينة بجواهر نعوت اهل البيت قد شحنت
وفي بحار فضائلهم الجمّة عامت وعلى جودي شمائلهم استوت واستوطنت
يضوع من ارجائها نشر مناقبهم العاطر ويلوح في شمائلها بدر كواكبهم الزاهر
تتبعت فيه من الاحاديث ما يشرح صدر المؤمنين وتقرّ به عيون المتّقين
ويضيق بسببه ذرع المنافقين مما تفرّق في سواه من نصوص العلماء ومؤلّفات
الأئمّة القدماء ثم لمّا كمل حسنه البهي وتهذيبه وتمّ بحمد الله تعالى تفصيله و
تبويبه سمّيته وسيلة المآل في عدّ مناقب الآل لكي يطابق اسمه مسمّاه ويوافق
رسمه المعنى الذي نويناه والمبنى الذي عليه بنيناه لاني الفته راجيا به السلامة
من ورطات يوم القيام والخلوص من نداماته في ذلك المقام مؤمّلا من فضل الله
تعالى ان احوز ببركته سائر الامال وافوز باسنى المطالب والخالص المآل لانّ حبّهم
هو الوسيلة العظمى وتقرّبهم في كلا الدارين يوصل الى كل مقام اسنى وحرمًا

مدائح زاهره و مناقب فاخره این کتاب شریف شنیدی پس بدانکه احمد بن الفضل در همین کتاب
میفرماید عن عمران بن حصين رضي الله عنه انّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال انّ
عليًّا منّي وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدي اخرجه احمد وابو حاتم والترمذي وقال
حسن غريب وعن بريدة رضي الله عنه انه كان يبغض عليًّا فقال النبي صلّى الله
عليه وسلّم تبغض عليًّا قال نعم فقال لا تبغضه وان كنت تحبّه فازدد له حبًّا قال
فما كان احدٌ من الناس بعد رسول الله صلّى الله عليه وسلّم احبّ اليّ من علي وفي
رواية علي منّي وانا من علي وهو وليّكم بعدي اخرجهما احمد بن حنبل وجه هفتاد و ششم
آنکه نیز احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل حدیث ولایت را در ضمن حدیث عشر خصال
روایت نموده چنانچه فرموده عن عمرو بن ميمون رضي الله عنهما اذ اتاه سبعة رهط
فقالوا يا ابن عبّاس امّا ان تقوم معنا او تخلو من هؤلاء قال بل انا اقوم معكم وهو يومئذ
صحيح قبل ان يعمى فقال انتدوا الى جلسوا في النادي هو مجلس القوم الذي يتحدّثون
فيه ثم جاء ينفض ثوبه ويقول افّ وتفّ وقعوا في رجل له عشر خصال وقعوا
في رجل قال له النبي صلّى الله عليه وسلّم لابعثنّ رجلًا لا يخزيه الله ابدًا يحبّ الله
ورسوله فاستشرف لها من استشرف فقال اين علي بن ابي طالب فقالوا هو في الرحى
يطحن قال فما كان احدكم ليطحن فجاء وهو ارمد لا يكاد يبصر فنفث في عينيه ثم
هزّ الراية واعطاه اياها فجاء بصفيّة بنت حيّي ثم بعث فلانًا يعني ابا بكر رضي الله
عنه بسورة التوبة فبعث عليًّا خلفه فاخذها منه وقال لا يذهب بها الا رجل
منّي وانا منه وقال لبني عمه ايّكم يواليني في الدنيا والاخرة وعلي جالس معهم فابوا
فقال علي انا اواليكم في الدنيا والاخرة قال فتركه ثم اقبل على رجل منهم فقال
ايّكم يواليني في الدنيا والاخرة فابوا فقال انا اواليك في الدنيا والاخرة قال انت
وليّي في الدنيا والاخرة قال وكان اوّل من اسلم بعد خديجة قال واخذ النبي

عن ابن عباس رضي الله عنهما

صلى الله عليه وسلم ثوبه ووضعه على علي وفاطمة والحسن والحسين فقال انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال وشرى نفسه فلبس ثوب النبي
صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه وكان المشركون يرمون النبي صلى الله عليه وسلم فجاء
ابو بكر وعلي نائم قال وابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي
ان نبي الله قد انطلق نحو بير ميمون فادركه فانطلق ابو بكر معه ودخل الغار و
جعل علي يرمى بالحجارة كما كان يرمي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور
اي يصيح ويلتوي عند الضرب قد لف راسه في الثوب لا يخرجه حتى اصبح ثم كشف عن
راسه فقالوا انك للائم كان صاحبك نرميه فلا يتضور وانت تتضور وقد استنكرنا
ذلك قال وخرج النبي صلى الله عليه وسلم في الناس للغزوة فقال له علي اخرج معك
فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انك لست
بنبي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
انت ولي كل مومن بعدي قال وسد ابواب المسجد الا باب علي قال فيدخل المسجد
جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره قال وقال من كنت مولاه فعلي مولاه قال
واخبرنا ان الله عز وجل قد رضي عن اصحاب الشجرة وعلم ما في قلوبهم فهل حدثنا
انه سخط عليهم بعد قال وقال يا نبي الله ائذن لي اضرب عنقه يعني حاطب قال او كنت
فاعلا وما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وعلي كرم الله
وجهه من اهل الشجرة واهل بدر بل من اكابرهم رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
خرج هذا الحديث بتمامه احمد بن حنبل وابو القاسم الدمشقي في الموافقات في
الاربعين الطوال واخرج النسائي بعضه وهذه القصة مشهورة ذكرها
ابو اسحق وغيره فالحمد لله على ثبوت اعتماد هذا الحديث الشهير من افادة باكثير
الذي هو العالم النحرير والمعتمد الكبير والموئل في الحرم المكي لكل عظيم وصغير

فاطمة

فاجر ومخالج الازلال والتعزير والجر وشباك الاضلال والتعيير والهدم اساس
الابطال والنكير وانفصم عرى التكذيب والتحقير والله الموفق بالهداية والتبصير
محتجب نماند که احمد بن الفضل صاحب فضل جلیل و فائز بمقام رفیع و سنی و از اکابر و نبهای علمای مکه معظمه
و نحاریر ثقات آن بلده مکرمه است در مجلد غدیر شنیدی که محمد امین بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر
فی اعیان القرن الحادی عشر گفته الشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی من
ادباء الحجاز وفضلائها المتمكنين كان فاضلا اديبا له مقدار علي وفضل جلي
وكان له في العلوم الفلكية وعلم الاوفاق والزايرجا يد عالية وكان له عند اشراف
مكة منزلة وشهرة وكان في الموسم يجلس في المكان الذي يقسم فيه الصر السلطاني
بالحرم الشريف بدلا عن شريف مكة ومن مولفاته حسن المآل في مناقب الآل جعله
باسم الشريف ادريس امير مكة ومن شعره قوله مصدرا ومعجزا قصيدة المتنبي يمدح بها
السيد علي بن بركات الشريف الحسني وهي حشاشة نفس ودعت يوم ودعوا
وقالت لاظعان الاحبة اتبعوا ۞ الى ان قال بعد ذكر تمام الاشعار واتفق له انه
سمع وهو محتضر ينادي على فاكهة وودعوا من دنا رحيله فقال بديها يا صاح
داعي المنون وافى ۞ وحل في حينا نزوله ۞ ها انا قد رحلت عنكم فودعوا من دنا رحيله
فلم يلبث الا قليلا حتى مات رحمه الله تعالى وكانت وفاته في سنة سبع واربعين
والف بمكة ودفن بالمعلاة ورضي الدين محمد بن علي بن حيدر در تنضيد العقود السنية بتمهيد الدولة
الحسنية که در مکه معظمه از کتبخانه بعض اعلام فقیر را عاریت بدست آمده بود گفته قال احمد
صاحب الوسيلة وهو الثقة الامين في كل فضيلة وكان نجم الدين شارك اباه في قوة
مكة المشرفة وعمره اثنان وستين بولاية الغوري وهي آخر ولاية صدرت من الشراكسة
سنة ثمان عشرة وسبعمائة ازین عبارت ظاهر است که احمد صاحب وسیله ثقه و امین است
در هر فضیلت و ناهیک به مدحا و ثناء عظیما و تعظیما واطراء فخیما نیز رضی الدین در تنضید العقود

المستغنیه بعد ذکر بعض روایات و حکایات دالّه بر عدم مواخذه سادات بافعال قبیحه گفته و ان
اردت زیادة علی ذلك فعلیك بخاتمة وسیلة المآل و بجواهر العقدین و غیرهما
من کتب التواریخ وجه هفتاد و هفتم آنکه میرزا محمد بن معتمد خان حارثی بدخشی در مفتاح النجا
فی مناقب آل العبا گفته اخرج احمد عن بریدة رضی الله عنه قال بعث رسول الله
صلی الله علیه و سلم بعثین الی الیمن علی احدهما علی بن ابی طالب و علی الآخر خالد بن الولید
فقال اذا التقیتم فعلیّ علی الناس و اذا افترقتم فکل واحد منکما علی جنده قال فلقینا
بنی زبید من اهل الیمن فاقتتلنا فظهر المسلمون علی المشرکین فقتلنا المقاتلة
و سبینا الذرّیة فاصطفی علی امرأة من السبی لنفسه قال بریدة فکتب معی
خالد بن الولید الی رسول الله صلی الله علیه و سلم یخبره بذلك فلما اتیت النبی
صلی الله علیه و سلم دفعت الکتاب فقرئ علیه فرایت الغضب فی وجه رسول الله
صلی الله علیه و سلم فقلت یا رسول الله هذا مکان العائذ بك بعثتنی مع رجل
و امرتنی ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا تقع فی علیّ فانه منّی و انا منه و هو ولیکم بعدی وجه هفتاد و هشتم آنکه نیز میرزا محمد
در مفتاح النجا گفته اخرج الدیلمی عن علیّ کرم الله وجهه انّ النبی صلی الله علیه
و سلم قال لبریدة یا بریدة انّ علیّا ولیکم بعدی فاحبّ علیّا فانه یفعل
ما یؤمر وجه هفتاد و نهم آنکه نیز در مفتاح النجا گفته اخرج الترمذی و اللفظ له
و الحاکم عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال بعث رسول الله
صلی الله علیه و سلم جیشا فاستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریّة
فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم
فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرنا بما صنع علی و کان المسلمون
اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ثم انصرفوا

الی رحالهم فلما قدمت السریّة سلّموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام
احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا و کذا فاعرض
عنه رسول الله ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث
فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیهم
رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علیّ
ما تریدون من علیّ انّ علیّا منّی و انا منه و هو ولیّ کل مومن بعدی و لفظه عند
احمد فرفعا دعوا علیّا دعوا علیّا دعوا علیّا انّ علیّا منّی و انا منه و هو ولیّ
کل مومن بعدی وجه هشتادم آنکه نیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته اخرج الخطیب
و الرافعی عن علیّ کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سالت الله
یا علی فیك خمسا فمنعنی واحدة و اعطانی اربعة سالت الله ان یجمع علیك امتی
فابی علیّ و اعطانی فیك انّ اوّل من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا و انت
معی معك لواء الحمد و انت تحمله بین یدیّ تسبق به الاوّلین و الآخرین
و اعطانی انك ولیّ المومنین بعدی وجه هشتاد و یکم آنکه نیز میرزا محمد در مفتاح النجا
گفته و اخرج احمد عن عمرو بن میمون قال انّی لجالس الی ابن عبّاس رضی الله عنه
اذ اتاه تسعة رهط قالوا یا ابن عبّاس اما ان تقوم معنا و امّا ان تخلونا
فقال ابن عبّاس بل اقوم معکم قال و هو یومئذ صحیح لم یعم قال فانتدوا
فتحدّثوا فلا ندری ما قال فجاء ینفض ثوبه و هو یقول افّ و تفّ وقعوا فی
رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه و سلم لابعثنّ رجلا لا یخزیه
الله ابدا یحبّ الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف فقال این علیّ قیل
هو فی الرحی یطحن قال و ما کان احدکم یطحن قال فجاء و هو ارمد لا یکاد یبصر قال
فنفث فی عینیه ثم هزّ الرایة ثلثا فاعطاه ایاها فجاء بصفیّة بنت حیی

ما تریدون من علیّ

قال ثم بعث ابا بکر بسورة التوبة فبعث علیاً خلفه فاخذها منه قال لا یذهب
بها الا رجل منی و انا منه قال و قال للنبی عم ایکم یوالینی فی الدنیا والآخرة قال
و علی جالس معهم فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والآخرة قال فترکه ثم اقبل
علی رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والآخرة فابوا فقال علی انا اوالیک فی
الدنیا والآخرة فقال انت ولیی فی الدنیا والآخرة قال و کان اول من اسلم من الناس
بعد خدیجة قال و اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم ثوبه فوضعه علی علی
و فاطمة و حسن و حسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیراً قال و شری علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه و سلم ثم نام مکانه
قال و کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه و سلم فجاء ابو بکر و علی نائم
و ابو بکر یحسب انه نبی الله صلعم فقال یا نبی الله صلی الله علیه و سلم قال قد انطلق
نحو بئر میمون فادرکه فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل علی یرمی بالحجارة
کما یرمی رسول الله و هو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم
کشف راسه فقالوا انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور و انت تتضور
و قد استنکرنا ذلک و خرج الناس فی غزاة تبوک قال فقال علی اخرج معک
فقال له نبی الله لا فبکی فقال له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی الا انک لست بنبی لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی قال و سد
ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل المسجد جنبا و هو طریقه لیس له طریق
غیره قال و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کنت مولاه فان مولاه
علی قال و اخبرنا الله عز و جل انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم
هل حدثنا احد انه سخط علیهم بعد اقول هذا حدیث حسن بل صحیح
بعضهم و هو شامل لمناقب جمة یلزم لاهل العلم حفظه ازین عبارت ظاهر است

که این حدیث شریف که در ان حدیث ولایت هم مذکور است شامل مناقب حمیده است و لازم
اهل علم را حفظ آن پس بحمد الله المنان حسب افاده میرزا محمد معتمد خان مخاطب عالیشان و
بعض دیگر متعصبین بی ایقان که جسارت بر تکذیب و ابطال آن با جهار و اعلان نموده اند
بزه کار و آثم و تارک واجب و لازم و خارج از جمله اهل علم و مهره حذاق و داخل زمره عوام فساق
و داخل همج رعاع منهمکین فی اشواق الصفق بالاسواق و چون میرزا محمد معتمد خان مقبول و
ستوده ممدوح خود مخاطب عالی مکانست پس خروج او از اهل علم و دخول در زمرهٔ تارکین
لازم حتم حسب افاده ممدوح خودش ثابت گردید و سجل این خروج و دخول بدستخط خاص خود
مزین و بکمال عظمت و جلالت و نهایت دیانت و امانت او بالزام او واضح و روشن شد
وجه هشتاد و دوم آنکه نیز میرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار بما صح فی مناقب اهل البیت الاطهار
در قسم اول از باب اول از مقصد کتاب گفته اخرج الترمذی و الحاکم عن عمران بن الحصین
رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم جیشا و استعمل علیهم
علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة
من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم فقالوا اذا بلغنا رسول الله صلی الله
علیه و سلم اخبرناه بما صنع علی و کان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدءوا
برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت
السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال
یا رسول الله الم تر ان علی بن ابی طالب صنع کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله
صلی الله علیه و سلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الیه
الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل
الیهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون
من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن

بعد وجه هشتاد و سوم آنکه میرزا محمد در نزل الابرار در ضمن حدیث قسیم گفته اخرج احمد عن عمرو بن
میمون قال انی لجالس الی ابن عباس رضی الله عنهما اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن
عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال و هو
یومئذ صحیح لم یعم قال فانتدوا فتحدثوا فلا تدری ما قال فجاء ینفض ثوبه وهو
یقول اف وتف وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم
لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها من استشرف
قال این علی قیل هو فی الرحی یطحن قال وما کان احدکم یطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد
یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه ایها فجاء بصفیة بنت حیی
قال ثم بعث ابا بکر بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها ونه قال لا یذهب بها
الا رجل منی وانا منه قال و قال النبی عم ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة قال و علی
جالس معهم فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال فترکه ثم اقبل علی رجل
منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة
فقال انت ولیی فی الدنیا والاخرة قال و کان اول من اسلم من الناس بعد خدیجة
قال واخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة والحسن والحسین
فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری
علی نفسه لبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال و کان المشرکون
یرمون رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم وابو بکر یحسب انه نبی الله
فقال یا نبی الله صلی الله علیه وسلم قال قد انطلق نحو بیر میمون فادرکه فانطلق
ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی بالحجارة کما یرمی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف راسه
فقالوا انک للئیم کان صاحبک یرمیه فلا یتضور وانت تتضور وقد استنکرنا

بلوغه ثم حفظ البهجة وغیرها من متون الشافعیة والفیة بن مالک الفیة
السیرة للعراقی والفیة الحدیث له ایضا وعرض ذلک علی مشایخ عصره فی حیاة
والده ثم اقبل علی الاشتغال فقرأ علی والده علوم العربیة وتفقه بالشمس
الرملی واخذ التفسیر والحدیث والادب عن النور علی بن غانم المقدسی وحضر
دروس الاستاذ محمد البکری فی التفسیر والتصوف واخذ الحدیث عن النجم الغیطی
والشیخ قاسم والشیخ حمدان الفقیه والشیخ الطبلاوی لکن کان اکثر اختصاصه
بالشمس الرملی وبه برع واخذ التصوف عن جمع وتلقن الذکر من قطب زمانه الشیخ
عبد الوهاب الشعراوی ثم اخذ طریق الخلوتیة عن الشیخ محمد المناخلی اخی عبد الله
واخلاه مرارا ثم عن الشیخ کریم الرومی حین قدم مصر بقصد الحج وطریق البیرامیة
عن الشیخ حسین الرومی المنتشوی وطریق الشاذلیة عن الشیخ منصور الغیطی وطریق
النقشبندیة عن السید الحسیب النسیب مسعود الطاشکندی وغیرهم عن مشایخ
عصره وتقلد النیابة الشافعیة ببعض المجالس فسلک فیها الطریقة الحمیدة وکان
لا یتناول منها شیئا ثم رفع نفسه عنها وانقطع عن مخالطة الناس وانعزل
فی صومعة اقبل علی التالیف فصنف فی غالب العلوم ثم ولی تدریس المدرسة الصالحیة
فحسده اهل عصره وکانوا لا یعرفون مزیة علمه لانزوائه عنهم ولما حضر الدرس
فیها ورد علیه من کل مذهب فضلاؤه منتقدین علیه وشرع فی اقراء مختصر المزنی
ونصب الجدل فی المذاهب واتی فی تقریره بما لم یسمع من غیره فاذعنوا الفضله
وصار اجلاء العلماء یبادرون لحضوره واخذ عنه منهم خلق کثیر منهم الشیخ
سلیمان البابلی والسید ابراهیم الطاشکندی والشیخ علی الاجهوری والولی المعتقد
احمد الکلبی وولده الشیخ محمد و غیرهم وکان مع ذلک لم یخل من طاعن وحاسد
حتی دس علیه السم فتوالی علیه بسبب ذلک نقص فی اطرافه وبدنه من کثرة التداوی

قال کتاب جل جلال ... عدد ابوام اکمال النفیس ... حوی عن علم ... العبد الرؤف ... فصلوات ... فقال ... لطالع ... وسفلا ... وقطرا ... کنوز الحقائق ...
١٢٨٤
... منه دام ظله العالی
بدوام الفهور واللیالی

ولما عجز صار ولده تاج الدین محمد یستملی منه التالیف ویسطرها وتالیف کثیرة
الی ان قال بعد ذکر اکثر مصنفاته وله مولفات اخر غیر هذه وبالجملة فهو اعظم
علماء هذا التاریخ اثارا ومولفاته غالبها متداولة کثیرة النفع وللناس علیها
تهافت زائد ویتغالون فی اثمانها واشهرها شرحاه علی الجامع الصغیر وشرح
السیرة المنظومة للعراقی وکانت ولادته فی سنة ۹۵۲ اثنتین وخمسین وتسعمائة
وتوفی صبیحة یوم الخمیس الثالث والعشرین من صفر سنة احدی وثلثین والف وصلی
علیه بجامع الازهر یوم الجمعة ودفن بجانب زاویته التی انشاها بخط المقسم
المبارك فیما بین زاویتی سیدی الشیخ احمد الزاهد والشیخ مدین الاشمونی وقیل فی
تاریخ موته مات شافعی الزمان رحمه الله وجه ہفتاد و چہارم آنکہ سید محمود بن محمد
بن علی الشیخانی القادری حدیث ولایت را در صراط سوی فی مناقب آل النبی وارد
کردہ واولا عبارت صدر صراط سوی کہ ازان مزید مدح وثنا و وصف واطرای آن ظاہر و حقیقت
واصابت وعظمت وجلالت ومطالب ومقاصد آن باہر گردد باید شنید پس باید دانست کہ
سید محمود در اول کتاب مذکور گفته اما بعد فان العمل بغیر العلم وبال والعلم بغیر العمل خبال
ولا یقبض العلم الا بموت العلماء کما فی الحدیث المتفق علی صحته فی روایة عبد الله
بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه
من الناس ولکن یقبض العلم بموت العلماء کلما ذهب عالم ذهب بما معه حتی اذا
لم یبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا واعلم
ان الفحول قد قبضت والوعول قد هلکت وانقرض زمان العلم وحدثت جمرته وهم منه
کثرة الجهل وعلت دولته حتی لم یبق من الکتب التی یعتمد علیها فی ذکر الانساب
الا بعض الکتب التی صنفها اصحاب لبعض کما ستقف علی اسمائها فی تضاعیف
الکتاب انشاء الله تعالی ویلوح لك شواهدها من بعید کالسراب لکونها فارغة عن

اصدق

ادعوا علیا ادعوا علیا ادعوا علیا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی
واخرج الطیالسی والحسن بن سفین وابو نعیم عنه مثله واخرج الترمذی وقال
حسن غریب والطبرانی والحاکم وصححه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو
ولی کل مومن بعدی واخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سالت الله یا علی فیك خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا
سالت الله ان یجمع علیك امتی فابی علی واعطانی فیك ان اول من تنشق عنه الارض
یوم القیمة انا وانت معی ومعك لواء الحمد وانت تحمله من بین یدی تسبق به الاولین
والاخرین واعطانی انك ولی المومنین بعدی و محتجب نماند کہ صدر عالم عالم جلیل القدر و
صدر باہر الفخر وفاضل شدید الاسر و نحریر طیب النجر است و کتاب او معارج العلی شل خود ش
ممدوح و مقبول شاہ ولی اللہ والد ماجد مخاطب ناقد است چنانچہ در تفہیمات الٰہیہ گفته تفهیم
شیخ صدر عالم رسالہ تالیف کردہ بودند دران رسالہ واقعات چند بیان کردہ کہ ازانجملہ روایت
شق قمر است یکی فلقہ بحضرت علی کرم اللہ وجہہ در رفت باز آن فلقہ بدر کامل شدہ منشق گشت
یکی فلقہ باین رائی در رفت وازانجملہ واقعہ ایست کہ حقیقت لوائی دران معلوم شد و بنای
این رسالہ بر بیان مناقب حضرت علی ست کرم اللہ وجہہ و درانجا قائل بتفضیل آنجناب
بر سائر صحابہ شدند بفضل کلی بعد تالیف آن را باین فقیر فرستاد بعد مطالعہ آن این
ابیات نظم کردہ شد رعاك الله یا صدر العوالی ٭ وطول الدهر کان لك البقاء
لقد اوتیت فی الاباء فخرا ٭ وبالابناء یرتفع العلاء ٭ وجدك آیة لا ریب فیها ٭ ونحر
لا تکدره الدلاء ٭ وفی کشف المعارف کان فردا ٭ وما فی القوم کان له کفاء ٭ لقد کوشفت
ما کوشفت حقا ٭ وفضل الله لیس له انتهاء ٭ اتاك الثلج والایقان لما ٭ رایت الشق
وانکشف اللواء ٭ واذا داك سیدنا علی ٭ باکرام وحلم ما یشاء ٭ توقف فی

مناقب کتابا ۞ وعند الله فی ذاک الجزاء ۞ وکم من صحیح مولانا علی ۞ مقل لا یکون له
ولاء ۞ فما من مشهد الا وفیه له فخر کبیر وازدهاء ۞ وما من فضل الا وفیه لشرب عظیم ارتواء
وللقرآن تنزیل فظهر یقاتلهم علیه الانبیاء ۞ وللقرآن تاویل وبطن یخاصمهم علیه الاوصیاء
قبول الناس للتنزیل فیه سیاسة له منها نماء ۞ فمنها رد تحریف ومیل ۞ لاسباب لعمر نها انتشاء
وصلح واختصام وایتلاف ۞ باقوام قلوبهم هواء ۞ لهذا القسم اسرار عظام وللشیخین فیها اعتلاء
وفی علم النبوة ان هذا ۞ ملاک الامر لیس به خفاء ۞ وما نال الصحابة صادقیه یقینا مثل ما طلعت
ذکاء ۞ فاثبت ذاک للشیخین واختر ۞ من الاوصاف ما شاء ۞ انتهی ما فی التفهیمات
الالہیہ **اقول** فیا سبحان اللہ یثبت صدق العالم الذی هو الصدق المشهود ۞ والمدح
بهذه المدائح الباهرة السفور ۞ والمنعوت بتلک المناقب الزاهرة النور ۞ علی لسان
والد المخاطب المختال الفخور ۞ هذا الحدیث الشریف نقلا عن اساطینه الذین علیهم المدار
علی مرور الدهور ۞ ثم یرمیه المخاطب المعروف بالکذب والزور ۞ ولا یخاف فضیح الخزی
والتعصب المدحور ۞ ولا یکترث اصلا بابداء الهذر المحظور ۞ واشاعة الهجر المبتور
فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور ۞ وجہ ہشتاد و ہشتم آنکہ ولی اللہ احمد
بن عبد الرحیم والد ماجد مخاطب حدیث ولایت را ثابت فرمودہ و آن را از فضائل و مناقب جناب
امیر المومنین علیہ السلام شمار کردہ چنانچہ در قرۃ العینین گفتہ عن عمران بن حصین قال بعث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جیشا واستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة
فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی وکان المسلمون
اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی
رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی النبی صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة
فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله

صلی اللہ

صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال
مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال ما قالوا فاقبل الیه رسول الله والغضب
یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا
منی وانا منه وهو ولی کل مومن من بعدی اخرجه الترمذی **وجہ ہشتاد و نہم** آنکہ نیز
ولی اللہ حدیث ولایت را در ازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفا کہ اقصای مدح و ثنا و منتہای وصف
و اطرای آن از کلام خود مخاطب صدر ہمین عقیدہ ششم از باب امامت ساطع و لامع ست در مآثر
جناب امیر علیہ السلام وارد فرمودہ چنانچہ گفتہ اخرج الحاکم والنسائی عن عمرو بن میمون
قال انی لجالس عند ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم
معنا واما ان تخلونا من بین هؤلاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معکم قال وهو
یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا فجاء ینفض ثوبه
ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له عشر فضائل لیست لاحد غیره وقعوا فی
رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال این علی فقالوا
انه فی الرحی یطحن قال وما کان احدهم لیطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد ان یبصر
قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثا فاعطاها ایاه فجاء علی بصفیة بنت
حیی قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم فلانا بسورة التوبة
فبعث علیا خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه
فقال ابن عباس وقال النبی صلی الله علیه وسلم لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا
والاخرة قال وعلی جالس معهم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم واقبل علی
رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال لعلی انت ولیی فی الدنیا
والاخرة قال ابن عباس وکان علی اول من آمن من الناس بعد خدیجة رضی الله عنها

قال و اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن
وحسين قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال
ابن عباس و شرى علي نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه
قال ابن عباس و كان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر
رضي الله عنه وعلي نائم قال و ابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال فقال يا نبي الله فقال له علي ان نبي الله قد انطلق نحو بير ميمون فادركه
قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال وجعل علي رضي الله عنه يرمي بالحجارة
كما كان يرمي نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف راسه في الثوب لا يخرجه
حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم وكان صاحبك لا يتضور ونحن
نرميه وانت تتضور وقد استنكرنا ذلك فقال ابن عباس و خرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وخرج الناس معه فقال له علي اخرج معك
قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي فقال له اما ترضى ان تكون مني
بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت
خليفتي قال ابن عباس و قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولي كل مومن
من بعدي ومومنة وسد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب
علي فكان يدخل المسجد جنبا وهو طريقه لا غيره قال ابن عباس و قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فان مولاه علي قال ابن عباس و قد اخبرنا
الله عز وجل في القران انه رضي عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا
انه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس و قال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر
رضي الله عنه حين قال ائذن لي فاضرب عنقه قال او كنت فاعلا وما يدريك
لعل الله قد اطلع الى اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم انتهى فالحمد لله الحنان المنان

الذي

الديان الرحمن الهادي الى سبل الايقان و طرق العرفان الموضح للصدق باوضح الادلة واجلى
برهان حيث اثبت اعتبار الحديث واعتقاده بافادة والد المخاطب السليط اللسان و شيخه
واستاذه جليل الشان و مرجعه وموئله وملاذه و معقله الذي هو عين الاعيان
ولا يشق له غبار ولا يلحق له آثار وهو السابق على الامثال والاقران الذي تصدع
اليه اكباد الابل بهرة هذا الشان فهو وحيد الزمان و فريد الدوران فلاح و وضح
وتبين وباح ان من كذب الحديث الشريف و رماه بالفرية والعضيهة والبطلان
فقد اخطا صحوة العدوان و ركب متن الطغيان و اثر فحش الشنان و اختار انكر
البهتان و ابدى اسمج الهذر والهذيان و رضي بالتساهل و التغافل والتعالل والادهان
وجانب جانب اليقين و الايمان و اظهر ابتلاءه بالاحقاد والاحن و الاضغان و ان الغرور
الخدوع طلع قلبه ان خدع وغش وخان وكذب وافترى و مان
واضاع عرضه و دينه و ما صان ونفسه بقذر العصبية شان و ما احتفل
بالصغار والخسار والهوان و هوى في هوة الخزي و العصيان و الاتيان بما يانف
منه كل عاد وجان فيا للعجب كل العجب بين جادي و رجب من المخاطب الشريف
الحسيب الذي هو جذيلهم المحكك وعذيقهم المرجب كيف خاض في غمار عقوق الدين
المهذب و شيخه الواضع للهناء على النقب و زج على اتباعه واقتفاء اثاره تقليد
الكابلي الجالب على نفسه اتباعا امر العطب فلم يحتفل باثبات فضيلة سيد العرب
وجرى في مضمار الانكار والابطال بالتقريب والخبب وابدى غرائب التورع و الشغب
والعناد السائق الى التعجب ولم يكترث بالامر نزول السخط وحلول الغضب ولم يهب
اصلا من لحوق عار القصب و ظهور شنار الفتون زيادة على اصطلاء نار ذات اللهب
وكانه لم يقرع سمعه قول علي عليه السلام نحن اهل بيت ما عادانا بيت الا خرب
وما نبح علينا كلب الا جرب **وجه نودم** آنکه محمد بن اسمعیل صلاح الامیر الیمنی الصنعانی

در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته قل من المدح بما شئت فلن تات فیما قلته شیئا فریا کل
صید او یدا فی شاوکا فی العلی فاعدد مروما اشعیا هذه کالفذلکة لما تقدم
من فضائله کانه قال اذا قد عرفت انه احرز کل کمال و بذ فی کل فضیلة کملة الرجال
فقل ما شئت فی مدحه کان تمدحه بالعبادة فانه بلغ رتبتها العلیة وبالشجاعة
فانه انسی ما سبقه من ابطال البریة وبالزهادة فانه امامها الذی به یقتدی وبالجود
وانه الذی فیه المنتهی وبالجملة فلا فضیلة الا وهو حامل لوائها ومقدم رایتها
فقل فی صفاته ما انطلق به اللسان فلن یعیبک فی ذلک انسان وفی هذا اشارة
الی عدم انحصار فضائله کما قد اشرنا الیه سابقا وکیف ینحصر لنا وقد قال امام المحدثین
احمد بن حنبل انه ما ثبت لاحد من الفضائل الصحیحة ما ثبت للوصی علیه السلام
وقد علم ان کتب السنة قد شرقت وغربت وبلغت مبلغ الریاح فلا یمکن حصرها ولنشا
الی ما لم نورده سابقا فمن ذلک انه من الرسول صلی الله علیه وسلم بمنزلة الراس من
البدن کما اخرجه الخطیب من حدیث البراء والدیلمی فی مسند الفردوس من حدیث
ابن عباس رضی الله عنهما عنه صلی الله علیه وسلم علی منی بمنزلة راسی من بدنی
ومن ذلک انه باب حطة کما اخرجه الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس رضی الله عنهما عنه
صلی الله علیه وسلم علی باب حطة من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا
ومن ذلک انه من النبی صلی الله علیه وسلم والنبی صلی الله علیه وسلم منه کما اخرجه
احمد والترمذی وابو حاتم من حدیث عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی ازین عبارت نهایت
اعتبار و اعتماد حدیث ولایت و کمال شناعت و فظاعت تکذیب و ابطال آن ظاهر و واضح است
نیز از کلام محمد بن اسمعیل این حدیث شریف را از جمله فضائل صحیحه موفوره و مناقب ثابته غیر محصوره برای
جناب امیر المومنین علیه السلام شمرده و آنرا از احمد و ترمذی و ابو حاتم نقل کرده و بآن استدلال [illegible]

برانکه

برانکه حضرت امیر المومنین از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است وجناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم از آنحضرت است وناهیک بها منقبة سنیة لا یبلغ کنهها الا الالباب وینحسر عنها
الاتهام ولن یجد احد من المعاندین والمتعصبین بعدها سبیلا الی شیء من الوسواس
والکلام وجه نود و یکم آنکه نیز در روضه ندیه شرح شعر کلما للصحب من مکرمة فله
السبق تراه الاولیاء گفته وقد اختصه الله ورسوله بخصائص لا تدخل تحت ضبط
الاقلام ولا تفنی بفناء اللیالی والایام مثل اختصاصه باربع لیست فی احد غیره
کما اخرجه العلامة ابو عمر بن عبد البر من حدیث بحر الامة ابن عباس رضی الله عنهما
قال لعلی اربع خصال لیست لاحد غیره هو اول عربی وعجمی صلی مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو الذی کان لواؤه معه فی کل زحف وهو الذی صبر معه یوم
فر عنه غیره وهو الذی غسله وادخله فی قبره وکاختصاصه بخمس کما اخرجه
احمد فی المناقب وقد تقدم ذلک فی بیت لواء الحمد وکاختصاصه بعشر کما اخرجه
احمد بتمامه وابو القاسم الدمشقی فی الموافقات وفی الاربعین الطوال واخرج النسائی
بعضه وهو من حدیث عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس اذ اتاه سبعة رهط
فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلی من هؤلاء قال بل اقوم معکم وهو
یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا یتحدثون ثم جاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف
وقعوا فی رجل له عشر فضائل وقعوا فی رجل له عشر قال له النبی صلی الله علیه وسلم
لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها من استشرف
فقال این علی قالوا هو فی الرحی یطحن قال فما کان احدکم یطحن فجاء وهو ارمد لا یکاد
یبصر فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه ایاها وجاء بصفیة بنت حیی
قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة وبعث علیا خلفه فاخذها منه وقال لا یذهب
بها الا رجل منی وانا منه قال وقال النبی لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والآخرة قال وعلی

معه جالس فابوا فقال علی انا او الیک فی الدنیا والاخرة فقال انت ولیی فی الدنیا والاخرة
قال وکان اوّل من اسلم من الناس بعد خدیجة قال واخذ رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة وحسن وحسین فقال انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری نفسه ولبس
ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال فکان المشرکون یرمون رسول الله
صلی الله علیه وسلم فجاء ابوبکر وعلی نائم قال وابوبکر یحسب انه رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال فقال علی ان نبی الله قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه
قال فانطلق ابوبکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه
حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور
ولقد استنکرنا ذلک قال وخرج الناس فی غزوة تبوک قال فقال له علی
اخرج معک قال فقال له النبی صلی الله علیه وسلم لا فبکی علی فقال
اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی
ان اذهب الا وانت خلیفتی وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انت ولی
کل مومن بعدی قال وسد ابواب المسجد الا باب علی قال فیدخل المسجد
جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره وقال من کنت مولاه فعلی مولاه قال
واخبر الله سبحانه انه قد رضی الله عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا
انه سخط علیهم بعد قال وقال عمر یا نبی الله ائذن لی ان اضرب عنقه یعنی حاطبا قال
او کنت فاعلا وما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم انتهی قوله اندیة جلسوا
فی النادی وکذلک تنادوا والندی والمنتدی والندوة مجلس القوم ومتحدثهم فاستعیر للمکان
الذی یتحدثون فیه لانهم اتخذوه لذلک ولعله کان معدا لذلک وقوله شری نفسه

ای باعها منه ومنه قوله تعالی وشروه بثمن بخس وقوله اف وتف ای قذر له یقال اف له وتفا
وتفة والتنوین للتنکیر ومنه قوله تعالی فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وفیها ست لغات حکاها
الاخفش اف بالکسر والفتح والضم دون تنوین وبالثلاثة معه قاله الجوهری وقوله یتضور التضور
الصیاح والتلوی عند الضرب فالحمد لله العلی القدیر حیث ثبت من افادة محمد بن اسمعیل الامیر
الصدر الکبیر والجهبذ الشهیر والحاذق العدیم النظیر الخائض فی بحر النقد والتنقیر کمال
اعتماد الحدیث الشریف عند الناقد البصیر وبان اعتباره لدی المسترشد الخبیر ووضح
ان ابطاله وتکذیبه محض الازلال والتزویر وغایة الاضلال والتغریر وعلامه محمد بن اسمعیل
ماهر جلیل و حاذق نبیل و حائز فضل جمیل و حاوی فخر اثیل و مجد اصیل ست محاسن علیه و مفاخر سمیه او
سابقا در مجلد حدیث غدیر و مجلد حدیث منزلت مبین و مذکور شده هر که خواهد فلیرجع الیه وجه
نود و دوم آنکه محمد بن القبان حدیث ولایت را روایت نموده چنانچه در اسعاف الراغبین فی
سیرة المصطفی وفضائل اهل بیته الطاهرین گفته اخرج الترمذی والحاکم عن عمران
بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما تریدون من علی ما تریدون
من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی
والجواب عما یوهمه ظاهره من تقدیمه واستحقاقه الامامة عقب وفاته صلی الله
علیه وسلم یوخذ مما ذکرناه فی حدیث من کنت مولاه انتهی نقلا عن نسخة طبعت
بمصر وفی اولها هذا کتاب اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی وفضائل اهل بیته الطاهرین
تالیف علامة زمانه فرید عصره واوانه الفائق فی تحقیقه علی الاقران الاستاد الفاضل
الشیخ محمد الصبان علیه الرحمة والرضوان آمین وفی آخرها تمت هذه الرسالة المبارکة
بمحروسة مصر علی ذمة المکرم السید محمد الشعراوی بن المرحوم السید رضوان عاملهما الله
بالاحسان وذلک بمطبعته فی غرة شعبان ۱۲۸۱ وصلی الله علی سیدنا محمد انتهی فهذا
ابن الصبان صب علی المنکرین الجاحدین سیل الالزام والحمهم فی مضیق الاسکات والافحام

روی الحدیث الشریف عن احمد و الترمذی الذین هما من اساطینه الاعلام الذین
یوخذ عنهم شرائع الاسلام و علی ایدیهم تروج معالم الحلال و الحرام فهل الا بطال
و التکذیب الا صنیع المتواقحین الاقوام و شنشنة المتهوّدین الاغتام الذین لا یبالون
بما یخرج من افواههم من بوادر الکلام المعقب لموبقات الاثام و للمورث لمردیات
الاوزار العظام و عظمت و جلالت مرتبت و رفعت و سمو منزلت کتاب اسعاف و اعتبار و اعتبار مرویات
و انصاف آن بمثابتی است که احتیاج اظهار آن از صدر آن ظاهر است حیث قال فیه
اما بعد فیقول راجی الغفران محمد بن علی الصبان غفر الله ذنوبه و ستر فی الدارین
عیوبه قد کنت الفت فی سیرة المصطفی صلی الله علیه و سلم و فضائل اهلبیته مختصرا
علی الشان رفیع المکان سمیته اتحاف اهل الاسلام بما یتعلق بالمصطفی و اهل بیته
الکرام ثم بعد نفاد و اخ لک الکتاب و اشتهاره بین جملة الاصحاب عانی حب الاکتثار
من نظم اللآلی المحمدیة و شغف الزیادة من قطف الازهار النبویة ان اؤلف فی هذا
الشان کتابا اخر اطنب من الاول و اوسع و اشفی لغلیل الطالب و اجمع فالفت هذا
الکتاب الجلیل المقدار الشافی لقلوب ذوی الاستبصار العالی عن ان یسبق بمثال
الخالی عن و صمتی الاخلال و الاملال و سمیته اسعاف الراغبین فی
سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین و مخفی نماند که صبان از اکابر
علمای اعیان و اجله محققین و الاشاخ افاخم مسعفین راغبان و اعاظم منجحین طالبان
و معروفین مشاهیر معتمدان و مقبولین نحاریر معتبران است حسن حمزاوی مالکی جابجا
بافادات او تشبث و تمسک نموده و او را بمزید تبجیل و تعظیم و اجلال و تکریم یاد نموده
چنانچه در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که در اول آن گفته اما بعد فیقول
ذو التقصیر و المساوی حسن العدوی الحمزاوی قد سألنی بعض الاخوان
اصلح الله لی و لهم الحال و الشان جمع کلمات تتعلق بالموتی

حال احتضارهم و بعد الموت من سؤال و خلافه و کیفیة الزیارة المطلوبة
لاسیما اهل البیت فاجبته بالتسویف لعلمی بقصوری عن ذلک فالح و اکثر
علی الطلب المرة بعد المرة فقلت له الفقیر یعترف بقصوره و حاشا سماعک بالمعیدی
خیر من ان تراه فابی الا الاجابة فامر لسان القلم الی الکتابة فقلت و بالله
التوفیق الی سلوک طریق التحقیق اعلم انه یتعلق بالشخص المریض امور قبل خروج
روحه و بالمیت قبل دفنه و فی قبره و فی کیفیة زیارته و فی حال قیامه من قبره
و غیر ذلک الی ان یصل دار المقامة و رتبته علی سبعة ابواب و خاتمة و سمیته
مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار اسأل الله سبحانه و تعالی ان یجعله خالصا
لوجهه بجاه سیدنا محمد و آله و صحبه و حزبه و در اخر آن گفته قال جامعه الفقیر حسن
العدوی الحمزاوی المالکی قد جمع هذا الکتاب الشریف فی ست عشرة خلت
من ربیع الاخر الذی هو من شهور سنة اربع و ستین و مائتین و الف من هجرة
ص ۱۲۸ / ۳۱۹ من له العز و الشرف علیه الصلوة و السلام و نیز مینماید قال المحقق الصبان الاصح عند
العلماء ان اولاده صلی الله علیه و سلم سبعة ثلاثة ذکور و اربعة اناث فاول
من ولد له القاسم و به کان یکنی ثم زینب ثم رقیة ثم فاطمة ثم ام کلثوم و اسمها
کنیتها ثم فی الاسلام عبد الله و کان یسمی الطیب و الطاهر و قیل الطیب و الطاهر
غیر عبد الله المذکور و لدا فی بطن قبل البعثة و قیل غیر ذلک و کل هولاء ولدوا
بمکة من خدیجة الا ابراهیم فانه بالمدینة من ماریة القبطیة و نیز در مشارق گفته
قال المحقق الصبان قد یقال علی اصطلاح مصر الشریف انواع نوع عام لجمیع
اهل البیت و نوع خاص بالذریة فیدخل فیه الزینبیون و جمیع اولاد بناته و اخص
منه و هو شرف النسبة و هذا المختص بذریة الحسن و الحسین الخ و نیز در مشارق گفته
قال العلامة الصبان کان سیدی جعفر اماما نبیلا اخذ الحدیث عن ابیه و جده لامه

القسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق وعروة وعطاء ونافع والزهری وعنه السفیانان
ومالک والقطان وخرج له الجماعة سوی البخاری قال ابو حاتم ثقة لا یسأل عن مثله
انتهی نقلا عن نسخة طبعت بمصر وفی آخرها وقد تم حسن طبعها وابنع زاهی نمو
طلعها بالمطبعة الکاستلیة بمحروسیة مصر المحمیة القاهرة المغربیة فی اخر شهر
صفر الخیر الذی هو من شهور سنة خمس وثمانین ومائتین والف من الاعوام
من هجرة سیدنا محمد سید الانام علیه افضل الصلوة وازکی السلام وعلی آله
واصحابه وانصاره واحزابه ما هبت النسمات وهدت البرکات آمین وبدایح
حسنه حسن جمزاوی حامی بن متسفنین جلیل الفخار ومحامد ومناقب کتاب مشارق الانوار تصنیف
آن شریف النجار از تقریظات علمای فخیم الاخطار مصر که در آخر نسخه مطبوعه مشارق مذکور است
ظاهر و آشکارست کما ستسمعه فی مجلد حدیث التشبیه ان شاء الله تعالی وجه
نود و سوم آنکه احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی الشافعی حدیث ولایت را حتما وجزما
ثابت کرده چنانچه در ذخیرة المال فی شرح عقد جواهر اللآل که در اول آن گفته اما بعد
فیقول خویدام بنی فاطمة الزهراء المستجیر بهم فی الاولی والاخری الفقیر الی الله
احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی نسبا الشافعی مذهبا عفا الله عنهم
لما یسر الله سبحانه منظومتی المسماة عقد جواهر اللآل فی فضائل الآل اطلع علیها
جماعة من علماء الحرمین وزبید المقدسة وصنعاء الیمن والحلاق السلیمانی فمنهم من استحسن
مبانیها وجنح الی معانیها ومنهم من استغرب ذلک لانه داس تلک الطرق التی نبحث علیها عناکب
الاهمال والجفا ومنهم من انکر مواضع مخصوصة وطلب الوجه عن العدول من المعتقدات المنصوصة
ومنهم من هاب ذلک الجناب واخذ ته الرعدة فاستحسن لذلک مقلدا وفرض علیها جماعة من
المحققین جزاهم الله خیرا بمنظوم ومنثور وسموها باسماء تنشرح لها الصدور ولما حصل الاشکال
علی بعض الرجال انشرح صدری لزیادة خدمة ذلک الجناب بشرح یوضح مقاصد المقال

واستمد من الله الاعانة والتوفیق واعوذ من الزیغ والتعویق ودر شرح شعر ست وارجعلت
اغا والیکو واسمع حدیثا جاء فی غدیر خم بعد ذکر واقعه غدیر و قصه حارث بن نعمان فهری گفته
وهو من اقوی الادلة ان علیا رضی الله عنه اولی بالامامة والخلافة والصداقة
والنصرة والاتباع باعتبار الاحوال والاوقات والخصوص والعموم ولیس فی هذا منافضة
لما سبق ومما سیأتی ان شاء الله تعالی ان علیا رضی الله عنه تکلم فیه بعض من کان
معه فی الیمن فلما قضی حجة خطب بهذا تنبیها علی قدره ورد علی من تکلم فیه
کبریدة فانه کان یبغضه ولما خرج الی الیمن رأی جفوة فقصها للنبی صلی الله علیه وسلم
فجعل یتغیر وجهه ویقول یا بریدة الست اولی بالمؤمنین من انفسهم من کنت
مولاه فعلی مولاه لا تقع یا بریدة فی علی فان علیا منی وانا منه وهو ولیکم بعدی
وجه نود و چهارم آنکه نیز در ذخیرة المال در شرح شعره والله قد اتاه خمسا تنقل احب
من نبیا کو وافضل می فرماید اخرج السیوطی رحمه الله فی الکبیر عن علی رضی الله عنه
قال صلی الله علیه وسلم سالت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سالت
الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی انک اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی
معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق به الاولین والاخرین واعطانی انک ولی المؤمنین بعدی
فهذا صاحب ذخیرة المقال جنح بکلیته الی الحق والآل حیث اثبت الحدیث الشریف
حتما وجزما واحتج به علی فضل الوصی لرسول رب المتعال صلی الله علیه وآله
خیر آل فابطل هفوات الممکن بلبن ابی ابطال و رمی بسهم فاتک قلوب اربا
الادغال وضیق المناص علی ارباب الزور والمحال واقحم اصحاب الخدع
والاحتیال فی مهوی الزام خلاصی سرعنه محال واحمد بن عبد القادر صاحب فضل ظاهر و نبل
فاخر شرف زاهر و کمال باهرست چه بدیع از معالی مناقب و جلائل مفاخر او انجد العلوم
صدیق حسن خان معاصر واضح و ظاهر سابقا در مجلد حدیث غدیر مدح و تبجیل تعظیم و تکریم او افاده

فاضل احمد شروانی ممدوح اکابر سنیه مثل فاضل رشید الدین و حسن علی محدث و مولوی اوحد الدین بلگرامی و ریاضتی فلیکن منك علی ذکر وجه نود و پنجم آنکه مولوی محمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین سهالی حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در وسیلة النجاة در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته از آنجمله آنست که آنحضرت را امیر لشکر ساخت و قوم را از خصوصیت ولی اطلاع کرده و بر ولایت وی آگاه نمود اخرج الحاکم والترمذی نحوه عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیهم علی بن ابی طالب رضی الله عنه فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقینا النبی صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا رجعوا بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فنظروا الیه وسلموا علیه ثم یتطرقون الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الیه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل علیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی ولفظ احمد دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی کذا فی اصل منه ۱۲ ازین عبارت ظاهر است که مولوی مبین حدیث ولایت را قطعا و یقینا ثابت و متحقق میداند که مضمون آنرا بجزم و حتم نسبت بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم نموده و در معرض استناد و استشهاد بر دعوی خود آنرا از جمله محدثین خود حاکم و ترمذی و احمد نقل فرموده پس افاده مولوی مبین مثل افادات دیگر اکابر محققین برای رد و توهین زعم مخاطب فطین کافی و وافی است فلله الحمد علی سطوع البرهان المبین من افادة المولوی مبین ولله الشکر

علی ظهور کذب المکذبین و وضوح زور المبطلین و انزیاح وساوس المشککین و انطماس تاثیر تمویهات للمسولین و درینجا نقل عبارت صدر کتاب وسیلة النجاة مناسب می نماید که از آن نهایت عظمت و جلالت مرویات آن ثابت میگردد و قال فیه اما بعد فلا یخفی علیك ان محبة آل سید الکائنات جزء الایمان ولا یتم الا بمودتهم بالجنان و تعظیمهم بالارکان و رعایة حقوقهم بالصدق والایقان قال الله فی القرآن قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و فسر بالنبی المصطفی و علی المرتضی والحسنین و فاطمة الزهراء علیهم السلام فلابد لکل مومن مسلم من مودتهم ولا یخلو من محبتهم قال النبی صلی الله علیه وسلم الا من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا فی عینیه آئس من رحمة الله ولم یشم رائحة الجنة وقال فی علی الوصی لا یحبه الا مومن ولا یبغضه الا منافق وانی فی زمان قد کثر فیه القیل والقال وقل العلماء وکثر الجهال کل بضاعة اهل الزمان المخاصمة والجدال قد اکتفوا بما فهموا بزعمهم من ظاهر المقال من غیر ان یکون لهم اطلاع علی حقیقة الحال حتی ینسبون بالحسد والعناد من شاؤوا الی الخروج ومن شاؤوا الی الرفض ولا یبالون بذلك مع ان البهتان والکذب من عظائم الاثم عند الله ذی الجلال حتی لمن بین فضائل علی یقولون انه رافضی ولا یفهمون ان الرفض انما الرفض هو انکار الفضیلة والبغض لاصحاب الرسول لا المحبة لآل البتول کما قال الشافعی ؎ لو کان رفضا حب آل محمد ٭ فلیشهد الثقلان انی رافضی فان السنی من یکون مشغوفا بحب آل النبی والا فهو المنافق الشقی ومن اللطائف ان اعداد السنی بحسب الحساب متساویة لحب علی فمن لا یکون فی قلبه حب علی لا یکون سنیا ولله در من قال ؎ خارجی خوانده ای آنکه شدی سنی و حب علی را دریافت فقد اشتهر بین من یدعو محبة آل الرسالة انه لیس فی کتب اهل السنة والجماعة فضائل آل العبا و مناقب علی المرتضی امام الهدی حتی سمعت هذا المقال من افواه بعض الرجال فملا قلبی بفرط الملال وجرحه کالسنان فی النبال الی ان قال وبهذه القصة حدانی صدق النیة وانا اضعف الخلیقة

بل لا شئ فی الحقیقة خادم العلماء الراسخین و تراب اقدام العرفاء والکاملین المدعو
محمد مبین نور الله قلبه بنور الصدق و الیقین و رزقه شفاعة سید المرسلین و آله
الطیبین الطاهرین علیه و علیهم الصلوة والسلام من رب العالمین علی ان اؤلف رسالة مشتملة
علی الآیات النازلة والاحادیث الواردة فی مودة القربی متضمنة لبیان الشمائل و الخصائل
التی کانت لهم فی الدنیا وما ثبت بالآیات القرآنیة والاحادیث النبویة من مقاماتهم
ومدارجهم الرفیعة فی العقبی قد وشح به المحدثون صحائفهم والاولیاء تصانیفهم والعلماء
کتبهم مما استخرجت من الصحاح بعد کتاب الله صحیح البخاری و صحیح مسلم و صحیح الترمذی
والکتب الموثوقة کجامع الاصول لابن الاثیر والصواعق المحرقة لشهاب الدین ابن حجر المکی
والاشاعة فی اشراط الساعة للعلوی الموسوی المدنی و فصل الخطاب لقدوة العرفاء
خواجه محمد پارسا النقشبندی وازالة الخفاء لرئیس العلماء و عمدة الفضلاء شاه ولی الله
المحدث الدهلوی و مدارج النبوة للشیخ الکامل عبد الحق المحدث الدهلوی و مدارج
النبوة للشیخ الکامل عبد الحق المحدث الدهلوی و شواهد النبوة لعبد الرحمن الجامی
وغیرها من الکتب المعتبرة فی الاحادیث الشریفة والقصص الصحیحة و جمعتها فی
هذه الرسالة واعرضت عن الصحائف المتروکة والموضوعات المطروحة و تمسکت بذیل
العدل و الانصاف و تجنبت عن مذهب البغی والاعتساف فیما جری بین اصحاب النبی
صلی الله علیه وسلم و عملت بحدیث ایاکم وما شجر بین اصحابی و اقتصرت علی ما کان
ثابتا و حقا و ما التفت الی ما کان باطلا و ضعیفا و اوردت ما کان فی کتب المحدثین
من تحقیق الواجبات و رفضت ما کان فی کتب المورخین من الواهیات و سمیتها بوسیلة
النجاة فی مناقب الحضرات من استمسک بها فقد استمسک بالعروة الوثقی ومن شک فقد
ضل و غوی ان هی الا تذکرة لمن اتقی و سیذکر من یخشی و ارجو ان تکون بضاعتی
للشفاعة والمغفرة فی العقبی و وسیلتی للنجاة والفوز بالدرجات العلی و مولوی مبین

صاحب

صاحب فضل مبین و حائز شرف متین و حاوی نبل رزین و محیط کمال رصین ست مولوی ولی الله بن
حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی در کتاب الاغصان
الاربعة للشجرة الطیبة در ذکر اولاد ملا محب الله جد خود گفته ملا محمد مبین در جودت ذهن و ذکا
در ایام طفولیت معروف بود و در ایام تحصیل علم بر دیگر طلبه عصر سبقت میبرد احدی در مقابله او سخن
گفتن نمیتوانست و بعد تکمیل بحضور اساتذه تدریس میکرد و طلبه علم اساتذه را گذاشته بخدمت او
تحصیل میکردند و استفاده میگرفتند چندانکه نام نامی او در حضرات اساتذه بلند گشته در اطراف
و اکناف آوازه علم و فضل او شائع شده از آفاق مردم بروی مجتمع شدند و فراغ از تحصیل
علوم کرده بوطنها خود شتافتند دائره علم او محیط عالم گشته می گویند که هرگاه که ملا حسن علیه الرحمة که
استاد او بود از وطن بطرف ملک دکهن رفته ملا محمد مبین علیه الرحمة در جناب شاه شاکر الله علیه الرحمة
حاضر شده حکایت رفتن ملا محمد حسن از وطن بیان آورد که شاه موصوف خطاب بوی کرده فرمود میان
محمد مبین محمد حسن نامی بود آن نام بشما نهاده شد بخانه نشیند و درس میداده باشید اعتبار
درین ملک زیاده از اعتبار ملا حسن خواهد شد و همچنان اتفاق افتاد که حق تعالی در باطن اکثری از
امرای آن زمان مرتکز ساخته که مثل وی در هند فاضلی نیست چنانچه روزی در محفل وزیر الممالک
نواب شجاع الدوله مرحوم سید شاه مدن علیه الرحمة مذکور ملا محمد حسن کرده و رتبه عالیه او در علم بیان
ساخته امیری قطع کلام کرده مدح ملا محمد مبین آغاز نموده رتبه او را فوق مرتبه ملا محمد حسن
قرار داده سید شاه مدن گفته که وی عزیز و تلمیذ ملا محمد حسن ست امیر گفت غلط ست او تلمیذ
کسی نیست شاه مدن خاموش ماند الی ان قال الغرض مولانا قدس سره صاحب نصیب بوده و در
هر محفل که میرفت تمامی اهل محفل فدائی او میشدند و نیازمند می گشتند و در هر معرکه که روی می نمود
دشمن سبقت بروی نمی یافت و بمقابل تقریر او احدی سخن گفتن نمیتوانست چنین فاضل خوش تقریر
و بیان مردم کمتر دیده باشند الله و روزیکه هوش و حواس درست کردم در اکثر محفلها که وی تشریف میبرد
همراه وی می بودم و گفتگوی هر جنس از مردم که میکردی می شنیدم احدی را ندیدم که در پایه کلام او

آموزش شده باشد تا به سبقت چه رسد و این سخن از راه نمیگویم که او عم و استاد من بود فی الواقع
چنین بود و هر کس که ویرا دیده باشد تصدیق این امر خواهد کرد حق تعالی او را محبوب خلق ساخته و قدر
و منزلت او در دل هر یک نهاده بکمال عزت عمر خویش بسر برده و در هر فن کتابی تصنیف و تالیف
نموده چنانچه منجمله کتب درسیه بر حواشی ثلثه زاهدیه جداگانه حاشیه نوشته و حل مطالب وجهی که
شاید نموده تا آنکه مردم بعد ملاحظه حواشی او محتاج تحصیل مطالب حواشی مذکوره از دیگری
نمیشوند حواشی او گویا استاد طلبه علم شدند و در منطق شرح سلم تالیف داده و در فقه بعضی رسائل فارسیه
تصنیف ساخته و ترجمه حکایات الصالحین که بهتر از آن متصور نیست تحریر فرموده و نیز بیشتر از مقامات
غامضه شرح هدایة الحکمة از ملا صدرا التعلیقات تحریر فرموده و کتابی در مناقب اهل بیت نبوی
علی صاحبهم و علیهم السلام و شرح اسماء حسنی هم تالیف نموده و در اصول فقه شرح مسلم غرض که تلامذه خود
بلکه بر بسیار طلبه علم منتی نهاده که از عهده شکر آن بیرون نمیتوانند شد و رقت قلب و گداز کی طبیع بحدی
داشت که در بیان نمی آید اکثر در مجلس وعظ که می نشست و زبان بسخن میکشاد آواز در گلو می ماند و از گریه
بسته شدی اشکها مثل فواره از هر دو چشمانش جوش میزدند و با جوش بیانی و شیرین لسانی کلام میکرد
که هر یک متاثر میگشت عالمی در محفل وعظ وی حاضر می شد و جهانی متاثر گشته هدایت یافته چنانچه چند کس
هدایت اسلام یافتند و بسیاری کسان هدایت توبه از اعمال سیئه و اجر عظیم باین سبب از هر دو جا حاصل گشته
در اوائل حال تدریس علوم نقلیه و عقلیه اشتغال داشت ملکه قوت نظریه بر قلب صافی او چنان ارتکاز یافته بود
که در اواخر حال تا مدت بست سال بلکه زائد عارضه ضعف بصارت او را عارض مانده بصیرت باطل او
در از دیاد بود بحفظ درس کتب میداد بلکه در انحالت بعضی از شرح سلم و رسائل تالیف داده و احادیث بسیار
حفظ داشت چنانچه هنگام وعظ ترجمه هزاران احادیث بر زبان می آورد و مردم میدانستند گویا دریائی است
در طغیانی آمده و موج میزند غرض بحری بود ذخار یگانه روزگار و یادگار اعصار و راقم نیز از شرح جامی
تا مسلم همه کتب درسیه بخدمت او استفاده برده و مدتی قریب بیست سال در ایام حیات او تدریس کرده و در فنون بهات
بخدمت او نموده زیاده از والد ماجد بر من شفقت میفرمود و عزیز میداشت مصیبت او بر باد وفات او بود

بیشتر انتقال

بیشتر انتقال والد رحمهما الله تعالی و اسکنهما الله تعالی فی الجنة الاعلی خدا تعالی هر دو را در اعلای جنت جا دهاد
و نیز مولوی ولی الله بن حبیب الله در عمدة الوسائل در ذکر کرامات نظام الدین سهالوی از انجمله آنکه
مجمع علوم ظاهر و باطن استادی و مولائی عمی ملا محمد مبین مدظله انجمین فقیر بزبانی مولی العلماء که و
کمالات ظاهر و باطن مقبول سبحانی مولوی حقانی نقل کردند که ایشان در محفل خود می گفتند در کمالات
و کشف مولانا یعنی ملا نظام الدین شبهه و شک نیست الخ و مولوی سعد الله معاصر صاحب
قول مانوس فی صفات القاموس در رساله تحفة الاحباب که آنرا بنام تلمیذ خود مولوی فضل احمد ربر کر اعلا
مولوی تراب علی نوشته میفرماید انی لما رأیت جیلان بعض ابناء دهری دُدُبة بعض مشاهیر
عصری تخطیة العلماء الراسخین و تغلیط الفضلاء الکاملین مثل علامة الهند
المشتهر بین المشارق و المغارب صاحب المقامات العالیة و المناقب المسلم الثبوت عند
اهل التمییز مولانا عبد العزیز و اخیه الکامل حکیم الاسلام و الدین المولوی رفیع الدین
و بحر العلوم العلامة و النحریر الفهامة الجامع بین العقلی و النقلی مولانا ابی العباس
عبد العلی و احسن اساتذة الزمن مولانا محمد حسن محقق العلوم المورد للفیض الالٰهی
مولانا محمد ولی حق قدوة المحققین مولانا محمد مبین و بحر الفضل و الجاه استاذ الکل
مولانا ولی الله و غیرهم من السلف الصالحین وصلهم الله تعالی الی اعلی علیین الخ
وجه نود و ششم آنکه محمد سالم بن محمد سلام الله حفید شیخ عبد الحق دهلوی حدیث ولایت را
در رساله اصول الایمان از ترمذی نقل کرده و اولا باید دانست که در اول اصول الایمان گفته
اما بعد میگوید اضعف عباد الله الباری محمد سالم الدهلوی البخاری ابن سید المحدثین محمد سلام الله
بن شیخ الاسلام بن حافظ فخر الدین بن محب الله بن نور الدین بن نور الحق بن شیخ عبد الحق بن
شیخ سیف الدین بن شیخ سعد الله بن شیخ فیروز شهید بن ملک موسی بن معز الدین بن اقا محمد الترک
البخاری رحمهم الله تعالی که این رساله ایست مسمی باصول الایمان در بیان حب النبی و آله من اهل السعادة
و الایقان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و این مختصر را بر مقدمه و پنج فصل مرتب ساختم

وبالله التوفیق مقدمهٔ در بیان اسمای کتب که این رساله از آن بنا یافته صواعق محرقه لابن حجر المکی
والدر المنثور للشیخ جلال الدین السیوطی و ذخائر العقبی للشیخ محب الطبری و شرح جامع صغیر
للشیخ عبد الرؤف المناوی و مختصر تنزیه الشریعة للشیخ رحمة الله و مدارج النبوة و تکمیل الایمان
وتحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة و جامع البرکات للشیخ الاجل المجدد المائة الحادی عشر سید قوانین
الجامع بین الشریعة والحقیقة سیدی و جدی عبد الحق الدهلوی نور الله مرقده و اشباه النظائر
للشیخ ابن نجیم رحمة الله علیه و مرقاة شرح المشکوة و شرح فقه اکبر للشیخ علی القاری رحمه الله و جز این از
کتب معتبره و احادیث صحیحه که درین باب وارد هست وارد و دم چون این امر در نزد اهل اسلام در نهایت
وضوح احتیاج تشریح نداشت لهذا بوجه اجمال نبذی از فضائل اهلبیت ایراد یافته تا این احقر درین
سعادت شریک جمله مولفان فضائل اهلبیت باشد و در زمرهٔ خدام آنجناب محشور شود و منه
الهدایة انتهی هرگاه این را شنیدی پس باید دانست که در همین رساله اصول الایمان در فصل سوم
که آنرا معنون باین عنوان نموده فصل سوم در فضیلت محبت علی کرم الله وجهه آنچه از احادیث و اقوال
علما به ثبوت پیوسته است می فرماید از عمران بن حصین رضی الله عنه بدرستی که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که علی از من است و من از علی و آن ولی هر مومن بعد من است رواه الترمذی
انتهی نقلا عن نسخة طبعت فی دهلی فی حیاة المصنف سنة تسع و خمسین و مائتین
بعد الالف فلله الحمد که از افادهٔ محمد سالم ظاهر شد که حدیث شریف معتمد و معتبر از تهمت وضع
و افتعال سالم پس جسارت مخاطب عمدة الاعاظم بر تکذیب و ابطال آن برای اساس فضل و دیانت او
خادم و بکمال بعد او از مرتبه تحقیق و تنقید و تثبت و احتیاط لازم یقین جازم و افادهٔ محمد سالم مثل
افادات دیگر محققین جائزین بکار رم جمیع شبهات و هفوات متعصبین را حاسم وجه نود و هفتم آنکه مولوی
ولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا سعید بن قطب الدین السهالوی اللکهنوی
حدیث ولایت را بروایت بریده و عمران از نسائی نقل کرده و هم آنرا در جمله حدیث خصال عشره از حاکم
و نسائی روایت نموده در مرآة المومنین فی مناقب آل سید المرسلین و در فصل ثانی از باب اول از ابواب کتاب

که آنرا معنون نموده باین عنوان فصل ثانی در بیان مناقب و مآثر حضرت علی مرتضی قاطعه اندر فضیلت و خلافت او
وی گفته فی الخصائص عن ابن عباس قال حدثنی بریدة قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم
علیا الی الیمن فرأیت منه جفوة فذکرت علیا فنقصته فجعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
یتغیر وجهه قال یا بریدة الست اولی بالمومنین من انفسهم قلت بلی یا رسول الله
قال من کنت مولاه فعلی مولاه و فی روایة لا تقع فی علی فان علیا منی و انا منه و
هو ولیکم بعدی و اخرج النسائی عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال بعث
رسول الله صلی الله علیه و سلم جیشا و استعمل علیهم علی بن ابی طالب رضی الله عنه
فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع علی و کان المسلمون اذا
رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما
قدمت السریة فسلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال
یا رسول الله الم تر ان علی بن ابی طالب فعل کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله
علیه و سلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الیه الثالث فقال مثل
مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم
والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن
بعدی و اخرج النسائی ایضا عن بریدة انه قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الیمن
مع خالد بن الولید و بعث علیا علی آخر و قال ان التقیتما فعلی علی الناس و ان تفرقتما فکل
واحد منهما علی حدة فلقینا بنی زید من اهل الیمن و ظهر المسلمون علی المشرکین فکتب بذلک
خالد بن الولید الی النبی صلی الله علیه و سلم و امرنی ان انال منه قال فدفعت الکتاب الیه
و نلت من علی فتغیر وجهه ای النبی صلی الله علیه و سلم فقلت هذا مکان العائذ
بعثتنی مع رجل و الزمتنی بطاعته فبلغت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله

عليه وسلم لا تقعن يا بريدة في علي فان عليا مني وانا منه وهو وليكم بعدي وجه
نود و هشتم آنکه نیز مولوی ولی الله در مرآة المومنین گفته اخرج الحاكم والنسائي في الخصائص
عن عمرو بن ميمون قال اني لجالس عند ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس
اما ان تقوم معنا واما ان تخلوبنا من بين هولاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم
قال وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى فانتدوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض
ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في رجل له عشر فضائل ليست لاحد غيره وقعوا في رجل
قال له النبي صلى الله عليه وسلم لابعثن رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله ورسوله ويحبه الله
ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال اين علي فقالوا انه في الرحى يطحن قال وما كان احدهم
ليطحن قال فجاء وهو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفث في عينه ثم هز الراية ثلثا فاعطاه
اياها فجاء علي بصفية بنت حيي قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلانا بسورة التوبة فبعث عليا فاخذها منه وقال لا يذهب بها الا رجل هو مني وانا منه
فقال ابن عباس وقال النبي صلى الله عليه وسلم لبني عمه ايكم يواليني في الدنيا والاخرة
قال وعلي جالس معهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبل على رجل منهم
ايكم يواليني في الدنيا والاخرة فابوا فقال لعلي انت وليي في الدنيا والاخرة قال ابن
عباس وكان علي اول من امن من الناس بعد خديجة رضي الله عنهما قال واخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن وحسين وقال
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا وقال ابن عباس
وشرى علي نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس
وكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر وعلي نائم قال
وابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فقال يا نبي الله فقال له علي
ان نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار

قال

قال وجعل علي رضي الله عنه يرمى الحجارة كما كان نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو
يتضور وقد لف راسه في الثوب لا يخرجه حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم
وكان صاحبك لا يتضور ونحن نرميه وانت تتضور وقد استنكرنا ذلك فقال ابن عباس
وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وخرج الناس معه فقال له علي
اخرج معك قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي قال له اما ترضى ان تكون مني
بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي قال ابن
عباس وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولي كل مومن من بعدي ومومنة قال
ابن عباس وسد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب علي فكان
يدخل المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فان مولاه علي قال ابن عباس وقد اخبرنا الله
عز وجل في القرآن انه رضي عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط
عليهم بعد ذلك قال ابن عباس وقال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر حين قال
ايذن لي فاضرب عنقه قال وكنت فاعلا وما يدريك لعل الله قد اطلع الى اهل بدر
فقال اعملوا ما شئتم واز عبارت ولی الله در صدر کتاب مرآة المومنین عظمت وجلالت
مرویات آن و صیانت آن از ضعاف متروکه واضح و ظاهر است قال فيه بعد فهذه احاديث
مشتملة على مناقب اهل البيت النبوية والعترة الطاهرة المصطفوية من الكتب
المعتبرة من الصحاح والتواريخ منبئا عن اعلى المسامي لكتب معرضا عن الضعاف المتروكة
عند علماء الحديث مقتصرا على ما تواتر من الاحاديث او اشتهر او من الحسان وجعلته
وسيلة الوصول الى جناب الرسول صلى الله عليه وسلم بوساطة اهل بيته والانسلاك
في سلك محبيهم المبشرين بالدخول في الجنان منه صلى الله عليه وسلم فيه وسيلة
النجاة وبه مناط الشفاعة وسميناه بمرآة المومنين في مناقب آل سيد المرسلين ربنا

تقبل منّا واجعلنا من زمرة المتمسّکین بحبل التوفیق والهدایة انك انت المجیب وبیدك
التوفیق فعلیك التوکل وبك الاعتصام ونرجو منك خیر الاختتام بحرمة النبی واله
الغرّ الکرام و نیز ولی الله در آخر مرآة المؤمنین بعد ذکر ماخذ این کتاب گفته و در مقام استنباط بر ایراد
عبارات کتب مذکوره بالفاظها من غیر تغییر و ترجمه اکتفا نموده شد و بطرف احادیث موضوعه
یا ضعیفه نزد مصنفین آنها بیشتر التفات نکردم و بالفرض اگر تعرض بعضی از ان واقع شده باشد
بر تضعیف آن نص تصریح نموده شد تا کسی را مقام اتهام و مجال نسبت افترا و بهتان باقی نماند غرض
که این رساله منتخب کتب صحاح که در ان هیچ وجه مجال ریب و اشتباه نیست این افضال الهی و تائید ایزدی است
و مولوی ولی الله از مشاهیر علمای این دیار و عظمت و جلالت او نزد سنیه این اقطار در غایت
وضوح و اشتهار و نهایت ظهور و انتشار است کما هو غنی عن البیان و الاظهار و سیجیء ذکر
محامد علی لسان ولده فیما بعد ان شاء الله الموفق للاهتداء والاستبصار و از افادهٔ
مولوی سعد الله در رساله تحفة الاحباب کما علمت آنفا کمال تعظیم و تفخیم و اجلال و توقیر ابن اصید
کبیر ظاهر و مستنیر است که او را بلقب عظیم الشان استاذ الکل یاد کرده و مولانا در حق او اطلاق کرده
و افاده نموده که او بحر فضل و جاه است وجه نود و نهم آنکه شیخ سلیمان بن ابراهیم المعروف
بخواجه کلان بن محمد معروف المشتهر بباباخواجه القندوزی البلخی حدیث ولایت را بطرق متعدده
نقل کرده چنانچه در ینابیع المودة که نسخه مطبوعه در بن زمان بعون الملك المنان بدست این کثیر العصیان
آمده گفته و فی سنن الترمذی عن عمران حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
جیشا واستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه
وتعاقد اربعة من الصحابة فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع
علی وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وآله فسلموا علیه ثم انصرفوا
الی حالهم فلما قدمت السریة علی النبی صلی الله علیه وآله فقام احد الاربعة فقال
یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل مقالته

فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل
ما قالوا فاقبل الیهم و یعرف الغضب فی وجهه ما تریدون من علی ان علیا
منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی هذا حدیث غریب و نیز دران گفته فی الاصابة
وهب بن حمزة رضی الله عنه قال سافرت مع علی بن ابی طالب فرأیت منه بعض ما
اکره فشکوته الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال لا تقولن هذا لعلی فانه ولیکم بعدی
و نیز دران گفته فی المشکوة عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و نیز دران گفته قال
حسن بن علی رضی الله عنهما فی خطبته قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
حین قضی بینه وبین اخیه جعفر و مولاه زید فی ابنة عمه حمزة اما انت یا علی
فمنی وانا منك وانت ولی کل مومن بعدی وقد تقدمت الخطبة بطولها و نیز
دران گفته فی کنوز الدقائق للمناوی علی منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی
لابن داود الطیالسی انتهی فالحمد لله المنان حیث ثبت من اعلام الشیخ سلیمان ان
الحدیث الشریف معتمد رواه الائمة الاعیان فلا یرمیه بالکذب والبطلان الا من
خاض فی غمار المجازفة والعدوان والقی جلباب الحیاء فلم یخف من الخزی والهوان
واساء ادب کلام سید الانس والجان صلوات الله وسلامه علیه وآله ما اختلفت
الملوان فاستحق الهبوط الی اسفل درکات النیران وجه صدم آنکه مولوی حسن زمان بن محمد
بن قاسم الترکمانی الحیدرآبادی المعاصر حدیث ولایت را روایت نموده و اثبات آن بطرق
متعدده و تصحیح آن باهتمام تمام و تبلیغ برد و ابطال منکرین والا مقام فرموده چنانچه در کتاب
القول المستحسن فی فخر الحسن بعد ذکر حدیث غدیر گفته ثم معنی المولی هنا الولی والسید قطعا ص ۲۱۴ / ۲۲۸
قال العلامة الحرانی والمولی هو الولی اللازم الولایة القائم بها الدائم علیها ذکره
الفاضل المناوی فی شرح الجامع الصغیر فی حدیث علی بن ابی طالب مولی من کنت مولاه

ويدل عليه ما مضى في روايات اخرى صحيحة من كنت وليه فعلي وليه وفي حديث بريدة
عند اصحاب السنة احمد والنسائي في خصائصه وغيرهما لا تقع يا بريدة في علي فانه
مني وانا منه وهو وليكم بعدي وانه مني وانا منه وهو وليكم بعدي وقول ابن حجر الهيتمي في
سنده الاجلح وهو وان وثقه ابن معين لكن ضعفه غيره على انه شيعي وعلى تقدير
الصحة فيحتمل انه رواه بالمعنى بحسب عقيدته ليس بشيء فانه مع كون الاجلح قد صح
توثيق جماعة وضعف تضعيف فرقة له بعلة تشيع قد رد مثله في روايات
اخرى صحيحة ايضا ففي الرياض والاكتفاء عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله
صلى الله عليه وسلم سرية واستعمل عليها عليا فمضى على السرية فاصاب جارية
من السبي فانكروا عليه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
وقالوا اذا لقينا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرناه بما فعل علي قال عمران و
كان المسلمون اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلى الله عليه وسلم وسلموا عليه ثم
انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان عليا صنع كذا وكذا فاعرض عنه ثم
قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض
عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم
والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني وانا منه وهو ولي
كل مومن من بعدي اخرجه الترمذي في جامعه وقال حسن غريب وابو حاتم بن حبان
في صحيحه قلت وقال ابو يعلى في مسنده نا عبيد الله ثنا جعفر بن سليمان نا يزيد
الرشك عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين فذكره به نحوه وقال النسائي
في خصائصه انا قتيبة بن سعيد ثنا جعفر فذكره به وقال احمد ثنا عبد الرزاق
وعفان المعنى وهذا حديث عبد الرزاق قالا ثنا جعفر بن سليمان فذكره به

وفيه

وفيه فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على الرابع وقد تغير وجهه فقال دعوا عليا
دعوا عليا دعوا عليا ان عليا مني وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي وقال الترمذي
انا قتيبة بن سعيد ثنا جعفر فذكره به قال هذا حديث حسن غريب لا نعرفه الا من حديث
جعفر بن سليمان قلت هو من زهاد الشيعة ثقة كثير العلم احتج به البخاري في الادب
ومسلم والاربعة وصحح له الترمذي مع تحسينه له هذا غريب وقد حدث عنه السفيان
الثوري مع تقدمه وابن المبارك وسيار بن حاتم وقتيبة ومسدد ويحيى بن يحيى
وابن مهدي وابن المديني وهما لا يحدثان الا عن ثقة وعبد الرزاق وقال رايته
فاضلا حسن الهدى واهل صنعاء واهل العراق وخلق قال احمد لا باس به وقال ابن
معين ثقة كان يحيى بن سعيد يستضعفه اي هو منه غير مقبول وقال ابن سعد
فقال كان ثقة به ضعف وكان استضعاف يحيى لتشيعه قال ابن حبان في كتاب الثقات
كان من الثقات المتقنين في الروايات غير انه كان ينتحل الميل الى اهل البيت ولم يكن
بداعية الى مذهبه وليس بين اهل الحديث من ائمتنا خلاف ان الصدوق المتقن
اذا كان فيه بدعة ولم يكن يدعو اليها ان الاحتجاج باخباره ولهذه العلة تركنا حديث
جماعة ممن كانوا ينتحلون البدع ويدعون اليها وان كانوا ثقات فاحتججنا باقوام ثقات
انتحالهم سوء غير انهم لم يكونوا يدعون اليها وانتحال العبد بينه وبين ربه ان شاء
عذبه وان شاء غفر له وعلينا قبول الروايات عنهم اذا كانوا ثقات على حسب ما ذكرنا
في غير موضع من كتبنا انتهى وقد ذكر قوله في ترجمة عبد الملك وتقدم في المقدمة في بسط
الحسن كلام الخطيب في هذا الباب وقال ابن عدي هو حسن الحديث معروف بالتشيع وجمع
الرقائق جالس زهاد البصرة فحفظ عنهم وقد روى ايضا في فضل الشيخين وهو عندي
ممن يجب ان يقبل حديثه انتهى وقال الذهبي كان شيعيا صدوقا ويزيد عابد ثقة
وقال ابن حجر وهم من لينه احتج به الائمة الستة وكذا مطرف وقد صرح الحافظ

ابن حجر فی الاصابة بان سنده قوی وعزی الی الطیالسی والنسائی فی الکبری والحسن بن سفیان
فی فوائده وابی نعیم فی فضائل الصحابة والطبرانی والحاکم فی مستدرکه وفی جمع الجوامع
اخرجه ابن ابی شیبة بسند صحیح وابن جریر وصححه ولفظهما علی منی وانا من علی وعلی ولی کل
مومن بعدی وهذه الجملة عند الدیلمی فی مسند الفردوس عن ابی ذر الغفاری وعند الحاکم
فی مستدرکه والضیاء فی مختارته عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لبریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یومر به وللدیلمی عن بریدة
مثله وقال ابو داود الطیالسی حدثنا ابو عوانه عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن
ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی انت ولی کل مومن بعدی
واخرجه احمد والنسائی وعنه الطحاوی فی حدیث ابن عباس الطویل فی خصائص علی
بهذا السند مصرحا بالتحدیث وفی جمیعه سکت علیه ابن حجر فی الاصابة قال ابو عمر فی
الاستیعاب هذا اسناد لا مطعن فیه لاحد لصحته وثقة نقلته وکانه
لم یعبا بتسدید البخاری فی قوله حدثه فی ابی بلج فیه نظر وکذا لم یقبله منهم تعاصره
ومن تاخر عنه من النقدة المتشددة منهم ابو حاتم قال صالح الحدیث لا باس به
ووثقه النسائی وابن سعد وابن حبان کما عزی له واحتج به فی صحیحه والدارقطنی والحاکم
والزما مسلما اخراج حدیثه واحتج به الاربعة وقال الحاکم واحتج به مسلم ونقله
فی نسخة احتج یصحح من روایته وهو بلدی مسلم فهو اعلم بکتابه وسبقهم الی توثیقه
من المتقدمین ابن معین وحدث عنه امام النقدة شعبة وابراهیم بن المختار وحاتم
بن ابی صغیرة وحصین بن نمیر وزائدة بن قدامة وزهیر بن معاویة والثوری ومسود
بن عبد العزیز وشعیب بن صفوان وابو حمزة السکری وابن عوانة وهشیم وغیرهم وعن
وهب بن حمزة قال قدم بریدة من الیمن وکان خرج مع علی بن ابی طالب فرای منه جفوة فاخذ
یذکر علیا وینتقصه فبلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له لا تقل هذا فهو اولی الناس

بکم

بکم بعدی یعنی علیا اخرجه الطبرانی فی الکبیر وذکره المناوی بتغییر یسیر وقال الهیثمی
فیه دکین ذکره ابو حاتم ولم یضعفه احد وبقیة رجاله وثقوا وعن بریدة فی روایة
اخری ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی وخلقت من طینة ابراهیم وانا افضل
من ابراهیم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من
الجاریة التی اخذ وانه ولیکم بعدی اخرجه ابن جریر فی تهذیب الآثار وهو صحیح عنده
قال الخطیب لم ار سواه فی معناه اورده واعتمده جماعة من الائمة من آخرهم السبکی
والسیوطی وقد اخرجه ابن سبوع الاندلسی فی الشفاء کذا فی الاکتفاء وقد ورد
هذه اللفظة فی احادیث جماعة من الصحابة بطرق کثیرة ضعیفة یتقوی مجموعها
لکن لا حاجة الیها بعد هذه الروایات الثابتات وممن جزم بورودها من جهابذة المتاخرین
الحافظ ابن حجر فی الاصابة والحافظ القاسم فی العقد الثمین فی آخرین فقیل صاحب القرة
ان زیادة وهو ولیکم بعدی ونحوها موضوعة ومن تغییرات الشیعة شیء عجاب
عند اولی الالباب مع ذکره لها قبل خمسین ورقة فی اجوبة الطوسی من حدیث الترمذی
المذکور وقد صرح الترمذی بحسنه وهو صحیح علی شرطه وکتابه من کتب کان مولفوها
کما قال صاحب القرة فی الحجة معروفین بالوثوق والعدالة والحفظ والتبحر فی فنون
الحدیث ولم یرضوا فی کتبهم هذه بالتساهل فیما اشترطوا علی انفسهم فتلقیها من
بعدهم بالقبول الی آخر ما قال نسال الله العافیة این عبارت این محقق فاضل فاصل ست
بین الحق والباطل ووافی ست برای مزید استبصار هر متیقظ عاقل وبدفع ورفع وردع وقمع
تشکیک هر مرتاب غافل ذاهل وبازاله اوهام وهواجس وازاحه نوازع ووساوس هر لجوج مجادل
کافی وکافل وثبوت وتحقق وصحت حدیث شریف از آن کالنار علی المنار بل کالشمس فی
رابعة النهار واضح ولائح وحاصل وشبهات وتوهمات مخاطب عمدة الافاضل وولیمه
جاحدین اباطل بملاحظه آن کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا

او کو صادا شتدت به الریح فی یوم عاصف زائل کصفوان علیه تراب فاصابه وابل
ونهایت واهی ورکیک وباطل واز حلیه صحت وثبات وقابلیت اعتنا والتفات عاطل ولله الحمد
علی منه الشامل وفضله الکامل ومولوی حسن زمان از اجله علمای معاصرین اعیان واکابر
مشاهیر عالی شان است ومولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام تقریظی بر کتاب احیاء المیت
بفقه اهل البیت تصنیف مولوی حسن زمان مذکور نوشته که از آن غایت عظمت وجلالت مصنف
مصنف ظاهر وباهر است وبعد ملاحظه آن نهایت متانت ورزانت مواخذات لطیفه وملیحه وتشنیعات
صریحه صحیحه او که بر تعصبات وتشددات فاحشه ولی الله ومخاطب نحریر جابجا در قول مستحسن عالم وذریه
اولیای این هر دو را ذائقه عذاب الیم چشانیده واظهار عناد ولداد شان با اهل بیت امجاد
صلوات الله وسلامه علیهم الی یوم التناد بمرتبه قصوی رسانیده کالشمس فی رابعة النهار
هویدا واشکار می گردد وهذه عبارته اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد فاعلموا اخوانی وخلانی نور الله
دبی قلوبکم وقلبی انی لما طالعت کتب الشیعة الشنیعة عرفت قطعا انهم یکیدون کیدا
ویصیدون صیدا ویقصدون رجم الناس قصد الوسواس الخناس فیصدونهم عن
سواء السبیل ویردونهم الی سوء الاباطیل فیقولون ان اهل السنة یقتدون بالاصحاب
ویعضون علی سیرتهم بالانیاب وقد اعترف مجتهدهم حتی صاحب الاساس بحدیث النبی
صلی الله علیه وسلم ان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وان اختلافهم رحمة
کما ذکرته مفصلا فی الکتاب الکبیر ازالة الغین عن بصارة العین وذکرت هفواتهم
فی تاویلاته ایضا ثم یفترون علیهم انهم لا یستفیدون باهل البیت الاطیاب بل یعرضون
عن سنتهم کالنصاب ولا یروون عنهم الدلائل الاصولیة ولا یاخذون منهم المسائل الفروعیة
ولذا یوجد فی کتبهم روایات ابی حنیفة وقیاساته وروایات مالک واساساته ومنقولات
الشافعی ومعقولاته ومسندات احمد ومجتهداته ولا یوجد فیها من افادات آل النبی

صلی الله

صلی الله علیه وسلم وافاضاتهم شیئا لا من اصول الدلائل ولا من فصول المسائل فکنت اتمنی
اللیالی مرور الایام والشهور والاعوام وجود سفر ذی قدر یحقق الحق الفاضل ویبطل الباطل
العاطل هادیا للمطاع عن الفرقة الاناس قامعا لضغائن الریبة والالتباس یقلع اصولهم
ویقطع فروعهم یجدع انافهم ویقمع اخلافهم واسلافهم ینادی نداء المجاهد الهادی ان
مقالاتهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا وان اهل السنة
هم الذین یقتبسون انوار الائمة الاطهار کما یقتفون آثار الصحابة الکبار ولکن صادفت
کتابا یکون لما تمنیته نصا باثر اذا ما وقع الفتن فی بلاد الهند کافة وعم المحن اهلها حتی
کما حذرنا الله تعالی ایاها بقوله واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة وسافرت
الی الحرمین المحترمین زادهما الله شرافة وکرامة فاقمت هنالک ثلث سنین ثم سافرت
الی العراق واقمت هنالک ما یزید علی سنتین ما ظفرت بکتاب کما ذکرت ایضا فلما وصلت
تقدیرا من الله تعالی الی حیدرآباد صانه الله سبحانه عن الخلل والعلل والفساد رایت هنالک
نموذجا من الکتاب المستطاب المسمی باحیاء المیت بفقه اهل البیت فالفیت ذلک کما تمنیت
بل فوق ما ابتغیت لقد افادوا جاد مصنفه رئیس العرفاء راس الاصفیاء صدر العلماء
المستغنی عن الثناء فجمع وقمع وحکم واحکم فجرح وعدل وصحح وحلل وطبق وکتب وضبط وربط
ودقق وحقق ورتب وهذب واکثر واختصر علی تنقید خبره وتجوید نظره وتجسس
عن عجره وبجره کیف لا وقد صنف کثیرا وان لم اد الا یسیرا اصار فی تدوینه وتحسینه مؤیدا
بالدعاء ممن رقی اعلی السماء علیه وآله التحیة والثناء من رب العزة والکبریاء فی
حکایة حکاها لی فی منامه فطار بی هذا الخطب من الفرش فلو ثم ابوابه وفصوله
وفروعه واصوله علی ما رایت نموذجه لقلتم ما راینا مثله وادعیتم انه لا عین
رات ولا اذن سمعت ثم ان المصنف فسح الله فی مدته قد اهدی لی فهرسته بعد
ما مضی اثنا عشر سنة اعنی ما اراد بسطه فیه من اثنی عشر کتابا یکون لما بلغه

من علوم اهل بيت النبوة نصابا اولها كتاب فقه الايمان المسمى كتاب الفقه الاكبر
عن اهل البيت الاطهر ثانيها كتاب اصول العلم من الرواية والدراية عن اهل بيت
الولاية والهداية ثالثها كتاب فقه الاسلام المترجم باحياء الميت بفقه اهل البيت
رابعها كتاب قراءات القرآن عن اهل بيت الذكر والاتقان الملقب اتحاف قراء البشر
بقراءات اهل البيت الخمسة عشر خامسها كتاب علوم القرآن عن اهل بيت النبوة و
العرفان سادسها كتاب احياء العالم عن اهل بيت النبى صلى الله عليه وسلم سابعها
كتاب الحكمة والموعظة من اهل بيت الفطنة والمعرفة الملقب بمنهاج البلاغة ثامنها
كتاب الادعية والاذكار عن اهل البيت الاطهار الملقب بالصحيفة الفاضلة تاسعها
كتاب فقه الاحسان عن اهل بيت الحكمة والعرفان عاشرها كتاب جوامع الاخبار
والآثار عن اهل البيت الاخيار حادى عشرها كتاب آيات النبوة عن رايات الفتوة
ثانى عشرها كتاب الصحف المطهرة العلوية للحضرة الموقرة العلوية فارجو من الله
تعالى من اتمامها وحسن اختتامها عاجلا حتى يطلع شمس التحقيق من مطلعها ويسطع
نور التصديق الى مخضعها ويعرف ان فقهاء اهل السنة وقراءهم وعرفاءهم ومتكلميهم
ومحدثيهم ومفسريهم وسائر اصناف علمائهم هم المتبعون لاخبار اهل البيت الطيبين
وهم المقتفون لآثارهم المهتدون بنجوم الهدى اصحاب سيد المرسلين صلى الله
عليه وآله اجمعين وان ذلك هو التمسك بالثقلين والتشبث بالعلمين ان كلا من الفريقين
متوسطون بيننا وبين النبى صلى الله عليه وسلم يوصلون الينا من داخل البيت
وخارجه ما فاض منه بالملوين فشكر الله مسعاه وذكر رضاه به عنده ومن ولاه
وابلغ اليه بكرمه ما يتمناه واسبغ عليه من نعمه ما يترجاه بجاه من اصطفاه
وارتضاه واجتباه عليه وآله واصحابه واحبابه اعلى صلوات الله واجلى تسليمات الله
قد حرر ذلك بقلم الافقر الاحقر [illegible] عفى عنه [illegible] عند سفره الى اليمن ثانيا سنه ١٢٩٣ انتهى

نقلا عن نسخة اهداها المولوى حسن زمان الى العبد الكثير العصيان **قوله** زيرا كه در اسناد او
اجلح واقع شده واو شيعى متهم است در روايت خود **اقول** اين افاده بديعه ومقاله فظيعه مخدوش است
بوجوه عديده ومنقوض است بنقوض سديده **اول** آنكه اجلح را يحيى بن معين كه امام منقدين
وملجا اساطين متسننين است توثيق نموده چنانچه ابو الحجاج مزى در تهذيب الكمال كما فى [illegible]
بترجمه اجلح گفته قال عباس الدورى عن يحيى بن معين ثقة وابن حجر عسقلانى در
تهذيب التهذيب بترجمه اجلح گفته قال ابن معين صالح وقال مرة ثقة وقال مرة ليس به باس
هرگاه اجلح حسب افادهٔ يحيى بن معين صالح وثقه باشد اتهام او بوضع وافتعال از عجائب ايام
وغرائب وساوس نافرجام وخرافات واهيه بى نظام زمان است حالا نبذى از مناقب عظيمه
ومحامد فخيمه ومدائح سنيه وفضائل بهيه يحيى بن معين بايد شنيد كه بعد سماع آن
مجال دم زدن وگردن افراشتن وحرف تشكيك در توثيق اجلح بر زبان آوردن براى
متعصبين متعنتين باقى نماند پس بايد دانست كه ابو سعد عبد الكريم بن محمد سمعانى در انساب
در نسبت مرى گفته ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام المرى من
غطفان من اهل بغداد كان اماما ربانيا عالما حافظا ثبتا متقنا مرجوعا اليه فى
الجرح والتعديل والده معين كان على خراج الرى فمات فخلف لابنه يحيى الف الف
درهم وخمسين الف درهم فانفقه كله فى الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه سمع
عبد الله بن المبارك وهشيم بن بشير وعيسى بن يونس وسفيان بن عيينة و
عبد الرحمن بن مهدى ووكيع بن الجراح وابا معوية الضرير روى عنه من ثقاته
احمد بن حنبل وابو خيثمة ومحمد بن اسحاق الصغانى ومحمد بن اسمعيل البخارى وابو داود
السجستانى وعبد الله بن احمد بن حنبل وغيرهم وانتهى علم العلماء اليه حتى قال احمد بن حنبل
ههنا رجل خلقه الله لهذا الشان يظهر كذب الكذابين يعنى يحيى بن معين وقال
على بن المدينى لا نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين

قال ابو حاتم الرازی اذا رایت البغدادی یحب احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنة واذا رایته یبغض یحیی بن معین فاعلم انه کذاب و کانت ولادته فی خلافة ابی جعفر سنة ثمان و خمسین و مائة فی آخرها وکان یحیی بن معین یحج فیذهب الی مکة علی المدینة ویرجع علی المدینة فلما کان آخر حجة حجها خرج علی المدینه ورجع فاقام بها یومین او ثلثة ثم خرج حتی نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرای فی النوم هاتفا یهتف یا ابا زکریا اترغب عن جواری فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانی راجع الی المدینة فمضوا ورجع فاقام بها ثلاثا ثم مات قال فحمل علی اعواد النبی صلی الله علیه وسلم وصلی علیه الناس وجعلوا یقولون هذا الذاب عن رسول الله الکذب و مات لسبع لیال بقین من ذی القعدة سنة ثلث وثلثین و مائتین و قال بعض المحدثین فی مرثیته ذهب العلیم بعیب کل محدث وبکل مختلف من الاسناد وبکل وهم فی الحدیث ومشکل یعیی به علماء کل بلاد و دیگر محامد زاهره و مآثر فاخره یحیی بن معین در مجلد حدیث مدینة العلم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فکن من المتربصین و خلیفه دانسته عبد الرحمن نموده مزی در تهذیب الکمال علی مانی الجح گفته قال عبد الله بن احمد عن ابیه ما اقرب الاجلح من فطر بن الخلیفة و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته قال عبد الله بن احمد عن ابیه ما اقرب الاجلح من فطر بن الخلیفة و فطر بن خلیفه نزد احمد بن حنبل موثق ست پس اجلح که نزد احمد نهایت قریبست بفطر نیز موثق خواهد بود بالضرورة والبداهة چه اگر اجلح موثق نباشد بین الاجلح و فطر بعد مشرقین حاصل خواهد بود و اصلا قرب درمیان ایشان حاصل نخواهد شد چه جا که قرب ایشان بمرتبه واصل باشد که تعجب از آن کنند و آنرا باقصی المرتبه فائز گردانند و ذهبی در کاشف گفته فطر بن خلیفة المخزومی مولاهم الخیاط عن ابی الطفیل و عطاء الشیبی مولاه عمرو بن حریث الصحابی و عن مجاهد والشعبی وخلق وعنه القطان ویحیی بن آدم و قبیصة وخلق له نحو ستین حدیثا وهو

شیعی جلد صدوق وثقه احمد و ابن معین مات سنة ۱۵۳ و ابن حجر در تهذیب التهذیب بترجمه فطر گفته قال عبد الله بن احمد بن حنبل عن ابیه ثقة صالح الحدیث سوم آنکه عمرو بن علی فلاس افاده نموده که اجلح مستقیم الحدیث و صدوق ست ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه اجلح گفته وقال عمرو بن علی مات سنة ۱۴۵ اول السنة وهو رجل من بجیلة مستقیم الحدیث صدوق قلت لیس هو من بجیلة حالا نبدی از اطراء و ثناء فوق قیاس و مدح و سپاس فلاس که هادم اساس ابلاس و وسواس مخاطب حق شناس ست بر زبان ائمه قوم باید شنید و دست تحیر بدندان تعجب بر قدح اجلح باید گزید عبد الکریم سمعانی در کتاب الانساب بنسبت سقا گفته ابو حفص عمرو بن علی بن بحر بن کثیر السقاء الفلاس ذکرته فی لفاء کان احد ائمة المسلمین من اهل البصرة قدم اصبهان سنة ست عشرة و اربع عشرین و ست و ثلاثین و مائتین و حدث بها روی عنه عفان بن مسلم و سئل ابو زرعة الرازی عنه فقال ذاک من فرسان الحدیث و قال حجاج بن الشاعر لا یبالی ان یاخذ من عمرو بن علی من حفظه او من کتابه وکان ابو مسعود الرازی یقول لا اعلم احدا قدم ههنا واتقن من ابی حفص و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته عمرو بن علی بن بحر بن کنیز الحافظ الامام الثبت ابو حفص الباهلی البصری الصیرفی الفلاس احد الاعلام مولده بعد الستین و مائة سمع یزید بن زریع و عبد العزیز بن عبد الصمد العمی و سفیان بن عیینة و معتمر بن سلیمان و طبقتهم فاکثروا و تقن وجود واحسن حدث عنه الستة و النسائی ایضا بواسطة و عفان و هو من شیوخه و ابو زرعة و محمد بن جریر و ابن صاعد والمحاملی و ابو روق الهزانی و امم سواهم قال النسائی ثقة حافظ صاحب حدیث و قال ابو حاتم کان اوثق من علی بن المدینی وقال عباس العنبری ما تعلمت الحدیث الا منه وقال حجاج بن شاعر عمرو بن علی لا یبالی احدث من حفظه او من کتابه وقال ابو زرعة ذاک من فرسان

الحدیث لم نر بالبصرة احفظ منه ومن ابن المدینی والشاذکونی قال الفلاس
حضرت مجلس حماد بن زید وانا صبی صغیر فاخذ رجل بخدی ففرت فلو اعلم
وقال ابن اشکاب ما رایت مثل الفلاس وکان یحسن کل شیء وعنه قال ما کنت
فلاسا قط ونیز ذهبی در سیر اعلام النبلا گفته الفلاس عمرو بن علی بن بحر بن کثیر الحافظ
الامام المجود الناقد ابو جعفر الباهلی البصری الصیرفی الفلاس حفید المحدث بحر بن
کنیز السقا ولد سنة وستین ومائة وحدث عن یزید بن زریع ومرحوم العطار
وعبد العزیز وعبد الصمد العمی وخالد بن الحرث وغندر وسفیان بن عیینة
وعاصم بن هلال وعمر بن علی المقدمی ومحمد بن سواء ومحمد بن عبد الرحمن الطفاوی
وعبد الله بن ادریس وعبد الاعلی السامی ومعاذ بن معاذ ووکیع ویحیی القطان
وفضیل بن سلیمان النمیری ومعتمر بن سلیمان ویزید بن هرون وخلق وتنزل الی
سلیمان بن حرب وکان من جلة الحجة حدث عنه الائمة الستة فی کتبهم وابو زرعة
وابو حاتم وابن ابی الدنیا وعبد الله بن احمد والحسن بن سفیان ومحمد بن یحیی بن
منده والقاسم المطرز وجعفر الفریابی ویحیی بن صاعد ومحمد بن حریز وابو رزق
احمد بن محمد بن بکر البرقانی وخلق سواهم قال ابو حاتم بصری صدوق کان اوثق
من علی بن المدینی سمعت العباس العنبری یقول ما تعلمت الحدیث الا من عمرو بن
علی وقال حجاج بن الشاعر لا یبالی عمرو بن علی احدث من کتابه او من حفظه
وقال النسائی ثقة حافظ صاحب حدیث وقد روی النسائی ایضا عن زکریا
السجزی عنه وحدث عنه شیخه عفان والقاضی المحاملی وقد ذکره ابو زرعة
فقال ذلک من فرسان الحدیث لم نر بالبصرة احفظ منه ومن علی بن المدینی والشاذکونی
قال ابو حفص الفلاس حضرت مجلس حماد بن زید وانا صبی فی ضیق فاخذ رجل بخدی
ففرت فلم اعد قال ابن اشکاب الحافظ ما رایت مثل ابی حفص الفلاس کان یحسن

کل شیء وبلغنا عن ابی حفص قال ما کنت فلاسا قط وقد سافر الی اصبهان غیر مرة
وحدث بها فقال الحافظ ابو الشیخ قدمها فی سنة ست عشرة ومائتین وسنة اربع
وعشرین وسنة ست وثلاثین وحکی ابن مکرم قال ما قدم علینا بعد علی بن المدینی
مثل عمرو بن علی مات بالعسکر فی ذی القعدة سنة تسع واربعین ومائتین وله صنف
وجمع ووقع لنا من عالی حدیثه اخبرنا الشیخ العالم الزاهد مسند الوقت ابو المعالی
احمد بن القاضی الامام المحدث رفیع الدین ابی محمد اسحاق بن محمد بن المؤید الهمدانی
ثم المصری بقراءتی علیه قال انبا المبارک بن ابی الجواد ببغداد سنة عشرین وستمائة
انبا ابو العباس احمد بن الطلایة انبا عبد العزیز بن علی انبا محمد بن عبد الرحمن المخلص
انبا محمد بن هرون انبا عمرو بن علی انبا یحیی بن سعید عن سفیان عن عاصم عن زر
عن عبد الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یذهب الایام واللیالی حتی یملک
العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی صحیح ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنة تسع
واربعین ومائتین گفته وفیها ابو حفص عمرو بن علی الباهلی البصری الصیرفی الفلاس
الحافظ احد الاعلام سمع معتمر بن سلیمان وطبقته وصنف وعنی بهذا الشان قال
النسائی ثقة حافظ وقال ابو زرعة ذاک من فرسان الحدیث وقال ابو حاتم کان اوثق
من علی بن المدینی وعبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در سنة تسع اربعین ومائتین
گفته وابو حفص عمرو بن علی الباهلی البصری الصیرفی الفلاس الحافظ احد الاعلام
قال ابو زرعة ذلک من فرسان الحدیث وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عمرو بن علی ص ۲۸۶/۲۸۰
بن بحر بن کنیز بنون وزای ابو حفص الفلاس الصیرفی الباهلی البصری ثقة حافظ
من العاشرة مات سنة تسع واربعین وسیوطی در طبقات الحفاظ گفته عمرو بن علی
بن بحر بن کنیز الباهلی ابو حفص الصیرفی الفلاس الحافظ روی عن ابن علیة ویحیی
القطان وابن مهدی وابن نمیر وخلق وعنه الائمة الستة وآخرون قال النسائی

ثقة صاحب حدیث حافظ وقال ابو حاتم کان اوثق من علی بن المدینی مات فی
ذی القعدة سنة تسع واربعین ومائتین چهارم آنکه احمد بن عبد الله العجلی نیز توثیق اجلح
نموده چنانچه مزی در تهذیب الکمال بترجمهٔ اجلح گفته قال احمد بن عبد الله العجلی کوفی
ثقة وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمهٔ اجلح گفته وقال العجلی کوفی ثقة
وجلال الدین سیوطی در لآلی مصنوعه بعد ذکر کلام ابن الجوزی در اجلح گفته قلت روی
له الاربعة ووثقه ابن معین والعجلی وفضائل ظاهره ومحامد باهره ومناقب فاخره
ومعالی زاهره احمد عجلی بر متتبع مخفی نیست عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسب اطرابلسی گفته
ابو الحسن احمد بن عبد الله بن صالح بن مسلم العجلی کوفی الاصل نشا ببغداد وسمع بها
وبالکوفة والبصرة حدث عن شبابة بن سوار ومحمد بن جعفر غندر والحسین
بن علی الجعفی وابو داود الحفری وابی عامر العقدی ومحمد ویعلی ابنی عبید وجماعة
نحوهم وکان حافظا دینا صالحا انتقل الی بلاد المغرب فسکن اطرابلس وانتشر حدیثه
هناک روی عنه ابنه ابو مسلم صالح وذکر انه سمع منه فی سنة سبع وخمسین
ومائتین وکان یشبه باحمد بن حنبل وکان خروجه الی المغرب ایام محنة احمد بن حنبل
وکانت ولادته بالکوفة سنة اثنتین وثمانین ومائة ومات فی سنة احدی وستین
ومائتین وقبره باعلی الساحل باطرابلس وقبر ابنه صالح الی جنبه ومحمد بن احمد ذهبی
در تذکرة الحفاظ گفته العجلی الامام الحافظ القدوة ابو الحسن احمد بن عبد الله بن
صالح العجلی الکوفی نزیل اطرابلس المغرب سمع والده وحسین بن علی الجعفی وشبابة
ومحمد بن یوسف الفریابی ویعلی بن عبید وطبقتهم حدث عنه ولده صالح
بمصنفه فی الجرح والتعدیل وهو کتاب مفید یدل علی سعة حفظه ذکره عباس
الدوری فقال کنا نعده مثل احمد ویحیی بن معین الخ ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر
در سنه احدی وستین ومائتین گفته وفیها احمد بن عبد الله بن صالح ابو الحسن العجلی

الکوفی الحافظ نزیل طرابلس المغرب وصاحب التاریخ والجرح والتعدیل وله ثمانون
سنة خرج الی المغرب ایام محنة القرآن وسکنها روی عن حسین الجعفی وشبابة وطبقتهما
قال عباس الدوری انما کنا نعده مثل احمد بن حنبل ویحیی بن معین ونیز ذهبی
در سیر اعلام النبلاء گفته العجلی الامام الحافظ الناقد الاوحد الزاهد ابو الحسن احمد
بن عبد الله بن صالح بن مسلم العجلی الکوفی نزیل مدینة اطرابلس المغرب وهی
اول مدائن المغرب بینها وبین الاسکندریة مسیرة شهر مولده بالکوفة فی سنة
اثنتین وثمانین ومائة سمع من حسین الجعفی وشبابة بن سوار وابی داود الحفری
ویعلی بن عبید واخیه محمد بن عبید ومحمد بن یوسف الفریابی ووالده الامام
عبد الله بن صالح المقری وعفان وطبقتهم حدث عنه ولده صالح بن احمد وسعید
بن عثمان الاعناقی ومحمد بن فطیس وعثمان بن حدید الالبیری وسعید بن اسحاق
ولم اظفر بحدیث من روایته وله مصنف مفید فی الجرح والتعدیل طالعته وعلقت
منه فوائد تدل علی تبحره بالصنعة وسعة حفظه وقد ذکره العباس بن
محمد الدوری فقال انا کنا نعده مثل احمد بن حنبل ویحیی بن معین ومن کلام احمد
بن عبد الله قال من آمن برجعة علی رضی الله عنه فهو کافر ومن قال القرآن
مخلوق فهو کافر وقیل انه فر الی المغرب لما ظهر الامتحان بخلق القرآن فاستوطنها
وولد له بها وقال بعض العلماء لم یکن لابی الحسن احمد بن عبد الله عندنا بالمغرب
شبیه ولا نظیر فی زمانه فی معرفة الغرائب واتقانه وفی زهده وورعه وقال
المورخ العالم ابو العرب محمد بن احمد بن تمیم القیروانی سألت مالک بن عیسی القفصی
الحافظ من اعلم من رأیت بالحدیث قال اما فی الشیوخ فاحمد بن عبد الله العجلی وقال
محمد بن احمد بن خالد الحافظ سمعت احمد بن معتب مغربی ثقة یقول سئل یحیی
بن معین عن احمد بن عبد الله بن صالح فقال هو ثقة بن ثقة وقال بعضهم انما

سکن احمد بن عبد الله باطرابلس للتفرد والعبادة وقبره هناک علی الساحل وقبر ابنه صالح الی جنبه وقال احمد بن عبد الله العجلی رحلت الی ابی داود الطیالسی فمات قبل قدومی البصرة بیوم مات احمد سنة احدی وستین ومائتین ومات ابنه صالح فی سنة ثلثین وعشرین وثلثمائة پنجم آنکه یعقوب بن سفیان توثیق اجلح نموده گو حدیث او را لین وانسته ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه اجلح گفته وقال یعقوب بن سفیان ثقة حدیثه لین وظاهرست که با وصف توثیق وتعدیل راوی اقدام بر تلیین وتوهین روایت او تهافتیست معلول وجسارتیست نامعقول فلا یصلح التلیین للاصغاء والقبول ویعقوب بن سفیان موثق اجلح از اساطین اعیان واکابر ائمه عالیشان سنیانست سمعانی در انساب گفته الفسوی بفتح الفاء والسین هذه النسبة الی فسا وهی بلدة من بلاد فارس خرج منها جماعة من العلماء والرحالین منهم ابو یوسف یعقوب بن سفیان بن جوان الفسوی الفارسی کان من الائمة الکبار ممن جمع ورحل من المشرق الی المغرب وصنف واکثر مع الورع والنسک والصلابة فی السنة رحل الی العراق والحجاز والشام والجزائر ودیار مصر وکتب عن عبید الله بن موسی روی عنه ابو محمد بن درستویه النحوی مات فی رجب الثالث والعشرین منه من سنة سبع وسبعین ومائتین وذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الفسوی الحافظ الامام الحجة ابو یوسف یعقوب بن سفیان بن جوان الفارسی الفسوی صاحب التاریخ الکبیر والمشیخة سمع ابا عاصم الانصاری ومکی بن ابراهیم وعبید الله بن موسی وابا مسهر وحبان بن هلال وسعید بن ابی مریم وطبقتهم وعنه الترمذی والنسائی وابن خزیمة وابو عوانة وابن ابی حاتم ومحمد بن حمزة بن عمارة وعبد الله بن جعفر بن درستویه النحوی وآخرون وبقی فی الرحلة ثلاثین سنة قال ابو زرعة الدمشقی قدم علینا

من نبلاء الرجال یعقوب بن سفیان یعجز اهل العراق ان یروا مثله والثانی حرب بن اسمعیل وهو ممن کتب عنی قال محمد بن داود الفارسی ثنا یعقوب بن سفیان العبد الصالح وقیل کان یتکلم فی عثمان رضی الله عنه ولم یصح مات قبل ابی حاتم الرازی بشهر فی سنة سبع وسبعین ومائتین ونیز ذهبی در عبر در سنة سبع وسبعین ومائتین گفته وفیها الامام یعقوب بن سفیان الحافظ احد ارکان الحدیث وصاحب المشیخة والتاریخ فی وسط السنة وله بضع وثمانون سنة سمع ابا عاصم وعبد الله بن موسی وطبقتهما فاکثر ونیز ذهبی در سیر اعلام النبلاء گفته الفسوی الامام الحافظ الحجة الرحال محدث اقلیم فارس ابو یوسف یعقوب بن سفیان بن جوان الفارسی من اهل مدینة فسا ویقال له یعقوب بن ابی معویة مولده فی حدود عام تسعین ومائة وله تاریخ کبیر جم الفوائد ومشیخة فی مجلد وبناها ارتحل الی الامصار ولحق الکبار الی ان قال الذهبی عن محمد بن القاسم بن بشر سمعت محمد بن یزید الفسوی العطار سمعت یعقوب بن سفیان یقول کنت فی رحلتی فی طلب الحدیث فدخلت الی بعض المدن فصادفت بها شیخا احتجت الی الاقامة علیه للاستکثار عنه وقلت نفقتی وبعدت عن بلدی فکنت ادمن الکتابة لیلا واقرأ علیه نهارا فلما کان ذات لیلة کنت جالسا انسخ وقد تصرم اللیل فنزل الماء فی عینی فلم ابصر السراج ولا البیت فبکیت علی انقطاعی وعلی ما یفوتنی من العلم فاشتد بکائی حتی اتکیت علی جنبی فنمت فرأیت النبی صلی الله علیه وسلم فی النوم فنادانی یا یعقوب بن سفیان لم انت بکیت فقلت یا رسول الله ذهب بصری فتحسرت علی ما فاتنی من کتب سنتک وعلی الانقطاع عن بلدی فقال ادن منی فدنوت منه فامر یده علی عینی کانه یقرأ علیهما قال ثم استیقظت فابصرت واخذت وقعدت فی السراج اکتب قال محمد بن اسمعیل الفارسی ثنا ابو زرعة الدمشقی قال قدم علینا رجلان من نبلاء الرجال احدهم واجلهم یعقوب بن

ص ۹

سفیان ابو یوسف نحن اهل العراق ان یرواهتله رجلا وذکر الثانی حرب بن اسمعیل
الکرمانی فقال هو من الکتّاب عنّی الخ شتم انکه عبد الله بن محمد المعروف بابن عدی
افاده کرده که اجلح نزد او مستقیم الحدیث و صدوق است و نیز افاده کرده که برای او احادیث
صالحه است و حدیث منکری مجاوز حد نه اسناد او متنا برای او ندیدم مزی در تهذیب الکمال
علی ما فی الحج بترجمه اجلح گفته قال احمد بن عدی له احادیث صالحة یروی عنه
الکوفیون و غیرهم فلم اجد له حدیثا منکرا مجاوزا الا اسنادا و لا متنا الا انّه
یعد فی شیعة الکوفة وهو عندی مستقیم الحدیث و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب
بترجمه اجلح گفته وقال ابن عدی له احادیث صالحة ویروی عنه الکوفیون و غیرهم
ولم ادله حدیثا منکرا مجاوزا للحد لا اسنادا و لا متنا الا انه یعد فی شیعة الکوفة
وهو عندی مستقیم الحدیث صدوق قال شریک عن الاجلح سمعنا انه ما سب
ابا بکر و عمر احد الا مات قتلا او فقرا و ابن عدی در نقد و تحقیق ملاذ و ملجأ اساطین قوم است
و مفاخر عالیه و مآثر سامیه او حاجت بیان ندارد ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن عدی
الامام الحافظ الکبیر ابو احمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد بن مبارک
الجرجانی و یعرف ایضا بابن القطان صاحب کتاب الکامل فی الجرح و التعدیل کان
احد الاعلام ولد سنة سبع و سبعین و مائتین و سمع سنة تسعین و ارتحل اولا سنة
سبع و تسعین و سمع بهلول بن اسحاق الانباری و محمد بن عثمان بن ابی سوید
و محمد بن یحیی المروزی و عبد الرحمن بن القاسم ابو الرواس الدمشقی و انس بن السلم
و ابا خلیفة الجمحی و الحسن بن سفیان و ابا عبد الرحمن النسائی و عمران بن مجاشع
و عبدان الاهوازی و ابا یعلی الموصلی و الحسن بن محمد المدنی صاحب یحیی بن بکیر
و الحسن بن یفرح الغزی و خلائق و عنه ابو العباس بن عقدة شیخه و ابو سعید
المالینی و الحسن بن رامین و محمد بن عبد الله بن عبد کونة و حمزة بن یوسف السهمی

و ابو الحسین احمد بن العالی و اخرون و هو المصنف فی الکلام علی الرجال عارف
بالعلل قال ابو القاسم بن عساکر کان ثقة علی لحن فیه قال حمزة السهمی سألت
الدارقطنی ان یصنف کتابا فی الضعفاء فقال الیس عندک کتاب ابن عدی فقلت
بلی فقال فیه کفایة لا یزاد علیه قلت و قد صنف ابن عدی علی ابواب مختصر
المزنی کتابا سماه الانتصار قال حمزة السهمی کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه
احد مثله تفرد بروایة احادیث وهب منها لابنیه عدی و ابی زرعة و تفردا بها
عنه قال الخلیلی کان عدیم النظیر حفظا و جلالة سألت عبد الله بن محمد الحافظ
فقال زر قمیص ابن عدی احفظ من عبد الباقی بن قانع قال الخلیلی و سمعت احمد بن مسلم
الحافظ یقول لم ار احدا مثل ابی احمد بن عدی و کیف فوقه فی الحفظ و کان احمد قد لقی
الطبرانی و ابا احمد الحاکم و قد کان حفظ هؤلاء تکلفا و حفظ ابن عدی طبعا زاد بحجه
علی الف شیخ الی ان قال قال حمزة بن یوسف توفی ابو احمد فی جمادی الاخرة سنة خمس و ستین
و صلی علیه الامام ابو بکر الاسماعیلی و نیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه خمس و ستین
و ثلاثمائة گفته و فیها ابن عدی الحافظ الکبیر ابو احمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد
بن القطان الجرجانی مصنف الکامل فی الجرح و له ثمان و ثمانون سنة کتب الکثیر سنة
تسعین و مائتین و رحل فی سنة سبع و تسعین و سمع ابا خلیفة و عبد الرحمن بن
الرواس و بهلول بن اسحاق و طبقتهم قال ابن عساکر کان ثقة علی لحن فیه و قال
حمزة السهمی کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه مثله توفی فی جمادی الاخرة
و علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری در کامل در سنه خمس و خمسین و ثلاثمائة گفته و فیها توفی
ابو احمد بن عدی الجرجانی فی جمادی الاخرة و هو امام مشهور و یافعی در مرآة الجنان
در سنه مذکوره گفته فیها الحافظ الکبیر ابو احمد عبد الله بن محمد القطان الجرجانی مصنف ص ۲۴۱/۲۵۸ الجزء الثامن
الکامل فی الجرح و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن عدی الامام الحافظ الکبیر ابو احمد

عبد الله بن عدی بن عبد الله بن مبارک الجرجانی ویعرف ایضاً بابن القطان صاحب الکامل فی الجرح والتعدیل احد الاعلام ولد سنة ۲۷۷ وسمع منه سنة ۲۹۰ روی عن محمد بن عثمان النسائی وابی یعلی وعنه ابن عقدة وهو شیخه وحمزة السهمی وهو عارف بالعلل مصنف فی الکلام علی الرجال لم یکن فی زمانه مثله قال الخلیلی کان عدیم النظیر حفظاً وجلالة مات فی جمادی الآخرة سنة ۳۶۵ وعبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر گفته عد ابن عدی هو ابو احمد عبد الله الجرجانی احد الحفاظ الاعیان الذین طافوا البلاد وهجروا الوساد وواصلوا السهاد وقطعوا المعتاد طالبین للعلم روی عن البغوی وغیره وعنه ابو حامد الاسفراینی وابو سعید المالینی قال البیهقی حافظ متقن لم یکن فی زمنه مثله وقال ابن عساکر ثقة علی لحن فیه مات سنة خمس وستین وثلثمائة عن ثمان وثمانین فی کتاب الکامل الذی الفه فی معرفة الضعفاء وهو اصل من الاصول المعول علیها المرجوع الیها طابق اسمه معناه ووافق لفظه فحواه من علیه انتجع المنتجعون وبشهادته حکم الحاکمون والی ما قاله رجع المتقدمون والمتاخرون انتهی

ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین در کتاب الطلاق گفته حدثنا احمد بن اسحق الفقیه انبأ ابو المثنی ثنا مسدد ثنا یحیی عن الاجلح عن الشعبی عن عبد الله بن الخلیل عن زید بن ارقم قال کنت جالساً عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل من اهل الیمن فقال ان ثلاثة من اهل الیمن اتوا علیاً رضی الله عنه یختصمون الیه فی ولد وقعوا علی امرأة فی طهر واحد فقال للاثنین منهما طیبا بالولد لهذا فغلیا ثم قال للاثنین طیبا بالولد لهذا فغلیا ثم قال انتم متشاکسون انی مقرع بینکم فمن قرع فله الولد وعلیه لصاحبیه ثلثا الدیة فاقرع بینهم فجعله لمن قرع فضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی بدت اضراسه او قال نواجذه قد اتفق الشیخان علی ترک الاحتجاج بالاجلح بن عبد الله الکندی وانما نقما علیه حدیثاً واحداً

عبد الله بن بریدة وقد تابعه علی ذلک الحدیث ثلاثة من الثقات فهذا الحدیث اذا صح لم یخرجاه ازین عبارت ظاهرست که حدیث اجلح صحیح ست پس صحت روایات اجلح ووثوق واعتماد وجلالت واعتبار او بیتمانده وزعم ضعف او هباءً منثوراً گردید ونیز ازین عبارت ظاهرست که ترک شیخین احتجاج را باجلح منحصرست در نقم حدیثی واحد ومتابعت اجلح بران سه کس از ثقات نموده اند پس ترک احتجاج بان بزعم خود اجلح عین مراد لجاج ومحض اعتساف واعوجاج باشد ونیز حاکم در مستدرک در کتاب معرفة الصحابه گفته اخبرنی عبد الله بن موسی العدل محمد بن ایوب انبأ ابراهیم بن موسی ثنا عیسی بن یونس ثنا الاجلح عن الشعبی عن عبد الله بن الخلیل عن زید بن ارقم قال بینا انا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل من اهل الیمن فجعل یحدث النبی صلی الله علیه وسلم ویخبره فقال یا رسول الله ان علیاً رضی الله عنه ثلثة نفر یختصمون فی ولد وقعوا علی امرأة فی طهر واحد فقال للاثنین طیبا نفساً بهذا الولد ثم قال انتم شرکاء متشاکسون انی مقرع بینکم فمن قرع فعلیه الولد وله ثلث الدیة لصاحبیه فاقرع بینهم فقرع احدهم فدفع الیه الولد فضحک النبی صلی الله علیه وسلم حتی بدت نواجذه او قال اضراسه حدثنا علی بن حمشاد ثنا بشر بن موسی الحمیدی ثنا سفیان ثنا الاجلح بهذا وزاد فیه فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما اعلم فیها الا ما قال علی هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه وقد زاد الحدیث تاکیداً بروایة ابن عیینة وقد تابع ابو اسحاق السبیعی الاجلح فی روایته ازین عبارت ظاهرست که این حدیث که اجلح از شعبی روایت کرده صحیح الاسناد ست پس هرگاه حدیث اجلح موصوف بصحت باشد حدیث ولایت که از طریق اجلح مروی ست نیز صحیح الاسناد وفائز بنهایت اعتبار واعتماد خواهد بود ونیز حاکم در مستدرک در کتاب الاحکام گفته اخبرنی علی بن ابراهیم الشیبانی حدثنا احمد بن حازم الغفاری حدثنا مالک بن اسمعیل النهدی

حدثنا الاجلح عن الشعبی عن عبد الله بن الخلیل عن زید بن ارقم ان علیا بعثه النبی
صلی الله علیه وسلم الی الیمن فارتفع الیه ثلثة یتنازعون ولدا کل واحد یزعم انه
ابنه قال فخلا باثنین فقال اتطیبان نفسا لهذا الباقی قالا لا وخلا باثنین فقال
لهما مثل ذلک فقالا لا فقال اراکم شرکاء متشاکسون وانا مقرع بینکم فاقرع بینهم
فجعله لاحدهم واغرمه ثلثی الدیة للباقین قال فذکر ذلک لرسول الله صلی الله
علیه وسلم فضحک حتی بدت نواجذه انتهی اعراض الشیخان عن الاجلح بن عبد الله
الکندی اصلا ولیس فی روایاته بالمتروک فانه نقم علیه مذهبه ازین عبارت واضحست
که اجلح در روایات خود متروک نیست واز او حال روایت او درست درک ظاهرست که روایت او صحیح
وناهیک بها حجة بالغة وبینة دامغة هشتم آنکه ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته
اجلح بن عبد الله بن حجیة بالمهملة والجیم مصغرا یکنی ابا حجیة الکندی یقال اسمه
یحیی صدوق شیعی من السابعة مات سنة خمس واربعین ازین عبارت ظاهرست که حسب
تصریح عسقلانی ممدوح خود مخاطب ثانی اجلح صدوقست پس دعوی اتهام او محض رمی السهام
فی الظلام واز جملۀ شنائع اوهام واضغاث احلام باشد ونیز از عبارت عسقلانی
ظاهرست که اجلح از طبقۀ سابعه است وطبقۀ سابعه عبارت از کبار اتباع تابعین مثل
مالک وثوری است چنانچه عسقلانی در صدر تقریب در تفسیر طبقات گفته السابعة کبار
اتباع التابعین کمالک والثوری پس اجلح از کبار اتباع تابعین مثل مالک وثوری باشد
ودعوی ضعف واتهام در حق چنین امام عالی مقام مورد صد گونه طعن وملام است نهم آنکه
اجلح از رواة صحیح ابی داود وصحیح ترمذی وصحیح نسائی وصحیح ابن ماجه است چنانچه از رمز ع
که بر نام او در تهذیب التهذیب وتقریب وغیر آن نوشته اند ظاهرست که سیوطی در مصنوعه
کما سمعت آنفا گفته روی له ای للاجلح الاربعة ورواة صحاح اهل سنت حسب تصریح
اکابر ایشان همه معدل ومزکی واهل دیانت وتقوی اند چنانچه سیف الله ملتانی در تمویه

مسئلۀ دیات

السفیه که عبارت است از شبهات سخیفه او بر بعض مقامات صوارم وبمزید جسارت آن را
موسوم به تنبیه السفیه نموده گفته مقدوح ومجروح بودن رواة اهل سنت اگر مزعوم شیعه است
پس چه اعتبار دارد که از قبیل شهادة العدو علی العدو است واگر بر طریق اهل سنت است
پس صریح البطلان است چه رواة صحاح اهل سنت همه معدل ومزکی واهل دیانت وتقوی بوده اند
ونیز روایات اهل سنت در هر عصر وهر طبقه مشهور ومعروف ودر محافل ومجالس بر سر منابر
مذکور ومدروس باوصف این شهرت واین ظهور تلبیس ودخل وجعل وافترا امکان عادی ندارد
بخلاف روایات روافض که مدام چون لثة حیض مستور ومخفی مانده بیشتر این قسم روایات
مجال تلبیس وجعل ودخل وافتراست انتهی پس حسب این افاده ملتانی حامی مخاطب عثمانی اجلح معدل
ومزکی وصاحب دیانت وتقوی باشد وروایات او در هر عصر وهر طبقه مشهور ومعروف
ودر محافل ومجالس وبر سر منابر مذکور ومدروس وبسبب مزید شهرت وظهور تلبیس ودخل
وجعل وافترا در آن امکان عادی ندارد دهم آنکه از اجلح اکابر ائمۀ معروفین واجلۀ اعیان اساطین
سنیه مثل شعبه وسفیان ثوری وابن المبارک وابو اسامه ویحیی القطان وجعفر بن عون وغیر
ایشان روایت میکنند ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته اجلح بن عبد الله بن حجیة
ویقال معاویة الکندی ابو حجیة ویقال اسمه یحیی والاجلح لقب روی عن ابی اسحق وابی الزبیر
ویزید بن الاصم وعبد الله بن بریدة والشعبی وغیرهم وعنه شعبة وسفیان الثوری
وابن المبارک وابو اسامة ویحیی القطان وجعفر بن عون وغیرهم وروایت شخص
عدل وثقه وجلیل الشان از شخصی حسب افادات ائمۀ سنیه دلیل وثوق وجلالت وعدالت
مروی عنه می باشد علامه احمد بن محمد بن محمد بن علی بن حجر مکی که محامد ومناقب غزیره وفضائل
ومدائح کثیرۀ او سابقا شنیدی در تطهیر الجنان واللسان عن الخطور والتفوه بثلب
معاویة بن ابی سفیان که بتصنیف آن در اظهار تصلب وتعصب در حمایت خلیفۀ رابع سنیان داد حقیقت
انصاف حق پرستی خود واهل نحلۀ خود کالشمس فی رابعة النهار فرا روی ارباب بصیرت نهاده

بجز روایت اجلاء صحابه و تابعین برای معاویه دلیل کمال اجتهاد و براعت فقاهت او گردانیده
وهذه عبارته فی ذکر الفضائل المزعومة لمعاویة منها انه حاز شرف الاخذ عن
اکابر الصحابة التابعین له شرف اخذ کثیرین من اجلاء الصحابة والتابعین عنه وذلک
انه روی عن ابی بکر و عمر و اخته ام المومنین ام حبیبة و روی عنه من اجلاء الصحابة
وفقهائهم عبد الله بن عباس و عبد الله بن الزبیر و جریر البجلی و معاویة بن خدیج
والسائب بن یزید و النعمان بن بشیر و ابو سعید الخدری و ابو امامة بن سهل و من کبار
التابعین و فقهائهم عبد الله بن الحارث بن نوفل و قیس بن ابی حازم و سعید بن المسیب
و ابو ادریس الخولانی و من بعدهم عیسی بن طلحة و محمد بن جبیر بن مطعم و حمید بن
عبد الرحمن بن عوف و ابو مجلز و حمران مولی عثمان و عبد الله بن محیریز و علقمة بن وقاص
و عمیر بن هانی و همام بن منبه و ابو العریان النخعی و مطرف بن عبد الله بن الشخیر و ابن
فتامل هؤلاء الائمة ائمة الاسلام الذین رووا عنه تعلم انه کان مجتهدا ای مجتهد و فقیها
ای فقیه پس روایت شعبه و سفیان ثوری و ابن المبارک و ابو اسامه و یحیی القطان و جعفر بن
عون و غیر ایشان از اجلح مثبت نهایت عظمت و جلالت و غایت فخامت و نبالت اجلح
بلکه مثبت کمال اجتهاد و براعت فقاهت او خواهد گردید و زعم ضعف و بطلان روایت او
مثل هباء منثور از هم خواهد پاشید سیف الله بن اسد الله ملتانی روایت مالک و ابوحنیفه
و یحیی بن معین و شعبه و سفیانین را از امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام موجب توثیق
آنجناب معین نموده و نیز بجهت روایت ایشان از آنحضرت یحیی بن سعید القطان را که امام الائمة و شیخ
المشایخ سنیه است در حق آنحضرت کلمه خبیثه اجد منه فی نفسی شیئا بر زبان ترجمان آورده هیچ
میرز د السنة وهذه عبارته فی التنبیه الذی هو حین التمویه قوله قال یحیی بن سعید
القطان شیخ البخاری اجد منه فی نفسی شیئا الخ گفتن یک کس بنا بر آنکه بسبب ضعیف کذ
واقف اکبر و افضل برآنجناب بسته بودند این کس را حقیقت حال واضح نشده و گمان فاسد

و عبد الرحمن بن عوف

بهم رسید دلیل نیست بر آنکه جمیع اهل سنت آنجناب را توثیق نمیکنند چه یحیی بن سعید قطان در جنب یک
از آنجناب روایت کرده اند هیچ نمی ارزد و در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال و مختصر او تهذیب
میگوید روی عنه خلق لا یحصون منهم ابنه موسی و شعبة والسفیانان و مالک
و وهب و حاتم بن اسمعیل و عبد الوهاب الثقفی و ابو عاصم و یحیی بن سعید الانصاری
وهو اکبر منه و قال الشافعی ثقة و کذا وثقه ابن معین و غیره و قال ابو حاتم ثقة
لا یسئل عن مثله و عن ابی حنیفة قال ما رأیت احدا افقه من جعفر بن محمد
ولما رأیته دخلنی من الهیبة ما لم یدخلنی لابی جعفر المنصور انتهی و ابو عبد الله
محمد بن احمد ذهبی هم روایت ابن عبد البر و ابن حزم را از احمد بن عمر بن انس بن دلهاث
الاندلسی الدلائی مثبت جلالت او گردانیده چنانچه در عبر گفته و فیها ای فی سنة ثمان
و سبعین و اربعمائة توفی ابو العباس العذری احمد بن عمر بن انس بن دلهاث الاندلسی
الدلائی و دلایة من عمل المریة کان حافظا متقنا مات فی شوال و له خمس و ثمانون
سنة حج سنة ثمان و اربعمائة مع ابویه فجاوروا ثمانیة اعوام و صحب ابا ذر فتخرج به [مدینة بالاندلس الحافظ]
و روی عن ابی الحسن بن جهضم و طائفته و من جلالته ان امامی الاندلس ابن عبد البر
و ابن حزم رویا عنه و له کتاب دلائل النبوة و احمد بن محمد الشهیر بالمقری المالکی الاشعری
که محامد علیه و مناقب سمیه او از خلاصة الاثر محبی واضح و لائح است در کتاب نفح الطیب عن
غصن الاندلس الرطیب روایت عمر بن عبد البر و خطیب بغدادی را از ابو الولید باجی سبب افتخار
و السنة چنانچه در ترجمه ابو الولید الباجی گفته و مما یفتخر به انه روی عنه حافظا المغرب
و المشرق ابو عمر بن عبد البر و الخطیب ابو بکر بن ثابت البغدادی و ناهیک بهما
و هما اسن منه و اکبر و ابو عبد الله الحمیدی و علی بن عبد الله الصقلی و احمد
بن علی بن غزلون و ابو بکر الطرطوشی و ابو علی بن الحسین السبتی و ابو بحر سفیان
بن العاصی و ممن روی عنه ابنه ابو القاسم احمد و کان لما رجع الی الاندلس

فشا حمله دهیات الدنیا له وعظم جاهه واجزلت له الصلات فمات عن مال
وافر وترسل للملوك وولی القضاء بعدة مواضع رحمه الله تعالی اوبیر حسب تصریح
محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعید بن جریر المعروف بابن قیم الجوزیه احد القولین آنست
که بمجرد روایت عدل از غیر خود تعدیل آن غیر ست اگرچه راوی تصریح بتعدیل مروی
عنه نکند وابن مذهب از احمد بن حنبل مروی ست قال فی زاد المعاد فی هدی خیر العباد
بعد ذکر کلام فی سند بعض الاحادیث وعنی بالمجهول الرجل الصالح الذی
شهد له ابو الزبیر بالصلاح ولا ریب ان هذه الشهادة لا تعرف به ولکن المجهول
اذا عدله الراوی عنه ثبتت عدالته وان کان واحدا علی اصح القولین فان التعدیل
من باب الاخبار والحکم لا من باب الشهادة ولا سیما التعدیل فی الروایة فانه
یکتفی فیه بالواحد ولا یزید علی اصل نصاب الروایة هذا مع ان احد القولین
ان مجرد روایة العدل عن غیره تعدیل له وان لم یصرح بالتعدیل کما هو احدی
الروایتین عن احمد واما اذا روی عنه وصرح بتعدیله خرج عن الجهالة التی ترد
لاجلها روایته لا سیما اذا لم یکن معروفا بالروایة عن الضعفاء والمتهمین یا زوهم
آنکه از عبارت تهذیب عسقلانی که در وجه سابق مذکور شده دریافتی که شعبه از جمله کسانی است
که از اجلح روایت کرده اند وبر ناظر افادات ائمه قوم ظاهرست که شعبه روایت نمیکند مگر از ثقه
چنانچه عبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام در مقام توثیق سند حدیث
من زار قبری وجبت له شفاعتی که حدیث اول از باب اول کتاب است گفته وموسی بن
هلال قال ابن عدی ارجو انه لا باس به واما قول ابی حاتم الرازی فیه انه
مجهول فلا یضره فانه اما ان یرید جهالة العین او جهالة الوصف فان
اراد جهالة العین وهو غالب اصطلاح اهل هذا الشان فی هذا الاطلاق فذلک
مرتفع عنه لانه قد روی عنه احمد بن حنبل ومحمد بن جابر المحاربی ومحمد بن اسمعیل

الاحمسی

الاحمسی وابو امیة محمد بن ابراهیم الطرسوسی وعبید بن محمد الوراق والفضل
بن سهل وجعفر بن محمد المروزی وبروایة الاثنین ینتفی جهالة العین فکیف بروایة
سبعة وان اراد جهالة الوصف فروایة احمد یرفع من شانه لا سیما ما قاله
ابن عدی فیه وممن ذکره فی مشایخ احمد ابو الفرج بن الجوزی وابو اسحاق الصریفینی
واحمد رحمه الله لم یکن یروی الا عن ثقة وقد صرح الخصم یعنی ابن تیمیة بذلک
فی الکتاب الذی صنفه فی الرد علی البکری بعد عشر کراریس منه قال ان القائلین
بالجرح والتعدیل من علماء الحدیث نوعان منهم من لم یرو الا عن ثقة عنده کمالک
وشعبة ویحیی بن سعید وعبد الرحمن بن مهدی واحمد بن حنبل وکذلک
البخاری وامثاله وقد کفانا الخصم بهذا الکلام مؤنة تبیین ان احمد لا یروی
الا عن ثقة وح لا یبقی له مطعن فیه انتهی از افاده ابن تیمیه که علامه سبکی بان احتجاج
واستدلال بر توثیق موسی بن هلال نموده در کمال وضوح ظهور ست که شعبه روایت نمیکند
مگر از ثقه پس ظاهر وآشکار گردید که اجلح قطعا وحتما ثقه ومعتمد ویقینا وجزما معتبر ومستند است
پس قدح حدیث ولایت که از طریق اجلح مرویست صریح مخالفت ومعاندت التزام
شعبه عالی مقام ورد تصریح ابن تیمیه وسبکی عمدة الاعلام باشد وانه دهم آنکه امام احمد بن حنبل
از اجلح در مسند خود روایت می کند چنانچه همین حدیث ولایت را بسندیکه دران اجلح واقع است
روایت کرده حیث قال کما سمعت سابقا ثنا ابن نمیر حدثنی اجلح الکندی عن
عبد الله بن بریدة عن ابیه بریدة قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثین
الی الیمن علی احدهما علی بن ابی طالب وعلی الآخر خالد بن الولید فقال اذا التقیتم فعلی
علی الناس واذا افترقتما فکل واحد منکما علی جنده قال فلقینا بنی زید من اهل الیمن
فقتلنا المقاتلة وسبینا الذریة فاصطفی علی امرأة من السبی لنفسه قال بریدة
فکتب معی خالد بن الولید الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یخبره بذلک فلما اتیت النبی

٢ ما عقلنا اغطا المسلمون علی الخمس کی بیت

صلی الله علیه وسلم دفعت الکتاب فقرئی علیه فرأیت الغضب فی وجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقلت یا رسول الله هذا مکان العائذ بك بعثتنی مع رجل وامرتنی ان
اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقع فی علی
فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی هرگاه روایت احمد از اجلح در مسند خود ثابت شد توثیق
واعتماد واعتبار اجلح بنهایت وضوح وظهور رسید زیرا که حسب افاده ابو موسی مدینی اخراج نکرده است
احمد در مسند خود مگر از کسی که ثابت شده است نزد احمد صدق او و دیانت او نه از کسی که طعن
کرده شده در امانت او و نیز حسب افاده ابو موسی مدینی احمد بن حنبل در مسند خود احتیاط نموده
اندر روی اسناد و متن و وارد نکرده مگر احادیثی که صحیح است سند آن و دلیل این معنی را از افاده
خود احمد نقل نموده عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه کما سمعت سابقا فرموده
قال ابو موسی المدینی و لم یخرج ابی احمد فی المسند الا عمن ثبت عنده صدقه ودیانته
دون من طعن فی امانته الی ان قال السبکی قال ابو موسی ومن الدلیل علی ان ما
اودعه الامام احمد فی مسنده قد احتاط فیه اسنادا ومتنا ولم یورد فیه الا
ما صح سنده ما اخبرنا ابو علی الحداد قال انا ابو نعیم و انا ابو الحسین و انا ابن المذهب
قالا انا القطیعی ثنا عبد الله قال حدثنی ابی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی
التیاح قال سمعت ابا زرعة یحدث عن ابی هریرة عن النبی انه قال یهلك امتی هذا الحی
من قریش قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال لو ان الناس اعتزلوهم قال عبد الله قال لی
ابی فی مرضه الذی مات فیه اضرب علی هذا الحدیث فانه خلاف الاحادیث
عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی قوله صلی الله علیه وسلم اسمعوا واطیعوا
وهذا مع ثقة رجال اسناده حین شذ لفظه من الاحادیث المشاهیر امر
بالضرب علیه فکان دلیلا علی ما قلناه سیزدهم آنکه احمد بن شعیب النسائی از اجلح در
صحیح خود روایت می کند چنانچه از کتب رجال مثل تهذیب التهذیب و تقریب وغیر آن واضح است

بیکا

سیوطی در لآلی موضوعه کما سمعت آنفا واضح ولائح است که شرط نسائی در رجال حسب افادات
محققین بالکمال اشد است از شرط بخاری و مسلم ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه نسائی گفته قال ابن
طاهر سألت سعد بن علی الزنجانی عن رجل فوثقه فقلت قد ضعفه النسائی فقال
یا بنی ان لابی عبد الرحمن شرطا فی الرجال اشد من شرط البخاری و مسلم و عبد الوهاب
بن علی سبکی در طبقات شافعیه کبری بترجمه نسائی گفته قال ابن طاهر المقدسی سألت
سعد بن علی الزنجانی عن رجل فوثقه فقلت قد ضعفه النسائی فقال یا بنی
ان لابی عبد الرحمن شرطا فی الرجال اشد من شرط البخاری و مسلم و خلیل بن
ایبک الصفدی در وافی الوفیات بترجمه نسائی گفته قال ابن طاهر المقدسی سألت سعد
بن علی الزنجانی عن رجل فوثقه فقلت ضعفه النسائی فقال یا بنی ان لابی عبد الرحمن
شرطا فی الرجال اشد من شرط البخاری و مسلم و ابن حجر عسقلانی در کتاب النکت علی
علوم ابن الصلاح در شرح این معنی که مذهب نسائی آنست که اخراج کند از هر کسی که اجماع بر ترک او
واقع نشده علی ما نقل عنه گفته ان المراد اجماع خاص و ذلك ان کل طبقة من نقاد الرجال
لا تخلو من متشدد و متوسط فمن الاولی شعبة والثوری و شعبة اشدهما ومن
الثانیة یحیی القطان و ابن مهدی و یحیی اشد و من الثالثة ابن معین و احمد و یحیی
اشد و من الرابعة ابو حاتم و البخاری و ابو حاتم اشد والنسائی لا یترك الرجل
الا اذا اجتمع الجمیع علی ترکه فاما اذا وثقه ابن مهدی و ضعفه القطان مثلا فانه لا یترکه لما عرف من تشدید یحیی بل حین
علی ترکه والا فکم من رجل خرج له ابو داود والترمذی و تجنب النسائی اخراج حدیثه
بل قد تجنب اخراج حدیث جماعة من رجال الشیخین حتی قال بعض الحفاظ ان شرطه
فی الرجال اقوی من شرطهما و عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر بترجمه
نسائی گفته قال الزنجانی له شرط فی الرجال اشد من الصحیحین هرگاه شرط نسائی در رجال
اشد از شرط شیخین یعنی بخاری و مسلم باشد و اجلح از رواة نسائی است بالضرورة واضح گردید

الطبقة الثالثة فیمن توفی بین الثلثمائة والاربعمائة

که اجلح از جمعی از رواة صحیحین اصلح و افلح و انجح و اسدّ و مصداق شرط اکمل و افضل و ارشد و اشد ست و هرگاه ثابت شد که اجلح نزد نسائی مصداق شرطی ست که اشدّ ست از شرط شیخین یعنی از جمعی از رواة صحیحین افضل ست پس تضعیف او نهایت ضعیف و سخیف و سبب غایت تعییر تعنیف خواهد بود و مخفی نماند که سعد زنجانی که افاده او در باب اشدیت شرط نسائی در رجال اکابر ائمهٔ سنیه نقل کرده اند از افاخم محققین مشاهیر و اعاظم منقدین نحاریر ست عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب در نسبت زنجانی گفته ابو القاسم سعد بن علی بن محمد الزنجانی شیخ الحرم فی عصره کان جلیل القدر عالماً زاهداً کان الناس یتبرّکون به حتی قال احمد الامیر بمکة ان الناس یقبّلون ید الزنجانی اکثر مما یقبّلون الحجر الاسود حدّث عن جماعة من اهل الشام ومصر سمع منه جدی الامام ابو المظفر السمعانی وابو الفضل القرشی وابو جعفر الهمدانی ولم یرو لنا عنه الا الاستاذ ابو المظفر عبد المنعم بن ابی القاسم القشیری و توفی بمکة سنة سبعین و اربعمائة و محمد بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الزنجانی الامام الثبت الحافظ القدوة سعد بن علی بن محمد بن الحسین شیخ الحرم الشریف سمع ابا عبد الله محمد بن الفضل بن نظیف الفراء والحسین بن میمون الصدفی بمصر وعلی بن سلامة بغزة و محمد بن عبید بن نجانی و عبد الرحمن بن یاسر الجوبری و ابا القاسم بن الطبیب بدمشق و هذه الطبقة حدّث عنه ابو بکر الخطیب و هو اکبر منه و ابو المظفر منصور بن عبد الجبار السمعانی و مکی بن عبد السلام الرمیلی و هبة الله بن فاخر و محمد بن طاهر المقدسی و عبد المنعم بن ابی القاسم القشیری و آخرون قال ابو سعد السمعانی سمعت بعض مشایخنا یقول کان جدک ابو المظفر عزم ان یجاور بمکة فی صحبة سعد الامام فرای لیلة والدته کانها کشفت راسها تقول یا بنی بحقی علیک الا رجعت بمرو فانی لا اطیق فراقک فانتبهت مغموماً و قلت اشاور سعد بن علی فاتیته و لم اقدر من الزحام ان اکلمه فلما قام تبعته فالتفت الیّ و قال یا ابا المظفر العجوز

ص ۱۵۲ ج ۱۱ الطبقة الثالثة عشر

ینتظرک و دخل البیت فعرفت انه تکلم علی ضمیری فرجعت تلک السنة وعن ثابت بن احمد قال رایت ابا القاسم الزنجانی فی النوم فقال لی مرتین ان الله یبنی لاهل الحدیث بکل مجلس یجلسونه بیتا فی الجنة قال ابو سعد طاف الزنجانی الآفاق ثم جاور و صار شیخ الحرم وکان حافظا متقنا ورعا کثیر العبادة صاحب کرامات و آیات الی ان قال واذا خرج الی الحرم یخلو المطاف و یقبّلون یده اکثر مما یقبّلون الحجر الاسود ابن طاهر مما سمعه السلفی منه سمعت الحبال یقول کان عندنا سعد بن علی ولم یکن علی وجه الارض مثله فی عصره وسمعت ابن محمد بن الفضل الحافظ یقول ذلک و قال محمد بن طاهر الحافظ ما رایت مثل الزنجانی سمعت ابا اسحاق الحبال یقول لم یکن فی الدنیا مثل سعد بن علی فی الفضل قال الامام ابو الحسن الکرخی الفقیه سالت ابن طاهر عن افضل من رای فقال سعد الزنجانی و عبد الله بن محمد الانصاری قلت فایهما افضل فقال عبد الله کان متفننا و اما الزنجانی فکان اعرف بالحدیث منه و ذلک انی کنت اقرأ علی عبد الله فاترک شیئا لاجربه ففی بعض یرد و فی بعض یسکت و الزنجانی کنت اذا ترکت اسم رجل یقول ترکت بین فلان و فلان فلانا قال ابو سعد السمعانی صادق کان سعد اعرف بحدیثه لقلته و عبد الله کان مکثرا قال ابن طاهر سمعت الفقیه هیاج بن عبید یقول یوم لا اری فیه سعدا لا اعتدّ انی عملت خیرا و کان هیاج یعتمر کل یوم ثلاث عمر الی ان قال سئل عنه اسماعیل الحافظ التیمی فقال امام عارف بالسنة مات الزنجانی فی اول سنة احدی و سبعین و اربعمائة او فی اواخر التی قبلها و عاش تسعین عاما فانه ولد فی حدود سنة ثمانین و ثلاثمائة او قبلها و لو سمع فی الحداثة لادرک اسنادا عالیا و انما سماعاته فی الکهولة چهارم و هم آنکه عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری در کتاب المعارف گفته الشیعة الحرث الاعور و صعصعة بن صوحان و الاصبغ بن نباتة و عطیة

العرفی وطاوس والاعمش وابو اسحٰق السبیعی وابو صادق وسلمة بن کهیل والحکم بن
عتیبة وسالم بن ابی الجعد وابراهیم النخعی وحبّة بن جوین وحبیب بن ابی ثابت
ومنصور بن المعتمر وسفیان الثوری وشعبة بن الحجاج وفطر بن خلیفة والحسن بن صالح
بن حیّ وشریک وابو اسرائیل الملائی ومحمّد بن فضیل ووکیع وحمید الرواسی وزید بن
الحباب والفضل بن دکین والمسعودی الاصغر وعبید الله بن موسی وجریر بن عبد الحمید
وعبد الله بن داود وهشیم وسلیمان التیمی وعوف الاعرابی وجعفر الضبعی ویحیی بن
سعید القطان وابن لهیعة وهشام بن عمار والمغیرة صاحب ابراهیم ومعروف
بن خرّبوذ وعبد الرزاق ومعمر وعلی بن الجعد ازین عبارت ظاهرست که این جمعی کثیر و
جمّی غفیر که از جملهٔ ایشان ابراهیم نخعی وسفیان ثوری وشعبه وشریک ویحیی بن سعید القطان
وامثال ایشان اند شیعه بودند پس اجلح هم اگر مثل این ائمهٔ اعلام واساطین فخام شیعه باشد
موجب جرح وقدح او نخواهد شد والّا التسع الفتق علی الراتق وظهر فساد عظیم لیس له
دافع پانزدهم آنکه ذهبی در میزان الاعتدال گفته ابان بن تغلب الکوفی شیعی جلد
لکنّه صدوق فلنا صدقه وعلیه بدعته وقد وثقه احمد وابن معین وابو حاتم
وقال کان غالیا وقال الجوزجانی زائغ مجاهر فلقائل ان یقول کیف ساغ توثیق
مبتدع وحد الثقة العدالة والاتقان فکیف یکون عدلا من هو صاحب بدعة
وجوابه ان البدعة علی ضربین فبدعة صغری کغلو التشیع او کالتشیع بلا غلو
ولا تحرّق فهذا کثیر فی التابعین وتابعیهم مع الدین والورع والصدق فلو
ذهب حدیث هؤلاء لذهب جملة من الآثار النبویة وهذا مفسدة بیّنة ثم
بدعة کبری کالرفض الکامل والغلو فیه والحطّ علی ابی بکر وعمر رضی الله عنهما
والدعاء الی ذلک فهذا النوع لا یحتج به ولا کرامة ایضا فما استحضر الآن رجلا
صادقا ولا مامونا بل الکذب شعارهم والتقیّة والنفاق دثارهم انتهی ازین عبارت

ظاهرست که غلو تشیع یا تشیع بلا غلو بکثرت در تابعین با وصف دین وورع وصدق یافته می شود
واگر حدیث چنین کسان رد شود جمله از آثار نبویه باطل گردد واین مفسده بیّنه است پس اگر تشیع
بلا غلو تشیع هم در اجلح یافته شود موجب رد حدیث او نخواهد گردید که رد حدیث بسبب این هم که
موجب اتلاف مفسده بیّنه ومستلزم شناعت خبیثه است شانزدهم آنکه سیوطی نیز این مضمون را
از ذهبی نقل کرده بلکه تصریح نموده که این قول ائمهٔ حدیث است چنانچه در رسالهٔ القام الحجر فیمن زکی ساب
ابی بکر وعمر گفته قال ائمة الحدیث واخرجه الذهبی فی میزانه البدعة علی ضربین صغری
کالتشیع وهذا کثیر فی التابعین وتابعیهم مع الدین والورع ولا بردّ حدیثهم وسیوطی
در تدریب نیز همین مضمون را نقل کرده پس مقام نهایت شگفت که امریکه نزد ائمهٔ حدیث هرگز قادح
وجارح نباشد بلکه حصول آن در تابعین واتباع تابعین مع ورع ودین وصدق متحقق باشد وبسبب
تحقق آن حدیث شان رد کرده نشود جناب مخاطب آنرا موجب قدح وجرح اجلح دانسته حدیث ولایت را
بان باطل فرمایند ومزید حذق ومهارت خود در علم جرح وتعدیل بر همگنان ظاهر نمایند هفدهم آنکه
ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته فصل وممن ینبغی ان یتوقف فی قبول قوله فی الجرح
من کان بینه وبین من جرحه عداوة سببها الاختلاف فی الاعتقاد فان الحاذق
اذا تامل ثلب ابی اسحاق الجوزجانی لاهل الکوفة رای العجب وذلک لشدة انحرافه
فی النصب وشهرة اهلها بالتشیع فتراه لا یتوقف فی جرح من ذکره منهم بلسان
ذلق وعبارة طلق حتی انه اخذ یلین مثل الاعمش وابی نعیم وعبد الله
بن موسی اساطین الحدیث وارکان الروایة فهذا اذا عارضه مثله او اکبر
منه فوثق رجلا ضعّفه قبل التوثیق ازین عبارت ظاهرست که اعمش وابو نعیم
وعبد الله بن موسی ودیگر اساطین حدیث وارکان روایت از اهل کوفه مشهور بتشیع
وجرح وقدح ایشان که از ابی اسحاق جوزجانی صادر شده باعث تحیر وتعجب است وهرگز
قابل التفات نیست پس اگر اجلح هم مثل اعمش وابو نعیم وابن موسی ودیگر اساطین حدیث

ای اتباع التابعین ۱۲
یعنی بلا غلو ۱۲
ای الصدق ۱۲

فصل فی تمییز اسباب الطعن فی المذکورین

وار کان بروایت شیعی باشد قدحی و جرحی در او و روایات او پیدا نشود چه هم آنکه نیز ابن حجر
عسقلانی در مقدمه فتح الباری گفته والتشیع محبة علی و تقدیمه علی الصحابة فمن
قدمه علی ابی بکر و عمر فهو غال فی التشیع و یطلق علیه رافضی والا فشیعی وان
انضاف الی ذلك السب والتصریح بالبغض فغال فی الرفض وان اعتقد الرجعة
الی الدنیا فاشد فی الغلو از این عبارت ظاهرست که تشیع عبارتست از محض محبت جناب
امیر المومنین و تقدیم آنحضرت بر صحابه بغیر تقدیم آنجناب بر شیخین و اگر کسی تقدیم آنحضرت
بر شیخین کند او غالی فی التشیع ست و او را رافضی هم میگویند و اگر تقدیم آنحضرت بر شیخین نکند
پس او شیعی ست پس بنا بر ثبوت تشیع در اجلح اصلا قدحی و جرحی نکند که حسب این افاده نسبت
تشیع سوی اجلح همین قدر ظاهر می شود که اجلح محبت با جناب امیر المومنین علیه السلام داشت
و آنحضرت را بر دیگر صحابه تقدیم میکرد و این معنی هرگز موجب قدحی و جرحی نزد اهل سنت هم پیدا
نمی کند مگر اینکه مذهب نواصب و خوارج اعلانا و جهارا اختیار سازند نعوذ بالله هم آنکه صالح بن
بن مهدی المقبلی در علم شامخ فی ایثار الحق علی الاباء والمشایخ گفته قالوا الواجب علی المتدین اطراح
التحزب والتکلم بما یعلم نصیحة لله ورسوله وللمسلمین و تراهم سووا بین الذین
والذی قربوا الطلقا بالسابقین الاولین والعجب من المحدثین تراهم یجرحون
بمثل قول شریك القاضی وقد قیل عنده معویة حلیم فقال لیس بحلیم من
سفه الحق و حارب علیا و بقوله وقد قیل له الا تزور اخاك فلانا فقال لیس
باخ لی من ازرأ علی علی و عمار فلیت شعری کیف الجمع بالنقم بهذین الامرین
ثم لم تراهم یبالون بلعن علی فوق المنابر و بمعاداة من عاداهم و تراهم یتکلمون
فی وکیع و اضرابه من تلك الدرجة الرفیعة و ربما یقولون بتشیع و تشیعه
انما هو بمثل ما ذکرنا من شریك فان کان التشیع انما هو ذلك القدر فلعمری
ما یسع منصفا الخروج عنه و علی الجملة فالشیعة المفرطة غلوا قطعا

واداد

واداد المحدثون ان سائر من سمی نفسه بالسنیة رد بدعتهم فابتدعوا فی الجانب الاخر
ووضعوا ما دفع الله و دفعوا ما وضع از این عبارت ظاهرست که محدثین وکیع و اضراب
او را که فائز بدرجه رفیعه ورع اند موصوف بتشیع می سازند و این تشیع ایشان امری ست که هیچ
منصفی را خروج از آن ممکن نیست پس اگر اجلح هم مثل وکیع و اضراب او شیعی باشد قدحی در او پیدا
نخواهد کرد و منافاتی با رفعت درجت و علو منزلت او نخواهد داشت و قادح و جرح او بسبب این تشیع
مثل قدح و جرح وکیع و اضراب او عین تعصب شنیع و تصلب فظیع خواهد بود هشتم آنکه نور الحق بن
الشیخ عبد الحق در تیسیر القاری بشرح صحیح البخاری در شرح حدیث حدثنا حجاج بن المنهال حدثنا
شعبة قال حدثنی عدی بن ثابت قال سمعت البراء قال سمعت النبی صلی الله علیه
وسلم او قال قال النبی صلی الله علیه وسلم الانصار لا یحبهم الا مومن ولا یبغضهم الا
منافق فمن احبهم احبه الله ومن ابغضهم ابغضه الله گفته قسطلانی میگوید که ابن عدی
بن ثابت ثقه است قاضی شیعه و امام مسجد ایشان بوده در کوفه شعبه که از کبار اهل حدیث ست و او را
امیر المومنین فی الحدیث گفته اند از وی روایت حدیث دارد و ازین جا معلوم می شود که مذهب شیعه
و اعتقادهای ایشان در زمان سابق باین خرابی و رسوائی که متاخرین دارند نبوده است چنانکه گفته اند
که در انوقت اعتقاد ایشان زیاده برین نبود که امیر المومنین علی را بیشتر دوست میداشتند نسبت
بائمه دیگر و فضلیت باین ترتیب که اهلسنت مقرر کرده اند معتقد نبوده اند و گرنه چه گنجایش دارد
که ایشان سنی پاک را قاضی سازند و امام خود گیرند و اگر گویند شاید عدی بن ثابت نیز این
مذهب غلیظ داشته باشد احتمال باطل و گمان فاسد ست شعبه که قدوه اهلسنت و شیخ الشیوخ
بخاری ست و محدثین او را امیر المومنین خود دانند وی حدیث پیغمبر را از شیعی غلیظ روایت کند
حاشا و کلا انتهی ازین عبارت ظاهرست که روایت حدیث از شیعی غلیظ جائز نیست پس اگر
اجلح شیعی غلیظ باشد ائمه سنیه چگونه از و روایت کرده اند نهایت آنکه اعتقاد اجلح همان باشد
که نزد صاحب تیسیر عدی بن ثابت معتقد آن بوده پس چنانکه شعبه اخذ احادیث از عدی

بن ثابت کرده و بخاری آنرا بر سر و چشم نهاده نهایت صحیح و ثابت دانسته همچنان حدیث اجلح هم جائز
باشد و در احتجاج و استدلال بآن جای قیل و قال ارباب ازلال و مساغ و مجال نفاق تشکیک اهل کید
و محال نباشد بست و یکم آنکه ابن خلکان در وفیات الاعیان در ترجمه ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب
النسائی گفته خرج الی دمشق فسئل عن معاوية وما روی من فضائله فقال
اما یرضی معاوية راسا براس حتی یفضل وفی روایة اخری ما اعرف له فضيلة
الا لا اشبع الله بطنك وكان يتشيع فما زالوا يدفعون فی حضنه حتی اخرجوه
من المسجد وفی رواية اخری یدفعون فی خصيتيه وداسوه ثم حمل الی الرملة
ومات بها ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهرست که نسائی متشیع بوده و کمال عظمت و جلالت
و نهایت ثقت و عدالت نسائی در غایت وضوح و اشتهارست و بمزید لمعان غیر محتاج
بیان و اظهار و بالاتر ازین چه خواهد بود که او یکی از ارباب صحاح ستهست که ملجای اساطین
محدثین و ملاذ حفاظ متقنین می باشد و چهار مراتب عالیه و مناقب سامیه که برای آن
ثابت می کنند تا اینکه حالا فرد ابطلاق بر صحت آن جانب ندانسته اساس انصاف می کنند
پس اگر تشیع امری قادح و جارح می بود چه طور ممکن بود که مثل نسائی را که از اعلام دین
و ارکان معتقدین ایشانست بان نسبت می نمودند و هیچ باکی از ان نمی فرمودند بست و دوم آنکه
ذهبی در تذکرة الحفاظ در ترجمه حاکم گفته قال ابن طاهر سألت ابا اسمعیل الانصاری عن الحاکم
فقال ثقة فی الحديث رافضی خبيث ثم قال ابن طاهر كان شديد التعصب للشيعة
فی الباطن وكان يظهر التسنن فی التقديم والخلافة وكان منحرفا عن معاوية وآله
متظاهرا بذلك ولا يعتذر منه قلت اما انحرافه عن خصوم علی فظاهر واما
امر الشيخين فمعظم لهما بكل حال فهو شيعی لا رافضی ازین عبارت ظاهرست که ذهبی در حق
حاکم می فرماید که او شیعی است نه رافضی پس بوضوح رسید که شیعیت امریست ورای رفض و
سبب قدح و جرح نمی تواند شد و نیز واضح گردید که تعظیم شیخین با شیعیت جمع می شود پس تقدح جرح

اجلح بامری که با تعظیم و تبجیل شیخین مجتمع شود خیلی عجیب و بدیع است و از افاده ابن طاهر در حق حاکم
عظیم المفاخر چنان ظاهر و باهرست که رفض هم مانع و رافع وثوق نمی شود پس هرگاه حسب
افاده ابن طاهر عمدة الاکابر رفض هم در بنیان ثقت و عدالت خللی نه اندازد بمحض تشیع
که بیچاره اجلح بان متهم است چگونه قادح و جارح او خواهد بود نهایت عجب است از نقده جهابذت
مخاطب که بر افادات ائمه خود نظری نینداختند تا درک این معنی نموده که رفض هم با وثوق
و اعتماد جمع می شود تشیع اجلح را در مقام قدح او متمسک نمی ساختند بست و سوم آنکه
خود مخاطب در همین تحفه اثنا عشریه گفته و نیز باید دانست که شیعه اولی که فرقه سنیه و تفضیلیه اند
در زمان سابق بشیعه ملقب بودند و چون غلاة و روافض و زیدیان و اسماعیلیه باین لقب خود را
ملقب کردند و مصدر قبائح و شرور اعتقادی و عملی گردیدند خوفا عن التباس الحق بالباطل
فرقه سنیه و تفضیلیه این لقب را بر خود نه پسندیدند و خود را باهل سنت و جماعت ملقب کردند
حالا واضح شد که آنچه در کتب تاریخ قدیمه واقع میشود که فلان من الشیعة او من شیعة علی
حالانکه او از روسای اهل سنت و جماعت بایستی و فی تاریخ الواقدی والکاسیغانی
شیء کثیر من هذا الجنس فلیتنبه ازین عبارت ظاهرست که فرقه سنیه در زمان سابق
بشیعه ملقب بودند و در کتب تاریخ قدیمه روسای اهلسنت را شیعه نوشته اند پس تشیع
اجلح منافی بسنیت او نخواهد داشت و سبب قدح و جرح و تضعیف او نخواهد گردید بست و
چهارم آنکه فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید دوران و راقیکه خود بجواب بعض اقوال سیف
ناصری تصنیف والد ماجد طیب الله رمسه بکمال سلاطت لسان و بشاعت بیان نوشته
گفته اهلسنت می گویند مائیم شیعه اولی و احادیث که در فضل شیعه وارد اند مورد آن
ما هستیم نه روافض بلکه انها نجا که ایشان با اکثر عترت طاهره عداوت ظاهره دارند و با کسانی
که برای نام اظهار محبت می کنند باعتقاد غصب بنات آنحضرت و ارتکاب تقیه که عبارت
از کتمان حق است و ترک هجرت که بنا بر کفر حکام آنوقت بحکم کریمه ان الذین توفیهم الملائکة

ظالمی انفسهم قالوا فیما کنتم مستضعفین قالوا الم تکن ارض الله واسعة که بگمان ابن حجر هم
بر ایشان واجب شده بود و دیگر عقاید قبیحه که در کتب ما مبین است و پارهٔ ازان صاحب تحفه نیز در آخر باب
چهارم ذکر کرده استحقاق آنها می نمایند از اعادی اهل بیت اند و هرگاه که روافض این نام را بکذب و زور
بر خود بر بستند و در ایشان مشهور شد ما اطلاق آن را بر خود مکروه داشتیم صونا عن التباس الحق بالباطل
چنانکه صاحب صواعق در بحث کریمهٔ مذکوره می گوید و شیعة اهل البیت هم اهل السنة لانهم الذین
احبوهم کما امر الله و رسوله واما غیرهم فاعداؤهم فی الحقیقة و بعد چند سطر گفته
ویؤید ما قلناه من ان اولئك المبتدعة الرافضة الشیعة و نحوهما لیسوا من
شیعة علی و ذریته بل من اعدائهم ما اخرجه صاحب المطالب العالیة الخ و نیز در مقام
دیگر گفته مر عن علی فی الایة الثامنة بیان صفات تلك الشیعة فراجع ذلك فانه
مهم و به یتبین لك ان الفرقة المسماة بالشیعة الان انما هم شیعة ابلیس لانه
استولی علی عقولهم فاضلها اضلالا مبینا انتهی و صاحب تحفه فرموده باید دانست
که شیعهٔ اولی که فرقهٔ سنیه و تفضیلیه اند در زمان سابق بشیعه ملقب بودند و چون غلاة و روافض
و زیدیان و اسماعیلیه باین لقب خود را ملقب کردند و مصدر قبائح و شرور اعتقادی و عملی
گردیدند خوفا عن التباس الحق بالباطل فرقهٔ سنیه و تفضیلیه این لقب را بر خود نه پسندیدند
خود را باهل سنت و جماعت ملقب کردند انتهی پس حسب افادهٔ فاضل رشید که در تحقیق و اتقان
و تنقید حرفان بالاتر از استاد ذو الاشان یعنی مخاطب عمدة الاعیان است نیز تشیع اجلح
مثبت نقص و رذیلت نباشد بلکه عین مدح و فضیلت خواهد بود بیست و پنجم آنکه مولوی
حیدر علی معاصر در منتهی الکلام بجواب عبارت سمعانی متضمن صدوق و متشیع بودن ابو الحسن
عبد الواحد بن احمد بن الحسین بن عبد العزیز العکبری المعدل که در سنه تسع عشرة و اربع
مائة وفات یافته گفته مع هذا از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ
بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب فن بیش از بیش وقوع یافته و قرینه بر تعین

لفظ

لفظ صدوق است چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت تکفیر و تفسیق اهل بیت اخیار و اصحاب
کبار را صدوق نمیگویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می پویند اگر باور نیاید بنقد رجال
امام رجوع کن و دریاب که این مطالب بکتاب مذکور موجود است جائیکه بترجمهٔ ابان بن تغلب
مشغول شده و ملخص مقال او جواب سوال است تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده پس
تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه
بدعت صغری مانند تفضیل مرتضوی بر شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در
بسیاری از تابعین و تبع تابعین با وصف ورع و راستی بوده اگر از روایت شان باز
دست کشند بسیاری از آثار نبویه صلی الله علی صاحبها و سلم تلف شوند لهذا در اخذ
روایت از اینها اصرفه نکرده اند و منتهای کار ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر است و دیگر
هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم را اهل تنقید
توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی پندارند بلکه ضال و مضل و مفتری میدانند انتهی ازین
عبارت ظاهر است که مجرد نسبت تشیع بشخصی که در سنه تسع عشرة و اربعمائة وفات یافته مستلزم قدح
و جرح او نیست بلکه هرگاه کسی را نسبت بتشیع نمایند و لفظ صدوق در حق او اطلاق کنند این
معنی قرینه بر عدم ارادهٔ تشیع عرفی است پس نسبت تشیع باجلح که وفات او در سنه خمس و اربعین
و مائة است بالاولی موجب جرح و قدح او نخواهد شد بلکه تصریح عسقلانی بصدوق بودن او
قرینه بر این معنی خواهد شد که مراد از شیعیت او تشیع عرفی نیست بلکه مراد آن تشیع است که با تکفیر و تفسیق
جمع نتواند شد و سبب جرح و قدح نیست بیست و ششم آنکه ذهبی در کاشف گفته اجلح بن عبد الله
ابو حجیة الکندی عن الشعبی و عکرمة و عنه القطان و ابن نمیر و خلق وثقه ابن
معین و غیره و ضعفه النسائی و هو شیعی مع انه روی عنه شریك انه قال
سمعنا انه ما سب ابا بکر و عمر احد الا افتقر او قتل مات سنة ۱۴۵ و ابن عسقلانی
در تهذیب التهذیب بترجمهٔ اجلح گفته و قال ابن عدی له احادیث صالحة و یروی عنه

الکوفیون وغیرهم ولم ار له حدیثا منکرا مجاوزا للحد لا اسنادا ولا متنا الا انه یعد فی شیعة الکوفة وهو عندی مستقیم الحدیث صدوق وقال شریك عن الاجلح سمعنا انه ما سب ابا بکر وعمر احد الا مات قتیلا او فقیرا ظاهرست که ذکر اجلح سماع این معنی را که هیچ کس سب ابی بکر وعمر نکرده مگر این که بحالت فقر مرده یا قتل کرده شد دلالت صریحه دارد بر آنکه او سنی غالی ومتعصب فی الاعتقاد ومعتقد ظهور کرامت شیخین عالی تبار در ابتلای سابین شان بقتل وافتقار بوده پس حیف ست که چنین سنی خالص العقیده را که مجد در تشیع جلالت وکادح در توثیق مبانی کرامت شیخین والا نبالت باشد بقدح وجرح تشنیع نوازند و بزمره کسانی که بزعم ابن تیمیه وابن حجر مکی العیاذ بالله بدتر از یهود ونصاری باشند انداز نمایند ماهکذا تورد یا سعد الابل وبنشر حال جبست و بشنیدیم آنکه عبد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب المعارف که نسخ عدیده آن بنظیر قاصر رسیده گفته اسماء الغالیة من الرافضة ابو الطفیل صاحب رایة المختار وکان آخر من بقی من رأی رسول الله صلعم موتا والمختار وابو عبد الله الجدلی وزرارة بن اعین وجابر الجعفی ازین عبارت ظاهرست که ابو الطفیل صحابی که خاتم اصحاب بود از غلات روافض بوده پس اگر بالفرض اجلح رافضی بلکه رافضی غالی هم باشد موجب عیب وجرح ونقص وقدح او نخواهد گردید بلکه منتهای امرش این ست که مثل ابو الطفیل صحابی باشد وحضرات اهلسنت کرا تاب وطاقت ست که متکفل بیان پایه از فضائل عظیمه ومناقب فخیمه صحابه تواند شد وآیات قرآن واحادیث حضرت رسول ثقلین صلوات الله وسلامه علیه وآله مالکرا الجدیدان که اساطین سنیه نشان آن می‌دهند وتقریرات رشیقه وتمهیدات انیقه در حق ان برجامه صحابه بحیث لا یشذ احد منهم سر می‌دهند واضح وعیان ومستغنی از توضیح وبیان ست پس اجلح بو تقدیر ثبوت رفض وغلو آن نیز مثل کسی باشد که مدائح جلیله ومحامد جمیله او در کلام ملک علام واحادیث سرور انام علیه وآله الکرام آلاف التحیة والسلام ثابت شده فما ذا بعد الحق الا الضلال وکفی الله المؤمنین

القتال والحمد لله المانح لجلیل المواهب وجمیل العطوف حیث وضح ولاح من عبارة المعارف علی کل مستبصر عارف ومسترشد عن العمه والسفه عازف ان الرفض بل غلوه من مذهب قدیم سالف وانه لیس مما یشین ویعیب ویزری بصاحبه فی المتالف والا لزم قدح الصحابی الجلیل المقبول الذی لا یجترئ علی الغض منه الا من هو غیر محتفل بالدین ومن الخزی غیر خائف وجرح الصحابة وقدحهم والطعن علیهم لا یصدر عند السنیة الا ممن هو معاند حائف وحائد عن الایمان جانف فوضح الحق وضوحا فوق ما یصفه الواصف ولا یبلغ الیه بیان راصف وصار بعون الله ولطفه ما لفقوه فی ذم الرفض وثلبه کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف وصحابیت ابو الطفیل اگر چه از عبارت خود ابن قتیبه ظاهرست لکن بنابر مزید ایضاح وتاکید ونهایت توثیق وتسدید بعض عبارات دیگر اساطین قوم که از ان صحابیت او ظاهر وباهر گردد مبین می‌شود علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری در اسد الغابه گفته ابو الطفیل عامر بن واثلة وقیل عمرو بن واثلة قاله معمر والاول اصح وقد تقدم نسبه فیمن اسمه عامر وهو کنانی لیثی ولد عام احد ادرك من حیاة رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانی سنین نزل الکوفة اخبرنا یحیی بن محمود وعبد الوهاب بن ابی حبة باسنادهما عن مسلم قال حدثنا محمد بن رافع اخبرنا یحیی بن آدم اخبرنا زهیر عن عبد الملك بن سعید بن الابجر عن ابی الطفیل قال قلت لابن عباس انی قد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فصفه لی قلت رأیته عند المروة علی ناقة وقد کثر الناس علیه قال فقال ابن عباس ذاك رسول الله صلی الله علیه وسلم انهم کانوا لا یدعون عنه ثم ان ابا الطفیل صحب علی بن ابی طالب وشهد معه مشاهده کلها فلما توفی علی بن ابی طالب رضی الله عنه عاد الی مکة فاقام بها حتی مات وقیل انه اقام بالکوفة فتوفی بها والاول اصح وهو آخر من مات ممن ادرك

الی ان

النبی صلی اللہ علیہ وسلم روی حماد بن زید عن الجریری عن ابی الطفیل قال ما علی وجہ الارض
الیوم احد رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم غیری کان شاعرا محسنا وھو القائل ایدعوننی
شیخا وقد عشت حقبۃ ❊ وھن من الازواج نحوی نوازع ❊ وما شاب راسی من سنین تتابعت
علی ولکن شیبتنی الوقائع وابن حجر عسقلانی در اصابہ گفتہ ابو الطفیل عامر بن واثلۃ بن عبد اللہ ص ۲۳۴ نصف آخر
بن عمرو بن جحش و یقال جھس بن جری بن سعد بن لیث بن بکر بن عبد مناۃ بن
علی بن کنانۃ الکنانی ثم اللیثی رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم وھو شاب وحفظ عنہ
احادیث قال ابن عدی لہ صحبۃ وروی ایضا عن ابی بکر وعمر وعلی ومعاذ وحذیفۃ
وابن مسعود وابن عباس ونافع بن عبد الحارث وزید بن ارقم وغیرھم روی عنہ
الزھری وابو الزبیر وقتادۃ وعبد العزیز بن رفیع وعکرمۃ بن خالد وعمرو بن دینار
ویزید ابن ابی حبیب ومعروف بن خربوذ وآخرون قال مسلم مات سنۃ مائۃ
وھو آخر من مات من الصحابۃ وقال ابن البرقی سنۃ اثنتین ومائۃ وھو مشہور
باسمہ وکنیتہ جمیعا وعن مبارک بن فضالۃ مات سنۃ سبع ومائۃ قال وھب
بن جریر بن حازم عن ابیہ کنت بمکۃ سنۃ عشر ومائۃ فرأیت جنازۃ فسالت عنھا
فقال لی ابو الطفیل وقال ابن السکن جاءت عنہ روایات ثابتۃ انہ رای النبی
صلی اللہ علیہ وسلم واما سماعہ منہ صلی اللہ علیہ وسلم فلم یثبت و ذکر ابن سعد
عن علی بن زید بن جدعان عن ابی الطفیل قال کنت اطلب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فیمن یطلبہ بس ہرگاہ ثابت شد انکہ حسب افادات اکابر اساطین سنیہ احتجاج بمبتدعین غیر دعاۃ
جائز ست وہمیشہ سلف و خلف سنیہ قبول روایت از ایشان و احتجاج بآن و سماع از ایشان
و اسماع شان بغیر انکار کردہ اند پس اگر اجلح بالفرض رافضی ہم باشد نہایت کار آنست
کہ بزعم سنیہ مبتدع غیر داعی باشد پس دعوی ترک احتجاج بروایت او بغیر ظاہر بلکہ مخالفت
آن با طریقہ سلف و خلف سنیہ واضح و باہر تقی الدین ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن المعروف

بابن الصلاح در کتاب علوم الحدیث گفتہ اختلفوا فی قبول روایۃ المبتدع الذی لا یکفر
ببدعتہ فمنھم من رد روایتہم مطلقا لانہ فاسق ببدعتہ وکما استوی فی الکفر
المتاول وغیر المتاول یستوی فی الفسق المتاول وغیر المتاول ومنھم من قبل
روایۃ المبتدع اذا لم یکن ممن یستحل الکذب فی نصرۃ مذھبہ سواء کان داعیۃ الی
بدعۃ او لم یکن وعزا بعضھم ھذا الی الشافعی لقولہ اقبل شہادۃ اھل الاھواء الا
الخطابیۃ من الرافضۃ لانھم یرون الشہادۃ بالزور لموافقیھم وقال قوم تقبل روایتہ
اذا لم یکن داعیۃ ولا تقبل اذا کان داعیۃ الی بدعۃ وھذا مذھب الکثیر
والاکثر من العلماء وحکی بعض اصحاب الشافعی رضی اللہ عنہ خلافا بین اصحابہ
فی قبول روایۃ المبتدع اذا لم یدع الی البدعۃ وقال اما اذا کان داعیۃ فلا
خلاف بینھم فی عدم قبول روایتہ وقال ابو حاتم بن حبان البستی احد المصنفین
من ائمۃ الحدیث الداعیۃ الی البدع لا یجوز الاحتجاج بہ عند ائمتنا قاطبۃ
لا اعلم بینھم فیہ خلافا وھذا المذھب الثالث اعدلھا واولاھا والاول بعید
مباعد للشائع من ائمۃ الحدیث فان کتبھم طافحۃ بالروایۃ عن المبتدعۃ
غیر الدعاۃ وفی الصحیحین کثیر من احادیثھم فی الشواھد والاصول واللہ اعلم
ویحیی بن شرف النووی در منہاج شرح صحیح مسلم گفتہ قال العلماء من المحدثین والفقہاء
واصحاب الاصول المبتدع الذی یکفر ببدعتہ لا یقبل روایتہ بالاتفاق واما
الذی لا یکفر بھا فاختلفوا فی روایتہ فمنھم من ردھا مطلقا لفسقہ
ولا ینفعہ التاویل ومنھم من قبلھا مطلقا اذا لم یکن ممن یستحل الکذب
فی نصرۃ مذھبہ او لاھل مذھبہ سواء کان داعیۃ الی بدعۃ او غیر
داعیۃ وھذا یحکی عن امامنا الشافعی رضی اللہ عنہ لقولہ اقبل شہادۃ
اھل الاھواء الا الخطابیۃ من الرافضۃ لکونھم یرون الشہادۃ بالزور لموافقیھم

ومنهم من قال يقبل اذا لم يكن داعية الى بدعته ولا يقبل اذا كان داعية
وهذا مذهب كثيرين او الاكثرين من العلماء وهو الاعدل الصحيح وقال بعض اصحاب
الشافعي اختلف اصحاب الشافعي في غير الداعية واتفقوا على عدم قبول الداعية
وقال ابو حاتم بن حبان بكسر الحاء لا يجوز الاحتجاج بالداعية عند ائمتنا قاطبة
لا خلاف بينهم في ذلك واما المذهب الاول فضعيف جدا ففي الصحيحين وغيرهما
من كتب ائمة الحديث الاحتجاج بكثير من المبتدعين غير الدعاة ولم يزل السلف
والخلف على قبول الرواية منهم والاحتجاج بها والسماع منهم واسماعهم من
غير انكار منهم والله اعلم و عبد الرحيم عراقی در شرح الفية الحديث گفته اختلفوا في رواية
مبتدع لم يكفر في بدعته على اقوال فقيل ترد روايته مطلقا لانه فاسق ببدعته
وان كان متأولا فرد كالفاسق بغير تاويل كما استوى الكافر المتأول وغير المتأول
وهكذا يروى عن مالك كما قال الخطيب في الكفاية وقال ابن الصلاح انه بعيد مباعد
للشائع عن ائمة الحديث فان كتبهم طافحة بالرواية عن المبتدعة غير الدعاة
كما سيأتي والقول الثاني انه ان لم يكن ممن يستحل الكذب في نصرة مذهبه او لاهل
مذهبه قبل سواء دعا الى بدعته او لا وان كان ممن يستحل ذلك لم يقبل وعزى
الخطيب هذا القول الى الشافعي لقوله اقبل شهادة اهل الاهواء الا الخطابية من الرافضة
لانهم يرون الشهادة بالزور لموافقيهم قال وحكى هذا ايضا عن ابن ابي ليلى والثوري
وابي يوسف القاضي وروى البيهقي في المدخل عن الشافعي قال ما في اهل الاهواء
اقوم اشهد بالزور من الرافضة والقول الثالث انه ان كان داعية الى بدعته لم يقبل
وان لم يكن داعية قبل والى هذا ذهب احمد كما قاله الخطيب وقال ابن الصلاح وهذا
مذهب الكثير او الاكثر وهو اعدلها واولاها قال ابن حبان الداعية الى
البدع لا يجوز الاحتجاج به عند ائمتنا قاطبة لا اعلم بينهم فيه اختلافا وهكذا

بعض اصحاب الشافعي انه لا خلاف بين اصحابه انه لا يقبل الداعية وان الخلاف
بينهم فيمن لم يدع الى بدعته فقول ونقل فيه ابن حبان اتفاقا اي في رد
رواية الداعية وفي قبول غير الداعية ايضا واقتصر ابن الصلاح على حكاية
الاتفاق عنه في الصورة الاولى واما الثانية فانه قال في تاريخ الثقات
في ترجمة جعفر بن سليمان الضبعي ليس بين اهل الحديث من ائمتنا خلاف
ان الصدوق المتقن اذا كان فيه بدعة ولم يكن يدعو اليها ان الاحتجاج
باخباره جائز فاذا دعا الى بدعته سقط الاحتجاج باخباره وفي المسئلة
قول رابع لم يحكه ابن الصلاح انه تقبل اخبارهم مطلقا وان كانوا كفارا
او فساقا بالتاويل حكاه الخطيب عن جماعة من اهل النقل والمتكلمين وقوله
قد رووا الا عدلا اي ابن الصلاح هي جملة معترضة بين المبتدأ والخبر وفي الصحيحين كثير من
احاديث المبتدعة غير الدعاة احتجاجا واستشهادا كعمران بن حطان وداود بن الحصين
وغيرهما وفي تاريخ نيسابور للحاكم في ترجمة محمد بن يعقوب الاصم ان كتاب مسلم ملآن
من الشيعة و محمد بن ابراهيم بن سعد الله بن جماعة الكناني در منهل روی في علم اصول حديث ص ۲۲/۹۰ در متن
النبي گفته التاسع لا يقبل مبتدع ببدعة مكفرة باتفاق والمبتدع بغيرها فيه ثلثة
اقوال قيل لا يقبل مطلقا لفسقه وان كان تاول كالكفر وقيل ان لم يستحل الكذب
لنصرة مذهبه واهله قبل وان استحله كالخطابية لم يقبل ويعزى هذا الى الشافعي
رضي الله عنه وقيل ان كان داعية لمذهبه لم يقبل والا قبل وهذا الذي عليه الاكثر
ونقل ابن حبان اتفاقهم عليه و محمد بن ابراهيم المعروف بالوزير اليماني الصنعاني در روض باسم في الذب
عن سنة ابي القاسم گفته المسئلة الثالثة قال الشافعي انه اذا تعارض رواية العدل الذي
(اي علي بن محمد بن ابي القاسم الهادوي ۱۲)
ليس على بدعة ورواية المبتدع قدمت رواية العدل الذي ليس على بدعة وهذا
مجمع عليه والجواب عليه من وجوه احدها منع الاجماع الذي ادعاه بشهرة الخلاف

قد اجمع ائمة الحديث على تقديم الحديث الصحيح على الحسن مع اخراجهم لاحاديث كثيرة من اهل
البدع في الصحيح المتفق عليه في ارفع مراتب الصحيح وهو المتلقى بالقبول من حديث الصحيحين
فحديث اولئك المبتدعة الذين اتفق الشيخان على تصحيح حديثهم مقدم عند التعارض
على حديث كثير من اهل العقيدة الصالحة الذين نزلوا عن مرتبة اولئك المبتدعة في الحفظ
والاتقان ومولوی حسن خان در قول تحسن گفته اما رواية الحسن البصري عن مثل معبد
ممن كان ثقة ذا بدعة في عقيدة فان كانت عنده حجة كما هو ظاهر زعمهم فهو موافق
فيه لجماهير الصحابة ومن بعدهم من اهل العلم قال الخطيب في الكفاية والذي يعتمد
عليه في تجويز الاحتجاج باخبارهم ما اشتهر من قبول الصحابة اخبار الخوارج وشهاداتهم
ومن جرى مجراهم من الفساق بالتاويل ثم استمرار عمل التابعين والخالفين بعدهم على
ذلك لما رأوا من تحريهم الصدق وتعظيمهم الكذب وحفظهم على انفسهم عن المحظورات
من الافعال وانكارهم على اهل الريب والطرائق المذمومة ورواياتهم الاحاديث التي تخالف
آراءهم ويتعلق بها مخالفوهم في الاحتجاج عليهم الى قوله فصار ذلك كالاجماع منهم وهو
اكبر الحجج في هذا الباب وبه يقوى الظن في مقاربة الصواب انتهى ومولوی صدیق حسن خان صاحب
در منهج الوصول الى اصطلاح احاديث الرسول گفته در مبتدعی که بسبب بدعت خود بکفر نگرویده
سه قول است یکی آنکه روایتش نامقبول است مطلقا بنا بر فسق او ونیز چنانکه در کفر غیر متاول ومتاول سوی است
همچنان در فسق نیز متاول وغیر متاول مساوی است دوم آنکه اگر استحلال کذب برای نصرت مذهب
خود نکرده است روایتش مقبول است والا مقبول نیست مثل استحلال خطابیه از روافض واین قول
منسوب بسوی شافعی رح است سوم آنکه اگر داعی بسوی مذهب خود است مقبول نیست ورنه پذیرفت
وبرین اند اکثر حافظ ابن کثیر گفته وفی ذلک نزاع قدیم وحدیث والذی علیه الاکثرون التفصیل
بین الداعیة وغیره وبعض اصحاب شافعی گفته اند که اصحاب ما در داعیه متفق بر عدم قبول
ودر غیر داعیه مختلف اند الی ان قال بعد عبارة ستنقل فيما بعد ان شاء الله تعالى

در خلاصه گفته مذهب اول صحت ضعیف است چه در صحیحین وغیرهما از کتب ائمه حدیث احتجاج به بسیار
از مبتدعه غیر داعیه است انتهی گویم مناوی در تعریفات گفته البدعة الفعلة المخالفة للسنة وفي
الحديث كل محدث بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار انتهى حافظ ابن حجر فرموده
ثم البدعة اما ان تكون بمكفر كان يعتقد ما يستلزم الكفر او بمفسق فالاول لا يقبل صاحبها
الجمهور وقال وقيل يقبل مطلقا وقيل ان كان لا يعتقد حل الكذب لنصرة مقالته قبل والتحقيق
انه لا يرد كل مكفر ببدعة لان طائفة تدعي ان مخالفيها مبتدعة وقد تبالغ فتكفر
مخالفيها فلو اخذ ذلك على الاطلاق لاستلزم تكفير جميع الطوائف فالمعتمد ان الذي
ترد روايته من انكر امرا متواترا من الشرع معلوما من الدين بالضرورة وكذا من اعتقد عكسه
فاما من لم يكن بهذه الصفة وانضم الى ذلك ضبطه لما يرويه مع ورعه وتقواه فلا مانع
من قبوله انتهى ونووی در تقریب گفته ومن كفر ببدعته لم يحتج به بالاتفاق سیوطی شارح تقریب گوید
كالمجسمة ومنكري علم الجزئيات بعده ورد دعوی اتفاق بقول حافظ با نووی مناقشه کرده پس آنگاه
سیوطی در تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی گفته فائدة اردت ان اسرد اسماء من رمي ببدعة
ممن اخرج لهم البخاري ومسلم او احدهما وهم ابراهيم بن طهمان ايوب بن عائذ الطائي ذر بن
عبد الله المرهبي شبابة بن سوار عبد الحميد ابو يحيى الحماني عبد العزيز بن ابي رواد عثمان
بن غياث البصري عمر بن ذر عمرو بن مرة محمد بن خازم ابو معاوية الضرير ورقاء بن عمر اليشكري
يحيى بن صالح الوحاظي يونس بن بكير هؤلاء رموا بالارجاء وهو تاخير القول في الحكم
على مرتكب الكبائر بالنار اسحاق بن سويد العدوي بهز بن اسد حريز بن عثمان حصين بن
نمير الواسطي خالد بن سلمة ابو الوفا عبد الله بن سالم الاشعري قيس بن ابي حازم هؤلاء
رموا بالنصب وهو بغض علي وتقديم غيره عليه اسمعيل بن ابان اسمعيل بن زكريا
الخلقاني جرير بن عبد الحميد ابان بن تغلب الكوفي خالد بن مخلد القطواني سعيد بن
فيروز ابو البختري سعيد بن عمرو بن اشوع سعيد بن عفير عباد بن العوام عباد بن

یعقوب عبد الله بن عیسی بن عبد الرحمن بن ابی لیلی عبد الرزاق بن همام عبد الملک بن
اعین عبید الله بن موسی العبسی عدی بن ثابت الانصاری علی بن الجعد علی بن هاشم
بن البرید بن الفضل بن دکین فضیل بن مرزوق الکوفی قطر بن خلیفة محمد بن جحادة
الکوفی محمد بن فضیل بن غزوان مالک بن اسمعیل ابو غسان یحیی بن الجزار هولاء رموا بالتشیع
وهو تقدیم علی علی الصحابة ثور بن زید المدنی ثور بن یزید الحمصی حسان بن عطیة
المحاربی الحسن بن ذکوان داود بن الحصین زکریا بن اسحق سالم بن عجلان سلام بن مسکین
سیف بن سلیمان المکی شبل بن عباد شریک بن ابی نمر صالح بن کیسان عبد الله بن عمرو
ابو معویة عبد الله بن ابی لبید عبد الله بن ابی نجیح عبد الاعلی بن عبد الاعلی عبد الرحمن
بن اسحاق المدنی عبد الوارث بن سعید التنوری عطاء بن ابی میمونة العلاء بن الحرث
عمر بن ابی زائدة عمران بن مسلم القصیر عمیر بن هانی عوف الاعرابی کهمس بن المنهال محمد بن
سواء البصری هارون بن موسی الاعور النحوی هشام الدستوائی وهب بن منبه یحیی بن
حمزة الحضرمی هؤلاء رموا بالقدر وهو زعم ان الشر من خلق العبد بشر بن السری رمی
برای ابن ابی جهم وهو نفی صفات الله والقول بخلق القران عکرمة مولی ابن عباس
الولید بن کثیر هولاء اباضیة وهم الخوارج الذین انکروا علی علی التحکیم وتبرؤا منه
ومن عثمان وذریته وقاتلوهم علی بن هشام رمی بالوقف وهو ان لا یقول القران مخلوق
ولا غیر مخلوق وعمران بن حطان من العقدیة الذین یرون الخروج علی الائمة ولا
یباشرون ذلک فهولاء المبتدعة ممن اخرج لهم الشیخان او احدهما هرگاه این جمعی کثیر و جمی غفیر
از خوارج و نواصب و مرجئه متمسکین بدعت و ضلال و ممنوین بسوء حال و مآل و موصوفین بکمال فساد
و اضلال که اسمای شان درین عبارت مسطور و اقوال جرح و قدح شان از ناقدین رجال در میزان ذهبی
و غیران موجود از رجال صحیحین باشند یکی از ایشان باز سر تافتن از قبول روایت اجلح که نهایت کار ش
بر تقدیر ثبوت رفض و ابتداع او نزد سنیه است جهی ندارد و وجه دوم آنکه سیوطی در تدریب گفته

قال النووی

قال العراقی اعترض علیه بان الشیخین ایضا احتجا بالدعاة فاحتج البخاری بعمران بن حطان
وهو من الدعاة واحتجا بعبد الحمید بن عبد الرحمن الحمانی وکان داعیة الی الارجاء
واجاب بان ابا داود قال لیس فی اهل الاهواء اصح حدیثا من الخوارج ثم ذکر عمران بن حطان
وابا حسان الاعرج قال ولم یحتج مسلم بعبد الحمید بل اخرج له فی المقدمة وقد وثقه
ابن معین ازین عبارت ظاهر است که احتجاج بدعات خوارج هم جائز است و هرگاه احتجاج بدعات خوارج
خارج از حریم جواز نباشد اگر بالفرض اجلح مبتدع داعی باشد چرا احتجاج باو ناجائز و ممتنع گردد
و علاوه برین از افادات دیگر علما هم جواز احتجاج بمبتدعه دعات بوضوح می رسد محمد بن ابراهیم
باسم گفته واما من لم یقبل الدعاة منهم فله وجهان احدهما انهم یتهمون بشدة حرصهم
علی الدعاء الی بدعتهم بتدلیس خفی عن بعض الضعفاء فیما ینصر مذهبهم ونحو
ذلک وهذا یضعف فیما لا یتعلق بمذهبهم ویوقف فیه فیما یتعلق بذلک علی حسب
القرائن الوجه الثانی للزجر عن مخالطة الطلبة لهم خوفا علی الطلبة من قبلهم وهذا
نظر مصلحی لا یسقط بمثله وجوب العمل بالحدیث الراجح المظنون صحته ولا سیما
وقد بلغنا ما رووه بعد موتهم او فی حیوتهم من غیر مخالطة لهم ولا تقف للقائلین بذلک
علی وجه وانما تکلفت هذین الوجهین لهم والعجب من مصنفی علوم الحدیث کیف لم یتعرضوا
لذکر وجه ذلک علی ان الروایة عن الداعیة الثقة ثابتة فی الصحیح کروایة حدیث
قتادة مع انه کان قدریا روی الذهبی فی التذکرة انه لم یکن یقنع حتی یصیح به صیاحا
رواه بصیغة الجزم عن ضمرة بن ربیعة عن عبد الله بن شوذب ثقة عن ثقة وتنقض
علی هذا القدر من ایراد ما تمسکوا به وبیان الجواب علیهم فلیس لهم متمسک اقوی مما ذکرته
و مولوی صدیق حسن خان معاصر در منهج الوصول گفته ابو حاتم ابن حبان گفته احتجاج بدعات
نزد ائمه ما قاطبة جائز نیست و میان ایشان خلافی درین باب معلوم نبوده است ابن الصلاح گفته
وهذا اعدل الاقوال واولاها والقول بالمنع مطلقا بعید مباعد للشائع عن ائمة

الحدیث فان کتبهم طافحة عن المبتدعة غیر الدعاة ففی الصحیحین من حدیثهم فی الشواهد
والاصول کثیر حافظ ابن کثیر زیاده کرده وقد قال الشافعی اقبل شهادة اهل الهواء الا
الخطابیة من الرافضة لانهم یرون الشهادة بالزور لموافقیهم فلم یفرق الشافعی فی هذا
النص بین الداعیة وغیره ثم ما الفرق فی المعنی بینهما وهذا البخاری قد خرج لعمران بن
حطان الخارجی مادح عبد الرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب وهذا ای مدحه له من
اکبر الدعوة الی البدعة والله اعلم انتهی اقول هذا هو الحق الذی لا محیص عنه وقد حققت
ذلك فی کتابی هدایة السائل الی ادلة المسائل تحقیقا شافیا فلیرجع الیه ونیز در منهج الوصول
گفته سید محمد بن ابراهیم در مختصر خود گفته وقد یرد المسلم بارتکاب الکبائر تصریحا وهو اجماع
او شذ من قبل الصدق منهم ویرد بکون مساویه اکثر من محاسنه وان اجتنب الکبائر
وقد یجرح الراوی بالبدعة وهی ضربان کفر فلا یقبله الجمهور او تفسیق فیقبل من لم یکن داعیة
فی الاصح ویجرح الداعیة عند المحدثین قال والقوی فی ذلك قبوله الا فیما یقوی بدعته
وتقوی القرائن بتهمته ولا یتابع وقد ادعی جماعة جلة الاجماع علی قبول المتأولین
مطلقا وهو مذهب جمهور اهل البیت وحجة من ردهم التهمة بالبدعة وحجة من قبلهم ظن
الصدق مع عدم المانع وروایة الثقات للاجماع علی ذلك وما یلزم من ردهم من
تعطیل علم الحدیث والاثر کما یعلم ذلك من بحث عن رجال الصحیحین مع بلوغ الجهد فی
تنقیة رواتهما وقد اوضحت ذلك فی العواصم وعلوم الحدیث انتهی کلامه ودرین قول
تقویت قبول فساق التاویل است مطلقا وبران استدلال باجماع وغیره کرده خواه داعی بود یا نه
خواه روایتش مقوی بدعتش بود یا نه ونووی در تقریب تقویت قول مبتدع غیر داعی کرده گفته
انه قول الکثیر او الاکثر وگفته ان صاحبی الصحیحین احتجا بکثیر من المبتدعة غیر الدعاة وقول
گفته بل احتجا الشیخان بالدعاة فاحتج البخاری بعمران بن حطان وهو من الدعاة واحتج
بعبد الحمید بن عبد الرحمن الحمانی وکان داعیا الی الارجاء واجاب بان ابا داود قال لیس

فی اهل الاهواء اصح حدیثا من الخوارج ثم ذکر عمران بن حطان وابا حسان الاعرج قال ولم یحتج
بعبد الحمید بل اخرج له فی المقدمة وقد وثقه ابن معین انتهی گویم چون با صحت حدیث عمران
بن حطان خارجی داعی مادح قاتل علی بن ابی طالب بنا بر صدق او در حدیث قائل شده اند پس معلوم شد
که هر مبتدع صدوق مقبول باشد خواه داعی بود یا غیر او ومعیار در قبول روایت تنها صدق راوی است
ودر رسم عدالت غیر را از میان بر افگنده شد واین هم مقوی قول بقبول مبتدع است مطلقا وقتیکه
صدوق باشد ودر اسبال المطر گفته وقد نصرناه فی شرح التنقیح وغیره انتهی گوییم درین مقام ابحاث
چند ست که در هدایة السائل الی ادلة المسائل بجواب سوال یکصد و پنجم بسط آن کرده ایم حاصلش آنست
که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی ست نه بر عدالت روایت مبتدع چه اگر صدق و ضبط او معلوم است
مقبول باشد هر مبتدع که بود واخذ عدالت در رسم حدیث حسن وصحیح واخذ ترک بدعت در تعریف
عدالت چنانکه جمیع علماء اصول حدیث در کتب خود بر آن اطباق کرده اند کما ینبغی نیست در صحیحین
روایت بسیاری از مبتدعه وارد ست هم آمده کما بیناه هنالك وکیف که از رجال بخاری ومسلم وغیرهما بعضی
شیعی وبعضی مرجی وبعضی قدری وبعضی ناصبی بوده اند قدح در روایات ازیشان ناقض رسم
اهل اصول ست پس صواب قبول روایت مبتدع است یا علی الاطلاق الا کسیکه صدق و ضبط او
معلوم نیست بر تقدیر وجود این هر دو چیز برای رد روایتش وجهی موجه نیست وتفصیل این مقام از
هدایة السائل باید جست قوله وجمهور او را تضعیف کرده اند اقول مخاطب فخر رئیس الجمهور وفاضل عمدة
الصدور بادعای تضعیف جمهور آثار تعنت وتخار کذب و زور نموده هر کسی که ادنی ممارست بفن
رجال داشته نظر بر افادات محققین باکمال انداخته مخفی نخواهد بود که کسانیکه جرح و قدح اجلح آغاز نهاده داد
نهایت تعصب و تصلب داده خون انصاف ریخته سلسله شرم وحیا گسیخته اند زیرا که اند از متعصبین
متعنتین وشرذمه متشددین متنطعین وتحیف قول هر یکی را از کتاب تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی
که جامع اقوال ارباب جرح و تعدیل است نقل نموده بوجه کافی وشافی رد وابطال آن بینایم حق
وا نموده اند تخجیل اصحاب مکر ودغا میرسانیم قال ابن حجر فی التهذیب فی ترجمة الاجلح

القطان فی نفسی منه شیء وقال ایضا ما کان یفصل بین الحسین بن علی و علی بن الحسین
یعنی انه ما کان بالحافظ المتقن از عبارت تهذیب التهذیب دریافتی که یحیی بن سعید که مراد او قطان
همانست از اجلح روایت میکند و از افادهٔ ابن تیمیه که سبکی در شفاء الاسقام نقل نموده و
احتجاج و استدلال بآن تعمق شنیع موسی بن هلال کرده ظاهرست که یحیی بن سعید روایت نمی کند
مگر از ثقه پس وثوق و اعتماد اجلح عند یحیی بروایت ابن سعید حسب ثابت و متحقق گردید پس کلمهٔ فی نفسی
منه شیء که از ابن سعید نقل کرده اند ضرری بوثوق اجلح نرساند و حسب التزام خود ابن سعید اشارات ثقات
شاید باوصف آنکه همین قطان بی ایقان با هم جهام مجازفت و عدوان همین بحر و هذیان در حق
امام انس و جان جعفر بن محمد الصادق علیه آلاف الصلوة من ایدا الملک المنان بزبان خرافت ترجمان آورده
کمال فصاحت و بلاغت و صفاقت و خلاعت خود بر جمیع اهل اسلام و ایمان واضح و عیان نموده پس
خلیع العذاری که بی تدبری و بی تاملی و دریده دهنی و هرزه سرائی و یافه درائی او بحدی رسیده باشد
که معاذ الله مثل حضرت صادق آل محمد علیه و علیهم السلام را لایق قدح و جرح دانسته و سیلاب جهل
و عصبیت بنیان دین و یقین خود را ویران ساخته اند قول او کی لایق اعتماد و اعتبار نزد اولی الابصار باشد و اگر
این بی ادبی قطان او صلهٔ ابتدائی حرکات النیران باعث بر آن شد که حامی تخلیط الاثانی سیف اسد ملتانی
در تسوید السفیه که آن را بتنبیه السفیه موسوم ساخته کما در بیت باقی چاره و ناچار او را در جنب کسانیکه از
حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند بتحمیر وانموده و نیز او را از اسلاف خود خارج فرموده
اما عدم فصل اجلح بین الحسین بن علی و علی بن الحسین علیهما السلام پس مجرد این عدم فصل
نزد سنیه سبب عدم فضل نمیتوان شد که مثبت ائمه علیهم السلام را واجب نمیدانند اما دلالت آن بر عدم
حفظ پس آنهم حسب افادات ائمهٔ سنیه ممنوع زیرا که حسب تصریحات شان خطا در بعض مواضع مستلزم سقوط
اعتبار خاطی نیست تا وقتی که خطای او غالب نشود و ظاهرست که از عدم فصل در یک مقام کثرت خطا ثابت
نمیشود این عدم فصل موجب برائت اجلح از تهمت افترا و اختلاق در فضل رئیس اهلبیت علیهم السلام
است که هرگاه اجلح بمثابه غیر معتنی باهلبیت علیهم السلام بوده که فصل در امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام

ص
الطبقة الخامسة عشر

نمیکرد پس او را در روایت فضل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام متهم نمیتوان ساخت که بنا بر ثبوت این عدم فصل
حالش مثل نواصب متعصبین از اهل بیت علیهم السلام خواهد بود اما مستند این معنی که خطا در بعض مواضع
مستلزم سقوط اعتبار راوی نمیشود پس ذهبی در سیر النبلاء بترجمهٔ ابوبکر عبد الله بن سلیمان بن الاشعث
السجستانی گفته لیس من شرط الثقة ان لا یخطی ولا یغلط ولا یسهو و از این عبارت واضح و لائحست
که عدم خطا و عدم سهو داخل در شروط وثوق نیست و اعتماد و اعتبار با سهو و خطا جمع میشود و ضروری نیست
که هر ثقه از شین خطا مبرا باشد و نیز ذهبی در میزان بترجمهٔ علی بن المدینی بعد عبارتیکه عنقریب میشنوی
بخطاب عقیلی گفته و انا اشتهی ان تعرفنی من الثقة الثبت الذی ما غلط ولا انفرد بما لا یتابع
علیه بل الثقة الحافظ اذا انفرد باحادیث کان ارفع له و اکمل لرتبته و ادل علی اعتنائه
بعلم الاثر و ضبطه دون اقرانه لاشیاء ما عرفوها اللهم الا ان یتبین غلطه و وهمه فی الشیء
فیعرف ذلک فانظر اول شیء الی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصغار و الکبار ما فیهم
احد الا وقد انفرد بسنة افیقال له هذا الحدیث لا یتابع علیه و کذلک التابعون کل واحد
عنده ما لیس عند الآخر من العلم و ما الغرض هذا فان هذا مقرر علی ما ینبغی فی علم الحدیث
وان تفرد الثقة المتقن یعد صحیحا غریبا و ان تفرد الصدوق و من دونه یعد منکرا و ان اکثار
الراوی من الاحادیث التی لا یوافق علیها لفظا او اسنادا یصیره متروک الحدیث ثم ما کل
من فیه بدعة او له هفوة او ذنوب یقدح فیه بما یوهن حدیثه و لا من شرط الثقة ان
یکون معصوما من الخطایا و الخطاء و لکن فائدة ذکرنا کثیرا من الثقات الذین فیهم ادنی
بدعة او لهم اوهام یسیرة فی سعة علمهم ان یعرف ان غیرهم ارجح منهم و اوثق اذا عارضهم
او خالفهم فزن الاشیاء بالعدل و الورع از این عبارت سراسر شاقت ظاهرست که ذهبی بخطاب
عقیلی میفرماید که رغبت دارم که تو تعریف کنی مرا کیست ثقه و ثبتی که غلط نکرده باشد و این استغراب
حامی ذهبی الانتقام دلیل ظاهرست بر این مطلب که غلط و خطا در وثوق و اعتماد خللی نمی اندازد و کسی از
ثقات و اثبات این حضرات خالی از غلطات و عثرات و سقطات نیست پس اگر غلط اجلح جارح

مقدوح او باشد جرح وقدح جمیع ثقات واساطین محدثین سنیین لازم آید ونیز این عبارت واضح است
که هر کسی که در او بدعتی باشد یا برای او هفوه وذنوب بثبوت رسد لیس معنی اجتماع هر حدیث
واسقاط آن از اعتماد واعتبار نمیشود واز شروط ثقه نیست که معصوم باشد از خطا یا خطا وولات
این افاده ذهبیه بر مطلوب تحدی ظاهر است که محتاج به بیان نیست ومحمد بن ابی بکر المعروف بابن قیم
الجوزیه در زاد المعاد گفته انما یعرف تضعیف قیس عن یحیی وذکر سبب تضعیفه فقال احمد بن
سعید ابن ابی مریم سألت یحیی عن قیس بن الربیع فقال ضعیف لا یکتب حدیثه کان یحدث
بالحدیث عن عبیدة وهو عنده عن منصور ومثل هذا لا یوجب رد حدیث الراوی لان غایة
ذلک ان یکون غلط ووهم فی ذکر عبیدة بدل منصور ومن الذی یسلم من هذا من المحدثین انتهی این
عبارت کالنار علی العلم واضح ومستنیر است که عدم تمییز وفصل قیس عبیده از منصور موجب رد حدیث
قیس نمی تواند شد زیرا که غایت این غلط ووهم است در عدم تمییز شخصی از شخصی ودیگری از محدثین از چنین غلط
ووهم سالم نیست پس اگر عدم فصل اجلح قادح در او باشد لازم آید قدح وجرح جمیع محدثین سنیه وتلک
قاصمة ظهورهم ومضعفة اسهم وناقصة قدرهم وهادمة فخرهم وابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته
فصل قال ابن المبارک من ذا یسلم من الوهم وقال ابن معین لست اعجب ممن یحدث فیخطی
انما اعجب ممن یحدث فیصیب قلت وهذا ایضا مما ینبغی ان یتوقف فیه فاذا جرح الرجل
بکونه اخطأ فی الحدیث او وهم او تفرد لا یکون ذلک جرحا مستقرا او لا یرد به حدیثه
ومثل هذا اذا ضعف الرجل فی سماعه من بعض شیوخه خاصة فلا ینبغی ان یرد حدیثه کله
لکونه ضعیفا فی ذلک الشیخ وقال الشافعی اذا روی الثقة حدیثا وان لم یروه غیره فلا یقال
شاذ انما الشاذ ان یروی الثقات حدیثا علی وجه فیرویه بعضهم فیخالف فیقال شذ
عنهم وهذا صواب ومع ذلک فلا یخرج الرجل بذلک عن العدالة لانه لیس معصوما عن الخطأ
والوهم الا اذا بین له خطاه فاصر انتهی این عبارت واضح ولائح است که ابن المبارک ارشاد کرده که کدام
کس است که از وهم سالم ماند وابن معین چنان افاده فرموده که من عجب نمیکنم از کسیکه تحدیث میکند ومخطی میکند

بلکه عجب میکنم از کسیکه تحدیث میکند وبصواب میرسد وابن حجر افاده میفرماید که هرگاه جرح کرده شود
کسی باینکه در حدیث خطا کرده است یا وهم نموده یا متفرد شده این معنی جرح مستقر نمیشود وموجب رد حدیث
نمیگردد پس عدم فصل اجلح که غایتش نزد سنیه محض وهم وغلط است هرگز در وثوق واعتبار او قادح وجارح
نباشد ونیز ابن حجر در تهذیب بترجمه اجلح گفته قال احمد اجلح ومجالد متقاربان فی الحدیث وقد
روی الاجلح غیر حدیث منکر وچون سابقا شنیدی که احمد در مسند خود از اجلح روایت نموده روایت
نمودن احمد از شخصی در مسند دلالت بر وثوق وصدق ودیانت او میکند زیرا که حسب افاده ابن المدینی
اخراج نکرده است احمد در مسند مگر از کسیکه ثابت شده است نزد او صدق او ودیانت او نه از کسیکه
طعن کرده شده در امانت او پس چطور نقل قدح وجرح اجلح از احمد مقبول ارباب عقول تواند شد مع ذلک
دلالت فقره وقد روی الاجلح غیر حدیث منکر بر قدح وجرح ممنوع است چه گاهی علما اطلاق لفظ منکر
بر حدیثی میکنند که راوی آن ثقه متفرد باشد واین قسم حدیث نامقبول ومردود نیست که راوی آن
قادح باشد یحیی بن شرف نووی در منهاج شرح صحیح مسلم گفته انهم قد یطلقون المنکر علی انفراد الثقة
بحدیث وهذا لیس بمنکر مردود ونیز ابن حجر در تهذیب بترجمه اجلح گفته قال ابو حاتم لیس بالقوی
یکتب حدیثه ولا یحتج به انتهی وقول ابی حاتم لایق اصغا والتفات نیست چه اصحاب نقد وتحقیق و
ارباب سبر وتدقیق از بنا بر تجریح ابی حاتم باوصف توثیق دیگری منع کرده اند زیرا که او از متعنتین
متشددین است ودر طایفه از رجال صحاح گفته لیس بحجة لیس بقوی مثل آن ذهبی در سیر النبلا بترجمه
ابی حاتم گفته اذا وثق ابو حاتم رجلا فتمسک بقوله فانه لا یوثق الا رجلا صحیح الحدیث
واذا لین رجلا او قال فیه لا یحتج به فتوقف حتی تری ما قال غیره فیه فان وثقه احد
فلا تبن علی تجریح ابی حاتم فانه متعنت فی الرجال قد قال فی طائفة من رجال الصحاح
لیس بحجة لیس بقوی او نحو ذلک ونیز در تهذیب عسقلانی بترجمه اجلح مذکور است قال النسائی
ضعیف لیس بذاک وکان له رای سوء وسابقا دانستی که نسائی از اجلح در صحیح خود روایت کرده و
تخریج صاحب صحیح از شخصی دلالت بر توثیق او حسب افادات ائمه سنیه میکند کما فی المرقاة ومقدمة

فی الباری غیرها پس اگر نزد نسائی اجلح ضعیف میبود چرا او را در صحیح خود روایت میکرد و علی
سبیل التنزل بعد فرض عدم روایت نسائی از اجلح اگر تضعیف اجلح از نسائی حتماً و جزماً ثابت شود
باز هم سبب اسقاط روایات او نمی تواند شد چه سابقاً شنیدی که ابن طاهر بخدمت زنجانی وقتیکه او توثیق
کسی نموده بود عرض کرد که نسائی تضعیف آنکس کرده است زنجانی ارشاد کرد که ای پسر ابو عبد الرحمن یعنی
نسائی را در رجال شرطی ست شدید تر از شرط بخاری و مسلم و مراد زنجانی از این ارشاد با سداد آنست
که چون نسائی التزام شرط اشد نموده است پس تضعیف او سبب قدح و جرح واقع نمی تواند شد پس بحمد الله تعالی
واضح و لائح گردید که حسب افاده زنجانی با کمال تضعیف نسائی قابل اعتبار و احتفال نیست بلکه
در موهونیت مثل برق سراب لمع آل است اما قول نسائی و کان له رای سوء پس اگر مراد از رای سوء
تشیع ست پس جواب آن بحمد الله الجلیل باشباع و تفصیل بنهجیکه قامع وساوس ارباب تلبیس و تسویل باشد
شنیدی و بحقیقت آن وا رسیدی و اگر امر دیگر ست فلا بد من تقریره حتی نقلعه و نذره و نیز
در تهذیب بترجمه اجلح گفته قال الجوزجانی مفتر و بر متتبع اسفار کبار و ناظر افادات علمای
احبار مخفی و محتجب نخواهد که جوزجانی طغیانی چنان در گرداب تعصب و تحامل سر فرو برده که معاذ الله
قدم در وادی نصب و عدوان و بغض و شنآن وصی رسول رب منان علیه و آله السلام ما تناوب الملوان
نهاده انحراف و اعراض از آن جناب ورزیده و با ام نکال الاولی و الاخری خزیده و این عداوت جوزجانی
عدوانی با خلیفه نبی یزدانی علیهما و آلهما الصلوة ما تلیت المثانی بحدی واضح و آشکار است
که اجله سنیه باوصف عادت دیرینه خود که کتمان معائب قوم ست پرده از روی کار انداختند و تصریح
صریح بناصبی بودن او ساختند ذهبی در میزان الاعتدال گفته ابراهیم بن یعقوب ابو اسحق
السعدی الجوزجانی الثقة الحافظ احد أئمة الجرح و التعدیل قال ابن عدی فی ترجمة اسمعیل
بن ابان الوراق لما قال فیه الجوزجانی کان مائلا عن الحق و لم یکن یکذب الجوزجانی
کان مقیما بدمشق یحدث علی المنبر و کان احمد یکاتبه فیتقوی بکتابه و یقرأه علی
المنبر و کان شدید المیل الی مذهب اهل دمشق فی التحامل علی علی رضی الله عنه

فقوله فی اسمعیل مائل عن الحق یرید به ما علیه الکوفیون من التشیع قلت قد کان النصب
مذهبا لاهل دمشق فی وقت کما کان الرفض مذهبا لهم فی وقت و هو دولة بنی عبید ثم
عدم والحمد لله التصب و بقی الرفض خفیا خاملا و نیز ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه جوزجانی گفته
قال یعنی ابن عدی و کان یتحامل علی علی رضی الله عنه و قال الدارقطنی کان من الحفاظ
الثقات المصنفین و فیه انحراف عن علی و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته ابراهیم
بن یعقوب بن اسحاق السعدی ابو اسحاق الجوزجانی سکن دمشق روی عن عبد الله بن
بکر السهمی و یزید بن هرون و عبد الصمد بن عبد الوارث و ابی عاصم و ابی صالح کاتب
اللیث و بشر بن عمر الزهرانی و زید بن الحباب و حجاج الاعور و عفان و جماعة و اکثر الترحل
و الکتابة و له عن احمد بن حنبل مسائل و عنه ابو داود و الترمذی و النسائی و الحسن بن
سفیان و ابو زرعة الدمشقی و ابو زرعة الرازی و ابو حاتم و ابن خزیمة و ابو بشر الدولابی
و ابن جریر الطبری و جماعة قال الخلال ابراهیم جلیل جدا کان احمد بن حنبل یکاتبه و
یکرمه اکراما شدیدا و قال النسائی ثقة و قال الدارقطنی کان من الحفاظ المصنفین
و المخرجین الثقات و قال ابن عدی کان یسکن دمشق و کان احمد یکاتبه فیتقوی بکتابه
یقرأه علی المنبر و قال ابن یونس مات بدمشق سنة ۲۵۶ و قال ابو الدحداح مات یوم الجمعة
مستهل ذی القعدة سنة ۲۵۹ قلت و قال ابن حبان فی الثقات کان حروری المذهب و لم
یکن بداعیة و کان صلبا فی السنة حافظا للحدیث الا انه من صلابته ربما کان
یتعدی طوره و قال ابن عدی کان شدید المیل الی مذهب اهل دمشق فی المیل علی
علی و قال السلمی عن الدارقطنی بعد ان ذکر توثیقه لکن فیه انحراف عن علی اجتمع علی
بابه اصحاب الحدیث فاخرجت جاریة له فروجة لیذبحها فلم تجد من یذبحها
فقال سبحان الله فروجة لا یوجد من یذبحها و علی یذبح فی ضحوة نیفا و عشرین
الف مسلم قلت و کانه فی الضعفاء یوضح مقالته و رایت فی نسخة من کتاب ابن حبان

الطبقة التاسعة

حریزی المذهب وهو بفتح الحاء المهملة وكسر الراء وبعد الياء زاء نسبة الى حريز بن عثمان المعروف
بالنصب وكلام ابن عدي يؤيد هذا وقد صحّف ذلك ابو سعد بن السمعاني في الانساب فذكره
في ترجمة الجريري بفتح الجيم انّ ابراهيم بن يعقوب هذا كان على مذهب محمد بن جرير الطبري
ثم نقل كلام ابن حبان المذكور وكانّه تصحّف عليه والواقع ان ابن جرير يصلح ان يكون
من تلامذة ابراهيم بن يعقوب لا بالعكس وقد وجدت رواية ابن جرير عن الجوزجاني في
عدّة مواضع من التفسير والتهذيب والتاريخ و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته ابراهیم بن یعقوب
بن اسحاق الجوزجاني بضمّ الجيم الاولى وزاي وجيم نزيل دمشق ثقة حافظ رمي بالنصب
من الحادية عشر مات سنة تسع وخمسين پس هرگاه جوزجانی بحدّی ایضاع و ایغال در مهام
طغیان و ضلال نموده باشد که نعوذ بالله از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام انحراف نموده تحامل
بر آنحضرت نماید و ادنی برضای نصب و استحقار وصی سرور مختار صلی الله علیه وآله الاطهار بپاید
چطور قول او در قدح و جرح کسی مقبول و مسلّم خواهد شد و نیز ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان کما سمعت
آنفا گفته فصل وممّن ينبغي ان يتوقف في قبول قوله في الجرح من كان بينه وبين من
جرحه عداوة سببها الاختلاف في الاعتقاد فانّ الحاذق اذا تأمّل ثلب ابي اسحق
الجوزجاني لاهل الكوفة رأى العجب وذلك لشدّة انحرافه في النصب وشهرة اهلها بالتشيع
فتراه لا يتوقف في جرح من ذكره منهم بلسان ذلق وعبارة طلقة حتى انه اخذ يليّن
مثل الاعمش وابي نعيم وعبيد الله بن موسى وهم اساطين الحديث واركان الرواية فهذا
اذا عارضه مثله او اكبر فوثّق رجلا ضعّفه هو قبل التوثيق انتهى ازین افاده در نهایت وضوح
و عیانست که اگر متامّلی در قدح و ثلب ابی اسحق جوزجانی اهل کوفه را تامّل نماید شاهد عجب خواهد نمود
و این قدح او در ایشان بسبب شدّت انحراف اوست در نصب و شهرت اهل کوفه بتشیع و هرگاه او کسی را
از اهل کوفه ذکر میکند در جرح او بلسان ذلق و عبارت طلق توقّف نمی نماید تا اینکه از تلیین
مثل اعمش و ابو نعیم و عبید الله بن موسی که اساطین حدیث و ارکان روایت اند نیز حسابی برنداشته

ونیز

و نیز ازین افاده ابن حجر ظاهر گردید که هرگاه معارضه کند جوزجانی را مثل او یا بزرگتری از او
پس توثیق کند شخصی را که تضعیف کرده است او را او پس توثیق مقبول خواهد شد پس ما اوضح
و الائح شد که چون اجلح از اهل کوفه است کما لا یخفی علی ناظر التقریب وغیره و هم متشیع بمعنی
عدم نصب و عداوت جائر جوزجانی بر ضربان و هیجان آید که بکذب و افترا اجلح را منسوب بافترا نموده پس حسب
ارشاد ابن حجر لازم است که چون اکابر اساطین سنّیه مثل یحیی بن معین و غیر او توثیق اجلح نموده اند و مقابل شان
جوزجانی اصلا حقیقتی نیست قدح و جرح جوزجانی و امثال او را پس پشت اندازند و بتقدیم توثیق بر جرح
قلوب متعنتین و متنطعین را گدازند و نیز در تهذیب بترجمه اجلح گفته وقال ابو داود ضعیف وقال مرة
زكريا ارفع منه بمائة درجة و چون روایت کردن ابو داود از اجلح در صحیح خود ثابت و متحقق است
پس نقل تضعیف از ابو داود حسب افاده خودش غیر مقبول بلکه مطرود و مردود است و نیز ابن حجر در
تهذیب بترجمه اجلح گفته وقال ابن سعد كان ضعيفا جدا **اقول** يا للعجب كيف يركن من تحلّى
بالانصاف وجانب التحامل والاعتساف الى تضعيف ابن سعد مع ان تنطّعه وتعمّقه
وتعنّته وتشدّقه قد بلغ به الى غاية تمديه يستعيذ منها كل من اهتدى الى الاسلام
والايمان ورمى به الى مهواة يستنكف عن صيد انا تهامن شمّ رائحة من الايقان فانّه خذله الله
واخزاه وحرمه الحظ الجسيم ولحيّ السعيد اصلاه تكلّم في الامام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
بما لا يتفوّه به الا معاند مارق ولا ينبس به الا ممارس منافق فبالغ في اللجاج والاعوجاج
حيث اسقط عنه عليه السلام التمسّك والاحتجاج ثم تغطرس وتخبّط وتعسّف فقال
في شأنه عليه الصلوة يستضعف ثم ذهب عريضا في تيه اللداد والاختباط حيث
اثبت بزعمه الفاسد ورأيه البهرج الكاسد في قوله صلوات الله عليه التنافر والتذاكر
والاختلاط قال ابن حجر في التهذيب في ترجمة الصادق عليه السلام قال ابن سعد كان
كثير الحديث ولا يحتج به ويستضعف سئل مرة سمعت هذه الاحاديث من ابيك
فقال نعم وسئل مرة فقال انما وجدتها في كتبه انتهى فما الظن برجل من اهل الاسلام

ینعم نظره فی هذه الهفوة الشنیعة وتلک القولة الفظیعة حتی لا تعام یستریب فی کون
ابن سعد راس اللئام بالغاً فی التشدد والتعصب والتعنت والتصلب ارفع مقام
وراکباً من الشحناء والعناد لاهل البیت الامجاد اخشن قتب واعلی سنام والله ولی
التوفیق والاکرام و نیز ابن حجر در تهذیب بترجمه اجلح گفته وقال العقیلی روی عن الشعبی
احادیث مضطربة لایتابع علیها و هرگاه از افادات علمای اعلام و اساطین فخام
بوضوح پیوست که وقوع خطایا و اوهام قادح جارح راویان اخبار رسول انام علیه وآله
آلاف الصلوة والسلام نمی شود و خیلی عزیز و نادر ست که از کسی غلطی و سهوی واقع نشود بد چطور نزد
ارباب انصاف روایت کردن اجلح احادیث مضطربه را علی سبیل التسلیم در وثوق و اعتماد او خللی
خواهد انداخت علاوه برین عقیلی علی بن المدینی را که پایه عظمت و جلالتش بجائی رسیده که حضرت
بخاری با این همه علو منزلت و سمو مرتبت در حق او فرموده ما استصغرت نفسی بین یدی احد
الا بین یدی علی بن المدینی و دیگر مزایای عالیه و محاسن متلالئه او در کتب قوم بشرح و تفصیل ثبت
در کتاب الضعفا که برای مقدوحین و مجروحین موضوع ست وارد نموده و بهمین سبب ذهبی
ازجا رفته سلب عقل از عقیلی نموده و بکنایه ابلغ من التصریح جنوح و میلان عقیلی باماتت آثار
و استیلاء زنادقه و انتشار و خروج دجال و شیوع ضلال ثابت کرده چنانچه در میزان الاعتدال
گفته علی بن عبدالله بن جعفر بن الحسن الحافظ احد الاعلام الاثبات و حافظ العصر
ذکره العقیلی فی کتاب الضعفاء فبئس ما صنع الی ان قال الذهبی اخبار ابن المدینی
مستقصاة فی تاریخ بغداد و قد بدت منه هفوة ثم تاب منها و هذا ابو عبدالله البخاری
وناهیک به قد شحن صحیحه بحدیث علی بن المدینی و قال ما استصغرت نفسی بین یدی
احد الا بین یدی علی بن المدینی و لو ترک حدیث علی و صاحبه محمد و شیخه عبدالرزاق
و عثمان بن ابی شیبة و ابراهیم بن سعد و عفان و ابان العطار و اسرائیل و ازهر السمان
و بهز بن اسد و ثابت البنانی و جریر بن عبدالحمید لغلقنا الباب و انقطع الخطاب و لماتت

الآثار

الآثار واستولت الزنادقة و لخرج الدجال فمالک عقل یا عقیلی اتدری فیمن تتکلم و انما تبعنا
فی هذا النمط لنذب عنهم و لنزیف ما قیل فیهم کانک لا تدری ان کل واحد من هؤلاء
اوثق منک بطبقات بل و اوثق من ثقات کثیرین لم توردهم فی کتابک و هذا مما لا
یرتاب فیه محدث و انا اشتهی ان تعرفنی من الثقة الثبت الذی ما غلط و لا انفرد الی آخر
ما سمعت سابقاً و از جمله طامات موبقه جالب خسران و مهلکات مردیه سائق هوان و جسارت فاحش
قائده الی النیران آنست که عقیلی عدیم الایقان جناب امام موسی بن جعفر علیه و علی آبائه و ابنائه
الطاهرین سلام الملک الاکبر را در کتاب الضعفا ذکر ساخته اعلام غایت نصب و انحراف افراشته
قدم در وادی نهایت جلاعت و وقاحت فشرده طریق استیجاب اقصای قهر و بطش رب الارباب
و مواخذه دارگیر یوم الحساب را سپرده و ذهبی در میزان الاعتدال گفته موسی بن جعفر بن محمد
بن علی العلوی الملقب بالکاظم عن ابیه قال ابن ابی حاتم صدوق امام و قال ابوه
ابوحاتم ثقة امام قلت روی عنه بنوه علی الرضا و ابراهیم و اسمعیل و حسین و اخواه
علی و محمد و انما اوردته لان العقیلی ذکره فی کتابه و قال حدیثه غیر محفوظ یعنی
فی الایمان قال الحمل فیه علی ابی الصلت الهروی قلت فاذا کان الحمل فیه علی ابی الصلت
فما ذنب موسی حتی تذکره الخ در کمال وضوح ست که ایراد عقیلی آنجناب را در کتاب ضعفا نهایت اسائت
ادب و بی اندامی و جسارت و کمال بیباکی و خیره سری و خسارت ست که بار آن قلوب اهل ایمان
پر خون و صدور شان بانواع التیاع و التهاب مشحون ست و حیرتم بسوی خود می کشد از صنیع بدیع
ذهبی که با آنکه صحابه مجروحین و مقدوحین که بخاری و ابن عدی و غیر ایشان محض علو حق ذکر
ایشان در ضعفا کرده اند ایراد و ذکر آنها را کتاب خود میزان سوء ادب دانسته و بسبب جلالت و عظمت
مزعومی شان از ذکر ایشان در ضعفا و لو بمحض النقل و الحکایة و لو مع تعقیبه بالرد و الانکار اشمئزاز
تام و تحاشی بی غایت آغاز نهاده بلکه از اخوال ائمه سنیه که متبوع فی الفروع اند نیز بسبب
جلالت شان شاذ در اسلام و عظمت ایشان در نفوس استنکاف کلی ظاهر نموده کما یظهر من صدر المیزان

حضرت امام جعفر صادق وحضرت امام موسی کاظم وجناب امام رضا علیهم الصلوة والسلام را درین کتاب خود
که موضوعست برای مقدوحین ومجروحین ذکر نموده فوا اسفاه که نزد همچو ذهبی نصفت مرتبت وعظمت منزلت
این حضرات که ارکان دین ومبانی اساس یقین وسفن نجات وآیات بینات وحجج الله فی البریات وبراهین
اللامعة الزاهرات بودند بمنزله رفعت وجلالت صحابه غیر مشهورین که زیر مشق جرح وقدح بخاری
وابن عدی بوده اند بلکه بمنزله عظمت ونبالت ائمه سنیه که اتباع شان در فروع می کنند هم نبود
که مانع از ذکر این حضرات درین کتاب عصبیت انتساب میشد ازینجا وامثال آن بحقیقت حال حامی
اهلسنت وجماعت که در باب اثبات تمسک خود با اهلبیت طهارت علیهم الصلوة والسلام ما بهر کام
بهر حام بر آلسنه خود می رانند بخوبی پی توان برد ونیز در تهذیب بترجمه اجلح گفته وقال ابن حبان کان لا یدری
ما یقول جعل ابا سفیان ابا الزبیر وابن قدح ابن حبان مثبت طعن اجلح بفساد مذهب
یا کذب یا اتهام بوضع واختلاق نیست بلکه حاصل آن اثبات خطا در عدم تمیز ابو سفیان از ابو الزبیر است
وآن هرگز سبب جرح وقدح نمیتواند شد چه اگر از شخصی خطائی در معرفت بعض رجال واقع شود که یک
راوی را راوی دیگر گمان کند این معنی هرگز سبب قدح وجرح او نمیشود والا لازم آید که جل بلکه کل اساطین
سنیه مقدوح ومجروح شوند که از چنین غلط وخطا هیچیکی از ایشان حسب افاده ابن القیم وغیر او
محفوظ ومصون نیست وگذشته ازین باید دانست که همان ابن حبان در حمامه عصبیت وعدوان
ووجیف او در فلوات نصب وشنان وایضاع او در سباسب ضلال وطغیان بدرجه رسیده که معاذ الله
جناب علی بن موسی الرضا علیه وآبائه وابنائه الکرام آلاف التحیة والثناء را واهم وخاطی گمان کرده جیب
حیا وایمان بدست عناد وتعصب دریده ذهبی در میزان بترجمه آنجناب گفته قال ابو الحسن الدارقطنی
انا ابن حبان فی کتابه قال علی بن موسی الرضا یروی عن ابیه عجائب یهم ویخطی پس سست
عماری بسبب عدم ایقان بچنین هذر وهذیان تفوه کرد واگر بیچاره اجلح را پایمال لوم وملام
ساخت وبگفتن کان لا یدری ما یقول او را بجرگه ذاهلین کثیر الغفول انداخت غریب وعجیب
نماید وچون جرأت جنان وسلاطت لسانش باین حد رسیده این قول شنیع دارباب استبصار

اعتماد واعتبار را نشاید وهرگاه بحمد الله المنان ازین بیان متانت ورزانت بنیان بتفصیل وافی
واشباع تمام وهن وبطلان تمسک باقوال قادحین اجلح بکمال وضوح عیان شد واساس اشتباه ووسواس
مخاطب عمدة الاکیاس بوجاهت متقلع ومنقمع گردید حالا بعض دیگر افادات محققین عالی درجات
که از آن وجوه بسیار برای رد وابطال جرح وقدح اجلح بمقابله توثیقات موثقین بکمال ظهور
ووضوح گردد بقلم حقائق رقم می سپارم ابو الخطاب عمر بن حسن بن علی المعروف بابن دحیة الاندلسی
در کتاب شرح اسماء النبی گفته والشریف عبد الله بن محمد بن عقیل ترک احادیثه بعض العلماء
قال الحافظ ابو عیسی الترمذی فی باب ما جاء ان مفتاح الصلوة الطهور وعبد الله بن
محمد بن عقیل هو صدوق وقد تکلم فیه بعض اهل العلم من قبل حفظه قال وسمعت
محمد بن اسمعیل یقول کان احمد بن حنبل واسحاق والحمیدی یحتجون بحدیث عبد الله
بن عقیل قال محمد وهو مقارب الحدیث قال ح والنسبین رحمه الله یروی بکسر الراء وفتحها
(ای ابن دحیة ۱۲)
فمن کسر الراء اراد انه یقارب غیره فی الحفظ والروایة ومن فتحها اراد ان غیره یقاربه
فی الحفظ والروایة فهو فی الاول فاعل وفی الثانی مفعول وکذلک وثقه جماعة وقبلوا
حدیثه قال الامام عبد الله بن صالح بن مسلم العجلی وهو اجل ائمة الکوفة ومتقنیهم وراسخ
محدثیهم عبد الله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب مدنی تابعی جائز الحدیث وکذلک احتج
الطبری فی کتاب شرح الآثار باحادیثه وقبلها وصححها قال ح والنسبین رحمه الله
ولا یقبل التجریح من احد مطلقا حتی یثبت ذلک علیه ویتبین الکذب فی الاحادیث
المنسوبة الیه وقد لقی من الصحابة عبد الله بن عمر وجابر بن عبد الله رضی الله عنهما
(ای عبد الله بن محمد بن عقیل ۱۲)
وانما ذکرت هذا بیانا فی هذا الراوی ولم یقلد ابا عیسی حیث صحح الحدیث وان کان انما عمل
بقول من قبل روایة عبد الله بن محمد بن عقیل ولا انکر ان یکون فی ذلک من هذا القبیل
وانما کشفت عن ذلک لیقف الانسان علی ما قیل ازین عبارت ظاهرست که تجریح شخص موثق
از کسی مطلقا مقبول نمی شود تا اینکه ثابت کرده شود جرح بر او وظاهر شود کذب در احادیث منسوبه

ص ۱۳۳ / ۶۹ شرح اسم امام النبیین

بسوی او پس تحقیق آن و جلح حسب افادات اکابر ائمہ سنیہ ثابت شد و وجوہ متین برای جرح او محقق نگردید و ابطال

احادیث منسوبہ باو بوہم ظاہر نشد جرح او از احدی کائنا من کان مطلقا مقبول نخواہد شد و سیوطی

در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی گفتہ یقبل التعدیل من غیر ذکر سببه علی الصحیح المشهور

لان اسبابه کثیرة فیثقل ویشق ذکرها لان ذلك یحوج المعدل الی ان یقول لم یفعل

کذا لم یرتکب کذا فعل کذا وکذا فیعدد جمیع ما یفسق بفعله او بترکه وذلك شاق جدا

ولا یقبل الجرح الا مبین السبب لانه یحصل بامر واحد فلا یشق ذکره ولان الناس یختلفون

فی اسباب الجرح فیطلق احدهم الجرح بناء علی ما اعتقده جرحا ولیس بجرح فی نفس الامر

فلا بد من بیان سببه لینظر هل هو قادح اولا قال ابن الصلاح وهذا ظاهر مقرر فی الفقه

واصوله وذکر الخطیب انه مذهب الائمة من حفاظ الحدیث کالشیخین وغیرهما ولذلك

احتج البخاری بجماعة سبق من غیره الجرح لهم کعکرمة وعمرو بن مرزوق واحتج مسلم

بسوید بن سعید وجماعة اشتهر الطعن فیهم هکذا فعل ابو داود وذلك دال علی انهم

ذهبوا الی ان الجرح لا یثبت الا اذا فسر سببه ویدل علی ذلك ایضا انه ربما استفسر الجارح

فذکر ما لیس بجرح وقد عقد الخطیب لذلك بابا روی فیه عن محمد بن جعفر المدائنی

قال قیل لشعبة لم ترکت حدیث فلان قال رایته یرکض علی برذون فترکت حدیثه

وروی عن مسلم بن ابراهیم انه سئل عن حدیث لصالح المری فقال وما تصنع بصالح

ذکروه عند حماد یوما فامتخط حماد وروی عن وهب بن جریر قال قال شعبة اتیت منزل

المنهال بن عمرو فسمعت منه صوت الطنبور فرجعت فقیل له فهلا سالت عنه

ان لا یعلم هو ورویناعن شعبة قال قلت للحکم بن عتیبة لم لم ترو عن زاذان قال کان

کثیر الکلام واشباه ذلك قال الصیرفی وکذا اذا قالوا فلان کذاب لا بد من بیانه

لان الکذب یحتمل الغلط کقوله کذب ابو محمد ولما صحح ابن الصلاح هذا القول اورد علی

نفسه سؤالا فقال ولقائل ان یقول انما یعتمد الناس فی جرح الرواة ورد حدیثهم علی الکتب

ص ۱۵۶ ۶۳۳
المسئلة الرابعة من النوع الثالث والعشرین

التی صنفها ائمة الحدیث فی الجرح والتعدیل وقل ما یتعرضون فیها للبیان السبب بل یقتصرون

علی مجرد قولهم فلان ضعیف وفلان لیس بشیء ونحو ذلك او هذا حدیث ضعیف او

حدیث غیر ثابت ونحو ذلك واشتراط بیان السبب یفضی الی تعطیل ذلك وسد باب الجرح

فی الاغلب الاکثر ثم اجاب عن ذلك بما ذکره المصنف فی قوله واما کتب الجرح والتعدیل

لا یذکر فیها سبب الجرح فانا وان لم نعتمدها فی اثبات الجرح والحکم به ففائدتها

التوقف فیمن جرحوه عن قبول حدیثه لما اوقع ذلك عندنا من الریبة القویة

فیهم فان بحثنا عن حاله وزالت عنه الریبة وحصلت الثقة به قبلنا حدیثه کجماعة فی

الصحیحین بهذه المثابة کما تقدمت الاشارة الیه ومقابل الصحیح اقوال احدها قبول الجرح

من غیر مفسر ولا یقبل التعدیل الا بذکر سببه لان اسباب العدالة تکثر التصنع فیها

فیبنی المعدل علی الظاهر نقله امام الحرمین والغزالی والرازی فی المحصول الثانی

لا یقبلان الا مفسرین حکاه الخطیب والاصولیین لانه کما قد یجرح الجارح بما لا یقدح

کذلك یوثق المعدل بما لا یقتضی العدالة کما روی یعقوب الفسوی فی تاریخه قال سمعت

انسانا یقول لاحمد بن یونس عبد الله العمری ضعیف قال انما یضعفه رافضی لابائه

لو رأیت لحیته وهیئته لعرفت انه ثقة فاستدل علی ثقته بما لیس بحجة لان حسن

الهیئة یشترك فیه العدل وغیره الثالث لا یجب ذکر السبب فی واحد منهما اذا کان

الجارح والعدل عالما باسباب الجرح والتعدیل والخلاف فی ذلك بصیرا مرضیا

فی اعتقاده وافعاله وهذا اختیار القاضی ابو بکر ونقله عن الجمهور واختاره

امام الحرمین والغزالی والرازی والخطیب وصححه الحافظ ابو الفضل العراقی والبلقینی

فی محاسن الاصطلاح واختار شیخ الاسلام تفصیلا حسنا فان کان من جرح مجملا

قد وثقه احد من ائمة هذا الشان لم یقبل الجرح فیه من احد کائنا من کان

الا مفسرا لانه قد ثبتت له رتبة الثقة فلا یخرج عنها الا بامر جلی فان ائمة هذا الشان لا یوثقون

قد ثبتت له رتبة الثقة

الامر اعتبروا احواله فی دینه ثم فی حدیثه وتفقدوه کما ینبغی وهم ایقظ الناس
لا ینقض حکم احدهم الا بامر صریح وان خلا عن التعدیل قبل الجرح فیه غیر مفسر اذا
صدر من عارف لانه اذا لم یعدل فهو فی حیز المجهول واعمال قول الجارح فیه اولی من اهماله
وقال الذهبی وهو من اهل الاستقراء التام فی نقد الرجال لم یجتمع اثنان من علماء هذا
الشان قط علی توثیق ضعیف ولا علی تضعیف ثقة ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده
شیخ الاسلام یعنی ابن حجر عسقلانی جرح مجمل از هر کسی باشد کائنا من کان در حق شخصی که توثیق او کسی
از ائمه این شان کرده باشد مقبول نمی شود وچون ظاهرست که جرح اجلح هم مجمل وبی بیان سبب ست
واگر بعضی از قادحین سبب قدح بیان کرده اند آن سبب قابل التفات نیست وچند کس از ائمه این شان
مثل یحیی بن معین واحمد بن عبد الله العجلی ویعقوب بن سفیان فسوی توثیق او کرده اند وارباب
صحاح اخراج روایت او نموده لهذا جرح او مردود ونامقبول ومهجور ومتروک نزد حذاق فحول باشد
وعبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی در میزان گفته قد من الله تعالی علی بمطالعة مسانید الامام
ابی حنیفة الثلاثة من نسخه علیها خطوط الحفاظ آخرهم الحافظ الدمیاطی فرایته
لا یروی حدیثا الا عن خیار التابعین العدول الثقات الذین هم من خیر القرون
بشهادة رسول الله صلی الله علیه وسلم کالاسود وعلقمة وعطاء وعکرمة ومجاهد
ومکحول والحسن البصری واضرابهم رضی الله عنهم اجمعین فکل الرواة الذین بینه وبین
رسول الله صلی الله علیه وسلم عدول ثقات اعلام اخیار لیس فیهم کذاب ولا متهم بکذب
وناهیک یا اخی بعدالة من ارتضاهم الامام ابو حنیفة رضی الله عنه لان یاخذ عنهم
احکام دینه مع شدة تورعه وتحرزه وشفقته علی الامة المحمدیة وقد بلغنا انه سئل یوما
عن الاسود وعطاء وعلقمة ایهم افضل فقال والله ما نحن باهل ان نذکرهم فکیف نفاضل بینهم
علی ان ما من راو من رواة المحدثین والمجتهدین کلهم الا وهو یقبل الجرح کما یقبل التعدیل
لو اضیف الیه ما عدا الصحابة وکذا التابعون عند بعضهم لعدم العصمة او الحفظ

٤٩
ص ٣٣٥
فصل فی تضعیف قول من قال ان ادلة مذهب الامام ابی حنیفة ضعیفة غالبا

فی بعضهم ولکن لما کان العلماء رضی الله عنهم امناء علی الشریعة وقدموا الجرح او
التعدیل عمل به مع قبول کل الرواة لما وصفته الا خواحتمالا وانما قدم جمهورهم التعدیل
علی الجرح قالوا الاصل العدالة والجرح طارئ لئلا یذهب غالب احادیث الشریعة کما قالوا
ایضا ان احسان الظن بجمیع الرواة المستورین اولی وکما قالوا ان مجرد الکلام فی شخص لا یسقط
مرتبته فلا بد من الفحص عن حاله وقد خرج الشیخان لخلق کثیر ممن تکلم الناس فیهم ایثارا
لاثبات الادلة الشرعیة علی نفیها لیحوز الناس فضل العمل بها فکان فی ذلک فضل کثیر للامة
افضل من تجریحهم کما ان فی تضعیفهم للاحادیث ایضا رحمة للامة بتخفیف الامر بالعمل
بها وان لم یقصدوا الحفاظ ذلک فانهم لو لم یضعفوا شیئا من الاحادیث وصححوها کلها
لکان العمل بها واجبا وعجز عن ذلک غالب الناس فاعلم ذلک الی ان قال فی المیزان الکلام
فیما یکون قد توبع علیه وظهرت شواهده وکان له اصل واما لنا ترک ما انفرد به وخالف
فیه الثقات ولم یظهر له شواهد ولو انا فتحنا باب الترک لحدیث کل راو تکلم بعض الناس
فیه لذهب معظم احکام الشریعة کما مر واذا ادی الامر الی مثل ذلک فالواجب علی جمیع
اتباع المجتهدین احسان الظن برواة جمیع ادلة المذاهب المخالفة لمذهبهم فان
جمیع ما رووه لم یخرج عن مرتبتی الشریعة اللتین هما التخفیف والتشدید ازین عبارت
ظاهرست که جمهور علما تعدیل را بر جرح مقدم کرده اند وگفته اند که اصل عدالت وجرح طاری ست
تا که غالب احادیث شرعیه از دست نرود وضائع نگردد ونیز ازان ظاهرست که مجرد کلام در شخصی
مسقط مرتبه او نیست ونیز تخریج کرده اند شیخین برای خلق کثیر از کسانی که تکلم کرده اند مردم در ایشان
برای ایثار اثبات ادله شرعیه بر نفی آن تا که حاصل سازند مردم فضل عمل را بسبب این ادله ودرین معنی
فضل کثیرست برای امت وآن افضل ست از تجریح رواة ونیز ازان ظاهرست که اگر ترک هر کسی که مردم
کلام در او کرده اند کرده شود معظم احکام شرعیه ضائع گردد پس بنابرین ترجیح توثیق اجلح بر جرح او
که از بعض متعصبین متشددین صادر شده لازم ومتحتم باشد ومحمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر الیمنی

فصل ان الصواب لیس ترک حدیث کل من تکلم الناس فیه بمجرد [?]

الصنعانی در روض باسم لغة النوع الثانی مما قدح به علی البخاری و مسلم الروایة عن بعض
من اختلف فی جرحه و توثیقه وقد ذکر النووی ذلک فی شرح مسلم وذکر الجواب عنه بوجوه
قد ذکرها ایضا ابن الصلاح احدها ان یکون ذلک فیمن هو ضعیف عند غیره ثقة عنده
ولا یقال الجرح مقدم علی التعدیل لان ذلک فیما اذا کان الجرح ثابتا مفسر السبب والا فلا
یقبل الجرح اذا لم یکن کذلک وقد قال الامام الحافظ ابو بکر احمد بن الخطیب البغدادی
وغیره فما احتج البخاری و مسلم و ابوداود به من جماعة علم الطعن فیهم من غیرهم
محمول علی انه لم یثبت الطعن المؤثر مفسر السبب انتهی کلام النووی قلت فان قیل الیس فی علوم
الحدیث ان الجرح الذی لم یفسر سببه وان لم یجرح به لکنه یوجب ریبة فیجب التوقف عن
قبول من قیل ذلک فیه وعن عادة فالجواب ان ذلک انما یوجب الریبة فی غیر المشاهیر بالعدالة
والثقة والامامة و ثقة اهل الخبرة التامة من ائمة هذا الشان فان الجرح المطلق لا یزیل
ظن ثقته و من زال عنه ظن ثقته بالراوی کان له ترک حدیثه و لم یکن له الاعتراض علی من قبله
ممن لم یؤثر ذلک فی ظنه لثقة الراوی و امانته الا تری انهم قد اختلفوا اختلافا کثیرا
فی جرح حمزة بن حبیب احد القراء السبعة فلم یضر ذلک مع شدة الخلاف بل انعقد الاجماع
بعد ذلک علی قبوله و توثیقه و کذلک کثیر ممن اختلف فیه من رواة البخاری و مسلم قد
اجمعوا علی قبوله و زال الخلاف واقل احوال هذا الاجماع الظاهر ان یکون مرجحا فان العلماء
یتمسکون فی التراجیح باشیاء ضعیفة لا تقارب هذا فی القوة والله اعلم و هذا من نفیس
علوم الحدیث و لطیف کلام ائمة هذا الشان ممن ذکر هذا الجواب الامام الحافظ زین الدین
العراقی فی تبصرته لکنه لم یستوفه و من لطیف علم هذا الباب ان یعلم ان لفظة کذاب
قد یطلقها کثیر من المتعنتین فی الجرح علی من یهم و یخطی فی حدیثه وان لم یتبین انه
یتعمد ذلک ولا یتبین ان خطاءه اکثر من صوابه و لا مثله و من طالع کتب الجرح والتعدیل
عرف ما ذکرته و هذا یدل علی ان هذا اللفظ من جملة الالفاظ المطلقة التی لم یفسر

سببها

سببها و لهذا اطلقه کثیر من الثقات علی جماعة من الرفعاء من اهل الصدق والامانة
فاحذر ان تغتر بذلک فی حق من قیل فیه من الثقات الرفعاء فان الکذب فی الحقیقة
اللغویة مطلق علی الوهم والعمد معا و یحتاج الی التفسیر الا ان یدل علی العمد قرینة صحیحة
ازین عبارت فواید عدیده و نکات سدیده که هر یکی ازان برای ابطال تمسک بقدح اجلح که از زمره
متعنتین صادر شده کافی و وافی ست ظاهر و آشکار است اول آنکه ازان ظاهر است که تقدیم جرح بر
تعدیل وقتی کرده میشود که جرح مفسر السبب باشد و اگر جرح مفسر نباشد غیر نافع خواهد بود و بهمین قاعده حضرت
خطیب بغدادی حمایت حمای بخاری و مسلم و ابوداود نموده و این حضرات ثلثه را در روایت
از مجروحین کسانیکه دیگر علما ایشان را بطعن و لوم و جرح و ذم نواخته اند معذور فرموده و ظاهر است
که کسانیکه جرح اجلح کرده اند دل از بیان سبب آن و تفسیر جرح آن در زدیده و یا بعضی از ایشان آن
بحب ابی بکر و عمر و قائل بقوله سمعنا انه ما سب ابابکر و عمر الا قتل و افتقر او به تشیع متهم
ساخته اند و عنقریب میدانی که تشیع بوجه من الوجوه قادح و جارح نیست و اگر ترک حدیث شیعه
کرده شود بسیاری از آثار و اخبار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از دست میرود و نقص عظیم
بمایه افتخار این حضرات راه می یابد و بعضی که دعوی صدور بعض خطایا و اوهام از و کرده اند آنهم سبب
قدح و جرح نمی تواند شد لعدم خلو احد من الاساطین و الاعلام من صدور الخطایا
والاوهام پس واضح گردید که قدح قادحین و جرح جارحین در بنیان مرصوص وثوق
اجلح رخنه نمی اندازد دوم آنکه ازان ظاهر است که اگر جرح غیر مفسر السبب باعث ریبه موجبه توقف
در قبول میشود در کسانی نیست که مشهور بعدالت و ثقت نیستند و اما کسانیکه اهل خبرت تامه ایشان را
توثیق کرده باشند پس جرح مطلق ظن ثقت شان را زائل نمیکند پس بحمد الله تعالی واضح شد که قدح
و جرح متعصبین و متعنتین در اجلح که اکابر منقدین ثقات و اعاظم اهل خبرت اثبات مثل یحیی بن معین
و احمد بن عبدالله عجلی و یعقوب بن سفیان فسوی بتصریح صریح توثیق او کرده اند کاری نمی کشاید
و تمسک آن آبی برگ و کار نمی آید سوم آنکه ازان ظاهر است که بعضی از متعنتین لفظ کذب را بر بعضی

از ثقات از اہل صدق امانت اطلاق می‌کنند و در ثقت و عدالت شان خللی او نمی‌باید پس ہرگاه اطلاق
لفظ کذاب ضرری بثقت و عدالت و توثیق نرساند چه طور قدح مطلق بعضی از متعنتین در اجلہ که حسب
افاده نقاد جلیل الشان ثقه ہست و بنابر تصریح ابن عدی مستقیم الحدیث صدوق می‌باشد قابل
التفات و اصغا و لائق احتفال و اعتنا باشد و نیز محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر در روض باسم گفته
المسئلة الثانیة قال ای صاحب الرسالة و القطع انه اذا جرح الراوی جماعة عدول
فان جرحهم مقبول لان الجارح یقدم علی المعدل قلت هذا القطع الذی ذکره قطع بغیر
تقدیر و لا هدی و لا کتاب منیر لان المسئلة ظنیة لا قطعیة و خلافیة لا اجماعیة بل
الواجب التفصیل فی الجرح فان کان مطلقا غیر مفسر السبب فالجرح به مختلف فیه و الصحیح
عند المحققین انه لا یجرح به لاختلاف الناس فی الاسباب التی یجرح بها و تفسیر جماعة
من الثقات ما اطلقوا من الجرح بامور لا یوافقون علی الجرح بها و ان کان الجرح مفسر السبب
فاما ان یعارض تعدیل جامع لشرائط المعارضة مثل ان یقول الجارح ان الراوی
ترک الصلاة الظهر یوم کذا فی تاریخ کذا و یقول المعدل انه صلی تلک الصلاة فی ذلک
التاریخ او یقول المعدل انه کان فی ذلک الوقت نائما او مغلوبا علی اختیاره او صغیرا
غیر مکلف او معدوما غیر مخلوق او غائبا عن حضرة الجارح او نحو ذلک فهنا یجب
الرجوع الی الترجیح ایضا و لا یجب قبول الجرح مطلقا لا قطعا و لا ظنا و اما ان لا یعارض
الجرح توثیق معارضة حقیقیة خاصة و لکن معارضة عامة مثل ان یقول الجارح
ان الراوی کان ممن یخل بالصلاة و یتناول المسکر و یقول المعدل انه ثقة مامون
و نحو ذلک فلا یخلو اما ان یکون عدالة الراوی معلومة بالتواتر مثل مالک و الشافعی
و مسلم و البخاری و سائر الائمة الحفاظ فانه لا یقبل جرحهم بما یعلم نزاهتهم عنه و لو کان ذلک
مقبولا لکان للزنادقة یجدون السبیل الی ابطال جمیع السنن الماثورة بان یتعمد بعضهم
بعض الصلاح حتی یبلغ الی حد یجب فی ظاهر الشرع قبوله ثم یجرح الصحابة رضی الله عنهم

فیرمی عمار بن یاسر بادمان شرب المسکر و سلمان الفارسی بالسرقة لما فوق النصاب و اباذر
بقطع الصلاة و ابی بن کعب بفطر رمضان و امثال هذا فی ائمة التابعین و سائر ائمة
المسلمین فی کل عصر فان من جوز هذا فلیس باهل للمراجعة و لا جدیر بالمناظرة و کثیرا
ما یقول ائمة الجرح و التعدیل فی اهل هذه الطبقة فلان لا یسأل عن مثله فان
تکلموا فیهم بتوثیق او تلیین و نحو ذلک فانما یعنون به التعریف بقدر حفظهم و انهم
فی العلیا من مراتب الحفظ او الوسطی و اما ان کانت عدالة الراوی مظنونة غیر معلومة
فظاهر کلام الاصولیین تقدیم الجرح المفسر و قبوله من غیر تفصیل و تعلیلهم بالرجحان
یقتضی ان ذلک یختلف بحسب اختلاف القرائن و الاسباب المرجحة لاحد الامرین و هذا
هو القوی عندی و لا نص للنظار یخالفه فنقول لا یخلو اما ان یکون عدالة الراوی
ارجح من عدالة الجارح له او مثلها او دونها ان کانت عدالة الراوی ارجح من عدالة الجارح
و اشهر من عدالة الجارح لم یقبل الجرح لانا انما نقبل الجرح من الثقة لرجحان صدقه
علی کذبه و لاجل حمله علی السلامة و فی هذه الصورة کذبه ارجح من صدقه
و فی حمله علی السلامة اساءة الظن بمن هو خیر منه و اوثق و اعدل و اصلح و کثیرا
ما یقول ائمة هذا الشان فی اهل هذه الطبقة اذا سئلوا عنهم انا اسأل عن فلان
بل هو یسأل عنی و اما ان کان مثله فی العدالة فیجب التوقف لتعارض امارتی
صدق الجارح و کذبه فان عدالة الجارح امارة صدقه و عدالة المجروح امارة
کذبه و هما علی سواء و لیس احدهما بالحمل علی السلامة اولی من الآخر فان انضم
الی عدالة المجروح معدل کان وجها للترجیح عند التساوی و ان کانت عدالة الراوی اضعف
من عدالة الجارح فان الجرح هنا یقبل الا ان تقتضی القرائن العادیة و الحال
المعلومة و نحوها ان الجارح واهم فی جرحه او کاذب فان القرائن قد تدل علی کذب حدیث الثقة
و ان کان معینا مبینا و سمیته المحدثون معللا و قالوا فی تفسیر العلة التی یعل بها حدیث

الثقة هی عبارة عن اسباب خفیّة غامضة طرأت علی الحدیث فاثرت فیه ای ان
قدحت فی صحته و تدرک العلة بتفرد الراوی و بمخالفة غیره له مع قرائن تنضم الی ذلک
یهتدی الناقد بها الی الاطلاع علی ارسال فی الموصول او وقف فی المرفوع او دخول حدیث
فی حدیث او وهم واهم الی غیر ذلک بحیث غلب علی ظنه ذلک فامضاه وحکم به
او تردد فی ذلک فوقف واحجم عن الحکم بصحة الحدیث فان لم یغلب علی ظنه التعلیل
بذلک فظاهر الحدیث المعلل السلامة من العلة هذا کلامهم بلفظه فای فرق
یجده الناظر المنصف بین اعلال روایة الثقة لحدیث معین و اعلال روایة الثقة
فی الجرح بمعین فی رجل معین بل المعارضة بین الجارح والمجروح اکثر من العلل العارضة
بین الراوی والحدیث لما یقع بین الناس فی العادة من العداوة اما لاجل الاختلاف
فی المذاهب او غیر ذلک فهذه حجة قویة ماخوذة من نصوص ائمة الحدیث واما
الحجة علی ذلک من انظار علماء الاصول فهی ان الجرح المبین السبب انما قدم
علی التعدیل لانه ارجح اذ کان الاقرب فی المعقول ان الجارح مطلع علی ما لم یطلع علیه
المعدل او فی قبوله حمل الجارح والمعدل علی السلامة معا ولم یقل احد ان الجرح مقدم
للمناسبة طبعیة ذاتیة بین اسم الجرح الذی حروفه الجیم والراء والحاء المهملة و بین
صدق من ادعاه وحینئذ یظهر ان العبرة بالرجحان الذی هو ثمرة الترجیح وانما هذا
الذی وجب تقدیم الجرح فی بعض الصور وهو نوع من الترجیح اوجب الرجحان فاذا
انقلب الرجحان فی بعض الصور الی جنب التعدیل و قامت علی ذلک القرائن و ترجح ذلک
فی ظن الناظر فی التعارض فاما ان یوجبوا علیه ان یقضی بالراجح عنده فذاک
الذی نقول و یوجبوا علیه العمل بالمرجوح عنده فذاک خلاف المعقول والمنقول
فتامل هذا الکلام فانه مفید مانع من المسارعة الی قبول الجرح من غیر بصیرة
وایاک والاغترار بقول الاصولیین ان الجرح مقدم فان الرجال انما ارادوا تلک الصورة التی

نظروا

نظروا فیها الی مجردها عن جمیع الامور الا الجرح المفسر والتعدیل المجمل وهذه الصورة
لم یخالف فیها وهم اعقل من ان یطردوا هذا القول لما یلزمهم من جرح ائمة الصحابة
والتابعین بقول من اظهر الصلاح من الزنادقة لیتوصل الی ذلک وامثاله من مکاید
الدین فان قلت انما یخصص عموم کلامهم فی هذه الصورة لانها تودی الی تقدیم المظنون
علی المعلوم لو لم یتناول کلامهم بل خبر الثقة حین صادم المعلوم لا یسمی مظنونا بل
کذبا قلنا و کذلک الصورة التی ذکرناها یجوز تخصیصها لانها من قبیل تقدیم الموهوم
المرجوح علی المظنون الراجح وقد علم من قواعدهم ان ذلک لا یجوز فقواعدهم هی المخصصة
لعموم کلامهم علی ان مخالفتهم بالدلیل جائزة غیر ممنوعة وقد اتضح الدلیل علی ما
اخترته وبان بطلان قطع المعترض علی ان الجرح مقدم مطلقا قطعا ولله الحمد انتهى
عبارت ظاهر و باهر است که قطع قاطع باینکه هرگاه جارحی در حق راوی تا اینکه جرح شان مقبول است
قطعی است بی تقدیر و خمی است بی هدایت و کتاب منیر پس بنا برین افاده قبول مجروحیت اجلح بی دلیل
و محض عدم التفات کسی تو فیق اعلام اثبات او را قبول بی تقدیر و ختم بی هدایت کتاب منیر نخواهد بود
و نیز ازان ظاهر است که نزد محققین مذهب صحیح اینست که جرح مطلق غیر مفسر السبب جرح حاصل نمیشود و چون
قدح جرح اجلح هم مطلق غیر مفسر السبب یا مفسر بسببی که لائق جرح نیست کما سبق بیانه پس
احتفال و التفات ارباب عقول را نشاید و تلقی آن بتسلیم و قبول نباید و نیز ازان ظاهر است که هرگاه
در جرح و تعدیل معارضه حاصل باشد و عدالت راوی بتواتر معلوم باشد مثل مالک و شافعی و بخاری
و سائر ائمه حفاظ پس جرح در ایشان مقبول نیست و اگر این جرح مقبول باشد زنادقه بسوی ابطال
جمیع سنن راه یابند و چون ظاهر است که اجلح هم حسب افاده عسقلانی در تقریب از طبقه مالک است
در جلالت شان و رفعت مکان کمتر از حضرات مذکورین نیست بلکه بنظر الی قوادح ملک العلام که در کتب
حضرات سنیه مفصلا و مشرحا مذکور است ازین ائمه سنیه بالاتر باید گفت پس قدح قادحین در باب
او مقبول ارباب علوم و عقول نخواهد بود و نیز ازین عبارت هویداست که هرگاه عدالت راوی ارجح و اشهر

از عدالت جارح باشد جرح جارح مقبول نمیشود چه قبول جرح از ثقه نمی کنیم مگر بسبب رجحان
صدق او بر کذب او و حمل آن جرح بر سلامت و در صورت جرح در کسیکه عدالتش ارجح و اشهر باشد کذب جارح ارجح
از صدق او ست و در حمل جرح او بر سلامت اسائت ظن ست بکسیکه او بهتر ست از جارح و اوثق و اعدل
و اصلح می باشد و ظاهر ست که عدالت اجلاء که از طبقه عالی ست ارجح ست از عدالت جارحین او بعد تسلیم
آن پس جرح جارحین قابل قبول نباشد که در قبول جرح شان در اجلاء اسائت ظن ست بکسی که از ایشان
بهتر ست و اوثق و اعدل و اصلح و نیز از ان ظاهر ست که اگر جارح مثل راوی باشد در عدالت پس در قبول
جرح او توقف واجب ست و اگر بسوی عدالت مجروح معدلی منضم شود ترجیح عدالت او موجه خواهد بود پس اگر
بر سبیل تنزل و تسلیم عدالت جارحین اجلاء را با عدالت او متساوی کنیم باز هم بحسب افاده علامه
ابن الوزیر توقف در ان واجب لازم خواهد بود و اقدام کابلی و شاه صاحب و دیگر متعنتین بر مستهجن
و مستنکر و بغایت تشنیع و تفظیع بلکه چون انضمام جمعی از موثقین و زمره از معدلین بعدالت او از افاده
قوم ظاهر ست برای ترجیح عدالت او وجهی وجیه و سببی متین پیدا ست و نیز از ان ظاهر ست که جرح
مبین السبب مقدم نکرده شد بر تعدیل مگر باین وجه که آن ارجح می باشد چه عقلاً قریب ست که جارح مطلع باشد
بر چیزیکه معدل بر ان مطلع نشده باشد و در قبول جرح حمل جارح و معدل هر دو بر سلامت ست و کسی نگفته است
که جرح مقدم ست بسبب مناسبت طبعیه لفظیه در میان اسم جرح که حرف آن جیم و راو حاء مهمله ست و در میان حصه
کسیکه ادعای جرح نماید پس ظاهر شد که اعتبار در تقدیم جرح برجحان میباشد که آن ثمره ترجیح ست پس
اگر در بعض صور رجحان بسوی جنب تعدیل منقلب شود و برین تعدیل قرائن قیام نماید و در ظن ناظر در
تعارض ترجیح شود پس یا واجب بکنند براو که حکم بکند براجح نزد خودش پس این عین مدعی ست یا واجب
بکنند براو عمل را بر مرجوح نزد او پس این خلاف عقول و منقول ست و بعد این کلام علامه ابن الوزیر
حکم بتامل درین کلام نموده و ظاهر فرموده که این کلام مفید و مانع از مسارعت بسوی قبول جرح
من غیر بصیرة میباشد و نیز از ان ظاهر ست که علامه ابن الوزیر بکمال تخویف و تحذیر نموده ما را از اغترار
بقول اصولیین که جرح مقدم ست و افاده کرده که ایشان اراده نکرده اند مگر صورتی را که مجرد باشد

از

از جمیع امور بجز جرح مفسر و تعدیل مجمل و اصولیین اعقل اند از ینکه این قول را مطلق نمایند چه ایشان را
در صورت اطراد لازم می آید که بقول مظهرین صلاح مستور از زنادقه و ارباب الحاد جرح
ائمه صحابه و الا ان از قدح تابعین ایجاد نمایند و نیز از ان ظاهر ست که علامه ابن الوزیر در آخر
کلام متین النظام را افاده نموده که متضح شد دلیل هر چیزیکه اختیار کرده آنرا و ظاهر شد بطلان
قطع معترض باینکه جرح مقدم ست مطلقاً قطعاً و نیز محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر در روض
باسم گفته فان قلت الیس قد اختلف فی توثیق بعض رواتهما الی الشیخین و علل بعض الحفاظ
شیئاً من حدیثهما و صنف الدارقطنی فی ذلک کتاب الاستدراکات و التتبع و صنف فی ذلک
ابو مسعود الدمشقی و ابو علی الغسانی الجیانی فکیف یصح مع ذلک دعوی الاجماع قلت قد
ذکر العلماء فی علوم الحدیث و شروح الصحاح جمیع ذلک و استوعبوا الجواب علیه و تبیین القول
فیه و لابد من ذکره لکنه نشیر من ذلک علی قدر هذا المختصر فاقول اعلم ان المختلف
فیه من حدیثهما هو الیسیر و لیس فی ذلک الیسیر ما هو مردود بطریق قطعیة و لا اجماع
بل غایة ما فیه انه لم ینعقد علیه الاجماع و انه لا یعترض علی من عمل به و لا احد
من توقف فی صحته و لیس الاختلاف یدل علی الضعف و لا یستلزمه فقد اختلف فی
الخلفاء الراشدین الذین هم افضل الصحابة و کفرهم طوائف من الروافض و النواصب
و الخوارج و سلم من التکفیر و الاختلاف من هو دون الخلفاء رضی الله عنهم من
صغار الصحابة فلیس مجرد ذکر الاختلاف بضائر الثقات من رجال الصحیحین
و لا مشعر بضعف حدیثهم فان ما الحجة فی الاجماع الا فی الخلاف و الاجماع لم ینعقد علی
ضعف شیء فیهما و انما انعقد علی صحتهما الا ما لا نسبة له الی ما فیهما من الصحیح فانه وقع فیه
الاختلاف الذی لیس هو بحجة علی الضعف و لا علی الصحة اذ لو دل علی شیء لم یکن بان
یدل علی الضعف اولی من ان یدل علی الصحة اذ کل منهما قد قال به قائل بل یکون
القائل بالصحة اولی لانه مثبت و المضعف للحدیث اذا لم یکن سبب التضعیف نافیاً و المثبت

اولی من المنافع قد الف من الذین کنا بالف الجواب عن ذلک وذکر النووی فی شرح مسلم
انه قد اجاب عن ذلک او عن اکثره فی شرحه از این عبارت ظاهر است که اختلاف دلالت
بر ضعف نمی‌کند و مستلزم آن نیست و مجرد ذکر اختلاف ضرر بثقات رجال نمی‌رساند و نه مشعر تضعیف حدیث
ایشان است و مضعف حدیث هرگاه بیان سبب تضعیف نکند نافی است و عامل بصحت حدیث مثبت است
و مثبت اولی است از نافی پس تضعیف اجلح که از بعض متعصبین سر زده بعد سماع جرح توثیق او
قابل التفات و اعتنا نیست **قوله** پس بحدیث او احتجاج نتوان کرد **اقول** بر ناظر سالک سوی منهاج
و متتبع مناهج مسلک و اضح الفجاج کالسراج الوهاج روشن و تابان و ظاهر و نمایان است که اسقاط مخاطب کشف
الابتهاج حدیث اجلح را از احتجاج صریح مبالغه در لجاج و عین مراء و اعوجاج است چه آنفا دریافتی که اساطین سنیه
توثیق اجلح کرده و اکابر اعلام حذاق مثل امام احمد بن حنبل شیبانی در مسند خود و ترمذی و نسائی و ابوداود
و ابن ماجه در صحاح خود حدیث اجلح را ذکر می‌کنند پس صحت احتجاج بحدیث اجلح از افادات این حضرات ظاهر
و باهر است پس چگونه نزد عاقلی حدیث اجلح از اعتبار ساقط و از مرتبه احتجاج باطل خواهد بود سبحان الله
صنیع این حضرات خیلی غریب است وقتیکه در صدد مفاخرت بکتب و اسفار و صحاح و مجامیع خویش
بر می‌آیند چها مناقب و مآثر که برای آن ثابت نمی‌کنند تا آنکه بمزید دانشمندی بسبب عدم اعتماد
اهل حق بر آن و عدم تسلیم ایشان جمیع مرویات آن زبان طعن می‌گشایند و هرگاه نوبت باحتجاج
اهل حق بمرویات آن از اما میرسد راه نکوص و فرار اتباعا للشیعه خصم الکبار پیش گرفته صدود و نکول
و اعراض و عدول از مرویات روات صحاح و رجال مقبولین خویش میفرمایند و بکمال حیا و انصاف در پی توهین
شان افتاده ایشان را کما ینبغی نشانه تیر قدح و جرح و ملام می‌نمایند و مع ذلک کله اگر بفرض غیر
واقع اجلح مقدوح و مجروح هم باشد و بهیچ وجه توثیق او ثابت نشود باز هم استدلال بضعف او
بر بطلان حدیث شریف که مدلول صریح کلام مخاطب متخذ لوست از عجائب استدلالات
و غرائب احتجاجات است چه بر ظاهر است که ابطال حدیث کسی بسبب ضعیف و مقدوح بودن او
از انتقادین و طریقه محدثین بغایت بعید و چنین جسارت سراسر خسارت از اهل فضل و علم

نهایت

نهایت مستبعد الیس فیکم رجل رشید هرچند مناقشت بیان جرح غیر راوی ما درس عن حدیث
نهایت ظاهر و مستنیر است لکن بحمد الله المنعام نصرح بین مرام از بعض اساطین اعلام ذکر می‌نمایم و بیان
بعض افادات شان قصب السبق در تخجیل مخاطب نبیل میربایم عبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات
فقهای شافعیه گفته و اذا ضعف الرجل فی السند ضعف الحدیث من اجله و لم یکن فی ذلک
دلالة علی بطلانه بل قد یصح من اخری و قد یکون هذا الضعیف صادقا و ثبتا
فی هذه الروایة فلا یدل مجرد تضعیفه علی بطلان ما جاء به از این افاده علامه سبکی
واضح گردید که اگر در سند حدیثی راوی ضعیف باشد آن حدیث بسبب این راوی ضعیف خواهد شد لکن
درین امر دلالتی بر بطلان آن نخواهد بود بلکه گاهی است که این حدیث از طریق دیگر صحیح باشد و گاهی
هست که شخص ضعیف درین روایت صادق و امین باشد پس مجرد تضعیف او دلالت بر باطل
بودن روایت او نخواهد کرد پس اگر اجلح ضعیف و مقدوح هم مفروض شد غایة ما فی الباب اینست که باعث
ضعف طریقی که دران اجلح واقع شده خواهد شد لکن باین سبب حکم به بطلان حدیث ممکن نیست
بلکه جسارت بر ابطال باین خیال سراسر تهور و اضلال است شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته
باید دانست که ارباب انتقاد حدیث جماعتی اند که درین باب غلو و افراط دارند و براه تعصب و
تعجیل می‌روند و باندک توهمی و شائبه و همی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن
جوزی و امثال وی که بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان
ضعیف یا لیس بقوی یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده اند حال آنکه
آن احادیث از آن قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهد و نه مخالف کتاب و اجماعست
و منکر نیست او را عقل و نقل و دلیلی نیست بر وضع وی مگر تکلم بعض در راوی این نیز مجازفت
و افراط و تجاوز از حد است انتهی از این عبارت در کمال وضوح است که بموضوع گفتن حدیثی که
بعض مردم در بعض روات آن تکلم کرده باشند مثل آنکه گفته باشند ضعیف یا لیس بقوی یا متروک
یا مطعون و امثال ذلک نهایت مجانبت تامل و احتیاط و عین غلو و افراط و تعصب مشعر توهم

مذموم ست پس اگر بالفرض اجلح بابن اوصاف متصف هم باشد و قدح و جرح او که از بعض متعصبین سر زده مقبول هم داریم رد حدیث او و جسارات صریحه و مکابره قبیحه و عصبیت بالغه و مجازفت فاحشه خواهد بود و جلال الدین سیوطی در رسالهٔ اثبات فضیلت قرون ثلثه یعنی صحابه و تابعین و اتباع تابعین اولا گفته قال الطبرانی فی معجمه الصغیر حدثنا محمد بن احمد بن یزید القصاص عن دینار بن عبد الله مولی انس حدثنی انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی لمن رانی ومن رای من رانی و من رای من رای من رانی قال الحافظ ابن حجر فی جزء خرجه لبعض شیوخه هذا حدیث ضعیف من حدیث انس رواه عنه دینار و ابو هدبة و موسی الطویل و الثلاثة ضعفاء و بعد آن طرق عدیده برای این حدیث نقل کرده و جد و جهد بلیغ در اثبات آن نموده و بعد آن گفته فصل جرت عادة الائمة ان الحدیث اذا کان ثابتا عندهم یروونه من طریق فیها من تکلم فیه بقصد العلو کما نقلوا ان مسلما عیب علیه تخریج حدیث سوید بن سعید فی الصحیح و هو متکلم فیه فقال فمن این کنت اتی بنسخة حفص بن میسرة بعلو فاذا اطمانت نفوسهم بثبوت الحدیث لم یبالوا بروایته من ای طریق کان لهذا الغرض والطبرانی روی هذا الحدیث من طریق دینار لعلوه فانه وقع له ثلاثیا و قلبه مطمئن بثبوت الحدیث من طرق اخری فلا یخشی من غائلة دینار ثم اطبق المحدثون بعده علی تخریجه کذلک لانه وقع لمن بعده رباعیا ثم خماسیا ثم سداسیا ثم سباعیا ثم ثمانیا ثم تساعیا الی ان وقع لنا عشاریا وقد اشار الی ذلک الحاکم فی مستدرکه حیث رواه من حدیث ابی امامة و من حدیث عبد الله بن بسر و صححه من حدیثهما و قال قد روی باسانید نوبیة عن انس و اقربها الی الصحة حدیث ابی امامة و عبد الله بن بسر فاشار الی علو اسانید حدیث انس مع ضعفها و صحة المتن من روایة غیره ازین عبارت ظاهرست که هرگاه حدیثی نزد ائمه حدیث ثابت باشد مبالات نمی کنند بروایت آن از هر طریق که باشد

پس چون حدیث ولایت باسانید متعدده ثابت ست اگر بالفرض اجلح مقدوح هم باشد ضرری بثبوت حدیث نمی رسد و اگر ضعف اجلح بر تقدیر تسلیم هم سبب تضعیف اصل حدیث شریف گردد این همه احادیث که برای فضیلت قرون ثلثه می آرند و بر اثبات آن اهتمام می گمارند کنسج العنکبوت و اوهن من دق التوت خواهد گردید و کلا یرضی به الا المجنون الماوس المبهوت او المعاند الشاحن الممقوت و شمس الدین محمد المدعو بعبد الرؤف المناوی بن تاج العارفین بن علی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر در شرح حدیث آدم فی السماء الدنیا تعرض علیه اعمال ذریته الحدیث گفته و اسناده ضعیف لکن المتن صحیح فانه قطعة من حدیث الاسراء الذی اخرجه الشیخان عن انس لکن فیه خلف فی الترتیب ازین عبارت واضح و لائح ست که حدیث آدم فی السماء الدنیا تعرض علیه اعمال ذریته هر چند اسناد کجی بان مروی ست ضعیف می باشد لکن متن آن صحیح ست چه این حدیث قطعه ایست از حدیث اسرا که آن را شیخین از انس اخراج کرده اند لکن در ان در ترتیب اختلافی هست پس هر گاه این حدیث مع ضعف الاسناد و خلف الترتیب بسبب آنکه قطعه ایست از حدیث اسرا که آن را شیخین اخراج کرده اند صحیح باشد اگر بالفرض سند حدیث ولایت که از اجلح مرویست ضعیف هم باشد نقص حدیث ضعیف نخواهد بود زیرا که حفاظ محدثین ثقات و افاخم منقدین اثبات بسندی غیر ازین سند روایت آن فرموده و تنصیص و تصریح بصحت آن نموده اند قطعا و جزما و یقینا و حتما لائق قبول و اعتماد و قابل اعتبار و استناد باشد و نیز مناوی در فیض القدیر در شرح جامع الصغیر در شرح حدیث اکل الربا و موکله و کاتبه و شاهداه الحدیث گفته و فیه الحارث الاعور قال الهیثمی بعد عزوه لابی یعلی و احمد و الطبرانی و فیه الحارث الاعور ضعیف و قد وثق و عزاه المنذری لابن خزیمة و ابن حبان و احمد ثم قال رووه کلهم عن ابن مسعود الا ابن خزیمة فعن مسروق عن ابن مسعود و اسناد ابن خزیمة صحیح انتهی فاهمل المصنف الطریق الصحیح و ذکر الضعیف و رمز لصحته فانعکس علیه الحاصل انتهی و باسنادین احدهما صحیح و الاخر ضعیف فالمتن صحیح ازین عبارت ظاهرست که در سلسله

حدیث اکل الربوا وموکله الحدیث حارث اعور واقع شده واو ضعیف ست و اینحدیث را منذری بابن
خزیمه وابن حبان واحمد نسبت نموده وبعد آن گفته که همه شان اینحدیث را از حارث اعور روایت نموده اند
الا ابن خزیمه پس او از مسروق از ابن مسعود روایت کرده واسناد ابن خزیمه صحیح ست ومناوی بعد
بیان اینمعنی گفته که حاصل اینست که این حدیث بدو اسناد روایت کرده شده یکی ازان صحیح دیگری ضعیف ست
پس متن اینحدیث صحیح ست فهذا نص آخر من المناوی الحاوی لمدارك السبر
والتنقیب علی مطلوبنا الزاهر المحقق بالبنیان المصیب ومحمد بن ابراهیم در روض باسم گفته
قال النووی رحمه الله الثانی ان یکون ذلك ای روایة البخاری ومسلم عن بعض من اختلف
(ای الوجه الثانی ۱۲) فی جرحه وتوثیقه واقعا فی المتابعات والشواهد قد اعتبر الحاکم ابو عبد الله بالمتابعة
والاستشهاد فی اخراجه عن جماعة لیسوا من شرط الصحیح منهم مطر الوراق وبقیة
بن الولید ومحمد بن اسحاق بن یسار وعبد الله بن عمر العمری والنعمان بن راشد اخرج مسلم
عنهم فی الشواهد فی اشباه لهم کثیرین قلت وقد صرح مسلم بهذا کما یاتی فی الوجه الرابع
وقد استخرجت مثل ذلك فی البخاری من ترجمة صحیحه وهو انه قد نص علی تضعیف جماعة
یروی عنهم فی الصحیح وذکر ذلك الذهبی فی تراجمهم فی المیزان ولم یذکر ان البخاری اخرج حدیثهم
متابعة فدل هذا علی ان صاحبی الحدیث قد تخرجان من الطریقة التی فیها ضعف لوجود
متابعات وشواهد تجبر ذلك الضعف وان لم یوردا تلك المتابعات والشواهد فی الصحیحین
قصدا للاختصار والتقریب علی طلبة العلم مع ان تلك المتابعات والشواهد معروفة
فی الکتب البسیطة والمسانید الواسعة وربما اشار بعض شراح الصحیحین الی شیء منها قال
النووی الثالث ان یکون ضعف الضعیف الذی احتج به طرأ بعد اخذه عنه باختلاط
حدث علیه غیر قادح فیما رواه من قبل فی زمن استقامته کما فی احمد بن عبد الرحمن
بن وهب ابن اخی عبد الله بن وهب فذکر انه اختلط بعد الخمسین ومائتین بعد خروج
مسلم من مصر وهو فی ذلك کسعید بن عروبة وعبد الرزاق وغیرهما ممن اختلط آخرا

ولم یمنع ذلك من صحة الاحتجاج فی الصحیحین بما اخذ عنهم قبل ذلك الرابع ان یعلو بالشخص
الضعیف اسناده وهو عنده من روایة الثقات نازل فیقتصر علی العالی ولا یطول
باضافة النازل الیه مکتفیا بمعرفة اهل الشان فی ذلك وهذا العذر قد رویناه تنصیصا
عن مسلم وهو خلاف حاله فیما رواه عن الثقات اولا ثم اتبعهم بمن دونهم متابعة
وکان ذلك وقع منه بحسب حضور باعث النشاط وغیبته روینا عن سعید
بن عمرو البردعی انه حضر ابا زرعة وذکر صحیح مسلم وانکار ابی زرعة علیه روایته
عن اسباط بن نصر وقطن بن نسیر واحمد بن عیسی المصری الی قوله فقال انما ادخلت
من حدیث اسباط وقطن واحمد ما قد رواه الثقات عن شیوخهم الا انه ربما وقع الی
عنهم بارتفاع ویکون عندی من روایة اوثق منهم بنزول فاقتصر علی ذلك واصل
الحدیث معروف من روایة الثقات الی قوله فهذا مقام وعر وقد مهدته بواضح من
القول لم اره مجتمعا فی مؤلف ولله الحمد انتهی کلام النووی رضی الله عنه فیه ما یدل علی
انه لا یعترض علی حفاظ الحدیث اذا رووا حدیثا عن بعض الضعفاء وادعوا صحته حتی
یعلم انه لا جابر لذلك الضعف من الشواهد والمتابعات ومعرفة هذا عزیزة لا یحصل
الا للائمة التامة بهذا الشان فقد روی بعض الحفاظ الخبر عن الشیخین والعشرین
(ای الحفاظ اهل المدینة ۱۲)
من مسند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه فقیل له ما هذا واحادیث ابی بکر الصحاح
لا تزید علی خمسین حدیثا او لا یکون خمسین حدیثا فقال ان الحدیث یکون عندی من مائة
طریق او قال اذا لم یکن عندی من مائة طریق فهو عندی یتیم او نحو هذا رواه الذهبی
فی التذکرة والمیزان ومن الغرائب فی هذا المعنی ان کثیرا من اهل المعرفة بالحدیث یذکرون
ان حدیث الاعمال بالنیات حدیث غریب ما رواه الا عمر بن الخطاب ممن نص علی ذلك الحافظ
ابو بکر احمد بن عمرو البزار فی مسنده فانه ذکر انه لا یصح الا من حدیث عمر قال حافظ العصر
ابن حجر کانه اراد بهذا اللفظ والسیاق والا فقد رویناه من حدیث انس

وعبادة بن الصامت وابي ذر وابي الدرداء وابي امامة وصهيب وسهل وسعد والنواس
بن سمعان وغيرهم ورويناه بلفظ حديث عمر من حديث علي بن ابي طالب وابي سعيد الخدري
وابي هريرة وانس وابن مسعود واغرب من هذا ان ابن الصلاح مع امامته وسعة
معرفته مثّل ما انفرد به الثقة من الزيادة في الحديث بما رواه مالك عن نافع عن
ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض زكوة الفطر من رمضان على كل حر
او عبد ذكر او انثى من المسلمين فذكر ابن الصلاح وهو من اهل المعرفة بالحديث ان مالكا
انفرد بلفظ من المسلمين في الحديث وان عبيد الله بن عمر وايوب وغيرهما رووا هذا الحديث
عن نافع عن ابن عمر بغير هذه الزيادة قال زين الدين ابن العراقي هذا المثال غير صحيح
فقد تابع مالكا على ذلك عمر بن نافع والضحاك بن عثمان ويونس بن يزيد وعبد الله
بن عمر والمعلى بن اسمعيل وكثير بن فرقد واختلف في زيادتها على عبيد الله بن عمر وايوب و
كذلك ابو عبد الله الذهبي فانه قال في حديث ابي هريرة المرفوع ولا يزال عبدي يتقرب
الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به
الحديث قال الذهبي في الميزان لولا هيبة الجامع الصحيح لعدوا هذا الحديث في منكرات
خالد بن مخلد ذكره في ترجمته ورد ذلك على الذهبي ابن حجر فقال ان لحديث خالد
شواهد في الحديث وروى له ثلثة شواهد احدها نحوه من حديث هشام الكناني عن
انس رضي الله عنه وثانيها بعضه من حديث معاذ وثالثها نحوه من حديث عروة
عن عائشة باسناد لا باس به فهذا يدلك على ان الحكم على الحديث بالغرابة والنكارة
او الشذوذ مقام وعر تدحض فيه اقدام ائمة الحفاظ فكيف بغيرهم فينبغي للقاصرين
الاعتراف لاهل الاتقان بالامامة والتقدم في علومهم وكف الكف عن الاعتراض على
امامي المحدثين البخاري ومسلم وامثالهما ومن وقف على قدح بعض رواتهما او تعليل
بعض حديثهما وكان ذلك من النادر الذي لم يتلق بالقبول فالذي يقوى عندي

وجوب

وجوب العمل بذلك لان القدح بذلك محتمل والثقة العارف اذا قال ان الحديث صحيح
عنده وجزم بذلك ولم تكن له في التصحيح قاعدة معلومة الفساد وجب قبول حديثه بالادلة
العقلية والسمعية الدالة على قبول خبر الواحد وليس ذلك بتقليد له بل هو عمل بمقتضى
ما اوجب الله تعالى من قبول اخبار الثقات ولو كان مجرد الاحتمال يقدح لطرحنا جميع
احاديث الثقات لاحتمال الوهم والخطأ في الرواية بالمعنى بل احتمال تعمد الكذب لا يمنع
القبول مع ظن الصدق وقد ثبت عن علي رضي الله عنه انه كان اذا اتهم الراوي حلّفه
فاذا حلف له صدقه كما رواه الذهبي في تذكرته وحسنه والامامان المنصور بالله
في الصفوة وابو طالب في المجزي فهذا امير المؤمنين علي رضي الله عنه مع سعة علمه وقرب
عهده احتاج الى الاخذ بحديث من يتهمه ولا يطيب نفسه بقبوله لما لا بعد يمينه فكيف
باهل القرن التاسع اذا تعنتوا في الرواية وقدحوا في حديث ائمة الاثر وتعرضوا
لابطال ما صححه كبار الحفاظ اليس ذلك يودي الى محو اثار العلم وسد ابواب الفقه
وطمس معالم الدين وقد قبل رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث الاعرابي في الشهادة
على هلال رمضان كما صححه الحاكم وغيره من حديث ابن عباس وتواتر عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم انه بعث الرسل الى الافاق معلمين ومعلمين مع ان اهل الافاق لم
يكونوا قد خبروا رسله اليهم على طريقة المتعنتين في الخبرة وعلم رسول الله صلى الله
عليه وسلم ذلك من المفتي والمستفتي والراوي والمروي له والقاضي والمقضي عليه
ولم ينكر شيئا من ذلك على احد منهم والعدالة شرط في صحة الفتيا والرواية والقضاء
وكذلك قد روى ابو الحسين في المعتمد عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم كانوا
يقبلون احاديث الاعراب فرحم الله امرأ ترك التعمق في الامور واقتدى برسول الله
صلى الله عليه وسلم وباصحابه خير امة اخرجت للناس رضي الله عنهم اجمعين
وعن التابعين لهم باحسان الى يوم الدين وتتمه آنكه اگر بعض حفاظ حديث

روایت حدیثی از بعض ضعفا کرده ادعای صحت آن کنند قول ایشان قابل رد و اعتراض نمیشود تا آنکه
علم بهم رسد باینکه جابر تخیل این ضعیف از شواهد و متابعات نیست و معرفت این امر عزیز است که حاصل
نمیشود مگر برای ائمه حفاظ که اهل درایت باین شان هستند پس بوضوح رسید که اگر بالفرض اجلح
ضعیف هم باشد و باز تصحیح روایت او کرده شود متعنتین متعصبین را ابدا جای اعتراض و ایراد نیست
و کابلی و شاهصاحب و امثال شان را کجا این مرتبه حاصل شده که نفی شواهد و متابعات حدیث ولایت
نمایند چه این مرتبه حسب افاده علامه ابن الوزیر حاصل نمیشود مگر برای ائمه حفاظ که اهل درایت تامه
باین شان باشند و حال کمال حفظ و تحقیق و درایت و نقد و تدقیق کابلی و شاهصاحب
بر ناظر اجوبه این کتاب یعنی تحفه کما ینبغی واضح و آشکار است گو اولیای شاهصاحب بسبب افتخار شان
بحصول ملکه معتدبها در فهم معانی احادیث و نقد متون و اسانید کما فی الرسالة التی الفها
المخاطب فی اصول الحدیث معتقد حصول درجه عالیه و مرتبه رفیعه برای ملازمان او درین باب باشند و لله
والمنة که متابعات عدیده و شواهد سدیده این حدیث از افادات اساطین حذاق دریافتی و بس ظاهر
و باهر گردید که رد و انکار و ابطال شاهصاحب عمدة الکبار و کابلی عالی نجار این حدیث شریف را
بسبب وقوع اجلح در بعض طرق آن دلیل کمال مجانبت از علم جرح و تعدیل و محض ازلال و تضلیل
و بحت تخدیع و تسویل است و نیز از آن ظاهر است که ابو بکر بزار با وصفیکه از اهل معرفت بحدیث است
در مسند خود گفته که حدیث الاعمال بالنیات صحیح نمیشود مگر از حدیث عمر حالانکه معنی آن از
دیگر اصحاب هم مرویست و ابن حجر بصدد تاویل این قول بر آمده میگوید که گویا مرادش اینست
که باین لفظ و سیاق از دیگر اصحاب صحیح نشده پس بالفرض اگر حدیث ولایت بطریقیکه در آن اجلح
واقع شده از کسی از نقاد حدیث غیر صحیح می گفت تاویلش ممکن بود باینکه این حدیث باین لفظ و سیاق
صحیح نیست و بطرق دیگر صحت آن ثابت است و نیز از آن ظاهر است که ابن الصلاح با وصف
امامت و سعت معرفت خود لفظ من المسلمین را در حدیث زکوة الفطر از منفردات مالک دانسته
و گفته که دیگران این حدیث را از ابن عمر بغیر این زیادت روایت کرده اند و زین الدین عراقی گفته

که این

که این قول او غیر صحیح است زیرا که این زیادت متابعت نموده است عمر از نافع و ضحاک بن عثمان و یونس بن
یزید و عبد الله بن عمر و معلی بن اسمعیل و کثیر بن فرقد پس هرگاه حکم ابن صلاح که جلالت شان او
در فن حدیث شریف مستغنی از اظهار و تبیین است بانفراد مالک بزیادت لفظ من المسلمین
قابل التفات و اعتنا نباشد اقدام شاهصاحب بر ابطال حدیث ولایت با وصف صحیح بودن آن
و قدح و جرح اجلح مع کونه ثقة صدوقا بلا اعمال فکر و رویت تهور نهایت منکر و جسارت تحیر افزای
اهل بصر است و نیز از آن ظاهر است که ذهبی در باب حدیث مرفوع ابی هریره که ما یزال عبدی
یتقرب الی بالنوافل گفته اگر هیبت جامع صحیح نمیبود این حدیث را از منکرات خالد بن مخلد
شمار میکردند و این قول ذهبی را علامه ابن حجر رد کرده گفته است که حدیث خالد را شواهد
دیگر در حدیث وارد شده و بعد آن ستة شاهد برای آن روایت نموده پس بابی که در مرتبه اعضال
و اشکال آن بحدی رسیده باشد که اکابر محققین حذاق و اساطین ناقدین سباق مثل ذهبی که حسب افاده
شاهصاحب امام اهل الحدیث است مرتکب اغلاط صریحه و خطایای فضیحه در آن شده باشند قدم گذاشتن
کابلی و شاهصاحب با وصف ظهور حال مهارت و حسن فهم شان فعلی غریب و عجیب و نهایت
مستبشع بدیع است و نیز از آن ظاهر است که علامه ابن الوزیر افاده فرموده که حکم نمودن
بر حدیثی بغرابت و نکارت باشد و مقامی سخت است که در آن اقدام ائمه حفاظ می لغزد فکیف غیر ایشان
پس لائق قاصرین اینست که برای اهل اتقان اعتراف بامامت و تقدم در علوم شان نمایند و از
اعتراض را باز دارند پس هرگاه حکم بغرابت و نکارت و شذوذ مزلقه اقدام و مدحضه ائمه عظام
باشد حکم ببطلان حدیثی بالاولی اوعر و اصعب خواهد شد سوقا للعثرات و اجلب باشد فینبغی للقاصرین
ویلیق بالزائغین الخاسرین کالکابلی المهین والمخاطب الفطین الاعتراف لاهل النقد و
الاتقان والسبر والامعان بالتقدم والامامة والتمهر والزعامة فی غامضات علومهم
ومتشعبات فنونهم وکف الکف الاعتراض والتقاعد عن القیام للرد والانتهاض علی ائمة
المحدثین واعلاء دین المتسننین الذین رووا حدیث الولایة وصححوه درأ فی نحور ارباب الغوایة

ولیقابلوا قولهم بالتسلیم ولیاخذوا ما افادوه بقلب سلیم فالحکم بالغرابة او الشذوذ او النکارة مقام وعر تدحض فیه اقدام الأئمة الحفاظ ومرتقی صعب تزلق فیه ارجل المهرة الایقاظ فکیف ما اجترأ علیه من ادعاء البطلان المنبعث من کمال العصبیة والشنآن الذی اورثه الصغار والهوان عند أئمة هذا الشان فانه مقام عظیم ومحل خطر جسیم مهول عند اکابر السابرین للروایات والآثار مخوف عند اجلة الناقدین للاحادیث والاخبار یکثر فیه العثار ویعز منه الاعتذار فتفوه المخاطب بهذا البهتان وسلوک فی نهج یعثر فیه الحفاظ الذین هم من التحقیق والتنقید بمکان من غرائب الامور وعجائب الدهور والله هو الصائن من وساوس الخدوع الغرور والمنقذ من مشتبکات الظلم الی النور و نیز ازان واضح ست که ثقه عارف و محققیکه بگوید صحیح ست نزد او وجزم باین امر نماید در تصحیح قاعده معلومة الفساد نباشد قبول حدیث او بسبب ادله عقلیه و سمعیه که دلالت بر قبول خبر واحد دارد واجب خواهد بود پس کابلی و شاه صاحب و امثال شان را لازم و واجبست که حدیث ولایت را که حاکم محققین و افاخم منقدین سنیه تصحیح کرده اند بر سر و چشم نهند و بقبول آن سر افتخار بلند کنند و انی للکابلی والمخاطب العامدان بجد وافی تصحیح هذا الحدیث قاعدة معلومة الفساد و نیز ازان ظاهرست که با وصف احتمال تعمد کذب اگر ظن صدق باشد مانع از قبول روایت نمی شود پس رد و ابطال حدیث ولایت بسبب وقوع اجلح در سلسله سندان منهام کمال استعجاب و فراوان حیرت ست چه بنا برین افاده اگر اجلح متعمد الکذب هم بود تعمدش بسبب قرائن صدق او درین حدیث مانع از صدق روایت او نمیشد فکیف که صدوق و مستقیم الحدیث بودن او از افادات اساطین سنیه ثابت و متحقق ست و نیز ازان ظاهرست که علامه ابن الوزیر تعنت معاصرین خود را در روایت و قدح حدیث ائمه اثر و ابطال اخبار یکه کبار حفاظ آنرا تصحیح کرده باشند امر مودی بسوی محو آثار علم و سد ابواب فقه و طمس معالم دین وانسته پس هرگاه تعنت معاصرین علامه ابن الوزیر در روایت و قدح در حدیث ائمه اثر و ابطال چیزی که آنرا کبار حفاظ تصحیح کرده اند

[illegible] ۱۲

کرد

مورث این خرابیهای عظیمه و موجب این مضرات شنیعه باشد تعنت و تعصب مخاطب عمدة الاعیان در قدح و جرح و ابطال حدیث ولایت بلا دلیل و برهان لائق اعتماد و احتفال بمحض اتکال بر سخائف ترهات مصداق ما انزل الله بها من سلطان و عدم اکتراث بتصحیح اکابرین ماهرین این شان بالیقین الاذعان جالب مفاسد لاتحصی و مضار بی پایان خواهد بود فثبت ان المخاطب ذا الاثر و غیره من متعصبی القرن الثانی عشر لما تعنتوا فی الروایة وسلکوا مسلک الغوایة وقدحوا فی احادیث أئمة الاثر وجرحوا فیما ثبت عند اهل الخبر و تعرضوا لابطال ما صححه کبار الحفاظ وتناولوا باللوم والذم من وثقه عظام الاثبات الایقاظ یودی ذلک الی محو آثار العلم و سد ابواب وطمس معالم الدین و ارخاء حجابه و نیز محمد بن ابراهیم در روض باسم در بیان وجوه جواب از قول صاحب رساله معرفة الاخبار مبنیة علی معرفة عدالة الراوی و معرفة عدالتهم فی هذا الزمان مع کثرة الوسائط کالمتعذر الخ گفته الوجه السادس ان کلام هذا المعترض مبنی علی تحریم قبول المراسیل کلها وما ادری لما بنی کلامه علی هذا وهو لا یدری ما اختاره خصمه مما اختاره طالب علم الحدیث فی ذلک لجواز قبول المراسیل مذهب المالک والمعتزلة والزیدیة ونص علیه منهم ابو طالب فی کتاب المجزی والمنصور فی کتاب صفوة الاختیار وروی ابو عمر بن عبد البر فی اول کتاب التمهید عن العلامة محمد بن جریر الطبری اجماع التابعین علی ذلک ومذهب الشافعیة قبول المراسیل علی تفصیل مذکور فی کتب علوم الحدیث والاصول و هو المختار علی تفصیل فیه وهو قبول ما انجبر ضعفه لعلة الارسال بجابر یقوی الظن بصحته اما بمعرفة حال من ارسله وانه لا یرسل الا عن ثقة کمراسیل ابن المسیب و مما جزم به البخاری من تعالیق الصحیح ولو یورده بصیغة التمریض و ما صنفه الماهرون الحفاظ فی کتب الاحکام وقطعوا علی نسبة الحدیث الی مخرجه من غیر استناد من المصنف الی مخرج الحدیث وغیر ذلک من المراسیل المقصودة بما یقویها بل مراسیل الصحابه والتابعین وأئمة الحدیث

المعروفين مقبولة اذا لم يعارضها مسند صحيح ولا مرسل من عرف منهم بالارسال عن الضعفاء
وادلة وجوب قبول الخبر الواحد تتناول ذلك وموضع بيان الحجة على جواز ذلك كتب
الاصول والمسئلة نظرية لا يجوز الانكار فيها على من ذهب الى احد المذاهب ومن احسن
ما يحتج به في ذلك الاجماع على قبول اللغة والنحو مع بناء تفسير الحديث عليهما بغير
اسناد صحيح على شرط اصحاب الحديث اذا عرفت هذا فاعلم ان اقوى المراسيل ما ارسل
العلماء من احاديث هذه الكتب لوجوه اولها ان نسبة الكتاب الى مصنفه معلومة
في الجملة فانا نعلم بالضرورة ان محمد بن اسمعيل البخاري الف كتابا في الحديث وانه
هذا الموجود في ايدي المحدثين وانما يقع الظن في تفاصيله وما علمت جملته وظنت
تفاصيله اقوى مما ظنت جملته وتفاصيله وثانيها ان اهل الكذب والتحريف
يئسوا من ادخال الكذب في هذه الكتب فكما انه لا يمكن احد ان يدخل الفقهاء من المذاهب
الاربعة غير مذاهب ائمتهم فيدخل في المنهاج للنووي ان الشافعي لا يشترط النصاب في
زكوة ما اخرجت الارض ويدخل على الحنفية مثل ذلك وكذا لا يستطيع احد ان
يدخل على الزيدية في كتاب اللمع الذي هو مدرسهم مسئلة للفقهاء وينسبها الى
ائمة الزيدية ولا يستطيع احد ان يدخل على النحاة في كتبهم المدروسة ما ليس فيها فكذلك
يتعذر ان يدخل على البخاري احاديث الشهاب ونحوه ويمضي ذلك على الحافظ ولو تعمد
ذلك في حق بعض الضعفاء لانكشف الحق عن قريب وكان ذلك المتعمد غير مؤاخذ عند الله
تعالى لانه لا بد ان يكون عاملا على بعض مذاهب العلماء غالبا كما سيأتي بيان ذلك عند ذكر
كثرة الطرق في الرواية واتساع كثير من العلماء في ذلك واعتمادهم على العمل بالظن و
ثالثها ان النسخ المختلفة تنزل منزلة الرواة المختلفين فاتفاقها يدل على صحة
ما فيها عن المصنف قطعا او ظاهرا فانك اذا وجدت الحديث منسوبا الى البخاري في نسخة
نسخت باليمن ووجدته منسوبا اليه في نسخة غربية او شامية او عراقية ووجدت ذلك

الحديث كذلك في شرح البخاري في مصنفه في بلاد اخرى او زمان اخر ووجدته في الكتب
المستخرجة من كتب الحديث والمختصرة منها فتجده في جامع الاصول لابي السعادات ابن
الاثير والمنتقى لعبد السلام واحكام عبد الحق والامام للشيخ تقي الدين ونحوها
وتجده في كتب الفقه البسيطة المشتملة على ذكر المذاهب والحجج وتجده في شواهد الفقه
المجردة مثل شواهد المنهاج لابن النحوي وشواهد التنبيه لابن كثير ونحوها وهذه
الكتب قل ما يوجد كلها ويوجد الحديث فيها وقد يوجد كثير منها ويوجد الحديث في كثير
منها ولا شك ان الناظر فيها ان لم يستفد العلم الضروري باستحالة تواطؤ مصنفيها
على محض الكذب والبهت لانه يستحيل اجتماعهم واتفاقهم على ذلك لتباعد اغراضهم
وبلدانهم وازمانهم ومذاهبهم فاقل الاحوال ان ذلك يفيد من الظن ما يفيده الاسناد
الى المصنف مع السماع على الثقة ولكن بغير اسناد فاذا كان الجم الغفير من الائمة
من فرق الاسلام قد نصوا على وجوب قبول المرسل وادعى ابن جرير وغيره الاجماع
على ذلك مع خلو المرسل عن مثل هذه القرائن فكيف تنكر على من قبله مع مثل
هذه القرائن الكثيرة واذا كان المعتمد في باب الرواية هو الظن المطلق كما ياتي تحقيقه
عند كثير من اهل العلم فكيف ينكر على من استند الى مثل هذا الظن القوي فان قيل ان اهل
الحفظ والثقة من المحدثين قد يسندون عن معمرين لا يعرفون الحديث ولا يضبطونه
فكان هذا قد جاء في رواية الثقات عنهم قلت اهل الحديث لا يعتمدون على اولئك
المعمرين في جواز الرواية والعمل بالحديث بل يعتمدون على من قرأ لهم على من اثبت طباق
السماع لهم وانما احتاجوا الى اولئك علو للسند ذكر معنى ذلك الذهبي في خطبة الميزان
وقال انه مبسوط في علوم الحديث وقال من العلوم وانه لا بد من صون الراوي وستره وذكر
ذلك كله زين الدين في كتابه في علوم الحديث والله اعلم ازين عبارت ظاهر است كه قبول
مراسيل مذهب مالك ومعتزله وزيديه است وابو عمر بن عبد البر در اول كتاب تمهيد از جماعه محدثين

جریر طبری اجماع تابعین بر این امر نقل نموده و مذهب شافعیه هم قبول مراسیل ست بر تفصیلی که در علم حدیث
و اصول مذکور ست و همین مذهب مختار ست بر تفصیلی که در آن می باشد پس هر گاه قبول مراسیل مذهب
جمعی از اعلام عظام و اساطین فخام سنیه باشد بلکه از افادهٔ ابن جریر طبری انعقاد اجماع تابعین
بر قبول متحقق باشد حدیث اجلح که مسند ست بالاولویة الظاهرة لائق قبول و اصغا باشد و نیز از آن
ظاهر ست که احسن چیزی که بآن احتجاج کرده میشود برین مسئله اجماع ست بر قبول لغت و نحو باوصف
بناء تفسیر حدیث بآن بغیر اسنادی که صحیح باشد بر شرط اصحاب حدیث پس هر گاه لغت و نحو
باوصفیکه تفسیر قرآن شریف و حدیث منیف بآن مبنی ست من غیر اسناد صحیح علی شرط اصحاب الحدیث
اجماعاً مقبول باشد حدیث اجلح که بحمد الله حدیث مسند ست و بلا ریب افضل ست از مراسیل بالاولویة التامه
مقبول ارباب علوم و عقول خواهد شد و نیز محمد بن ابراهیم در روض باسم در بیان وجوه مذکوره گفته
الوجه السابع ان اقصی ما فی الباب ان یروی المحدث عن المجاهیل من المسلمین او المجاهیل
من العلماء فقد قال ذلك من اهل العلم الجم علی فضلهم و نبلهم من لا یحصی فقد ذهب
أئمة الحنفیة الی قبول المجهول من اهل الاسلام و ذهب الی ذلك کثیر من المعتزلة و الزیدیة
و هو احد قولی المنصور ذکر ما یقتضی ذلك فی کتابه هدایة المسترشدین و هو الذی
ذکره عالم الزیدیة و مفتیهم و عابدهم و ثقتهم عبد الله بن یزید العنسی ذکره فی الدرر المنظومة
بعبارة محتملة للروایة عن مذهب الزیدیة کلهم و هو الذی اشار الی حججه ابو طالب فی کتاب
جوامع الادلة و توقف فی کتاب المجزی فی ذکر انه محل نظر و حکاه المنصور عن الصفوة
الشافی فکیف ینکر ایها الزیدی ما ذهب الیه جلة من الائمة الزیدیة و محققیهم
علی ان المحدث غنی عن النزول الی هذا الحد فی الرخص و اکثر ما یحتاج الیه فی بعض الاحوال
الروایة عن المجهول من اهل العلم و هو قول جمیع هؤلاء الذین قبلوا المجهول مطلقاً
و قول ابن عبد البر و ابن المواق معهم فقد اتفقوا علی قبول مجهول العلماء لانه
من جملة المجاهیل لکنهما خالفاهم فی قبول من عدا هذا الجنس و لهما من الحجج علی

ما اختاره ملفق الرکون الیه و الاعتماد علیه ازین عبارت پیدا ست که روایت کردن محدث
از مجاهیل مسلمین یا مجاهیل علما قول بسیاری از اهل علم ست که بر فضل و نبل شان اجماع واقع شده و ائمه
حنفیه بسوی قبول مجهول از اهل اسلام رفته اند و بسوی آن جماعه کثیره از معتزله و زیدیه رفته اند و این
یکی از دو قول منصور ست و نیز از آن ظاهر ست که این قول جمله از زیدیه ست و قول بروایت از مجهول اهل
علم قول جمیع کسانی ست که قبول مجهول نموده اند مطلقاً و قول ابن عبد البر و ابن المواق نیز ست نزد ایشان و بر گزیده و
بر مختار شان حجج عدیده ست که رکون بسوی آن و اعتماد بر آن ممکن ست پس هر گاه روایت از مجاهیل علما
بلکه از مجاهیل اهل اسلام نزد ائمهٔ اعلام سنیه و اساطین منقدین این فرقهٔ سنیه مقبول باشد روایت اجلح
که بلا شبهه از اهل علم ست و افضل از مجاهیل ست قطعاً و حتماً و یقیناً و جزماً مسلم و مقبول بر کابر تحقیق
محمول خواهد بود و مخاطب عالی محامد در باب مکاید تقلید کابلی جاهد در ردّ حدیث ولایت رنگ دیگر ریخته و
در قدح و جرح اجلح حیلهٔ غریب انگیخته حیث قال کید پنجاهم آنکه بعض مکاران ایشان در صحبت بعضی از
ثقات محدثین داخل میشوند و ملازمت ایشان اختیار می کنند و از مذهب خود بیزاری ظاهر می نمایند
و اسلاف آن مذهب را بدعی گویند و مفاسد و مطاعن آن مذهب را برملا ذکر می کنند و اظهار توبه
و تقوی و دیانت و حسن سیرت می نمایند و در اخذ حدیث از ثقات شدت رغبت بنحوی وا می کنند
تا آنکه طلبه و علمای اهل سنت اینها را موثوق و معدل میدانند و بر صدق و عفاف ایشان اطمینان تام حاصل
میشود آنگاه در مرویات ثقات بعض موضوعات موئیدات مذهب خود مدسوس می کنند یا بعض کلمات را
تحریف کرده روایت مینمایند تا مردم بغلط افتند این کید هم از اعظم کید ایشان ست اجلح نام شخصی از اینها
اول باین کید قیام نموده تا آنکه یحیی بن معین که اوثق علمای اهل سنت در باب جرح و تعدیل او را توثیق
نموده و بر حقیقت کارش اطلاع نیافت و بسبب فرط تقیهٔ او را از صادقین تابعین گمان برد و اما علمای
دیگر از اهل سنت منکشف شد که این مرد مکار ست و خود را بالحیلة و تزویر چنین وانمود و از روایات
او بان متفرد ست احتراز کردند من ذلك ما رواه عن بریدة مرفوعاً ان علیاً ولیکم بعدی انتهی
و عبارت کابلی در صواقع اینست التاسع و الخمسون ملازمة بعض الخدعة منهم ثقاة محدثی

اهل الحق واخذ الاخبار عنهم وترک صحبة اهل مذهبه وطعنه ایاهم عندهم واظهاره
التقوی والصدق والامانة لینخدع بعض جهابذة ائمة الحدیث فیوثقه فیروی عنه الثقات
الجلة اخباره الموضوعة وما دسّ فی مرویاته فی فضائل الخلفاء وما وضع فی
فضائل امیر المومنین وانه ولی الامة او حرّف بعض الکلمات من الخبر الصحیح وهذا من
اعظم کیودهم فانه ینخدع به الخدعة ویوعوع به الرافضة علی المومنین منهم کالاجلح فانه
اظهر الصدق والعفاف وستر مذهبه حتی وثقه ابن معین ولم یظهر له مذهبه لفرط
التقیة ولکن ظهر ذلک لغیره من اهل الحدیث ومن اخباره التی تفرد بها ما رواه عن ابن بریدة
مرفوعا ان علیا ولیکم بعدی انتهی از این تقریر کابلی عبره تجیر مخاطب نحریر واضح است که اجلح شخص مکار بوده
وخود را بحیله و تزویر سنی وا نموده واین معنی را مخاطب عنود و فاضل کنود بمزید حسن فهم خود ازینکه
اهل حق قصور میفرمایند ظاهر است که اگر باین کید الزام اهل حق میخواهد لازم بود که از کتب اهل حق ثابت
میکرد که اجلح شیعی امامی بوده و باز ملازمت ثقات محدثین سنیه اختیار کرده اخذ اخبار از ایشان
نموده و طعن بر اهل حق نزد سنیه نموده بعد اثبات این همه امور باثبات میرسانید که حدیث
علی ولیکم بعدی نزد اهل حق معاذ الله از متفردات اجلح و موضوعات او یا محرفات اوست و بغیر اثبات
این امور و تسجیل و تکمیل اینهمه کذب و زور خیال الزام اهل حق نمودن و هوس توجیه طعن و ملامی بایشان کردن
دلیل کمال سلامت عقل و برهان نهایت متانت فهم و رای خواهد بود و اگر محض ان عندیات و فرعونات خویش سخن میگوید
و قصد الزام ندارد بلکه تطییب قلوب معتقدین اهل نحله خویش باین افسانه میخواهد پس با آنکه ادخال آن درین کتاب
حشو و لغو و مخالف عهد خود در شروع کتاب و دیگر مقامات است بطلان این حیله و تزویر و خدع و تمویه
بر ناظر خبیر و ناقد بصیر ظاهر است و تشنیع کلام حیرت نظام مخاطب قمقام مخدوش است بوجوه عدیده اول آنکه
از تصریحات معتمدین نقاد رجال ثابت باید کرد که اجلح اول شیعی تبرائی بوده و بعد از آن در صحبت بعضی
از ثقات محدثین داخل شده و ملازمت اختیار کرده و از مذهب خود بیزاری و توبه ظاهر نموده حالانکه
در کتب رجال اثری ازین معنی ظاهر نیست بلکه سابقا از افادات علمای اعلام دریافتی که اجلح می گفت

سمعنا انه ما سب ابا بکر و عمر احد الا مات او افتقر پس چگونه عاقلی نسبت تبرا بوی توان کرد
و غرائب است که شاه صاحب در حاشیه همین کید قول اجلح مثبت کمال قدم سب شیخین از تهذیب الکمال ذهبی نقل فرموده
بابلغ وجوه و اوضح طرق دعوی متن خود را مردود و مطرود وانموده اهل الحق را از ابطال سعی نا مشکور
خویش فارغ البال ساخته حیث قال روی اسحاق بن موسی عن شریک عن الاجلح انه قال سمعنا
انه ما سب ابا بکر و عمر احد الا مات قتلا او فقرا تهذیب الکمال اگر اولیای شاه صاحب در صدد
تایید شان برآمده اقوال علمای که نسبت تشیع باجلح کرده اند سند گردانند پس مردود است بآنکه انفا
بشرح تمام النسبی که تشیع در اصطلاح ارباب رجال منافاتی با سنیت ندارد بلکه اکابر و اساطین اهلسنت دین
را بوصف تشیع موصوف میکنند و بفرض تسلیم عدم سنیت کسی از ارباب رجال اظهار اجلح تبری و توبه از
مذهب خود نکرده تا کلام مخاطب قمقام حظی از واقعیت داشته باشد ولیس فی ذلک الا محض الادعاء
الذی لا یلیق للالتفات والاصغاء دوم آنکه کلامش دلالت دارد بر آنکه یحیی بن معین در توثیق اجلح
خطا کرده و بر حقیقت کارش اطلاع نیافته بخلاف علمای دیگر حالانکه تخطئه ابن معین بلا دلیل متین
قابل اصغا و اعتنا نیست و کدام دلیل برین که یحیی بن معین در توثیق اجلح خاطی و غالط و منخدع و خابط است
و کسانیکه تضعیف اجلح کرده اند مصیب و راشد و محقق و ناقد سوم آنکه بعد ادراک مدائح جلیله و مناقب
جمیله و محامد زاهره و مناقب باهره که علمای قوم برای یحیی بن معین ثابت کرده اند و بعض آن در
ما سبق مذکور شد و بعض آن انشاء الله در مجلد حدیث مدینة العلم مذکور خواهد شد ظاهر میشود
که احتجاج اهل حق بتوثیق او اجلح را نهایت متین و استوار و الزام سنیه بآن مطابق داب و قانون مناظره است
پس بحال آن فریاد و واویلاه بر داشتن و همت بتخطئه یحیی بن معین گماشتن و دست بتضعیف مضعفین
انداختن صریح خروج از داب مناظره است الا اهل کتاب را هم میرسد که بجواب الزامات اهل اسلام اقوال
علمای خود که مخالف و مناقض این الزامات است پیش کنند و نجات از اشکالات و اعضالات
رزینه یابند و معاذ الله اهل اسلام بجواب این احتیال سراسر اغفال ملزم و محجوج و ساکت و مغلوب شوند
چهارم آنکه هرگاه باعتراف خود مخاطب فطین یحیی بن معین اوثق علمای اهلسنت یعنی در وثوق از جمیع

علمای سنیه زائد و فاضل و فائق و از همه ایشان در اعتماد و اعتبار کامل‌تر و سابق‌تر است پس بمقابله توثیق
برای اجلح تضعیف دیگران که حسب افاده خود شما جرح مفصل و معلل قادح توثیق علیل اند چگونه قابل
اصغا و التفات و احتفال و لائق توجه ارباب نقد و کمال خواهد بود پنجم آنکه سابقا دانستی که تنها یحیی بن
معین توثیق اجلح نکرده بلکه جمعی دیگر از اکابر اساطین و اجله سنیه مثل ناقدین یحیی بن سعید در توثیق اجلح
مشارکت او [illegible] طریق تحقیق و ترک تعصب قائد الی الحق و سالک می‌باشند ششم آنکه خیلی عجیب و غریب است که
چندین نفر از جهابذه علمای سابقین و اساطین ناقدین متقدمین که اهل سنت را بر تحقیقات و تنقیبات شان
نهایت نازش و افتخار حاصل است و اسامی شان سابقا معلوم کردی از اجلح اخذ روایات و آثار و نقل احادیث
و اخبار کرده‌اند با وجود آن بمرویات او اعتماد نموده باز ایشان را با این همه مهارت در نقد و تحقیق و سبر
و تدقیق که بمرتبه ظهور کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار است حال او عیان نگردید خلط و تلبیس واضح
و ظاهر نشد تا اتباع و اشیاع خود را ازین داهیه آگاه می‌نمودند و زنگ التباس از قلوب ایشان می‌زدودند و حامیان
غشاوه عصبیت بر بصر مخاطب جلیل الخطر تنیده است که بلا محابا برای غرض باطل توهین حدیث ولایت غفلت
و ذهول از حکم کبار و اجله در الاعتبار خود ظاهر می‌فرماید و باب سیدن بنای فخر و مباهات خویش اعتنا نمی‌نماید
صدق الله المتعال حیث قال فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور هفتم آنکه از
افادهٔ کابلی و مخاطب ظاهر است که سوای یحیی بن معین دیگر سنیه را بحال قلب اجلح اطلاع حاصل شد
حالانکه خود مخاطب جابجا اطلاع را بحال قلب غیر ممکن و محال و مخصوص بایزد ذو الجلال گردانیده
در باب المکاید همین کتاب در کید هفتادم گفته عجب است از مرد یعنی صاحب مجالس المؤمنین که ادعای علم
قلوب که خاصه خداست می‌نماید انتهی و در باب المطاعن همین کتاب بجواب طعن دوم از مطاعن عمر گفته
و این قصه سراسر افترا و بهتان و افترای است هیچ اصلی ندارد و لهذا اکثر امامیه قائل این قصه نیستند و گویند
که قصد سوختن آن خانه مبارک کرده بود ولیکن بعمل نیاورد و قصد از امور قلبیه است که بران غیر
از خدای تعالی دیگری مطلع نمی‌تواند شد انتهی و نیز در باب المطاعن بجواب طعن دوازدهم گفته
و بالفرض اگر این کلام مقوله عمر باشد یعنی ادعی چه رجل لا یفضحه الله به رجلا من المسلمین

بجل

از قبیل درست همین است که بارها بقرآن چیزی دریافته می‌گفت که چنین است مطابق آن واقع می‌شد
از کجا ثابت شود که بحضور شاهد گفته و او را شنوانیده باز هم اراده آنکه شاهد از شهادت ممتنع شود در دل است
بچه دلیل ثابت توان نمود و اراده از افعال قلب است و اطلاع بر افعال قلوب خاصه خدا است انتهی کمال حیرت است
که چگونه کابلی و مخاطب با ادعای اطلاع اکابر خود بحال قلب اجلح دیگر [illegible] این امر ناممکن و محال را جائز و ممکن
و واقع گردانیدند و اسلاف با انصاف خود را بمرتبه الوهیت معاذ الله من ذلک رسانیدند آری اگر بعض
صوفیه صافیه شناخته خاصه الوهیت را برای علمای خود ثابت ساخته مقام ناچار است لیکن
بیچاره ابن معین چه خطا کرده که او را از قابلیت الوهیت بمراحل شاسعه دور انداختند و حق او
امکان اطلاع بر حال قلب اجلح روا نداشتند هشتم آنکه از بیان سخیف البنیان مخاطب عالی شان ظاهر است
که حدیث ان علیا ولیکم بعدی از متفردات اجلح است و کذب و بطلان و نهایت سماجت و فظاعت
این امر عیان و ظاهر است که این حدیث بطرق عدیده در کتب سنیه منقول است و بکمال صحت و اعتبار آن از
افادات جهابذه محققین و نقاد ماهرین ظاهر شود پس این همه اتعاب نفس در قدح و جرح اجلح بکار برد
و بجرم توثیق اجلح اسقاط یحیی بن معین از اعتماد و اعتبار با وصف تصریح بانکه او اوثق علمای اهل سنت
ظاهر کردن نفعی بحال زار مخاطب عالی تبار نمیرساند و هرگز او را از ورطه گیر و دار نجات نمی‌بخشد
نهم آنکه دریافتی که والد ماجد مخاطب حدیث ولایت را در افادات خود از عمران بن حصین و ابن
عباس بدو طریق نقل کرده و ظاهر است که درین هر دو طریق اجلح واقع نیست فالحمد لله المنان که
از افاده والد ماجد مخاطب عالی شان هم ساطع و لامع گردید که حدیث ولایت از متفردات اجلح نیست
و نیز چون این محدث عالی مقام این حدیث را در ماثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده
واضح شد که نزد جناب او این حدیث معتمد و معتبر است و آن از مجهولات شیعی مکار و ملبس غدار
کما یظهر من تلمیح المخاطب عمدة الکبار نیست و الا ذکر و ایراد آن در مناقب و ماثر جناب امیر المؤمنین
علیه السلام از چنین محدث عالی مقام بعید می‌آمد پس بحمد الله تعالی نهایت وهن و رکاکت کلام مخاطب با جلالت
از افاده والد او که حسب تصریح خود شما آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات رسالت پناهی بوده ظاهر و نمایان گردید

داوحالم اسکات ان فرج الدرجات بغایت قصوی رسیده و سیم آنکه بنابر خلق چنین احتمال ظاهر الاختلال
در حق سائر محدثین دیگر ثقات رجال میتوان گفت که جمیع روات ثقات سنیه و اساطین دین ایشان و ارباب صحاح
و ائمه اربعه امثال ایشان همه در حقیقت یهود و نصاری و ارباب کفر و الحاد بوده‌اند و حظی از اسلام و ایمان
نداشتند لکن بنابر مکر و فریب و خدع و تلبیس و تدلیس ترویج دین اسلام اختیار کرده در صحبت بعض اهل اسلام
داخل شده ملازمت ایشان اختیار کرده از مذهب خود بیزاری ظاهر نموده‌اند و اسلام مذهب خود را بدو گفتند
و مفاسد و مطاعن آن مذهب را بر ملا ذکر کرده‌اند و اظهار تقوی و توجه و دیانت و حسن سیرت نموده‌اند و در اخذ حدیث
از ثقات شدت سعی نموده‌اند تا آنکه طلبه و علما اهل اسلام ایشان را موثوق و معدل دانستند و بر صدق
و عفاف ایشان اطمینان تام حاصل نمودند آنگاه در مرویات ثقات بعض موضوعات و مؤیدات مذهب خود
مدسوس کنند یا بعض کلمات را تحریف کرده روایت می‌کنند و مسائل شنیعه را ترویج می‌نمایند
تا مردم بغلط افتند پس اگرچه کابلی و مخاطب بایجاد این کید بی اصل قدح ابلج خواسته لکن در حقیقت
بمفاد بنی قصراً و هدم مصراً بر اطیاح عنین و جارحین طریق و اصحاب این قدح و جرح و تضلیل و تکفیر
اساطین دین و ارکان مذهب خود را مفتوح ساخته فاختلط علیهما الصادق بالتابع لم یتمیز عندهما
الشهد الحالی من السم الناقع التسع الخرق علی الراقع و هرگاه بحمدالله و حسن توفیقه نهایت صحت
و اعتبار و کمال جلالت و اشتهار حدیث ولایت و مقبولیت و مسلمیت آن نزد اساطین کبار و انصاف آن کبار ثابت
نقل و تکرار ایراد و اصدار و اسفار حذاق احبار در یافتی و به بطلان خرافات بی اصل و جزافات
صریحة الهزل که مخاطب عمدة اهل الفضل در قدح و جرح این حدیث کیف جرا که زبان بلاغت ترجمان رانده
وارسید پس حال تعصبات فاحشه جمعی از متعصبین جاحدین و متهورین و متجبرین از منکرین حاقدین باید دید
و انگشت تعجب بدندان تحیر باید گزید که چگونه اکابر این حضرات با آن همه فعت و رجا تلمیح و تسویل
و تحریف و تضلیل را دیدن خود ساخته ترد ایمان و ایقان را بر بساط جحود و تعصب باخته‌اند بخاری
در صحیح خود گفته باب بعث علی بن ابی طالب و خالد بن الولید الی الیمن قبل حجة الوداع حدثنا
احمد بن عثمان قال حدثنا شریح بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بن اسحاق

بن ابی اسحاق حدثنی ابی عن ابی اسحاق قال سمعت البراء قال بعثنا رسول الله صلی الله
علیه و سلم مع خالد بن الولید الی الیمن قال ثم بعث علیاً بعد ذلک مکانه فقال مر
اصحاب خالد من شاء منهم ان یعقب معک فلیعقب و من شاء فلیقبل فکنت فیمن عقب معه
قال فغنمت اواقی ذوات عدد حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا روح بن عبادة ثنا
علی بن سوید بن منجوف عن عبدالله بن بریدة عن ابیه قال بعث النبی صلی الله علیه
و سلم علیاً الی خالد لیقبض الخمس و کنت ابغض علیاً و قد اغتسل فقلت لخالد الا تری
الی هذا فلما قدمنا علی النبی صلی الله علیه و سلم ذکرت ذلک له فقال یا بریدة اتبغض
علیاً فقلت نعم فقال لا تبغضه فان له فی الخمس اکثر من ذلک پس تعصب و ستمکاری حضرت
بخاری در روایت این حدیث ملاحظه باید ساخت که قصه جاریه و شکایت بریده بخدمت حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده لیکن فقره انه ولیکم بعدی نیاورده چنانچه حاکم بآن
اشاره ساخته مگر چه شود که خدا تعالی آن را بزبان دیگر محدثین جاری ساخت یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکون و علامه و النسبین ابن حجر که مناقب عالیه و محامد سامیه او
از وفیات الاعیان ابن خلکان و بغیة الوعاة و حسن المحاضرة سیوطی و غیر آن ظاهر و باهر است در کتاب شرح اسماء النبی
صلی الله علیه و آله و سلم که نسخه عتیقه آن منقول از نسخه مصنف و اهب العطایا با بن کثیر الخطایا عطا کرده
گفته ترجم البخاری فی صحیحه فی وسط المغازی ما هذا نصه بعث علی بن ابی طالب و خالد بن
الولید الی الیمن قبل حجة الوداع حدثنی احمد بن عثمان قال ثنا شریح بن مسلمة قال ثنا
ابراهیم بن یوسف بن ابی اسحاق قال حدثنی ابی عن ابی اسحق سمعت البراء بعثنا
رسول الله صلی الله علیه و سلم مع خالد بن الولید الی الیمن ثم بعث علیاً بعد ذلک مکانه
فقال مر اصحاب خالد من شاء منهم ان یعقب معک فلیعقب و من شاء فلیقبل فکنت فیمن
عقب معه قال فغنمت اواقی ذوات عدد حدثنی محمد بن بشار قال ثنا روح بن عبادة قال ثنا
علی بن سوید بن منجوف عن عبدالله بن بریدة عن ابیه قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم

علیا ابو خالد لیقبض الخمس و کنت ابغض علیا و قد اغتسل فقلت لخالد الا تری الی هذا فلما
قدمنا الی النبی صلی الله علیه و سلم ذکرت له ذلک فقال یا بریدة اتبغض علیا فقلت
نعم قال لا تبغضه فان له فی الخمس اکثر من ذلک قال ذو النسبین رحمه الله اورده البخاری
ناقصا مبترا کما هی عادته فی ایراد الاحادیث التی من هذا القبیل و ما ذاک الا لسوء
رایه فی التنکب عن هذا السبیل و اورده الامام احمد بن حنبل کاملا محققا و الی طریق
الصحة فیه موفقا فقال فیما حدثنی القاضی العدل بقیة مشایخ العراق تاج الدین
ابو الفتح محمد بن احمد بن المندائی قراءة علیه بواسط العراق بحق سماعه علی الثقة
الرئیس ابی القسم بن الحصین بحق سماعه علی الثقة الواعظ ابی علی الحسن بن المذهب بحق
سماعه علی الثقة ابی بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی بحق سماعه من الامام ابی عبد الرحمن
عبد الله بحق سماعه علی ابیه امام اهل السنة ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل قال ثنا
یحیی بن سعید ثنا عبد الجلیل قال انتهیت الی حلقة فیها ابو مجلز و ابنا بریدة فقال حدثنی ابی قال
ابغضت علیا بغضا لم ابغضه احدا قط قال و احببت رجلا لم احبه الا علی بغضه علیا
قال فبعث ذلک الرجل علی خیل فصحبته ما اصحبه الا علی بغضه علیا قال فاصبنا سبیا
قال فکتب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم ابعث الینا من یخمسه قال فبعث الینا
علیا و فی السبی وصیفة هی افضل من السبی قال فخمس و قسم فخرج و راسه یقطر فقلنا یا ابا الحسن
ما هذا قال الم تروا الی الوصیفة التی کانت فی السبی فانی قسمت و خمست فصارت فی الخمس ثم صارت
فی اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم ثم صارت فی آل علی و وقعت بها قال فکتب الرجل الی
نبی الله صلی الله علیه و سلم فقلت ابعثنی فبعثنی مصدقا قال فجعلت اقرأ الکتاب و اقول
صدق قال فامسک یدی و الکتاب قال اتبغض علیا قال قلت نعم قال فلا تبغضه و ان کنت
تحبه فازدد له حبا فو الذی نفس محمد بیده لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفة
قال فما کان من الناس احد بعد قول رسول الله صلی الله علیه و سلم احب الی من علی قال

عبد الله

عبد الله فو الذی لا اله غیره ما بینی و بین النبی صلی الله علیه و سلم فی هذا الحدیث غیر ابی
بریدة انتهی ازین عبارت سراسر متانت و ازین مقالت سراپا رزانت در نهایت لمعان و وضوح است که حضرت
بخاری در تورع و تدین خود خلل صریح می اندازد که احادیث فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام
ناقص و ابتر و مقطوع الآخر میسازد و دلش برای اظهار فضائل علو مرتبت آن عالی جناب و بدو با خفا
و ستر مناقب و محامد علیه آنجناب که باوصف کتمان اعدا از آفتاب نیمروز روشن تر است می نهد چنانچه
حدیث بریده را که امام احمد بن حنبل آنرا کاملا و تاما و محققا و صحیحا وارد کرده بریده و ناقص و ابتر
ساخته ذکر اصبیت جناب امیر علیه السلام و بعد ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
که مفید افضلیت آنحضرت از کافه خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است از آخر حدیث
بر انداخته و بتنقیص دیگر مطالب نیز پرداخته و گمان مکن که این حذف و اسقاط و تصرف و اختباط و تبدیل
و تغییر و تنقیص و تبتیر و قطع و برید بتعصب شدید صرف در همین حدیث خاص واقع شده و بس بلکه از قول
ذو النسبین همی عادته الخ ظاهر و باهر است که عادت بخاری همین طریقه نامرضیه و سجیه دنیه جاری
کما احادیثی که ازین قبیل است یعنی مشتمل بر مزید فضل جناب امیر المومنین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام
می باشد هرگاه آنرا وارد میکند ابتر و ناقص میسازد و از قول ابن دحیه ما ذاک الا لسوء رایه فی
التنکب عن هذا السبیل بنص واضح ظاهر است که او در ایراد فضائل عالیه جناب امیر المومنین علیه السلام
انحراف و تنکب و در اخفای آن تصلب و تعصب دارد و در اوراق دیگر درین باب تشنیع و تقبیح فضیح و فظیع است و ناهیک
بهذا القول شاهدا علی انحراف البخاری عن امیر المومنین علیه السلام و کفاک به دلیلا
علی سوء رایه و قبح عقیدته و شناعة صنیعه و انهماکه فی التعصب المخزی بین الانام
و ای خزی اعظم من ان یبتر الانسان احادیث الرسول صلوات الله و سلامه علیه
و آله الکرام بمحض هواه و سوء رایه الجالب للهوان و الملام فبتر الله یدی البخاری حیث
بتر الاحادیث النبویة و عفا اثره حیث رام طمس معالم الفضائل العلویة نیز علامه ذو النسبین
در کتاب شرح اسماء النبی صلی الله علیه و آله و سلم اولا حدیثی از مسلم نقل کرده و بعد ازان همان حدیث

از بخاری آورده بعد ازان گفته بل انما اورده مسلم لانه اورده بکماله وقطعه البخاری
واسقط منه علی عادته کما تری وهو مما عیب علیه فی تصنیفه علی ماجری ولاسیما اسقط
لذکر علی رضی الله عنه بالجمله هرگاه خیانت حضرت بخاری باین نهج بثبوت رسیده که باحتراز اهل نحله او
ومرید افش از قدح وجرح غیر مصون و بتعصب و تنکب و انحراف از فضائل جناب امیر المؤمنین و تنقیص و تبتیر
و تبدیل و تغییر احادیث جناب سرور مرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین معیوب و ملعون شد پاکی مسلک بر احادیث
و روایات او اعتماد می توانند نمود و چون محتمل ست که غیر ماهر که در جلالت و عظمت و ریاست و امامت
و علو مدارج و سمو مناقب ابن دحیه که در ضد منکر ازمی بخاری سعی جمیل نموده زنگ شبهات و تعصبات
از خواطر مستفیدین تحقیقات نشان نزدوده شک بود بدلهذا محامد و مناقب او از تصانیف ائمه و مشایخ
اهل سنت منقول می شود ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو الخطاب عمر بن الحسن بن
علی بن محمد بن الجمیل بن فرح بن خلف بن قومس بن مزلال بن ملال بن بدر بن
دحیة بن فروة الکلبی المعروف بذی النسبین الاندلسی البلنسی الحافظ قلت نسبه
علی هذه الصورة من خطه وکان قد قیده وضبطه کما هنا الجمیل بضم الجیم وفتح المیم
وتشدید الیاء المثناة من تحتها وبعدها لام وهو تصغیر جمل وفرح بفتح الفاء وسکون
الراء وبعدها حاء مهملة وقومس بفتح القاف وضمها وسکون الواو وکسر المیم وبعدها
سین مهملة ومزلال بضم المیم وسکون الزای وبعد اللام الف ولام وملال بفتح المیم و
تشدید اللام وبعدها لام ودحیة بکسر الدال المهملة وفتحها وسکون الحاء بعدها
یاء مثناة وهو دحیة الکلبی صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم والباقی معروف
لاحاجة الی ضبطه کان یذکر ان امه امة الرحمن بنت ابی عبدالله بن ابی البسام
موسی بن عبدالله بن الحسین بن جعفر بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم فلهذا کان یکتب بخطه
ذو النسبین بین دحیة والحسین وکان یکتب ایضا سبط ابی البسام اشارة الی ذلک

وکان

وکان ابو الخطاب المذکور من اعیان العلماء ومشاهیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث النبوی
وما یتعلق به عارفا بالنحو واللغة وایام العرب واشعارها اکثر بطلب الحدیث فی
اکثر بلاد الاندلس الاسلامیة ولقی بها علماءها ومشایخها ثم رحل الی العدوة
ودخل مراکش واجتمع بفضلائها ثم ارتحل الی افریقیة ومنها الی الدیار المصریة ثم
الی الشام والشرق والعراق وسمع ببغداد من بعض اصحاب ابن الحصین وسمع بواسط
من ابی الفتح محمد بن احمد المندائی ودخل الی عراق العجم وخراسان وما والاها ومازندران
کل ذلک فی طلب الحدیث والاجتماع بائمته والاخذ عنهم وهو فی تلک الحال یؤخذ عنه
ویستفاد منه وسمع باصبهان من ابی جعفر الصیدلانی وبنیسابور من منصور بن عبد المنعم
الفراوی الخ و حافظ جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة گفته عمر بن الحسن بن علی بن محمد بن
الجمیل بن فرح بن دحیة الکلبی الاندلسی البلنسی الحافظ ابو الخطاب کان من اعیان العلماء
ومشاهیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث وما یتعلق به عارفا بالنحو واللغة وایام
العرب واشعارها سمع الحدیث و درس له بنی الکامل دار الحدیث الکاملیة بالقاهرة
وجعله شیخها حدث عنه ابن الصلاح وغیره ومات لیلة الثلثاء رابع عشر ربیع الاول
سنة ثلاث وثلاثین وستمائة و نیز سیوطی در حسن المحاضرة فی اخبار مصر والقاهرة گفته ابن دحیة
الامام العلامة الحافظ الکبیر ابو الخطاب عمر بن الحسن الاندلسی البلنسی کان بصیرا
بالحدیث متقنا به له حظ وافر من اللغة ومشارکة فی العربیة له تصانیف وطن
مصر وادب الملک الکامل و درس بدار الحدیث الکاملیة مات رابع عشر ربیع الاول
سنة ثلاث وثلثین وستمائة و نیز علامه سیوطی در رساله حسن المقصد فی عمل المولد گفته قال ابن
خلکان فی ترجمة الحافظ ابی الخطاب ابن دحیة کان من اعیان العلماء ومشاهیر الفضلاء
قدم من المغرب فدخل الشام والعراق واجتاز باربل سنة اربع وستمائة فوجد ملکها
المعظم مظفر الدین بن زین الدین یعتنی بالمولد النبوی فعمل له کتابا سماه التنویر فی مولد

البشير الذی يرو قراه عليه بنفسه فاجازه بالف دينار وقد سمعناه على السلطان في
سنة خمس عشر وستمائة وعلامه مقرى رئيع الطيب گفته الحافظ ابو الخطاب بن دحية
وهو مجد الدين عمر بن الحسين بن علی بن محمد بن فرح بن خلف الظاهری المذهب الاندلسی
كان من كبار المحدثين من الحفاظ الثقات الاثبات المحصلين استوطن بجاية في مدة
ابی عبد الله بن تومرد وروى بها واسمع وكان من احفظ اهل زمانه باللغة حتى صار
حوشی اللغة عنده مستعملا غالبا ولا يحفظ الانسان من اللغة حوشيها الا وذلك
ضعف محفوظه من مستعملها وكان قصده والله تعالی علم ان يتفرد بنوع يشتهر به
دون غيره كما فعل كثير من الادباء حيث تركوا طريق العرب وانفردوا بالطريق الاخر ولو
سلكوا طريق العرب لكانوا فيه كاحاد الناس وكذا الشيخ ابو الخطاب بن دحية له رسائل
ومخاطبات كلها مغلقات وكان رحمه الله تعالی اذا كتب اسمه فيما يجيزه او غير ذلك
يكتب ابن دحية ودحية معا المتشبه به جبرئيل جبرائيل ويذكر ما ينيف على ثلاث
عشرة لغة من كورة في جبرئيل ويقول عبد فاطر السموات والارض وهذا نوع انفرد
به عمن عداه من اهل العلم قال صاحب عنوان الدراية رايت له تصنيفا في رجال
الحديث لا باس به وارتحل الى المشرق في دولة بنی ايوب فرفعوا شانه وقربوا مكانه وجمعوا
له علماء الحديث وحضروا له مجلسا واقروا له بالتقدم وعرفوا انه من اهل الضبط
والاتقان والتفهم ذكروا احاديث باسانيد حولوا متونها فاعاد المتون المحولة وعرف
عن تغييرها ثم ذكر الاحاديث على ما هی عليه من متونها الاصلية ومثل هذه الحكاية
اتفق لابی عمر بن حات فی كتاب مسلم بمراكش بحيث الطلبة منها ومحمد بن عبد الباقی زرقانی مالکی
در شرح مواهب لدنیه گفته الامام الحافظ المتقن ابو الخطاب عمر بن الحسن بن علی بن محمد
المشهور بانه ابن دحية فانه رحمه الله كان يذكر انه من ولد الصحابی دحية الكلبی
بفتح الدال وكسرها قال النور لغتان مشهورتان والكرمانی اختلف فی الراجحة منهما

الجوهری اقتصر على الكسر والمجد قدمه الاندلسی البلنسی البصير بالحديث المعتنی به ذو الحظ
الوافر من اللغة والمشاركة في العربية صاحب التصانيف توطن مصر وادب الملك الكامل
ودرس بدار الحديث الكاملية مات رابع عشر ربيع الاول سنة ثلاث وثلاثين وستمائة
بكمال حيرت ست که ابو محمد حسین بن مسعود بغوی که از اکابر قوم او را محیی السنة یاد میکنند ملاحظه کرده است که مهر کاه
حدیث ولایت را در مصابیح وارد کرده لکن لفظ بعدی را که دلیل قاطع و برهان ساطع بر بودن وی
بمعنی متصرف فی الامر حاکم ست حذف نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته من الحسان عن عمران
بن حصين ان النبی صلی الله عليه وسلم قال ان عليا منی وانا منه وهو ولی كل مومن
پس حیرتم بسوی خود میکشد که ایا بغوی را با آنهمه جلالت و نبالت کمال براعت و تمهر و ریاست
و تصدر و زعامت که اسفار ائمه کبار ببیان شرح آن مزین ست این قدر هم تفحص و تتبع اخبار و آثار
جناب سرور مختار علیه و آله سلام الملك الغفار میسر نشد که بر مثل مسند احمد بن حنبل و صحیح ترمذی و
امثال آن از مجامیع حدیث مشهوره بر میخورد و از ان این حدیث شریف را بتمامه کامل نقل می ساخت
و خویش را از وصمت حذف و اسقاط دور و بر کنار میداشت و چگونه عقل عاقلی قبول خواهد کرد
که بغوی بر تمام حدیث ولایت مطلع نشده با آنکه در صدر مصابیح تصریح نموده باخذ روایات
از ترمذی و غیر او و سابقا دانستی که ترمذی در جامع خود این حدیث را مع لفظ بعدی روایت نموده
و صنیع بدیع ولی الدین الخطیب از ین هم اعجب و اغرب ست زیرا که او در کتاب مشکوة المصابیح بعد ذکر
این حدیث بحذف لفظ بعدی بمزید جسارت و بیباکی تصریح نموده که این حدیث را ترمذی روایت کرده
چنانچه در کتاب مسطور گفته عن عمران بن حصين ان النبی صلی الله عليه وسلم قال ان عليا منی
وانا منه وهو ولی كل مومن رواه الترمذی پس این غایت خلاعت صاحب مشکوة المصابیح
بچشم عبرت دیدنیست که با وصف ارتکاب حذف فضیح و اسقاط قبیح تصریح صریح بروایت ترمذی
این حدیث شریف صحیح را میفرماید خویش را مصداق ان فريقا منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون
می نماید و هرگز هرگز بخیال نمی آرد که ستر تخدیع او نزد نقاد اعلام از هتک غیر مصون میدانند

ان يطفئوا نور الله بافواههم ويابى الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون و ابن تیمیه اصفق
اللاحقین والسابقین و اوقح الاولین والاخرین من الجنة والناس اجمعین ست از بخاری هم در گذشته
بتصریح صریح تکذیب این حدیث صحیح نموده چنانچه بعد تسوید جه خود بتکذیب حدیث امر حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را باینکه بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام بامرت سلام کنند و تکذیب
حدیث انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین گفته وكذلك قوله هو ولي كل مومن
بعدي كذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم بل هو في حياته وبعد مماته ولي كل
مومن وكل مومن وليه في المحيا والممات فالولاية التي هي ضد العداوة لا تختص بزمان واما
الولاية التي هي الامارة فيقال فيها والي كل مومن بعدي كما يقال في صلوة الجنازة اذا اجتمع
الولي والوالي قدم الوالي في قول الاكثر وقيل يقدم الولي فقول القائل علي ولي كل مومن
بعدي كلام يمتنع نسبته الى رسول الله فانه ان اراد الموالاة لم يحتج ان يقول بعدي وان
اراد الامارة كان ينبغي ان يقال وال على كل مومن انتهى پس این حقد و ضغن و تهور و توغل
بنظر امعان بملاحظه باید کرد که چنین حدیث شریف را که ائمه اعلام که اساطین مذهب اهلسنت اند
مثل ترمذی و ابن حبان و ضیاء مقدسی در صحاح خود روایت کرده اند و مثل ابن ابی شیبه و حاکم
و ابن جریر تنصیص صحت آن فرموده و توثیق رجال آن بتصریحات ائمه رجال ثابت بجشم و جزم
تکذیب کنند و هیچ سندی از اقوال ائمه نقاد یا وجهی وجیه قابل اعتماد برای آن ذکر نمی کنند فسحقا سحقا
لمن كذب الحديث الصحيح وارتكب الكذب القبيح و آنچه فرمایش کرده که اگر مراد از ولایت امارت می بود
لفظ والی میگفت پس محض تخرص و تجم سطره و اقتراح تجسس مردود است و لفظ ولی چنانچه بمعنی دوست
می آید همچنین بمعنی والی نیز می آید و بقرینه بعدی صریح است در معنی والی و امیر پس چه ضرور است که
در مقام افاده امارت لفظ والی گفته آید و جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کلام را موافق
فرمایش و خواهش حضرات اهل سنت نمی فرمود که هر لفظ که ایشان اقتراح کنند همان را ارشاد کند و لفظ دیگر
نفرماید غرض آنجناب افاده امامت جناب امیر المؤمنین ست و آنرا بکرات و مرات بتصریحات و تلویحات

ارشاد فرموده هر گاه حدیث غدیر را اهل حق پیش کردند حضرات اهل سنت فرمایش کردند که اگر مراد ازین خلافت
و امارت می بود حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حق جناب امیر المؤمنین میفرمودند انه
الولي بعدي و هر گاه شیعه لفظ وليكم بعدي را هم از کتب اهل سنت بر آوردند حالا فرمایش دیگر می کنند
و میفرمایند که اگر مراد امارت و خلافت بودی لفظ والی ذکر می کرد و میفرمود که هو وال علی کل مومن و هر گاه
این لفظ را هم بر می آریم نظرا الی مکابراتهم توقع آنست که خواهند گفت که والی هم دلالت بر خلافت
نمی کند و فرمایش دیگر خواهند فرمود و هکذا بالجمله عاقل بیدار بملاحظه این تعصبات و هفوات اکابر ائمه
قوم در باره ابطال دلائل اهل حق بی نهایت عجز و زبونی ایشان و نهایت بطلان و فساد مبانی مذهب
ایشان می برده می اند که بمحض تقلید اسلاف و حب مذهب آبا و ابطال امور واضحه میخواهند و
اصلا از تفوه باکاذیب صریحه و شنائع کلمات سخیفه که ادانی عقلاء از آن احتراز می کنند چه جا
اهل علم و فضل که از شان ایشان بغایت بعید است باکی ندارند و قبل ابن تیمیه کسی از محدثین
و متکلمین سنیه اقدام بر حکم بوضع و ابطال و رد و قدح و طعن و جرح اینحدیث شریف نکرده آری بعد
ابن تیمیه ابن حجر مکی که باشتمال کتابش بر تعصب شیخ عبد الحق دهلوی معترف و فاضل رشید هم
باین اعتراف ایضاح متمسک و متشبث می باشد قدح و جرح اینحدیث شریف در سر کرده لکن بر ابطال
و تکذیب آن جسارت نموده و در صواعق بجواب حدیث غدیر گفته اما رواية بريدة عنه لا تقع
يا بريدة في علي فان عليا مني وانا منه وهو وليكم بعدي ففي سنده الاجلح وهو
وان وثقه ابن معين لكن ضعفه غيره على انه شيعي وعلى تقدير الصحة فيحتمل
انه رواه بالمعنى بحسب عقيدته وعلى فرض انه رواه بلفظه فيتعين تاويله على ولاء
خاصة نظير قوله صلى الله عليه وسلم اقضاكم علي على انه وان لم يحتمل التاويل
فالاجماع على حقية ولاية ابي بكر وفرعيها قاض بالقطع بحقيتها لابي بكر وبطلانها لعلي
لان مفاد الاجماع قطعي ومفاد خبر الواحد ظني ولا تعارض بين ظني وقطعي بل يعمل
بالقطعي ويلغى الظني على ان الظني لا عبرة به فيها عند الشيعة كما [illegible] عجیب ست ازین

علامہ لسوز کار کہ با انہمہ مفاخر عالیۃ المنار و مناقب متلالیۃ الانوار و تدرب تام و تمہر طام در تتبع احادیث اخبار خیر الانام علیہ و آلہ آلاف التحیۃ والسلام کہ شرحی از ان سابقا شنیدی اعتنای بدیگر طرق این حدیث کہ اجلے در ایں واقع نیست نکردہ این حدیث را منحصر در طریق واحد نمودہ بمزید سلاطت لسان تبیح جرح مزعوم آن آغاز نہادہ ولطیف تر آنست کہ ابن حجر در ہمین کتاب صواعق این حدیث شریف را از ترمذی و حاکم در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام بروایت عمران بن حصین نقل کردہ کہ در سند ان ہرگز از اجلح نشانی نیست چنانچہ در فصل ثانی باب تاسع کہ آنرا باین عنوان معنون نمودہ الفصل الثانی فی فضائل علی کرم اللّٰہ وجہہ وهی کثیرۃ عظیمۃ شہیرۃ حتی قال احمد ما جاء لاحد من الفضائل ما جاء لعلی وقال اسمعیل القاضی والنسائی وابو علی النیسابوری لم یرد فی حق احد من الصحابۃ بالاسانید الحسان اکثر مما جاء فی علی قال بعض المتاخرین من ذریۃ اهل البیت النبوی وسبب ذلک واللّٰہ اعلم ان اللّٰہ اطلع نبیہ علی ما یکون بعدہ مما ابتلی بہ علی وما وقع من الاختلاف لما آل الیہ امر الخلافۃ فاقتضی ذلک نصح الامۃ باشہارہ بتلک الفضائل لتحصل النجاۃ لمن تمسک بہ ممن بلغتہ ثم لما وقع ذلک الاختلاف والخروج علیہ نشر من سمع من الصحابۃ تلک الفضائل وبثہا نصحا للامۃ ایضا ثم لما اشتد الخطب واشتغلت طائفۃ من بنی امیۃ بتنقیصہ وسبہ علی المنابر ووافقہم الخوارج لعنہم اللّٰہ بل قالوا بکفرہ اشتغلت جہابذۃ الحفاظ من اهل السنۃ ببث فضائلہ حتی کثرت نصحا للامۃ ونصرۃ للحق ثم اعلم انہ سیاتی فی فضائل اهل البیت احادیث مستکثرۃ من فضائل علی رضی اللّٰہ عنہ فلتکن منک علی ذکر وانہ مر فی کثیر من الاحادیث السابقۃ فی فضائل ابی بکر جمل من فضائل علی واقتصرت ہنا علی اربعین حدیثا لانہا من غرر فضائلہ سیفرماید الحدیث الخامس والعشرون اخرج الترمذی والحاکم عن عمران بن حصین ان رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم قال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منہ وهو ولی

لہ فخر رازی در مطالب عالیہ ... واستبدل ... بہ الجملہ ... ولکن نقص ... بالرد اعتی ... فیما ...

کل مومن بعدی ومر الکلام فی حادی عشر الشبہ علی هذا الحدیث فی بیان معناه وما فیہ پس اگر نظر ابن حجر بحدیث مروی از ابن عباس و غیر ان نرسیدہ بود کاش طریق مروی از عمران بن حصین کہ خود روایت کردہ و آنرا از جملہ غرر فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام دانستہ ازخاطر خود برباد نمیداد و در جواب اہل حق آنرا منحصر در طریق واحد کہ در ان اجلح واقع ہست نمی ساخت لیکن تعصب ناحق کوشی را چہ علاج ست کہ آدمی بسبب این مرض مزمن کر و کور و از ادراک واضحات نہایت دور میگردد و عجب کہ ابن حجر با این ہمہ دعوی محدثیت و طعن و تشنیع بر اہل حق بمزعومات فاسدہ این ہم ندانستہ کہ توثیق اجلح ہم از ابن معین منحصر نیست بلکہ دیگر اکابر ائمہ سنیہ کما علمت سابقا نیز بتوثیق اجلح کردہ اند و ابو داود و ترمذی ونسائی و ابن ماجہ کہ خود ابن حجر جابجا بروایات شان احتجاج و استدلال مینماید از اجلح در صحاح خود کہ مدار دین و اسلام سنیہ ہست روایت میکنند پس زعم انحصار توثیق اجلح در ابن معین مثل زعم انحصار روایت حدیث ولایت در اجلح از غرائب مزعومات فاسدہ فظیعہ و طرائف توہمات بدیعہ ہست و نیز دانستی کہ ابن حجر در منح مکیہ شرح قصیدہ ہمزیہ در ذیل قول ناظم

وعلی صنو النبی ومن دین فؤادی وداده والولاء

گفتہ وذلک لما صح عنہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم اللہم وال من والاہ وعاد من عاداہ وان علیا منی وانا منہ وهو ولی کل مومن بعدی پس این قول ابن حجر کہ حق تعالی عز شانہ وهو الذی انطق کل شیء او را بان گویا گردانیدہ صریحست درینکہ این حدیث شریف صحیحست و قول ناظم را در مدح جناب امیر المومنین علیہ السلام از ان ماخوذ دانستہ و بتصدیق و اذعان آن پرداختہ حالا عاقل متدرب از تہافت و تناقض علمای قوم کہ وقت مکالمہ اہل حق چسان حیران و سراسیمہ میشوند و از تکذیب خود و ائمہ خویش اصلا باکی نمیکنند بنظر عبرت نگریستنی ست کہ ابن حجر باوصف آنکہ تصحیح این حدیث در منح مکیہ نمودہ و در صواعق ہم آنرا از غرر فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام شمردہ و از ترمذی و حاکم نقل آن کردہ معذلک در ہمین کتاب در مقام جواب استدلال اہل حق بقدح و جرح آن

ولوحان آن پرداخته حالا عاقل متدبر را تہافت و تناقض کلمات قوم که وقت مکالمه اہل حق چسان حیران و سراسیمه میشوند واز لکذیب خود و ائمه خویش اصلا باکی نمی کنند بنظر عبرت نگریستنی ست که ابن حجر با وصف آنکه تصحیح این حدیث در منح مکیه نموده و در صواعق باکمال زور از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده واز ترمذی و حاکم نقل آن کرده ہیچ خوف وا کرده در ہمین کتاب در مقام جواب استدلال اہل حق بقدح و جرح آن پرداخته پرده حیا از روی خود برداشته اما احتمال روایت کردن اجلهٔ حدیث شریف را بالمعنی حسب عقیده خود که ابن حجر بزبان خرق خرق آن نموده پس کاکرت سخافت آن بر ظاہر ست که اگر مجرد تعلق احتمال روایت بالمعنی در ہر خبری بغیر سند جاری کرده شود ہیچ مطلبی از مطالب ثابت نگردد پس اختراع این احتمالی کشیر الاختلال ولیل کمال عجز و واماندگی و حقیقت ہدم مبانی اسلام ست اما آنچه ابن حجر سرائیده که بر فرض روایت نمودن اجلهٔ اینحدیث شریف را بلفظه تاویل ولایت بولایت خاصه خواہد شد مثل قول آنجناب اقضاکم علی پس اظہار کمال بعد خویش ست از زیرا که تاویل ولایت بولایت خاصه عین تلمیع و تسویل و سبب علام معاضدت آن بدلیل عقلی بل التعویل باینهمه افتضاح امده و رما بعد بادله زاہره و براہین باہره بطلان حمل ولایت بر ولایت خاصه ببسط تمام بمعرض بیان و اظہار خواہم آورد که بملاحظه آن بجا خواہد شد که این کلام ابن حجر تفوه و تقول ہمه سر خساره و تجوه و تجس صریح البوار مع ذلک میگویم که چون ایشاد جناب بشیر و نذیر در حق امیر کل امیر علیه و آله الصلوة والسلام باستناد الفجر المنیر اقضاکم علی مفید اعلمیت فضیلت آنجناب ست پس اگر ولایتی که ابن حجر تنزیل لفظ ولی برآن میکند در اثبات تفضیل آنجناب حاشی مساوی حدیث اقضاکم علی می باشد پس آنهم برای اثبات خلافت آنجناب کافی و وافی و شکوک و شبهات جاحدین را ماحی و عافی ست اما تمسک ابن حجر باجماع بر خلافت ابی بکر و عمر و ثالث ثلثه در صورت عدم احتمال تاویل پس نهایت مکابره و تسویل و غایت تخدیع و تضلیل ست زیرا که بنای غیر مرصوص اجماع موہوم بادله قاہره و براہین زاہره منہدم و مثلوم کما بین سے اما توہیم ابن حجر که این حدیث خبر واحد ست پس مدفوع ست بچند وجه اول آنکه بسبب روایت نمودن جمعی کثیر و جمی غفیر از اساطین فریقین آنرا در مقامات مختلفه و مظان متعدده مع نص جمع منهم علی الصحة و ایراد جمع آخر بالقطع والحتم والبت والجزم یقین بثبوت آن حاصل میشود دوم آنکه این حدیث شریف را ده وازده صحابی روایت کرده اند اول افضل ایشان خود جناب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام ست چنانچه دیلمی کما فی کنز العمال و مفتاح النجا بروایت آنحضرت نقل کرده که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا بریدة ان علیا

ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یومر و نیز اینحدیث را آنجناب در ضمن بیان فضائل خود و در حضور جماعتی از مهاجرین و انصار بسبیع از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم باین الفاظ نقل فرموده علی اخی و وارثی و ولی کل مومن بعدی کما سیجی عن ینابیع المودة انشاء الله و نیز اینحدیث از آنجناب در ضمن واقعه نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین منقول ست و حدیث ولایت را در ضمن قصه نزول این آیه از آنحضرت ابن مردویه و ملا علی متقی در کنز العمال و محمد محبوب عالم در تفسیر شاہی روایت کرده اند و نیز این حدیث بروایت آنجناب در ضمن سوال جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم خمس اشیا وارد ست چنانچه خطیب بغدادی و عبد الکریم رافعی در کتاب التدوین و رکند در نظم درر السمطین و سیوطی در جمع الجوامع و ملا علی متقی در کنز العمال و میرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا و محمد صدر عالم در معارج العلی و عجیلی در ذخیرة المال و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن روایت نموده اند دوم جناب امام حسن علیه السلام که آنجناب این حدیث را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم حسب نقل شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة کما سیجی انشاء الله تعالی باین الفاظ روایت فرموده اما انت یا علی فمنی و انا منک و انت ولی کل مومن و مومنة بعدی سوم حضرت ابو ذر بن جنادة الغفاری که حدیث ولایت را بروایت حضرت او شہردار دیلمی در مسند الفردوس کما فی کتاب الاکتفاء لابراہیم الوصابی و قد سمعت سابقا باین لفظ نقل نموده علی منی و انا من علی و علی ولی کل مومن بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافة چهارم عبد الله بن عباس که روایت نمودن اوشان حدیث ولایت را از افاده ابو داود طیالسی و احمد بن حنبل در مسند و ابو یعلی و حاکم در مستدرک علی الصحیحین و ابو بکر بیهقی و ابن عبد البر در استیعاب و اخطب خوارزم در کتاب المناقب و ابن عساکر در موافقات و اربعین طوال و ابو حامد محمود صالحانی و محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب و محب طبری در ریاض نضره و زرندی در معارج الوصول و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل و ابن حجر عسقلانی در اصابه و وصابی در کتاب الاکتفاء و سناوی در کنوز الحقائق و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المال و میرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا و نزل الابرار پنجم ابو سعید سعد بن مالک الخدری که حدیث ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم انا و کما سمعت سابقا نطنزی در کتاب الخصائص العلویه بضمن واقعه غدیر باین الفاظ ذکر کرده الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة لعلی من بعدی و قد ذکره ابو نعیم الاصفهانی فی کتاب ما نزل من القرآن فی علی

وجمال الدین المحدث فی الاربعین ششم براء بن عازب الانصاری الاوسی حدیث ولایت بروایت
او ابوالمظفر سمعانی در فضائل الصحابة در ضمن حدیث غدیر باین الفاظ وارد نموده هذا ولیکم
من بعدی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه هفتم ابو لیلی بن عبدالله الانصاری
المدنی و حدیث ولایت بروایت او اخطب خوارزم در کتاب المناقب باین الفاظ ذکر
نموده انت امام کل مومن و مومنة وولی کل مومن و مومنة بعدی هشتم عمران
بن الحصین و روایت نمودن او حدیث ولایت را از افاده ابو داود طیالسی و ابن ابی شیبه
و احمد بن حنبل و ترمذی و نسائی و حسن بن سفیان و ابو یعلی و ابن جریر و خیثمه بن سلیمان
و ابو حاتم بن حبان و طبرانی و حاکم و ابو نعیم اصفهانی و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی
و ابو السعادات ابن الاثیر جزری و عز الدین بن الاثیر و ابن طلحه قرشی و محمد بن یوسف
گنجی و محب الدین طبری و ابراهیم بن محمد حموینی و ذهبی و زرندی و سید شهاب الدین احمد و ابن
حجر عسقلانی و حسین میبذی و سیوطی و حاجی عبدالوهاب و خود ابن حجر و ملا علی متقی
و میرزا مخدوم و ابراهیم وصابی و جمال الدین محدث و علی قاری و احمد بن فضل بن محمد
باکثیر و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و ولی الله و محمد بن اسمعیل الامیر و محمد بن علی
صبان و مولوی مبین و محمد سالم و مولوی ولی الله لکهنوی و شیخ سلیمان بلخی ظاهر است
نهم بریده بن الحصیب الاسلمی و روایت نمودن او حدیث ولایت را از افاده ابن ابی شیبه و احمد
بن حنبل و نسائی و مسعود بن ناصر سجستانی و شیرویه دیلمی و شهردار دیلمی و ابن سبع اندلسی و
ضیاء الدین حنبلی و محب طبری و سید شهاب الدین احمد و ابن حجر عسقلانی و شهاب الدین
قسطلانی و محمد بن یوسف شامی و ملا علی متقی و ابراهیم وصابی و احمد حافظ و شیخانی قادری
و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و مولوی ولی الله لکهنوی ثابت و متحقق است دهم عبدالله
ابن عمر و حدیث ولایت بروایت سید علی همدانی در مودة القربی باین نهج نقل کرده یا ایها الناس
هذا ولیکم بعدی فی الدنیا والاخرة فاحفظوه یعنی علیا یازدهم عمرو بن العاص و حدیث
ولایت بروایت او کما سمعت سابقا اخطب خوارزم در کتاب المناقب در ضمن مکتوبی که عمرو بمعاویه
نوشته باین عنوان ذکر نموده وقد قال فیه علی ولیکم بعدی وذلک علی علیک وعلی
جمیع المسلمین دوازدهم وهب بن حمزه و روایت او را کما سمعت سابقا شیخ سلیمان بلخی در

ینابیع

ینابیع المودة باین الفاظ نقل کرده سافرت مع علی بن ابی طالب فرأیت منه بعض ما اکره فشکوته
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال لا تقولن هذا لعلی فانه ولیکم بعدی و خود ابن حجر مکی در صواعق
حدیث موضوع مروا ابا بکر فلیصل بالناس را بزعم روایت نمودن هشت کس از صحابه
از اعلام متواتر پنداشته پس هرگاه نزد ابن حجر از روایت هشت نفر تواتر حاصل میشود لابد
حدیث ولایت که از دوازده صحابه مرویست بالاولی متواتر خواهد شد سبحان الله فضیلت منیحه
عتیقیه را بزعم روایت هشت نفر از صحابه که از جمله آن حضرت عائشه و حفصه هم می باشند
متواتر وانمودن و حدیث ولایت را که از دوازده صحابه مرویست خبر واحد گفتن بچه قدر داد
انصاف و ترک اعتساف دادن است سوم آنکه ابو محمد علی بن حزم در محلی بعد نقل روایات منع بیع امهات
چهار صحابه گفته فهؤلاء اربعة من الصحابة رضی الله عنهم فهو نقل تواتر
لا تحل مخالفته از این عبارت ظاهر است که نقل چهار صحابه نقل تواتر است پس حدیث
ولایت که از دوازده صحابه مرویست بالاولویة الظاهرة متواتر خواهد بود فالحمد
لله الملک الدیان حیث ثبت باوضح برهان ان حدیث الولایة متواتر لا
یستریب فیه من اعتنی بهذا الشان چهارم آنکه شاه صاحب در باب هم همین کتاب
بجواب طعن دوازدهم از مطاعن ابی بکر گفته اند آنچه گفته اند که فاطمه را بجز یک کس که خود شوهر وی بود گواه
داد و ردّ محض است زیرا که این خبر در کتب اهلسنت بروایت حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام و
ابو درداء و ابو هریره و عباس و علی و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص صحیح و ثابت است
و اینها اجله صحابه اند و بعضی از ایشان مبشر بهشت اند و در حق حذیفه ملا عبدالله مشهدی در اظهار الحق
حدیث پیغمبر آورده که ما حدثکم به حذیفة فصدقوه و از جمله اینها مرتضی علی است که
باجماع شیعه معصوم و باجماع اهلسنت صادق است و روایت عائشه و ابو بکر و عمر را درین مقام اعتباری نیست
اخرج البخاری عن مالک بن اوس بن الحدثان النصری ان عمر بن الخطاب قال بمحضر فیهم
علی و العباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و الزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص انشدکم
بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لا نورث ما ترکناه صدقة قالوا اللهم نعم ثم اقبل علی علی والعباس فقال انشدکما بالله
هل تعلمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ذلک قالا اللهم نعم پس معلوم شد که این
خبر هم برابر است در قطعیت زیرا که این جماعت که نام اینها مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقین است چه جای

این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضی که نزد شیعه معصوم اند و روایت معصوم برابر قرآن است در افادهٔ
یقین نزد ایشان انتهی از این عبارت سراسر بشارت نهایت ثبوت قطعیت و تحقق حدیث ولایت اوضح است زیرا که
از آن ظاهر است که خبر یکی از این جماعت صحابه که اسمای شان ذکر کرده برابر آیت قرآنی و مفید یقین است پس
بهر وجهیکه خبر یکی ازین جماعت مفید یقین و مساوی با آیه قرآن مبین خواهد بود همان وجه یا اولی از آن حدیث
ولایت که مروی است از جماعتی که اسمای شان آنفا ذکر یافت مفید قطع و یقین و مساوی با کلام الله العالمین
خواهد بود و نیز ازین کلام مخاطب عزیز خصوصیت جناب امیر المومنین علیه السلام در باب افادهٔ روایات
آنحضرت قطع و یقین و مساوات با کلام احسن الخالقین بسبب معصوم بودن آنجناب نزد اهل حق ظاهر است
و چون عصمت آنحضرت از کلام والد ماجد او در تفهیمات و افادات او درین کتاب و تفسیر و صحیح آشکار است
و نیز از افادات دیگر سنیه کالشمس فی رابعة النهار پس خصوصیت آنحضرت نزد خود شاه صاحب
و والد او و دیگر اعلام سنیه ثابت باشد اما آنچه ابن حجر گفته علی ان الظنی لا عبرة به
فیها عند الشیعة کما مرّ پس مدفوع است باینکه از بیان سابق واضح شد که ظن ظنیت
این حدیث از قبیل ان بعض الظن اثم می باشد و معذلک اگر این حدیث ظنی هم بود
چون امامت نزد جمهور حضرات اهلسنت از فروع است پس درین باب استدلال
باخبار احاد هم جائز و سائغ باشد و سرتابی این حضرات از آن محض نکول و عدول
از مسلمات خویش و مقام کمال استعجاب و استغراب است که اکابر متکلمین و اجلهٔ مناظرین
این طائفه در مقام اثبات خلافت خلفای خویش با آنکه حسب تصریحات شان
فقدان نص بر آن از واضحات است باخبار موضوعه صریحة الافتعال و اکاذیب مختلقه
واضحة الاختلال احتجاج می نمایند و در مقام استدلال تقریرات بس رکیک
و فضول و تبیینات بغایت سخیف و نامعقول پیش می فرمایند که از آن هیچ عاقلی را حقیت
خلافت خلفا هم بخاطر نمی گذرد چه جای حصول ظن بلکه مرتبه جهل از استدلالات
در رکاکت بحدی میرسد که منصفین شان هم بالجاء دست از آن بر می دارند بلکه
همت بر ردّ و ابطال آن می گمارند کما دریت نموذجه فی المنهج الاول پس عدم قبول
حدیث ولایت و لو سلّم کونه خبر الواحد المفید للظن خون انصاف ریختن است و بس
و نصر الله کابلی بتقلید خبر سد ابن حجر نیز قدح و جرح این حدیث پیش نظر نهاده حیث
قال فی الصواقع الثالث ما رواه بریدة عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال

ان علیاً منی وانا من علیّ وهو ولی کل مومن من بعدی الولی الاولی بالتصرف فیکون
هو الامام وهو باطل لانّ فی اسناده الاجلح وهو شیعی متهم فی روایته فلا یصلح
خبره للاحتجاج ولان الجمهور ضعّفوه فلا یحتج بحدیثه ولانه یحتمل انه رواه
بالمعنی بحسب عقیدته ولانّ الولیّ من الالفاظ المشترکة کما سلف ولانّه من
اخبار الاحاد وهی لا تفید الا الظن ولانه لا یقاوم ما تقدّم من النصوص
الدالة علی امامة من تقدّم علیه بعد از ملاحظه این عبارت ظاهر می شود که کابلی
بجواب حدیث ولایت اولاً عذر شیعیت اجلح و ثانیا ادعای تضعیف جمهور او را بمیان آورده
اسقاط احتجاج بروایت او خواسته و بطلان این هر دو عذر رکیک و واهی از بیان سابق بوجه
ابلغ و اوفی دریافتی معهذا دانستی که حدیث شریف منحصر در اجلح نیست بلکه بطرق عدیده
دیگر مرویست و صحت آن از کتب رجال و تصحیحات محققین بکمال ظاهر است پس زعم کابلی انحصار
آن در اجلح بتقلید پرخطر ابن حجر ناشی از نهایت قصور باع و ضیق عطن و قلت تتبع و کثرت
تکبّر و تهور و عدم مبالات و اعتنا بتحرج و تأثم است اما احتمال روایت کردن اجلح این
حدیث شریف را بالمعنی حسب عقیده خود که بتقلید ابن حجر ذکر کرده پس بطلان
آن بجواب ابن حجر مبین شد و ازین جاست که مخاطب بمقام از ذکر آن استحیا
کرده با وصف اخذ دیگر مطالب از کابلی از ایراد آن دم بخود کشیده اما اینکه
ولی از الفاظ مشترکه است پس جواب آن در مابعد بدلائل متینه و براهین
رزینه انشاء الله تعالی میشنوی اما اینکه این خبر از اخبار احاد است پس تفوّه
بآن اظهار کمال بعد از صدق و سداد و انهماک در ایثار عناد و لداد است
کما ظهر آنفا علی اصحاب الاستبصار و الرشاد اما آنچه کابلی
در آینده و لانّه لا یقاوم ما تقدّم من النصوص الدالة علی امامة
من تقدّم علیه پس کلامی است بس غریب زیرا که فقدان نص بر خلافت
خلفای ثلثه امریست مسلم که اکابر قوم بآن تصریح کرده اند تا آنکه مخاطب با انصاف
هم بآن اقرار و اعتراف دارد پس ادعای کابلی وجود نصوص بر خلافت خلفا
عین مخالفت و معاندت محققین عالی فخار و عقوق و مشاقت متکلمین طیب
النجار باشد و عجب بر عجب اینست که کابلی بلفظ ما تقدم اظهار می کند که او بعضی از آن نصوص را

بسعر من مبین فی ایضاح آورده حالانکه بر متتبع خبیر واضح ست که آنچه کابلی رفیع الدرجات در مطلب ثانی مقصد رابع کتاب خود بان اثبات خلافت خلفای ثلثه خواسته و مخاطب در تحفه بانتحال آن پرداخته بعضی از ان بیانی ست که آنرا دلیل خلافت وانموده کمال حسن فهم و رزانت عقل بر همگنان آشکارا نموده و جمله از اخبار موضوعه اہل نحلۀ اوست که بذکر آن قلوب اتباع و اشیاع خویش را منبسط و مبتهج و مسرور ساخته و نبذه از اخبار ست که بنقل آن از کتب اہل حق اعلام وقاحت برافراشته بزعم خود از ان دلیل قاطع بر مطلب انگاشته و بر عاقلی که بعد شافیه تبیینات وافیه این نحیف را که سابقا در رد ابطال این غرائب افادات و عجائب افاضات بمنصه اظهار جا داده ام و لاحقا ان شاء الله المنعام در مطاوی کلام حسب اقتضای مقام شرح خواهم داد بنظر انصاف ملاحظه فرماید در کمال وضوح خواهد بود که تعبیر کابلی با جلالت خرافات خویش را بالنصوص داله بر امامت بچه حد مکابره فاضحه و سفسطه واضحه و خطل صریح و هذر قبیح و عناد فاحش و لداد داهش و اعتساف معکوس و مرام منکوس ست و مدلول سیاق و سباق عبارت کابلی در رد این حدیث که انفا بیان شده آنست که غرض او از کلمه و هو باطل ابطال تمسک باین حدیث ست نه ابطال حدیث چنانچه بجواب حدیث غدیر و حدیث منزلت نیز همین کلمه گفته و ابطال این هر دو خبر قصد نکرده و مخاطب هم ابطال آن از کلامش فهمیده که جسارت بر ابطال آن ننموده و غرض کابلی ازین کلمه اینست که تمسک باین حدیث باطل ست نه آنکه این حدیث باطل ست آری جسارت بر قدح و جرح این حدیث شریف بتقلید ابن حجر نموده و فرق بیّن بین ابطال الحدیث و ابطال التمسک به و مخاطب نحریر درین مقام از کابلی هم پا فراتر نهاده حتما و جزما در پی ابطال حدیث شریف فتاده و مرجع هو در کلام کابلی هو باطل بر خلاف آنچه از کلام کابلی بجواب حدیث غدیر و منزلت فهمیده نفس حدیث را قرار داده و از غرائب امور و طرائف دهور آنست که میرزا محمد بن معتمد خان بسبب مزید خوض در غمار ضغن و شنآن و عدم مبالات و قلت اکتراث بمواخذه ملک دیان جسارت بر تکذیب لفظ بعدی درین حدیث شریف نموده چنانچه در رساله رد الرد که در حقیقت شد البدعه است در مقام تهدید و رد اخباریکه اہل حق در اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بر سائر اصحاب اثبات خلافت آن جناب بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بآن تمسک کنند گفته سوم بحدیث عمران بن حصین که رسول الله علیه السلام فرموده ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن جواب آنکه اینجا نیز ولی بمعنی دوست ست و لفظ بعدی در آخر حدیث از موضوعات ست و اگر صحیح ست از کجا حکم توان نمود بانکه مراد از بعدی بعد وفات ست حتی عجب ست که میرزا محمد بن معتمد خان بنهایت دین و دیانت و ورع و امانت و کمال متانت و رزانت عقل و فهم خود باین جسارت بر ناظرین منصفین ظاهر فرموده که ادعای وضع لفظ بعدی درین حدیث شریف آغاز نهاده

داد ایضاح اتصاف خود بغایت انصاف و حزم و ضبط و برأت از اختلال دماغ و خبط و خلط داده زیرا که خود او این حدیث را بتکرار و اکثار در مصنفات خود ایراد و اصدار نموده چنانچه در مفتاح النجا آنرا بیک لفظ از احمد که توثیق رجال آن سابقا از بیان نحیف دانستی نقل کرده و بیک لفظ از دیلمی اخراج نموده و باز روایت نمودن ترمذی و حاکم این حدیث شریف را ثابت کرده و آنفا دانستی که رجال سند ترمذی همه موثق و معدل و مزکی هستند و خود حاکم بصحیح بودن این حدیث بر شرط مسلم تصریح فرموده و نیز میرزا محمد در مفتاح النجا باثبات رسانیده که این حدیث شریف را ابن ابی شیبه بسند صحیح روایت نموده و نیز در مفتاح النجا اخراج نمودن خطیب و رافعی این حدیث را در ضمن حدیث سألت الله یا علی فیک خمسا ثابت فرموده و بصحت سند این طریق از افاده فاضل معاصر در قول مستحسن بر علیه وقفی و نیز میرزا محمد در مفتاح النجا این حدیث را بضمن حدیث عشر خصال از احمد نقل کرده و علاوه برانکه وثاقت رجال آن سابقا از بیان نحیف ظاهر و واضح شد خود میرزا محمد بعد نقل آن تصریح بحسن این حدیث نموده بلکه تصحیح نمودن بعض علما آنرا نیز ثابت کرده و نیز گفته که این حدیث شامل مناقب کثیره است و اہل علم را حفظ آن لازم و نیز میرزا محمد در قسم اول باب اول مقصد تنزیل الابرار این حدیث از ترمذی و حاکم نقل نموده و نیز در همین قسم این حدیث را در ضمن حدیث عشر خصال بروایت احمد ثبت کرده و بتحقیق رسانیده که این حدیث بلا اختلاف علمای اعلام صحیح ست زیرا که در صدر تنزیل الابرار تصریح کرده بانکه احادیث قسم اول ابواب مقصد این کتاب حادیثی ست که علمای اعلام در صحت آن اختلاف نکرده اند و نیز میرزا محمد در تحفة المحبین این حدیث را ذکر کرده و گفته که ابن ابی شیبه این حدیث را بسند صحیح روایت کرده و نیز این حدیث را در فصل اول باب رابع از اصل ثالث که موضوع برای ذکر احادیث صحیحه است از احمد نقل کرده و نیز درین فصل این حدیث را از ترمذی و حاکم نقل نموده تصریح بتحسین ترمذی این حدیث را نموده و نیز در تحفة المحبین در فصل ثانی باب رابع از اصل ثالث که معقود برای احادیث حسان ست این حدیث را ذکر نموده تصریح صریح بتوثیق ابن معین اجلح را و تحسین علما حدیث او را فرموده چنانچه گفته لا تقع یا بریدة فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی حم عن بریدة و فی سنده الاجلح بن عبد الله ابو حجیه الکندی شیعی لکن وثقه یحیی بن معین و غیره و حسنوا حدیثه پس ای ینک روی خطاب بارباب الباب نموده میگویم که لله شکر گذاری حضرات اہل سنت بچشم انصاف ملاحظه باید فرمود و درک باید کرد که چسان این حضرات بمقابله اہل حق مبتلای کمال اضطرار و انتشار و تحیر و دهش و قلق و انزعاج و سراسیمگی و از خود رفتگی

گردیده افادات علما و محققین خود کنانداخته تنصیصات کثیره و تحقیقات عزیزه خود شان هم نسیا منسیا نمایند
و هرگز با تثبت و تحری و تورع و صدق و امانت و دیانت نمیسازند و از صدور این تعصب و جسارت
از میرزا محمد بن معتمد خان در ابطال لفظ بعدی عجب نیست که قبل ازین بکمال حیا و تدین بنسبت قدح و جرح
حدیث غدیر بابو داود و دیگر محققین نموده حالانکه خود در نزل الابرار بنهایت طعن و تشنیع بر قادح و جارح
آن قیام نموده و نیز بنهایت صدق و دیانت حصر روایت آن در احمد و ترمذی کرده حالانکه بطلان این
حصر عظیم الوزر از افادات خود او در مفتاح النجا و نزل الابرار ظاهر و باهر ست و عبارت میرزا محمد بجواب
حدیث غدیر قبیل عبارت سابقه اینست دوم بحدیث غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه
جواب آنست که این حدیث را اگرچه امام احمد و ترمذی در کتاب خود ایراد نموده اند اما ابو داود و دیگر
محققین در صحت آن جرح کرده اند و هیچ یکی از علمای حدیث غیر ازین دو بزرگ این حدیث را ذکر
نکرده انتهی و از همه زیاده تر عجب و حیرت بر صنیع بدیع شاه ولی الله رو میدهد که با آن که این حدیث را
از جمله مناقب عشره جناب امیر المومنین علیه السلام از ابن عباس در ازالة الخفا باثر آنحضرت
روایت فرموده و در قرة العینین از ترمذی و حاکم علی ما هو نقل کرده اند در مقام جواب از
حدیث غدیر در ازالة الخفا تحریف حدیث شریف نموده بجای لفظ انه ولیکم بعدی انا ولیکم
آورده یعنی بجای لفظ انه انا نهاده اند و بعدی را حذف فرموده اند قال فی ازالة الخفاء بعد
اخراج روایة الحاکم عن بریدة الاسلمی اخرج الحاکم و الترمذی نحوه عن عمران بن
حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم سریة و استعمل علیهم علی بن ابی طالب
رضی الله عنه فمضی علی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا ذلک علیه فتعاقد علیه اربعة من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا لقینا النبی اخبرناه بما صنع علی قال عمران و کان المسلمون
اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فنظروا الیه و سلموا علیه ثم
ینصرفون الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد
الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل ذلک
فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال یا رسول الله الم تر
ان علیا صنع کذا و کذا فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب فی
وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و انا ولی کل مومن انتهی بلفظه
و ازین هم بدیع تر آنست که در قرة العینین از تحریف هم درگذشته بجسارت و تهور زبان حقائق ترجمان

را بتکذیب و ابطال حدیث ولیکم بعدی آلوده قصب السبق در ترویج ارواح نخبه را قحب اندین بن برده حیث قال و
از انجمله حدیث خم غدیر که مدلول آن وصیت بمودت اهل بیت و تاکید درین معنی که این حکم باقیست الی یوم القیمة و چون
قرآن مسئول شوند از مودت اهل بیت نیز مسئول شوند و نهی از سب اهل بیت و ایذای ایشان و زیادت و هو الخلیفة بعدی و هو
ولیکم بعدی مانند آن منکر و موضوع و از تغیرات شیعه است انتهی و از غرائب امور یکه ناقد بصیر را بحقیقت حال این حضرت
مطلع گرداند و بطلان دعاوی ایشان از اتصاف بانصاف بمرتبه کمال ساند اینست که فاضل رشید با این همه در از نفسیها
و بلند پروازیها خارج از آهنگ که آخر با موش منوف عار و ننگست بجواب جناب سبحان علیخان اعلی الله مقامه فی دار الجنان
که حدیث استیعاب ذکر نموده اکتفا که آثار حیرت شعار شاه صاحب والا تبار فرموده حرف قدح و جرح آن بر زبان اقدس
آورده ره نوق انصاف و تحقیق خود باین حرف واهی برده که این حدیث باعتبار سند خالی از کلامی نیست الی آخر ما سیجی
و در حقیقت فاضل رشید درینمقام از شاه صاحب یکمرتبه بالاتر رفته سینه زوری و خیره دستی بمرتبه قصوی رسانیده زیرا
شاه صاحب اگرچه تلمیحا و تلبیسا ابطال حدیث شریف را بدلیل عدم وقوع اجلع بزعم جرح شمرده اند و از طرق دیگر که در آن
اجلع واقع نیست بحثی نکرده لیکن فاضل رشید تلمیع و تدلیس را هم از دست داده بصراحت تمام ادعا کلام در سند
حدیث استیعاب نموده قدح و جرح حدیث استیعاب هم بهمین معتقدین خود را انچه ساخته حالانکه در سند حدیث
استیعاب اجلع واقع نیست و صحت اسناد آن بتنصیص ابن عبد البر و تصریحات ارباب رجال ثابت و محقق ست
پس بجنین حدیث ابی لیلی بمقابله اهل حق مقدوح انمودن کار فاضل رشید ست و بس و حسن علی محدث که او هم تلمیذ مخاطب
نحریر ست این حدیث شریف را اگرچه در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام وارد کرده و از ترمذی نقل آن نموده
لکن تحریف آن باقتفای صاحب مصابیح و صاحب مشکوة کرده یعنی لفظ بعدی را از فقره و هو ولی کل مومن بعدی
حذف نموده اگرچه مثل شاه ولی الله جسارت بر تبدیل لفظ هو بانا نیافته در رساله تفریح الاحباب گفته عن عمران بن
حصین رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن رواه
الترمذی و بر نگاه حال ابن تیمیه و ابن حجر و کابلی و میرزا محمد بن معتمد خان و شاه ولی الله و والد مخاطب عالیشان
و رشید حیدر حسن علی بر نشاده حق و ترویج باطل و جسارت بر قدح و جرح فضل علوی باین مثابه یافته که شنیده پس جای
آن نماند که از صاحب منتهی الکلام شکایتی بر زبان آرم و حرفی بتعقب کلامش در تضعیف این حدیث شریف نگارم که او هم
بخرافات و مکابرات مثل ابن حجر و فاضل رشید گول خورده ختما و جزما دعوی ضعف این حدیث شریف بر زبان آورده اگرچه اظهار
علو درجه و غلو تعصب خود با ابطال و تکذیب حدیث شریف بر جوذ ازید و تقلید مثل ابن تیمیه و مخاطب و حیدر درین باب پسندیده
در ازالة الغین گفته علمای روافض هر روایتی از مناقب امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که بر لفظ بعدی شامل
باشد مثل حدیث ضعیف ان علیا منی و انا من علی و هو ولی کل مومن بعدی بعدیت را بر اتصال حمل نمایند و معنی حقیقی

لفظ مذکور همین بعد حدیث متصله اقرار میده هست قوله و نیز ولی از الفاظ مشترک است چه ضرور است که اولی بتصرف مراد باشد اقول
حیله است که مخاطب عمدة الشکاک بتقلید کابلی بیباک بغرض ابطال امامت وصی محمد دلالک تشبث بآن نموده تنها که حرمت انصاف و صفا
و التفکاک عقده حیا و ولا و اشتباک اخفا اکراه جواد و حشا و ران پیش نظر وقت اثر نهاده باعث ضرر دلالت حدیث شریف
بر مطلوب علمای کرام اقیالی نمود مقصود مخاطب محمود با کمال نمیتواند شد بوجوه عدیده و دلائل سدیده اول آنکه شاه ولی الله
والد مخاطب در ازالة الخفا عن خلافة الخلفا ابجد کر لوازم خلافت خاصه گفته و اصل و اعتبار این اوصاف آنکه نکته است
نخستین آنکه نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الهی جهان صفا و علو
فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالی الله اعلم حیث یجعل
رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفوس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در
اصل فطرت خلفای انبیا اند در امت مثال آنکه آئینه آهنی از آفتاب اثری قبول میکند که خاک و چوب و سنگ ا میسر نیست
این فریق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغامبر صلی الله علیه و سلم بوجهی متاثر میشوند که دیگران را میسر نیاید و انجذاب
حضرت صلی الله علیه و سلم فرا گرفته اند شهادت دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان آن چیزها را اجمالا ادراک کرده بود
و کلام آن حضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن معنی اجمالی نمود و بعد از ایشان جماعه دیگر اند پایه بپایه فرود تر تا آنکه
نوبت عوام مسلمین آید پس خلافت خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبعی
که مراتب استعدادات افراد بنی آدم است در صفا و علو فطرت الامثل فالامثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر
هم دوش ریاست باطن گردد و این جماعت که بوضع طبعی خلفای انبیا اند در شریعت مسمی اند بصدیقین و شهدا
و صالحین و این مضمون مستفاد میشود از این دو آیه کریمه قال الله تعالی علی لسان عباده اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و قال تبارک و تعالی اولئک مع الذین انعم الله علیهم
من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا پس این دو آیه افاده فرمود که مطلوب
مسلمین در سؤال ایشان در صلوات خویش و مطمح همم ایشان در سلوک مراتب قرب موافقت با جماعه منعم علیهم است و
مراد از منعم علیهم این چهار فریق و در جای دیگر یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه الی ان قال
انما ولیکم الله نیز اشاره بهمین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین افاضل ایشان اند که باقامت صلوات و صفت محبیت
و محبوبیت و غیر آن متصف اند و این معنی را عبد الله بن مسعود بیان کرد اخرج ابو عمر فی خطبة الاستیعاب
عن ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه و سلم خیر قلوب العباد
فاصطفاه و بعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه و سلم فوجد قلوب
اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه صلی الله علیه و سلم یقاتلون عن دینه

و بیعت شل آن ذکر کرده الا انه قال فجعلهم انصار دینه و وزراء نبیه فما راه المومنون حسنا فهو عند الله
حسن و ما راوه قبیحا فهو عند الله قبیح و چنانکه او لو بیت این فریق در خلافت متحقق است اجتهاد فی تحقیق الی
واحق است از اجتهاد دیگران هر صفتی از اوصاف مذکوره علامات و خواص اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان مناقب
صحابه گاهی نص فرموده اند باثبات این اوصاف در ایشان گاهی باثبات علامات و خواص تلویح الی اغنی من التصریح انتهی
ازین عبارت صراحة ظاهر است که شاه ولی الله لفظ ولی را در آیه انما ولیکم الله دلیل امامت و ریاست و خلافت
میداند یعنی آنرا بر متولی امور مسلمین حمل میکند پس بهر وجهی که لفظ ولی را در آیه کریمه بر متولی امور مسلمین حمل خواهد کرد بهمان
وجه لفظ ولی در حدیث ولایت محمول بر متولی امور مسلمین خواهد بود وجه دوم آنکه نیز شاه ولی الله در ازالة الخفا گفته
قال الله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم
و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم یعنی ای مومنان هر که بر گردد از زمره شما از دین خود پس خواهد آورد
خدای تعالی گروهی را که دوست میدارد ایشان را و دوست میدارند او را متواضع اند بر مسلمانان و سخت اند بر کافران جهاد میکنند در
راه خدا و نمیترسند از ملامت ملامت کننده این بخشائش خدا است میدهد آنرا هر که خواهد و خدا جواد داناست انما ولیکم
الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون یعنی جز این نیست که
کارساز و یاری دهنده شما خداست و رسول او و آن مومنان که بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و ایشان خشوع
کنندگان اند یا نماز نافله بسیار خوانندگان اند و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون
و هر که دوستی پیدا کند با خدا و با رسول او و با مومنان پس هر آئینه گروه خدا ایشان اند غالب انتهی ازین عبارت ظاهر است که شاه ولی الله
لفظ ولی را در آیه انما ولیکم الله الآیه بر کارساز و یاری دهنده حمل میفرماید و ظاهر است که کارساز ترجمه متولی امر است که معنی
الواضح الظاهر الجلی الباهر است که المتولی لامور المسلمین هو الخلیفه و الامام القائم پس بهر وجهی که لفظ ولی را در آیه
انما ولیکم الله الآیه بر متولی امر حمل خواهند کرد بهمان وجه بر اجمل لفظ ولی در حدیث ولایت بر متولی امر متحقق خواهد شد
وجه سوم آنکه نیز شاه ولی الله در ازالة الخفا گفته قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله انما در کلام عرب برای دلیل حکم
سابقه و تحقیق و تثبیت او می آید یعنی ای مسلمانان از ارتداد و عرب و جموع مجتمعه ایشان چرا می ترسید جز این نیست که کارساز و ناصر
و یاری دهنده شما در حقیقت خداست که میسر نزد الهام خیر بشما می‌دهد و تدبیر امور رسول او که سررشته ترغیب جهاد در عالم آورده او
برای خود بدینها خیر و دستگیر ایشان است و در ظاهر محققین اهل ایمان که باقامت صلوة و ایتای زکوة بوصف خشوع و نیایش
متصف اند و تحمل دواعیه الهیه کنند و خدای تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید و سبب نزول
و ما صدق این آیه صدیق اکبر است لفظ عام است شامل همه محققین و دخول سبب قطعی و بجهت این عموم

جابر بن عبداللہ گفتہ است نزلت فی عبداللہ بن سلام لما ہجرہ قومہ من الیہود اخرج البغوی عن ابی جعفر
محمد بن علی الباقر انما ولیکم اللہ ورسولہ والذین امنوا انزلت فی المومنین فقیل نزلت فی علی فقال ہو
من المومنین بجنانکہ شیعہ گمان کردہ اند وقصہ روایت میکنند وراکعون کہ حال از یوتون الزکوۃ میگیرند وبر باختن انگشتری
بجانب فقیر در حالت رکوع فرود می آرند وسیاق وسباق آیہ را بر ہم زنند خدا تعالی اعضای ایشانرا از ہم جدا سازد چندانکہ این
آیات تتمہ بعضہا بعض را از ہم جدا گیرند والذین امنوا الذین یقیمون الصلوۃ ومفہوم این کلام آنست کہ ولایت
مسلمانان وکارسازی ایشان خصوصا در مثل این حوادث عظام با سابقین متصفین بصفات کمال لائق ست نہ
غیر ایشانرا قولہ تعالی ومن یتول اللہ الخ امر ست باطاعت خدا ورسول وخلیفہ رسول وترغیب بر آن وبیان آنکہ غلبہ اسلام
موقوفست بر آن وسعادت منحصر در آن چنانچہ تتمہ بیان نمودہ شد باید دانست کہ وعدہ خدا تعالی راست ست وانجاز این وعدہ در زمان حیات
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقع نشدہ زیراکہ فوجی مجتمع بر اقتال اہل ارتداد در زمان حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقع نشدہ زیراکہ فوجی
مجتمع برای قتال اہل ارتداد در ان زمان بر آمدہ بعد تنبیہین ورسیدہ متطلول نیز مرتدین بجمع جال ونصب آلات قتال لوقوع نیامد
لا محالہ مصداق وعدہ جنو وجند وصدیق اکبر ست رضی اللہ عنہ کہ بجہت محاربہ مرتدین بر آمدند وبعون الہی در
اسرع حین احسن وجوہ سر انجام آن امر عظیم دادند وجمع جال ونصب قتال ما حق مرتدین یکی از لوازم خلافت
ست زیراکہ خلافت راشدہ ریاست خلق است در اقامت دین وجہاد اعداء اللہ واعلای کلمۃ اللہ بوجہی کہ
وی وتابعان وی درین اقامت ممدوح باشند وثنا ورضا بایشان متوجہ شود وجہاد مرتدین از اعظم انواع
اقامت دین ست درین آیات اظہر من الشمس فی رابعۃ النہار ونیز باید دانست کہ من یتول اللہ ورسولہ
ترغیب ست بتولی خلیفہ راشد وصدیق اکبر مورد نص ست وآن قطعی الدخول ست واین اشارہ است بوجوب انقیاد
خلیفہ راشد ودلالت ست بر تحقیق خلافت حضرت صدیق اکبر ونیز باید دانست کہ حق سبحانہ بتاکید گواہی میدہد
بر آنکہ آن جماعت در وقت قیام بقتال مرتدین محبوبین ومحبین حق کذا وکذا باشند وامثال ہمہ صفات کمال ست پس
اگر حضرت صدیق در خلافت خود بر حق نمی بود جمیعے کہ بامر او اجتہاد کردند وباو بیعت نمودند وباستخلاف او راضی
شوند محبین ومحبوبین ومتصفین باوصاف کمال نباشند واللازم باطل بشہادۃ اللہ تعالی ونیز باید دانست
کہ اینجا گفتہ شد فسوف یاتی اللہ بقوم ودر ظاہر صورت جماعتیہ آوردن مسلمین از دست حضرت صدیق اتفاق
افتاد واین ہمچنان ست کہ فرمود وما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی ایشان بقوم کذا وکذا
فی الحقیقت فعل حق سبحانہ وتعالی وحضرت صدیق کالجارحہ اند ودر ان کدام منزلت بالاتر ازین
منزلت خواہد بود بعد منزلۃ الانبیاء صلوات اللہ وسلامہ علیہم وکدام کامل اکمل مانند او باشد
ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم ونیز باید دانست کہ انما ولیکم اللہ ہر چند

لفظ عام ست اما مورد نص صدیق اکبر ست ودخول مورد نص در عام قطعی ست پس صدیق اکبر ولی مسلمانان
وکارساز ایشان ست وہمین ست معنے خلافت راشدہ وصدیق اکبر متصف باقامت صلوۃ وایتاء زکوۃ ست
باوصف خشوع یا باوصف اکثار نوافل صلوۃ واین معنی یکی از لوازم خلافت خاصہ ست ونیز باید دانست کہ امر
جہاد وقتال نسخ نمیشود بامر در عرف شائع ست بلکہ امر میباید کہ احق باین صفات باشد تا بر تقوی ودل دیگران کار
کند پس صفات سہ گانہ در صدیق اکبر رضی اللہ عنہ باکمل الوجوہ متحقق شد واین معنی از لوازم خلافت
خاصہ است بلکہ میتواند کہ ہمہ صفات سہ گانہ صفات صدیق باشد کہ بطریق تعریض ادا کردہ شد
عبارت ظاہر ست کہ شاہ ولی اللہ از مزید ولای شیخ اکبر وعتیق افخر خود آیہ ولایت را بر خلافت راشدہ وامامت
در بابت صحیحہ غیر فاسدہ وسیاست شرعیہ غیر کاسدہ حمل میفرماید من حیث لا یشعر او یشعر وبکتم وتجاہل تائید
واثبات مرام اہل حق کرام کہ دلالت کلام ملک علام بر خلافت وامامت مصداق الذین امنوا ست
بابلغ وجوہ مینماید وسفوات خرافات وتمویہات وتخدیعات اسلاف باانصاف خود کہ در حمل ولایت بر معنی غیر
مراد داد اعتساف دادہ وترویج زائف صریح الکساد واشاعت باطل فضیح الفساد دادہ اند ہباء منثورا
میگرداند وکلام خود را مصداق کلمۃ حق ارید بہا باطل میسازد ومبالاتی بانقلاب این دلیل بر
خود آن بحر نبیل بسبب روایات اکابر اساطین مستحقین بتکریم وتبجیل کہ دلالت صریحہ دارد بر نزول این آیہ کریمہ
در حق جناب امیر المومنین صلوات وسلامہ علیہ باختلاف الاشراق والاصیل بر نمیدارد فالحمد للہ العاصم
من شرور التحریف والتسویل المظہر للحق الابلج ببیان مثل ہذا المحدث الجلیل المدعی
علا اس کل تزویق وتضلیل واما زعم بطلان افادہ اہل حق در باب نزول آیہ کریمہ بحق جناب امیر المومنین
علیہ السلام وزعم بطلان تتمہ نزول آن پس از عجائب مزعومات وغرائب عثرات ست کہ بحمد اللہ المنان
کہ نزول این آیہ کریمہ بحق جناب امیر المومنین علیہ السلام قصہ عطاء آنحضرت خاتم در حالت رکوع اکابر اساطین وبطلان
محدثین واعاظم مفسرین سنیین در کتب معتبرہ خود نقل فرمودہ اند وجہ چہارم آنکہ نیز ولی اللہ در ازالۃ الخفا
گفتہ مقدمہ اولی بیان ملازمت درمیان خلافت خاصہ وافضلیت شخصے کہ باین خلافت مکرم ساختہ
اند بر اہل زمان او پس این ملازمت گاہی تقریر کردہ میشود باعتبار سنۃ اللہ در وقت ارادہ رحمت خاص بنسبت
بامت در حدیث شریف خلافت ورحمت اشارہ بآنست زیراکہ حکیم مطلق در وقت ارادہ رحمت خاص تسلیط مفضول
نمیفرماید وگاہی تقریر کردہ میشود باعتبار ظہور داعیہ در نفس شخص کہ غیر افضل اہل زمان این داعیہ را قبول نمیکند
الطیبات للطیبین وگاہی تقریر کردہ میشود باعتبار تعیین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شخصے را برای
خلافت خاص ودیگر تعیین شخصے برای این امر عظیم از جانب نبی آید بغیر فضل امت را وگاہی تقریر کردہ میشود باعتبار

اتفاق صحابه بر شخصے خاص بنوعی که افضلیت او را مبنای اتفاق خود گردانند زیراکه اجماع صحابه بلکه مسلمین مما فیہم
نمیباشد الا بر آنچه حق است نزدیکتر خدای تعالی و این همه وجوه متوافق اند بیکے لازم دیگر است و یکی مشیر بدیگر عبارۃ انّا
نتمنی و حسنک قیاس ... ذاک الجمال یشیر وجه اول را زبان حضرت مرتضی تقریر کرده است
ان یرد الله بالناس خیرا فسیجمعهم علی خیرهم و وجه ثانی را عبدالله بن مسعود ذکر نموده
ان الله نظر الی قلوب العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه
یقاتلون عن دینه وجه ثالث را ابوبکر صدیق و عبدالله بن عباس نموده بحدیث مرفوع و مقتضای نص او وجه
رابع را نیز عبدالله بن مسعود تقریر کرده است و سفیان ثوری شرح و بیان آن نموده ما راٰه المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن وقد رای المسلمون استخلاف ابی بکر ثم قال فی استخلاف عمر
افرس الناس ثلثة الی ان قال و ابوبکر حین استخلف عمر و قال سفیان الثوری من فضل
علیا علی الشیخین فقد خطأ المهاجرین والانصار و گاهی تقریر کرده میشود بانکه در کتاب الله امر معروف
و نهی منکر را تعلیق کرده اند بتمکین فی الارض و مجمع تمکین و این صفات حقیقت خلافت خاصه است و جای دیگر
می فرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس پس خیریت لازم امر بمعروف و نهی از منکر ساخته شد و امر بمعروف و
نهی از منکر داخل خلافت خاصه است از خواص خلیفه خاص باشد و گاهی تقریر کرده میشود بانکه تسلیط خلیفه بحکم الله
و شرعیت و وجوب انقیاد قوم مر او را در امور که منسوب بخلافت اوست نوعی از افضلیت است و این نوع افضلیت
لازم خلافت خاصه است و الیه الاشارة فی قوله تعالی ستدعون الی قوم اولی بأس شدید
و گاهی تقریر کرده میشود که انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الایه با سیاق و سباق خود اشارت
بانکه ولایت مسلمین بر او نیست لا قومی را که یحبهم و یحبونه الی آخر ما قال صفت ایشان باشد انتهی
ازین کلام صراحة ظاهر و مستنیر است که ابن حجر نحریر و محدث معدوم النظیر و صدر کبیر و محقق خبیر تقریر اثبات تلازم
درمیان خلافت خاصه و افضلیت شخصے که باین خلافت مکرم و باین ولایت معظم باشد بآیه وافی هدایه
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الآیه مینماید و بدلالت سیاق و سباق کلام ملک خلاق
در مذاق اهل ایمان و وفاق و تارکین شقاق این میگرداند که مراد از لفظ ولی متولی امور مسلمین است فنعم الاتفاق
و بئس الخلاف والنفاق و پر ظاهر است که بهر وجهی که لفظ ولی در آیه کریمه محمول بر معنی متولی امور مسلمین خواهد بود
بهمان وجه بعینه لفظ ولی در حدیث شریف بمعنی متولی امور مسلمین محمول و توجیه و تاویل سخیف آن مردود
و نامقبول و مدحور و نامعقول و تشبث باشتراک بجهت احتیال و ازلال مزدول و محض تزویر و تلمیع مغسول
فیا عجبا من المخاطب للفطین کیف لم یحتفل بنص سبه النبیه النبیل المحدث الجلیل

وکیف لم یعتن بقول شیخه الاقاه الذی عنده آیة من آیات الله و لم یوجد له
عندهم مثیل و لا عدیل بل فاختار عقوق والده فی ابطال خلافة وصی رسول
الرب الجلیل سلام الله علیه و اله ما اختلف الاشراق و الاصیل فوجه التوجیه
العلیل و اعمل التاویل الضئیل و اخترع سخیف التخدیع والتسویل و ذهب علی
المختل و اتخذه سهل سبیل و لم یدر ان کیده فی تضلیل وجه پنجم آنکه ابوشکور محمد بن
عبدالسعید بن محمد الکشی السالمی الحنفی باآنکه تعصبش بمرتبه رسیده که عیاذا بالله نفی کفر اعدای جناب امیرالمومنین
علیه السلام فرموده اول امر ثابت میسازد ولایت امیرالمومنین علیه السلام بمعنی امامت آنحضرت از حدیث غدیر
و آیه انما ولیکم الله ثابت نموده و باب مجال قدح و جرح در آن مثل دیگر اهل ممارات نیافته آری تقیید
آن بزمان مابعد عثمان دل خوش کرده و بصراحت بطلان این تقیید غیر سدید اعتنای نکرده در تمهید
فی بیان التوحید گفته وقالت الروافض الامامة منصوصة لعلی بن ابی طالب رضی
الله عنه بدلیل ان النبی صلی الله علیه وسلم جعله وصیا لنفسه و جعله خلیفة
من بعده حیث قال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
ثم هرون علیه السلام کان خلیفة موسی علیه السلام فکذلک علی رضی الله
عنه والثانی و هو ان النبی صلی الله علیه السلام جعله ولیا للناس لما رجع من مکة
و نزل فی غدیر خم فامر النبی ان یجمع رحال الابل فجعلها کالمنبر و صعد علیها فقال الست
اولی بالمومنین من انفسهم فقالوا نعم فقال علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والله جل جلاله یقول
انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون
الایة نزلت فی شان علی رضی الله عنه دل انه کان ولی الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و تمام جواب این عبارت گفته و اما قوله بان النبی صلی الله علیه وسلم جعله ولیا قلنا اراد به
فی وقته یعنی بعد عثمان رضی الله عنه و فی زمن معاویة رضی الله عنه و نحن کذا نقول و کذا
الجواب عن قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الایة فنقول ان علیا رضی الله عنه
کان ولیا و امیرا بهذا الدلیل فی ایامه و وقته و هو بعد عثمان رضی الله عنه و اما قبل ذلک فلا
ازین عبارت بصراحت تمام ظاهر است که ابوشکور اثبات دلالت حدیث غدیر بر ولی بودن جناب امیرالمومنین
علیه السلام برای مردم میکند و ظاهر است که مراد از ولایت آنحضرت در قول مستدل ولایت امامت است

کما یظهر من اواخر التمهید ۱۲

هکذا فی الجواب و معنالک تقیید آن بزمان ما بعد عثمان دلالت صریحه بران دارد که مراد از ولایت
امامت هست و نیز ازین عبارت ظاهر است که آیه انما ولیکم الله هم دلیل ولایت و امامت جناب
امیرالمومنین علیه السلام است پس در حدیث ولیکم بعدی نیز مراد از ولایت لا ایت امارت و امامت
باشد فلله الحمد والمنة وکمال الشکر که از افادهٔ ابوشکور صدر الصدور بکمال وضوح وظهور بنیان
مساعی غیر مشکور و تسویلات غیر مبرور اکابر و اساطین ارباب غرور و اصحاب خدع و زور منهدم و منخرم و مجدود
و مکسور و جمیع تاویلات علیله و توجیهات غیر وجیهه فاقدین شعور مقهور و مدحور و سائر تصلفات و تعسفات
و تعللات و تحیفات ائمه زیغ غیر مستور بکمور و مهجور و کبشات زرافه تخدیع و تلمیع اصحاب تبار این علامه
روزگار منحور فتامل هذا الالزام المستقیم و الافحام المزعج للقعد السقیم بعین البصیرة
و تلقفه بنقل السریرة و تناوله بید غیر قصیرة و فرّق بعون الله بین نسیم السحر و حرّ
الظهیرة اما تقیید مدلول حدیث غدیر و مدلول آیه انما ولیکم الله بزمان ما بعد عثمان پس بطلان آن از
افادهٔ خود خلیفه ثانی واضح و ظاهر ست که اثبات مولائیت آنحضرت برای خود و برای هر مومن و هر مومنه
نموده استیصال این احتمال کثیر الاختلال فرموده و این تاویل علیل سنیه چقدر مشابه و مانا است
بتاویل سخیف جمعی غفیر از اهل کتاب که با وصف اعتراف و اقرار بنبوت جناب سالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم ما ول آن بیازرده آن را باینکه نبوت آنحضرت مختص بود برای عرب که آن حضرت مبعوث بود بسوی
عرب خاصة و معاذ الله آنحضرت نبی عیسائیان و امثال ایشان نبوده پس همچنین حضرات
سنیه عند العجز متقلید اهل کتاب میگویند که امامت و خلافت جناب امیرالمومنین علیه السلام از حدیث غدیر
و کلام الهی ثابت لکن امامت آنحضرت مخصوص بود بزمان ما بعد عثمان و معاذ الله آن حضرت امام ثلثه و
اتباع شان نبوده فهذا التاویل مثل تاویل اهل الکتاب حذو النعل بالنعل و حذو
القذة بالقذة اما حمل اهل کتاب نبوت جناب سالتمآب بر نبوت خاصه برای عرب پس خواجه نصر الله
کابلی بر صواقع گفته و قد اعترف الیهود و العیسویة و جم غفیر من القادرین من
النصاری و من تابعهم من نصاری الفرنج بنبوته الا انهم یزعمون انه مبعوث
الی العرب خاصة و قد ساکت قادر تاعنه علیه السلام فقال هو نبی و اسمه فی کتبنا
فقلت لم لا تومنون فقال رسولنا فوق رسولنا الی اخر و نیز بطلان حمل ولایت جناب
امیرالمومنین علیه السلام که مستفاد ست از حدیث غدیر و مثل آن بحمد الله الباری از افادهٔ ملا
یعقوب لاهوری که عالم نحریر متاخرین اهل سنت است و خیر جاری شرح صحیح بخاری از

افادات او و دیگر شارحان بخاری و سائر مواضع ظاهر و واضح ست چنانچه در تحقیق امامت جناب امیرالمومنین علیه
السلام در شرح تهذیب الکلام گفته و لما تواتر من قوله صلی الله علیه وسلم من کنت
مولاه فعلی مولاه و انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی بیان التمسک
بالحدیث الاول انه صلی الله علیه وسلم جمع الناس یوم غدیر خم موضع بین
مکة و المدینة بالجحفة و ذلک الیوم کان بعد رجوعه عن حجة الوداع ثم
صعد النبی صلی الله علیه وسلم خطیبا مخاطبا معاشر المسلمین الست
اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و هذا الحدیث اورده
علی رضی الله عنه یوم الشوری عند ما حاول ذکر فضائله و لم ینکره احد و لفظ
المولی جاء بمعنی المعتق و الاعلی و الاسفل و الحلیف و الجار و ابن العم و الناصر و الاولی
بالتصرف و صدر الحدیث یدل علی ان المراد هو الاخیر اذ لا احتمال لغیر الناصر و الاولی
بالتصرف ههنا و الاول منتف لعدم اختصاصه ببعض دون بعض بل یعم المومنین
کلهم قال الله تعالی و المومنون بعضهم اولیاء بعض و بیان التمسک بالثانی ان لفظ المنزلة
اسم جنس و بالاضافة صار عاما بقرینة الاستثناء کما اذا عرّف باللام فبقی شاملا لغیر
المستثنی و هو النبوة و من جملة ما یدخل تحت ذلک اللفظ الریاسة و الامامة و الاولی
الاول یشیر قوله لان المراد المتصرف فی الامر اذ لا صحة لکون علی معتقا او ابن عم مثلا
لجمیع المخاطبین و لا فائدة لغیره ککونه جارا او حلیفا لانه لیس فی بیانه فائدة او ناصرا
لشمول النصرة جمیع المومنین و الی الثانی یشیر قوله بمنزلة هرون عامة اخرجت منه النبوة
فتعینت الخلافة و رد بانه لا تواتر بل هو خبر الواحد و لا حصر فی علی یعنی ان غایة ما یلزم
من الحدیث ثبوت استحقاق علی رضی الله عنه للامامة و ثبوتها فی المآل لکن من این
یلزم نفی امامة الائمة الثلثة و هذا الجواب من المصنف و توضیحه انه لم یثبت له الولایة
حالا بل مآلا فلعله بعد الائمة الثلثة و فائدة التنصیص لاستحقاقه الامامة الالزام علی
البغاة و الخوارج اقول یرد علیه انه کما کانت ولایة النبی صلی الله علیه وسلم عامة کما یدل
علیه کلمة من الموصولة فکذا ولایة علی فیجب ان یکون علی هو الولی لابی بکر دون العکس
ازین عبارت ظاهر ست که تقیید ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام بزمان ما بعد عثمان واهی و باطل

حلیه صحت عاطل و اشتباه در فساد آن زائل و یقین بعکس آن حاصل و انشاء الله المتعال اعادهٔ دیگر برای رد و ابطال
این احتمال بجواب مخاطب عمدة الاقیال و رسالهٔ مذکور خواهد شد فانتظر وجه ششم آنکه مولوی محمد اسمعیل
در رساله که آنرا در حقیقت امامت تصنیف کرده میگوید نکتهٔ ثانی امام نائب رسول ست آنچه سنة الله در بندگان
خدا بواسطهٔ انبیا و رسل جاری فرمود همان سنت بواسطهٔ ائمه هم جاری میفرماید از ان جمله اتمام حجت است به بعثت
ایشان یعنی تا وقتیکه بعثت رسول متحقق نمیشود وجحود و انکار ایشان در انتقیا سر برنمیزند انتقام ملک علام
بنسبت اهل معاصی تمام متحقق نمیگردد قال الله تبارک و تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث
رسولا و این اتمام حجت به بعثت ائمه هم ثابت میگردد و قال الله تعالی واضرب لهم مثلا اصحب القریة
اذ جاءها المرسلون الی آخر القصه مراد ازین قریه انطاکیه است که حواریین حضرت روح الله بسوی ایشان
مبعوث شده بودند و آخر الامر اهل انطاکیه با ایشان بجحود و انکار پیش آمدند و در انتقام ملک علام گرفتار گردیدند
و قال الله تعالی فیه ایضا وما انزلنا علی قومه من بعده من جند من السماء وما کنا منزلین
ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون پس این معنی بالیقین باید فهمید که چون در وقتی از
اوقات امام قائم گردید و دعوت او در شهرت ظهور رسید لا بد حجة الله بر جمیع اهل معصیت و فساد تمام شده وقت انتقام
الهی از ایشان در رسید پس هر گاه که معاصی و آثام بمعارضه و مقابله امام باتمام میرسد و لاریب بسر حد انتقام میکشد
و از ان جمله مامور شدن عباد بتفحص ایشان و طلب معرفت ایشان قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة و مراد از وسیله شخصی ست که اقرب الی الله باشد در منزلت کما قال الله
تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و اقرب الی الله باعتبار منزلت و اسهل
مستلعد از ان امام که نائب اوست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان احب الناس الی الله یوم القیمة
و اقربهم مجلسا امام عادل قال النبی علیه السلام من لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
و از ان جمله ایفای بعض مواعید ست که حق جل و علا رسول خود را بآن موعود فرموده پس بعض آنرا بدست پیغمبر بمرتبهٔ ایفا
رسانیده و بعضی دیگر را از دست نائبان او تمام گردانیده کما قال الله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی
ودین الحق لیظهره علی الدین کله و ظاهر است که ابتدای ظهور دین در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقوع آمده
و اتمام آن از دست حضرت مهدی واقع خواهد گردید همچنان است هلاک کسری و قیصر و تملک خزائن ایشان که آنجناب بآن
موعود شده بودند و ظهور آن از دست خلفای راشدین واقع گردیده و از ان جمله تمام امریست که رسول بآن مامور شده
بودند و ادای آن از امام صورت بست قال الله تعالی قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و ظاهر است
که تبلیغ رسالت بنسبت جمیع ناس از آنجناب متحقق نگشته بلکه امر دعوت از ان جناب شروع گردید و باقی ماند بواسطهٔ

خلفای راشدین و ائمه مهدیین روبتزاید کشید تا اینکه بواسطه امام مهدی باتمام خواهد رسید و همین
نیابت را در امور مذکورة الصدر وصایت مینامند یعنی چنانکه وصی در طلب و ادای حقوق قائم مقام
میت میباشد همچنین امام قائم مقام پیغمبر ست در معاملاتیکه درمیان خدا و رسول منعقد گردیده و از ان
جمله است ثبوت ریاست یعنی چنانکه انبیاء الله را بنسبت امت یک نوعی از ریاست حاصل است که بلاحظه
همان ریاست ایشان را امت این رسول میگویند و این رسول را رسول این امت و در بسیاری از
امور دنیویه هم تصرف رسول در ایشان جاری است کما قال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و در مقدمات اخرویه هم ولایت او ثابت قال الله تعالی فکیف اذا جئنا من کل
امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا همچنین امام را هم در دنیا و آخرت مثل این ریاست نسبت
بمبعوثٌ الیهم ثابت قال النبی صلی الله علیه وسلم الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین
من انفسهم قالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه و قال الله تعالی یوم ندعوا
کل اناس بامامهم و قفوهم انهم مسئولون قال النبی صلی الله علیه وسلم انهم مسئولون
عن ولایة علی انتهی ازین عبارت ظاهر است که ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از حدیث غدیر
ثابت ست و مردم از ان بمفاد حدیث مفسر آیه قفوهم انهم مسئولون درین حدیث مفسر آیهٔ کریمه بمعنی امامت
باشد پس ولایت را در حدیث ولیکم بعدی بر معنی دیگر محمول از ظاهر آن مصروف و معدول نمی کنند الا
من رأیه مالوس معلول و فهمه افین مرذول و عقله معکوس مدخول فاستبصر
ولا تکن ممن اغتاله الغفول و اجتاحه الذهول شاه فی مهامه ابطال فضل وصی
الرسول صلی الله علیه وآله ماهبط لقبول وجه هفتم آنکه بر هر منصف لبیب و متامل اریب ظاهر و باهر
ست که بقرینهٔ لفظ بعدی صراحة لفظ ولی درین حدیث مفید امامت و ریاست ست زیرا که محبیت و ناصریت
و غیر آن مخصوص بزمان ما بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نبود مگر آنکه جناب شاه صاحب چنانکه
ولایت مؤمنین بمعنی امامت بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از آنحضرت مسلوب میسازند
ولایت آنجناب برای مؤمنین بمعنی محبیت و ناصریت در زمان جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از آن
حضرت سلب فرمایند و ارشاد فرمایند که آنحضرت العیاذ بالله در زمان جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم محب و ناصر مؤمنین نبوده لهذا تقیید آن ببعدیت واقع شده و ذلک مما یضحک علیه الثکلان
ویلعب به الصبیان ولنعم ما قال الوزیر النحریر اعلی الله مقامه فی دار الکرامة فی کشف
الغمة بعد نقل هذا الحدیث وغیره وانت ایدک الله بلطفه اذا اعتبرت معانی هذه الاحادیث

الواردة من هذه الطرق امكنك معرفة الحق فان قوله الست اولى بالمومنين من انفسهم
وقوله وهو ولى كل مومن من بعدى الى غير ذلك صريح فى امامته وظاهر فى التعيين عليه
لا ينكره الا من يريد دفع الحق بعد ثبوته والتغطية على الصواب بعد بيانه وستر
نور الشمس بعد انتشار اشعتها وليس يصح فى الافهام شىء اذا احتاج النهار الى دليل ومن
من اغرب الاشياء واعجبها انهم يقولون ان قوله عليه السلام فى مرضه مروا ابا بكر يصلى
بالناس نص خفى فى تولية الامر وتقليد امر الامة وهو على تقدير صحته لا يدل على ذلك ومتى
سمعوا لحديث يأتى امر على نقلوه عن وجهه وصرفوه عن مدلوله واخذوا فى تاويله بابعد
محتملاته متنكبين عن المفهوم من صريحه او طعنوا فى راويه وضعفوه وان كان من
اعيان رجالهم وذوى الامانة فى غير ذلك عندهم هذا مع كون معاوية بن ابى سفيان
وعمرو بن العاص والمغيرة بن شعبة وعمران بن حطان الخارجى وغيرهم من امثالهم
من رجال الحديث عندهم ورواياتهم فى كتب الصحاح عندهم ثابتة عالية يقطع بها
ويعمل عليها فى احكام الشرع وقواعد الدين ومتى روى احد عن زين العابدين على بن
الحسين وعن ابنه الباقر وابنه الصادق وغيرهم من الائمة عليهم السلام نبذوا
روايته واطرحوها واعرضوا عنها فلم يسمعوها وقالوا رافضى لا اعتماد على مثله وان
تلطفوا قالوا شيعى ما لنا ولنقله مكابرة للحق وعدولا عنه ورغبة فى الباطل وميلا
اليه واتباعا لقول من قال انا وجدنا اباءنا على امة ولعلهم رأوا ما جرت الحال
عليه اولا من الاستبداد بمنصب الامامة نقاموا بنصر ذلك محامين عنه غير
مظهرين لبطلانه ولا معترفين به استينافا لحمية الجاهلية وهذا مجال
طويل لا حاجة بنا اليه و مخفى نماند كه فاضل رشيد بجهت ممارست و حذاقتى كه در علوم عربيه و فنون ادبيه
داشته عمر عزيزش را به غرض ابطال حق و ترويج ضلال صرف كرده در تاويل اين حديث شريف و ابطال
دلالتش بر امامت جناب امير تمسكى و تسويلى غريب بكار برده چنانچه در ايضاح گفته قوله علاوه حديثى كه در
استيعاب آورده اقول اگرچه اين حديث باعتبار سند خالى از كلامى نيست ليكن احقر العباد بر تقدير تسليم
جوابش عرض ميكند كه ولى درين حديث بمعنى دوست ست و مراد از بعديت جائز ست كه رتبى باشد نه زمانى
و چون محبت با حضرت امير متفرع و مترتب بر حب آنحضرت صلى الله عليه وسلم ست پس دوستى سانى بعديت
رتبى شىء ثانى از اول نيست تا علم شود كه جواب احقر مخالف ثبوت مماثلت من جميع الجهتين نيست كه سابقا

از تحفه اثنا عشريه منقول شده و بر تقدير تسليم معنى خلافت ازو لابد غرض آنكه چون ادله خلافت خلفاى ثلثه
نزد اهلسنت موجود ست و دليلى از ان بطريق نمونه سابقا مذكور شده پس جمعا للادلة بعديت محمول بر بعديت
بفاصله باشد فعلى المستدل نفى هذا الاحتمال ليسلم دليله عن الاختلال و اذا اتقن
الناظر ما ذكر العبد القاصر علم ان تقرير استدلال اهل الخلاف بهذا الحديث
على مزعومهم غير تام و موسد لانحاء البحث والكلام انتهى كلامه باغاطه اقول بر متامل
متدرب ظاهر ست كه اراده دوست از لفظ ولى درين حديث شريف هرگز جواز ندارد و چنانچه
از وجوهيكه بمعرض عرض آمده ظاهر ست ليكن هرگاه فاضل رشيد مراد از بعديت رتبى گرفته منشاش
اين خواهد بود كه جناب امير عليه السلام محبوب خلق بوده بعد جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم
مفادش آن خواهد بود كه بعد جناب رسالتمآب از همه كس در صفت محبوبيت جناب امير المومنين عليه السلام
مقدم ست و بر همه كس احب است كه شرعا دوستى جناب امير عليه السلام را بعد جناب رسالتمآب از همه كس محبوب تر
دانند و بديهى است كه احبيت دليل افضليت ست چنانچه انشاء الله تعالى در مجلد حديث طير باعتراف
ثقات سنيه مبين خواهد شد و هرگاه افضليت جناب امير عليه السلام متحقق گرديد بلا كلفت خلافت آنجناب بمنصه
ظهور رسيد ولله الحمد على ذلك و آنچه بر تقدير تسليم افاده فرموده پس در يافتى كه قطعى البطلان ست و در غايت
وهن و چه قطع نظر از صرف بعديت از معناى ظاهرى امامت جناب امير براى هر مومن از اين حديث ثابت پس خلافت جناب امير
اول خلفاى ثلثه كه نزد سنيه مومن بودند نيز باشد و در صورت عدم ايمان شان مطلوب خود حاصل حاجت گفتگو
چيست و علاوه تقدم غير منصوص بر منصوص عليه احدى از عقلا تجويز نتواند كرد و ادله خلافت ثلثه كه فاضل رشيد اوعايش
فرموده اگر از قبيل نصوص ست كذب آن از كلام استاذ جنابش ظاهر ست و علاوه بر آن دلائل بيشمار تكذيب آن مينمايد
و اگر اين دلائل علاوه نصوص است پس در مقابله نص صحيح بكار نشايد و جمع بين الادله فرع تكافو ست و بديهى ست
كه امر يكه از استنباط مستفاد شود معارض و مكافى ما ثبت بالنصوص نميتواند شد فعلى المعترض نفى هذا
الاستدلال ليسلم كلامه عن الاختلال و اذا اتقن الناظر ما ذكر العبد الراجى القاصر علم
ان تقرير اعتراض اهل الخلاف على الاستدلال بهذا الحديث على مزعومهم غير تام و مورد
لانحاء البحث والكلام فانه ظاهر لدى البصير الناقد والخبير المتعهد انه اذا ثبت بنص فص خاتم
الرسالة ان عليا هو الامام بعده ثبت خلافته من غير ارتياب تحققت امامته عند اولى الالباب
فتقدم الثلثة عليه مع فقد ان النص عليهم باتفاق و دلالة الاحاديث الكثيرة المنقولة من
طرق اهل العناد والنفاق باباه العقل السليم والذهن المستقيم ولا يقبله الا من هو فى تيه

الضلال هاتهم وعنادهم ولدادهم مستمر دابهم والا لزم ان لا يثبت حرمة نكاح الامهات و البنات ايضا بان يقال ان النهى عن نكاحهن محمول على الكراهة دون التحريم لدلالة الايات الكثيرة على حلية نكاح النساء على الاطلاق والتعميم مثل قوله تعالى واحل النكاح والرجال قوامون على النساء وغير ذلك من الايات والاحاديث المروية عن سيد الانبياء وبالجملة اذا عورض بامثال تلك الاستنباطات صرائح النصوص خرجت الايات والاحاديث عن الحجية وصار الشرع اسيرا بايدى اللصوص فصار الحلال حراما والحرام حلالا ولا تستطيع ان تفرد فى اثبات الحق مقالا ولا تجد لرد هفوات الملحدة مجالا

وجه هشتم آنكه ابن تيميه در منهاج السنة گفته قوله هو ولى كل مؤمن بعدى كذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم بل هو فى حياته وبعد مماته ولى كل مؤمن وكل مؤمن وليه فى المحيا والممات فالولاية التى هى ضد العداوة لا تختص بزمان واما الولاية التى هى الامارة فيقال فيها والى كل مؤمن بعدى كما يقال فى صلوة الجنازة اذا اجتمع الولى والوالى فى قول الاكثر وقيل يقدم الولى فقول القائل على ولى كل مؤمن بعدى كلام يمتنع نسبته الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه ان اراد الموالاة لم يحتج ان يقول بعدى وان اراد الامارة كان ينبغى ان يقال وال على كل مؤمن ازين عبارت ظاهرست كه باوصف حمل ولايت بر ضد عداوت لفظ بعدى عبث وبيكار بلكه منافى ومناقض عموم ولايت جناب امير المؤمنين عليه السلام الله ما اتصل العشى والابكار خواهد بود پس قطعا وحتما ثابت شد كه بسبب لفظ بعدى ولى درين حديث شريف ماخوذ از ولايت بمعنى محبت نيست وارادهٔ محب يا محبوب ازان هرگز هيچ نميتواند شد كه محبت جناب امير المؤمنين عليه السلام در حيات وبعد وفات سرور كائنات عليه وآله آلاف التحيات هر دو ثابت ست پس لا بد كه محمول بر معنائى باشد كه آنرا اختصاص بر بعد وفات باشد وآن نيست مگر امارت پس بحمد الله دلالت اين روايت بر امارت وخلافت جناب امير المؤمنين عليه السلام حسب افادهٔ ابن تيميه رئيس المنكرين والجاحدين ثابت شد اما زعم ابن تيميه كه اگر مراد از ولايت امارت ميبود وال على كل مؤمن ارشاد ميشد پس مدفوع ست باآنكه چنانچه لفظ والى بمعنى امير مى آيد همچنين لفظ ولى بمعنى امير وولى امر ست ولفظ بعدى تعيين اين معنى اراده ميكند وكسى انكار مجىء ولى بمعنى والى نميتواند كرد وشواهد آن از عبارات سابقه ظاهر است پس حصر افادهٔ امارت در لفظ والى وجهى ندارد وهرگاه الفاظ عديده دلالت بر يك معنى كنند شارع را اختيارست كه هر لفظى كه خواهد لافادهٔ معنى بآن كند اقتراح وتحكم ابن تيميه وامثال او اعادى حجج

وعلاوه برين سابقه ولاحقه كه ازان يقين بحمل لفظ ولى بر امير حاصل ميشود درينجا دفع ورفع ارتياب ووسواس ابن تيميه ضعيف المراس بكلام عمرو عاص جلالت اساس مى نمايم وحظ وافى از تخجيل والزام واسكات اين شيخ الاسلام ميربايم پس بايد دانست كه ابو المؤيد موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم در كتاب المناقب مكتوبى از عمرو بن العاص بجواب كتاب معاويه نقل كرده ودران مذكورست واما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلى الله عليه وسلم ووصيه الى الحسد والبغى على عثمان وسميت الصحابة فسقة وزعمت انه اشلاهم على قتله فهذا كذب وغواية ويحك يا معاوية اما علمت ان ابا الحسن بذل نفسه بين يدى رسول الله صلى الله عليه وسلم وبات على فراشه وهو صاحب السبق الى الاسلام والهجرة وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم هو منى وانا منه وهو منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبى بعدى وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدير خم الا من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وهو الذى قال عليه السلام فيه يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله وهو الذى قال فيه يوم الطير اللهم ائتنى باحب خلقك اليك فلما دخل عليه قال اللهم والى والى وقد قال فيه يوم النضير على امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله وقد قال فيه على وليكم من بعدى وذلك على وعليك وعلى جميع المسلمين وقال انى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى وقال انا مدينة العلم وعلى بابها ازين عبارت ظاهرست كه عمرو عاص از حديث على وليكم من بعدى ولايت جناب امير المؤمنين عليه السلام بر خود وبر معاويه وبر جميع مسلمين ثابت دانسته و ظاهرست كه مراد عمرو عاص از اثبات ولايت آنجناب بر خود وبر معاويه وبر جميع مسلمين غير امارت وحكومت نميتواند شد زيراكه ولايت كه مشار اليه ذلك در قول عمرو عاص ست موصول ست بعلى و هرگاه لفظ ولايت موصول بعلى مى شود لا بد بمعنى امارت مى باشد چنانچه از تتبع افادات ائمهٔ لغت ظاهر وواضح ست جوهرى در صحاح اللغة گفته الولى القرب

والدنو یقال تباعدنا بعد ولی و کل مما یلیک ای مما یقارنبک وقال سه وعدت عواد بین وکیک تشعبة یقال منه ولیه یلیه بالکسر بینهما وهو شاذ واولیته الشیٔ فولیه وکذاک ولی الوالی البلد وولی الرجل البیع ولایة فیهما واولیته معروفا ویقال فی التعجب ما اولاه للمعروف وهو شاذ وتقول فلان ولی وولی علیه کما یقال ساس وسیس علیه وعبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری در منتهی الارب گفته ولی الشیٔ وعلیه ولایة بالفتح والکسر دست یافت بران وتصرف کرد دران یقال ولی الوالی البلد وفلان ولی وولی علیه کما یقال ساس علیه وسیس علیه ومحمد طاہر گجراتی در مجمع البحار گفته وفی شرح العقیدة کما تکونوا یولی علیکم فان تکونوا اخیارا یولی علیکم خیارکم وان تکونوا اشرارا سلط علیکم الامیر العادل وان کنتم ظالمین علی رعیتکم بحدیث کما تکونوا سلط علیکم مثلکم حتی جوزیتم فی الدنیا علی وفق ما عملتم به فان قلت هذا یدل علی ان الدنیا دار الجزاء ولیس کذلک وانما هی دار الابتلاء قلت تسلیط الظالم علی الظالمین لقطع ظلم الظالمین فقد قیل الظلم لا یدوم وان دام دمر ای اهلک الخلق وخرب المظادم پس لفظ علی وعلیک وعلی جمیع المسلمین بر سہ وجہ اثبات امارت جناب امیر المومنین علیہ السلام بر تمام انام سے نماید اول آنکہ ہرگاہ ولایت جناب امیر المومنین علیہ السلام بر عمرو عاص ثابت شد بر سائر اہل اسلام نیز ثابت خواہد شد لعدم الفرق ولزوم الخرق دوم آنکہ ہرگاہ ولایت آنجناب بر معاویہ ثابت شد ولایت آن حضرت بر جمیع انام ثابت خواہد شد لبطلان القول بالفصل سوم آنکہ از قول او وعلی جمیع المسلمین بتصریح صریح ثابت ست کہ حدیث علی ولیکم دلالت دارد بر ثبوت ولایت جناب امیر المومنین علیہ السلام بر جمیع مسلمین والحمد لله علی وضوح الحق والیقین ورهوق مکابرات المشککین والمسترکین

وجہ نہم آنکہ محب الدین ابوالعباس احمد بن عبد اللہ بن محمد الطبری المکی الشافعی کہ فضائل زاہرہ ومناقب فاخرہ ومعالی باہرہ ومحاسن ظاہرہ ومحامد باذخہ ومدائح شامخہ او انشاء اللہ تعالی در ریاض النضرة فی فضائل العشرة گفته لقد احسن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب حیث قال لبعض الرافضة لو کان الامر کما تقولون ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اختار علیا لهذا الامر والقیام علی الناس بعده فان علیا اعظم الناس خطیئة وجرما اذ ترک امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یقوم به ویعذر الی الناس فقال له الرافضی الم یقل النبی صلی اللہ علیہ وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه فقال اما واللہ لو یعنی بها رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الامر والسلطان لافصح بها کما افصح بالصلوة والزکوة والحج والصیام وقال یا ایها الناس انه الولی بعدی فاسمعوا له واطیعوا اخرجه ابن السمان فی الموافقة این روایت کہ ابن السمان عمدہ اکابر اعیان اہل سنت من الغث والبہتان در کتاب موافقت بغرض بے اصل کہ سراسر مجازفت وہزل ست یعنی اثبات موافقت ولتغییه اہلبیت علیہم السلام باصحاب دفرموده ومحب طبری ہم بسبب تبلا بحب اسلاف با انصاف خود اثبات دمسان دران نموده نہایت لطف وغایت منت وامتنان من حیث لا یشعر بر اہل حق وایقان وارباب عرفان وایمان نہاده فکلستہ کلمة حق ارید بہا باطل کما لا یخفی علی من فرق الحالی من العاطل واضح وساطع ولامع ست کہ اگر جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخطاب مرحوم ورحق جناب امیر علیہ السلام ارشاد می فرمود انه الولی بعدی فاسمعوا له واطیعوا این ارشاد باسداد در تصریح وافصاح وتنصیص وایضاح خلافت وامامت وسلطنت وریاست کافی ووافی بود وبرای ازالہ امراض شکوک ووساوس وازاحہ اسقام وہواجس تریاق نافع وعلاج سودمند میبود پس معلوم شد کہ لفظ انه الولی بعدی نص صریح والتصریح الصحیح بر خلافت وامامت ست وظاہر وبدیہی ست کہ انه الولی بعدی وان علیا ولیکم بعدی متحد السیاق ومرتبط الانطباق بلا توهم شیٔ من الاختلاف والافتراق بلکہ ثانی ابلغ واصرح نزد ارباب فہم وموصوفین بسلامت مذاق ست فانزاح بحمد اللہ رافع السماک توهم الاشتراک السائق الی الالتباس والهلاک الرادع القادع عن فہم معنی نص افصح من نطق بالضاد المخاطب بلولاک وظہر ان هذا التوهم احتیال فاسد وتسویل کاسد لا یشک فی سخفه ووهنه شاک فلیبک علی ضیاع سعی المدغلین من اولیائهم کل باک ولیفرح لانبلاج صبح الحق کل زاک واگر متعصب عنید مکابر ومجادل شکک در امر ظاہر از جادہ آید ولب سراید کہ این روایت حسن بن حسن

استدلال بروایت منسوبه بحسن مثنی که دران لفظ انه الولی بعدی راجع بامامت و سلطنت دانسته

لفظ انه الولی بعدی را بضمیمه فاسمعوا له و اطیعوا نص بر خلافت و امامت گردانیده نه محض لفظ
انه الولی بعدی را پس حدیث ان علیا ولیکم بعدی نص بر خلافت و امامت نباشد و معاذ الله
دعوی اتحاد هر دو مضمون از هم پاشید پس به تشکیک و افحام و تخییل و الزام این معاند مجادل و مکابر
غافل و متعصب نی ابل بادنی عنایت سهل میسر و حاصل ست زیراکه بر ظاهر ست که فاسمعوا له و اطیعوا
تفریعیست بر انه الولی بعدی و معلوم ارباب فهوم ست که تفریع فرع میباشد و متفرع علیه اصل پس
ثابت شد که اصل کلام در افاده مرام یعنی اثبات خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام و لو بالفرض
والتقدیر علی زعم الخصام فقره شریفه انه الولی بعدی ست پس اگر این فقره نص امامت و
خلافت نباشد کلام منسوب بحسن مثنی بنهایت غیر حسن بلکه لغو علی حسب مزعوم اهل العنف و الاحن باشد زیراکه
او در معرض تبیین کلامی لغو که بان افاده امامت و خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام صراحة و نصا
حاصل شود پس میباید که درین مقام آن کلام بیان میکرد که انچه اصل مرام آنست و نص صریح بر خلافت
باشد و بنابر تشکیک مدحور و توهم مذکور لازم می آید که درین کلام انچه اصل ست دلیل خلافت نباشد و انچه
فرع کلام است دلالت بر خلافت کند و لاریب عند کل اریب افیق فی استهجان هذا الطریق
چه هرگاه سوق کلامی را برای غرضی میکنند پس میباید که انچه دران کلام بطریق اصل مسرود ست دلالت
بر غرض و مقصود بطریق واضح و محمود کند نه اینکه اصل کلام از دلالت بر مرام عاری و عاطل و فرع کلام
بر دلالت و اشارت شامل ببنی و ذلک مما لایرضی به عاقل علاوه برین اگر افاده نص امامت
منحصر بر کلمه فاسمعوا له و اطیعوا میبود ضم این کلمه با حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه هم
کافی بود پس عدول از من کنت مولاه فعلی مولاه نمودن و بجای آن انه الولی بعدی را
لازم التبیین دانستن وجهی نداشت بلکه بنابرین میبایست که حسن مثنی بجای کلام خود میگفت
لو یعنی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر و السلطان لافصح بها کما افصح
بالصلوة و الزکوة و الحج و الصیام و لقال ایها الناس انه مولی من کنت مولاه فاسمعوا
له و اطیعوا و ظاهرست که هرگاه چنین نگفته یعنی ضم کلمه فاسمعوا و اطیعوا را با حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
نص خلافت نگردانیده بلکه تغییر این ارشاد بلفظ انه الولی بعدی لازم دانسته معلوم شد که او اغراض اصلیه
بلفظ فاسمعوا له و اطیعوا متعلق نیست بلکه او در صدد بیان الفاظی ست که
همان الفاظ بنفسها مع دون لحاظ الی التفریع علیه در دلالت بر امامت نص صریح باشد و نیز اطاعت
جناب امیر المومنین علیه السلام در احادیث عدیده واقع شده مثل من اطاعنی فقد اطاع الله

استدلال بکلام امام حسن علیه السلام که در ان حدیث ولایت رسالتمآب صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علیه السلام را ذکر فرموده

ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصا علیا
فقد عصانی و همین کلمه را بحق جناب امیر المومنین علیه السلام جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
در حدیث متعلق باین آیه انذر عشیرتک الاقربین فرموده اند پس بعد جمع حدیث با حدیث
اطیعوا له و اسمعوا بی شبهه و ارتیاب نص صریح بر خلافت و امامت آنحضرت ظاهر شد و مبلغ
هیچ کلامی و لو کان سخیفا نا بهر و لله الحمد علی ذلک و علاوه برین سخن الزامی بس نغز که این
توهم را هباء منثورا میسازد و اساس بی ثبات آنرا از باد در آمد و آنست که اکابر ائمه سنیه فحول از
غایت اغماض و ذهول کالرازی فی نهایة العقول و غیره من اصحاب التحامل
وارباب الذهول بر خلاف بداهت کلام و اهب کل مسؤل و تنقاق آثار رسول مقبول کمال
جسارت و وقاحت امر را با طاعت مثبت امامت نمیدانند و شاه صاحب هم بتقلید اسلاف
با غرم و آزرم خود این نغمه خارج از آهنگ سرائیده و این مکابره و معانده حیه آثار عقل و انصاف فرو گذاشته
در افادات حیرت آیات خود گنجانیده کما یظهر من الرجوع الی کلامه فی جواب حدیث الثقلین
پس حالیا این خطرت هرگز مجال ندارند که باز برجعت قهقری رو بسوی تشبث بکلمه اسمعوا له و اطیعوا
در اثبات دلالت بر خلافت و امامت آرند فارتج من کل وجه بحمد الله المتعال باب القیل
والقال و ضاقت الارض بما رحبت علی اصحاب الجدال و کفی الله المومنین القتال
وجه دهم سلیمان قندوزی بلخی در ینابیع المودة خطبه از امام حسن علیه السلام نقل نموده که در ان میفرماید
وقال له ای لعلی علیه السلام جدی صلی الله علیه و اله حین قضی بینه و بین اخیه جعفر
و مولاه زید بن حارثه فی ابنة عمه حمزة اما انت یا علی فمنی و انا منک و انت ولی
کل مومن و مومنة بعدی فلم یزل ابی یقی جدی صلی الله علیه وسلم بنفسه و فی
کل موطن یقدمه جدی صلی الله علیه و اله و لکل شدة یرسله ثقة منه و طمانینة
الیه ازین ارشاد باسداد جناب امام حسن علیه السلام واضح و ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله در حق جناب امیر المومنین علیه السلام اما انت یا علی فمنی و انا منک و انت ولی کل مومن
و مومنة بعدی فرموده پس حضرت امیر المومنین علیه السلام جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را همیشه
بنفس خود وقایت میفرمود و آنجناب آنحضرت را در هر موطن تقدیم می بخشید و بسبب مزید ثقت و طمانینت آنحضرت
برای هر امر شدید ارسال میکرد و ظاهرست که تقدیم جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم جناب امیر المومنین علیه السلام
را در هر موطن و ارسال آنجناب آنحضرت را در هر امر شدید بسبب مزید ثقت و اطمینان دلیل این و برهان جلی بر

استدلال بکلام جناب امیر المومنین علیہ السلام که در ان حدیث ولایت همراه فضائل و دال بر امامت ... تقدیم و فضلیت ... خود ...

افضلیت و اکرمیت و اقدمیت آنجناب ست و چون جناب امام حسن علیہ السلام این امر را نجیب جنیدن جناب رسالتماب صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آنجناب را در ہر موطن و ارسال آنحضرت ؑ در ہر شدیدہ بعد تفریع و ... جناب امیر المومنین علیہ السلام جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را بنفس خود ذکر فرمودہ معلوم شد که تقدیم جناب رسالتماب ؐ بروایت عہد خود که موجب تفویض امور عظیمہ و تقدیم در شدائد مخیمہ است معین فرمودہ و ہمین سبب این تقدیم و ارسال کہ مثبت کمال تعظیم و اجلال ست واقع میشد پس باین بیان متین البنیان شبہہ در بودن لفظ ولی حدیث ولایت بمعنے اولی بالتصرف و دلالت آن بر امامت و خلافت جناب امیر المومنین علیہ السلام باقی نماند وجہ یازدہم شیخ سلیمان القندوزی البلخی در ینابیع المودہ گفتہ الحموینی بسندہ عن سلیم بن قیس الهلالی قال رایت علیا فی مسجد المدینة فی خلافة عثمان ان جماعة المهاجرین والانصار یتذاکرون فضائلهم وعلی ساکت فقالوا یا ابا الحسن تکلم فقال یا معشر قریش والانصار اسألکم ممن اعطاکم الله هذا الفضل بانفسکم او بغیرکم قالوا اعطانا الله و من علینا بمحمد صلی الله علیه وسلم قال الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انی و اهل بیتی کنا نورا نسعی بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله عز وجل ادم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله ادم علیه السلام وضع ذلک النور فی صلبه واهبطه الی الارض ثم حمله فی السفینة فی صلب نوح علیه السلام ثم قذف به فی النار فی صلب ابراهیم علیه السلام ثم لم یزل الله ینقلنا من الاصلاب الکریمة الی الارحام الطاهرة من الاباء والامهات لم یکن واحد منا علی سفاح قط فقال اهل السابقة و اهل بدر و احد نعم قد سمعناه ثم قال انشدکم الله اتعلمون ان الله عز وجل فضل فی کتابه السابق علی المسبوق فی غیر ایة ولم یسبقنی احد من الامة فی الاسلام قالوا نعم قال فانشدکم الله اتعلمون حیث نزلت والسابقون السابقون اولئک المقربون سئل عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انزلها الله عز وجل فی الانبیاء واوصیائهم فانا افضل انبیاء الله ورسله وعلی وصیی افضل الاوصیاء قالوا نعم قال انشدکم الله اتعلمون حیث نزلت یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وحیث نزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون وحیث نزلت لم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة وامر الله عز وجل فیه ان یعلمهم ولاة امرهم وان یفسر لهم من الولایة کما

استدلال بکلام جناب امیر المومنین علیہ السلام که در ان ذکر حدیث ولایت همراه فضائل دال بر امامت و فضیلت ... خود ذکر فرمودہ

فسر لهم من صلوتهم وزکوتهم وحجهم فنصبنی للناس بغدیر خم فقال ایها الناس ان الله جل جلاله ارسلنی برسالة ضاق بها صدری وظننت ان الناس مکذبی فاوعدنی ربی ثم قال اتعلمون ان الله عز وجل مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی بهم من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله فقال آخذا بیدی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقام سلمان وقال یا رسول الله ولاء علی ماذا فقال ولاؤه کولائی من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه فنزلت الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فقال صلی الله علیه وسلم الله اکبر باکمال الدین واتمام النعمة ورضاء ربی برسالتی وولایة علی بعدی قالوا یا رسول الله هذه الایات فی علی خاصة قال بلی فیه وفی اوصیائی الی یوم القیمة قال بینهم لنا قال علی اخی و وارثی و وصیی و ولی کل مؤمن بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسین ثم التسعة من ولد الحسین القران معهم وهم مع القران لا یفارقونه ولا یفارقهم حتی یردوا علی الحوض قال بعضهم قد سمعنا ذلک وشهدنا وقال بعضهم قد حفظنا جل ما قلت ولم نحفظ کله وهؤلاء الذین حفظوا اخیارنا وافاضلنا ثم قال اتعلمون ان الله انزل انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فجمعنی وفاطمة وابنی حسنا وحسینا ثم القی علینا کساء وقال اللهم هؤلاء اهل بیتی لحمهم لحمی یؤلمنی ما یؤلمهم ویجرحنی ما یجرحهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فقالت ام سلمة وانا یا رسول الله فقال انت الی خیر فقالوا نشهد ان ام سلمة حدثتنا بذلک ثم قال انشدکم الله اتعلمون ان الله انزل یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین فقال سلمان یا رسول الله هذه عامة ام خاصة قال اما المامورون فعامة المؤمنین واما الصادقون فخاصة اخی علی واوصیائی من بعده الی یوم القیمة قالوا نعم فقال انشدکم الله اتعلمون انی قلت لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک خلفتنی علی النساء والصبیان فقال ان المدینة لا تصلح الا بی او بک وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی قالوا نعم قال انشدکم الله اتعلمون ان الله انزل فی سورة الحج یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم

وافعلوا الخیر الی آخر السورة فقام سلمان فقال یا رسول الله من هؤلاء الذین انت علیهم شهید وهم شهداء علی الناس اجتباهم الله ولم یجعل علیهم فی الدین من حرج ملة ابراهیم قال عنی بذلك ثلثة عشر رجلا قال سلمان بیّنهم لنا یا رسول الله قال انا واخی علی واحد عشر من ولدی قالوا نعم قال انشدکم الله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی خطبه فی مواضع متعددة وفی اخر خطبة لم یخطب بعدها ایها الناس انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا فان اللطیف الخبیر اخبرنی وعهد الیّ انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض فقال کلهم نشهد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ذلك ازین روایت سراپا هدایت واضح ولائح است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در بیان مآثر وسوابق خود که هر یکے از ان دلیلے ساطع وبرهانی لامع بر امامت وفضل وافضلیت واکرمیت آنجناب است دلائل بیشمار وحجج کثیره ظاهرة الاعتبار عالیة المنار که نصوص صریحه امامت بے فصل وکاشف غوامض مسائل ارباب هر نحل ظاهر وآشکار فرموده بطوریکه تمامی حاضرین که از اجله اصحاب بودند مجال دم انکار ندیدند وباعتراف واقرار آن گرویدند پیدا است که در طی همین نصوص زاهره وبراهین باهره آنجناب ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم علی اخی و وارثی ووصیی وولی کل مؤمن بعدی بیان فرموده ودلالت لفظ اخی بر مساوات موجبه افضلیت ودلالت لفظ وارثی ووصیی بر امامت بلا فصل آنجناب احتیاج بیان ندارد وهمچنین هرگاه قرین جمله وولی کل مؤمن بعدی سه لفظ صریح در امامت آنجناب علاوه بر ادله متقدمه ومتاخره که درین روایت مذکور شده ودر روایات خلافت آنحضرت بنهایت صراحت دلالت دارد وارد شده باشد هیچ عاقلی دلالت لفظ ولی را بر معنی اولی بالتصرف منع نمیکند ودر طی مسالک خارزار تشکیک وارتیاب نمیخلد فلعمری بعد ذلك البیان الواضح والتبیان اللائح لا یعتری شبهة ولا ریب لاحد من ارباب الاحلام فی کون الولی بمعنی الاولی بالتصرف والامام ومخفی نماند که فاضل قندوزی بلخی از اکابر محققین واعاظم منقدین است در آخر نسخه مطبوعه ینابیع المودة محامد ومفاخرش چنین مسطور است مؤلف الکتاب هو العالم العابد الورع البارع التقی الشیخ سلیمن بن خواجه کلان الحسینی القندوزی البلخی ولد فی سنة الف ومأتین وعشرین ورقی مراقی العلوم والاداب فی بلخ واکمل التحصیل بخارا ونال الاجازات من اهلها وسافر الی البلاد الافغانیة والهندیة وصاحب

کبار مشائخ الطریقة وکمل فی مقامات السلوك وتفقه فی الدین لینذر قومه اذا رجع الیهم فرجع الی قندوز واقام بها زمانا ینشر العلم والادب وبنی بها جامعا وخانقاها ومدرسة فبدا له ان ینصب هناك الخلیفة محمد صالح فی مسند الارشاد وخلفا عن اخیه محمد میرزا خواجه ابن مولانا خواجه کلان ولامر التدریس العالم الافضل داملا عوض الذی کان قدیم تلامیذه ونال شرف الاجازة من جانبه العالی واراد ان یسافر الی بلاد الروم ویروم التوطن فی جوار بیت الله الحی القیوم فهاجر من قندوز مستصحبا من المریدین نحو ثلثمائة انفار من اهل الطلب والسلوك ونزل بغداد فی سنة الف ومائتین وتسعة وستین من طریق الایران واکرمه الوالی ببغداد واعزه اصحاب الفضائل والمعارف قدومه واخذ کل نصیبه من فیوض علومه ونهض من بغداد متوجها الی دار الخلافة العلیة وفی اثناء الطریق وقع المکث فی بعض البلاد مثل موصل ودیاربکر وحلب وغیرها ایاما حتی وصل الی قونیة واقام بها ثلث سنین وستة اشهر واستنسخ هناك بنفسه الفتوحات المکیة والفصوص والنصوص من النسخ التی کانت بخط مؤلفها العزیز الشیخ الاکبر تغمده الله برحمته الواسعة ومحفوظة بدار الکتب الکائنة فی مقبرة الشیخ الکبیر قدس سره وخرج من قونیه فی سنة الف ومأتین وسبعین ونزل بدار الخلافة العلیة ونال الالطاف والعواطف السنیة من الحضرة العلیة السلطانیة وبینما هو متهیئ للعزیمة الی جوار بیت الله الحرام اقتضت الاسباب الغیبیة تاخیر العزیمة فتوجه من جانب السلطنة السنیة العظمی مشیخة تکیة الشیخ مراد البخاری الکائنة فی خارج الباب ادرنه الی جنابه واشتغل بالقیام بامر ارشاد المسترشدین ونشر علم الحدیث والتفسیر للطالبین وفی خلال تلك الاحوال کان لا یتخلف من تالیف الکتب والرسائل التی منها ینابیع المودة الجامعة لمناقب اهل بیت نبینا صلی الله علیه وسلم حیث جمعه رحمه الله تعالی من الکتب المعتبرة المشهورة والعمدة منها الصحاح الستة التی لا خلاف فی صحتها بین اهل السنة والجماعة من المسلمین وما کان من غیر الصحاح فهو

ايضا فيما لا يمكن القدح والتعرض فيها حيث هي معاضدة بمحكمات الآيات وصحاح الروايات
غير مخالفة لضروريات من الدين وليس لانكارها طريق لاحد المسلمين
ثم انه على ما علمنا ان الشيخ المشار اليه هو من السادات الحسينية و
من اجلة المشايخ الكرام ومن جملة الفضلاء والمحدثين وفيما كتب الينا
ولده العزيز خليفته الشيخ السيد عبد القادر افندى ان والده رحمه الله
كان حنفي المذهب نقشبندي المشرب ولا نعتقد في حقه الا ما علمنا
توفي المؤلف رحمه الله في دار الخلافة في سنة الف ومأتين وسبعين
ودفن في مقبرته المخصوصة في الخانقاه المرادية اسبل الله عليه شآبيب
رحمته وحشره مع من احبه بجده واهل بيته الطاهرين سلام الله عليهم
اجمعين ومخفى نماند كه شيخ سليمان در صدر كتاب ينابيع المودة اين عبارت بلفظه نوشته
كه از آن نهايت اعتماد واعتبار روايات آن ظاهرست اما بعد فان الله تبارك وتعالى
قال في كتابه المجيد قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف
حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور شكور وقال جل جلاله وتعالت آلاؤه
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا فاوجب الله
مودة قربى نبيه واهل بيت نبيه صلى الله عليه وعليهم على جميع المسلمين
وانه تعالى اراد تطهيرهم عن الرجس تطهيرا كاملا لانه ابتدأ بكلمة انما
التي هي مفيدة للاختصاص وارادته تعالى على تطهيرهم واكد بالمفعول المطلق ولما كانت
مودتهم على طريق التحقيق والبصيرة موقوفة على معرفة فضائلهم ومناقبهم وهي موقوفة
على مطالعة كتب التفاسير والاحاديث التي هي المعتمد بين اهل السنة والجماعة وهي
الكتب الصحاح الستة من البخاري ومسلم والنسائي والترمذي وابي داود باتفاق
المحدثين المتأخرين واما السادس من الصحاح فابن ماجة او الدارمي او الموطأ
بالاختلاف فجمع مناقب اهل البيت كثير المحدثين والفوها كتبا مفردة منهم
احمد بن حنبل والنسائي وسمياه المناقب ومنهم ابو نعيم الحافظ الاصفهاني و
سماه بنزول القرآن في مناقب اهل البيت ومنهم الشيخ محمد بن ابراهيم الجويني الحموئي
الشافعي الخراساني وسماه فرائد السمطين في فضائل المرتضى والزهراء والسبطين

ومنهم علي بن عمر الدارقطني سماه مسند فاطمة ومنهم ابو المؤيد موفق
بن احمد اخطب خطباء خوارزم الحنفي سماه فضائل اهل البيت ومنهم
علي بن محمد الخطيب الفقيه الشافعي المعروف بابن المغازلي سماه المناقب
رحمهم الله وهؤلاء اخذوا الاحاديث عن مشايخهم بالسياحة والاسفار
وبالجد والجهد في طلب الحديث من اهل القرى والامصار فكتبوا في
كتبهم اسناد الحديث الى الصحابي السامع الراوي بقولهم حدثنا واخبرنا
فلان مثل اصحاب الصحاح الستة ومنهم من جمع فضائل اهل البيت في كتاب
مفرد وسماه المناقب ولكن لم يظهر اسم المؤلف ومنهم من جمعها وكتب فيها
كتابا مفردا آخذا عن كتب المفسرين والمحدثين المتقدمين كصاحب
جواهر العقدين وهو الشريف العلامة السمهودي المصري رفع الله
درجاته ووهب بركاته وصاحب ذخائر العقبى وصاحب مودة القربى
وهو جامع الانساب الثلاثة مير سيد علي بن شهاب الهمداني قدس الله
سره ووهب لنا بركاته وفتوحه ومنهم من ذكر فضائلهم في كتبهم من
غير افراد كتاب لها كصاحب الصواعق المحرقة وهو المحدث الفاضل
الفقيه الشيخ ابن حجر الهيتمي الشافعي الثقة والمعتمد بين علماء الشافعية
وصاحب كتاب الاصابة وهو الشيخ الحافظ ابن حجر العسقلاني الشافعي
رحمهما الله تعالى وصاحب كتاب جمع الفوائد الذي جمع فيه من الكتابين الكبيرين
احدهما جامع الاصول الذي جمع فيه ما في الصحاح الستة للشيخ الحافظ
مجد الدين ابي السعادات المبارك بن محمد بن الاثير الجزري الموصلي وثانيهما
كتاب مجمع الزوائد للحافظ نور الدين ابي الحسن علي بن ابي بكر بن سليمان الهيثمي
جمع فيه ما في مسند الامام احمد بن حنبل وابي يعلى الموصلي وابي بكر البزار ومعاجم
الطبراني الثلاثة وصاحب كنوز الدقائق وهو الشيخ عبد الرؤف المناوي
المصري وصاحب الجامع الصغير وهو الشيخ جلال الدين السيوطي المصري ومنهم
من جمع الاحاديث الواردة في قيام القائم المهدي عليه الصلوة والسلام
كعلي القاري الخراساني الهروي وغيره فالمؤلف الفقير الى الله المنان سليمان

بن ابراهيم المعروف بخواجه كلان ابن محمد معروف المشتهر بپا بخواجه
بن ابراهيم بن محمد معروف بن الشيخ السيد ترسون الباقي الحسيني البلخي
القندوزي غفر الله لي ولهم ولآبائهم وامهاتهم ولمن ولدوا بلطفه ومنه
الف هذا الكتاب آخذاً من كتب هؤلاء المذكورين ومن كتب علماء
الحروف ملتجياً الى الله ومستعيذاً به من التعصب والجهل المركب وكتم الحق
وانكار الصدق واظهار الباطل وقبول ما لا طائل تحته وسائلاً متضرعاً ملتجئاً
الى الله الهادي ان يلهمنا الحق والصدق ويهب لنا البصيرة والرشد ويهدينا
صراط المستقيم بفضله العظيم ومنه العميم اللهم ارنا الحق حقاً
وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه يا مجيب يا قريب آمين
يا رب العالمين بعز ذاتك وجميل صفاتك وباسمك الاعظم ورسولك
الاكرم سيدنا محمد صلى الله عليه وعلى آله وسلم وسميته ينابيع المودة لذوي
القربى وضوائل العباء ووسائل السعادة العظمى ومعادن البركات الكبرى
طلباً لرضاء الله وشفاعة رسوله صلى الله عليه وسلم وشفاعة اهل بيته
وليكون معهم في جنات عدن بحديث المرء مع من احب فالله تبارك و
تعالى اكرم المسئولين واجود الجوادين وارحم الراحمين وهو حسبنا ونعم الوكيل
ونعم المولى ونعم النصير وجه دوازدهم آنكه اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته
انبأني مهذب الائمة ابو المظفر عبد الملك بن علي بن محمد الهمداني اجازة قال
اخبرنا محمد بن الحسين بن علي البزاز قال اخبرنا ابو منصور محمد بن محمد بن عبد العزيز
قال اخبرنا هلال بن محمد بن جعفر قال حدثنا ابو بكر محمد بن عمر الحافظ
قال حدثني ابو الحسن علي بن موسى الخزاز من كتابه قال حدثنا الحسن بن
علي الهاشمي قال حدثنا اسمعيل بن ابان قال حدثنا ابو مريم عن ثوير بن
ابي فاختة عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال قال ابي دفع النبي صلى الله عليه
وسلم الراية يوم خيبر الى علي بن ابي طالب ففتح الله عليه واوقفه يوم
غدير خم فاعلم الناس انه مولى كل مؤمن ومؤمنة وقال صلى الله عليه وسلم
انت مني وانا منك وقال تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل وقال له انت مني

بمنزلة هرون من موسى وقال له انا سلم لمن سالمك وحرب لمن حاربك
وقال له انت العروة الوثقى وقال له انت تبين ما اشتبه عليهم بعدي
وقال له انت امام كل مؤمن ومؤمنة وولي كل مؤمن ومؤمنة بعدي وقال له
انت الذي انزل الله فيه واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج
الاكبر وقال له انت الآخذ بسنتي والذاب عن ملتي وقال له انا اول من تنشق
عنه الارض وانت معي وقال له انا عند الحوض وانت معي وقال له انا اول من
يدخل الجنة وانت معي تدخل الحسن والحسين وفاطمة وقال له ان الله
امرني بان اقوم بفضلك فقمت به في الناس وبلغتهم ما امرني الله بتبليغه وقال
له اتق الضغائن التي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي اولئك يلعنهم
الله ويلعنهم اللاعنون الخ وشيخ سليمان قندوزي بلخي در ينابيع المودة گفته
اخرج موفق بن احمد اخطب خطباء الخوارزم بسنده عن عبد الرحمن بن ابي ليلى
عن ابيه قال دفع النبي صلى الله عليه وسلم الراية يوم خيبر الى علي
ففتح الله بيده ثم في غدير خم اعلم الناس انه مولى كل مؤمن ومؤمنة وقال له انت
مني وانا منك وانت تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل وانت مني بمنزلة
هرون من موسى وانا سلم لمن سالمك وحرب لمن حاربك وانت العروة الوثقى
وانت تبين ما اشتبه عليهم من بعدي وانت امام وولي كل مؤمن ومؤمنة
بعدي وانت الذي انزل الله فيه واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج
الاكبر وانت الآخذ بسنتي وذاب البدع عن ملتي وانا اول من تنشق الارض
عنه وانت معي في الجنة واول من يدخلها انا وانت والحسن والحسين وفاطمة
وان الله اوحى الي ان اخبر بفضلك فقمت به بين الناس وبلغتهم ما امرني
الله بتبليغه وذلك قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الى
آخر الآية ثم قال يا علي اتق الضغائن التي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي
اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون الخ ازين روايت سراپا هدايت ظاهر است
كه ابو ليلى بعد ذكر قصه فتح خيبر بيان حديث غدير خم وحديث منزلت كه دلالت اين هر دو حديث
بر امامت ووصايت وخلافت ووجوب اطاعت وافضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام

قطعی و یقینی ست کما بیّنا فی مجلد الغدیر و المنزلة و دیگر ارشادات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در حق جناب امیر المومنین علیه السلام که بنهایت وضوح و ظهور مثبت افضلیت آن حضرت میباشد ارشاد فرمودن آنجناب در حق آنحضرت انت امام و ولی کل مومن و مومنة بعدی بیان نموده و بعد این ارشاد باسداد هم دیگر کلمات بلاغت آیات آنجناب که هر یکے ازان برای اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام کافی و وافی ست پس چگونه لفظ ولی از معنای متولی امر صرف کرده بمعنای دیگر توان گرفت بلکه چنانچه لفظ امام بصراحت تمام بر مطلوب اهل حق کرام که خلافت و امامت جناب امیر المومنین علیه السلام باشد دلالت دارد همچنان لفظ ولی که بعد لفظ امام مقترنا وارد شده نیز بمعنی اولی بالتصرف و واجب الاطاعة باشد **وجه سیزدهم** آنکه نور الدین جعفر مشهور بمیر ملا ابن سالار بدخشی خلیفه سید علی همدانی در خلاصة المناقب گفته ای دوست بدانکه حب مجازی آن باشد که یک نقطه سوادیه در نقطه سوادیه دیگر انبساط یابد بقوی ظلمت همدیگر شوند و منشأ حب مجازی نفس و رای ست و بغض مجازی آن بود که یکی ازین دو نقطه از نقطه دیگر انقباض یابد و علاقه از میان دو نقطه منقطع گردد نعوذ بالله من ذلک الهوای و حب حقیقی آن باشد که یک نقطه بیاضیه در نقطه بیاضیه دیگر منبسط گردد و ممد نور همدیگر شوند و منشأ این حب حقیقی قلب و روح ست و بغض حقیقی آن بود که یکی ازین دو نقطه از نقطه دیگر منقبض شود و تفرقه در میان حاصل آید نعوذ بالله من ذلک البعد و حب و بغض که از وجهی مجازی بود و از وجهی حقیقی باشد از میان نقطه سوادیه و نقطه بیاضیه وجود گیرد لاجرم محبت و تعظیم سادات واجب باشد و لکن انقیاد ایشان در امر مجهول الحقیقة واجب نباشد الا و قتیکه از علما و اتقیا باشند چنانکه امیر سید علی همدانی خصه الله باللطف الصمدانی زیرا که علم و معرفت امیر بر همه عالم مثل آفتاب روشن ست و حقیقت حب ارتفاع حجب ست بکلے تا باقی یا محب باشد یا محبوب و منشأ این حقیقت نیز سریست و مناسبت جامعه بین المحب و المحبوب از اخص معنی ایشان ست در قالب توحید و اتحاد و این معنی را شه وجه ظاهر تعلق دارد اینست که ایمان مورث ولایت ست قال الله تعالی الله ولی الذین امنوا و امیر المومنین امام اهل الولایت ست قال صلی الله علیه و سلم لعلی انت امام کل مومن و مومنة بعدی پس اهل ولایت امیر المومنین را دوست دارند بواسطه ایمان و اهل نفاق دوست ندارند بجهت عدم ایمان انتهی ازین عبارت ظاهر ست که امیر ملا حتما و جزما صدور حدیث انت امام کل مومن و مومنة بعدی در حق جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت کرده

پس هرگاه امامت هر مومن و مومنه برای جناب امیر المومنین علیه السلام بنص این حدیث شریف ثابت باشد و ولایت هر مومن و مومنه بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که برای جناب امیر المومنین علیه السلام از حدیث ولایت ثابت ست نیز بمعنی امامت آنحضرت باشد کان الحدیث یفسر بعضه بعضا و امیر ملا ابن سالار از اجله علمای کبار و اعاظم افاضل جلیل الفخار و افاخم مشاهیر عالی مقدار و اماثل نحاریر طیب النجار ست و نهایت شرف و جلالت و غایت فضل و نبالت او آنست که خلیفه سید علی همدانی بوده و خلی و افی بنصیب کافی از معرفت اسرار عرفان و مقامات ایقان ربوده محمد علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته امیر ملا ابن سالار نور الدین جعفر لقب اوست قدس الله تعالی اسراره وی از مشایخ نامدار دیار بدخشان ست و بعد از خواجه بزرگ یعنی خواجه اسحاق خلیفه دوم علی ثانی امیر سید علی همدانی ست نسبت سیادت وی بهشت واسطه بامام موسی کاظم میرسد یا این نمط امیر ملا ابن سالار بن محمد بن جعفر بن خالد بن ابو طالب بن حسین بن محمود بن صالح بن ابراهیم بن یمین الجلیل بن یحیی بن سلیمان بن جعفر رامی السباع بن اسمعیل بن ابراهیم بن محمد بن سعد بن عبد الله بن امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنهم جامع بوده میان علم ظاهر و باطن از طفولیت آثار بزرگی از روی مبارک وی لائح و هویدا بوده است چنانچه خود میفرموده اند که در اثنای صغر بهیچ در و دیوار و سنگ و چوب و کوه و دشت نمیگذشتم الا که مرا بکسب علوم تحریص میکردند و میگفتند که بخوان چون از تحصیل علوم بالکل فراغ یافتم متنظر مرشد کامل میبودم درین ضمن بهر مشایخ عصر خود که میرسیدم در حالت هر یک رامی دریافتم احدی ازین طریق بیگانه میدیدم روزی در مراقبه مرا غیبتی دست داد و در غیبت چنین نمودند که در فلان وقت درویشی بلباس سیاه و علم سیاه برین نمودن در فلان دشت نازل شود منتظر می بودم چون آن وقت رسید برادر بزرگ خود را بآن دشت فرستادم آن درویش که مرا در واقعه نموده بودند قطب حقانی علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس سره بوده اند فی البدیه امر القریب نموده بارادت خود مشرف ساختند چون برادرم این مژده آورده بیان احوال نمود در مراقبه شدم و متوجه احوال میر کبیر گشتم دیده شد که قیامت قایم شده است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حوض کوثر استاده و هر دم را آب میدهد من پیش شده بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سلام گفتم و التماس آب نمودم اشاره بجانب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرمودند چون حاضر شدم مرا محقق شد که چون اسم شریف امیر کبیر نیز علی ست این اشارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امر ست مرا بارادت او همان لحظه متوجه ملازمت گشتم و بشرف انابت مشرف شدم و دوازده سال بخدمت شایسته مداومت نمودم

درین دوازده سال همیشه کلوخ استنجا درویشان را به پیشانی سوده هموار میکردم آنچه یافتم ازین
خدمت یافتم او را خوارق بسیارست نقل ست که چون علی ثانی در ولایت کیر و سواد وفات یافت
وصیت فرمود که تا فرزندم نورالدین جعفر حاضر نشود نعش مرا برندارند و امیر جعفر دران وقت در روستاق
که قریه است از قرای بدخشان تشریف داشت خلفا گفتند که بعید مینماید که امیر جعفر از روستاق
بیاید و ازان پس باتفاق او نعش برداشته شود زیرا چه مسافت بسیارست باید برداشت هر چند
خلفا سعی نمودند صندوق برداشته نشد این چنین سه نوبت سعی بلیغ نمودند چون علاج پذیر نگشت
ناچار جای گذاشته بنشستند ناگاه از غیب ندای بگوش ایشان رسید که بردارید چو دست بصندوق
بر فند باندک حرکتی برداشته شد براه کافرستان از بدخشان گذرانیده مرقد شریف او را بختلان
مدفون ساختند چون امیر جعفر را با خلفا ملاقات افتاد و زبان طعن بروی دراز کردند که در مسافت
و مشقت همه وقت در حیات و ممات مادر خدمت پیر بودیم چون ملامت از حد گذشت فرمود اکنون
آید شما ازان مقصر بودید چون سه نوبت صندوق مرقد او را سعی نمودید و نتوانستید برگرفت من
بودم که گفتم بردارید در داشته تا باینجا آوردم وفات وی بعد از خواجه بزرگ خواجه اسحاق بوده والله
اعلم بالصواب خانقاه و مرقد مبارک او در روستاق ست انتهی و والد ماجد مخاطب عظیم المحامد
کیفیت اوراد و وظائف و اوقات سلسله سید علی همدانی بسند خود از نورالدین جعفر بن سالار
نقل نموده هدایت هامان بادیه غفلت و ضلالت و ارشاد سراسیمگان وادی ذهول و جهالت
خواسته او را بلفظ مولانا تعبیر کرده و تصریح نموده که او خلیفه سید علی همدانی بوده چنانچه در رساله
انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته انبأنی سیدی الوالد اجازة قال انبأنی الشیخ
عظمة الله الاکبرآبادی اجازة عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز
الدهلوی انه قال منقول ست از حضرت مولانا نور الحق والدین جعفر نور الله مرقده
قلت و مولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفه امیر سید علی همدانی بودند که کیفیت اوراد و وظائف
و اوقات سلسلة الکامل المحقق الصمدانی علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره العزیز آنست
که چون سیدی صبح صادق بدو رکعت نماز بامداد بگذارد الخ وجه چهاردهم آنکه ملا علی متقی
در کنز العمال گفته عن علی قال لما نزلت هذه الآیة وانذر عشیرتک الاقربین
دعا بنی عبد المطلب وصنع لهم طعاما لیس بالکثیر فقال کلوا
بسم الله من جوانبها فان البرکة تنزل من ذروتها ووضع یده اولهم فاکلوا حتی شبعوا ثم دعا بقدح فشرب اولهم

ثم سقاهم فشربوا حتی رووا فقال ابولهب لقد سحرکم وقال صلی الله علیه
وسلم یا بنی عبد المطلب انی جئتکم بما لم یجئ به احد قط ادعوکم الی شهادة
ان لا اله الا الله والی الله والی کتابه فنفروا افترقوا ثم دعاهم الثانیة علی
مثلها فقال ابولهب کما قال المرة الاولی فدعاهم ففعلوا مثل ذلک ثم
قال لهم ومد یده من یبایعنی علی ان یکون اخی وصاحبی وولیکم بعدی
فمددت یدی وقلت انا ابایعک وانا یومئذ اصغر القوم عظیم البطن فبایعنی
علی ذلک قال وذلک الطعام انا صنعته ابن مردویه و محمد محبوب عالم در تفسیر
شاهی در تفسیر آیه وانذر عشیرتک الاقربین گفته فی منتخب کنز العمال عن علی کرم الله
تعالی وجهه قال لما نزلت هذه الآیة وانذر عشیرتک الاقربین دعا بنی عبد المطلب
وصنع لهم طعاما لیس بالکثیر فقال کلوا بسم الله من جوانبها فان البرکة
تنزل من ذروتها ووضع یده اولهم فاکلوا حتی شبعوا ثم دعا بقدح فشرب
اولهم ثم سقاهم فشربوا حتی رووا فقال ابولهب لشد ما سحرکم فقال
یا بنی عبد المطلب انی قد جئتکم بما لم یجئ به احد قط ادعوکم الی شهادة
ان لا اله الا الله والی الله والی کتابه فنفروا وتفرقوا ثم دعاهم الثانیة علی مثلها
فقال ابولهب کما قال المرة الاولی فدعاهم ففعلوا مثل ذلک ثم قال لهم
ومد یده من یبایعنی علی ان یکون اخی وصاحبی وولیکم من بعدی
فمددت یدی وقلت انا ابایعک وانا یومئذ اصغر القوم عظیم البطن
فبایعنی علی ذلک قال وذلک الطعام انا صنعته ابن مردویه
در کمال ظهورست که لفظ ولی درین روایت بلاشبه مراد ازان متصرف فی الامرست زیرا که
در طرق دیگر این روایت لفظ وصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا
واردست و فهم مخاطبین ازین ارشاد باسداد صدور استخلاف و تامیر بشیر و نذیر صلی الله
علیه وآله اصحاب التطهیر ما فاح المسک وعبق العبیر در حق جناب امیر علیه
آلاف سلام الملک القدیر و عدم نکیر برین فهم نیز ظاهر و هرگاه درین روایت مراد از ولیکم بعدی
متصرف فی الامر باشد مراد از لفظ ولی در حدیث بریده و عمران و ابن عباس و غیران نیز
همین خواهد بود وجه پانزدهم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال گفته سألت الله یا علی فیک

خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعًا سألت الله ان يجمع عليك امتي فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيامة انا وانت معك لواء الحمد وانت تحمله بين يدي تسبق به الاولين والآخرين واعطاني انك ولي المومنين بعدي الخطيب والرافعي عن علي وميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني در مفتاح النجا في مناقب آل العبا گفته اخرج الخطيب والرافعي عن علي كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت الله يا علي فيك خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعة سالت الله ان يجمع عليك امتي فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا وانت معك لواء الحمد وانت تحمله بين يدي تسبق به الاولين والاخرين واعطاني انك ولي المؤمنين بعدي ومحمد صدر عالم در معارج العلى في مناقب المرتضى گفته اخرج الخطيب والرافعي عن علي كرم الله وجهه قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم سالت الله يا علي فيك خمسا فمنعني واحدة واعطاني اربعا سالت الله ان يجمع عليك امتي فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا وانت ومعك لواء الحمد وانت تحمله بين يدي تسبق به الاولين والاخرين واعطاني انك ولي المومنين بعدي ومولوي حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته وللخطيب والرافعي بسند صحيح عن علي رفعه سالت الله يا علي فيك خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعا سالت الله ان يجمع عليك امتي فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا وانت ومعك لواء الحمد وانت تحمله بين يدي تسبق به الاولين والآخرين واعطاني انك ولي المومنين بعدي وچون بفضل الله وطول الجبين اصل كتاب تدوين في ذكر اهل العلم بقزوين تصنيف رافعی رئیس المحدثین نزد این عبد شیمین وکتب خزین موجود بود در رجوع بآن ساختم ودر یافتم که این حدیث را در کتاب مسطور در ترجمهٔ ابراهیم بن شهرزوری ذکر کرده وهذه عبارته ابراهيم بن محمد بن عبيد بن جهينة ابو اسحق الشهرزوري ذكر الخليل الحافظ انه كان يدخل

قزوين مرابطًا وانه سمع بالشام ومصر والعراق وروى بقزوين الكتاب الكبير للشافعي سمع منه ابو الحسين القطان وابو داود سليمن بن يزيد قال ادركت من اصحابه علي بن احمد بن صالح ومحمد بن الحسين بن فتح كيسكين وروى ابو اسحق عن هرون بن اسحق الهمداني وعن عبيد الله بن سعيد بن كثير بن عفير والربيع بن سليمن وسمع بقزوين ابا حامد احمد بن محمد بن زكريا النيسابوري وحدث بقزوين سنة ثمان وتسعين ومائتين نا عبيد الله بن سعيد بن كثير بن عفير ثنا ابراهيم بن رشيد ابو اسحق الهاشمي الخراساني حدثني يحيى بن عبد الله بن حسين بن حسن بن علي بن ابي طالب حدثني ابي عن ابيه عن جده عن علي رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سالت الله يا علي فيك خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعا سالت الله ان يجمع عليك امتي فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا وانت معي معك لواء الحمد وانت تحمله بين يدي تسبق به الاولين والاخرين واعطاني انك اخي في الدنيا والاخرة واعطاني ان بيتي مقابل بيتك في الجنة واعطاني انك ولي المومنين بعدي انتهى نقلا من نسخة نقلت من نسخة طالعها الميرزا محمد البدخشي وكتب عليها حواشي عديدة ولله الحمد والمنة که روایت خطیب و رافعی رافع لوای جلالت و فضل است ای رفع وهم لی اصل ودفع وصم صریح الهزل وردع حکم واضح الختل وقمع تقول غیر حول الکز مخاطب جلیل النبل باقتفاء اثر کابلی فاقد الفضل صادر شده کافی و برای تجریع کوس تشنیع باولیای مخاطب خلیع و اظهار بعد او از مقام رفیع ومجال وسیع تحقیق ونقد منیع وهتک ستر ازلال تخدیع وکشف ستر دقیق وطیع وافی چه از این روایت سراپا هدایت بکمال وضوح وصراحت ظاهر وواضح ولامع وساطع است که مراد از ولی المومنین بعدی معنای بس جلیل وعظیم ونهایت خطیر وفخیم است زیرا که چند امر که قبل آن مذکور است همه در غایت عظمت وجلالت واقصای شرف ونبالت است مثل آنکه جناب امیرالمومنین علیه السلام همراه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود وجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اول کسی است که منشق خواهد شد از وی ارض در روز قیامت پس جناب امیرالمومنین علیه السلام در این ولایت تالی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله الاطیاب وسابق بر جمیع اقارب واصحاب بلکه مقدم بر سائر انبیای سابقین واوصیای انجاب باشد پس این دلیل ظاهر وبرهان باهر بر افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام است مثل فضلیت جناب سابق بر جمیع الخلق

علیه و آله و سلم بر جمیع انبیا و اوصیا علیهم التحیة و الثنا و هر گاه افضلیت آنحضرت از جمیع انبیاے سابقین و اوصیا علیهم السلام ظاهر و متبین شد افضلیت آنحضرت از جمیع اصحاب قطعا و حتما بلا تشکیک و ارتیاب و بلا خفا و احتجاب بکمال اولویت نزد ارباب افهام و الباب یقینی الثبوت و قطعی التحقق خواهد بود و نیز ازین روایت ظاهرست که با جناب امیر المومنین علیه السلام در یخالت پر جلالت اعنی اولیت و اسبقیت با جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بر جمیع خلق در ظهور از ارض روز قیامت لواء حمد خواهد بود و آنحضرت لواء حمد خواهد برداشت روبروے جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم و سابق خواهد شد بلواء حمد اولین و آخرین را و این تصریح واضح و برهان لائح بر افضلیت آنحضرت بکثرت بر جمیع اولین و آخرین و تقدم و ازجمیت آنحضرت مثل جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بر جمیع وصیین و نبیین و نیز ازین روایت ظاهرست که جناب امیر المومنین علیه السلام برادر جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم ست در دنیا و آخرت و این معنی را حق تعالی بسوال جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم عطا فرموده و قطعا و حتما مراد ازین اخوت مساوات و موازات و مشاکلت و مماثلت و مشابهت و اتحاد و اتفاق و ارتباط و انطباق در فضائل و مناقب عالیه و محامد و مدارج سامیه است و آن بلاشبه موجب افضلیت آنحضرت از جمیع و وصول بدرجه بس منیع و مرتبه نهایت رفیع ست که عقل از ادراک آن قاصر و فهم در اکتناه حقیقت آن حائر و نیز ازان ظاهرست که بیت آنحضرت مقابل بیت جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم در جنت ست و من الظاهر الواضح و البین اللائح ان مقابلة بیت الوصی لبیت النبی دلیل ساطع جلی و برهان لامع و صی علی افضلیته علیه السلام بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم من کل وصی و نبی پس بعد اثبات این فضائل جلیله و مناقب عظیمه که همه ها ثبت افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بر سائر انبیاے سابقین و اوصیا چه جا اصحاب کبراو چه جا متسمین بخلفا اثبات معنای کم اختصاص بآنحضرت نداشته باشد و مثبت افضلیت و امامت نباشد در کمال وهن و سخف و بطلان و نهایت استغراب و استعجاب و استهجان و ساقط از درجه التفات و اعتنا و هابط از مرتبه استماع و اصغا نزد اصحاب نقد و امعان ست پس لا بد که مراد از ولی المومنین متصرف در امور مومنین ست و اگر بفرض غیر واقع معنی دیگر هم برای آن قرار دهند لا بد بنظر سیاق و سباق حدیث خواهد بود که مثبت افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام ان

جمیع اصحاب بلکه از جمیع خلق خواهد بود و حتی لا یلزم التباین و التناکر ؛ و لا یتحقق الاختلاف و التنافر و کمال تبحر و تمهر و متانت و نهایت حسن تحقیق و لطف تدقیق و رزانت و غایت شموخ قدر و عظمت فخر و کیاست و حذاقت و اقصای علو مدارج و سمو معارج و امانت و دیانت و منتهای جلالت و نبالت و عظمت منزلت و رفعت مرتبت رافعی بر متتبع افادات اساطین قوم ظاهر و باهرست ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه ثلث و عشرین و ستمایه گفته و عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل القزوینی الشافعی صاحب الشرح الکبیر الیه انتهت معرفة المذهب و دقائقه و کان مع براعته فی العلم صالحا زاهدا ذا احوال و کرامات و نسک و تواضع توفی فی حدود آخر السنة رحمه الله و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته قلت و فیها مات امام الدین عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی مصنف الشرح الکبیر و الصغیر علی الوجیز و المحرر و مصنف التذنیب علی الشرحین و کان مع براعته فی العلوم صالحا زاهدا ذا احوال و کرامات و علی شرحه الکبیر الیوم اعتماد المفتین و الحکام فی الدنیا و یافعی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته و فیها الامام الکبیر العلامة البارع الشهیر الجامع بین العلوم و الاعمال الصالحات و الزهد و العبادات و التصانیف المفیدات النفیسات ابو القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم القزوینی الشافعی صاحب الشرح الکبیر المشتمل علی معرفة المذهب و دقائقه الغامضات الجامع الفائق علی التصانیف السابقات و اللاحقات و من کراماته انه اضاءت له شجرة لما انطفی السراج الذی یستضیئ به عند کتبه بعض مصنفاته و عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو القسم امام الدین عبد الکریم بن محمد المذکور قبله القزوینی صاحب الشرح الکبیر الذی لم یصنف فی المذهب مثله تفقه علی والده و علی غیره و کان اماما فی الفقه و التفسیر و الحدیث و الاصول و غیرها طاهر اللسان فی تصنیفه کثیر الادب شدید الاحتراز فی المنقولات فلا یطلق نقلا عن احد غالبا الا اذا راه فی کلامه و ان لم یقف علیه فیه عبر بقوله و عن فلان کذا شدید الاحتراز ایضا فی مراتب الترجیح و قال النووی انه کان من الصالحین المتمکنین و کانت له کرامات کثیرة ظاهرة و هو منسوب الی رافعان بلدة من بلاد قزوین انتهی و سمعت قاضی القضاة جلال الدین القزوینی یقول ان رافعان بالعجمی الرافعی بالعربی فان الالف و النون فی آخر الاسم عند العجم کیاء النسبة فی آخره عند العرب فرافعان نسبة الی رافع قال ثم انه لیس بنواحی قزوین بلدة یقال لها رافعان و لا رافع بل هو منسوب

الی جده یقال له رافع قلت وحکی بعض الفضلاء عن شیخه قال سالت القاضی مظفر الدین
قاضی قزوین الی ما ذا النسبة الرافعی فقال کتب بخطه وهو عندی فی کتاب التدوین
فی اخبار قزوین انه منسوب الی رافع بن خدیج رضی الله عنه توفی فی اخر سنة ثلث واوائل
سنه اربع وعشرین وستمائة بقزوین قاله ابن الصلاح وقال ابن خلکان توفی فی
ذی القعدة سنة ثلث وعمره نحو سیت وستین سنة وجزم الذهبی فی العبرة
بنحوه وله شعر حسن ذکر منه کثیرا فی کتابه الامالی ومنه
اقیما علی باب الرحیم اقیما ... ولا تنیا فی ذکره فتهیما ... هو الرب من یقرع علی الصدق بابه ... یجده رؤفا بالعباد رحیما
وصلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الکتبی در فوات الوفیات گفته عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل الامام العلامة
امام الدین ابو القسم الرافعی القزوینی صاحب الشرح الکبیر ذکره ابن الصلاح وقال ما اظن
فی بلاد العجم مثله وکان ذا فنون حسن السیرة صنف شرح الوجیز فی اثنی عشر مجلدا لم
یشرح الوجیز بمثله وقال الشیخ محیی الدین النووی الرافعی من الصالحین المتمکنین
کانت له کرامات کثیرة ظاهرة وقال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفراینی فی الاربعین
تالیفه هو شیخنا امام الدین ناصر السنة کان وحید عصره فی العلوم الدینیة اصولا و
فروعا وکان له مجلس بقزوین فی التفسیر وتفسیر الحدیث صنف شرحا المسند الشافعی
ومات بقزوین رحمه الله تعالی سنة ثلث وعشرین وستمائة رحمه الله تعالی
وتقی الدین ابو بکر بن احمد اسدی در طبقات شافعیه گفته عبد الکریم بن محمد عبد الکریم بن الفضل
بن الحسین بن الحسن الامام العلامة امام الدین ابو القسم القزوینی الرافعی صاحب
الشرح المشهور کالعلم المنشور والیه یرجع عامة الفقهاء من اصحابنا فی هذه
الاعصار فی غالب الاقالیم والامصار ولقد برز فیه علی کثیر ممن تقدمه وحاز قصب
السبق فلا یدرک شاوه الا من وضع یده حیث وضع قدمه
تفقه علی والده وغیره وسمع الحدیث من جماعة وقال ابن الصلاح اظن انی لم ار فی
بلاد العجم مثله کان ذا فنون حسن السیرة جلیل الامر صنف شرح الوجیز فی بضع
عشرة مجلدا لم یشرح الوجیز بمثله وقال النووی انه کان من الصالحین المتمکنین
وکانت له کرامات کثیرة ظاهرة وقال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفراینی فی الاربعین
تالیفه هو شیخنا امام الدین وناصر السنة صدقا کان اوحد عصره فی العلوم الدینیة

اصولا وفروعا ومجتهد زمانه فی المذهب وفرید وقته فی التفسیر وکان له مجلس بقزوین
للتفسیر ولتسمیع الحدیث صنف شرحا لمسند الشافعی واسمعه وصنف للوجیز شرحا ثم
صنف اوجز منه وکان زاهدا ورعا متواضعا سمع الکثیر وقال الذهبی یظهر
علیه اعتناء قوی بالحدیث وفنونه فی شرح المسند وقیل انه لم یجد زیتا للمطالعة
فی قریة بات بها فتألم فاضاء له عرق کرمة فجلس یطالع ویکتب علیه وقال الاسنوی
صاحب شرح الوجیز الذی لم یصنف فی المذهب مثله وکان اماما فی الفقه والتفسیر
والحدیث والاصول وغیرها طاهر اللسان فی تصنیفه کثیر الادب شدید الاحتراز
فی المنقولات ولا یطلق نقلا عن احد غالبا الا اذا راه فی کلامه فان لم یقف
علیه فیه عبر بقوله وعن فلان کذا شدید الاحتراز ایضا فی مراتب الترجیح والکف
واخذه بعد کلام الغزالی المشروح من ستة کتب النهایة والتتمة والتهذیب و
الشامل وتجرید ابن کج وامالی السرخسی الرزاز ومع ذلک اذا استقریت کتب الشافعیة
المطولة وجدت الرافعی اکثر اطلاعا من کل متقدم وله شعر حسن ذکر منه فی الامالی ومنه

ولا تنیا فی ذکره فتهیما	اقیما علی باب الرحیم اقیما
یجده رؤفا بالعباد رحیما	هو الرب من یقرع علی الصدق بابه

قال ابن الصلاح توفی فی اواخر سنة ثلث او اوائل سنة اربع وعشرین وستمائة بقزوین
وقال ابن خلکان توفی فی ذی القعدة سنة ثلث وعمره نحو ست وستین سنة ومن تصانیفه
العزیز فی شرح الوجیز الذی یقول فیه النووی بعد وصفه واعلم انه لم یصنف فی مذهب
الشافعی رضی الله تعالی عنه ما یحصل لک مجموع ما ذکرته اکمل من کتاب الرافعی
ذی التحقیقات بل اعتقادی واعتقاد کل مصنف انه لم یوجد مثله فی الکتب
السابقات ولا المتاخرات فیما ذکرته من المقاصد المهمات والشرح الصغیر وهو
متاخر عن العزیز ولم یلقبه ولم یقف علیه النووی والمحرر وشرح المسند وهو مجلدان
ضخمان قال فی اوله ابتدات فی املائه فی رجب سنة ثنتی عشرة وستمائة وهو عقب
فراغ الشرح الکبیر والتذنیب مجلد لطیف یتعلق بالوجیز کالدقائق للمنهاج و
الامالی فی مجلد واخطار الحجاز وکان قد شرع الکبیر فی شرح علی الوجیز ابسط من الکبیر
سماه الشرح المحمود وصل فیه الی اثناء الصلوة فی مجلدات ثم عدل عنه وقد اشار الی

تلك القطعة فی العزیز فی کتاب الحیض فی مسئلة المتحیرة والرافعی منسوب الی رافعان
بلدة من بلاد قزوین قاله النووی قال الاسنوی وسمعت قاضی القضاة جلال الدین
القزوینی ان رافعان بالعجمی مثل الرافعی بالعربی فان الالف والنون فی آخر الاسم عند
العجم کیاء النسبة فی آخره عند العرب فرافعان نسبة الی رافع قال انه لیس بنواحی قزوین بلدة
یقال لها رافعان ولا رافع بل هو منسوب الی جد له یقال له رافع قال الشیخ جمال الدین
الاسنوی وحکی بعض الفضلاء عن شیخه قال سالت القاضی مظفر الدین قاضی قزوین الی ما
ذا نسبة الرافعی فقال کتب بخطه وهو عندی فی کتاب التدوین فی اخبار قزوین انه منسوب
الی رافع بن خدیج رضی الله عنه وحکی ابن کثیر قولا انه منسوب الی ابی رافع مولی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وشمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته
عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل الامام ابو القاسم امام الدین الرافعی صاحب
الشرح الکبیر قال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفراینی کان اوحد اهل عصره فی العلوم الدینیة
فروعا واصولا ومجتهد زمانه فی المذهب وفرید وقته فی التفسیر کان له مجلس بقزوین للتفسیر
ولتسمیع الحدیث صنف شرحا لمسند الشافعی وشرحا للوجیز واخر اوجز منه وکان
زاهدا ورعا متواضعا سمع الکثیر وقال النووی انه کان من الصالحین المتمکنین وکانت
له کرامات کثیرة ظاهرة وقال الاسنوی کان اماما فی الفقه والتفسیر والحدیث والاصول
وغیرها طاهر اللسان فی تصنیفه کثیر الادب شدید الاحتراز فی المنقولات فلا یطلق
نقلا عن احد غالبا الا اذا راه فی کلامه فان لم یقف علیه فیه عبر بقوله وعن فلان کذا
شدید الاحتراز ایضا فی مراتب الترجیح قال الذهبی ویظهر علیه اعتناء قوی بالحدیث
وفنونه فی شرح المسند وقیل انه لم یجد زیتا للمطالعة فی قریة بات بها فتالم لذلك
فاضاء له عرق کرمة فجلس یطالع ویکتب علیه وله شعر حسن ذکر منه فی امالیه

اقیما علی باب الرحیم اقیما ۔۔۔ ولا تنیا فی ذکره فتهیما
هو الرب من یقرع علی الصدق بابه ۔۔۔ یجده رؤفا بالعباد رحیما

توفی اواخر سنة ثلث او اوائل سنة اربع وعشرین وستمائة بقزوین قال ابن الصلاح
وقال ابن خلکان فی ذی القعدة سنة ثلاث وعمره نحو ست وستین سنة ومن تصانیفه
العزیز فی شرح الوجیز الشرح الصغیر والمحرر وشرح المسند مجلدان ضخمان والتذنیب

مجلد لطیف یتعلق بالوجیز کالدقائق علی المنهاج والامالی فی مجلد واخطار الحجاز
والامالی الشارحة علی مفردات الفاتحة وهو ثلثون مجلسا املا فیها احادیث
باسانید عن اشیاخه والرافعی منسوب الی رافعان بلدة من بلاد قزوین قاله النووی
قال الاسنوی وسمعت قاضی القضاة جلال الدین القزوینی یقول رافعان بالعجمی
مثل الرافعی بالعربی فان الالف والنون فی آخر الاسم کیاء النسبة فی آخره عند العرب
فرافعان نسبة الی رافع ثم انه لیس بنواحی قزوین بلدة یقال لها رافعان ولا
رافع بل هو منسوب الی جد له یقال له رافع قال الاسنوی وحکی بعض الفضلاء
عن شیخه قال سالت القاضی مظفر الدین قاضی قزوین الی ما ذا نسبة الرافعی
فقال کتب بخطه وهو عندی فی کتاب التدوین فی اخبار قزوین انه منسوب
الی رافع بن خدیج رضی الله عنه وحکی ابن کثیر قولا انه منسوب الی ابی رافع مولی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء
گفته عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل الامام العلامة امام الدین ابی القاسم الرافعی القزوینی
صاحب الشرح الکبیر ابن الصلاح ذکر وی کرده وگفته ما اظن فی بلاد العجم مثله
ولبود صاحب فنون نیک سیرت شرح وجیز در دوازده مجلد نوشته هیچ یکی وجیز را مانند او
شرح نه کرده ونووی گفته الرافعی من الصالحین المتمکنین او را کرامات بسیار بود و
ابو عبد الله محمد اسفراینی در اربعین خود نوشته هو شیخنا امام الدین وناصر السنة
اوحد عصر خود بود در علوم دینیه اصولا وفروعا او را در قزوین مجلس تفسیر وحدیث بود بر مسند
شافعی شرح نوشته ودر قزوین در سنه ثلث وعشرین وستمائة انتقال نموده قاله فی فوات
الوفیات ونیز مولوی صدیق حسن خان در تاج مکلل گفته عبد الکریم بن محمد ابو القاسم
الرافعی القزوینی ذکره ابن الصلاح وقال ما اظن فی بلاد العجم مثله صنف شرح
الوجیز فی اثنی عشر مجلدا لم یشرح الوجیز بمثله قال النووی له کرامات کثیرة
ظاهرة وقال محمد الاسفراینی هو شیخنا امام الدین وناصر السنة کان له مجلس
فی التفسیر والحدیث صنف شرحا لمسند الشافعی رح مات بقزوین سنة ۶۲۳
وکان ذا فنون مجتهدا حاملا کبیرا خرج لکتابه ابن حجر تخریجا سماه التلخیص انتهی
وجه شانزدهم شیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسینی القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته

وجه شانزدهم از وجوه دلالت حدیث ولایت بر امامت

استدلال بارشاد امام حسن علیه السلام که حق تعالی منت نهاده بر قوم باقامت اولیا بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم

وفی التفسیر المنسوب الی الائمة من اهل البیت الطیبین رضی الله عنهم عن
جعفر الصادق عن ابیه عن جده ان الحسن بن امیر المومنین علی سلام الله علیهم
خطب علی المنبر وقال ان الله عز وجل بمنه ورحمته لما فرض علیکم الفرائض لم یفرض
ذلک علیکم لحاجة منه الیه بل رحمة منه لا اله الا هو لیمیز الخبیث من الطیب
ولیبتلی ما فی صدورکم ولیمحص ما فی قلوبکم ولتتسابقوا الی رحمته ولتتفاضل
منازلکم فی جنته ففرض علیکم الحج والعمرة واقام الصلوة وایتاء الزکوة والصوم و
والولایة لنا اهل البیت وجعلها لکم بابا لتفتحوا به ابواب الفرائض ومفتاحا الی سبیله
ولا محمد صلی الله علیه واله وسلم واوصیاءه لکنتم حیاری لا تعرفون فرضا من الفرائض
وهل تدخلون دارا الا من بابها فلما من الله علیکم باقامة الاولیاء بعد نبیکم
صلی الله علیه واله قال الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت
لکم الاسلام دینا ففرض علیکم لاولیاءه حقوقا وامرکم بادائها لیحل لکم ما وراء ظهورکم
من ازواجکم واموالکم وما ملکم ومشاربکم ویعرفکم بذلک البرکة والنماء والثروة
ولیعلم من یطیعه منکم بالغیب ثم قال الله عز وجل قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی واعلموا ان من یبخل المودة فانما یبخل عن نفسه ان الله هو الغنی وانتم
الفقراء الیه فاعلموا من بعد ما شئتم فسیری الله عملکم ورسوله والمومنون
ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون والعاقبة للمتقین
ولا عدوان الا علی الظالمین سمعت جدی صلی الله علیه واله یقول خلقت انا من
نور الله وخلق اهل بیتی من نوری وخلق محبیهم من نورهم وسائر الناس فی النار
این روایت سراپا هدایت واضح ولائح ست که جناب امام حسن علیه السلام در موعظت خود ارشاد
فرمود که هرگاه خداوند عالم منت نهاد بر شما بسبب اقامت اولیا بعد نبی شما صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود الیوم اکملت لکم الآیة پس فرض نمود بر شما برای اولیای خود حقوقی چند را وامر کرد شما را
باداء آن بسوی شما وچون ظاهر ست که مراد آنجناب درینجا از اولیا ائمه وخلفا آنحضرت
وقرینهٔ احتجاج بآیهٔ شریفهٔ الیوم اکملت که نزول او روز غدیر در باب خلافت امیر
کل امیر سابقا بحمد الله المنعام بتفصیل تمام حسب افادهٔ علمای محققین سنیه دریافتی نیز
تسمیه این معنی مینماید پس هرگاه درین حدیث شریف لفظ اولیا بمعنی ائمه باشد بمفاد الحدیث

وجه هفدهم از وجوه دلالت حدیث ولایت بر امامت

استدلال بافادهٔ شیخ عزیز الدین نسفی که از رد حق تعالی اسم ولی در دین جناب رسالتماب صلعم پیدا آمد واولیا در عالم بیش از دوازده نیستند

یفسر بعضه بعضا که اصلی ست مسلم وبغایت مستحکم وجابجا علمای سنیه بآن در تطبیق احادیث
احتجاج مینمایند کابن حجر العسقلانی فی فتح الباری وغیره فی غیره لفظ ولی که در حدیث ولایت
نیز بمعنی امام واولی بالتصرف باشد وشبهات رکیکه وتشکیکات سخیفه قوم که بسبب فرط حیص بیص
سرائیده اند ازهم پاشد وجه هفدهم آنکه شیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسینی القندوزی
البلخی در ینابیع المودة گفته وفی کتاب الشیخ عزیز الدین بن محمد النسفی رحمه الله شیخ
الشیوخ سعد الدین الحموی قدس الله سره میفرماید که پیش از پیغمبر ما محمد صلی الله
علیه وسلم در ادیان سابق اسم ولی نبود واسم نبی بود ومقربان حضرت خدای را که وارثان صاحب
شریعت بودند جمله را انبیا میگفتند ودر هر دینی از یک صاحب شریعت زیاده نبود پس در دین
آدم علیه السلام چندین پیغمبر بودند که وارثان او بودند خلق را بدین او وشریعت او دعوت
میکردند وهمچنین در دین نوح ودر دین ابراهیم ودر دین موسی ودر دین عیسی علیهم السلام
وچون دین جدید وشریعت جدیده بمحمد صلی الله علیه وسلم نازل شد از نزد خدای تعالی اسم ولی
در دین محمد صلی الله علیه وسلم پیدا آمد حق تعالی دوازده کس از اهلبیت محمد صلی الله علیه وسلم را
برگزید ووارثان او گردانید وایشان را نائبان محمد صلی الله علیه وسلم ووارثان او گردانید که
حدیث العلماء ورثة الانبیاء در حق این دوازده کس فرمود وحدیث علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل در حق ایشان فرمود اما ولی آخرین که نائب آخرین ست ولی دوازدهم
میباشد خاتم اولیاست ومهدی صاحب الزمان نام اوست وشیخ میفرماید که اولیا در عالم
بیش از دوازده نیستند واما آن سیصد وپنجاه کس که از رجال الغیب اند ایشان را اولیا نمیگویند
وایشان را ابدال میگویند انتهی ازین عبارت سراسر رشاقت کالصبح اذا استنار واضح وآشکار ست
که در امم ماضیه وادیان سابقه اطلاق لفظ ولی بر کسی نبود وچون شریعت جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم نازل شد حق تعالی اسم ولی خلق فرمود دوازده کس را از اهلبیت آنحضرت اصطفا
وانتخاب فرموده وارثان ونائبان آن جناب فرمود ودر حق ایشان العلماء ورثة
الانبیاء وعلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ارشاد نمود واسم ولی برای شان ثابت ومتحقق ست وولی آخرین
که نائب آخرین ست وولی دوازدهم ونائب دوازدهم میباشد خاتم اولیاست ومهدی
صاحب الزمان نام اوست ونیز ازان ظاهر ست که اولیا در عالم بیش از دوازده نیستند و
اطلاق ولی بر رجال الغیب هم نمی کنند بلکه ایشان را ابدال میگویند پس هرگاه لفظ ولی مخصوص

بائمه کرام علیهم آلاف التحیة والسلام باشد و اطلاق آن بر دیگری حتی رجال الغیب هم جائز نباشد لفظ
ولی در حدیث ولایت یقیناً و حتماً و قطعاً بر معنای که مثبت امامت ولااقل موجب افضلیت
واختصاص بحضرات معصومین علیهم السلام باشد محمول خواهد بود و خلق معنای دیگر تحریف
صریح برای حدیث صحیح خواهد بود فذونکها من حجة حاسمة لشکوک ارباب الغوایة
مبیّنة لکون الولی دلیلا علی الامامة فی حدیث الولایة عجب ست که حضرات چنین لفظ
جلیل الشان مختص را چنان عام و بی موقع ساختند که هر کس و ناکس را ولی میگویند و بزعم ابطال
دلالت این حدیث شریف و آیه انما ولیکم الله و امثال آن بر امامت جناب امیر المومنین
علیه السلام راه کمال مکابره می پویند و مخفی نماند که شیخ عزیز نسفی از اکابر ممدوحین معروفین
و اجله کملاء مشهورین ست شیخ عبد الرحمن در مرأة الاسرار بمدح او گفته او از کاملان این طائفه
بود آنقدر حقائق و معارف و اصطلاح صوفیه که وی در کشف الحقائق و مقصد اقصی
و تنزیل و غیره بیان نموده است در دیگر کتب این طائفه نیست در کتاب مقصد اقصی میگوید
که جوهر اول دو کار میکند یکی آنکه فیض از حق می ستاند دوم آنکه بخلق میرساند اکنون بدان که
آن طرف جوهر اول که فیض از حق میگیرد نامش ولایت آمد و این طرف جوهر اول که بخلق
میرساند نامش نبوت آمده است پس ولایت باطن نبوت آمد و نبوت ظاهر ولایت و هر دو صنعت
محمداند چون ولایت و نبوت را دانستی اکنون بدانکه شیخ سعد الدین حموی میگوید که هر دو طرف
جوهر اول را دو مظهر اند درین عالم مظهر این طرف که نامش نبوت ست خاتم الانبیاست و
مظهر آن طرف که نامش ولایت ست صاحب الزمان ست و صاحب الزمان اسامی
بسیار دارد ای درویش صاحب الزمان علم بکمال دارد و علم و قدرت را با وی همراه کرده اند چون
بیرون آید تمامت روی زمین را از ظلم پاک کند و بعدل آراسته گرداند و مردم در وقت او آسایش
یابند و شیخ سعد الدین حموی در حق صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته
وجه هیجدهم آنکه متبادر و سابق الی الفهم از لفظ ولی عند الاطلاق معنای متصرف فی الامر
چه جامع ضم لفظ بعدی پس اگر قطع نظر کنیم از ادله سابقه که مستلزم حمل لفظ ولی بر معنای متصرف
فی الامر ست باز هم تبادر و سبق این معنی از لفظ ولی کافی و وافی و شبه اهل وسواس را حاسم و
عافی ست ولله الحمد که دعوی تبادر و سبق معنای متصرف فی الامر از لفظ ولی و اراده آن در حدیث
وارد بحق وصی برحق و خلیفه مطلق روشن و مبرهن بشاهد موثوق و معدل و بنص صریح عالم معتمد و معول

محکم و مسجل میسازیم پس باید دانست که علامه نحریر جلیل و فاضل محقق نبیل و جهبذ مدقق بی عدیل
علامه محمد بن جمیل در کتاب روضه ندیه بعد نقل حدیث ثقلین مشتمل بر حدیث غدیر گفته
وتکلم الفقیه حمید علی معانیه واطال ولننقل بعض ذلک قال رحمه الله منها
فضل العترة علیهم السلام و وجوب رعایة حقهم حیث جعلهم احد الثقلین
الذین یسأل عنهما واخبر بانه سأل لهم اللطیف الخبیر وقال فاعطانی یعنی استجاب
لدعائه فیهم الی ان قال محمد بن اسمعیل نقلا عن الفقیه حمید ومنها قوله صلی الله
علیه وسلم من کنت ولیه فهذا ولیه الولی المالک المتصرف بالسبق الی الفهم
وان استعمل فی غیره ولهذا قال السلطان ولی من لا ولی له یرید ملک التصرف
فی عقد النکاح یعنی ان الامام له الولایة فیه حیث لا عصبة وجه نوزدهم
آنکه نزد حضرت شافعی و ابوبکر باقلانی و بسیاری از محققین اصولیین جانب ثانی حمل لفظ مشترک
عند فقد المخصص بر جمیع معانی آن واجب و لازم ست پس اگر بالفرض از ادله سابقه و لاحقه هیچ دلیلی
موجود نمی بود باز هم بنا بر مذهب شافعی و باقلانی و دیگر محققین و مشیدین مبانی مذهب اول و ثانی
حمل لفظ ولی درین حدیث شریف و دیگر احادیث کثیره که در آن ولایت برای جناب امیر المومنین
علیه السلام ثابت شده بر جمیع معانی واجب و لازم ضروری و محتم میشد و پر ظاهر ست که از معانی
ولی متصرف فی الامر ست که مرادف امام ست پس برین تقدیر هم این حدیث شریف دلیل امامت
جناب امیر المومنین علیه السلام باشد غایة الامر آنکه معانی دیگر هم برای آنحضرت ثابت باشد
ولا ضیر فیه و اما اینکه حضرت شافعی و ابوبکر باقلانی و بسیاری از محققین اصولیین سنیه
قائل اند بوجوب حمل مشترک بر جمیع معانی عند فقد المخصص پس من تتبع کتب اصولیه ظاهر ست بنا بر دفع
وسواس و غلیان ارباب تشکیک و عدوان بعض شواهد مذکور میشود علامه برهان الدین عبید الله
بن محمد الفرغانی در شرح منهاج الوصول الی علم الاصول گفته نقل عن الشافعی رضی الله عنه
والقاضی ابی بکر رح وجوب حمل المشترک علی جمیع معانیه حیث لا قرینة معه
تدل علی تعیین المراد منه لان حمله علی جمیع معانیه غیر ممنوع لما ذکرناه
فیجب ان یحمل اذ لو لم یحمل علیه فاما ان لا یحمل علی شیء من معانیه وذلک
اهمال للفظ بالکلیة وهو ظاهر البطلان او یحمل علی بعض معانیه دون بعض وذلک
ترجیح بلا مرجح لاستواء الوضع بالنسبة الیها وعدم القرینة المعینة للبعض وهو ایضا

و فخر رازی در کتاب مناقب شافعی گفته المسئلة الرابعة عابوا علیه قوله اللفظ المشترک محمول علی جمیع معانیه عند عدم المخصص قالوا والدلیل علی انه غیر جائز ان الواضع وضعه لاحد المعنیین فقط فاستعماله فیهما یکون مخالفة للغة واقول ان کثیرا من الاصولیین المحققین وافقوه علیه کالقاضی ابی بکر الباقلانی والقاضی عبد الجبار بن احمد ووجه قوله فیه ظ وهو انه لما تعذر التعطیل والترجیح لم یبق الا الجمع وانما قلنا انه تعذر التعطیل لانه تع انما ذکره للبیان والفائدة ولقول بالتعطیل اخراج له عن کونه بیانا وانما قلنا انه تعذر الترجیح لانه یقتضی ترجیح الممکن من غیر مرجح وهو محال ولما بطل القسمان لم یبق الا الجمع وهذا وجه قوی حسن فی المسئلة وان کنا لا نقول به و محمد بن اسمعیل در روضه ندیه بعد عبارت سابقه نقلا عن الفقیه الحمید گفته ثم لو سلمنا احتمال الولی لغیر ما ذکرناه علی حدة فهو کذلک یجب حمله علی الجمیع بناء علی ان کل لفظة احتملت معنیین بطریقة الحقیقة فانه یجب حملها علی الجمیع اذ لم یدل دلیل علی التخصیص

وجه بستم آنکه ابن حجر در صواعق محرقه گفته علی ان کون المولی بمعنی الامام لم یعهد لغة ولا شرعا اما الثانی فواضح واما الاول فلان احدا من ائمة العربیة لم یذکر ان مفعلا یاتی بمعنی افعل وقوله تعالی ماواکم النار هی مولاکم ای مقرکم او ناصرتکم مبالغة فی نفی النصرة کقولهم الجوع زاد من لا زاد له وایضا فالاستعمال یمنع من ان مفعلا بمعنی افعل اذ یقال هو اولی من کذا دون مولی من کذا واولی الرجلین دون مولاهما وح فانما جعلنا من معانیه المتصرف فی الامور نظرا للروایة الاتیة من کنت ولیه ازین عبارت واضح ست که ابن حجر لفظ ولی را در حدیث من کنت ولیه بر معنای متصرف فی الامور حمل میکند پس مراد از ولی در حدیث من کنت ولیه فعلی ولیه که بطرق متعدده مرویست کما ستعلم ان شاء الله تعالی حسب افاده صریحه ابن حجر متصرف فی الامور خواهد بود و هرگاه ولی در حدیث من کنت ولیه محمول بر متصرف فی الامور شد یقینا و حتما مراد از ولی در حدیث ولیکم بعدی متصرف فی الامور خواهد بود حتی لا یلزم الافتراق واختلال الاتساق المستبشع فی المذاق الذی لا یلتزمه الا من لیس له من الفهم والحدس الصائب خلاق پس بحمد الله و حسن توفیقه امر حق بلا کلفت و مونت احتجاج و استدلال حسب

اعتراف ابن حجر باکمال بکمال وضوح و ظهور رسید ولله الحجة البالغة و ظاهرست که مجرد ثبوت اراده معنی متصرف فی الامور از حدیث من کنت ولیه که ابن حجر اعتراف صحیح بنص صریح بان نموده برای ثبوت مطلوب اهل حق کافی و وافی ست و بحمد الله مزید ثبوت این حدیث شریف هم از کلام ابن حجر ظاهرست که بسبب محض ورود آن از معانی مولی متصرف فی الامور گردانیده باوصف آنکه نزد او این معنی از لغت ثابت نیست **وجه بست و یکم** آنکه در جمله از طرق حدیث بریده وارد شده است که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من کنت ولیه فعلی ولیه چنانچه احمد بن حنبل الشیبانی در مسند خود گفته ثنا وکیع ثنا الاعمش عن سعد بن عبیدة عن ابن بریدة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کنت ولیه فعلی ولیه و نیز در مسند احمد بن حنبل مسطورست حدثنا ابو معویة ثنا الاعمش عن سعد بن عبیدة عن ابن بریدة عن ابیه قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سریة قال لما قدمنا قال کیف رأیتم صحابة صاحبکم قال فاما شکوته او شکاه غیری قال فرفعت راسی وکنت رجلا مکبابا قال فرأیت النبی صلی الله علیه وسلم قد احمر وجهه قال وهو یقول من کنت ولیه فعلی ولیه و نیز در مسند احمد بن حنبل مسطورست ثنا وکیع ثنا الاعمش عن سعد بن عبیدة عن ابن بریدة عن ابیه انه مر علی مجلس وهم یتناولون من علی فوقف علیهم فقال انه قد کان فی نفسی علی علی شیء وکان خالد بن الولید کذلک فبعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سریة علیها علی واصبنا سبیا قال فاخذ علی جاریة من الخمس لنفسه فقال خالد بن الولید دونک قال فلما قدمنا علی النبی صلی الله علیه وسلم جعلت احدثه بما کان ثم قلت ان علیا اخذ جاریة من الخمس قال وکنت رجلا مکبابا قال فرفعت راسی فاذا وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم قد تغیر فقال من کنت ولیه فعلی ولیه و نسائی در خصائص گفته اخبرنا ابو کریب محمد بن العلاء الکوفی قال حدثنا ابو معویة قال ثنا الاعمش عن سعد بن عبیدة عن ابن بریدة عن ابیه قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سریة واستعمل علینا علیا فلما رجعنا سألنا کیف رأیتم صحبته فاما شکوته انا واما شکاه غیری فرفعت راسی وکنت رجلا مکبابا

وسلم قد احمر فقال من كنت وليه فعلي وليه ونيز نسائی در خصائص میگوید
انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل
عن زيد ابن ارقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة
الوداع ونزل بغدير خم امر بدوحات فقممن ثم قال كاني قد دعيت فاجبت
واني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله وعترتي اهل بيتي
فانظروا كيف تخلفوني فانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله مولاي
وانا ولي كل مومن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقلت لزيد سمعته من رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال ما كان في الدوحات احد الا راه بعينه
وسمعه باذنه وحاكم در مستدرک گفته حدثنا ابو الحسين محمد بن احمد
بن تميم الحنظلي ببغداد ثنا ابو قلابة عبد الملك بن محمد الرقاشي
حدثنا يحيى بن حماد وحدثني ابو بكر محمد بن احمد بن بالويه
وابو بكر احمد بن جعفر البزاز قالا ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل
حدثني ابي ثنا يحيى بن حماد وثنا ابو نصر احمد بن سهل الفقيه ببخارا
حدثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادي حدثنا خلف بن سالم المخرمي
ثنا يحيى بن حماد ثنا ابو عوانة عن سليمان الاعمش قال ثنا حبيب
بن ابي ثابت عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول
الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم
امر بدوحات فقممن ثم قال كاني قد دعيت فاجبت واني قد تركت
فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله وعترتي
فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا علي
الحوض ثم قال الله عز وجل مولاي وانا ولي كل مومن ثم اخذ بيد
علي فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وذكر
الحديث بطوله هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه
بطوله شاهده حديث سلمة بن كهيل عن ابي الطفيل ايضا صحيح على شرطهما

ودر تاريخ ابن كثير نقلا عن سنن النسائي بروايت محمد بن المثنى مذكور ست قال
الله مولاي وانا ولي كل مومن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه
فهذا وليه ودر كنز العمال على متقي بروايت ابن جرير مسطور است ان الله
مولاي وانا ولي كل مومن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت
وليه فعلي وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ونور الدين علي بن محمد بن ابراهيم العزيزي در سراج المنير شرح جامع صغير گفته
من كنت وليه فعلي وليه يدفع عنه ما يكرهه حم ن ك
عن بريدة واسناده حسن ومحمد صدر عالم در معارج العلى گفته اخرج
ابن ابي شيبة والنسائي واحمد وابن حبان والحاكم والضياء عن
بريدة والطبراني عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من كنت وليه فعلي وليه وظاهرست
که مراد از لفظ ولی که درحق جناب امیر المومنین علیه السلام وارد گشته همان ست که از
لفظ ولی درحق جناب رسول خدا مراد اوست ومراد از لفظ ولی المومنین که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درحق خود ارشاد فرموده متصرف فی الامور
است نور الدین علی بن محمد ابراهیم العزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر
گفته انا ولي المومنين اي متولي امورهم وكان صلى الله
عليه وسلم يباح له ان يزوج ما شاء من النساء ممن يشاء
من غيره ومن نفسه وان لم ياذن كل من الولي والمراة وان
يتولى الطرفين بلا اذن حم ن وعلى عزیزی از اعزه اکابر مشهورین
واجله اعاظم ممدوحین ست محبی در خلاصة الاثر گفته علي العزيزي البولاقي
الشافعي كان اماما فقيها محدثا حافظا متقنا ذكيا سريع
الحفظ بعيد النسيان مواظبا على النظر والتحصيل كثير
التلاوة سريعها متوددا متواضعا كثير الاشتغال بالعلم
محبا لاهله خصوصا اهل الحديث حسن الخلق والمحاضرة
مشارا اليه في العلم شارك النور الشبراملسي في كثير

من شیوخه واخذ عنه واستفاد منه وکان یلازمه فی دروسه الاصلیه والفرعیة وفنون العربیة وله مولفات کثیرة نقله فیها یزید علی تصرفه منها شرح علی جامع الصغیر السیوطی فی مجلدات وحاشیة علی شرح التحریر للقاضی زکریا وحاشیة علی شرح الغایة لابن قاسم فی نحو سبعین کراسة واخرے علی شرحها للخطیب وکانت وفاته ببولاق فی سنة سبعین والف وبها دفن والعزیزی بفتحه ومعجمتین مکسورتین بینهما یاء تحتیة نسبة للعزیزیة من الشرقیه بمصر

وجه بست و دوم آنکه در خصائص نسائی بروایت حسین بن حریث کو رسته ان الله ولیی وانا ولی المومنین ومن کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و چون ظاهر ست که مراد از ولی بودن حق تعالی آنست که او متولی امور خلق ست همچنین مراد از ولایت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ولایت امر و تصرف باشد فکذا ولایة علی اما اینکه مراد از ولی بودن حق تعالی آنست که او ولی امر ست پس نیسابوری در غرائب القرآن گفته الله ولی الذین امنوا ای متولی امورهم وکافل مصالحهم فعیل بمعنی فاعل الخ وملا علی قاری در حرز ثمین شرح حصن حصین به شرح دعای اللهم انی اعوذبك من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسی تقواها وزکها وانت خیر من زکیها گفته انت ولیها ای المتصرف فیها ومصلحها ومربیها وموليها ای ناصرها وعاصمها وقال الحنفی عطف تفسیری و فخر الدین در حرز حصین گفته انت ولیها و مولاها توئی متولی و مصلح امور وی و صاحب نعمت او

وجه بست و سوم آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بجواب شکایت بریده جناب امیرالمومنین علیه السلام را ارشاد فرموده لا تقل هذا فهو اولی الناس بکم بعدی و نیز همین الفاظ مبارک بجواب شکایت وهب بن حمزه هم فرموده پس بنابرین ارشاد بمفاد الحدیث یفسر بعضه بعضا محل لفظ ولی بر اولی بالتصرف واجب و لازم

و کبار محققین ذکر کرده اند مثل سلیمان بن احمد الطبرانی ۳۶۰ و محمد بن اسحاق بن یحیی بن مندة الاصبهانی ۳۹۵ واحمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی ۴۱۰ وابو نعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی ۴۳۰ و علی بن محمد بن محمد الجزری المعروف بابن الاثیر ۶۳۰ و جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی ۹۱۱ و علی بن حسام الدین المتقی ۹۷۵ و ابراهیم بن عبدالله الوصابی ملا علی متقی در کنز العمال بتبویب جمع الجوامع سیوطی گفته لا تقل هذا فهو اولی الناس بکم بعدی یعنی علیا طب عن وهب بن حمزة وابراهیم بن عبدالله الوصابی در کتاب الاکتفا گفته عن وهب بن حمزة قال قدمت المدینة من الیمن وکان خرج مع علی بن ابی طالب فرای منه جفوة فاخذ یذکر علیا وینتقص من حقه فبلغ ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له لا تقل هذا فهو اولی الناس بکم بعدی یعنی علیا اخرجه الطبرانی فی الکبیر و علی بن محمد المعروف بابن الاثیر در اسد الغابة گفته وهب بن حمزة یعد فی اهل الکوفة روی حدیثه یوسف بن صهیب عن دکین عن وهب بن حمزة قال صحبت علیا رضی الله عنه من المدینة الی مکة فرایت منه بعض ما اکره فقلت لئن رجعت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم لاشکونك الیه فلما قدمت لقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت رایت من علی کذا وکذا فقال لا تقل هذا فهو اولی الناس بعدی اخرجه ابن مندة وابو نعیم و در کتاب طرائف گفته وفی کتاب المناقب تالیف ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه وهو من روساء المخالفین لاهل البیت علیهم السلام هذا الحدیث من عدة طرق وفی روایة بریدة زیادة وهی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لبریدة انه علیك یا بریدة فقد اکثرت الوقوع فی علی فوالله انك لتقع فی رجل لله اولی الناس بکم بعدی و فضائل و محاسن زاهره و مناقب و محامد باهره طبرانی وابن مردویه وابو نعیم وابن اثیر سابقا شنیدی اما ابن منده پس از مشاهیر آفاق و کبار سابق و صدور حفاظ و مهره ایقاظ است ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن منده الامام الحافظ الجوال محدث العصر ابو عبدالله محمد بن الشیخ ابی یعقوب اسحق بن الحافظ ابی عبد الله محمد بن ابی زکریا یحیی بن مندة الی ان قال ولد ابو عبدالله سنة عشرة وثلثمائة وقیل فی التی قبلها اسمع ابوه وعمه ابو سعید عبدالرحمن بن یحیی وابا علی الحسن بن ابی هریرة وطائفة باصبهان ومحمد بن

بن الحسین القطان وعبد الله بن یعقوب الکرمانی وابا علی المنداءی وابا حامد
بن بلال وخلقا بنیسابور وابا سعید بن الاعرابی بمکہ والهیثم بن کلیب بسمرقند
وخیثمة بن سلیمان وطبقته بالشام وابا جعفر بن البختری واسمعیل الصفار
وعدة ببغداد وابا الطاهر المدینی وعبابة بمصر وغیر ذلك وعدة شیوخه
الذی سمع واخذ عنهم الف وسبعمائة شیخ وله اجازة من الحافظ عبد الرحمن
بن ابی حاتم وغیره ولما رجع من الرحلة الطویلة کانت کتبه عدة احمال حتی
قیل انها کانت اربعین حملا وما بلغنا ان احدا من هذه الامة سمع ما سمع
ولا جمع ما جمع وکان ختام الرحالین وفرد المکثرین مع الحفظ والمعرفة و
الصدق حدث عنه شیخه ابو الشیخ وابو عبد الله الحاکم وابو عبد الله غنجار
وابو سعید الادریسی وتمام الرازی وحمزة السهمی وابو نعیم واحمد بن الفضل
الباطرقانی واحمد بن محمود الثقفی وابو الفضل عبد الرحمن بن احمد بن بندار
وابو عثمان محمد بن احمد بن ورقاء واولاده عبد الرحمن وعبد الوهاب وعبید الله
واخرون قال الباطرقانی نا ابو عبد الله امام الائمة فی الحدیث لقاه الله رضوانه
قلت اول ما رایته انه سمع فی سنة ثمان وعشرة وثلثمائة واول ارتحاله قبل الثلثین
اوفیها الی نیسابور قال الحاکم التقینا ببخارا سنة احدی وستین وقد زاد زیادة
ظاهرة ثم جاءنا الی نیسابور سنة خمس وسبعین ذاهبا الی وطنه قال شیخنا ابو علی
الحافظ بنو مندة اعلام الحفاظ فی الدنیا قدیما وحدیثا الا ترون الی قریحة ابی عبد الله
وقیل ان ابا نعیم ذکر له ابن مندة فقال کان جبلا من الجبال الخ وسیوطی در طبقات الحفاظ
گفته ابن مندة الامام الحافظ المحدث الجوال محدث العصر ابو عبد الله بن الشیخ
ابی یعقوب اسحق بن الحافظ ابی عبد الله محمد بن زکریا بن یحیی بن مندة بن سندة
بن استنداد وهو الذی اسلم وقت فتح الصحابة اصبهان وولاؤه لعبد القیس و
کان مجوسیا الاصبهانی العبدی ولد سنة ۳۱۰ وسمع اباه والهیثم بن کلیب وابا سعید
بن الاعرابی وخیثمة بن سلیمان وخلقا یبلغون الفا وسبعمائة واجاز له ابن ابی حاتم
ولما رجع من الرحلة کانت کتبه اربعین حملا ولم یبلغنا ان احدا من هذه الامة سمع
ما سمع ولا جمع ما جمع وکان ختام الرحالین وفرد المکثرین مع الفضل والمعرفة و

الصدق وکثرة التصانیف قال الحافظ ابو علی النیسابوری بنو مندة اعلام الحفاظ
فی الدنیا قدیما وحدیثا الا ترون الی قریحة ابی عبد الله وقال ایضا هو جبل من الجبال
وله معرفة الصحابة قال ابو نعیم اختلط باخره وخبط فی امالیه قال الذهبی لا یقبل
قوله فیه کما لا یقبل قول ابن منده فی ابی نعیم للعداوة المشهورة بینهما قال جعفر
المستغفری ما رایت احفظ منه مات فی ذی القعدة سنة ۳۹۵ھ وظاهرست که فقرہ اولی الناس
بکم دلالت دارد بر اولویت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بتصرف در امور مسلمین زیرا که این فقرہ شریفہ
مقتبس ست از کلام الہی اعنی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وقطعا وحتما مراد از آیہ قرآنی
اولویت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بتصرف ست وبطلان وشناعت انکار مخاطب
عالی تبار بجواب حدیث غدیر مناسبت این معنی را با کلام ایزد منان نہایت ہویدا و آشکار سابقا در حدیث غدیر
بیان کردیم علامہ ابو الحسن علی بن احمد الواحدی کہ از اکابر ائمہ افاخم ومشاہیر اجلہ اعاظم ووحید عصر وفرید
دہر خود بودہ در تفسیر وسیط کہ نسخہ عتیقہ آن بخط عرب پیش این خاکسار حاضرست وحسب افادہ یافعی
متصف بشہرت گردیدہ واجماع بر حسن آن واشتغال بتدریس آن واقع ست وسعادت در ان نصیب
واحدی شدہ گفتہ قولہ النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ای اذا حکم علیهم بشیء نفذ
حکمه ووجب طاعته علیهم قال ابن عباس اذا دعاهم النبی الی شیء ودعتهم
انفسهم الی شیء کانت طاعة النبی اولی بهم من طاعة انفسهم این عبارت واحدی
دلالت واضحہ صریحہ قطعیہ دارد برآنکہ مراد از آیہ النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آنست کہ نبی
اولی ست در نفاذ حکم ووجوب طاعت کہ خود واحدی بتفسیر این آیہ تصریح فرمودہ بآنکہ ہر گاہ حکم کند آنحضرت
بر مؤمنین بچیزی نافذ میشود حکم آنحضرت وواجب میگردد طاعت آنجناب بر ایشان واز ابن عباس آوردہ کہ
او گفتہ ہر گاہ دعوت کند ایشان را نبی بسوی چیزی ودعوت کند نفسہای شان بچیزی خواہد بود طاعت نبی اولی
بایشان از طاعت نفسہای شان واز عبارت حسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوی کہ باعتراف خود شاہ صاحب در
رسالہ اصول حدیث در شرح وتوجیہ احادیث محل اعتماد ست واز تصانیف او بہرہ باید برداشت واو را
میباید شناخت واز جملہ علمای شافعیہ خیلی معتمد علیہ وسخن او متین ومضبوط واقع ست وکتاب او شرح السنة در صحة
حدیث وتوجیہ مشکلات کافی وشافی ودیگر فضائل زاہرہ ومناقب فاخرہ او در بستان المحدثین بیان فرمودہ اند
در تفسیر معالم التنزیل ظاہرست کہ آنجناب در نفوذ حکم ووجوب طاعت اولی ست بمؤمنین از نفوس ایشان و
ابن عباس وعطا تصریح کردہ اند کہ ہر گاہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت فرماید ایشان را ودعوت

کند نفوس ایشان بخیری پس طاعت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اولی ست از طاعت نفوس ایشان و ابن زید گفته که آنجناب اولی ست بمومنین از نفسهای شان در چیزیکه آن جناب حکم کند بان چنانچه تو اولی هستی به بنده خود در حکم خویش پس ازینهمه افادات نصوص واضحه است بر صحت ادعای اهل حق و بطلان خرافت شاه صاحب در نزول این آیه بحق کسانیکه در جهاد از آبا و امهات خود اذن میخواستند نیز صریحست در انکه مراد از اولی اولی بتصرفست واعجباه که شاه صاحب تفسیر معالم التنزیل را هم که نهایت مشهور و معروف و متداول بین الخواص والعوام ست و مصنفش را خود بمدائح عظیمه نواخته اند بچشم بصیرت ملاحظه نفرموده اند که خود را از ابطال چنین تفسیر صحیح باز میداشتند و از عبارات انوار التنزیل قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر بن محمد بن علی البیضاوی که یافعی در مرآة الجنان او را بوصف امام و اعلم علماء الاعلام ستوده و گفته که او صاحب تصانیف مفیده محققه و مباحث حمیده مدققه ست و حسب افاده عبری در شرح منهاج الاصول حبر مدقق و بحر محقق و جامع بین المعقول والمنقول و مبین قواعد فروع و اصول و اقضی القضاة والحکام و اسوة افاضل الانام ست و تقی الدین ابوبکر بن احمد بن محمد الاسدی در طبقات شافعیه فضائل جلیله و محامد جمیله او ذکر کرده ساطع و لامع ست که مراد از آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آنست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اولی ست بمومنین از نفسهای شان در جمیع امور دینیه و دنیویه و نقیرها و قطمیرها زیرا که آنحضرت حکم نمیکند مومنین را و راضی نمیشود از ایشان مگر بانچه در ان صلاح ایشانست بخلاف نفس و چونکه مراد اولویت در جمیع امور بود حق تعالی مطلقا اولویت را ذکر فرموده و مقید بامری از امور نفرموده و اطلاق دلیل عموم و شمولست و هرگاه اولویت آنحضرت در جمیع امور ثابت شد پس واجب ست که آنحضرت دوست تر باشد بسوی مؤمنین از نفسهای ایشان و امر آن حضرت نافذتر باشد در ایشان از امر نفوس شان و شفقت مومنین بر آنحضرت اتم باشد از شفقت شان بر نفوس خود و نزول این آیه کریمه در حق کسانیکه حکم فرموده بود جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را بجهاد در غزوه تبوک و ایشان گفتند که ما طلب اذن میکنیم از آبا و امهات خود نیز دلیل واضحست بر انکه مراد ازین آیه اثبات اولویت آنحضرت در تصرف و لزوم اتباع و انقیاد ست فلله الحمد والمنه که از بیان متانت عنوان علامه بیضاوی هم بکمال صحت مراد اهل حق و سداد واضح شد و نهایت شناعت و فظاعت خرافت و جسارت مخاطب باجلالت بظهور رسید که چنین تفسیر صحیح را باطل و بی ربط دانسته و گفته یکه اصلا مناسبت ندارد و محتجب نماند که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب که حسب افاده اش در صدر همین باب امامت آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بوده در ازالة الخفا نص کرده بر انکه واحدی و بغوی و بیضاوی

که بافادات این حضرات ثلثه در مقام تجهیل مخاطب مقام باقصی الغایه رسانیده ام کبار مفسرین اند که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده و درین باب گوی مسابقت از اقران خود ربوده اند و مقتدای مسلمین اند و سلسله اهتدائی ایشان باوشان میرسد و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می نمایند و علامه جار الله ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری در کشاف که سیوطی در نواهد الابکار علی ما فی کشف الظنون مدح آن و مصنفش بعد ذکر قدما مفسرین باین کلمات بلیغه نموده ثم جاءت فرقة اصحاب النظر فی علوم البلاغة التی بها یدرک وجه الاعجاز وصاحب الکشاف هو سلطان هذه الطریقة فلهذا طار کتابه فی اقصی المشرق والمغرب ولما علم مصنفه انه بهذا الوصف قد تحلی قال تحدثا بنعمة ربه وشکرا ان التفاسیر فی الدنیا بلا عدد * ولیس فیها لعمری مثل کشاف ان کنت تبغی الهدی فالزم قراءته * فالجهل کالداء والکشاف کالشافی * وقد نبه فی خطبته مشیرا الی ما یجب فی هذا الباب من الاوصاف ولقد صدق و بر و رسخ نظامه فی القلوب و قر انتهی گفته النبی اولی بالمؤمنین فی کل شیء من امور الدنیا والدین و من انفسهم ولهذا اطلق ولم یقید فیجب علیهم ان یکون احب الیهم من انفسهم وحکمه انفذ علیهم من حکمها وحقه آثر لدیهم من حقوقها وشفقتهم علیه اقدم من شفقتهم علیها وان یبذلوها دونه ویجعلوها فداءه اذا اعضل خطب ووقاءه اذا لقحت حرب وان لا یتبعوا ما تدعوهم الیه نفوسهم ولا ما تصرفهم عنه ویتبعوا کلما دعاهم الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم وصرفهم عنه الخ و علامه قاضی القضاة ابو العباس احمد بن الخلیل بن سعادة الخوئی که تقی الدین ابوبکر بن احمد الاسدی در طبقات فقهای شافعیه محامد سنیه و مناقب علیه او ذکر کرده در تکمله مفاتیح الغیب رازی عبارتی طویله گفته که از ان ظاهرست که آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم مفید اولویت آنحضرت بتصرف ست زیرا که ابن الخلیل از ابر تبیین این معنی که هرگاه نبی صلی الله علیه وآله وسلم اراده کند چیزی را احرام میشود برامت تعرض بان در حکمت واضحه حمل فرموده و این عین اولویت بتصرفست و عبد الله بن احمد نسفی در مدارک التنزیل میگوید النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ای احق بهم فی کل شیء من امور الدین والدنیا وحکمه انفذ علیهم من حکمها فعلیهم ان یبذلوا انفسهم دونه ویجعلوها فداءه او هو اولی بهم ای ارأف بهم واعطف علیهم وانفع لهم و از تفسیر نظام الدین حسن بن محمد بن حسین القمی النیسابوری در غرائب القرآن

ظاهرست که از اطلاق آیهٔ کریمه معلوم میشود که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اولی ست
بمؤمنین از نفسهای شان در جمیع امور دنیا و دین فثبت الاولویة بالتصرف بداهة واما ذکر احتمال
بودن اولی بمعنی ارأف و اعطف پس ضرری نمیرساند بسبب آنکه معنای اول حتما مذکورست و نیز جواب سوال
مقدر که تقریر آن کرده مرتبط بمعنی اول ست و نیز معنی اول محلل ست باطلاق آیه بخلاف معنای ثانی و نیز معنای
ثانی بصیغهٔ تمریض مذکورست بخلاف اول و نیز تقدیم احتمال اول مفید ترجیح آنست و دیگر ائمه مفسرین و شراح بتقدیر
اکتفا بر آن کرده اند و حتما و جزما بالتعیین بان اراده کرده اند و جلال الدین محمد بن احمد محلی در تفسیر مختصر که جلال الدین
سیوطی تکمیل آن نموده گفته النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فیما دعاهم الیه ودعتهم انفسهم
الی خلافه و از تعیین محمد بن احمد خطیب شربینی در تفسیر خود مسمی بسراج منیر واضحست که جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم اولی ست بمؤمنین یعنی راسخین فی الایمان چه جا غیر ایشان در هر شی از امور دین و دنیا بسبب آنکه
آن حضرت حیازت آن از حضرت ربانیه فرموده و آن جناب اعلی ست از نفسهای مؤمنین چه جای آبای ایشان
در نفوذ حکم آن حضرت در ایشان و وجوب طاعت آنجناب بر ایشان و نیز از عبارت او ظاهرست که حدیث
ابوهریره هم مثبت اولویت آنحضرت بتصرفست والا ذکر آن درینجا وجهی نداشت و نیز از ان توجیه وجه اولویت
جناب رسالتمآب بمؤمنین از نفسهای شان که آنهم مثبت اولویت آنحضرت بتصرفست بکمال وضوح و ظهور
لائح و ظاهرست حیث قال وانما کان صلی الله علیه وسلم اولی بهم من انفسهم لانه
لا یدعوهم الا الی العقل والحکمة الخ و نیز از عبارت سراج منیر مثل عبارت نیسابوری و خوبی
واضحست که این آیهٔ کریمه در صورت تعلق بقصهٔ متبنی هم منافی بحمل آن بر اولویت بتصرف ندارد و بلکه برین تقدیر
جواب سوال مقدرست و مناسبت آن با این قصه هم ظاهر و لله الحمد که صحت افادهٔ آیهٔ کریمه اولویت تصرف را
چنانچه از افادات اکابر حذاق مفسرین ثابتست همچنان بکمال رزانت و متانت از افادات جهابذهٔ شراح
حدیث هم واضح ولی الدین ابوزرعه احمد بن عبدالرحیم بن الحسین العراقی در شرح احکام والد خود در شرح حدیث
اول از کتاب الفرائض که این ست عن همام عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا اولی الناس بالمؤمنین فی کتاب الله عز و جل فایکم ما ترک دینا او ضیعة
فادعونی فانا ولیه وایکم ما ترک مالا فلیورث عصبته من کان گفته فیه فوائد الاولی
اخرجه مسلم من هذا الوجه عن محمد بن رافع عن عبد الرزاق واخرجه الائمة
الستة خلا ابا داود من طریق الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یؤتی بالرجل المتوفی علیه الدین فیسأل هل ترک لدینه فضلا فان حدث

انه ترک لدینه وفاء والا قال للمسلمین صلوا علی صاحبکم فلما فتح الله علیه الفتوح
قال انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن توفی من المؤمنین فترک دینا فعلی قضاؤه و
من کان ترک مالا فلورثته هذا لفظ البخاری وقال الباقون قضاء بدل فضلا وکذا
هو عند بعض رواة البخاری واخرجه الشیخان وابو داود من روایة ابی حازم
عن ابی هریرة بلفظ من ترک مالا فلورثته ومن ترک کلا فالینا وفی لفظ مسلم ولیته
واخرج البخاری والنسائی من روایة ابی صالح عن ابی هریرة بلفظ انا اولی بالمؤمنین
من انفسهم فمن مات وترک مالا فماله لموالیه العصبة ومن ترک کلا او ضیاعا فانا
[illegible] واخرجه البخاری من روایة عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هریرة
بلفظ ما من مؤمن الا وانا اولی الناس به فی الدنیا والآخرة اقرؤا ان شئتم النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم فایما مؤمن مات وترک مالا فلیرثه عصبته من کانوا
ومن ترک دینا او ضیاعا فلیأتنی فانا مولاه واخرجه مسلم من روایة ابی الزناد
عن الاعرج عن ابی هریرة بلفظ والذی نفس محمد بیده ان علی الارض من مؤمن
الا وانا اولی الناس به فایکم ما ترک دینا او ضیاعا فانا مولاه وایکم ما ترک مالا فالی العصبة
من کان الثانیة قوله انا اولی الناس بالمؤمنین انما قید ذلک بالناس لان الله تعالی
اولی بهم منه وقوله فی کتاب الله عز وجل اشارة الی قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم وقد صرح بذلک فی روایة البخاری من طریق عبد الرحمن بن ابی عمرة
کما تقدم فان قلت الذی فی الآیة الکریمة انه اولی بهم من انفسهم ودل الحدیث
علی انه اولی بهم من سائر الناس ففیه زیادة قلت اذا کان اولی بهم من انفسهم فهو
اولی بهم من بقیة الناس من طریق الاولی لان الانسان اولی بنفسه من غیره
فاذا تقدم النبی صلی الله علیه وسلم علی النفس فتقدمه فی ذلک علی الغیر من
طریق الاولی وحکی ابن عطیة فی تفسیره عن بعض العلماء العارفین انه قال هو
اولی بهم من انفسهم لان انفسهم تدعوهم الی الهلاک وهو یدعوهم الی النجاة قال
ابن عطیة ویؤید هذا قوله علیه الصلوة والسلام انا آخذ بحجزکم عن النار وانتم
تقحمون فیها تقحم الفراش الثالث یترتب علی کونه علیه الصلوة والسلام اولی بهم
من انفسهم انه یجب علیهم ایثار طاعته علی شهوات انفسهم وان شق ذلک علیهم

وان یحبوہ اکثر من محبتہم لانفسہم ومن ہنا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ من ولدہ ووالدہ والناس اجمعین وفی روایۃ اخری من اہلہ ومالہ والناس اجمعین وہو فی الصحیحین من حدیث انس ولما قال لہ عمر رضی اللہ عنہ لانت احب الی من کل شیئ الا نفسی قال لہ لا والذی نفسی بیدہ حتی اکون احب الیک من نفسک فقال لہ عمر فانہ الان واللہ لانت احب الی من نفسی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الان یا عمر رواہ البخاری فی صحیحہ قال الخطابی لم یرد بہ حب الطبع بل اراد حب الاختیار لان حب الانسان نفسہ طبع ولا سبیل الی قلبہ قال فمعناہ لا تصدق فی حبی حتی تفنی فی طاعتی نفسک وتؤثر رضای علی ہواک وان کان فیہ ہلاکک الرابعۃ استنبط اصحابنا الشافعیۃ من ہذہ الآیۃ الکریمۃ ان لہ علیہ الصلوۃ والسلام ان یاخذ الطعام والشراب من مالکہما المحتاج الیہما اذا احتاج علیہ الصلوۃ والسلام الیہما وعلی صاحبہما البذل ویفدی مہجتہ بمہجۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانہ لو قصدہ علیہ الصلوۃ والسلام ظالم لزم من حضرہ ان یبذل نفسہ دونہ وہو استنباط واضح ولم یذکر النبی صلی اللہ علیہ وسلم عند نزول ہذہ الآیۃ مالہ فی ذلک من الحظ وانما ذکر ما ہو علیہ فقال وایکم ما ترک دینا او ضیاعا فادعونی فانا ولیہ وترک حظہ فقال وایکم ما ترک مالا فلیورث عصبتہ من کان ازین عبارت ہم بوجوہ عدیدہ صحت استفادہ اولویت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بتصرف از آیہ کریمہ ظاہرست و غرابت انکار سراسر خسار مخاطب عمدۃ الاحبار ازان باہر والحمد للہ القاہر لکل کائد مکابر وعلامہ بدر الدین ابو محمد محمود بن احمد العینی حلی ما نقل عنہ در عمدۃ القاری بشرح قولہ وانا اولی بہ فی الدنیا والآخرۃ گفتہ یعنی احق واولی بالمؤمنین فی کل شیئ من امور الدنیا والآخرۃ من انفسہم ولہذا اطلق ولم یعین فیجب علیہم امتثال اوامرہ واجتناب نواہیہ ازین عبارت ظاہرست کہ مراد از قول جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما من مؤمن الا وانا اولی بہ فی الدنیا والآخرۃ کہ برای صحت استدلال بآیہ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم فرمودہ آنست کہ آنجناب احق واولی ست در ہر شی از امور دنیا وآخرت از نفسہای شان وچون مراد اولویت در جمیع امور بود آنحضرت اولویت خود مطلقا بیان فرمود وتعیین آن ننمود پس واجب ست بر مومنین امتثال اوامر واجتناب نواہی آنحضرت پس بکمال وضوح ظہور

ازین بیان علامہ عینی کہ از اعیان جہابذہ محققین سنیہ ست مثل بیان دیگر اکابر ائمہ سنیہ ثابت شد کہ آیہ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم حسب ارشاد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلالت بر اولویت آنحضرت در جمیع دنیا وآخرت و وجوب امتثال اوامر واجتناب نواہی آنحضرت دارد پس ادعای مخاطب نحریر کہ معاذ اللہ اولویت بتصرف اصلا مناسبت بآیہ ندارد رد صریح بر حضرت بشیر ونذیر وتحریف شنیع وتغییر کلام ایزد قدیرست ولا ینبئک مثل خبیر وشہاب الدین احمد بن محمد الخطیب القسطلانی در ارشاد الساری در کتاب التفسیر گفتہ النبی اولی بالمؤمنین کلہا من انفسہم من بعضہم ببعض فی نفوذ حکمہ و وجوب طاعتہ علیہم وقال ابن عباس وعطاء یعنی اذا دعاہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم ودعتہم نفوسہم الی شیئ کانت طاعۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم اولی بہم من طاعۃ انفسہم انتہی وانما کان ذلک لانہ لا یامرہم ولا یرضی الا بما فیہ صلاحہم ونجاحہم بخلاف النفس وقولہ النبی الی آخرہ ثابت فی روایۃ ابی ذر فقط وبہ قال حدثنی بالافراد ابراہیم بن المنذر القرشی الحزامی قال حدثنا محمد بن فلیح بضم الفاء وفتح اللام آخرہ حاء مہملۃ مصغرا قال حدثنا ابی فلیح بن سلیمان الخزاعی عن ہلال بن علی العامری المدنی وقد ینسب الی جدہ اسامۃ عن عبد الرحمن بن ابی عمرۃ بفتح العین وسکون المیم الانصاری النجاری بالجیم قیل ولد فی عہدہ صلی اللہ علیہ وسلم وقال ابن ابی حاتم لیس لہ صحبۃ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ما من مؤمن الا وانا اولی الناس بہ ای احقہم بہ فی کل شیئ من امور الدنیا والآخرۃ وسقط لابی ذر لفظ الناس اقرؤا ان شئتم قولہ عز وجل النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم استنبط من الآیۃ انہ لو قصدہ علیہ السلام ظالم وجب علی الحاضر من المؤمنین ان یبذل نفسہ دونہ وازین عبارت بچند وجہ صحت تفسیر اہل حق ظاہر میگردد اول آنکہ در تفسیر آیہ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم کہ در عنوان مذکورست گفتہ النبی اولی بالمؤمنین فی الامور کلہا یعنی نبی اولی ست بمومنین در جمیع امور وکلیت امور اولا مستفادست از لفظ الامور کہ جمع محلی باللام ست وبعد ازین لفظ کلہا نص صریحست بران وہرگاہ آنحضرت در جمیع امور اولی باشد اولویت بتصرف بالبداہۃ ثابت گردید دوم آنکہ قول او فی نفوذ حکمہ و وجوب طاعتہ علیہم صریحست در آنکہ آنحضرت اولی ست در آنکہ حکم آنحضرت نافذست

وطاعت آنحضرت بر مومنین واجب وهذا هو الاولویة بالتصرف فسقط ما ارتکبه
المخاطب من التعصب والتعسف وظهر انه فی انکاره حائر لاقصی المکابرة والتکلف
وخائض فی غمار التجسس والتمطی والتصلف سوم آنکه آنچه از ابن عباس وعطا در تفسیر این آیه نقل
کرده که هرگاه دعوت کند ایشان را یعنی مومنین را نبی صلی الله علیه وآله وسلم ودعوت کند ایشان را نفوس
شان بچیزی خواهد بود طاعت نبی صلی الله علیه وآله وسلم اولی بایشان از طاعت نفسهای شان
دلیل صریح ونص واضحست بر آنکه آیه کریمه دلالت بر اولویت بتصرف دارد وانکار آن عناد منکر وشنیع وتعصب
فاحش وقطیع ست چهارم آنکه تعلیل وتوجیه قسطلانی قول ابن عباس وعطا را بقول خود و
ذلک لانه لا یامرهم الخ نیز موید ومصدق تفسیر اهل حق وایقان ست ودافع جزاف
مخاطب عالی شان والله الموفق وهو المستعان پنجم آنکه تفسیر قسطلانی قول آنحضرت یعنی
ما من مومن الا وانا اولی الناس به را دلالت صریحه دارد بر آنکه مراد از ارشاد جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که بر آن بآیه کریمه استدلال نموده آنست که آن حضرت احق ست
بهر مومن در هر شیء از امور دنیا وآخرت پس استهزا وسخریه مخاطب طلیق اللسان نعوذ بالله عاید بحضرت
سرور انس وجان صلی الله علیه وآله وسلم میگردد وقسطلانی در ارشاد الساری در شرح کتاب الاستقراض
گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من
مومن الا وانا بالواو ولابی الوقت الا انا اولی واحق الناس به فی کل شیء من امور
الدنیا والآخرة اقرؤا ان شئتم قوله تعالی النبی اولی بالمومنین من انفسهم قال
بعض الکبراء انما کان علیه الصلوة والسلام اولی بهم من انفسهم لان انفسهم
تدعوهم الی الهلاک وهو یدعوهم الی النجاة قال ابن عطیة ویؤیده قوله علیه الصلوة
والسلام انا آخذ بحجزکم عن النار وانتم تقتحمون فیها ویترتب علی کونه اولی بهم
من انفسهم انه یجب علیهم ایثار طاعته علی شهوات انفسهم وان شق ذلک علیهم
وان یحبوه اکثر من محبتهم لانفسهم ومن ثم قال علیه الصلوة والسلام لا یومن احدکم
حتی اکون احب الیه من نفسه وولده الحدیث واستنبط بعضهم من الآیة ان له
علیه الصلوة والسلام ان یاخذ الطعام والشراب من مالکها المحتاج الیهما اذا احتاج
علیه الصلوة والسلام الیهما وعلی صاحبهما البذل ویفدی بمهجته مهجة رسول الله
صلی الله علیه وسلم وانه لو قصده علیه الصلوة والسلام ظالم وجب علی من حضره

ان یبذل نفسه دونه ولم یذکر علیه الصلوة والسلام عند نزول هذه الآیة ما له
فی ذلک من الحظ وانما ذکر ما هو علیه فقال فایما مومن مات وترک مالا ای حقا وذکر
المال خرج مخرج الغالب فان الحقوق تورث کالمال فلیرثه عصبته من کانوا عبر بمن
الموصولة لیعم انواع العصبة والذی علیه اکثر الفرضیین انهم ثلثة اقسام عصبة
بنفسه وهو من له ولاء وکل ذکر نسیب یدلی الی المیت بلا واسطة او بتوسط محض
الذکور وعصبة بغیره وهو کل ذات نصف معها ذکر یعصبها وعصبة مع غیره و
هو اخت فاکثر لغیر ام معها بنت او بنت ابن فاکثر ومن ترک دینا او ضیاعا بفتح الضاد
المعجمة مصدر اطلق علی الاسم الفاعل للمبالغة کالعدل والصوم وجوز ابن الاثیر
الکسر علی انها جمع ضائع کجیاع فی جمع جائع وانکره الخطابی ای من ترک عیالا محتاجین
فلیاتنی فانا مولاه ای ولیه اتولی اموره فان ترک دینا وفیته عنه او عیالا فانا کافلهم
والی ملجاهم وماواهم الخ ونیز قسطلانی در ارشاد الساری در شرح کتاب الفرائض گفته حدثنا
عبدان هو عبد الله بن عثمان بن جبلة المروزی قال اخبرنا عبد الله بن المبارک
المروزی قال اخبرنا یونس بن یزید الایلی عن ابن شهاب محمد بن مسلم الزهری انه
قال حدثنی بالافراد ابو سلمة عن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال انا اولی بالمومنین من انفسهم ای احق بهم
فی کل شیء من امور الدین والدنیا وحکمه انفذ علیهم من حکمها الخ وعلامه عبد الرؤف
مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر سیوطی که نسخه مصححه آن از نسخه شارح بعض احباب کرام برای این مستهام
از دیار عرب آورده گفته انا اولی بالمومنین من انفسهم فی کل شیء لانی الخلیفة الاکبر
الممد لکل موجود فحکمی علیهم انفذ من حکمهم علی انفسهم وذا قاله لما نزلت الآیة
فمن توفی بالبناء للمجهول او مات من المومنین فترک علیه دینا بفتح الدال فعلی قضاؤه
مما یفی الله به من غنیمة وصدقة وذا ناسخ لترکه الصلوة علی من مات وعلیه دین
ومن ترک مالا یعنی حقا فذکر المال غالبی فهو لورثته وفی روایة البخاری فلیرثه
عصبته من کانوا فرد علی الورثة المنافع وتحمل المضار والتبعات حم ق ن ه عن ابی هریرة
این عبارت هم دلالت واضحه دارد بر آنکه مراد از قول آنحضرت انا اولی بالمومنین من انفسهم
که ماخوذ از آیه کریمه است بوقت نزول آن ارشاد فرموده آنست که آنحضرت اولی است بمومنین از نفسهای

شان در هر شی علی سبیل العموم والاستغراق والشمول والاطلاق زیراکه آنحضرت خلیفهٔ اکبرست که امداد
واسعاد هر موجود میفرماید پس حکم آن حضرت بر مؤمنین نافذ ترست از حکم شان بر نفسهای شان
فلله الحمد والمنه که فساد و بطلان خرافت مخاطب عمدة الاعیان هر وقت و هر آن بکمال وضوح
وعیان میرسد وعلی بن احمد بن محمد بن ابراهیم عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر گفته انا
اولی بکل مؤمن من نفسه کما قال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم قال
البیضاوی ای فی الامور کلها فانه لا یامرهم ولا یرضی عنهم الا بما فیه صلاحهم
بخلاف النفس فیجب ان یکون احب الیهم من انفسهم فمن خصائصه صلی الله
علیه وسلم انه کان اذا احتاج الی طعام او غیره وجب علی صاحبه المحتاج الیه
بذله له صلی الله علیه وسلم وجاز له صلی الله علیه وسلم اخذه وهذا وان کان
جائز الم یقع من ترک مالا فلاهله ای لورثته ومن ترک دینا او ضیاعا بفتح الضاد
المعجمة ای عیالا واطفالا ذوی ضیاع فاوقع المصدر موقع الاسم فالی وعلی
فامر کفایة عیاله الی ووفاء دینه علی وقد کان صلی الله علیه وسلم لا یصلی علی من
مات وعلیه دین ولم یخلف له وفاء لئلا یتساهل الناس فی الاستدانة ویهملوا الوفاء
فزجرهم عن ذلک بترک الصلوٰة علیهم ثم نسخ بما ذکره وصار واجبا علیه صلی الله علیه وسلم
واختلف اصحابنا هل هو من الخصائص ام لا فقال بعضهم کان من خصائصه صلی الله
علیه وسلم ولا یلزم الامام ان یقضیه من بیت المال وقال بعضهم لیس من خصائصه
بل یلزم کل امام ان یقضی من بیت المال دین من مات وعلیه دین اذا لم یخلف وفاء
وکان فی بیت المال سعة ولم یکن هناک اهم منه واعتمد الرملی الاول ووفاقا لابن المقری
وانا ولی المؤمنین ای متولی امورهم فکان صلی الله علیه وسلم یباح له ان یزوج
ماشاء من النساء ممن یشاء من غیره ومن نفسه وان لم یاذن کل من الولی والمرأة و
ان یتولی الطرفین بلا اذن حمرق ن ة وعلامه سیوطی نیز احادیث دالۀ بر اولویت جناب
بتصرف در تفسیر این آیه نقل کرده حیث قال فی الدر المنثور قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم اخرج البخاری وابن جریر وابن ابی حاتم وابن مردویه عن ابی هریرة رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مامن مؤمن الا وانا اولی الناس به فی الدنیا
والآخرة اقرؤا ان شئتم النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فایما مؤمن ترک مالا

فلیرثه عصبته من کانوا فان ترک دینا او ضیاعا فلیاتنی فانا مولاه واخرج الطیالسی
وابن مردویه عن ابی هریرة قال کان المؤمن اذا توفی فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
فاُتِیَ به النبی سأل هل علیه دین فان قالوا نعم قال هل ترک وفاء لدینه فان قالوا نعم
صلی علیه وان قالوا لا قال صلوا علی صاحبکم فلما فتح الله علینا الفتوح قال انا
اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن ترک دینا فالی ومن ترک مالا فللوارث واخرج احمد وابوداؤد
وابن مردویه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول انا اولی
بکل مؤمن من نفسه فایما رجل مات وترک دینا فالی ومن ترک مالا فهو لوارثه و
اخرج ابن ابی شیبة والنسائی عن بریدة رضی الله عنه قال غزوت مع علی الیمن فرأیت
منه جفوة فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکرت علیا فتنقصته
فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم تغیر وقال یا بریدة الست اولی بالمؤمنین
من انفسهم قلت بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه انتهی ازین عبارت
اینهم ظاهر گردید که فقرهٔ الستُ اولی بالمؤمنین من انفسهم در حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه بهمان معنی ست که در آیه مستعمل ست ورنه سیوطی چرا حدیثی را که مشتمل بر آنست
در ذیل تفسیر این آیه نقل میکرد وبالجملة بغایت عجب ست که شاهصاحب با وصف امامت خلق
وزینت بخشی مسند محدثیت بر تفاسیر مشهوره وشروح بخاری هم مطلع نشدند ومؤکداً و مکررا
بکمال جسارت نفی مناسبت معنای اولی بالتصرف باآیهٔ کریمه فرمودند وکاش شاهصاحب
درین مقام اقتصار بر تقلید کابلی کرده پا سا فراتر ازو نمی نهادند وشان بلاغت ترجمان
باین کلام حیرت نظام نمیکشادند لیکن حیف که حضرت شانزاحب تورع وتحذلق چنان از جا
برده که بر تقلید کابلی اقتصار نکردند واو را درین مقام قاصر گمان کردند که او حمل الستُ اولی
بالمؤمنین من انفسهم را بر اولی بتصرف منع نکرده حیث قال فی الصواقع فی الجواب
عن حدیث الغدیر ان المراد بالمولی المحب والصدیق اما فاتحته فلا تدل علی ان
المراد به الامام لانه انما صدر بها لیکون ما یلقی الی السامعین اثبت فی قلوبهم
واز افادات علامه شدید التعصب کثیر التصلب ابن تیمیه هم غرابت انکار شاهصاحب ظاهر میشود
حیث قال فی منهاج السنة والنبی صلی الله علیه وسلم لم یقل من کنت والیه
فعلی والیه وانما اللفظ من کنت مولاه فعلی مولاه واما کون المولی بمعنی الوالی فهذا

باطل فان الولایة تثبت من الطرفین فان المؤمنین اولیاء الله وهو مولاهم واما کونه اولی
بهم من انفسهم فلا یثبت الا من طرفه صلی الله علیه وسلم وکونه اولی بکل مؤمن من نفسه
من خصائص نبوته ولو قدر انه نص علی خلیفة بعده لم یکن ذلك موجبا ان یکون
اولی بکل مؤمن من نفسه کما انه لا یکون ازواجه امهاتهم ولو ارید هذا المعنی لقال
من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه وهذا لم یقله ولم ینقله احد
ومعناه باطل قطعا این عبارت دلالت واضحه دارد برانکه بودن جناب رسالتماب صلی الله علیه
واله وسلم اولی بهر مؤمن از نفس او از خصائص نبوت ان حضرت ست وظاهرست که اگر مراد از اولویت
احبیت میبود این معنی از خصائص نبوت نمیشد چه احبیت را برای خلفا و دیگران ولو بالترتیب اهل سنت
ثابت میسازند پس معلوم شد که مراد ازین اولویت نه احبیت ست بلکه امریست بغایت جلیل و عظیم
که ابن تیمیه انرا از خصائص نبوت گردانیده و از شان خلافت هم بالاتر دانسته و وجهش انست
که چون عند التامل اولویت بهر مؤمن از نفس او مقتضی عصمت ست و این مرتبه غیر معصوم را حاصل
نمیتواند شد لهذا ابن تیمیه انرا از خصائص نبوت گردانیده و نزد اهل حق چون عصمت ائمه علیهم السلام
متحقق ست و دلائل قاطعه و براهین ساطعه بران دلالت دارد پس ثبوت این مرتبه برای جناب
امیر المومنین علیه السلام اصلا محل اشکال نخواهد شد بلکه در حقیقت این کلام ابن تیمیه دلیل عصمت
جناب امیر المومنین علیه السلام ست زیرا که از بیانات سابق و لاحق قطعا برتو ثابت میشود
که اولویت بهر مؤمن از نفس او برای جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت ست پس عصمت
انحضرت هم ثابت گردد بلا ریب و شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکوة گفته قوله فقال بعد
ان جمع الصحابة الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم وفی بعض الروایات
کرره للمسلمین وهم یجیبون بالتصدیق والاعتراف یرید به قوله تعالی النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم الایة ای فی الامور کلها فانه لا یامرهم ولا یرضی منهم
الا بما فیه صلاحهم ونجاحهم بخلاف النفس فلذلك اطلق فیجب علیهم ان یکون
احب الیهم من انفسهم وامره انفذ علیهم من امرها وشفقتهم علیه اتم من
شفقتهم علیها روی انه صلی الله علیه وسلم اراد غزوة تبوك فامر الناس بالخروج
فقال ناس نستاذن اباءنا وامهاتنا فنزلت وقرئ وهو اب لهم ای فی الدین فان کل
نبی اب لامته من حیث انه اصل فیما به الحیوة الابدیة ولذلك صار المؤمنون

اخوة کذا فی تفسیر البیضاوی وقوله انی اولی بکل مومن من
نفسه تاکید وتقریر یفید کونه اولی بکل واحد من المومنین
کما ان الاول یفیده بالنسبة الیهم جمیعا ازین عبارت
ظاهرست که مراد از قول جناب رسالتماب صلی الله علیه
واله وسلم الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم
قول حق تعالی ست النبی اولی بالمومنین من انفسهم ومراد
از قول حق تعالی انست که انحضرت اولی ست در کل امور که
آن حضرت حکم نمیکند ایشانرا و راضی نمیشود از ایشان مگر بچیزی
که دران صلاح ایشان و نجاح ایشان باشد بخلاف نفس و چون
مراد اولویت در جمیع امور بود حق تعالی اولی را مطلق فرمود
پس واجب ست بر مومنین که جناب رسالتماب صلی الله
علیه واله وسلم احب باشد بسوی ایشان از نفسهای ایشان
و امر آن حضرت انفذ باشد از امر نفسهای شان و شفقت
ایشان بر ان حضرت اتم باشد از شفقت شان بر نفسهای خود
پس بحمد الله معلوم شد که مراد از اولی در فقره من اولی بکم
من انفسکم اولی در جمیع امور دنیا و دین و واجب الاتباع و نافذ
الحکم ست و هو الاولی بالتصرف پس بالبداهة ثابت شد که
مراد از حدیث هو اولی الناس بکم بعدی انست
که جناب امیر المومنین علیه السلام اولی بالمومنین من انفسهم
در جمیع امور دنیا و دین و واجب الاتباع والانقیاد و نافذ الحکم ست پس
ثابت گردید که جناب امیر المومنین علیه السلام اولی بود بمومنین
از نفسهای شان در جمیع امور دنیا و دین و حکم نمی فرمود انحضرت مومنین را و راضی
نمی شود از ایشان مگر بچیزی که دران صلاح و نجاح ایشان باشد بخلاف
نفسهای شان و واجب ست که جناب امیر المومنین علیه السلام احب باشد
بسوی مومنین از نفسهای شان و امر ان حضرت نافذتر باشد از امر نفسهای شان

وجه بست و چهارم آنکه بریده که صحابی عادل جلیل القدر بود و از ارشاد مذکور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم لتقع فی علی فانه اولی الناس بکم بعدی چنانچه در روضة الصفا مذکورست هم صاحب غنیه گوید
که بعضی گفته اند که بریدة بن الحصیب اسلمی علم مرتب داشته بمدینه آورده و بر در سرای مرتضی علی نصب کرد
عمر بن الخطاب باین معنی وقوف یافت و با او خطاب کرد که همه خلق با ابی بکر بیعت کرده اند تو چرا
مخالفت میکنی بریده جواب داد که ما بغیر صاحب این بیت با دیگری بیعت نمیکنیم بعد از آن صحابه
مجمع ساخته بریده را طلب نمودند بریده حاضر شد از وی استفسار نمودند که حال تو چیست
که امثال این کلمات از تو نقل میکنند بریده جواب داد که تو نبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
با خالد بن الولید با طائفه همراه علی بن ابی طالب بجانب یمن فرستاده بخدا سوگند که در این
سفر هیچ قربی را بر قرب علی نمی ترجیح فراقی را بر فراق او دوست نمیداشتم چون از آن سفر باز گشتم
اول بخدمت حضرت شتافتم آنحضرت فرمود که علی را چگونه گذاشتی من بنا بر کدورتی که از علی
در دل داشتم غیبت او کردم از این سخن تغیری در بشره مبارک آن حضرت ظاهر شده فرمود ای بریده
لتقع فی علی فانه اولی الناس بکم بعدی و باید دانست که اعتبار کتاب روضة الصفا از افاده
مخاطب کامل الصفا کثیر الحیا عظیم الوفا البعید من الجور و الجفا ظاهر و باهر است و ناهیك
به شاهدا عادلا لا ینثلم بنیان جلالته و کفاك به مصدقا لا یخرم اساس بالته و ای
طریقة ابلغ من الزام الرجل بکلام نفسه تغطیة بافحامه من اقرار فی رسه مخاطب در
باب المطاعن بعد ذکر قصه تجهیز جیش اسامه به تحریف و تسویل و تغییر و تبدیل موجب طعن و ملامه گفته است
آنچه در روضة الصفا و روضة الاحباب و حبیب السیر و دیگر تواریخ شیعه و سنی موجودست انتهی ازین عبارت
بدلالت صریحه اصحه و اوضح و لائح است که کتاب روضة الصفا مثل روضة الاحباب و حبیب السیر
از تواریخ معتبره و کتب معتمده است و ظاهرست که کسی از متعنتین متعصبین هم فضلا عن المنصفین
المتحملین الذین یدرون ما یخرج من افواههم سر لب با دعای بودن روضة الصفا از تواریخ
معتبره شیعه نگشوده پس لا بد که روضة الصفا از تواریخ معتبره سنیه باشد و لو هم
مخالف ماذکر از هم باشد و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته حیث
قال روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفا فارسی لمیر خواند المورخ محمد
بن خاوند شاه بن محمود المتوفی سنة ۹۰۳ ثلاث و تسعمائة ذکر فی دیباجته انه جمعا
من اخوانه التمسوا تالیف کتاب منقح محتو علی معظم وقائع الانبیاء و الملوك و الخلفاء ثم

استغاثه بشخص ... جناب امیر المؤمنین علیه السلام ... بیعت

دخل صحبة الوزیر میر علی شیر و اشار الیه ایضا فباشره مشتملا علی مقدمة و سبعة
اقسام و خاتمة علی ان کل قسم یستعد ان یکون کتابا مستقلا حال کونه ساکنا
بخانقاه الاخلاصیة التی انشاها الامیر المذکور بهراة علی نهر الجیل المقدمة فی علم
التاریخ القسم الاول فی اول المخلوقات قصص الانبیاء و ملوك العجم و احوال الحکماء
الیونانیة فی ذیل ذکر اسکندر و الثانی فی احوال سید الانبیاء و سیره و خلفائه
الراشدین و الثالث فی احوال الائمة الاثنی عشر و فی احوال بنی امیة و العباسیة
و الرابع فی الملوك المعاصرین لبنی العباس و الخامس فی ظهور چنکیز خان و احواله و اولاده
و السادس فی ظهور تیمور و احواله و اولاده و السابع فی احوال سلطان بیقرا و الخاتمة فی
حکایات متفرقة و حالات مخصوصة لموجودات الربع المسکون و عجائبه از این عبارت
ظاهرست که کتاب روضة الصفا کتاب منقح و محتوی بر معظم وقائع انبیاء و ملوك و خلفاست
و واضحست که کتاب منقح خالی از اکاذیب افتراآت و مختلقات و واهیات خواهد بود و اگرچه صاحب
کشف الظنون منقح بودن روضة الصفا از مصنف آن نقل کرده لکن رد نمی و انکاری بطلان نکرده
و سکوت بعد نقل آن نموده و حسب افاده مخاطب عالیمقام در باب چهارم این کتاب تحیر افهام
سکوت بعد کلامی دلیل تسلیم و قبول سبب احتجاج استدلال ناقل می باشد و نیز ازین عبارت
تسنن صاحب روضة الصفا و براءت او از تشیع و براءت از خلفا ساطع و لامع است زیرا که او
خلفاء ثلثه را بخلفاء راشدین تعبیر کرده و من الظاهر المستبین ان الثلثة عند الشیعة لیسوا
من الراشدین بل هم عنده من الظالمین لمبانی الدین و الزائغین القاسطین الحائدین
و لا طفاء نور الله قاصدین و لهدم اساس الشرع المتین فاعلین و صامدین فاستبصر
و لا تکن من الغافلین المعاندین و از ملاحظه صدر کتاب روضة الصفا زیاده تر اعتماد و اعتبار
مضامین آن کتاب اضح و آشکارست و همچنین تسنن او و نهایت براءت او از شیعیت از مقامات
مختلفه آن کتاب خصوصا مقام ذکر خلفای ثلثه قطعا و جزما و بتا و حتما بظهور و وضوح میرسد
و هذه عبارته فی صدر الکتاب اما بعد چنین گوید راقم این حروف و الفاظ ظاهرة المعانی و ناظم
این عقود و عبارات راسخة المبانی اقل عباد الله الملك الودود محمد بن خاوند شاه بن محمود
غفر الله تعالی سیئات اعماله و تجاوز عن صادرات افعاله که در بهار عالم جوانی و اواسط
ایام زندگانی که بهترین اوقات و شریفترین و خوشترین ازمنست خاطر فاتر و ضمیر کسیر بطالعه

استدلال ... بریده ... لتقع فی علی فانه اولی الناس بکم بعدی ... امیر المؤمنین علیه السلام و تخلف از بیعت ابی بکر

کتب تواریخ که سبب وقوف بر اوضاع اهل عالم و موجب اطلاع بر کیفیت سلوک طوایف امم ماضیه شده
میبود گاهی که علاقه کلیه و شواغل جزئیه که هریک از ابنای زمان را فراخور مرتبه دست میدهد باری و مودی
نظر بر صفحات حالات سلف و روایات خلف گماشتی تا جان بلب رسیده و دل از تن رمیده را بدان
لفت و استیناسی بحصول پیوستی و در بعضی از اوقات شمه از نوادر حکایات در مجمع افاضل و ارباب
فضائل بر وجهی القا کردی که مستحسن اصحاب آداب آمده بشرف ارتضا مقرون گشتی در خلال این احوال
کرة بعد اخری جمعی از اخوان صفا تحلی بزیور فضیلت علیه و التماس مینمودند بل امر میفرمودند که درین
باب کتابی مشتمل بر فوائد و منقح از زوائد و محتوی بر معظمات وقایع انبیا و مجاری امور ملوک و خلفا و منطوی
بر شرح حالات صنادید ایام و بسط واقعات اکابر انام ساخته و پرداخته آید و با وجود حرکت سلسله
اقبال باسعاف دوستان جدیم المثال بنا بر عدم رواج هنر و غلو عرصه گیتی از وجود حکام هنرپرور موانع
متنوعه دیگر حصول مقصود در حیز تاخیر و تعویق می افتاد و انکشاف جمال مطلوب بهیچ جه روی نمینمود
نیرا که سخن آرائی را دست و دل آسوده باید نه دستی در آرزوی مراد زیر سنگ سوده و دلی پابند شه
دیدار فراغت سوده چه در زمان پیشین طائفه از فضلا کار تکاب این شیوه نمودند و با مثال این شغل
اشتغال فرمودند در بهای معنی بالماس فهم و ذکا سفتند بتربیت و تقویت ارباب دولت اهل سعادت
بمقصود فائز شدند و باشعه انوار هدایت این طبقه بمنزل مراد برد الان فال بعد ذکر و صوله
الی حضرة نظام الدین امیر علیشیر و وصف صنایع عظیمه و فیضه فخیمه عاقبت قوت طبع و فکرت پیشه بعد از
تامل و اندیشه با پیر خرد که راه نمای خورد و بزرگست کیفیت واقعه در میان نهاده در استحصال مطلوب
باوی باب مشاورت گشودم و مرشد عقل که در اصابت تدبیر محتاج الیه برنا و پیرست در گوش جان
از سر شفقت گفت که چون قبله روزگار روان مقبول قلوب ستوده خصال اخیار و ابرار با وجود آنکه در فن
تاریخ و سیر و اخبار استحضار احوال و آثار امم سالفه رموز خان زمان سابق و لاحق در میزان خرد راجح
و فائق آمده باستماع وقائع و قضایای گذشته چنان مائل و راغبست که عقول اوهام حالات
در آن حیران و متعجب کنون خلیفه آنکه بتالیف مجموعه باید پرداخت که مبنی باشد از مجاری حالات
انبیا و مرسلین و خلفا و سلاطین و غیر آن از واقعات و صادرات افعال اعیان و اشراف اکابر آفاق و اطراف
بوجهی که قلم منشی سپهر رقم نسخ بر کلمات متسعه آن نتواند کشید و تندباد حادثات چرخ اوراق مجتمع را استقرار
نتواند گردانید سه بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب سخن را برافکن بنای بلند که از
باد و باران نیابد گزند چون سخن هدایت آثار عقل مقبول نموده بعد از استخاره معروض رای عالم آرا

گشت این حدیث مستحسن و مطبوع طبع وقادش آمده بشارت عالی نافذ گشت که بر مقتضی صوابدید آن مجتهد سبب
بترتیب تاریخی مبادرت نماید که عبارت آن از خط و خال مجاز و استعاره خالی و از وصمت سرقه و عاریت
عاری باشد و از عیب ایهام و اغلاق دور و نزدیک بسر حد وضوح و ظهور بین الاکثار و الاختصار مشتمل بر مقدمه
و بهفت قسم و خاتمه چنانچه هر قسمی را برأسه کتابی توان خواند و نسخه علیحده اعتبار توان کرد و من بنده مطیع
ایجا بالامرة العالی انگشت قبول بر دیده اطاعت نهاده مانند قلم در تحریر چنین کتابی کمر خدمت
بستم و زبان سعی از اسعاف آنچه موقوف علیه این امر خطیرست الی الکتب التاریخ و منزلی که بفراغ بال در انجا
بتسوید اوراق اشتغال توان نمود و غیر ذلک گشادم و مجموع متمنیات بعز قبول آن سوید بتائید سحابی
اعظم مقرب الحضرة السلطانی اقتران یافته خانه که بیمن مقدم فرخنده آثارش اختصاص داشت
در خانقاه اخلاصیه برکنار نهر الجبل در محاذی مدرسه اخلاصیه که معمار همت عالی نقش احداث
فرموده است و ذکر این عمارات و سائر ابنیه رفیع ان بلند مرتبه که در موضع خود مشروح بیاید انشاء الله
تعالی عنایت فرموده هیچ سائل بخوشدلی بخشم لا در ابروی او ندید چشم تا نیاید ز سائلان تشویر
همه پیش از نیاز گوید گیر و بی مبالغه و تکلف خوش آمد و تصلف اگر خاطر خطیرش باعزاز و احترام
علمای اعلام و فیض فضلای انام مائل نشدی نقش علوم معقول و منقول از صفحات تحقیق و تقلید منعدم
و زائل گشتی و در خطه خراسان فردی نماندی که فارق بودی میان خط و سطح و ما یجوز و ما لا یجوز
و اگر ضمیر آفتاب تاثیرش پرتو التفات بر حال عاجزان مستمندان نیفگندی گرد وجود امثال ما
افتادگان خاکساران بدان مقدار که توتیا در دیده کشند از دست تنگ چشمان حسودان مجموع
در اقلیم رابع گردیدی و چون تعداد اعمال خیر و اصناف بر و کثرت فضائل و عموم فواضل آن مجلس
علیحده باید ختم بر دعای بی شائبه ریا اولی می نماید حضرت الهی جل شانه جناب مملکت پناهی را
حیات طبعی کرامت فرماید و ذات مرضیة الصفات او را پیوسته بافاضه خیرات و انشاء حسنات
مقرون دارد و از تطرق حادثات دهر بوقلمون محفوظ و مامون گرداناد بحرمة نبیه النبیه و عترته
عترته و ذریته و ها انا شرعت فی المقدمة و المقصود بعنایة واهب الخیر و مفیض الجود
بر مقتضای رای صواب نمای مالک ممالک انشا که چراغ سراچه آفرینش ست این کتاب موسوم
بروضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفا بر مقدمه و هفت قسم
و خاتمه ترتیب یافته الی ان قال بر هوشمندان صاحب خبرت پوشیده نماند که علم تاریخ متضمن
فوائد بسیارست و ایراد مجموع آنها موجب اطناب و اکثار اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله

از ذکر بعضی از آن فوائد چاره نیست تا صاحبان ذکا و فطنت را که میل بمطالعهٔ این فن شریف دارند رغبت و معرفت بر این علم زیاده شود و شغف در اکتساب آن بیشتر نمایند و اکنون تکلم شکین رقم فائده درین نسخه از کتب معتبره باندک تغییری در عبارت نقل میکند و غرض از تصریح بنقل آنکه اگر اعتراضی وارد کرده واد کیاد انند که مورد آن کیست **فائده اول** آنکه بنی آدم را معرفت اشیا از طریق عقل و حس میسر شود و از جملهٔ محسوسات بعضی مشاهدات و بعضی دیگر مسموعات و بر خداوندان عقول روشن شده که احوال عالم را کما ینبغی بطریق عقل معلوم نتوانکرد و نیز محال است که شخصی از افراد بشری چندانکه مدت بقای عالم است واقعات و حالات عالمیان را مشاهده کند و بخیر و شر آن از طریق معاینه وقوف یابد پس شناختن احوال عالم و عالمیان و اوضاع و اطوار ایشان از طریق تامل باد در علم تاریخ که مبنی بر مسموعات و هیچ علمی دیگر غالبا متکفل این معنی نیست **فائده دوم** آنکه علم تاریخ علمیست که خرمی و بشاشت از وی حاصل آید و زنگ سامت و ملالت از آئینهٔ خاطر زداید و صاحب خردان دانند که حاسهٔ سمع و بصر از حواس انسانی مرتبهٔ علیه دارد چنانچه حس بصر از ملاحظهٔ صور حسنه محظوظ میشود و ملال نمی پذیرد و حس سمع نیز از استماع اخبار و آثار ملول نمیگردد بلکه هر لحظه او را بهجتی و مسرتی می افزاید چه اخبار و استخبار در جبلت بشری مرکوز است و طباع بنی آدم بان مجبول و در امثال وارد است که لا یشبع العین من نظر و لا السمع من خبر و لا الارض من مطر **فائده سوم** آنکه فن تاریخ با وجود کثرت فوائد سهل المأخذ است و در استحصال آن زیاده کلفت و مشقتی نیست مبنی آن حفظ و بس و چون وقائع گذشتگان را محافظت نماید و بمطالعهٔ آن مشغول گردد در نیل آمال و امانی بتتبع اوقات صرف کند هر چند زودتر بمطالب و مقاصد فائز گردد **فائده چهارم** آنکه چون مهارت این فن کسی را دست دهد و بر اقوال مختلفه اطلاع یابد داند که آنچه موافق روایات ثقات باشد مختار و صادق و هرچه مخالف بود مردود و کاذب خواهد بود لاجرم شرف امتیاز حق از باطل او را حاصل گردد **فائده پنجم** آنکه عقلا گفته اند که تجربه در امور از فضائل بنی آدم است و آرای اهل عالم بواسطهٔ تجربه کمال می یابد و نیز تصریح نموده اند که عقل را مرتبهاست و هر مرتبه لفظی مناسب بر وی اطلاق کرده اند و یکی از آن جمله عقل تجاربی است و حکما برای تجربه سه درجه اثبات کرده اند **اول** آنکه شخصی مباشر امری شود که نفع و ضرر آن عاید بوی گردد **دوم** آنکه دیگری را در واقعه مشاهده کند که نیک و بد آن راجع بصاحب واقعه شود **سوم** آنکه بر احوال متقدمان اطلاع پیدا کرده اسباب مناحس و سعادات و عطایا و بلیات ایشان از طریق سمع معلوم می گردد و از درجات ثلثه هیچ درجه موکدتر از آن نیست که شخصی بنفسه خود

صاحب واقعه بود و چون نقل اخبار سلف موثوق به و فیه شیء یعرف بالتامل و یدفع بالتناول باشد این درجه نائب مناب و جاری مجری مرتبهٔ اول بود لاجرم چون حکایت حزم و کاردانی طائفه گفته اید و فور مطالب و انواع کامرانی که بران مترتب گشته مسطور گردد و حسن عاقبت آن بیان کرده شود صاحب خرد و سعادتمند بدان تاسی نماید و عاقل هوشمند بدان اقتدا نماید و بر مقتضی اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده کاری پیش گیرد که بخیر عاقبت انجامد و غفلت و ناوانی جمعی گذارش یابد و خامت انجام سو اختتام آن در عبارت آید متذکر هوشیار بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار از آن معانی اعتبار گیرد و متادب امور کار بدان صورت ایقاظ یابد و در مضمون و حیل بینهم و بین ما یشتهون مسجون و محروس ماند **فائده ششم** آنکه متامل علم تاریخ را اگر واقعه که سانح شود مرتبه شود با عقلای عالم دست داده باشد و علو مرتبهٔ این شعور نسبت بامشاورت ابنای عصر ظاهر است چه اکابر پیشین در وقائعی که ایشان را روی نموده مصالح خاصهٔ خود را مرعی داشته اند و اهل مشوره این جزو رایمنه حاضره منافع غیر خود را نگاه میدارند و انعطاف همم رجال العصر باحوال خویش بیشتر از آنست که بحال دیگری در حفظ امر خویش امین باشند از حفظ امور غیر پس متقرر شد که مشوره مذکوره سابقه ارشد و صالح اولی و انفع است و لامحاله چون کسی را واقعه افتد و طریق کشف آن از این علم استکشاف کند نتیجه عقل جملهٔ عقلا بدو رسیده باشد و بدین جهت در غوغای لشکر حوادث از تاراج ذخائر فکرت او کشیده ماند و سواد غبار هموم شب باب نتائج عقول اسلاف از لوح خاطر گردد و بچراغی که دیگران افروخته باشند بی مشقات شدتی بمقتضای تجسته جهات خود را بسر انجام نماید و در مهد ضجرت و حیرت سرگشته نماند و مضمون کلمه السعید من وعظ بغیره موید این معنی است و اشاره سلمان فارسی رضی الله عنه بحفر خندق و تحسین حضرت رسالت پناه صلعم او را درین امر برهان ساطع و حجت قاطع است **فائده هفتم** آنکه شعور بعلم تاریخ سبب زیادتی عقل و وسیلهٔ ازدیاد فضل و معاملات را بی تدبیر است و لهذا ابوذر جمهر که ذات کریمش دیباچه صحف حکمت بود میگوید که علم تاریخ موید و معین رای صواب است چه علم بر احوال سلف در صحت رای خلف شاهدی عدل و گواهی فضل است **فائده هشتم** آنکه ضمائر اصحاب اقتدار و اختیار در وقوع قضایای هائله و حوادث مشکله بسبب مطالعه این فن مطمئن و برقرار ماند چه اگر ناگاه از مقتضیات فلکی صعوبتی روی نماید امید فتح و کشف منقطع نگرداند زیرا که در ازمنهٔ سالفه بسیار بوده است که واقعهٔ عظمی و داهیهٔ کبری در ست داده و آن محض عنایت کردگار باسهل وجهی گذشته است سه هزار نقش برار د زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه

استدلال اهل سنن بریده ارشاد جناب رسالتمآب الاولی بالناس بکم لعلی دلیل امامت جناب امیر علیه السلام و تخلف از بیعت ابی بکر بسبب آن

منصور ما ست **فائده نهم** آنکه شخصی که مطلع بر اخبار و تواریخ بود بحصول مرتبه صبر و رضا فائز و بهره‌مند گردد
و این دو مرتبه اشرف مراتب اصفیا و اتقیاست چه هرگاه که در حوادث روزگار تعمق و تامل نماید داند که
ذوات کرام رسل و انبیا علیهم السلام در صنوف بلایا که از امم سالفه نسبت بایشان تقدیم افتاد چگونه تحمل
نموده اند و در طریق مصابرت بچه کیفیت سلوک فرموده هر آئینه چون و اهبه عظمی وی نماید او نیز دست
در عروة الوثقی صبر و حبل المتین رضا زند و بدان اعتصام فرماید و از جاده متابعت ایشان عدول
جائز ندارد و لا شک که این دو خصلت محمود را التزام نماید بسعادت دارین مسعد گردد و از شقاوت
منزلین محروس ماند **فائده دهم** که فی الحقیقت عبارت از چند فائده است و ارباب تواریخ مجموع را یک
فائده شمرده اند اینست که اساطیر سلاطین و پادشاهان با داد و دین و ارکان دولت و اعیان مکنت را
از دانستن غرائب انقلابات و عجائب تحویلات که این فن شریف مخبر از انست بر قدرت قاهره حضرت
مالک الملک عظم سلطانه اطلاع زیاده شود و بنابر آنکه از تغیرات حالات گذشتگان چون بدیدم گردند
که نعمت و نقمت و محبت و محنت را چندان بقائی نیست از تعاقب اقبال مغرور و از تواتر ادبار ملول
و محزون نگردند و چون سعادت ناجیان عادلان و شرف درجات این طبقه را معلوم فرمایند عنقریب
متمردان و خست مراتب این طائفه نصب العین ضمیر ایشان گردد ثمرات نیکوکاری و تبعات بدکاری
در امور جهانداری بر رای اصحاب قدرت ظاهر شود و هر چند در مبادی جهانگیری طریقه جباری
سپرده شیوه قهاری ظاهر سازند اکثر آن بود که از سیر مذمومه که شیمه اهل خسران و ضلالت است عدول نمایند
از مهالک اشرار استبعاد جسته بمسالک ابرار گرایند تا مواهب سنیه و رغائب هبیه که حضرت الهی در
دار عقبی و منزل اعلی برای این قوم عاقبت محمود مستعد و مهیا فرموده مشرف شوند تلک الدار الآخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین الی ان قال
و اگر معترضی جاهل در باب تاکید و مبالغه که در اثبات شرف و فضیلت این فن بتقدیم افتاد گوید
که اکثر تواریخ مفتریات و موضوعات و اساطیر الاولین است و اعتماد را نمیشاید و در جائیکه صدق
با کذب و غث با سمین و صواب بخطا امتزاج یافته بود تمیز دشوار است و فائده بران مترتب
نمیگردد و دفع شبهه او بدینوجه کرده شود که ائمه سلف و اکابر خلف بنای این علم را بر راستی و صدق
نهاده اند چه محال است که فضلای روزگار و علماء اخیار افترا و کذب را شعار خود ساخته بنقل
مفتریات و موضوعات جرأت نمایند و آنچه از ایشان بحد تواتر رسیده بالبته از خلل و زلل محفوظ
خواهد بود و اگر چنانچه مفتری کذاب از تلقای نفس کذاب خبیث معاملات ناموجه را که بسلف بند

استدلال اهل سنن بریده ارشاد جناب رسالتمآب الاولی بالناس بکم لعلی دلیل امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و تخلف از بیعت ابی بکر بسبب آن

و نقلها ساخته بر صفحات اوراق نقش کنند نقادان علوم لا شک تالیف بی ترصیف و ترکیب بی
بدرقه سهام طعن و اسنه ره وسانند و علم افترا و بهتانش در صف مفتریان و کذابان برافرازند تا علیان
و مجموح باید که تالیف فلان سر بسر حشو است و تصنیفش سطر سطر قابل نسخ و محو آن کدام بدبخت بود که مرتکب
این فعل قبیح و اثم عظیم شود و صدر نشین مجمع یحرفون الکلم عن مواضعه گردد و اگر عیاذا بالله
بر تقدیر تسلیم که بعضی حکایات تواریخ از جمله موضوعات باشد متضمن فوائد متعدده است چنانچه حکایات کلیله
و دمنه و غیرها که با وجود آنکه ساخته و پرداخته طائفه است که ایشان و مستمعان نیز اعتقاد دارند که یکی
از آن جمله در خارج بسر حد ظهور نرسیده منتج فوائد و منافع لا تحصی است والله اعلم **و ذکر شرائطی که
در تدوین تاریخ از انها چاره نیست** بر رای انور عقلای عالم روشن است که تصنیف کتب
و بتالیف اشتغال نمودن کاری بزرگ و امری خطیر است بتخصیص جمع و ترتیب تاریخ چون نسخ این فن
بنظر همایون پادشاهان خجسته الاقتدار و امرای با فطنت عالی مقدار و اکابر و اشراف و علما
و فضلاء اقطار و اطراف میرسد بلکه سوقیه و محترفه بمجرد آنکه سیاه از سفید و سفید از سیاه فرق کنند
بمطالعه و استماع کتب این علم رغبت نمایند مصنف بیچاره بمقتضی من صنف فقد استهدف بامیک
تقصیری نشانه تیر ملامت طوائف عالم و طبقات بنی آدم گردد و اگر شرطی چند در تحریر تاریخ متحقق شود
شاید خداوندان انصاف زبان طعن در کام کشیده سخنان مورخ را بسمع رضا اصغا فرمایند و آن امور
مشروطه اینست که مسطور میگردد **شرط اول** اینست که تاریخ نویس باید که سالم العقیده و پاک مذهب
باشد چه بعضی بد مذهبان چون طغات خوارج و غلات روافض قصص و آثار ناپسندیده بر صحابه
و تابعین بسته اند و سخنان مهجور مردود و مقبول در تالیفات خود ایراد کرده اند و مردم را فریب داده
و چون کسی بر اصل خلط و کید ایشان اطلاع نبود چنان پندارد که روایات آن جماعت مقتبس
از مشکوة نبوت و مصباح رسالت است و بواسطه این اعتقاد فاسد در ضلالت و گمراهی افتد
شرط دوم آنکه باید مورخ هر چه نویسد بیان واقعه نوشته مجموع حالات را در قید کتابت آرد
یعنی چنانچه فضائل و خیرات و عدل و احسان اکابر و اعیان را در سلک تحریر کشد همچنین مقابح
و رذائل ایشان ذکر کند و مستور ندارد و پس اگر مصلحت داند قسم دوم را بر سبیل تصریح بیان کند
و الا طریق رمز و کنایه و ایما و اشارت مسلوک دارد و العاقل یکفیه الاشارة **شرط سوم**
آنکه در مدح و ذم از افراط و تفریط احتراز واجب شناسد و الحاح جائز ندارد و اگر بجهت جلب منفعتی یا دفع
مضرتی چاره نبود لزم مضمون کلمه خیر الامور اوسطها در نگذرد و لا شک چون مطمح نظر او صدق

معامله و صحت واقعه با شطط الب و تارتش باسعاف و انجاح پیوندد شرط چهارم آنکه آنچه بار تحقیق
بسلک تحقیق در سلک تلفیق کشد باید که از شیوهٔ تکلفات و تصلفات خالی بود و جهد کند تا سیاق
کلام موسس بر کلمات وافی و تقریرات شافی افتد و صحائف حکایات و صفائح روایات بنقوش
تلویحات ظریفه و تصریحات لطیفه منقش و مصور باشد و عبارات سلیس پاک سهل المأخذ قریب الفهم
اختیار کند و از رکاکت کلمات و ندارت الفاظ و لغات نازله و عبارات سافله استبعاد و اجتناب
لازم داند تا هر یک از طوائف خواص و عوام که در عقول و اوهام متفاوت‌اند بحظ وافر و نصیب اوفی محظوظ
و بهره‌مند گردند و تالیفش در نظر بصیر تا ایشان محمود و پسندیده افتد و کس را مجال رد و عیب نماند
و این شیوه بفن تاریخ خصوصیتی ندارد بلکه در جمیع فنون که بلغات مختلفه مدون شده مرعی باید
داشت تا جمع و ترتیبی که برین نسق واقع گردد آثار آن مهجور و مدروس و معالم آن مندرس و مطموس نشود
شرط پنجم که بحال مسود اوراق نسبتی ندارد آنست که مولف تاریخ باید که با امانت و دیانت معروف بود
و بصدق گفتار و حسن کردار مشهور چه اخبار و تواریخ عموماً و قضایای سلاطین خصوصاً اکثر
که سند ... رار و که بسبب آن اعتماد کلی بران توان کرد و از تطرق کذب در شرح وقائع آن ایمن توان بود
و چون متصدی امین باشد طالبان فضائل و کمالات را اطمینان قلبی حاصل شود که چنین شخصی
دین خود را بدنیا عوض نخواهد کرد و وبال عاقبت و سوء خاتمت کذب و بهتان مرضی نخواهد بود
لاجرم از وفور رغبت و کمال اهتمام تلفیق روایات و حکایات دلپذیرش مبادرت نمود و متون
کتب و بطون صحف را بنقل و ایراد آنها زیب و زینت بخشند و از تغیر و تبدیل صیانت نمایند چنانچه
آثار آن تا دامن آخر الزمان از صفحات روزگار محو نگردد و موکد این معنی آنکه طائفه که بصفات مذکوره
موصوف بوده‌اند و بلغت تازی و فارسی در فن تاریخ کتب نوشته‌اند با وجود کلاه ... ایشان سالهای
فراوان بر آمده است و مولفات انجماعت بین الناس مشهور و متداول است و بمرور لیالی و ایام دهور
شهور و اعوام مهجور و متروک نگشته است عناکب نسیان بر اوراق آن نتنیده و از جمله ... عرب
امام محمد بن اسحاق است که در ملت محمدی اول کسی که بتصنیف مغازی و تواریخ پرداخت او بود و بعد
از وی امام وهب بن منبه و امام واقدی و اصمعی و محمد بن جریر الطبری و ابو عبد الله بن مسلم
بن قتیبه صاحب جامع المعارف و محمد بن علی بن اعثم الکوفی صاحب الفتوح و عبد الله بن المقفع
و حکیم ابو علی مسکویه و فخر الدین محمد بن ابی داود و سلیمان البناکتی و ابو الفرج ابن الجوزی صاحب المنتظم
و عماد الدین ابن کثیر الشامی و مقدسی و ثعالبی و ابو حنیفه دینوری و محمد بن عبد الله المسعودی

و امام کامل عبد الله بن اسعد الیمنی الیافعی و ابو النصر العتبی صاحب الیمینی که اکثر انجماعت از ائمه تفسیر و
حدیث‌اند و اعتبار روایات ایشان از حد افزون است و از طبقه مورخان عجم یکی ملک الکلام ...
حسن بن محمد بن علی الفردوسی الطوسی است و ابو الحسن علی بن شمس الاسلام البیهقی و ابو الحسین محمد بن سلیمان که
مولف تاریخ خسروست و خواجه ابو الفضل البیهقی جامع تاریخ آل محمود بن سبکتگین رحمة الله علیه در سی مجلد
و عباس بن مصعب و احمد بن سیار و ابو اسحاق محمد بن احمد بن یونس البزار و محمد بن عقیل الفقیه البلخی و
ابو القاسم علی بن محمود الکعبی که تاریخ هراة و بلخ و نیسابور منسوب بایشانست و ابو الحسن و محمد بن عبد الغافر
الفارسی صاحب سیاق التاریخ و صدر الدین محمد بن حسن النظامی صاحب تاج المآثر و ابو عبد الله
منهاج بن سراج الجرجانی صاحب طبقات ناصری و کبیر الدین عراقی و ابو القاسم محمد بن علی الکاشی
مولف زبدة التواریخ و خواجه ابو الفضل عبد الله بن ابو نصر احمد بن علی الکیال صاحب کتاب مخزن
البلاغة و فضائل الملوک و علاء الدین عطا الملک الجوینی برادر صاحب سعید خواجه شمس الدین
صاحب دیوان که تاریخ جهانگشای تالیف اوست و حمد الله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده
و نزهة القلوب و قاضی ناصر الدین بیضاوی مصنف نظام التواریخ و خواجه رشید طبیب صاحب جامع
و حافظ ابرو علیهم الرحمة و الرضوان و علی غیرهم من طوائف المورخین که مجموع از معارف و ذکا
خود بوده‌اند و مقالات ایشان مرجوع الیها و کلمات ایشان معمول علیها بوده و هست هر چند تمهید این
مقدمات بتطویل انجامید و توطئهٔ این حکایات علاوه تثقیل گشت اما ارباب انفس و اعیان
که اطنابی که درین معانی رفت مقبول و اشباعی که درین فوائد تقدیم افتاد مطبوع است و بعد از این
کمیت خوش خرام قلم در میدان تحریر اقسام سبعه کتاب جولان نموده امیدوار است که بعون عنایت الهی
و یمن التفات نامتناهی این امیر درویش نفس پاک اعتقاد و مظلوم نوازی ظالم گداز که لطف او مرهم
براحت دلهاست و در تشارع قهرش تریاق گزیده زهر افعی صفتان بداندیشانست هفت قسم این نسخ
که منتخب از کتب معتبره است و در هفت کشور شهرتی تمام یافته مقبول طبع طباع خاص و عام گردد
انشاء الله وحده العزیز و وجه بست و پنجم آنکه احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی در مسند گفته حدثنا
یحیی بن سعید ثنا عبد الجلیل قال انتهیت الی حلقة فیها ابو مجلز و ابن بریدة فقال
عبد الله بن بریدة حدثنی ابی بریدة قال ابغضت علیا بغضا لم ابغضه احدا قط
قال و احببت رجلا من قریش لم احبه الا علی بغضه علیا قال فبعث ذلک الرجل
علی خیل فصحبته الا علی بغضه علیا قال فاصبنا سبیا قال فکتب الی رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ابعث لنا من یخمسہ قال فبعث الینا علیا و فی السبی وصیفۃ ہی
افضل من السبی فخمس وقسم فخرج و راسہ یقطر فقلنا یا ابا الحسن ما ہذا قال الم تری
الی الوصیفۃ التی کانت فی السبی فانی قسمت وخمست فصارت فی الخمس ثم صارت
فی اہل بیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم صارت فی آل علی ووقعت بہا قال وکتب
الرجل الی نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت ابعثنی فبعثنی مصدقا قال فجعلت
اقرا الکتاب واقول صدق قال فامسک یدی والکتاب وقال اتبغض علیا قال قلت
نعم قال فلا تبغضہ وان کنت تحبہ فازدد لہ حبا فو الذی نفس محمد بیدہ
لنصیب آل علی افضل من وصیفۃ قال فما کان من الناس احد بعد قول رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم احب الی من علی قال عبد اللہ فو الذی لا الہ غیرہ ما بینی
وبین النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی ہذا الحدیث غیر ابی بریدۃ واسمعیل بن عمر المعروف
با بن کثیر الدمشقی در تاریخ خود گفتہ قال احمد ثنا یحیی بن سعید ثنا عبد الجلیل قال
انتہیت الی حلقۃ فیہا ابو مجلز وابن بریدۃ قال عبد اللہ بن بریدۃ حدثنی ابی قال ابغضت
علیا بغضا لم ابغضہ احدا قط قال واحببت رجلا من قریش لم احبہ الا علی بغضہ
علیا قال فبعث ذلک الرجل علی خیل فقال صحبتہ ما اصحبہ الا علی بغضہ علیا
قال فاصبنا سبیا فکتب الرجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابعث الینا
من یخمسہ فبعث الینا علیا قال وفی السبی وصیفۃ ہی من افضل السبی فخمس وقسم ثم
خرج و راسہ یقطر فقلنا یا ابا الحسن ما ہذا فقال الم تروا الی الوصیفۃ التی کانت فی السبی
فانی قسمت وخمست فصارت فی الخمس ثم صارت فی اہل بیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم
صارت فی آل علی فوقعت بہا قال وکتب الرجل الی نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت
ابعثنی فبعثنی مصدقا قال فجعلت اقرا الکتاب واقول صدق قال فامسک النبی
صلی اللہ علیہ وسلم بیدی والکتاب وقال اتبغض علیا قلت نعم قال فلا تبغضہ وان
کنت تحبہ فازدد لہ حبا فو الذی نفسی بیدہ لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفۃ
قال فما کان احد من الناس بعد ذلک احب الی من علی قال عبد اللہ فو الذی لا الہ
غیرہ ما بینی وبین النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی ہذا الحدیث غیر ابی بریدۃ
تفرد بہ احمد وقد روی غیر واحد ہذا الحدیث عن ابی الجواب عن یونس بن

ابی اسحاق عن ابیہ عن البراء بن عازب نحو روایۃ بریدۃ وہو غریب جدا وقد رواہ
الترمذی عن عبد اللہ بن ابی زیاد عن ابی الجواب الاحوص بن جواب بہ وقال حسن غریب
لا نعرفہ الا من حدیث جعفر بن سلیمان و محب طبری در ذخائر العقبی گفتہ و عن بریدۃ رضی اللہ
عنہ انہ کان یبغض علیا فقال لہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتبغض علیا قال نعم قال
لا تبغضہ وان کنت تحبہ فازدد لہ حبا قال فما کان احد من الناس بعد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم احب الی من علی وفی روایۃ انہ قال لہ النبی صلی اللہ علیہ
وسلم لا تقع فی علی فانہ منی وانا منہ وہو ولیکم بعدی اخرجہ احمد و سید محمد بن
عبد الرسول برزنجی در نواقض گفتہ وفی روایۃ ابن معین یا بریدۃ لا تقع فی علی فان علیا
منی وانا منہ فرجع بریدۃ عن ذلک وصار محبا لعلی رضی اللہ عنہ فقد روی البیہقی
فی کتاب الاعتقاد عن بریدۃ انہ شکی علیا فقال لہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتبغض
علیا یا بریدۃ فقلت نعم فقال لا تبغضہ وازدد لہ حبا قال بریدۃ فما کان من الناس احد
احب الی من علی بعد قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و شیخ عبد الحق در مدارج النبوۃ گفتہ
واز بریدہ اسلمی مروی است و بصحت پیوستہ است کہ حضرت خالد بن ولید را بیمن فرستادہ بود بعد ازان
علی را بجای او فرستاد و بروایتی علی را برای آن فرستاد تا خمس غنائمی کہ خالد تحصیل کردہ باشد
بستاند ہم از بریدہ مروی است کہ من دران لشکر بودم چون خمس جدا شد سبایا دران میان علی کنیزکی
کہ از بہترین کنیزکان سبی بود اختیار نمود و با وی صحبت داشت و مرا با وی کدورتی در انکار پیدا شد با خالد گفتم می بینی این مرد را یعنی علی را کہ چہ میکند و گفتم یا ابا الحسن این چیست گفت
نمی بینی این جاریہ از سبی کہ در خمس واقع شدہ بود ازان در قسم آل محمد واقع شد بعد ازان نصیب
آل علی شد با او نزدیکی کردم گویا از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اذن یافتہ بہ قسمت خمس و ذوی القربی را
دران نصیبی بست پس وی رضی اللہ عنہ قسمت کرد و این جاریہ در نصیب وی برآمد بریدہ گوید چون نزد
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمدم این قصہ را بروی عرض کردم فرمود ای بریدہ مگر علی را دشمن میداری
گفتم آری فرمود ویرا دشمن مدار اگر با وی دوستی داری در دوستی وی بیفزا ای بریدہ نصیب علی
از خمس بیش از کنیزک بود و در روایتی از بریدہ آمدہ کہ گفت رنگ رخسار حضرت ازین گفتار برافروخت
و فرمود در شان علی گمان بد مبر کہ او از من است و من از ویم و او مولای شماست ہر کس کہ من مولای اویم علی
مولای اوست و بعضی از شراح حدیث گفتہ اند کہ شکایت بریدہ از علی آن بود کہ وی وطی کرد جاریہ را

بی اہبر او این محل انکار نیست و مسئله اہبر مسئله فقهی اجتهادی نیست شاید که باجتهاد وی رضی الله عنه بجائی رسیده
وبهر تقدیر آنچه در خم غدیر از اعلای شان علی و ترغیب موالات وی واقع شده باعث بر آن همین شکایت بریده
از وی بود چنانکه در قصه غدیر خم بیاید انشاء الله تعالی بریده گوید بعد از آن در میان یاران هیچکس نبود
که دوست تر باشد نزد من از علی ابن ابی طالب انتهی ازین عبارات عدیده واضح گردید که بریده
ظاهر نموده که بعد قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله لا تبغضه وان کنت
تحبه فازدد له حبا هیچکسی نزد بریده احب از جناب امیر المومنین علیه السلام
نبوده و نفی احبیت غیر جناب امیر المومنین علیه السلام بر احبیت آنحضرت دلالت
صریحه واضحه این ترکیب مفید افضلیت ست ملا یعقوب لاهوری در شرح تهذیب
تفتازانی در ذکر افضلیت ابی بکر گفته وبقوله صلی الله علیه وسلم والله
ما طلعت شمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی احد افضل
من ابی بکر ومثل هذا الکلام لبیان الافضلیة اذ الغالب من حال
کل اثنین هو التفاضل دون التساوی فاذا انفی افضلیة احدهما
ثبت افضلیة الاخر وخود شاهصاحب در بستان المحدثین بمقام مدح
وثناء و وصف و اطراء مسلم و صحیح او قول حافظ ابو علی نیسابوری ما تحت ادیم
السماء اصح من کتاب مسلم را دلیل ترجیح و تفضیل او بر جمیع تصانیف علم حدیث
انگاشته حیث قال واو را مولفات بسیار ست که در همه انها داد تحقیق والمعان
داده خصوصا درین صحیح عجائب این فن را ودیعت نهاده وهم بالخصوص ربط
اسانید و حسن سیاق متون و ورع تام و تحری مالا کلام در روایت و تلخیص طرق
مع الاختصار وضبط انتشار بی نظیر افتاده ولهذا حافظ ابو علی نیسابوری صحیح او را
بر تصانیف این علم ترجیح میداد ومیگفت ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم
وابو عبد الله الحاکم در مستدرک روایت کرده حدثنا ابو الحسن محمد بن
محمد بن الحسن انبا علی بن عبد العزیز ثنا سلیمان بن داود الهاشمی
ثنا یحیی بن هاشم بن البرید ثنا عبد الجبار بن العباس الشامی
عن عوف بن ابی جحیفة السوائی عن عبد الرحمن بن علقمة
الثقفی عن عبد الرحمن بن ابی عقیل الثقفی قال قدمت علی

رسول الله صلی الله علیه وسلم فی وفد ثقیف فقطعنا طریقا من
طرق المدینة حتی انخنا بالباب وما فی الناس رجل ابغض الینا
من رجل علیه منه فدخلنا وسلمنا وبایعنا فما خرجنا من عنده
حتی ما فی الناس رجل احب الینا من رجل خرجنا من عنده فقلت
یا رسول الله الا سالت ربک ملکا کملک سلیمن فضحک وقال
لعل صاحبکم افضل من ملک سلیمان ان الله لم یبعث نبیا
الا اعطاه دعوة فمنهم من اتخذ بها دنیا فا عطیها من دعی بها
علی قومه فاهلکوا بها وان الله اعطانی دعوة فاختباتها عند
ربی شفاعة لامتی یوم القیمة وقد احتج مسلم بیعلی بن هاشم
وعبد الرحمن بن عقیل الثقفی صحابی قد احتج به ائمتنا فی مسانیدهم
فاما عبد الجبار بن العباس فانه ممن یجمع حدیثه ویعد فی مسانید
فی الکوفیین وبر ظاهر ست که مراد عبد الرحمن ثقفی از قول او حتی
ما فی الناس رجل احب الینا من رجل خرجنا من عنده
اثبات احبیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم ست فکذا فی قول
بریدة وثبوت احبیت جناب امیر المومنین علیه السلام مثبت
افضلیت آنحضرت ست کما سیجیء بیانه انشاء الجمیل فی مجلد
حدیث الطیر بالتفصیل وافضلیت آنحضرت نزد هر عاقل فطین حسب تصریحات والد مخاطب مثبت
امامت آنجناب و مبطل خلافت متغلبین و هرگاه حکم جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بریده را بزیادت حب جناب امیر المومنین
علیه السلام دلیل احبیت باللفظ و لیکن بعد ازین اگر بفرض غیر واقع دلالت
بر امارت نباشد دلیل احبیت ضرور خواهد بود وهو کاف شاف
قامع لاس شبهات اهل الجزاف وجه بست و ششم آنکه نسائی در خصائص
گفته حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال اخبرنا
عبد الجلیل عن عطیة قال حدثنا عبد الله بن بریدة
قال حدثنی ابی قال لم احدا من الناس ابغض علی من

علی بن ابی طالب حتی احببت رجلا من قریش لا احبه الا علی بغض علی فبعث ذلك الرجل علی خیل فصحبته ما اصحبه الا علی بغض علی فاصاب سبیا فکتب الی النبی صلی الله علیه وسلم ان ابعث الینا من یخمسه فبعث الینا علیا وفی السبی وصیفة من افضل السبی فلما خمسه صارت فی الخمس ثم خمس فصارت فی اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم ثم خمس فصارت فی آل علی فاتانا و راسه یقطر فقلنا ما هذا فقال الم تروا الوصیفة صارت فی الخمس ثم صارت فی اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم ثم صارت فی آل علی فوقعت علیها فکتب و بعث معنا مصدقا لکتابه الی النبی صلی الله علیه وسلم مصدقا لما قال علی فجعلت اقراء علیه ویقول صدق واقول صدق فامسك بیدی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اتبغض علیا قلت نعم فقال لا تبغضه وان کنت تحبه فازدد له حبا فوالذی نفسی بیده لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفة فما کان احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل من علی رضی الله عنه قال عبد الله بن بریدة والله ما فی الحدیث بینی وبین النبی صلی الله علیه وسلم غیر ابی ازین روایت پیدا ست که بریده از کلام جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در واقعه اخبار اخذ جاریه که دران الجناب حدیث ولایت راهم ارشاد فرموده افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت و محقق دانسته و ظاهر ست که افضلیت مثبت خلافت بلا فاصله آنحضرت ست فالحمد لله الملك الحق المبین حیث بانت افضلیة امیر المومنین وطاحت تسویلات المشککین الجاحدین وراحت تاویلات المرتابین الحائدین

وجه بست و هفتم آنکه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل بعد ذکر حدیث غدیر گفته

ص ۱۷۸ ۳۷۵ الباب التاسع فی بیان ان من کان النبی مولاه

ولصدر هذه القصة خطبة بلیغة باحثة علی خطبة مولاتهم فات عنی اسنادها وهی هذه الخطبة التی خطبها رسول الله صلی الله علیه وسلم حین نزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا فقال الحمد لله علی الائه فی نفسی وبلائه فی عترتی واهل بیتی واستعینه علی انکبات الدنیا وموبقات الاخرة واشهد ان الله الواحد الاحد الفرد الصمد لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولا شریکا ولا عضدا وانی عبد من عبیده ارسلنی برسالته علی جمیع خلقه لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة واصطفانی علی الاولین من الاولین والاخرین واعطانی مفاتیح خزائنه وو کد علی بغرائمه واستودعنی سره وامدنی فابصرت له فانا الفاتح وانا الخاتم ولا قوة الا بالله اتقوا الله ایها الناس حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعلموا ان الله بکل شیء محیط وانه سیکون من بعدی اقوام یکذبون علی فیقبل منهم ومعاذ الله ان اقول علی الا الحق وانطق بامره الا الصدق وما امرکم الا ما امرنی به ولا ادعوکم الا الیه وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فقام الیه عبادة بن الصامت فقال ومتی ذلك یا رسول الله ومن هؤلاء عرفناهم لنحذرهم قال اقوام قد استعدوا الناس یومهم وسیظهرون لکم اذا بلغت النفس منی ههنا واومی صلی الله علیه وسلم الی حلقه فقال عبادة اذا کان ذلك فالی من یا رسول الله فقال صلی الله علیه وسلم بالسمع والطاعة للسابقین من عترتی والاخذین من نبوتی فانهم یصدونکم عن الغی ویدعونکم الی الخیر وهم اهل الحق ومعادن الصدق یحیون فیکم الکتاب والسنة ویجنبونکم الالحاد والبدعة ویقمعون بالحق اهل الباطل لا یمیلون مع الجاهل ایها الناس ان الله خلقنی وخلق اهل بیتی من طینة لم یخلق منها غیرنا کنا اول من ابتدأ من خلقه فلما خلقنا نور بنورنا کل ظلمة واحیی بنا کل طینة ثم قال صلی الله علیه وسلم هؤلاء اخیار امتی وحملة علمی وخزانة سری وسادات اهل الارض الداعون الی الحق المخبرون بالصدق غیر شاکین ولا مرتابین ولا ناکصین ولا ناکثین هؤلاء الهداة المهتدون والائمة الراشدون المهتدی من جاءنی بطاعتهم وولایتهم والضال من عدل عنهم وجاءنی بعداوتهم حبهم ایمان وبغضهم نفاق هم الائمة الهادیة وعری الاحکام

الوائقة بجوبهم الاعمال الصالحة وهم وصیة الله فی الاولین والآخرین والارحام التی اقسمکم
بها اذ یقول اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا ثم ندبکم
الی حبهم فقال قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی هم الذین اذهب الله عنهم الرجس
وطهرهم من النجس الصادقون اذ نطقوا العالمون اذ سئلوا الحافظون اذا استودعوا جمعت فیهم
الخلال العشر لم تجمع الا فی عترتی واهل بیتی الحلم والعلم والنبوة والنبل والسماحة
والشجاعة والصدق والطهارة والعفاف والحکم فهم کلمة التقوی وسبل الهدی والحجة
العظمی والعروة الوثقی هم اولیاؤکم عن قول ربکم وعن قول ربی ما لم تنکروا الا من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
واوحی الی ربی فیه ثلثا انه سید المسلمین وامام الخیرة المتقین وقائد الغر المحجلین
وقد بلغت من ربی ما امرت واستودعکم الله فیکم واستغفر الله الخ ازین خطبه شریفه حسب
تصریح شهاب الدین احمد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بعد نزول آیه انما ولیکم الله
الآیة ارشاد فرموده امامت وخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوجوه عدیده وطرق سدیده
ظاهرست کما بینا فی مجلد حدیث الغدیر ظاهرست که ارشاد این خطبه بلیغه شریفه مشتمل بر دلائل
لطیفه براهین منیفه بر امامت وخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد نزول آیه کریمه انما
ولیکم الله الآیه دلالت صریحه دارد بر آنکه مراد از لفظ ولی در آیه کریمه متصرف فی الامور ست وایضا یدل
علیه الدلائل الزاهرة والبراهین القاهرة التی اسلفناها فی المنهج الاول پس بحکم مطابقت
ارشاد سرور انس وجان صلوات الله وسلامه علیه وآله ما اختلف الملوان با کلام ایزد منان در حدیث
ولایت نیز لفظ ولی محمول بر معنی متصرف فی الامر خواهد بود والا لزم التفکیک الرکیک الذی
لا یجتری علی التزامه الا کل ممنو بالخدع والتشکیک وجه بیست وهشتم آنکه ابو المظفر سمعانی
در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام علی ما نقل روایت کرده عن البراء ان النبی صلی الله
علیه وسلم نزل بغدیر خم وامر فکسح بین شجرتین وصیح بالناس فاجتمعوا فحمد الله واثنی
علیه ثم قال الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی فدعا علیا فاخذ بعضده ثم قال
هذا ولیکم من بعدی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقام عمر الی علی فقال هنیئا لك
یا ابن ابی طالب اصبحت الیوم وقال امسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة چون بدلائل قاهره وبراهین باهره سابقا
باثبات رسانیدیم که حدیث غدیر دلیل امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ست پس مراد از لفظ ولی

در حدیث بر امام باشد ومعنای هذا ولیکم من بعدی هذا امامکم من بعدی خواهد بود پس
از لفظ ولی در حدیث بریده وعمران وابن عباس نیز امام بلا ریب مراد باشد وجه سی ام آنکه جمال الدین محدث
در اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد ذکر حدیث غدیر بروایت امام جعفر صادق
علیه السلام که مشتمل ست بر اشعار حسان متضمن واقعه غدیر گفته ورواه ابو سعید الخدری وفیه
الاستشهاد بالشعر المذکور وفیه من التاریخ وزیادة البیان ما لم یرو عن غیره فقال
لما نزل النبی صلی الله علیه وسلم بغدیر خم یوم الخمیس ثامن عشر من ذی الحجة دعا الناس
الی علی فاخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال الله اکبر الحمد لله علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی
والولایة لعلی بعدی من کنت مولاه فعلی مولاه الحدیث ازین روایت ظاهرست که جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بعد خود قرین رسالت خود
گردانیده ورضای رب را برسالت خود وولایت جناب امیر علیه السلام بعد خود مفسر اکمال دین و
اتمام نعمت فرموده وتکبیر وتحمید الهی برآن بجا آورده واین همه دلالت صریحه دارد بر آنکه ولایت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد آنحضرت درین حدیث بمعنی امامت وخلافت است لا غیر پس ولایت
آنحضرت بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم در روایت بریده وعمران وابن عباس هم
نیز بمعنی امامت وخلافت باشد نه معنای دیگر کما لا یخفی علی من له صائب النظر وصحیح البصر
والله الحافظ الصائن من الاقتحام فی الضلال والخطل والولوج فی مهاوی الریب والغلل
وجه سی ویکم آنکه جامع بیاض ابراهیمی فرموده وفی کتاب ما نزل من القرآن فی علی للحافظ
ابی نعیم الاصفهانی والخصائص العلویة للنطنزی باسنادهما عن ابی سعید الخدری
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا الناس الی علی فی غدیر خم وامر تحت الشجرة
من الشوك فقم وذلك یوم الخمیس فدعا علیا واخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الی بیاض
ابطی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لم یتفرقوا حتی نزلت
هذه الآیات الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب
برسالتی والولایة لعلی بن ابی طالب من بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ازین حدیث شریف مثل سفیده

صبح روشن ست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ولایت مومنین بعد خود برای جناب
امیرالمومنین علیه السلام ثابت فرموده وآنرا قرین رسالت گردانیده بر رضای حق تعالی برسالت خود
وولایت آنحضرت شکر او تعالی شانه بجا آورده وذکر ولایت بعد ذکر رسالت دلالت صریح دارد
برآنکه مراد از ولایت امامت و خلافت ست پس مراد از ولایت در حدیث ولیکم بعدی نیز امامت
وجه سی و یکم آنکه علامه نحریر و حبر کبیر سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی که از اکابر و اجله اساطین معتمدین حذاق
و مهره بارعین محدثین ست حدیث غدیر را بلفظ من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه روایت کرده
چنانچه میرزا محمد بن معتمد خان در مفتاح النجا می فرماید و للطبرانی بروایة اخری عن ابی الطفیل عن زید
بن ارقم بلفظ من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه نیز میرزا محمد در نزل الابرار که التزام ایراد
احادیث صحیحه دران کرده کما فی خطبته گفته و عند الطبرانی فی روایة اخری عن ابی الطفیل
عن زید بن ارقم رضی الله عنهما بلفظ من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و قاضی ثناء الله پانی پتی تلمیذ رشید شاه ولی الله
که شاه صاحب او را بیهقی وقت می گفتند کما فی اتحاف النبلاء و نبذی از محامد علیه و مدائح سنیه او
سابقا شنیدی در سیف مسلول گفته و در بعضی روایات آمده من کنت اولی به من نفسه
فعلی ولیه انتهی پر ظاهرست که مراد از ولی در قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فعلی ولیه اولی بامر
و امام ست سید شهاب الدین احمد که از اعاظم و اکابر مقتدایان سنیه و اجله
افاخم حاویان مراتب سنیه ست نقل کرده که او معانی مولی سید مطاع و اولی را ذکر کرده و گفته
که بنابرین هر دو معنی امر باطاعت و احترام و اتباع جناب علی بن ابی طالب خواهد بود و با
تایید این المرام حدیث من کنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه از حافظ ابوالفرج
اصفهانی نقل کرده قال شهاب الدین احمد فی توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و سمعت
بعض اهل العلم یقول معناه من کنت سیده فعلی سیده مضی قوله و تصدیر القول
بقوله صلی الله علیه وآله و بارک وسلم الستم تعلمون انی اولی بالمومنین یؤید هذا
القول والله سبحانه اعلم وقال الشیخ الامام جلال الدین احمد الخجندی قدس سره
المولی یطلق علی معان منها الناصر و منها الجار بمعنی المجیر لا المجاور و منها السید
المطاع و منها الاولی فی هو لنکم ای اولی بکم و باقی المعانی لا یصلح اعتبارها
فیما نحن بصدده فعلی المعنیین الاولین یتضمن الامر لعلی رضی الله تعالی عنه بالوصایة لمن

من النبی العنایة و علی المعنیین الاخیرین یکون الامر باطاعته واحترامه واتباعه
وقد خرج ابو الفرج الاصفهانی فی کتابه المسمی بمرج البحرین قال اخذ النبی صلی الله علیه
وآله و بارک وسلم بید علی کرم الله تعالی وجهه وقال من کنت ولیه و اولی به من نفسه
فعلی ولیه ازین عبارت ظاهرست که لفظ ولی در قول آنحضرت فعلی ولیه دلیل برآنکه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم امر باطاعت واتباع و احترام جناب امیرالمومنین علیه السلام نموده
پس حدیث ولیکم بعدی بالا ولی مفید وجوب اطاعت و اتباع آنحضرت باشد و وجوب اتباع و اطاعت
دلیل صریح امامت و جلالت امامت شیخ جلال الدین خجندی هر چند از همین عبارت توضیح الدلائل
واضح ست لکن از دیگر عبارات آن نیز کمال علو مرتبت و سمو منزلت و عظمت قدر و سنا رفخر او ظاهرست
در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشیخ الامام العارف العلامة منبع الکشف
والعرفان و الکرامة جامع علی المعقول و المنقول المشهور له بالصدیقیة العظمی من
اهل الیقین و الوصول جلال الملة والشریعة والصدق والطریقة والحق و الحقیقة
والدین احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف النبوی المحمدی قدس روحه فی بعض مصنفاته
اعلم انه قد ورد فی بعض الآثار الصدیق الاکبر هو ابو بکر رضی الله تعالی عنه وقد
ورد فی بعض الآثار اطلاق الصدیق الاکبر علی المرتضی رضی الله تعالی عنه و کرم
وجهه و ما ورد اطلاق الصدیق الاکبر علی غیرهما الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته
قال الشیخ الامام الفائق العالم بالشرائع والطرائق والحقائق جلال الملة والدین
احمد الخجندی ثم المدنی روح الله روحه و انا له کل مقام سنی قد نشا یعنی علیا
کرم الله تعالی وجهه و ربی فی حجر النبی صلی الله علیه وآله و بارک وسلم من الصغر الخ
و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ المرضی الامام الوصی جلال الدین الخجندی
رحمه الله تعالی قد ثبت انه صلی الله علیه وآله و بارک وسلم امر بسد الابواب
الشارعة الی المسجد الا باب علی الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف
والکرامة جلال الدین الخجندی یقال فلان منی و انا منه و یراد بیان غایة الاختصاص
و کمال الاتحاد من الطرفین الخ و از تصانیف همین جلال الدین خجندی ست شرح قصیده برده
که مشهور و معروف ست در کشف الظنون در ذکر شروح قصیده برده گفته و منها شرح الشیخ
جلال الدین الخجندی نزیل الحرم المتوفی سنة اوله الحمد لله الذی اکرمنا بدین الاسلام الخ

وجه سی و دوم آنکه سبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الامة در بیان حدیث غدیر در بیان معانی مولی گفته والعاشر بمعنی الاولی قال الله تعالی فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة ولا من الذین کفروا مأواکم النار هی مولاکم ای اولی بکم الی ان قال بعد ذکر عدم جواز ارادة غیر الاولی من المعانی والمراد من الحدیث الطاعة المخصوصة فتعین العاشر و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به وقد صرح بهذا المعنی الحافظ ابو الفرج یحیی بن سعید الثقفی الاصبهانی فی کتابه المسمی بمرج البحرین فانه روی هذا الحدیث باسناده الی مشایخه وقال فیه فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بید علی وقال من کنت ولیه واولی به من نفسه فعلی ولیه فعلم ان جمیع المعانی راجعة الی الوجه العاشر ودل علیه ایضا قوله علیه السلام الست اولی بالمؤمنین من انفسهم وهذا نص صریح فی اثبات امامته وقبول طاعته ازین عبارت بصراحت تمام ظاهرست که لفظ ولی در حدیث من کنت ولیه واولی به من نفسه فعلی ولیه دلالت بر امامت و وجوب اطاعت حضرت امیر المومنین علیه السلام میکند پس همچنین لفظ ولی در حدیث ولیکم بعدی دلالت بر امامت و وجوب اطاعت آنحضرت خواهد کرد بلا فرق فارق و خرق خارق وجه سی و سوم آنکه ابن کثیر شامی در تاریخ خود در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته قال عبد الرزاق انا معمر عن علی بن زید بن جدعان عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عن غدیر خم فبعث منادیا ینادی فلما اجتمعنا قال الست اولی بکم من انفسکم قلنا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فان علیا بعدی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقال عمر بن الخطاب هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت الیوم ولی کل مومن وکذا رواه ابن ماجة من حدیث حماد بن سلمة عن علی بن زید بن جدعان ورواه ابو یعلی الموصلی عن هدبة بن خالد ازین عبارت ظاهرست که خلیفه ثانی بجای لفظ مولی لفظ ولی در تهنیت وصی برحق ارشاد کرده پس معلوم شد که لفظ مولی و ولی متحد المدلول ست و چون بدلائل ساطعه و براهین قاطعه باثبات رسانیدیم که مراد از مولی در حدیث غدیر امام ست پس مراد از لفظ ولی در قول خلافتمآب هم امام باشد و هرگاه مراد از ولی در ارشاد خلافتمآب بحق وصی برحق امام باشد چرا حضرات اهلسنت بتفسیر لفظ ولی در حدیث نبوی بامام و ولی امر پیچ و تاب میخورند و رو بانصاف و ایقان نمی‌برند و بقلاده اطاعت خلافتمآب اعناق خود نمیگسلانند

وجه سی و چهارم آنکه ترمذی در صحیح خود گفته حدثنا الحسن بن عرفة نا اسمعیل بن عیاش عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن سعید بن راشد عن یعلی بن مرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط و طیبی در شرح این حدیث گفته قوله حسین منی وانا من حسین کانه صلی الله علیه وسلم علم بنور الوحی ما سیحدث بینه وبین القوم فخصه بالذکر وبین انهما کالشیء الواحد فی وجوب المحبة وحرمة التعرض والمحاربة واکد ذلک بقوله احب الله من احب حسینا فان محبته محبة الرسول ومحبة الرسول محبة الله والسبط بکسر السین ولد الولد ای هو من اولاد اولادی اکد به البعضیة وقررها ازین افاده طیبی بکمال وضوح ظاهرست که ارشاد هدایت بنیاد جناب سرور انبیای امجاد علیه وآله آلاف الصلوة والسلام الی یوم التناد حسین منی وانا من حسین مدلولش اینست که این هر دو بزرگوار در وجوب محبت و حرمت تعرض و محاربت مساوی هستند و افتراقی و تمیزی درین امور در بین حاصل نیست و چون دریافتی که در اکثر طرق حدیث ولایت جمله علی منی وانا منه وارد ست این تقریر انیق طیبی عمده اهل تحقیق در حق جناب امیر علیه الصلوة والسلام من الملک القدیر هم حرفا بحرف ثابت باشد و مساوات آنجناب با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در وجوب محبت و حرمت تعرض و محاربه بلا مریه و ارتیاب و بلا اخفا و احتجاب بثبوت و تحقق رسد و هرگاه مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شد در عصمت و افضلیت آنجناب مقام کلام و مساغ تشکیک متشککی و لو کان من الد الخصام باقی نماند پس منع دلالت حدیث ولایت بر امامت و وصایت جناب ولایتمآب علیه افضل الصلوة والسلام من المهیمن الوهاب بانکار بداهت و انکار آفتاب ست و تخدیع عوام بآن مثل خدع سراب وجه سی و پنجم آنکه ابن قتیبه در ازالة الخفا در مآثر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته از انجمله حمیت قوم خود و ابن عم خود مثلا اهتمام در اتمام منصب وی کردن و برای نصرت او همت قویه بکار بردن و غالبا این خصلت در اشراف ناس مخلوق میشود و چون فیض الهی در اعلای کلمة الله در نفس او غیرت ازمیان اخلاق جبلیه این خلق خدمت او نمود و آن معنی عقلی را شروع ساخت پس مقامی شگرف بهم رسید که تعبیر از آن باخوت رسول الله صلی الله علیه وسلم و موالات و بلفظ وصی و وارث و مثال آن کرده میشود اخرج الحاکم عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الیکم یتولانی

فی الدنیا والآخرة فقال لکل رجل منهم ایکم یتولانی فی الدنیا والآخرة فقال حتی مر علی
اکثرهم فقال علی انا اتولاک فی الدنیا والآخرة فقال انت ولیی فی الدنیا والآخرة
تفصیل این حدیث بروایت نسائی در سوابق حضرت مرتضی گذشت واخرج الحاکم عن ابن
عباس قال کان علی یقول فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یقول
افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم والله لا ننقلب علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله
والله لئن مات او قتل لاقاتلن علی ما قاتل علیه حتی اموت والله انی لاخوه وولیه
وابن عمه ووارث علمه فمن احق به منی واخرج الحاکم عن ابی اسحاق قال سألت
قثم بن العباس کیف ورث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم دونکم قال
لانه کان اولنا به لحوقا واشدنا به لزوقا ازین تقریر واضح شد فساد رای حج
بعض ظلمین که یکی میگوید که نصرت بنابر حمیت قوم واخلاص نیست ودیگری میگوید که اخوت
نسبی در استحقاق خلافت شرط است والله اعلم انتهی از روایت ابن عباس ظاهر است که جناب
امیر المومنین علیه السلام برادری وولایت ووراثت خود متفرع ساخته نفی احقیت غیر خود را بجناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم پس معلوم شد که مراد از ولایت آن حضرت معنای است که
آن اختصاص تام بآنحضرت دارد ومثبت احقیت آنحضرت بجناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم است پس بنهایت وضوح ظاهر شد که حدیث ولایت دلالت واضحه بر افضلیت جناب
امیر المومنین علیه السلام واحقیت آنجناب بخلافت وامامت دارد والحمد لله که احقیت فلان وفلان
بنص این حدیث شریف فاسد وباطل گردید ومطلوب اهل حق کالشمس فی رابعة النهار بعیان رسید
وجه سی وششم آنکه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن ابی هریرة
فی السماء فاوحی الله الیّ سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان
لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب رواه الشیخ المرتضی
العارف الربانی السید شرف الدین علی الهمدانی فی بعض تصانیفه وقال رواه
الحافظ ابو نعیم وشیخ عبد الوهاب در تفسیر خود گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله تعالی الیّ سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب رواه الحافظ ابو نعیم شمس الدین

بن محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله
القسطنطینی ذکر آن در ذکر شروح گلشن راز باین نهج نموده شرحه مظفر الدین علی الشیرازی
والشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی
سنة شرحا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجة
سنة سبع وثمانین وثمانمائة در شرح این بیت شعر هر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد
یکی دیگر مقابل گفته چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه در نقاط
درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه تعین کامل ظهور یافته بود تا بزمان آنحضرت
که وقت استوا بود رسیده سایه پنهان شد وچون آن خورشید از استوا در گذشت ورو بجانب انحطاط کرد
در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی وتشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در
مقابل ومحاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته میباشد مثل آنکه نسبت
با زمانه حضرت محمدی علیه وآله السلام درجات نبوت که بمثابه شرق تصویر نموده شد مسیح
نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نبود که انی اولی الناس بعیسی بن مریم فانه
لیس بینی وبینه نبی واز جانب مغرب که طرف ولایت ست ظهور سر ولایت حضرت مرتضی گشت
که ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن وایضا لکل نبی وصی ووارث وان علیا
وصیی ووارثی وایضا انا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی تاویل القرآن وایضا
یا ابا بکر کفی وکف علی فی العدل سواء وایضا انا مدینة العلم وعلی بابها
فمن اراد العلم فلیات الباب وایضا انا وعلی من شجرة واحدة والناس من
اشجار شتی وایضا قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس جزءا واحدا
وایضا اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی
فقد تولی الله وایضا لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله تعالی الیّ سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله
الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب انتهی ازین عبارات ظاهر است
که انبیا علیهم السلام مبعوث شده اند بر اقرار نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
واقرار ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام ونیز ظاهر است که بقرینه ذکر نبوت قبل ولایت
مراد از ولایت امامت وریاست ست وهر گاه درین روایت مراد از ولایت امامت باشد

در حدیث و لیکم بعدی نیز مراد از ولایت امامت باشد لاغیر و اگر بمزید تعصب و اعوجاج ولایت را در حدیث
بعث انبیا بر ولایت جناب امیر المومنین بامامت محمول نگردانند و آنرا بمعنی محبت گیرند باز هم فضیلت جناب
امیر المومنین علیه السلام ثابت میشود که هرگاه انبیا علیهم السلام مبعوث بر اقرار محبت آنجناب شوند
و اقرار محبت آنجناب تالی اقرار بنبوت باشد هیچ عاقلی در فضیلت آنحضرت ارتیاب نکند و ثبوت الافضلیة
کاف شاف صنا(؟) حسم شافة اهل الاعتساف و حدیث بعث انبیا علیهم السلام را بر ولایت جناب
امیر المومنین علیه السلام که مثبت فضیلت آنحضرتست از کل انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و سلم ابو عبد الله الحاکم و اخطب خوارزم و ثعلبی هم و دیگران هم روایت کرده اند ابو عبد الله
محمد بن عبد الله الحاکم در کتاب معرفة علوم الحدیث گفته فاما المنکر عن جابر فلیس یرویه
غیر محمد بن سوقه و عنه ابو عقیل و عنه خلاد بن یحیی حدثنی محمد بن المظفر الحافظ نا
عبد الله بن محمد بن غزوان نا علی بن جابر نا محمد بن خالد بن عبد الله نا محمد بن فضیل
نا محمد بن سوقة عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه و سلم
اتانی ملك فقال یا محمد و اسال من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال علی
ولایتك و ولایة علی بن ابی طالب قال الحاکم تفرد به علی بن جابر عن محمد بن خالد
عن محمد بن فضیل و لم نکتب الا عن ابن مظفر و هو عندنا حافظ ثقة مامون فهذه
الانواع التی ذکرناها مثل الالوف من الحدیث تجری علی مثالها و سننها و ثعلبی
در تفسیر خود گفته اخبرنا ابو عبد الله الحسین بن محمد بن الحسین الدینوری حدثنا
ابو الفتح محمد بن الحسین الازدی الموصلی حدثنا عبد الله بن محمد بن غزوان البغدادی
حدثنا علی بن جابر حدثنا محمد بن خالد بن عبد الله و محمد بن اسمعیل قال حدثنا
محمد بن فضیل عن محمد بن سوقة عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتانی ملك فقال یا محمد سل من ارسلنا من
قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك و ولایة علی بن
ابی طالب و اخطب خوارزم در مناقب گفته و اخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا
احمد بن خلف اجازة قال حدثنا الحاکم قال حدثنا محمد بن المظفر الحافظ قال
حدثنا عبد الله بن محمد بن غزوان قال حدثنا علی بن جابر قال حدثنا محمد بن
خالد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن فضیل قال حدثنا محمد بن سوقة عن

ابراهیم

ابراهیم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله
علیه و سلم اتانی ملك فقال یا محمد و سل من ارسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی
ما بعثوا قال علی ولایتك و ولایة علی بن ابی طالب و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا
گفته اخرج عبد الرزاق الرسعنی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال لی
رسول الله صلی الله علیه و سلم اتانی ملك فقال یا محمد و اسال من ارسلنا من
قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك و ولایة
علی بن ابی طالب و نیز در مفتاح النجا گفته اخرج ابن مردویه عن ابی عبد الله جعفر بن
محمد رضی الله عنه فی قوله تعالی و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین قال هو علی
بن ابی طالب عرضت ولایته علی ابراهیم فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله
ذلك و شیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسینی القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته موفق بن احمد
و الحموینی و ابو نعیم الحافظ باسانیدهم عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لما عرج بی الی السماء انتهی بی السیر مع جبرئیل الی السماء الرابعة
فرایت بیتا من یاقوت احمر فقال جبرئیل هذا البیت المعمور قم یا محمد فصل الیه قال النبی
صلی الله علیه و سلم جمع الله النبیین فصفوا و رائی صفا فصلیت بهم فلما سلمت اتانی آت
من عند ربی فقال یا محمد ربك یقرئك السلام و یقول لك سل الرسل علی ما ارسلتم
من قبلك فقلت معاشر الرسل علی ماذا بعثکم ربی قبلی فقالت الرسل علی نبوتك و ولایة
علی بن ابی طالب و هو قوله تعالی و اسال من ارسلنا من قبلك من رسلنا الایة ایضا رواه
الدیلمی عن ابن عباس رضی الله عنهما و علامه حلی در نهج الحق گفته السادس عشر روی ابن عبد البر
و غیره من السنة فی قوله تعالی و اسال من ارسلنا قبلك من رسلنا قال ان النبی صلی الله
علیه و سلم لیلة اسری به جمع الله بینه و بین الانبیاء ثم قال له سلهم یا محمد علی ماذا
بعثتم قالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتك و الولایة لعلی
بن ابی طالب و ابن روزبهان بجواب آن سر ایده اقول هذا لیس من روایة اهل السنة و ظاهر الایة
آب عن هذا لان تمام الایة و اسال من ارسلنا قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن
آلهة یعبدون و المراد ان اجماع الانبیاء واقع علی وجوب التوحید و نفی الشرك و هذا
النقل من المناکیر و ان صح فلا یثبت به النص الذی هو المدعی لما علمت ان الولایة

یطلق علی معان کثیرۃ و در احقاق الحق بجواب تشکیک ابن روزبہان فرمودہ اقول الروایۃ مذکورۃ بادنی تغیر فی اللفظ فی تفسیر النیسابوری عن الثعلبی حیث قال و عن ابن مسعود ان النبی قال اتانی ملک فقال یا محمد سل من ارسلنا قبلک من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثتم قالوا علی ولایتک و ولایۃ علی بن ابی طالب رواہ الثعلبی ولکنہ لا یطابق قولہ سبحانہ اجعلنا الایۃ انتہی وقد ظہر بما نقلنا ان الروایۃ من روایات اہل السنۃ وان المناقشۃ التی ذکرہا الناصب قد اخذہا من النیسابوری وہی مع وصمۃ الانتحال ضعیفۃ اذ یمکن ان یکون الجعل فی الجملۃ الاستفہامیۃ بمعنی الحکم کما صرح بہ النیسابوری آخرا و یکون الجملۃ حکایۃ عن قول الرسول صلعم و تاکیدا لما اضمر فی الکلام من الاقرار ببعثہم علی الشہادۃ المذکورۃ بان یکون المعنی ان الشہادۃ المذکورۃ لا یمکن التوقف فیہا الا لمن جعل من دون الرحمن الہۃ یعبدون و نظیر ہذا الاضمار واقع فی القرآن فی قولہ تعالی انا انبئکم فارسلون یوسف ایہا الصدیق افتنا فان المراد کما ذکرہ النیسابوری و غیرہ فارسلونی الیہ لاسالہ و مرونی باستعبارہ فارسلوہ الی یوسف فاتاہ فقال یوسف الایۃ غایۃ الامر ان یکون ما نحن فیہ من الایۃ لخفاء القرینہ علی تعیین المحذوف من المتشابہات التی لا یعلم معناہ الا بتوفیق من اللہ تعالی علی لسان رسولہ و ہذا لا یقدح فی مطابقۃ قولہ سبحانہ اجعلنا الایۃ لما روی فی شان النزول فلا مناقشۃ و لا شیء من المناکیر و انما المنکر ہذا الشقی الناصب الذی یذہب الی کل ذیف زاہق و ینعق مع کل ناعق و یلحس فضلات المتاخرین و یزعم ان ما ذکرہ آخر کلام فی مقاصد الدین

وجہ سی و ہفتم آنکہ اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ انبانی الامام الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الہمدانی و الامام الاجل نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد البغدادی قال انبانی الشریف الاجل الاوحد نور الہدی ابو طالب الحسین بن محمد بن علی الزینبی عن الامام محمد بن الحسین بن شاذان قال حدثنا سہل بن احمد عن ابی جعفر محمد بن جریر الطبری عن ہناد بن السری عن محمد بن ہشام عن سعید بن ابی سعید عن محمد بن المنکدر عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی لما خلق السموات والارض دعاہن

فاجبنہ فعرض علیہن نبوتی و ولایۃ علی بن ابی طالب فقبلتاہما ثم خلق الخلق و فوض الینا امر الدین فالسعید من سعد بنا و الشقی من شقی بنا نحن المحللون لحلالہ والمحرمون لحرامہ ازین روایت سراپا ہدایت کاشف شبہات ارباب وسواس و ضلالات واضح و روشن و ہویدا و مبرہن ست کہ ہرگاہ حق تعالی آسمانہا و زمینہا را پیدا کرد دعوت ایشان کرد پس ہمہ آسمانہا و زمینہا اجابت او تعالی شانہ نمودند پس عرض فرمود بر ایشان نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ولایت جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیہ السلام را پس قبول کردند آسمانہا و زمینہا نبوت و ولایت را پس بقرینہ مقابلہ ولایت با نبوت صراحۃ ظاہر ست کہ مراد از ولایت مرتبہ ایست کہ تالی مرتبہ نبوت باشد و آن نیست مگر امامت و خلافت و ولایت تصرف در امور عامہ مسلمین پس بمفاد الحدیث یفسر بعضہ بعضا مراد از ولایت در حدیث شریف ان علیا ولیکم بعدی ہمین امامت و خلافت و ولایت بالتصرف باشد لا غیر

وجہ سی و ہشتم آنکہ زاہدی در تفسیر آیہ یا ایہا الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقۃ ذلک خیر لکم و اطہر فان اللہ غفور رحیم میفرماید این آیت ست کہ ہیچکس کار نکردہ بود مگر علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ چون این آیت بیامد علی رضی اللہ عنہ آمد بنزدیک رسول علیہ الصلوۃ والسلام گفت یا رسول اللہ آمدم تا راز گویم و دیناری دارم رسول علیہ الصلوۃ والسلام بفرمودش دینار بفروش بدہ درم و ہر درم صدقہ دہ تا بہر درمی رازی بگوئی چنان کرد علی رضی اللہ عنہ بہر درمی کہ صدقہ میداد رازی میگفت وان دہ راز آن بود یا رسول اللہ ما الوفاء قال علیہ الصلوۃ والسلام التوحید شہادۃ ان لا الہ الا اللہ قال ما الفساد قال الکفر والشرک باللہ تعالی قال وما الحق قال الاسلام والقرآن والولایۃ اذا انتہت الیک قال وما الحیلۃ قال ترک الحیلۃ قال وما علی قال طاعۃ اللہ و طاعۃ الرسول قال کیف ادعو اللہ قال بالصدق والیقین قال و ماذا اسال اللہ قال العافیۃ قال و ماذا اصنع لنجاۃ نفسی قال کل حلالا و قل صدقا قال و ما السرور قال الجنۃ قال وما الراحۃ قال لقاء اللہ این دہ راز گفت با مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم چون فارغ شد حکم این آیت منسوخ شد چون علی رضی اللہ عنہ بدین آیت کار کرد این از مناقب علی ست رضی اللہ عنہ کہ آیتی ست در قرآن کہ بدان آیت جز علی رضی اللہ عنہ کار نکرد

بار منسوخ شد انتهی و عبد الله بن احمد نسفی در تفسیر مدارک التنزیل در تفسیر آیهٔ یا
ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول گفته و قال علی رضی الله عنه هذه آیة
من کتاب الله تعالی ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل احد بها بعدی کان لی دینار فصرفته
وکنت اذا ناجیته تصدقت بدرهم وسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عشر مسائل فاجابنی عنها قلت یا رسول الله ما الوفاء قال التوحید وشهادة
ان لا اله الا الله قلت ما الفساد قال الکفر والشرک بالله قلت وما الحق قال
الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیک قلت وما الحیلة قال ترک الحیلة قلت
وما علی قال طاعة الله وطاعة رسوله قلت وکیف ادعو الله قال بالصدق والیقین
قلت فماذا اسال الله قال العافیة قلت وما اصنع لنجاة نفسی قال کل حلالا
وقل صدقا قلت وما السرور قال الجنة قلت وما الراحة قال لقاء الله فلما
و شهاب الدین دولت آبادی در تفسیر بحر مواج در تفسیر آیهٔ مذکوره گفته و کسی پیش از مناجات صدقه نیاورد
مگر علی رضی الله عنه یک دینار صدقه ساخت و آن را بهنگام راز گفتن با پیغامبر در باخت از
پیغامبر صلی الله علیه وسلم ده سوال پرسید جواب هر یکی شنید قال یا رسول الله ما الوفاء قال
التوحید ثم قال ما الفساد قال الکفر والشرک بالله ثم قال وما الحق قال الاسلام و
القرآن والولایة اذا انتهت الیک ثم قال ما الحیلة قال ترک الحیلة ثم قال وما علی
قال طاعة الله وطاعة رسوله ثم قال کیف ادعو الله قال بالصدق والیقین ثم
قال وماذا اسال الله قال العافیة ثم قال ماذا اصنع لنجاة نفسی قال کل حلالا
وقل صدقا قال وما السرور قال الجنة ثم قال وما الراحة قال لقاء الله چون علی
رضی الله عنه از مناجات فارغ گشت و ده سوال بجواب پیوست تقدیم صدقه بر راز گفتن
و مسئله پرسیدن واجب شده بود نسخ آن و اطلاق مناجات و راز گفتن با پیغامبر صلی الله
علیه وسلم روی نمود و عمل بتقدیم صدقه بر مناجات جز علی رضی الله عنه کسی نتوانست
و محمد صدر عالم در معارج العلی گفته ذکر الزاهدی فی قوله
اذا ناجیتم الرسول الآیة انه اذا نزلت جاء علی رضی الله عنه الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله جئتک لاناجیک وعندی دینار
قال بعه بعشرة دراهم وتصدق بدرهم وناجنی مرة ففعل وناجاه عشرا بعد

الدراهم فسال اولا یا رسول الله ما الوفاء قال التوحید بشهادة ان لا اله الا الله
قال وما الفساد قال الکفر والشرک بالله قال وما الحق قال الاسلام والقرآن
والولایة اذا انتهت الیک قال وما الحیلة قال ترک الحیلة قال وما علی قال طاعة الله
وطاعة رسوله قال وکیف ادعو الله قال بالصدق والیقین قال وماذا اسال الله
قال العافیة قال وماذا اصنع لنجاة نفسی قال کل حلالا وقل صدقا قال وما السرور
قال الجنة قال وما الراحة قال لقاء الله تعالی فلما فرغ من تلک النجوی العشرة
نسخت الایة فلم یعمل بها احد غیره وذلک من مناقب علی رضی الله عنه
و هرگاه در این حدیث شریف ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام بمعنی امارت و امامت
و ریاست آنجناب ثابت شد لفظ ولی در حدیث بریده هم بلا تکلف محمول بر معنی امیر و امام خواهد بود
فان الحدیث یفسر بعضه بعضا والفحص بطرق الحدیث ینقض الشبهات نقضا
ویفید التسویلات ردعا ورفضا ویثیر للمکابرین والجاحدین نفا وحرضا
ویعقبهم حلزا ومضضا ویدیر لهم حنقا وجرضا و فضائل و محامد سنیه و مناقب
و مدائح بهیه نسفی که در ما وراء النهر وجوه منکرین این حدیث شریف ناسخ اسراب تزویقات و تلمیعات
مسولین کاشف است بر متتبع افادات محققین عالی درجات مخفی نیست کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته
علم الهدی علامة الوری مفتی الدهر قدوة ما وراء النهر ابو البرکات حافظ الملة والدین
ناصر الاسلام والمسلمین ناصح الملوک والسلاطین عبد الله بن احمد بن محمود النسفی
نسبة الی مدینة نسف من بلاد السغد فی بلاد ما وراء النهر قریب من سمرقند
وقیل خیار الارض اربع سغد سمرقند وغوطة الشام وجزیرة عبادان و شذ عنی الرابع
وقیل نسف بکسر السین وفی النسبة بفتحها کما یقال فی نسبة صدف صدفی بالفتح کان اماما کاملا عدیم النظیر
فی زمانه راسا فی الفقه عدیم المثیل فی الاصول والفروع و اوانه بارعا فی الحدیث ومعانیه ماهرا فی
فنون الادب و مبانیه له مقامات سنیة فی العلوم النقلیة ومقالات بهیة فی الفنون العقلیة
وله التوسع فی الکلام والفصاحة فی الجدل والخصام کثیر العلم مرتفع المکان بدایعه تجل عن البیان
لسان العصر فیاض البنان فرید باله فی الفضل ثانی له فی العلوم اثار ما لیس لغیره من اهل عصره
اخذ العلوم عن افواه الرجال حتی صار مضرب الامثال الی ان قال له تصانیف معتبرة مشهورة
مفیدة فی الفروع والاصول منها الوافی وهو متن لطیف فی الفروع والکافی شرح له وکنز الدقائق

وهو متن مشهور فی الفقه و المصفی فی شرح المنظومة النسفیة والمستصفی فی شرح النافع والمنار فی اصول الفقه والعمدة فی اصول الدین والکشف فی شرح المنار والاعتماد فی شرح العمدة مولانا الشیخ الامام المعظم والحبر الهمام المقدم استاذ اهل الارض محیی السنة والفرض کشاف حقائق اسرار التنزیل مفتاح اسرار دقائق التاویل ترجمان کلام الرحمن صاحب علم المعانی والبیان الجامع بین الاصول والفروع المرجوع الیه فی المنقول والمسموع حافظ الملة والدین شیخ الاسلام والمسلمین وارث علوم الانبیاء والمرسلین اکمل فحول المجتهدین قدوة فرسان المحققین ذی السعادات والکرامات ابو البرکات عبد الله بن احمد بن محمد النسفی متع الله اهل الاسلام بطول بقائه والمسلمین بیمن لقائه وخود مصنف تحریر تفسیر خود را باین الفاظ توصیف نموده قد سالنی من تتعین اجابته کتابا وسیطا فی التاویلات جامعا لوجوه الاعراب والقراآت متضمنا لدقائق علمی البدیع والاشارات حالیا باقاویل اهل السنة والجماعة خالیا عن اباطیل اهل البدع والضلالة لیس بالطویل الممل ولا بالقصیر المخل مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته مدارک التنزیل وحقائق التاویل فی التفسیر للامام حافظ الدین عبد الله بن احمد النسفی توفی سنة ۷۰۱ اوله الحمد لله المنفرد بذاته عن اشارة الاوهام الخ وهو کتاب وسیط فی التاویلات جامع لوجوه الاعراب والقراآت متضمن لدقائق علم البدیع والاشارات موشح باقاویل اهل السنة والجماعة خال عن اباطیل اهل البدع والضلالة لیس بالطویل الممل ولا بالقصیر المخل ونیز در کشف الظنون گفته کنز الدقائق فی فروع الحنفیة للشیخ الامام ابی البرکات عبد الله بن احمد المعروف بحافظ الدین النسفی المتوفی فی سنة ۷۱۰ اوله الحمد لله الذی اعز العلم فی الاعصار واعلی حزبه فی الامصار لخص فیه الوافی ذکر ما عم وقوعه حاویا للمسائل الفتاوی والواقعات جعل الحاء علامة لابی حنیفة والسین لابی یوسف والمیم لمحمد والزای لزفر والفاء للشافعی والکاف لمالک والواو لروایة اصحابه وزیادة التاء للاطلاقات

وجه سیزدهم آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بریده که شکایت جناب امیر المومنین علیه السلام بخدمت آنجناب نموده بود کلماتی ارشاد فرموده که بعض آن مثبت عصمت آنحضرت است وبعض آن دلالت بر مساوات آنحضرت با جناب دارد وبعض آن فضیلت آنحضرت واضح وآشکار است چون ظاهر است که ارشاد فرمودن آنجناب ان علیا ولی کل مومن بعدی بهم درین واقعه ثابت است این مناسبت مقام ظاهر

که این جمله هم مفید وجوب اطاعت و اولی بالتصرف بودن آنحضرت است چه اگر این جمله مفید اولویت تصرف آنجناب نباشد معاذ الله سخن فی لکه عدم ارتباط وانتظام وفقدان اتساق وانسجام در کلام ملک علام لازم آید وبطلانه ظاهر عند کل مسلم مومن وشناعته واضحة لدی کل موحد موقن حالا الفاظ روایتی که دران کلمات مشار الیها واقع شده باید شنید وتفصیل دلالت کل واحد منها علیه باید دید ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی در کتاب الاکتفا بعد نقل حدیث ولایت از بریده گفته وعنه رضی الله عنه فی روایة اخری ان خالد بن الولید قال اغنمها یا بریدة فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم ما صنع فقدمت ودخلت المسجد ورسول الله صلی الله علیه وسلم فی منزله وناس من اصحابه علی بابه فقالوا ما الخبر یا بریدة فقلت خیرا فتح الله علی المسلمین فقالوا ما اقدمک فقلت جاریة اخذها علی من الخمس فجئت لاخبر النبی صلی الله علیه وسلم قالوا فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم فانه یسقط من عینه ورسول الله صلی الله علیه وسلم یسمع الکلام فخرج مغضبا فقال ما بال اقوام ینتقصون علیا من ابغض علیا فقد ابغضنی ومن فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی وخلقت من طینة ابراهیم وانا افضل من ابراهیم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذ وانه ولیکم بعدی اخرجه ابن جریر فی تهذیب الآثار وابن سبع الاندلسی فی الشفاء وعبد القادر بن محمد عجیلی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته ومما وقع لبریدة وکان مع علی فی الیمن فقدم مغضبا علیه واراد شکایته بجاریة اخذها من الخمس فقیل له اخبره یسقط علی من عینه ورسول الله صلی الله علیه وسلم یسمع کلامهم من وراء الباب فخرج مغضبا وقال ما بال اقوام یبغضون علیا من یبغض علیا فقد یبغضنی ومن فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی وخلقت من طینة ابراهیم وانا افضل من ابراهیم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذها وشیخ سلیمان بن خواجه کلان القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته واخرج احمد عن عمرو الاسلمی وکان من اصحاب الحدیبیة خرج مع علی الی الیمن فرأی منه جفوة فلما قدم المدینة اذاع شکایته فقال له النبی صلی الله علیه وآله وسلم والله لقد آذیتنی فقال اعوذ بالله ان اوذیک یا رسول الله فقال من آذی علیا فقد آذانی وزاد ابن عبد البر من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا

فقد ابغضنی ومن آذی علیاً فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی اللہ وکذلک وقع لبریدۃ انہ
کان مع علی فی الیمن فقدم المدینۃ مغضبا علیہ واراد شکایتہ بجاریۃ اخذہا من الخمس
فقالوا اخبرہ لیسقط علی من عینیہ ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسمع من وراء الباب
فخرج مغضبا فقال ما بال اقوام یبغضون علیاً من ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن فارق
علیاً فقد فارقنی ان علیاً منی وانا منہ خلق من طینتی وخلقت من طینۃ ابراہیم
وانا افضل من ابراہیم ذریۃ بعضہا من بعض واللہ سمیع علیم یا بریدۃ اما علمت
ان لعلی اکثر من الجاریۃ التی اخذہا اخرجہ الطبرانی ازین روایت ظاہرست کہ جناب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد فرمودہ من فارق علیاً فقد فارقنی پس بظہور رسید کہ ادنی مفارقتی کسی
بنسبت جناب امیر المومنین علیہ السلام صادر شود عین مفارقت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم ست وہرگاہ مفارقت آنحضرت مفارقت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد
عصمت آنحضرت بالقطع والیقین ثابت شود ونیز ازین روایت ظاہرست کہ آنجناب ارشاد فرمودہ
ان علیاً منی وانا منہ ودلالت این ارشاد باسداد بر مساوات آنحضرت در وجوب محبت وحرمت
تعرض ومحاربہ با آنجناب حسب افادہ طیبی در شرح مشکوۃ بشرح حسین منی وانا من حسین بنہایت وضوح
ووضوح ست ونیز ازین روایت ظاہرست کہ آنجناب در حق حضرت امیر المومنین علیہ السلام ارشاد
فرمودہ خلق من طینتی وخلقت من طینۃ ابراہیم وانا افضل من ابراہیم ودلالت اتحاد
طینت بر مساوات آنحضرت با آنجناب وافضلیت از جمیع صحابہ بلکہ جمیع خلق سوای جناب خاتم النبیین
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعدم جواز تقدم احدی بر آنحضرت انشاء اللہ الغفور در مجلد
حدیث نور مفصلا مشروحا مسطور ومذکور خواہد شد پس در عقل ہیچ عاقلی خطور نخواہد کرد
کہ واقعہ کہ دران چندین کلمات ناصہ بر عصمت ومساوات وافضلیت جناب امیر المومنین
علیہ السلام از ارشاد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد شود جملہ دالہ بر ولایت آنحضرت
بعد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از مدلول اصلی آن کہ دلالت بر خلافت وامامت
آنحضرت ست خارج کردہ محمول بر تاویل رکیک وتسویل سخیف کردہ آید
وعلاوہ برین ہمہ ازین روایت ظاہرست کہ سوای خالد دگر صحابہ ہم
با جناب امیر المومنین علیہ السلام بغض داشتند کہ چنانچہ خالد غیر راشد بریدہ را
برای شکایت وصی بر حق بتعجیل فرستاد ہمچنان دیگر اصحاب حاضرین باب

عرش قباب جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بغض وکینہ با آنحضرت داشتند کہ با وصفیکہ بریدہ مظہر قصد
فاسد خود کردہ صبر قرار بران نگرفتہ تحریص وتحضیض وترغیب واغرای او بر شکایت سراسر خسارت کردند
ومعاذ اللہ سقوط نفس رسول آن باین شکایت واخبار ونکایت واظہار خواستند وبودن آن غایت
تمنای دلی وآرزوی قلبی خود ظاہر ساختند پس چہ حضرات سنیہ منصب اہل حق ببغض جناب
امیر المومنین علیہ السلام بصحابہ باز جا بیجا برند وابرو ترش میسازند وسر کنہ بجبین جہانند ونار را
می نالند وجہ چہلم آنکہ سیاق حدیث دال است بر اینکہ مراد از ولی متصرف فی الامور وامام ست
ومعنای ناصر ودوست کہ مناسب سیاق نیست زیرا کہ بریدہ ودیگران بجہت آنکہ جناب امیر المومنین
علیہ السلام جاریہ را در تصرف خود آورده شکایت آنجناب نمودہ بودند وآن فعل را شنیع شمردہ
وباآن جناب بغض خود اظہار نمودہ پس در جواب آن گفتن این معنی کہ علی دوست وناصر
مومنان ست مناسبت ندارد زیرا کہ دوست وناصر بودن کسی مستلزم این معنی نیست کہ اگر آن شخص مرتکب
فعلی قبیح ہم شود بر فعل او طعن نکنند وبودن شخص امام ووالی امرامت کاشف است از صحت
جمیع افعال او ودلیل ست بر آنکہ او معصومست از خطا وگناہ پس ہر فعل او صحیح ودرست باید دانست
وطعن بران نباید نمود ودر کنز العمال مذکورست یا بریدۃ ان علیاً ولیکم بعدی فاحب
علیاً فانہ یفعل ما یؤمر الدیلمی عن علی پس فقرہ فانہ یفعل ما یؤمر صریحست در آنکہ
جناب امیر المومنین علیہ السلام میکند آنچہ بآن مامورست وخلاف امر خدا ورسول از آنحضرت
سر نمیزد وہل ہذا الا عین العصمۃ فنعوذ باللہ من زوال النعمۃ وحلول النقمۃ بانکار
فضل معادن العصمۃ وشفعاء الامۃ والکاشفین لکل غمۃ والمنوّدین للظلم
المدلہمۃ قولہ ونیز غیر مقید ست بوقت ومذہب اہلسنت ہمین ست کہ در وقتی از اوقات
حضرت امیر مفترض الطاعۃ بود بعد از جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اقول مجاب ست
بچند وجہ اول آنکہ حدیث ولایت بحق جناب امیر المومنین علیہ السلام ولی کل مومن و
مومنۃ بعدی وارد ست پس ارشاد شود کہ شیخین مومن بودند یا نہ اگر بودند پس جناب
امیر المومنین علیہ السلام ولی ایشان باشد واگر نبودند باز ہم ہرگاہ کہ آنجناب امیر جمیع مومنان باشد
امیر غیر مومنین ہم بالضرور خواہد بود ولا یتصور ہناک الفرق ولا یلتزم احد الحماقۃ ووجہ
تخصیص مومنین در حدیث این چہ ہرگاہ آنجناب امیر جمیع مومنان باشد امیر غیر مومنین
بالاولی خواہد بود پس حمل بعدیت بر بعدیت مطلقہ درینجا ممکن نباشد زیرا کہ ہرگاہ آنجناب امیر

ثلثه بمفاد صریح اینحدیث باشد پس تأخر ولایت آنجناب از ثلثه برضای جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم نبوده باشد دوم آنکه ظاهر بعدیت اتصال ست والحمل علی الانفصال بدون دلیل عدول عن جادة الاعتدال سوم آنکه هرگاه اینحدیث نص صریح باشد بر ولایت وخلافت جناب امیر المومنین علیه السلام ونص بر خلفای ثلثه مفقود ست چنانچه اکابر سنیه بآن اعتراف دارند وهم عالیه تشیید مبانی انرا خیگمارند وخود مخاطب سابقا تصریح باین معنی فرموده حیث قال خلفاء ثلثه نزد اهل سنت نه معصوم اند نه منصوص علیه انتهی بلفظه پس منصوص علیه مستحق خلافت باشد نه غیر منصوص علیه چه با وجودیکه جناب سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم نص بر خلافت وامامت او فرموده باشد از واعراض کردن شخص دیگر را که اصلا در باب خلافت او نصی نباشد خلیفه گردانیدن صریح خلاف عقل ونقل ست چهارم آنکه طرق عدیده من کنت ولیه فعلی ولیه وارد شده کما سبق بیانه بالتفصیل بحمد الله المنعم الجلیل ودر کمال ظهور ست که فاء تعقیب درین ارشاد مفید تعقیب بلافصل ست وچون درینحدیث شریف احتمال فصل فاصل مضمحل وباطل شد بمفاد الحدیث یفسر بعضه بعضا ووجوب جمع وتوفیق ولزوم ضم وتطبیق بین الاحادیث لفظ بعد درینحدیث هم محمول بر مابعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بلا فصل فاصل وتخلل متخلل خواهد شد واو عای احتمال مابعد زمان عثمان در نهایت بطلان وضعف ووهن آن بغایت ظاهر وعیان اما اینکه فاء تعقیب دال بر تعقیب بلافصل ست پس از کلام نحویین عظام ومحققین فخام ظاهر ست شیخ رضی که محامد بهیه ومدائح سنیه ومناقب علیه ومآثر بهیه او از بغیة الوعاة سیوطی ظاهر وباهر و از استشهاد بتحقیقات جنابش در کتب اساطین سنیه مثل شرح خفاجی بر درة الغواص وامثال آن وارد وسایر ست در شرح کافیه فرموده وقد استعمل جواز کخمسة عشر مبنیة الجزئین ظروف کیوم یوم وصباح مساء وحین حین واحوال نحو لقیته کفة کفة وسو جادی بیت بیت واخبرته او لقیته صحرة بحرة ویجوز اضافة الصدر من هذه الظروف والاحوال الی العجز وانما لم یتعین بناء الجزئین فیها کما تعین فی نحو خمسة عشر لظهور تضمن الحرف وتعینه فی نحو خمسة عشر دون هذه المرکبات اذ یحتمل ان یکون کلها بتقدیر حرف العطف وان لا تکون فاذا قدرناها قلنا ان معنی لقیته یوم یوم وصباح مساء وحین حین ای یوما فیوما وصباحا ومساء وحینا فحینا ای کل یوم وکل صباح ومساء

وکل حین والفاء تودی معنی هذا العموم کما فی قولک انتظرته ساعة فساعة ای فی کل ساعة لان فائدة الفاء التعقیب فیکون المعنی یوما فیوما عقیبه بلافصل لو ما لا یتناهی فاقتصر علی اول المکرر ای التثنیة کما فی قوله تعالی فارجع البصر کرتین ولبیک ونحوه وکذا صباح مساء وحین حین قلنا ان اصل لقیته کفة کفة ومعناه متواجهین ذوی کفة منی وکفة منه کان کل منهما کان یکف صاحبه عن التولی والاعراض واصل جاری بیت بیت والمعنی ملاصقا بیتی وبیته ای مجتمعان ملتزقان کما تقول کل رجل وضیعته کما ذکرنا فی باب الحال ونحو قولهم فی تعت الشاء شاة ودرهما ازین عبارت ظاهرست که فائده حرف فا تعقیبست وهرگاه در لقیته یوما یوما تقدیر فا کرده شود معنی آن یوما فیوما عقیبه بلا فصل می باشد لما وجوب توفیق بین الاحادیث ولزوم عمل بر قضیه مسلمه الحدیث یفسر بعضه بعضا پس اینهم از افادات اکابر محققین واعاظم منقدین حضرات سنیه واضح ولائح ست ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی در محلی گفته ومن اخذ بهذه الاحادیث کان قد خالف تلک وهذا لا یحل وکان من اخذ بتلک قد اخذ بهذه ولابد من تاویل ما صح من تلک الاخبار وضم بعضها الی بعض ولا یحل ترک بعضها لبعض الا بیقین نسخ او تخصیص بنص آخر وشاه ولی الله در حجة الله البالغة گفته باب القضاء فی الاحادیث المختلفة الاحتمال ان یعمل بکل حدیث الا ان یمتنع العمل بالجمع للتناقض وانه لیس فی الحقیقه اختلاف ولکن فی نظرنا فقط پنجم آنکه سابقا شنیدی که ملا یعقوب لاهوری در شرح تهذیب تفتازانی بعد استدلال الحق بحدیث غدیر گفته ورد بانه لا تواتر بل هو خبر الواحد ولا حصر فی علی یعنی ان غایة ما لزم من الحدیث ثبوت استحقاق علی رضی الله عنه للامامة وثبوتها فی المآل لکن من این یلزم نفی امامة الائمة الثلثة وهذا الجواب من المصنف وتوضیحه انه لم یثبت له الولایة حالا فلعله بعد الائمة الثلثة وفائدة التنصیص لاستحقاقه الامامة الالزام علی البغاة والخوارج اقول یرد علیه انه کما کانت ولایة النبی صلی الله علیه وسلم عامة کما یدل علیه کلمة من الموصولة فکذا ولایة علی فیجب ان یکون علی هو الولی لابی بکر دون العکس ازین عبارت واضح ست که لازم وواجبست که چنانچه ولایت جناب سرور انبیای عظام صلی الله علیه وآله الکرام غیر مخصوص وعام وشامل جمیع

امام ست و کلمه من در ارشاد آنحضرت من کنت مولاه فعلی مولاه بربن شمول و تعمیم و احاطه و احتواء علی کل صغیر و عظیم دلالت دارد پس لازم ست که ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام هم عام و شامل هر قاصر و کامل و هر نبیه و خامل باشد و جمیع خلق علی الاطلاق و الاستیعاب من الاقارب و الاصحاب در آن داخل پس واجبست که جناب امیرالمومنین علیه السلام ولی و حاکم ابی بکر حازم و قاطبه اصاغر و اعاظم باشد نه اینکه قلب موضوع و عکس مشروع کرده ابی بکر عالی فخر را ولی و حاکم و متبوع و معاذ الله جناب امیرالمومنین علیه السلام را از ین مرتبه متاخر و مدفوع گردانند پس هرگاه حمل ولایت در حدیث غدیر بر ما بعد زمان عثمان نا جائز و صریح البطلان باشد حمل آن در حدیث ولایت نیز محض تعصب و تحامل فظیع و مکابره و تعلیل شنیع باشد فالحمد لله العلی الاکبر حیث اثبتنا صحة الخبر علی ابلغ طریقة یعول علیها انقاد الاثر و یرکن الیها ارباب التحقیق و اصحاب اصابة النظر بل بیّنا تواتره فی جواب ابن حجر حیث القمنا فیه الحجر و دمّرنا زیغ کل من خامره الجحود و الاشر و اوضحنا دلالته علی امامة وصی خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه و آله المفیضین من الحکم نفائس الغرر و الدرر ما طلع شمس و اضاء قمر فزهقت خرافات اهل الخدع و الغرر و طاحت تشکیکات المموّهین العادمین للبصر و انهتک ستر المسوّلین لو الجحود و لم نکو الخطر فاین اهل السبر و الاختبار و فئة النقد و الاستبصار حتی یقضوا العجب و الاستغراب من صنیع المخاطب المبدی لمدهشات العجب العجاب المطربات الالباب مدره السنیة و ملاذ حفلهم و الشاعب لشملهم و المقیم لمیلهم و الجالب لرجلهم و خیلهم و المقدام علی جماعتهم و المنفق لصناعتهم و الحامی لذمارهم و الساتر لعوارهم و الخائض فی غمارهم و العاثر علی اسرارهم و الکاشف عن ساق الجد فی اصلاح امورهم و المزوّق الخزعبلات جمهورهم و المورد بتزویراته ظهورهم و اللائط بتنمیقاته قصورهم و عمید همهم و عمادهم و جهبذ هم و سنادهم و جذیلهم المحکک فذ نقهم المرجّب امام المنتحلین قمقام المموّهین رئیس الشانئین قدوة المحرفین فرید المتهوّسین وحید المتهوّکین ملاذ المتنطعین

ملجأ المتعمقین عمدة المتحذلقین افضل المتشدقین اشد المتفیقهین کیف استکبر و ابی و عاند و عصی و عته و طغی و جازف و هفی و لم یبال بعذاب الآخرة و الاولی و اعرض عن الحق و تولی و الف الباطل و تولی و بالغ فی اخفاء الحق و سعی و هجر الصدق و مال عنه و صاد علی قد انستق فی غلوائه و هام مستمرا فی خیلائه و تمرد و جمح فی شماسه و تمطی و تکبر و تغطرس فی وسواسه و سلک مسلک التعمیس و التخبیط و آثر التعصب الازور عن انتهاج المنهج الوسیط و شمر الذیل فی اخمال الحق و تعمیة الصدق بقلب نشیط و امعن فی تشییع الزاهق و تنفیق الزائف بلسان سلیط و قد فصلت بعون الله جموعه و فصلت منوعه و هدمت حصونه و داویت جنونه و خرمت اغصان نعمه و جزمت افنانه و حطمت رعوده و زیفت نقوده و صرعت قائمه و اعییت رائمه و نکست اعلامه و کسرت اقلامه و ابدت خضراءه و ابرت غضراءه و طمست ذکره و اوهنت قدره و ابطلت فخره و کسفت بدره و لطمت نوره و ابدیت زوره فتزعزعت ارکان تلمیعاته و تضعضعت اساس تزویقاته و صارت تسویلاته هباء منثورا و ظلّت تهویلاته کان لم یکن شیئا مذکورا

ط ط ط ط
ط ط ط

در تملک آقای الشیخ الشرعی
و انا العبد الحاج سید مرتضی
[illegible]